



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

(۱۳۹۰)

وقایمہ رفع رشیدی

الوقفیة الرشیدیہ سخط الواهف فی بیان شرایط امور الوقف و المصاف

أثر

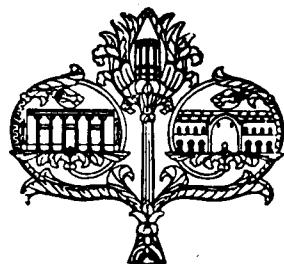
رشید الدین فضل القدهن ابی الحسن بن عالی الحمدانی

مشترکه رشید الطیب

چاپ چهارمی از زریعی نسخه صل

برکوشش

مجتبی میتوی ایج افشار



سلسلة انتشارات آنجمن آثار ملی

(شماره ۱۲۹)

وَقْتَامِه رَجُعُ الرِّسْدِي

الوقفية الرشيدية بخط الواقف في بيان شرائط امور الوقف والمصارف

اثر

رشید الدین فضل التبریزی ابی الحسن بن علی الحمدانی

مشتهر برشید الطیب

چاپ حروفی از روی نسخه اصل

به کوشش

مجتبی میوی ایرج افشار

با همکاری عبدالعلی کازنی و تصحیح قسمت هر بو طبعه آذربایجان

تهران - ۲۵۳۶

شماره ثبت کتابخانه ملی ۲۳۵۷
۲۵۳۶/۱۲/۲۰

چاپ شرکت افست «سهامی عام» چاپخانه بیست و پنجم شهریور

سیر انجامات

بنام پروردگار بزرگ نجشنهٔ همایان

با عرض سپاس بی قیاس بدرگاه آفرینیدهٔ جهان و درود فراوان برداشتن
پیغمبران حضرت محمد مصطفیٰ صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖہ وَسَلَّمَ و دو دمان وی، در پرتو توجه و غایت همیشگی
علیحضرت ہمایون محمد رضا پهلوی شاہنشاہ آریامهر، کتاب و قصائدۂ ربع رشیدی که
هم اصل بنای تشكیلات آن و هم این کتاب از آثار خواجه رشید الدین فضل اللہ بدینی
است بصورت چاپ حرفی در عرض اشاره و استفاده علاقه مندان گذارده شود.
در بارہ ابیت و اعتبار نسخهٔ خطی و قصائدہ که اکثر قسم‌های آن بخط خود رشیدین
است و چگونگی دستیابی به نسخهٔ منحصر بفرد این سند قسم تاریخی و سر انجام آن، در دینا
چاپ عکسی ہمان نسخه (که بعنوان ہشاد و هفتین نشریہ انجمن آمار ملی و دیمین نشریہ
این انجمن در سال کوشش بزرگ، ۱۳۵۰ خورشیدی = ۲۵۳۰ شاهنشاہی، یعنی
سال بزرگ‌گذاری حسن دو هزار و پانصد سالہ بیان گذاری شاهنشاہی ایران چاپ)

غشش گردید) توضیح مناسب داده شده است چنانکه در طی آن دیباچه آمده
چاپ عکسی نسخه و قصنه نخستین مرحله اشاره این سند بی بدیل بود و اینک مرحله
دیگر که چاپ آن بصورت صروفی با افزودن توضیحات درباره نامهای باشیا
ذکور در تن و قصنه و دیگر توضیحات مفید و فهرستهای گوناگون باشد، بانجام رسیده است.

تحقیق یافتن این منظور علمی و ملی از جمله و پسین خدماتهای ارزشمند ای بود که فقید
ادب ایران استاد بزرگ شادروان محبی میوی با همکاری دانشندگرامی آقای ارج قشاد
در قبال درخواست و دعوت انجمن آثار ملی پذیرایی انجام آن گردید و نشرحی که
در صفحه های ده و یازده آغاز کتاب زیر عنوان یادداشت به خامه آقای ارج اشاره
اساره رفته است آن شادروان تا آخرین ساعات زندگی خود به ادامه و تکمیل
این خدمت می انداشید و از اجراء ناتمام کار پرسش میمود و با همه بیماری یا داشتها
برای نوشتن مقدمه فراهم میآورد تا شمع فروزان عمرش به خاموشی گرایید و میانها
پایان کار را در نیافت رحمه اللہ علیہ رحمه واسعه.

کوشش و پامیر دی آقای ارج اشاره پیمودن مرحله های مختلف این حدت
و به مرساندن نتیجه پژوهشی امر بوط بآن و پیشین همکاریهای ارزشمند آقای عبدالعزیز
کازنی که بخواهش مرحوم میوی و آقای ارج اشاره صحیح فرمت مر بوط به آذربایجان

بر عمدۀ گرفت در خور تایش و پاس فراوان است . انجمن آثار ملی هم اشاره
چین سند تاریخی را که یادگاری پایدار از یکی از آثار ملی نابود شده ایران است
(و اگر امروزه آن دستگاه و ساختهای متعدد آن برجا بود در شمار آثار ملی قائم شمار می‌باشد)
برد و صورت و نیز ترتیبی را که برای تعلق یافتن آن بجا بخانه ملی تبریز اتخاذ و عملی
کرد ، بعنوان احیای یک اثر ملی ملتفتی مینماید و انجام یافتن وظیفه را در این مسیه
در خور شکرگزاری می‌شاند و امیدوار است که در راه پیشبرد خدمت‌های فران
ناکرده منظور نظر خود توفيق بهتر و بیشتر داشته باشد .

بنهه و کرمه
احمی آثار ملی

(۱) برای آگاهی بیشتر در این باره به فهرست مسدر جات بویره صفحه‌های هشت و نه
مراجعه فرمایند



فهرست ممنوعات

یازده - بیست و شش
بیست و هفت - سی و یک
سی و سه - سی و هشت

یادداشت درباره چاپ کنونی
معرفی نسخه خطی
مختصری درباره مؤلف

متن و قصیه

- ۱) ایراد واعتراض مردم بر وقف و خاصیت وفائیده وقف (از ابتدای آن مبلغی افتاده است)
۲) سجلات وقف
۳) متن «الوقفية الرشيدية» (درصفحة اول مذهب با سه شمسه که داخل آنها عباراتی به خط
رشیدالدین دارد دائئر بر شرط مؤکد با فرزندان خویش در احترامات به موقوفات)
۴) خطبه و قنونه

باب اول

- در تفصیل موقوف علیه از رقبات و اولاد وغیرهم وشروطی که بدان متعلق است و آن مشتمل
است بر دو فصل:
- فصل اول: در تفصیل رقبات بقاع ابواب البر دبع رشیدی
قسم اول: در بیان اصول موقوف علیه (روضه، خانقاہ، دارالصیافه، دارالشفاء)
قسم دوم: نوابع و مراافق (سرای متولی، سرای مشرف، سرای ناظر، حجره‌ها،
حمام، حوضخانه، دوسراچه، انبارها، سقایه‌ها، دهلیز، سرابستان، خزانه)
فصل دوم: در بیان اولاد که موقوف علیه‌اند (علی، جلال، ابراهیم، مجدد، عبداللطیف،
محمد، احمد، محمود، شهاب)

باب دوم

| | |
|---------|--|
| ۴۴ | در ذکر موقوفات و تفصیل و تعین آن، و آن مشتمل است بر دو فصل: |
| | فصل اول: آنچه در تاریخ سابق وقف کرده‌ام... و تفصیل آن بربین وجه است: |
| | املاک بلده... و نواحی آن - املاک بلده همدان و شراه - املاک بلده تبریز و نواحی آن |
| ۴۴ | |
| ۱۰۳-۱۰۵ | - املاک بلده یزد |
| ۱۱۲-۱۱۴ | - املاک بلده تبریز |
| ۱۱۳ | - املاک بلده مراغه |
| ۱۱۹-۱۱۳ | - املاک دارالملک [تبریز] |
| ۱۱۶ | - املاک ممالک شیراز |
| ۱۱۷ | - املاک بلده اصفهان |
| ۱۱۸ | - املاک بلده موصل |

باب سوم

| | |
|---------|--|
| ۱۱۸ | در شرایط این وقف ویان قسمت حاصل اوقاف بر مصارف وجوب آن |
| | قسم اول: در شرط عامله |
| ۱۲۱-۱۱۸ | فصل اول: در تعین متولی و مشرف و ناظر |
| ۱۲۱ | فصل دوم: در شرایط مباشران این اعمال |
| ۱۲۵-۱۲۲ | فصل سوم: در وظایف این عمال از عمارات و تحصیل ارتفاعات و عقود اجرات... |
| | فصل چهارم: در بیان مرسوم این عمال از متولی و مشرف و ناظر به حق التولیت و اشراف و نظر ویان حصه سایر اولاد |
| ۱۲۷-۱۲۵ | |
| ۱۲۸ | قسم پنجم: در شرطی که مختص است به مریک از این رقبات موقوف علیها |
| ۱۲۸ | فصل اول: در تفصیل امور مصالح مسجد صیفی |
| | فصل دوم: در بیان احوال مدرسان و معیدان و فقهاء و متعلمان علم تفسیر و حدیث (با الحاقاتی در حاشیه به خط رشید الدین از سال ۷۱۵ هجری، که در متن ص ۱۳۲ آورده شده) |
| ۱۳۲-۱۳۵ | |
| ۱۳۴-۱۳۳ | فصل سوم: در تفصیل و ترتیب امور دارالماضی و کتب الحديث در جوار مسجدشتوی روضه |
| ۱۳۵ | فصل چهارم: در تفصیل مصالح بیتالعلیم و اهل آن از معلم و متعلم ایتم و اتابک ایشان |
| ۱۳۷-۱۳۶ | فصل پنجم: در تفصیل و ترتیب و تدبیر امور دارالحفظ |

- فصل ششم: در تفصیل امور خانقه و مصالح آن
(در حاشیه، رشیدالدین به خط خود در سال ۷۱۵ شرطی جدید اضافه کرده است، ص ۱۳۸)
- فصل هفتم: در تفصیل امور دارالضیافه و توابع آن از مطبخ دیتالحوائج
(در حاشیه، رشیدالدین در تاریخ ۷۱۵ مطالبی الحاق کرده است، ص ۱۷۷)
- حرف: جهت مجاوران
- حرف: جهت مسافران
- فصل هشتم: در باب کیفیت آش دادن به درویشان و مساکین از دیگری که معروف است
به دیگر مسکینان
- فصل نهم: در تفصیل امور دارالشفاء و شرابخانه و مخزن ادویه
(در حاشیه، رشیدالدین در تاریخ ۷۱۵ شرطی اضافه کرده است، ص ۱۸۷)
- فصل دهم: در شرایط امور بیتالکتب که در سرای متولی مبني است
- فصل یازدهم: در باب غلامان ترک و سایر اصناف که وقف ربع رشیدی اند
- فصلدوازدهم: در بیان شروط نان دادن مجاوران و مسافران و عمله ربع رشیدی وغیرهم
- حرف: آنج روز به روز جهت میاومه می باید دادن
- حرف: آنج در بعضی اوقات اضافت میاومه می رود
- فصل سیزدهم: در بیان انواع روشنایه‌ها که در ابواب البر ربع رشیدی معین کرده ام
حرف: جهت گنبد و حفاظ
- حرف: جهت شباهی رمضان و شباهی متبر که
- حرف: آنجه همه شبها باید افروختن
- حرف: آنجه بعضی شبها باید و بعضی شبها نباید
- فصل چهاردهم: در تعیین مساکین مجاوران و ملازمان و عمله ربع رشیدی داخلاً و خارجاً
- حرف اول: مشتمل است بر مسکن مجاوران ربع رشیدی و عمله آن
- دفعه اول: احوال و مسکن مجاوران ربع رشیدی
- قسم اول: جماعتی که ایشان عزب و مجرد باشند
- قسم دوم: جماعتی که اگر ایشان کدخدا باشند
- دفعه دوم: احوال مسکن عمله ربع رشیدی
- قسم اول: جماعتی که ایشان را مسکن در محله صالحیه باشد
- قسم دوم: جماعتی که ایشان را مسکن در [صالحیه] نباشد
- حرف دوم: و آن مشتمل است بر مواضعی که هر یک جهت چیزی معین شده

- ۱۷۲ دفعه اول: مواضع که آن جهت جمعیت هر وقت و هر قوم معین است
- ۱۷۲ قسم اول: مواضع که جهت جمعیت و هر چیز معین گشته
- ۱۷۲ قسم دوم: مواضع که خالی باشد
- ۱۷۲ دفعه دوم: مواضع که آن جهت مخزن چیزهای متنوع و ابزارها معین گشته
- ۱۷۳ قسم اول: مواضع که جهت انواع مخازن و ابزارها داخل ربع رشیدی معین گشته
- ۱۷۳ قسم دوم: مواضع که جهت انواع ابزارها و مصالح ربع رشیدی خارج ربع رشیدی
- ۱۷۳ در برض و شهرستان رشیدی معین شده

تکرار بیان مصالح و امور متنوعه مذکور در هر حرفی و دفعه‌ای (تفصیل فصل چهاردهم)

- ۱۷۳ حرف اول: مسکن مجاوران ربع رشیدی
- ۱۷۳ دفعه اول از حرف اول: احوال و مسکن مجاوران مجرد
- ۱۷۳ قسم اول از دفعه اول: جماعت مجرد که همواره ملازم باشند
- ۱۷۳ جماعت متصوفه
- ۱۷۳ جماعت فقها
- ۱۷۵ قسم دوم از دفعه اول: جماعتی که کدخدا باشند و مجرد ملازمت کنند
- ۱۷۵ متولی
- ۱۷۵ مشرف
- ۱۷۶ ناظر
- ۱۷۷ مفسر و محدث
- ۱۷۷ مدرس
- ۱۷۸ فرشان و قیم روضه
- ۱۷۹ کلیددار گنبد
- ۱۸۰ طبیب
- ۱۸۱ شرابدار داروخانه
- ۱۸۱ خادم المرضی
- ۱۸۲ مطبخی
- ۱۸۲ خازن داروخانه
- ۱۸۳ کحال
- ۱۸۳ مرتب

[فهرست مندرجات]

[پنج]

| | |
|-----|--|
| ۱۸۴ | بوابان |
| ۱۸۵ | مؤذنان |
| ۱۸۶ | دفعه دوم از حرف اول: احوال مسکن محله ربع رسیدی |
| ۱۸۸ | قسم اول از دفعه دوم: جماعتی که مسکن در محله صالحیه دارند |
| ۱۸۸ | سقایان |
| ۱۸۸ | مشعله‌داران |
| ۱۹۰ | یتیمان |
| ۱۹۰ | مؤذنان |
| ۱۹۰ | اتاک |
| ۱۹۱ | قسم دوم از دفعه دوم: جماعتی که ایشان را مسکن در [صالحیه] نباشد |
| ۱۹۲ | اسفه‌سالار |
| ۱۹۲ | غلامان ترک |
| ۱۹۲ | معمار اصل رقه |
| ۱۹۲ | بیکان |
| ۱۹۲ | غلامان قزوینی و رومی و گرجی و ارمنی و ... |
| ۱۹۳ | حرف دوم: مواضع که هر یک جهت چیزی معین شده |
| ۱۹۳ | دفعه اول: مواضع جهت جمیعت هر وقت و هر قوم معین شده |
| ۱۹۳ | قسم اول: مواضع که جهت جمیعت و هر چیز معین شده |
| ۱۹۳ | روضه و حجره‌های آن |
| ۱۹۳ | دارالماصحف و کتب الحديث |
| ۱۹۳ | خانقاہ و حجره‌های آن (مطبخ، صفة، طبی) |
| ۱۹۴ | رواق المرتبین |
| ۱۹۴ | دارو خانه |
| ۱۹۴ | زیر زمین |
| ۱۹۵ | حمام و مسلح |
| ۱۹۵ | زیر زمین دارالمتولى |
| ۱۹۵ | مفتح الابواب |
| ۱۹۵ | سر اچه |
| ۱۹۵ | مبرزها |

| | |
|-----|---|
| ۱۹۵ | دارالضيافه |
| ۱۹۶ | قسم دوم: مواضع که خالی باشد |
| ۱۹۶ | شاهنشاهی خانقه |
| ۱۹۶ | سرآچه‌های درگاه خانقه |
| ۱۹۶ | حجره کوچک بر بالای خانقه |
| ۱۹۶ | سرآچه بالا |
| ۱۹۶ | سرآچه‌ها بر سردرگاه بیرونی |
| ۱۹۶ | دیگر مواضع |
| ۱۹۷ | دفعه دوم: مواضع که جهت مخزن چیزهای متنوع است |
| ۱۹۷ | قسم اول: جهت انواع مخازن و ابزارها داخل ربع رشیدی |
| ۱۹۷ | خزانه نفوذ و اجناس |
| ۱۹۷ | خزانه کتب |
| ۱۹۸ | جهت فرش و طرح |
| ۱۹۸ | ابزارها |
| ۱۹۸ | قسم دوم: جهت ابزارها و مصالح ربع رشیدی |
| ۱۹۸ | ابزارها در کاروانسراها |
| ۱۹۸ | ابزارها جهت هیزم و حوایج |

| | |
|-----|--|
| ۱۹۹ | فصل پانزدهم ^۱ : در بیان آنکه جهت اضافت عیدین ... و ایام عاشورا... و نوروز و وصول واقف به عالم باقی و هر روزی مثل آن بوده باشد |
| ۱۹۹ | اضافه جهت مرائب شبهای رمضان |
| ۱۹۹ | اضافه جهت آش عیدین |
| ۲۰۰ | اضافه جهت آش شب میلاد رسول |
| ۲۰۰ | اضافه جهت شب معراج |
| ۲۰۱ | اضافه جهت شب برات |
| ۲۰۱ | اضافه جهت شب استفتح |
| ۲۰۱ | اضافه جهت شب رغایب |
| ۲۰۱ | اضافه جهت روز نوروز |

۱— در نسخه اصلی عنوان فصل پانزدهم نوشته نشده و درچاپ باحرروف اضافه شده است

| | |
|---------|---|
| ۲۰۲ | اضافه جهت اعیاد ایام‌البیض |
| ۲۰۲ | اضافه جهت وجه سماع |
| ۲۰۲ | اضافه جهت آش و صدقه روز وفات واقف |
| ۲۰۲ | اضافه جهت روز عاشورا |
| ۲۰۳ | اضافه جهت آخر اجات خانقه و پای افزار مسافر ان درویش |
| ۲۰۳ | اضافه مصالح آخر اجات خانقه جهت نازلان |
| ۲۱۵-۲۰۴ | فصل شانزدهم: در بیان شروط و امور مجاری آبها که جهت ساکنان شهر تبریز و شهرستان رشیدی و اهل محلات داخلی و خارجی آن هر دو بقעה و حمامات تبریز از مبادی شهر... و کاغذخانه آنجا و گازرگاه و حمام رشیدی به محله شش گیلان وقف سبیل کرده‌ام |
| ۲۰۵-۲۰۴ | بابت اول: آنچه به جهت ساکنان شهر تبریز به محلات بیرونی شرقی و محلات اندرونی آن و حمامات آنجا وقف مسبل کرده‌ام |
| ۲۰۹-۲۰۵ | دفعه: قنواتی که از جانب یمین رودخانه تبریز می‌آیند دفعه: ممر وسطانی و ممر ایسر |
| ۲۰۹ | بابت دوم: آنچه جهت ساکنان شهرستان رشیدی و مواضع محلات آن وقف مسبل کرده‌ام |
| ۲۰۹ | دفعه اول: حقابه خانیها و چشمها و سقايه‌ها |
| ۲۱۰ | حرف: حقابه محلات جانب ایسمن |
| ۲۱۱ | حرف: حقابه محلات جانب ایسر |
| ۲۱۴ | دفعه دوم: حقابه با غچه‌های داخل شهرستان رشیدی |
| ۲۱۷ | فصل هفدهم: در بیان امور ارامل خاتمه: فصلی است مشتمل بر بیان مصارف منال و محصولات این یک نیمه که معروف است به موقف ربع رشیدی از تمامت موقوفات |
| ۲۱۶ | |

* * *

زیادت در دو حرف

- حروف اول: مصالح مصحف مجید و کتاب حدیث و مرسومات
 دفعه اول از حرف اول: وجه مصالح مصحف مجید و کتاب حدیث
 حرف اول از دفعه اول: وجه مصالح مصحف مجید و کتاب حدیث
 حرف دوم از دفعه اول از حرف اول: مرسومات که به مشاهره ستاند
 دفعه اول از حرف دوم از دفعه اول از حرف اول: آنج مخصوص است به مریک از بقاع
 دفعه دوم از حرف دوم از دفعه اول از حرف اول: آنج غیر مخصوص است به یکی ازین بقاع
 دفعه دوم از حرف اول: وجه طعام مجاوران و مسافران
 حرف اول از دفعه اول از حرف اول: وجه طعام مسافران و مجاوران در دارالضيافه
 حرف دوم از دفعه اول از حرف اول: وجه آش و صدقه لیالی و ایام متبر که واوقات سماع
 دفعه اول از حرف دوم از دفعه دوم از حرف اول: وجه آش و صدقه لیالی و ایام متبر که
 دفعه دوم از حرف دوم از دفعه دوم از حرف اول: جهت اوقات سماع
 حرف دوم: وجه روشنایها
 دفعه اول از حرف دوم: وجه روشنایها از شمع و قندیل و مشعله و چراغ و عطر
 حرف اول از دفعه اول از حرف دوم: وجه روشنایها از شمع و قندیل و مشعله و چراغ
 حرف دوم از دفعه اول از حرف دوم: وجه عطر جهت بخورد
 دفعه دوم از حرف دوم: وجه داروخانه و پایا افز مسافران و تکفین اموات
 ذیل برخاتمه که هر متولی سعی کنده و قیمه زنده و گواه و ناطق باشد

- شرط الحاق شده به آخر وقیه
 صورت موقوفات تبریز و سراه و مرند و زنوذ (به تصحیح عبدالعلی کارنگ)

- توضیحاتی درباره اسمی آبادیهای آذربایجان (از عبدالعلی کارنگ)
 توضیحات و اصلاحات (از ایرج افشار)
 مطالب الحقی به خط جدید
 فهرست اعلام اشخاص منبوط به یزد
 اعلام و اسمی مهجور یا نامعین اشخاص منبوط به یزد
 اعلام جغرافیائی یزد

[فهرست مندرجات]

[۵۴]

-
- | | |
|---------|---|
| ۳۱۷_۳۱۲ | فهرست اعلام اشخاص و طوایف (غیر از آنچه من بوط به یزد است) |
| ۳۲۲_۳۱۸ | فهرست اعلام جغرافیائی آذربایجان |
| ۳۲۹_۳۲۸ | فهرست اعلام ناشناخته آذربایجان |
| ۳۳۲_۳۳۰ | فهرست اجزاء و قسمتهای رباع رشیدی |
| ۳۳۳ | فهرست اعلام جغرافیائی (غیر از آذربایجان و یزد) |
| ۳۳۷_۳۳۴ | فهرست اصطلاحات دیوانی و مدنی و شرعی و وقفی |
| ۳۴۰_۳۳۸ | فهرست اشیاء و اجناس و خوردنیها و جانوران |
| ۳۴۲_۳۴۱ | فهرست لغات |
| ۳۴۴_۳۴۳ | فهرست لغات و اصطلاحات من بوط به رقبات یزد |

یادداشت

پس از اینکه انجمن آثار ملی نسخه خطی و قفنامه ربع رشیدی را - موسوم به «الوقفية الرشيدية بخط الواقف فی بیان شرایط امور الوقف والمصارف» - خریداری کرد، انتشار چاپ عکسی آن لازم و مقدم دانسته شد. زیرا قسمتی عظیم از آن نسخه به خط شخص رشید الدین فضل الله همدانی (واقف) است، و چون رشید الدین یکی از فضلاء و وزراء ایران بوده است، انتشار نسخه‌ای که به خط شخص او است و از تصرفات مختلف زمانه برگزار مانده است (ضمناً از حیث مادی و معنوی هم پر ارزش است)، خالی از اهمیت نمی‌بود. اما علاقه‌مندانی که مجال دقت و صرف وقت کافی درخواندن نسخ خطی ندارند (و این نسخه هم خواندنش خالی از اشکال نیست)، و نیز شرق‌شناسان، منظماً توصیه می‌کرند که نشر چاپ عکسی و قفنامه واقعی به مقصود نیست و باید چاپ حرروفی آن نیز منتشر شود تا استفاده از آن آسانتر و عامter باشد.^۱

پس، در نظر گرفته شد که چاپ حرروفی از این کتاب فراهم شود. اما چون در آن اوقات، مرحوم مجتبی مینوی به ترتیب امور و بنیادگذاری قسمت علمی بنیاد شاهنامه فردوسی پرداخته بود و مشتاقانه به تصحیح شاهنامه مشغول شده بود، اینجانب به تهیه مطالب و قفنامه بجهت چاپ آغاز کرد. بتدریج آنچه را حاضر می‌شد به مطبعه می‌داد و دوبار غلط‌گیری می‌کرد تا نمونه‌ای که نسبة بی‌غلط می‌بود و موجب اتفاق اوقات گرانبها مرحوم مینوی نبود به دست آن داشمند قید سپرده شود. آن مرحوم هم به شیوه دقیق و کم مانند خود و بی‌هیچ وقفه‌ای به غلط‌گیری و در صورت لزوم مقابله می‌پرداخت و هر نظری که در اصلاح اوراق لازم بود اعمال می‌کرد. گاهی هم بعضی از اوراق، دوبار از نظر تیزین آن مرحوم گذاشیده می‌شد، چه تا نقش پای گر مردان پیش راه ما دارد چراغی، این‌ده تاریک سر کنیم

۱- تعجب است که در نسخه خطی تاریخ شیخ اویس تألیف ابوبکر قطبی اهری (چاپ لاهه، ۱۹۵۴) که نسخه‌ای است مضبوط و بخط خوب از قرن هشتم هجری دوربار ربع رشیدی را مصراحاً باضم اول ضبط کرده است (ص ۱۷۵).

۲- آشکار شدن نسخه و قفنامه ربع رشیدی و نشر عکس آن در حوزه محققان ایران‌شناس فوراً انکسار پیدا کرد. نخست اینجانب توanst مقاله‌ای تحت عنوان *The Autograph copy of Rashid - al-Din's Vaqfnāmeh* در مجله Central Asiatic Journal (Vol.XIV - pp. 5-13) چاپ ویسیادن (۱۹۷۰) منتشر سازد. پس از آن دکتر برت فراگنر B. Fragner مقاله‌ای محققاً تحت عنوان - Ein Autograph des Mongo lenwesirs Rashid-ad - Din Fazlallah Festgabe deutscher - Iranisten zur 2500 Jahrfeier Irans (Stuttgart, 1971)

بهر تقدیر، اگرچه این کتاب از کتابهای است که از زیر دست و چشم مر حوم مینوی گذشته است، اگر هنوز در آن عیب و نقص دیده شود ناشی از آن است که بر اینجایب در تهیه مطالب اولی (برای فرستادن به مطبعه) اشتباه روی داده است، و یا آنکه اینجایب در مطابقه نمونه های نهائی بامونه های تصحیح شده مر حوم مینوی دقت کافی نکرده است.

ضمناً باید گفت متأسفانه وقتی که چاپ کتاب به صفحه ۲۵۲ رسید آن مر حوم بهتر بیماری سخت نهائی درافتاد و دیگر امکان آن نبود که صفحات مابعد را که مر بوت به رقبات و قفی تبریز است بخواند و اصلاح کند. این قسمت از کتاب را که از تصحیح اول و دوم مطبوع گذراندید بودم، در آن او ان برای ملاحظه و تصحیح دوست دانشمند آقای عبدالعلی کارتگ به تبریز فرستاده بودم و به مر حوم مینوی هم گفته بودم که پس از رسیدن اوراق آنها را به نظرش می رسانم. مر حوم مینوی، هر بار که به بیمارستان به دیدنش می رفتم می برسید که دنباله و قدنامه چه شده‌دلم می خواهد آن قسمت تبریز را هم بیسم. یکبار هم که به آن مر حوم گفتم فکر نوشتن مقدمه برای و قدنامه باشید گفت باید گفت باشد قسمت چاپ شده را در اختیار داشته باشم تا بتوانم چیزی بنویسم. موکول بدان است که به خانه بازگردم. اما ای بسا آرزوکه خاک شده!

هزار فسوسا که مینوی در گذشت و نتوانست مقدمه‌ای آنچنان که میل داشت بر اساس نکته‌هایی که بتدریج در حاشیه اوراق چاپ شده و قدنامه یادداشت می کرد برای کتاب بنویسد و نیز مطالب مر بوت به تبریز را بینند و فهرستهای را که برای کتاب تهیه کردم بازیینی و بررسی کنند. قطعاً اگر او بدین فهرستها نگریسته بود وضعی بسا بهتر از حال کنونی می یافتد.

طرز چاپ متن

ترتیب تهیه مطالب برای چاپ اینطور بود که :

- ۱) قسمتی که به خط رشید الدین نیست (صفحات اول تا بیست و دوم) مستقیماً از روی نسخه حروف چینی و چاپ شد. البته تصحیح بازپسین آن توسط مر حوم مجتبی مینوی انجام شده است.
- ۲) قسمت مر بوت به سجلات، پس از استنساخ و مقابله، یکبار هم به مر حمت و مر اقتب دوستان دانشمند آقایان محمد تقی دانش پژوه و عبدالله نورانی مورد مطابقه و تجدید مقابله قرار گرفت. بازپسین تصحیح را طی دو غلطگیری مر حوم مجتبی مینوی انجام داد.
- ۳) در قسمت مر بوت به کیفیات و شرایط وقف، یعنی از صفحه ۳۴ تا ۲۳۶ (جز آنچه مر بوت به رقبات وقف در یزدست که تماماً در نسخه اصلی به خط رشید الدین فضل الله است) چون خواندنش به علت شیوه خط و کم نفطه بودن برای حروف چینیان دشوار می بود از عکس نسخه خطی کتابخانه ملی ملک که به خط نسخ و نسبه خواناست و در صفحات بعدی مورد معرفی قرار خواهد گرفت استفاده شد. بدین صورت که عکس نسخه مذکور با نسخه خط رشید الدین دقیقاً مقابله شد و از روی آن حروف چینی انجام شد. ولی در غلطگیریهای

مطبعه‌ای منحصرأ نسخه خط رشیدالدین مورد استفاده و مطابقه قرار گرفت. بازپسین تصحیح راهم من حوم مجتبی مینوی انجام داد.

(۴) در قسمت مربوط به رقبات یزد (صفحات ۴۵ تا ۱۰۳) که به خط رشیدالدین نیست، متن از روی نسخه عکسی به چاپ رساییده شد و چون اسمی جفرافیائی در مواردی چند مغلوط بود حواشی زیادی درباره ضبط اعلام جفرافیائی الحق شد. تصحیح نهائی را من حوم مجتبی مینوی انجام داد.

(۵) قسمت چهارم (صفحات ۲۳۷ تا ۲۵۲) که بخط رشیدالدین نیست و نسبة خواناست مستقیماً از روی نسخه حر و فچینی شده است. البته تصحیح نهائی آن به وسیله من حوم مینوی انجام گردیده است.

(۶) استنساخ و تصحیح قسمت من بوط به رقبات آذربایجان با موافقت انجمن آثار ملی این عهدۀ عبدالعلی کارنگ که قطعاً امر و زه در شناسائی اعلام جفرافیائی آن خطه صاحب صلاحیت و فعلای بیگانه است قرار گرفت.* ایشان بر اساس نسخه اصلی و مطبوعاً با توجه به اطلاعات شخصی و محلی متن را آماده کرده و فرستادند. اما برای آنکه کار ایشان با رویه‌ای که اینجابت در قسمتها دیگر متن اتخاذ کرده بود هماهنگ و همدست باشد متن مصحح ایشان یکبار دیگر با نسخه خطی مقابله و بعضی حواشی با علامت مشخصه الحق شد. متأسفانه این قسمت از متن موقعي آماده تصحیح نهائی شد که مجتبی مینوی وفات یافته بود. ضمناً گفته شود که در قرائت چند مورد صعب از متن (یعنی کلماتی که درست خوانده نمی‌شد یا ارقام سیاقی) از بصیرت دوستان معزز دکتر عباس ذریاب خوئی و دکتر اصغر مهدوی و من حوم دکتر حسین محبوی اردکانی بهره برده‌ام.

چنانکه در سطر ۲۷ صفحه ده از مقدمه گفته شد، در کتابخانه ملی ملک نسخه‌ای از وقفا نامه هست که در قرن اخیر نویسایده شده است. چون این نسخه از مستملکات من حوم محمدعلی تبریزیت بوده است و آن من حوم خود تبریزی و کتابشناس و نسخه‌یاب و طبعاً با خانواده سراج میر (که نسخه در حفاظت آنها بود) دوست و مدتها در تبریز رئیس معارف بوده است، احتمال قوی بر آن است که این نسخه به توسط او نویسایده شده بوده است.

همچنین بنابر اطلاعی که از آقای عبدالعلی کارنگ به دست آمد یکی از افراد خانواده سراج میر (حاج ذکاء الدوله) قسمتی از وقفا نامه را در زمانی که در اختیارشان بوده است کتابت کرده بود. این قسمت در ۲۶۸ صفحه است. آقای کارنگ لطف فرموده فتوکپی آن را که توسط آقای سیدحسن قاضی طباطبائی

*- انتدا قرار بود که استاد محترم آقای حسن قاضی طباطبائی نیز در این راه همکاری بفرمایند. آقای کارنگ طی تلکراف مورخ نوزدهم فروردین ۱۳۵۳ اطلاع دادند «قرارشده برای اطمینان از صحت کار باش رایطی که مرقوم فرموده اید متن وقفا نامه به اتفاق استاد حسن قاضی طباطبائی قرائت و تصحیح شود.» سپس در مکتوب دوازدهم تیر ماه همان سال نوشتهند: «مطلوب صفحات ۱۳۳ تا ۱۴۶ در خدمت استاد سید حسن قاضی طباطبائی استنساخ و ارسال گردید». بعد معلوم شد بقیه مطالب را آقای کارنگ شخصاً و منفردآ استنساخ و تصحیح فرموده‌اند.

بدست آورده بودند در اختیار من گذاردند. عکس نمونه‌ای از آن نسخه هم درینجا بدست داده می‌شود.

اینکه می‌پردازد بهیان نکاتی چند درباره وضع متن در نسخه خطی – که هم چاپ عکسی مبتنی بر آن

بوده است و چاپ کنونی هم:

بعضی از اسماء اشخاص و آبادیها و موضع و نیز کلمات در نسخه اصل (مخصوصاً در رقبات و قفي مربوط به یزد) بطور مشکول ضبط شده است. ولی متأسفاً نه مطبعه آمادگی ضبط آن کلمات را با اعراب نداشت، تا وضع نسخه نمایانده شود. چون ضبط آن اعلام اهمیت تلفظی دارد بناقچار آن اعلام در اینجا با اعراب آورده می‌شود و محل وقوع آن اسم در صفحه چاپ عکسی به دست داده می‌شود. یافتن محل ضبط این اعلام و تعداد مورد استعمال آنها در چاپ کنونی با مراجعه به فهرست اعلام انتهای کتاب آسان است. جدول این کلمات در صفحه جداگانه (روبرو) به چاپ می‌رسد.

در رسم الخط نسخه، بناقچار تصرفاتی شد. ولی درمورد کی و که، چی و چه، آنج، آنک و نظایر آنها هر طور که ضبط نسخه بود نقل شد تا خصائص تلفظی و املائی رشیدالدین محفوظ بماند. چون ضبط سیک تحریر نسخه لازم دانسته شد ناقچار سعی شده است که اسلوب املائی آن محفوظ بماند، اگرچه کلمه‌ای به دو وجه ضبط شده بود. این دو وجهی بودن خودگویی آن است که در آن ازمنه هم وحدت روش در کار مؤلف و کابت در کتابت و املاء مرسوم نبوده است.

در نسخه اصلی که به چند خط است (خط رشیدالدین و دو سه خط دیگر) کلمات بسیاری بطور مرکب (یعنی دو کلمه باهم) نوشته شده است. درینجا به مرسوم امر وز استقلال کلمات لازم و محفوظ دانسته شد و هر کلمه‌ای منفرداً ضبط شد – مانند آن، را، می، به، چنان و جزایها – که اغلب به کلمه دیگری متصل نوشته می‌شده. یکی از مواردی که به ضبط دقیق آنها توجه شد استعمال «ذ» در اعلام جغرافیائی است. در املاء رشیدالدین اختصاصاتی هست از قبیل اینکه «نوشن» را به اسلوب قدیمی هم‌جا و مکرراً «نویشن» آورده و «سه‌گانه» را «سکانه» و «جداگانه» را «جدایگانه» ضبط کرده است.

نشر متن وقفنامه به صورت کنونی، قدم دومی است که در راه معرفی ربیع رشیدی و تأسیسات مهم تریستی و شرعی و طبی و عام المنفعه دیگر رشیدالدین در تبریز برداشته شده است. از این پس می‌توان بر اساس آن به تحقیق در اعلام و رجال و قفیه پرداخت. فی المثل درمورد اعلام رجال باید یک یک کسانی که این وقفنامه را به خط و مهر خویش تسجیل کرده‌اند و همه طبعاً از اعیان فقها و علماء زمان بوده‌اند (مانند علامه حلی)^۱ شناخت. درین سجلات نام چند تن از خاندان عبیدی آمده است (مسعود بن فضل الله بن

۱- یادداشتی درباره سجل او نوشته‌ام که در راهنمای کتاب (مال‌بانزدهم) چاپ شده است. رشیدالدین با علامه حلی مرتبه بوده است و رساله‌ای هم در باب عقاید علامه در مورد زیارت نوشته است که چاپ عکسی آن را مرحوم عبدالحجه بالاغ در کتاب «گلزار حجۃ‌بلاغی» (قم. ۱۳۵۰) چاپ کرده است و در فرهنگ ایران زمین جلد ۲۳ نیز به چاپ رسانیده می‌شود.

| صفحة عکسی | |
|--|---------|
| شش گیله | ۵۱ |
| ویجویه | ۵۵ |
| بَفْرُویه | ۶۱ |
| رُتْنَن | ۱۰۵، ۷۱ |
| بَخْ | ۷۲ |
| مُسْتَه | ۷۷ |
| دُوپِر | ۷۸ |
| كُرْك (گرگ) | ۷۸ |
| نوَدَرْ دَز | ۸۱ |
| جوی که | ۷۹ |
| مِهْزِيَه | ۸۲ |
| مَوت | ۱۲۰، ۹۱ |
| ابَار | ۹۱ |
| كُلُوكان | ۹۳ |
| شُورَه | ۹۳ |
| بَرْز | ۹۶ |
| عَوْكَان | ۹۸ |
| فِيَضَان | ۹۹ |
| تُورانپُشت | ۱۰۶ |
| پُردوک | ۱۰۶ |
| کشوا | ۱۱۱ |
| فرَخِي | ۱۱۱ |
| شَنْ | ۱۱۱ |
| قَوْعَدْ | ۱۱۴ |
| كُورْتِرِك | ۱۱۵ |
| ايلدُق | ۱۱۶ |
| مهرجَد | ۱۱۶ |
| محمدبن عمر كره | ۱۱۷ |
| سَقْمَه | ۱۱۸ |
| زَرْب | ۱۲۰ |
| فَرِئِين | ۱۲۱ |
| كَيْه | ۱۲۱ |
| اغلَبَرْز | ۱۲۱ |
| دِيمِيُوك | ۱۲۹ |
| كَلَ زَرْد | ۱۲۹ |
| پُرْد | ۱۳۱ |
| نَفْلَه | ۱۳۳ |
| كَرْبِيج | ۱۳۸ |
| ايُوسْتَرَق | ۱۳۸ |
| كُلُولَه مَرْج | ۱۳۸ |
| دُزْ نَاو | ۱۳۸ |
| مقتح الابواب (که ظاهراً مراد درب ورودی اصلی است) | ۲۵۰ |

عبدالرحیم و لطف‌الله بن عبدالله بن عبید‌الله^۱) که ذکر شان در صریح الملک (کتابچه رقبات شیخ صفی الدین نیز دیده می‌شود.

یا آنکه در مورد آبادکردن باغهای رسیدآباد و فتحاباد اطلاعی از تاریخ اولجاتیو ابوالقاسم کاشانی به دست می‌آید. در کتاب مذکور آمده است که: «وئیز قریب سیصد سرگاو دیوهیکل عفاریت منظر با چند نفر گاو بندۀ یزدی به تبریز آورده است تا جمله فاذورات و مستقبحات شهر برپشت ایشان به باغ فتحاباد و رسیدآباد وغیره ماکشند که فتح آباد به ایام سابق کوههای خشک بود و اکنون هر یک بهشتی آراسته به انها ره و اشجار و انوار و ائمار پیر استه.» (تاریخ اولجاتیو، ص ۱۶۶)

از این جمله، تحقیقی است که باید در مورد جمال‌الدوله نصراوی کرد که یکی از ملاکین و وجوده رجال و متنفذین یزد در عصر رسیدی بوده است و مکرراً نامش بهمناسبت همزبودن اوقاف رسیدی با املاک او در رقبات وقفی یزد آمده است. در این اوخر که کتاب «تاریخ شاهی قراختائیان»، به اهتمام دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی (تهران، ۲۵۳۵) اشاره یافت دیدم که درباره او مطلب خوبی دارد و آن درباب قضی یزد و جمال‌الدوله ارکون^۱ نصراوی که منعم و محشم یزد بود و جماعت معارف متوجه حضرت کرمان شدند و به انواع تجملات و تکلفات و شرط و پیمان و تدلل و تواضع خطبه بهشت و رسم کردند. خداوند ترکان بر آن خواستاری ایشان قبول کرد... و معارف یزد را با تشریفات فاخر بازگردانید...» (ص ۲۸۴)

از این نمره است تحقیقی که باید درباب صفی‌الملک یزدی کرد. چون او هم یکی از رجال معتبر آن عصر بود و امامی هروی مدائحتی درباره او دارد (نسخه خطی قدیمی دکتر عبدالباقي نواب از دیوان او) و هنوز از رجال ناشناخته است.

همچنین روشن کردن شجره خاندان رضی یزد است که رسیدالدین با آنها مناسبات داشته است (طبق نوشته تاریخ جدید یزد) و درین وقนามه مکرراً از افراد آن خاندان نام رفته است. تنی چند از آنان طبیب و مشهور بوده‌اند.

اطلاعاتی که از این وقนามه در مورد رجال یزد عاید می‌شود کم نیست، مانند آنچه در مورد عده‌ای از سادات حسینی وعلوی و نقایی آنان به دست می‌آید. بیش ازین، اینجا مجال تفصیل در این مباحث نیست. اعلام جغرافیائی مذکور درین متن منبعی است بسیار گرانقدر و نام عده‌ای از آبادیهای یزد و آذربایجان را از قرن هفتم و هشتم هجری در اختیار ما می‌گذارد. تعدادی از آن نامها از آن آبادیهای است که در حال حاضر نام دیگری دارد، یا اصلاً آن آبادیها از میان رفته است.

ضمناً گفته شود که گاه ضبط نامهای جغرافیائی متن قابل اعتماد نیست. زیرا کاتب در ضبط نام

۱ - در وقนามه مکرراً «ارکاون» آمده است و ارکون مأخوذه از «ارخون» (Archonte) یونانی است و مقام قاضی بزرگ بوده است در جمهوریهای یونان و در زبان فارسی معنی حاکم و بزرگ ترسایان آمده. لفظ نامه دهدزا از جهانکشای جوینی نقل کرده است، «ار نصاری آنک ایشان را ارکون و رهبان و احبار می‌خوانند».

عده‌ای از آبادیهای یزد (که من مختص اطلاعی درباره آنجا دارم) اشتباه کرده است. می‌دانیم که خط این قسمت از خود رشیدالدین نیست و یکی از کتابان آثار او (که مختلف بوده‌اند) و یا یکی از محرران حاکم شرع این قسمت را کتابت کرده است. از موارد اشتباه در نامهای جغرافیائی چندتا را می‌آورم. برای موارد دیگر به‌حوالی مفصل و متعددی مراجعت شود که در ذیل صفحات مربوط به رقبات یزد بنناچارنوشتمان تا مکر مشکلات ناشی از ضبط غلط یا ضبط بدون نقطه اعلام حل بشود. اشتباهها ازین قبیل است که «ندوشن» از آبادیهای یزد را «بدوشن» و «سانیچ» از آبادیهای میانکوه را «سانینخ» و «کنونیه» در حومه شهر یزد را «کینویه» و «مریباباد» (= مریم آباد) را گاه «مرتاباد» و گاه بدون نقطه نوشته است. اعلامی که بی نقطه بوده و ناشناخته مانده است بنناچار بهمان شکل بی نقطه در این چاپ آورده شده است.

البته تا آنجائی که امکان داشت و مآخذ و مدارک تاریخی و جغرافیائی کمک می‌کرد صورت صحیح اسامی و اعلام تاریخی و جغرافیائی ضبط شد و در حوالی صفحات به تفصیل وضع آن اسمها در نسخه آورده شد. اما باز هم اسامی آبادیهای هست که ناشناخته باقی مانده است. تشخیص آنها منوط به مطالعه دامنه‌دارتری است که باید یک به یک، آن موضع را در ناحیه یزد پیدا کرد تا مکر اسامی آنها معلوم و مشخص شود^۱.

به‌این نکته‌هم اشاره شود که از میان پانصد و شصت و چهار رقبه وقفی یزد (که تازه تمام رقبات موقوفه نیست - زیرا مقداری از اوراق این قسمت مفقود شده، و این مقدار رقبه وقفی متعلق به چهل پنجاه آبادی یزد بوده است) اکنون یک مورد و یک رقبه را نمی‌شناسیم که به نام وقف رشیدی باقی مانده باشد! در اعلام اشخاص هم اسمهای هست که محتاج تحقیق و تشخیص است. در فهرستی که از اعلام و اسامی مهجور یا نامعین اشخاص مربوط به یزد (ص ۳۰۰-۲۹۹) تهیه شده است این نوع اعلام را می‌توان دید.

فوائد و قصیه

این کتاب پر است از فواید و اطلاعات. البته فایده عمده‌اش اطلاعاتی است که درباره کیفیت موقوفه رباع رشیدی و تشکیلات و نحوه اداره امور آن در آن مندرج است. همین اطلاعات برای تحقیق در اصول اجتماعی عصر ایلخانان مفید فایده است. اما در باب فوایدی که بطور طردآ للباب می‌توان ازین متن استفاده کرد نکاتی چند را که مخصوصاً بازگو کننده جزئیات امور زندگی (خواه در جنبه اجتماعی و خواه در جنبه‌های

۱- برای توضیح می‌توانم موردی را مربوط به آبادی «بیدواز» از محال اسفراین مثال بیاورم. وقتی مرحوم مینتوی ترجمه سیرت جلال الدین را چاپ کرد در باب عبارت «و شخصی دیگر از افسه‌سلاران نظام الدین علی لقب داشت، اسفراین و بندوار و توابع آن مستخلص کرد» در حاشیه آن نسخه بدل بم را که «بندوار» است نقل کرده (ص ۱۳۱) و در تملیقات «بندوار» را هم آورده است. تا اینکه من سفری به اسفراین رفته بودم و در راه باصفای «بیدواز» را که فاصله‌اش تا شهر اسفراین بیش از چهل کیلومتر نیست شناختم. در مراجعت که می‌خواستم تحقیقی درباره جغرافیای تاریخی آن نواحی بکنم به کتاب مذکور مراجعه کردم و جون به عبارت مذکور در فوق برخوردم شک نکردم که «بندوار» مذکور در سیرت بی‌تر دید «بیدواز» مشهور موجود است که از آنجا عارفانی هم برخاسته‌اند و خانقاہی آنجا بوده است که بقایای آن هنوز باقی است. پس تصحیح بسیاری از اعلام جغرافیائی منوط به سیر و سفرست. زیرا شکل مضبوط آنها در مآخذ کتبی مشخص نیست. وقتی تلفظ «بیدواز» را برای استاد مینوی گفتم بسیار خوشحال شد و یادداشت فرمود. بدون هیچ تردید بسیاری از اعلام جغرافیائی مربوط به آبادیهای کوچک را که ذکر نامشان در متون مکرر نیست و ضبطشان هم نامعلوم است می‌توان در محل پیدا کرد.

دیگر) می‌باشد تذکر می‌دهد.

- درخت و تخم بردن از ولایتی که هست به جائی که نیست (ص ۱۵)
- طرح و رسم کشیدن عمارات (ص ۲۱)
- کیفیت لوله کشی و نقل آب در شهر تبریز، به تفصیل (ص ۲۱۲)
- اعتقاد مؤلف به اعیاد و مراسم مذهبی (موارد مختلف)
- نشانه‌هایی دربارهٔ تأسیسات زردشتهای دریزد آن دوران – مانند باغ کیخسروی، باغ گودرزی، مقبرهٔ مجوس
- منسوب ساختن قطعات زمین به سلطانی، دیوانی، اتابکی، سنقری، صاحبی وغیره (به فهرست اعلام جغرافیائی مراجعه شود)
- شناختن افراد مختلف سادات: حسینی عرضی، علوی و خاندان رضی طبیب دریزد
- شناختن نوع و ناوین والقب طبقات مردم یزد در آن عصر مانند نام افرادی از عشایر و طوایف (نصرالدین ابی الشایر، ص ۴۷ و ۴۸) و زردشتهای، دیلمیها، ترکمانها، رومیها و نصارانیهای آنجا که در ضمن رقبات یزد آمده است
- اطلاعاتی دربارهٔ اتابکان یزد مانند زمین اتابکیه، دیوان اتابکی، صفوت آباد (که باید آباد کردۀ صفوۃ الدین باشد)، خانهٔ اتابک
- اصطلاحات مربوط به قنوات، مصطلح در تبریز (مانند خشکوا = خشکوه، آبده) و اسمی قنوات یزد و تبریز در آن قرن
- اصطلاحات مربوط به اجزاء و قسمتهایی از ابنيه مانند فرجاب، شاهنشاهی، تابخانه وغیره که فهرستی خاص از آنها، جدایگانه، تهیه و چاپ شده است
- اطلاعات مربوط به جغرافیای شهری تبریز در قرون هفتم و هشتم
- اطلاعات مربوط به مخذاهای و اسمی نانها و پختنی‌ها (مانند فرنی، جوداب، برنج بدانه^۱) و مقداری مطلب دربارهٔ طرز پختن بعضی از خود را کیها (بطور مثال ص ۱۲۵)
- اختصاص داشتن ربع از عایدی باغ به باغبان که از رسوم تبریز و تمام بلاد آذربایجان بوده است (ص ۱۲۳)
- مصطلحات مرسوم یزد برای مقیاسهای آبی و ارضی مانند کف، پشیز، طشت، جره، جریب، قفیز، تغار، شربی، میضاوی
- طرز امانت‌گر قلن کتاب از کتابخانه وقفی رشید الدین و اطلاعات دیگر دربارهٔ تنظیمات کتابخانه

۱- در «اوراد الاحباب» ابوالمناشر یحیی باخرزی بیتی آمده است که در آن کلمه‌ای شبیه بدین کلمه هست، چنین،
جانانه من سبوس و بنبدانه من(؟)
(ص ۲۱۱ چاپ ایرج افشار)

که البته فامشخص است و ممکن است که این دو لفظ یکی باشد.

- که نمونه‌ای است از آنچه در آن عصر مرسوم بوده است (ص ۱۹۷، ۱۹۸)
- دقت در مراعات مسائل بهداشتی از قبیل بر حذر داشتن مردم از چرکین کردن آب (ص ۲۰۸)
- اطلاعات تازه مربوط به یزد که برای نوشتمن جغرافیای تاریخی شهر یزد و آبادیهای آن ناحیه منبعی بسیار گرانبهاست^۱
- اشاره‌ای به املاک بهاءالدین صاحب‌دیوان در یزد (ص ۷۹)
- صدقه شب غریب که رسمی بوده است در تبریز برای اولین شب دفن میت (ص ۲۵۱)
- کشت ترنج و نارنج در تبریز (ص ۲۱۳)
- نهی متولی از آنکه اوقاف رشیدی را به «ارباب جاه» به اجاره ندهد. چه از تصرف کردن ایشان در آن خللها بادید آید (ص ۱۲۴)
- نحوه حفظ غلات برای مصون بودن در قبال آفات (ص ۱۶۳-۱۶۴)
- تضاد فلسفه و امور شرعی، مخالفت رشیدالدین با تحصیل فلسفه (ص ۱۷۳) - عجب است که خود شوکی تمام به مباحث فلسفی داشت و رسالتی در این زمینه دارد
- قسمتهایی از ربیع رشیدی دارای نقاشی (یعنی ترئینات) بوده است (ص ۱۷۷-۱۷۸)
- ضبط نام استاد حاجی قزوینی که از بنایان ربیع رشیدی بوده است (ص ۱۷۶)
- نحوه نگاهداری و چو نقدی که عاید موقوفه می‌شده است، در صندوق اختراعی رشیدالدین به نام صندوق ضبط (ص ۱۹۷)
- رعایت حال علویان (ص ۲۰۲)
- روش کار قوالان (ص ۲۰۳)
- اطلاعاتی درباره تأییفات رشیدالدین و طرز نسخه نویسی از آنها: لطائف (لطائف الحقائق)، سلطانیه، مفتاح التفاسیر، فتوحات، رساله مراج، نفایس الافکار، بیان الحقائق، آثار و احیاء، تحقیق الابحاث (مخصوصاً صفحه ۲۴۰ ملاحظه شود)
- لغات و اصطلاحات نایاب و مهجور مانند کومش خو (ص ۱۳) (مقنی، ص ۱۳)، نقد ریزه (ص ۳۷)، وقف ریزه (ص ۲۳۵)... فهرستی ازین نوع لغات تهیه و چاپ شده است.

ربیع رشیدی و رشیدالدین

ربیع رشیدی از دستگاهها و اینیهای بوده است که بمناسبت وسعت و عظمت و اعتباری که از حیث پژوهانه و فقی داشته در عصر خود مشهور بوده است و پس از آن هم در کتب مختلف بدان اشاره شده

۲ - بهمین ملاحظه قبل از اینکه نسخه اصلی و قنونامه شناخته شده باشد من این قسم را از روی نسخه کتابخانه ملک در فرهنگ ایران زمین (جلد ۱۷) چاپ کرد. رشیدالدین به یزد چند نوع علاقه داشته است. من در مقاله‌ای تحت عنوان «رشیدالدین و یزد» علل متعدد آن را نوشتیم (مجموعه خطابهای تحقیقی درباره رشیدالدین فضل الله، ص ۲۵-۳۶).

است^۱. پس جا دارد که همه آن مطالب مورد رسیدگی قرار گیرد. چه خوب خواهد بود حالا که وقنامه انتشار یافته است یکی دانشجویان دوره دکتری، تحقیق درین بعضی از این مسائل را موضوع رساله ختم تحصیلات خود قرار دهد^۲.

در خلال چند سال اخیر چند کتاب تازه درباره رشید الدین فضل الله نشر شده است. چون ممکن است آن کتب میان خوانندگان فارسی زبان رایج نشده باشد به آوردن نام آنها می پردازد.

- مکاتبات رسیدی، توسط آ. فالینا به روی ترجمه شده است (مسکو، ۱۹۷۱).
- تصاویر جامع التواریخ از روی نسخه خطی کتابخانه دانشگاه ادینبورگ با توصیف بصورت کتابی نشر شده است.

David Talbot Rice: *— The Illustrations to The World History of Rashid al - Din.*
Edited by Basil Gray. Edinburgh 1976. 192p.

- آقای کارل یان بجز قسمت غازان خان جامع التواریخ (لندن ۱۹۴۰)، و قسمت آباغاخان و سلطان احمد وارغون خانون و گیخاتو خان (وین ۱۹۴۱) و تاریخ افرنج (لاهه ۱۹۵۱) و تاریخ هند (لاهه ۱۹۶۵) که همه از اجزاء جامع التواریخ است، درسالهای اخیر موفق به نشر ترجمه‌آلمانی با چاپ عکسی قسمتهای دیگری از جامع التواریخ شده است. آن اجزاء بدین شرح است:

- *Die Geschichte der Oguzen des Rashid ad - Din* (Wien, 1969)
- *Die Chinageschichte der Rashid ad - Din* (Wien, 1971)
- *Die Geschichte der Kinder Israels des Rashid ad - Din* (Wien, 1974)
- *Die Frankengeschichte des Rashid ad - Din* (Wien, 1977)

ایشان درین خلال، مقالاتی هم درباره رشید الدین نشر کرده‌اند و جز آنها شماره ۳- جلد چهاردهم مجله Central Asiatic Journal را به یادنامه رشید الدین اختصاص دادند. به یشنهداد ایشان بود که دانشگاه تهران با همکاری دانشگاه تبریز در سال ۱۳۴۸ «مجلس علمی درباره رشید الدین فضل الله» ترتیب داده و در دنبال آن، تصمیم به چاپ مجموعه‌ای از آثار رشید الدین اتخاذ گردید. چاپ عکسی نسخه «طب اهل ختا» (یعنی تکسوسنامه) به اهتمام و با مقدمه‌ مر حوم مجتبی مینوی^۳ و جلد اول «لطائف الحقائق» به کوشش غلام رضا طاهر انتشار یافت (جلد دوم آن زیر چاپ است). همچنین آقای محمد تقی داشن پژوه قبول کرده‌اند که «مکاتبات

۱- بطور مثال همین روزهایکه «آئین اسکندری» (منظومه‌عبدی بیک نویدی شیرازی، چاپ ابوالفضل هاشم اوغلی رحیموف، مسکو ۱۹۷۷) به دستم رسید دیدم که در دفتر دوم آن حکایتی درباره ولخر جیهای مربوط به اینیه رسیدی هست، رشید الحق آن آصف جم جناب که آباد او شد جهان خراب به احسان دلی رغبت انگیز داشت هوای عمارت به تبریز داشت...

.... الخ (ص ۹۸-۹۱)

۲- آقای جواد مشکور (هم به صورت مقاله در مجله هنر و مردم وهم در کتاب «تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری» تهران ۱۳۵۲) و آقای عبدالعلی کارتگه در کتاب نفیس «آثار باستانی آذربایجان» (تهران ۱۳۵۱) جلد اول (ص ۱۶۲-۱۷۰) به بعضی مطالب مربوط به ربع رسیدی پرداخته‌اند.

۳- از انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران (تهران، ۱۳۵۰)

۴- از انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران (تهران، ۲۵۳۵)

[فهرست مندرجات]

[یست ویک]

رشیدی، را تصحیح و پاپ کنند.

آخرین کتابی که درباره رشیدالدین به فارسی انتشار یافت «آئین کشورداری در عهد رشیدالدین فضل الله» تألیف دکتر هاشم رجبزاده است.^۱

* * *

این یادداشت را به پایان نمی‌توان رسانید مگر آنکه از مرافقتهای دوست عزیز جواد انجمنی مدیر سفارش چاپخانه افست و نیز توجه محمد شریفی و احمد خندق آبادی (که نزدیک به سی سال است که این دو مردم دلسوژ هنر چاپ را در چاپخانه‌ها آزار می‌دهم)، یاد کنم. نه زبانم در شکرگزاری گویاست و نه بنام تو انا. سعی و کوششی که در پرداختن این کتاب به شکل نسخه اصلی شده است من هون زحمات و تدایر احمد خندق آبادی و نیز همکارانش است که لطفشان در حق من دیرینه است.

تحریر این سطور که به یاد مجتبی مینوی شروع شد به یاد او به پایان می‌رسد.

ایرج افسار

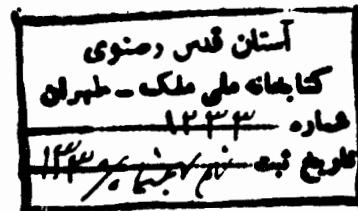
ششم دیماه ۲۵۳۶ (۱۳۵۶)

تصحیح مهم:

در صفحه ۱۷۳ سطر ۲۳ سطون اول «متفرقه» غلط و «متصرفه» درست است.

در صفحه ۲۰۴ سطر ۸ «کلات» غلط و « محلات» درست است.

۱— از انتشارات توس (تهران، ۲۵۳۵)



الْأَبْصَارُ أَرْنَاطُ أَدْرَاكٍ بِصَابِرٍ وَابْسَابٍ بِيَرْوَنِ أَسْتَ وَصَفَاتٍ بِتَشِيرٍ وَجَكْمٍ لَا أَحْصَى
 قَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَتَيْتَ عَلَى تَقْسِيكَ أَنْفُهُمْ وَوَهْمٌ ضَمَائِرٍ وَأَنْكَارٌ مَسْؤُلٌ لَهُ مَكْنُونٌ وَمَكْنُونًا
 مَالِمٌ وَبَنِينٌ وَبَنَاثٌ أَدْمَ مَسْخُ مَشْبَثٍ وَارَادَتْ أَرْكَهُ إِنْهَا أَمْهَا إِذَا أَنَّا دَشِّيَّاً أَنْ يَمْوَلَ
 لَهُ كُنْ فَيَكُونُ وَخِيرَاتُ مُؤْمَنَانِ بِلَطْفٍ وَبَنْدَهُ فَوَانِي بِإِجْوَهٍ بِيَسَارِي در حضورت ای شاه
 بِولْ مَهْبِتْ فَلَا لَغْلَمَ نَسْ مَا لَحْقَ لَهُمْ مِنْ قَوْهَةٍ أَعْيَنْ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْلَمُونَ وَصَلَّى
 جَلَّ وَهَبَّ نَامِيَه وَخَبَاتْ نَحْيَاتْ نَالِكِه اِنْحَضُورٌ اَحْدِيثٌ حَوْجَلَ وَعَلَى رَمْبَهَانَ سَوَّا
 اَمْلَى وَجَاهَرَانَ اِجْسَامَ سَفْلِيَّ بَحْتَابِ خَتَّى مَابَ آنَّ خَانِمَ سَلَ وَهَادِي سَبِيلَ فَدَوَّ اَبْنَيَارَ صَفَنَ
 اَسْفَيَا اَهْمَدَ مَصْطَفِيَّ رَسُولَ بَحْتَى وَالْوَاحِدَاتِ وَخَانِدَانَ اَوْفَرَنَ اَرْأَعْدَادَ فَطَرَاثَ بَارَادَ
 وَفَرَادَشِدِيَّكَ بِيَابَانَ بَادَ وَسَلَمَ اَسْلِيمَاهَا كَبِيلَ اَمَّا بَعْدَ جَنِينَ يَمْكُونَدَ اَضْعَفَ عِبَادَ اللَّهِ عَالِيَّ وَاحِدَيْمَ
 اَلْوَجَهَاتِ بِهِ فَعُلَمَ اللَّهِ بْنَ اَبِي الْحَسَنِ بْنِ عَلَى الْمُهَدَّدِ الشَّفَعِيِّ بِشِيدَ الطَّبِيبِ اَبِنِ اللَّهِ عَلَيْهِ
 مَا يَنْهَا اَمَالَهُ وَاعْطَا اَفْضَالَهُ كَمُونَ خَوَاسَتْ كَمْ بَخْطَ وَعَبَاسَتْ وَفَكَرَ وَازْلِيشَه
 بَا اَعْنَادَ رَبِيَّتْ تَامَ وَقَفِيَه فَوِيسَدَ مَشْفَلَ بِرْشَوَطَ مَوْثِيَه ثَامِنَ بَعْدَ مَثْوَيَانَ بَلَانَ كَارَكَتَنَدَ وَانَّا وَيَادَ كَارَ
 مَانَدَ هَبَدَانَ وَبَعْضِي اَنْا خَوَالَانَ وَيَادَ وَاعْنَاصَ مَرَدمَ بِرْوَفَ وَخَاهِيتَ
 وَغَاهِه وَقَفَ بَيَانَ كَه وَفَصَلِي مَشْبَعَ دَرَانَ بَابَ دَرَقَمَ اَنْهَنَهَانَ بَيزَانَهَ بَادَ كَارَ مَانَهَ
 تُخَيِّسَهُمْ شُودَ بِرْجِنِرَاتَ وَبَدَانَ مَنْفَعَ كَهْنَدَ وَچَونَ اَنْ فَصَلِ اَطَابِي دَاشَتَ مَنَسِبَ
 ذَيَّهَ كَه اَنْ زَابَيَنَ وَقَفِيَه خَمْ كَنْدَلَسَوَنَ عَلَاحَدَه بِبَالَائِي اَبِنَ وَقَفِيَه نَهَادَه دَدَبَتَ جَلَدَبَثَ كَه
 كَه اَنْا عَلَاحَدَه مَطَالِعَه كَنْتَنَدَ وَدرَانَ مَوْجَعَ اَبِنَ مَخَصَّصَه رِيَاهَه يَمْنَوِيسَدَ وَبَكُونَدَ كَمُونَ حَقِيَ

ک. ۱۹۰۰۰-علی ترییت
۱۹۰۰

فخر نمایم و بیان مقصودیت صد از نظر این مردم

نیز برآورده باشد

آن مرض داده کوئی کردگش

فخر نماید که همان رفع زیبایی کند و رضی علی این از این دوستی

فخر نماید که در این مسیر است

ظاہر است ام باستھان نه بنا هدیه بخطای اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا
لایه مهربانی و مسند و مسند

بیانی میخواهی صفتی در مقدمه

اصفیتی

بیانی میخواهی صفتی در مقدمه اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا
بیانی میخواهی صفتی در مقدمه اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا

بیانی میخواهی صفتی در مقدمه اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا
بیانی میخواهی صفتی در مقدمه اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا

بیانی میخواهی صفتی در مقدمه اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا
بیانی میخواهی صفتی در مقدمه اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا

او ریشه دارد که در اینجا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا

کوییم کم میخواهیم اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا

از اینجا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا

از اینجا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا

که کسی از اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا

از اینجا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا

و زیرا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا اینکا

دند و حصار

نمونه‌ای از خط خواجه رشید الدین فضل الله

نمونه‌ای از قسمتی از وقفا نامه که به خط یکی از کاتبان است

مطابق و متوکله باشد و بثبت کند و موسناف و سلما نات راضور است ترددان جه تواند بجه یعنی مردم مطمئن
نمایند و نقل بقول کرده اند بطریق عقل بین بدانته تا معتقد شد کردند و بدآن تضع زفایع طبعنا ن شد و بدآن واسطه تردد از اطمینان
تام در دلخواه آنچه کشند که آنها مال صاحب و خیرات چار به است و این رساله شمل است بران چه کسانی که دران اهالی ناند سبب
آن تردد است و لایل چونه کسی دران اهال جایز داشت و چون آنرا بنت اهال جایز شدند و دران بسی ناند مرتبه ایشان عالی تر لرد
و برجات عالیه بثب برسته و شاید که بواسطه صدق دران باب از درجات محث تدرج کرد و توبته و درجه فرد و رس برسته حق تعالی فضائل دین
خد همه موسناف و سلما نات دل مانند این ملتب و درجات کرامت کناد و این ضعف را با ایشان شرک کار گفت حقه و سعد جوده وجود اذیت نیم
و شرح و بیان خیرات فارغ شدند کم غرض ازان شرح فواید احوال خیرات چاریه و وفق کرد بود آنندم با سراج ابر خود و چون چون تریک
و سلاح خواسته بود که بعضا از اسرار گفت احوال خیرات چاریه بضمیمان بند صنفیض دوش گرداند تا مخفیگی تحریر قوت در قلم اارد می خاند
که از بدل عهد صحبی ال یوسفا هندا بواسطه منوبی که حق تعالی درازل تقدیر و معرفه بود و خواسته که بظهو در پیوند بروجی ک درینده باد
کرد و شد آشنا و قات به اندر گ عارق شنول و سایل بود و دران شروع یبود و از اهال آرصناعات استفاده کرد و پدر و سعی بجه
وقت عمارت در بعل می آورد و به اند شدید و فکر آن شنول بی شد که آن هارت باشد که بمنی و شجاعی بجه و هزاره بقدر
استطلاع و مقدار طاقت بمندازه فکر و فهم خوش در بعض معادن قیص و مختاری اشیا مخصوص بود که هم نکری کند و دران شیوه نسبت
قدرت شر وی ناند و تقدیر طاقت بمندازه فکر و فهم خوش در بعض معادن قیص و مختاری اشیا مخصوص بود که هم نکری کند و دران شیوه نسبت

نموده ای از قسمتی از وقفنامه که به خط یکی از کاتبان است

معرفی نسخه خطی

این کتاب که خواننده در دست دارد یادگاری بدیع و منحصر بفرد است از قرن هشتم هجری: نسخه وقناهه ایست که یک تن از مردان این مملکت از برای کلیه املاک و اراضی متعلق بخودش نوشته و ترتیب داده بوده است و آنها را وقف کرده بوده است از برای اینکه مخصوص و عایدی آنها بمصارف معینی برسد. وقف کننده رشیدالدین فضل الله طبیب وزیر همدانی بوده است و املاک موقوفه در نواحی مختلف ایران و خارج ایران فعلی قرارداشته؛ قسمت قابلی از وقناهه را وقف بخط خویش نوشته بوده و مابقی را بخط حاکم شرع تبریز نویسانده بوده؛ عمدۀ عایدی املاک موقوفه از برای پرداخت مصارف لازم بجهت نگاهداری تأسیساتی مثل مدرسه و بیمارستان و دارالایتام و سایر این قبیل دستگاههای عام المنفعه تعیین شده، و عمدۀ اهمیت این وقناهه از این لحاظ است. خریداری نسخه وقناهه‌ای با این خصوصیات متعلق به ششصد و هشتاد سال پیش ازین که در تصرف یکی از خاندانهای تبریز بود و پرداخت مخارج طبع و نشر آن بصورت عکسی* بطوری که خواننده گوئی عین آن را در دست دارد از جمله اقدامات خیر انجمن آثار ملی است، که نیت دارند اصل آن را تقدیم موزۀ ملی تبریز نمایند. کیفیت پیدا شدن این گنجینه و خریداری و اقدام بطبع آن داستانی مفصل دارد. مختصر آن اینکه:

در آبانماه مجلسی علمی و تحقیقی برای بحث درباره رشیدالدین فضل الله طبیب وزیر در تهران و تبریز تشکیل گردید. در یکی از جلساتی که در تبریز منعقد شده بود آقای دکتر منوچهر منظوی رئیس داشمند داشکده ادبیات آنجا تربیتی فراهم آوردند که این وقناهه را یکی دو تن از افراد خاندان سراج میر که آن را در تصرف داشتند به داشکده ادبیات تبریز آوردند و آنجا بنظر شرکت کنندگان آن مجلس رسید، و مناسبت اهمیتی که عموماً برای این نسخه قائل شدند در پیشنهادهای نهائی مجمع گنجانیده شد که یکی از دستگاههای ملی و عمومی کشور آن را ابیاع نماید تا از تصرفات روزگار در امان بماند.

تا آن زمان تنها اطلاعی که از این وقناهه در دست بود این بود که اولاً نسخه‌ای از روی آن نوشته شده بوده است (ظاهرآ بجهت مرحوم میرزا محمدعلی خان تربیت) و آن نسخه در کتابخانه ملی ملک در

* - مراد چاپ عکسی وقناهه است که این شرح برای آن چاپ نوشته شده است (۱.۱.)

طهران (موقعه آستانه حضرت رضا) محفوظ است؛ و ثانیاً آقای محمود عرفان نسخه اصل را در تبریز نزد مرحوم سراج میر دیده بود و بعضی از عبارات و مضماین آن را به تلخیص نقل و یادداشت کرده بود و در مقاله‌ای تحت عنوان «بزرگترین بنیاد خیر در ایران» گنجانده بوده است که در یادنامه دینشاه ایرانی Dinshah Irani Memorial Volume (چاپ بممی، ۱۹۴۳) طبع شده است؛ همین مقاله در جزو ماکی دینشاه ایرانی تحقیقی علمی مربوط به رشید الدین فضل الله همدانی از طرف کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران منتشر گردید (آبان ۱۳۴۸) بار دیگر چاپ شد.

پیشنهاد مجلس علمی و تحقیقی سابق الذکر دائز براینکه این وقнامه باید خریداری شده بملکتیت ملت ایران سپرده شود بمراجع فرهنگی و علمی کشور عرضه شد. از آن میان انجمن آثار ملی به موضوع بذل توجه کردند و به شرحی که در دیباچه انجمن آثار ملی بر کتاب حاضر آمده است* ترتیبی دادند که نسخه پس از مدتها مديدة که در دید حفاظت خانواده سراج میر بود با اختیار انجمن آثار ملی قرار گرفت. پس از آنکه نسخه را بطهران آوردند انجمن آثار ملی رسیدگی به اوراق و تنظیم و ترتیب آنها را به اینجا بان محول کردند. معلوم شد مجموعه اوراق مشوش عبارتست از اولاً مقدار قابلی تزدیک به کامل از نسخه اول وقنامه که بسیاری از اوراق آن بخط شخص رشید الدین فضل الله نوشته شده و مابقی در همان تاریخ بخط حاکم شرع تبریز تحریر شده است و تمام این اوراق بدست رشید الدین شماره گذاری شده است. ثانیاً اوراق دیگری متعلق بهدو یا سه نسخه دیگر به همان قطع و اندازه و شکل نسخه اول بطور متفرق و نامنظم.

اولین کاری که ما کردیم جدا کردن اوراق نسخه نخستین و مرتکب کردن آنها بود بر حسب شماره گذاری خود رشید الدین، و قراردادن سایر اوراق در دنبال آن، و گذاشتن شماره گذاری بر اوراق من البدو الى الختم از برای اینکه از تشویش و اختلاط مصنون بماند. سپس تقاضا شد که توسط شرکت افست (چاپخانه بیست و پنجم شهریور) از تمام اوراق عکس برداری و برای چاپ کردن آماده شود.

در ضمن رسیدگی کردن به اوراق کتاب بر ما معلوم شد که از ابتدای کتاب نه ورق، و از اواسط آن اوراق ۷۷ تا ۷۹، ۷۲، ۸۲، ۸۴، تا ۸۹، ۹۱ تا ۹۷، و ۱۳۹ از نسخه شماره گذاری شده رشید الدین ساقط شده است. قطع نسخه در حالت حاضر ۳۶ در ۲۷ سانتیمتر، و قطع نوشته‌های داخل جدول ۲۹ در ۲۳ سانتیمتر است، ولی اوراق اصلاً بزرگتر بوده است و مبلغی از کناره‌های آنها بریده‌اند و بعضی از نوشته‌هایی که در هامشها بوده است ناقص شده است. جدولها به شنگرف و عنایین نیز به شنگرف است.

از قراری که از همین وقنامه بر می‌آید پنج نسخه ازان نوشته بوده‌اند، و از قضا همان طور که مقداری از اوراق نسخه اصل مفقود شده است عده‌ای هم از اوراق دو سه نسخه دیگر ضمیمه اوراق موجود نسخه اصل شده است، بطوری که از ۱۹۱ ورق فعلی ۲۴۶ صفحه مربوط به نسخه اصلی نخستین است و ۱۳۶ صفحه متعلق به نسخه‌های دیگر، و اینها هم روی همان نوع کاغذ و به همان قطع و همان روال نسخه اصلی است.

* یعنی چاپ عکسی (۱.۱)

چنانکه از این نسخه عکسی برخواننده روشن می‌شود بصورت کتابی مجلد است و نام آن در صفحه ۴۷ (ورق ۳۳ از اوراق اصلی) بخط ثلث و بظاهر «الواقف فی بحث امور الوقف و المصارف» نوشته شده است. بعدها دیگران در بعضی مواضع نسخه اصل چیزهایی نوشته‌اند، برخی از آنها در هنگام چاپ کردن حذف شد و پاره‌ای دیگر باقی‌مانده است. گاهی نیز مطالبی را محو کرده یا به دلخواه ابناء زمان تغییر داده‌اند.*

نسخه اصل توسط خود رشید الدین مقابله شده بوده است و در ورق ۱۵۴ عبارت «بلغت المقابلة»

بخاطر خود او دیده می‌شود. محتویات و قفنه‌امه بطور کلی عبارت است از:

۱- قسمتی که رشید الدین خود در متن بدان اشاره کرده و در ابتدای وقنه‌امه (به اصطلاح خودش «در بالای وقنه») قرار داده، مطالبی است کلی در فایده خیرات و مبرات و اهمیت آن، و نیز دستورهای درباره نوشتن تألیفات او از جمله مجموعه الرشیدیه.

۲- سجالات متعدد از علماء و قضات و ارباب دیوان از قبیل محمد بن عبدالسلام بن عبدالمجید بن عبد الحمید جربادقانی، و محمود بن محمد بن یوسف فخر همدانی، و مسعود بن سعد بن محمد یزدی، و حسن بن قاسم نیلی، و قاضی مجدد الدین عبد الله بن عمر بن محمد قاضی تبریز، و محمد بن محمد بن محمد بخاری حنفی، و محمد بن عبد الله شافعی، و احمد بن علی بن جعفر، و محمد بن سعید کاتب، و رجب بن علی بن احمد سباطی، و محمد بن کوفی هاشمی، و عبد الصمد بن یوسف بن حسین حنفی، و عبد المنعم بن نوری، و حسین بن محمد بن دامغانی و عده کثیر دیگر از سالهای ۷۰۹ یبعد، و نیز گواهیهای از سالهای ۷۵۰ و ۷۸۵ در آن هست.
اهم همه گواهنامه‌ای است که خلاصه آن نقل می‌شود:

«مضمون این وقنه که مبنی است از بعضی خیرات و مبرات مخدوم جهانیان، پشت و پناه اهل ایمان، رشید الدین و الحق والدین، عماد الاسلام و مفیت السلمین، فضل الله بن ابی الخیر بن العالی الطیب الهمدانی... و اکثر آن مشرف است به خط مبارک وی، و ذکر اوقاف آن در میانه وقنه مکتوب است به خط این ضعیف، به اذن و اجازت وی، و بر هر ورقی به خط این ضعیف نشته است که از وقنه است، نزد این ضعیف واضح ولایح شد و روشن و مبین گشت جمله به اعتراف صریح و بیان فصیح و کلمات منیف و تقریرات شریف، که به حضور این ضعیف، از خدمت آن مخدوم اعظم، که بانی و واقف این اصول و فروع است، که درین وقنه مبارک مفصل و مشرح است، صادر شد و کلمه کلمه و حرف حرف استماع رفت، و بر کلیات و جزویات آن وقوف تمام یافت، و این ضعیف بعد از تقدیم و ظایف شرح و تتمیم مراسم سمع که تفصی ازان بر ذمته قضاة اسلام و حکام ایام و ولایة احکام واجب و لازم باشد، شرعاً به صحت اعتراف واقف مذکور... و به صحت مضمون این وقنه حکم کرده‌آمد، و همچنان به صحت مضمون جزو آخرين که به خط اشرف خود

* - اما در چاپ حروفی مطالب الحاقی جدید آورده شد و در زیر صفحه به آنها اشاره شده است و قسمتی هم جداگانه در انتهای متن به چاپ رسید. (۱.۱.۱)

نبشته و به آخر وقیه الحق فرموده، ناطق بذکر آنکه مصنفاتی که وی فرموده از حاصل این اوافق است کتاب کنند، براین وجه که به قلم اشرف شرح فرموده است حکم کرده آمد، و اعتراضات فاسد و شبیه غیر وارد که عادت طاعنان و معاندان باشد از آن جمله دور کرده آمد به سؤالی شرعی، و جمعی از امنا و عدول و ایمه فحول بر آن گواه گرفته شد، واللہ الموفق. کتبه العبد الصفیف عبداللہ بن عمر بن محمد التبریزی الحسینی الحاکم بمدینة تبریز بتاریخ هذه الوقیة المبارکة غرة ربیع الاول سنة تسع و سبعمائة.»

۳- متن قسمت اساسی وقنامه که حدود و شرایط و وظایف است به خط رسید الدین، و در آغاز صفحه‌ای تذهیب شده دارد حاوی نام وقنامه با سه شمسه و در میان این سه شمسه به خط رسید الدین این عبارات کتابت شده است:

«شرط مؤکد با فرزندان خویش نسلا بعد نسل و عقباً بعد عقب می‌کنم و در مقابله حقوق پدری که در ذمت ایشان عقاولاً و شرعاً و عرفًا لازم است در عهده ایشان کرده، سوگندان غلاظ شداد ایشان را می‌دهم، خصوصاً با آنان که بر حسب شرط واقف در هر عهدی نوبت تولیت و اشراف و نظر بیشان رسدمباش این اشغال خیر گرددند، در آنج این وقیه را به هر ماهی یک نوبت مطالعه کنند تا براحت شروط آن کما ینبغی واقف شوند و در کیفیت تصرفات واقف گردند، و نیز نصیحتی که ایشان را کرده‌ام ملکه گردد تا در محافظت شروط آن باقی‌النایة بکوشند، و نصائح را به دل و جان قبول کرده رعایت آن را واجب شمرند، تا حق تعالی و جمیع ملائکه و انبیاء و اولیاء و روح این ضعیف نیز بواسطه امانت و دیانت و یکو زندگانی ایشان از ایشان راضی باشند و ایشان را نیکنامی دنیوی و نواب اخروی مدخل گردد، ان شاء الله تعالى وحده.»

آغاز متن وقنامه عبارت است از:

«حمد و ثناء و رای اعداد حصی، و شکر و سپاس فزون از حصر و احصا، سزاوار حضرت عزت پروردگاری تو اند... اما بعد چنین می‌گوید اضعف عباد اللہ تعالی، و أحوجهم الى رحمة رب، فضل الله ابن ابي الخير بن عالي الهمدانی المشتهر بر شید الطیب... که چون خواست که به خط و عبارت و فکر و اندیشه خود از سر ایقان و اعتقاد و نیت تمام وقیه نویسد مشتمل بر شروط منتبه تا من بعد متولیان بدان کار کنند و از او یادگار ماند، بیشتر اسباب داعیه او بدان و بعضی از احوال آن واپرداز و اعتراض مردم بر وقف و خاصیت و فایده وقف بیان کرد، و فصلی مشبیع در آن باب در قلم آورد، تا آن نیز از او یادگار ماند و سبب تحریض مردم شود بر خیرات و بدان منتفع گرددند، و چون آن فصل اطنا بی داشت مناسب ندید که آن را با این وقیه ضم کند، پس آن را علی حده بر بالای این وقیه نهاده در یک جلد ثبت کرد تا آن را علی حده مطالعه کنند، و در این موضع این مختصر دیباچه می‌نویسد، و می‌گوید که چون حق جل جلاله و عم نواله....

بنابراین مقدمات... در بنای ابواب البر ربیع رسیدی و سایر ابواب البر که به هر موضع بنیاد کرده صرف کرد، و املاکی که پیش ازین داشته اکثر آن بر مصالح ربیع رسیدی وقف کرده، و باقیات که بوده بر سایر خیرات همچون مسجد جامع رسیدی به محله شن گیله تبریز و دیگر بقاع خیر که به تبریز است و

ابواب البر همدان و بزد وقف کرده، وجهت هر یک و قفیه شرعاً مسجل نویشته، و بعضی از آنج حق تعالیٰ بعد از این وقفها از املاک روزی کرده هم اضافت آن املاک گذشته کرده، و هرج از این جمله حصه و خاصهٔ ربع رشیدی بوده از اوقاف قدیم و حدیث تعیین و تفصیل در این وقفیه که مخصوص است به ربع رشیدی و توابع ولو احقر آن مذکور خواهد شدن ان شاء الله تعالى، و این وقفیه معروف است بالوقفیه الرشیدیه بخط الواقف فی بیان شرائط امور الوقف والمصارف...»

در انتهای قسمت اصلی وقنانame به خط خود شرحی درباره طریق اجرای امور وقف توسط متولیان

نوشته است و می‌گوید:

«چون پادشاه سعید مغفور غازان خان اناوار الله بر هانه در وقفیه ابوبالبر شنب که در تبریز است شرط فرموده در آنچه هر قاضی که در دارالملک تبریز متولی و منصب گردد باید که اول حکم این باشد که وقفیه شریفه ابوبالبر شنب را محکوم به و مسجل گرداند و بر آن اشهاد کند، و نشاید که قطعاً در آن اعمال نماید، یعنی حاصل که تمامت قضاتی که فيما بعد به قضای آنجا منصب گردند تینماً و تبر کاً امتثال و انقياد این شرط که او فرموده بر خود لازم شمرند، و هیچ کدام از رعایت آن دقیقه در نگذرند. بنابراین قضیه این بنده ضعیف از خدمت آن قضات التماس می‌نماید تا چون این وقف ریزه که این ضعیف کرده، و خیری است که منافع آن به عمل صلحاء و مستحقان هر عصری میرسد، ایشان نیز خود را در جریده اجر این ثواب آردند، و بر ولای تسجيل وقفیه شریفه غازانیه این وقفیه را مسجل فرمایند و بر آن حکم و بر آن اشهاد کنند. این وصیت و نصیحت و شرط والتماس جمله براین وجه که تقدیم یافت کرده شد...»

و ذلک اتفاق تحریره فی غرة ربیع الاول سنة تسع و سبع مائة هجریه. این وقف بدین موجب که در این وقفیه بخط خویش مبوب و مفصل نویشتم کردم، به شرائطی که بر سبیل تفصیل مشروح در قلم آورده‌ام، و به مضمون این وقفیه از اول تا آخر آن اقرار کردم و اعتراف آوردم، و علم من به کیفیت و کیمیت هر یک از افراد موقوفات و موقوف علیه آن محیط است و براین جمله بر خود گواه گرفتم.

کتبه کاتب هذه الوقفیه فضل الله ابن ابی الخیر بن عالی المشتهر بالرشید الطیب الهمدانی بخطه فی التاریخ المذکور فیه...»

این نسخه چاپی که خواننده در دست دارد از حیث رنگ و قطع درست مطابق نسخه اصلی وقنانame

است.

ایرج افشار، مجتبی مینوی

طهران، آذرماه ۱۳۵۵

* مختصری در باره مؤلف*

بقلم مجتبی مینوی

رشیدالدین فضل‌الله پسر ابوالخیر بن عالی از همدان بود و در حدود ۶۴۸ بدینا آمده بود (سال ولادت او صریحاً در هیچ مأخذی قید نشده، ولی خود او در کتاب بیان الحقایق که وصف آن خواهد آمد، ورق ۲۶۵ رو، گفته است که امسال که سال ۷۱۰ هجری است من شصت و دوسال هلالی دارم). اصل این خاندان از نژاد یهود و شغل ایشان طبافت و کارهای دیوانی بوده است، و فضل‌الله از پدر خویش فن طبافت را آموخته بود. از مآخذ عربی و فارسی برمی‌آید که پدرش ابوالخیر ملقب به عمادالدوله و عمادالدین، و جدش عالی یا غالی ملقب به موفق‌الدوله بوده است، و این امر می‌رساند که خانواده او ثروت و نفوذی داشته‌اند. نیز در مآخذ عربی گفتگو از اسلام آوردن او می‌شود، ولی معلوم نیست که این «او» بکدام یک از دو نفر راجع است. از اینکه پسر به فضل‌الله موسوم بوده و پدر بعمادالدین ملقب بوده شاید بتوان حدس زد که پدر یعنی ابوالخیر مسلمان شده بوده است. نام جد، یعنی غالی، در کتابهای بعدی به عالی، وسپس به عالی، تصحیف و تبدیل شده، و در نوشته‌های خود رشیدالدین همیشه عالی آمده است. لقب خود فضل‌الله را در کتب عربی غالباً رشیدالدوله، و در کتابهای فارسی معمولاً رشیدالدین می‌نویسن. در تاریخ وصف که در زمان حیات او تأثیف شده است لقبش هم رشیدالحق والدنيا والدين، و هم رشیدالدوله والدين، ضبط شده است؛ در تاریخ اولجایتو تأثیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی لقبش رشیدالدوله^۱ آمده است، و در تاریخ فامه هرات هم که چند سالی پس از مرگ او تحریر شده است رشیدالدوله خوانده شده است. بنابرین هم رشیدالدین موجه است و هم رشیدالدوله.

نام او در تاریخ از زمانی مذکور می‌شود که بر ضد صدرالدین احمد خالدی زنجانی وزیر غازان توطنده‌های می‌کنند و اوی مورد غصب سلطان می‌شود و گمان می‌کنند که رشیدالدین فضل‌الله (که از اعمال

* - منقول از مقاله اینجانب مجتبی مینوی که در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران سال سوم (۱۳۴۴) منتشر شده بود با اصلاحات و اضافات جدید.
۱) آقای دکتر زریاب خوئی در یافته‌اند که رشیدالدوله لقب دوره یهودیتش بوده و بعد از آنکه در سی سالگی مسلمان شد آن را بدل به رشیدالدین کرد، و کسانی که نظر به نژاد داشته‌اند او را رشیدالدوله خوانده‌اند («سه نکته درباره رشیدالدین فضل‌الله» مندرج در «مجموعه خطابهای تحقیقی راجع به رشیدالدین» دیده شود).

زیر دست او و اعضای دیوان بوده است) در این توطئه‌ها دستی داشته. بعد از آنکه در رجب سال ۶۹۷ هـ، صدرالدین وزیر را می‌کشند غازان وزارت خویش را به سعدالدین محمد مستوفی ساوجی و رشیدالدین فضل‌الله همدانی و امی گذارد که باشتر اک به امر وزارت و اداره ممالک مشغول باشند. صاحب سلطنت‌العلی که تاریخ وزارت رشیدالدین و سعدالدین را ۶۹۸ گفته، می‌نویسد که «مدت آن موافقت و موافقت کمایش سیزده سال بر وجهی میان ایشان گذشت که بالای آن تواند بود». چند سالی هم رشیدالدین باشتر اک تاج‌الدین علیشاه با مر وزارت می‌پرداخت. ولی بعلت رقابت و مخالفتی که میان این دو تن بود کار اداره مملکت مختلف ماند و تاج‌الدین علیشاه در متمهم ساختن رشیدالدین فضل‌الله بقدرتی سعی کرد که عاقبت وی را بهتمن اینکه در مداوا و معالجه سلطان محمد خربنده (نه خدابنده) اهمال یا خطأ کرده و موجب مرگ یا مرتكب قتل آن سلطان شده است گرفتند و در سنه ۲۱۸ با پسر شانزده ساله‌اش ابراهیم بقتلش رسانیدند و اموال او را ضبط کردند؛ ولی بعدها پسر دیگری شیخ محمد ملقب بغياث‌الدین در سال ۷۲۵ به مقام وزارت ابوسعید بهادرخان منصوب گردید. رشیدالدین در موقع وفات هفتاد ساله بوده است.

برای تفصیل احوال رشیدالدین فضل‌الله رجوع شود به تاریخ وصف چاپ بمیثی ص ۳۴۶ و بعد؛ سلطنت‌العلی چاپ طهران ص ۸۴ و ۸۵؛ نسایم الاسحار نسخه عکسی کتابخانه ملی که اینجانب تهیه کرده است ورق ۱۰۷ پشت و ۱۰۹ رو (تألیف کتاب در عهد ابوسعید بهادرخان بوده و نسخه اصل که عکس از آن گرفته شده است مورخ ۷۲۵ است)؛ سفرنامه ابن بطوطه چاپ پاریس ج ۲ ص ۱۱۶؛ الدرر الکامنة ج ۳ ص ۲۳۲ و ۲۳۳؛ تاریخ ابن‌کثیر ج ۱۴ ص ۸۷؛ السلوک مقریزی ج ۲ ص ۱۶۲؛ نهاية‌الارب نویری در حوادث سنه ۷۱۷ (که هنوز منتشر نشده است)؛ المنهل الصافی ج ۲ ص ۵۲۰؛ ترمه العيون ص ۲۰۵؛ نثر الجمان فیومی سنه ۷۱۸، شذرات الذهب ج ۶ ص ۴۴؛ معجم الاطباء ص ۳۴۰؛ تاریخ مفصل ایران آقای عباس اقبال ص ۲۶۵ و بعد؛ تذكرة دولتشاه ص ۳۳۵؛ تاریخ عراق عزاوی قسمت تاریخ مغول ص ۴۵۵؛ و در کتابهای اروپائیان به تاریخ مغول هوارث ج ۳ ص ۵۸۹ و مقدمه تاریخ مغول چاپ کاترمن و مقدمه بلوشہ بر تاریخ مغول چاپ خودش؛ و تاریخ ادبیات ایران تألیف براون و ترجمه فارسی آن عنوان از سعدی تا جامی؛ تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمن چاپ قدیم ج ۲ ص ۱۰۸ و ص ۲۰۰، و چاپ جدید ج ۲ ص ۲۵۶، و ذیل جلد دوم ص ۲۷۳؛ و مقاله‌ای در باب یهودی‌الاصل بودن رشیدالدین بقلم Walter Fischel در مجله آلمانی Monatsschrift für Geschichte und Wissenschaft Jubentums سال ۱۹۳۷ شماره سوم ص ۱۴۵ و بعد؛ وبسایری مآخذ و منابع دیگر، بخصوص مجموعه خطابه‌های تحقیقی درباره رشیدالدین فضل‌الله چاپ دانشکده ادبیات و علوم انسانی (طهران ۱۳۵۰).

قدر و مقامی که رشیدالدین فضل‌الله امر و ز از برای ما دارد نه از لحاظ آنست که وی وزیر بزرگی بوده یا تأسیسات اداری معتبری بنا نهاده بوده یا خیر و نفع فراوانی از او بمردم عهد و زمان او رسیده است؛ قدر و مقام او بواسطه تألیفات متعدد او وبالخصوص کتاب جامع التواریخ اوست که بی‌تر دید

یکی از اعاظم کتب تاریخی بزبان فارسی است. عشق و علاقه‌ای که بنشر علوم و معارف داشته است او را محض آمد که دستگاه عظیمی بنام رباع رسیدی در جوار شهر تبریز تأسیس نماید که آنجا محصلین علوم و مدرسین اقامت کنند وقت خود را بمحاجه و مذاکره و آموختن و فراگرفتن بگذرانند؛ تمام وسایل زندگانی در آنجا فراهم بود و احتیاجی بخارج نداشت؛ چندین ده و قریب آباد پر عایدات را بر آن مؤسسات علمی وقف کرده بود که از درآمد آنها مخارج نگهداری و چرخاندن این دستگاه پرداخته میشد، بواسطه تشویقی که از اهل علم و اهل قلم میکرد دانشمندان و مورخین و فویسنده‌گان پیرامون او جمع آمده بودند و در تحت راهنمائی او تألیف و تصنیف میپرداختند. ولی بیش از همه شخص او تألیف میکرد، و در همه رشته‌ها تألیف میکرد. یکی از وظایف تأسیسات علمی رباع رسیدی این بود که هر ساله دوره کاملی از مصنفات او را، که کلیه آنها بهر دو زبان فارسی و عربی نوشته شده بود، استنساخ و مقابله و تصحیح کرده آن را یکی از بلاد بزرگ عالم بهدیه بفرستد.* در یکی از کتب خویش (سلطانی) تفصیلی از طریقه زندگانی و کار و اشغال علمی و کتاب نوشن خود داده است که بسیار خواندنی است*؛ دوره مؤلفات و مصنفات او جامع التصانیف رسیدی یا المجموعه الرشیدیه نامیده میشد، و فهرست جمیع مجلدات و محتویات یک‌دوره از آنها تفصیل در ابتدای توضیحات رسیدیه که مجلد اول این مجموعه است آورده، و در ذیل این فهرست فهرست ۸۶ تقریبی بقلم ۸۵ نفر از علماء و قضات بلاد اسلام، مخصوصاً بلاد ایران، مندرج است که غالباً آن مجموعه را خوانده یا در مجلسی که خوانده میشده است حضور داشته و سماع کرده‌اند.

بعداز آنکه رسیدالدین فضل الله متهم بمقتول ساختن سلطان محمد خربنده گردید و او را خواستند از میان بینند باو تهمت دینی هم زدند و گفتند که در باطن مسلمان نبوده و همچنان یهودی مانده بوده است و در تفسیری که بر قرآن تصنیف میکرده است «علوم اوایل» یعنی عقاید اهل تورات را میکنجد و است^۱، و بنابرین مرتد و مهدور الدام است و کتابهای او کتب مضلة باطله است. همینکه وی را بقتل رسانیدند و تمام اموالش را ضبط کردد کتابهای او را نیز سوزانیدند. بنابرین عجب نیست که امروزه از نسخه‌های اصلی تصنیفات او چیزی در ایران نداریم و فقط در کتبخانه‌ای خارج ایران است که اصول تحریر شده در عهد خود او موجود است.

اینکه فهرست مختصری از بعضی از آنها:

- (۱) توضیحات رسیدیه. دونسخه کامل از روایت عربی آن جزء کتب او چنچی احمد در کتبخانه طوب‌قاپوسراي بشماره ۲۳۵۰ و ۲۳۲۲، اولی مورخ ۷۱۴ و دومی مورخ ۷۱۵ هجری. در ابتدای نسخه ۲۳۵۰

* در همین وقایه هم بتفصیل بدین مطلب اشاره کرده است. به صفحات ۲۳۷-۲۴۴-۲۴۶ مراجعت شود (۱.۱).

۱- حتی چنانکه معروفست در همان زمان حیات او نیز قطب الدین شیرازی که با رسیدالدین هناظره‌ها داشته است بشویی همیشه میگفته که چون رسیدالدین تفسیر قرآن می‌نویسد من قصد دارم که تفسیری بر تورات بنویسم. مع هذا دو تقریبی که در ۷۰۶ و ۷۰۷ خود قطب الدین بر تصنیف رسیدالدین نوشته در حکم فتوایست براینکه رسیدالدین جایز است که تفسیر قرآن بنویسد.

نام کتاب و نام مؤلف را چنین نوشتند: فان هذا الكتاب الموسوم بال Annotations من جملة مصنفات الصاحب۔ الاعظم... رشیدالدین فضل الله بن المولی الصاحب عمال الدین ابی الخیر ابن المولی الصاحب موفق الدوّلة عالی المتطبب الهمدانی المشهور بالرشید الطبیب ... یک نسخه کامل از روایت عربی متعلق بقلیع علی پاشا (شماره ۸۳۵ قدیم، ۸۵۵ جدید) در کتبخانه سلیمانیه بدون تاریخ ولی شاید متعلق بحدود هشتاد هجری. یک نسخه در کتبخانه فاتح بشماره ۳۷۲۵ که فقط تقریبات ۸۶ گانه است که بر کتاب نوشته‌اند، و یک نسخه از مقدمه و تقریبات علماء در ابتدای کتاب سلطانی در کتبخانه نور عثمانی بشماره ۳۴۱۵ محفوظ است که آن را در فهرست تحت اسم مختص تواریخ رشیدیه قید کرده‌اند^۱. این کتاب مشتمل بر نوزده مقاله یا رساله است که غالباً در امور و مباحث دینی است، و از آن جمله بعضی در تفسیر سوره‌های کوچک قرآن یا آیه‌های مورد بحث است.*

(۲) مفتاح التفاسیر، مقدمه مانند است که بر تفسیر کبیر خود نوشته است، و محتوی رسائل و مقالاتی باز در مباحث دینی از قبیل خیر و شر، جبر و قدر، تناصح و حشر، سعادت و استعداد، وغیره. نسخه‌ای ازان در کتبخانه شهید علی پاشا بشماره ۳۰۴ مورخ ۸۵۸؛ و نسخه دیگری در قاهره بشماره خاص ۸۹ و شماره ۹۵۱۵.

(۳) کتاب سلطانی. نسخه‌ای از روایت فارسی آن در نور عثمانی بشماره ۳۴۱۵ (در فهرست بنام مختص تواریخ رشیدیه قید شده) که قسمتی ازان تاریخ ۷۱۲ دارد. این کتاب هم غیر از آنچه من بوط بخصال پادشاه اسلام و احوال شخص مصنف است عموماً در مباحث دینی است و جدا اولی در شعب انساب اولیاء و خلفاً و جدا اولی در شجرة انساب اقوام وطوابیف نیز دارد، که گویا من بوط باین کتاب نباشد، بلکه جزء اقسام جامع. التواریخ باشد که بعد ازین می‌آید.

(۴) کتاب اللطایف. نسخه‌ای ازان ندیدم.**

(۵) بیان الحقایق. نسخه‌ای از روایت عربی آن در جزء کتب قلیع علی پاشا بشماره ۸۳۴ قدیم (۸۵۴ جدید) در کتبخانه سلیمانیه هست و مشتمل است بر هفده رساله در مباحث مختلفه و جواب سوالات و تفسیر بعضی آیات و بیان کیفیت بعضی از مباحثات خود باعلماء. مثلاً در رساله سوم از مباحثه‌ای که بین او و علامه قطب الدین شیرازی روی داده بوده است گزارش میدهد، و در رساله هفتم از اعتراضی که بر مولانا جمال الدین ابن المطهر الحلى کرده بوده است، و در رساله یازدهم از جدیدی و حصبه (یعنی آبله و سرخچه) و غیره، تاریخ نسخه ۷۱۱ هجری است.

۱) از این مقدمه و تقریبات ۸۶ گانه نسخه‌ای هم در کتابخانه آکادمی شرقی وین (فهرست کرافت شماره ۱۴۸) و نسخه دیگری نیز در کتابخانه ملی پاریس هست.

* - مرحوم مینوی درباره این کتاب مقاله‌ای مستقل دارد که در کتاب «دادگار نامه حبیب یغمائی» چاپ شده است (تهران، ۱۴۸). (۱.۱). ۲۵۳۶

** اما کتاب لطائف الحقائق که از آثار رشید الدین است به اهتمام غلامرضا طاهر در سلسله انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران چاپ و نشر شده است (جلد اول، تهران، ۲۵۳۵). جلد دوم آن هم در دست طبع است. (۱.۱).

۶) آثار و اخبار*. نسخه‌ای ازان ندیده‌ام اما بعضی رسایل متفرقه هست که شاید متعلق باین کتاب بوده است، مثل رسالهٔ معرفت اشجار و بناهات که جزء مجموعهٔ چهارکتاب مربوط بفلاحت بااهتمام مرحوم میرزا عبدالغفارخان نجم‌الدوله چاپ شده است.

۷) جامع التواریخ، که بحث دربارهٔ مجلدات و نسخه‌های موجوده‌ی عربی و فارسی آن مقالهٔ جداگانه‌ای می‌خواهد^۱.

۸) نسبنامهٔ انبیا و ملوک و سلاطین که قسمتی از جامع التواریخ است، ولی مجلد جداگانه‌ای ازان در طوب قاپوسرای جزء کتب احمد ثالث بشمارهٔ ۲۹۳۷ مضمبو طب است. هشت ورق اول مقدمه است و مابقی شجرهٔ انساب است، و در قسمت انساب ترک و مقول اسمی را بسط اویغوری نیز نوشته‌اند. در مقدمه می‌گوید: «اما بعد چون حکم همایون بر آن جمله نفاذ یافت که این بنده ضعیف تحیف فضل الله بن ابی‌الخیر بن عالی المشتهر بالرشید الطیب در جمع و تأییف تاریخ اتراک و ضبط و ترتیب آن شروع نماید بنام مبارک خلد الله ملکه تاریخی سازد مشتمل بر تواریخ عموم طوایف اهل عالم، هر چند استعداد آن نداشت... کتاب جامع التواریخ را تأییف می‌کرد و شعب و قبایل اقوام اتراک بروجهی که بیش ازین و در این زمان اتفاق جمع و ضبط آن نهاده (ظ: نیقتاده) معین گردانیده... خود معدنور نداشت که سعی واجتها دی ننماید و شعب انبیا و خصوصاً خاتم النبین و اولیا و سلاطین و ملوک و امر اوسایر اقوام عرب و عجم روشن و منقح نگرداند...» جمله را جمع کرد و بر وضع غریب قریب الفهم در سلک ترتیب کشید... و آن را جزوی از جوامع التواریخ ساخت.» نسخهٔ تاریخ ندارد ولی بخط نستعلیق بسیار خوبیست بشیوهٔ خط عصر باستانی. نسخهٔ دیگری از مقداری از این جداول چنان‌که سابقاً گفتم در کتاب سلطانی که در دور عثمانیه است مندرج است.

۹) مکاتیب رسید الدین فضل الله که آن را پس از مرگش محمد ابرقوهی جمع آوری کرده، و نسخه‌ای ازان در کیمپریج است که از روی آن مولوی محمد شفیع لاهوری همه را منتشر کرده است.^۲ و نسخهٔ دیگری نسبتاً اقرب به کمال ولی‌جید در کتبخانهٔ اونیورسیتی استانبول بشمارهٔ ۸۸۴ محفوظ است.

۱۰) کتاب طب اهل ختا (تکسوسق‌نامه) که عن قریب به چاپ عکسی با مقدمه‌ای بقلم اینجانب منتشر خواهد شد.^{**}

۱) پولاد چنگ سیانگ سفیر قوبایی‌خان در دربار محمود غازان مأخذ شفاهی اطلاعات مندرجه در جامع التواریخ دربارهٔ تاریخ قدیم منقول بوده است، و کتابی موسوم به‌الثان دفتر یعنی دفتر زرین مأخذ کنی آنها. و اما درباب تاریخ چین از قراری که داود بن‌اكتی از معاصرین رسید الدین در تاریخ خود می‌گوید «خواجه رسید الدین وزیر از حکماء خطای لیتاقچی و یکسون نام را که ایشان هردو بر علم طب و نجوم و تواریخ واقف بودند و بعضی از آن کتب از خطای با خود آورده احضار فرمود، و ایشان تغیر کردنده که هر چند تاریخ اهل خطای و عدد سالها و ادوار ایشان نامتناهی است. لیکن تاریخی که اسامی پادشاهان آنها در آن مشروح و مفصل است و بنیاد حکایات بران نهاده و در این وقت میان اهل خطای شهرتی دارد و بران اعتماد کرده‌اند کتابی است که آن را سه حکیم معتبر با تفاوت ساخته‌اند...» و اسامی آنها را هم می‌گوید.

۲) بنده اعتقاد دارد که این مکاتیب از قلم رسید الدین یا حتی به‌امر او هم نوشته نشده بوده است و بنام او جمل کرده‌اند.

* در وقفا نامه (ص ۲۳۷) «آثار و احیاء» آمده است. (۱.۱)

** این کتاب با مقدمهٔ مرحوم مجتبی مینوی در سلسلهٔ انتشارات دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران نشر شده است (تهران، ۱۳۵۰). (۱.۱)

[مختصری درباره مؤلف]

[سی و هفت]

- ۱۱) کتاب ادویه مفردة ختائی خواه آنچه نزد ما مستعمل است و خواه آنها که نیست؛
- ۱۲) کتاب ادویه مفردة مغولی؛
- ۱۳) کتاب سیاست و تدبیر پادشاهی بر حسب آنچه عادت ایشان است؛ از این سه کتاب اخیر نسخه‌ای سراغ ندارم و فقط نام آنها در فهرست مجموعه مصنفات رشیدالدین در ابتدای توضیحات رشیدیه آمده است.
- ۱۴) گویا یک کتاب جغرافیای بانوشه نیزداشته است، چه در مقدمه توضیحات رشیدیه می‌گوید: لما أردنا أن نضع صوراً لاقاليم على قاعدة الحكماء على وجه أقرب إلى الفهم وألين، وأن نضبط الموضع التي لم يضبطها أحد كما ينبغي... بحيث يقف المطالع المتأمل فيها على أحوال المسالك والممالك أكثرها و كان من الضرورة أن يكون أوراقها أكبر ليحصل الفرض المذكور أسهل وأيسر فلاجر جعلنا أوراقها بحيث يكون...»

مجتبی مینوی

متن

وقف nama ربع رشیدی

- ۱ -

[فصل]

[ایراد و اعتراض مردم بر وقف و خاصیت و فایده وقف]

- ۵ می آموزند و هر یک ازیشان بحسب تفاوت امزجه و تقدیرات کم و بیش عمری می یابند، و همچنین هر یک را ازیشان که حق تعالی توافقی کرامت کرده باشد بهقدر استعداد در اعمال صالحه کوشش نمایند و کمالی حاصل کنند.
- ۱۰ و این معانی چون محسوس و مشاهد است هیچ طایفه را از طوایف اهل عالم بر آن اعتراضی و در آن تردیدی نتواند بود، و در آن معانی همه متفق‌اند. و همچنین همه متفق که نیکوی کردن نیکو بود و مجازات و مكافات آن نیکوی، و بدی‌کردن بد بود و مجازات و مكافات آن بدی باشد.
- ۱۵ و هر که کمالات را مستعدتر باشد و اورا توفیق‌گردد تا اعمال صالحه زیادت کند او کامل‌تر بود از غیری که به خلاف آن بود، و اقسام و مراتب آن عظیم بسیار است. اینجا یگاه در آن باب اطناب نمی‌نمایم. و نادر کسی باشد که او همه اعمال صالحه کند و ازو سیئات در وجود نیاید، و آن نیز پیش‌کسی باشد که به مذهب او شخصی معصوم توأند بود.
- ۲۰ و اعمال و افعال مردم از سه قسم خالی نبود. یا آن باشد که همه اعمال صالحه کند، یا آنکه همه اعمال سیئه کند، یا آنکه هم اعمال صالحه کند و هم اعمال سیئه، چنانکه فرمود «خلطوا عملًا صالحًا و آخر سیئًا» اما آنج کسی باشد که همه اعمال صالحه کند یا همه اعمال سیئه در بعضی مذاهب آنست که نباشد و در بعضی آنکه باشد، ولکن به نادر. آنکه گفته‌اند که نباشد استدلال بدان کرده‌اند که آدمی را قو^۱ ای عقلی و شهوی و غضبی بالضروره باشد و آنها مبادی خیر و شر اند. پس درو مبدأ شر باشد.
- ۲۵ و چون غفلت بر آدمیان غالب است و در بعضی اوقات قو^۱ ای عقلی که مانع شر اند مغلوب می‌شوند به ضرورت شر صادر می‌گردد و این معنی بحسب قوت ولاقوت هر شخص متفاوت می‌گردد. پس از آدمی مطلقاً به کم و بیش شری صادر شود پس درو شر باشد و خیر محض نبوده باشد و همچنان به همان طریق درو خیر باشد پس شر محض نبوده باشد.
- [۱] و نیز مثلی مشهور است که بی عیب و بی نقصان حق تعالی است و بس، و آنج حکماً گفته‌اند که «ابی الکمال» ان لایقال فيه الا» اشارت بدین است که هیچ کاملی از آدمیان بی نقصانی نتواند بود، و آنکه گفته‌اند که باشد استدلال کرده‌اند به دلایلی که در عصمت انبیاء و بعضی از امامان می‌گویند و آن را مذهب خود ساخته و در آن مبالغتی کرده، ولکن دلیل حقیقت مذهب اولین آنست که نبی علیه الصلوٰة والسلام فرموده که «و انه لیغان علی قلبی و انى لاستغفرالله فى كل يوم سبعين مرّة».

دیگر آنکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده که «وان منکم الا واردها کان علی ربک حتیاً مقتضیاً، اگر گناهی کبیره یا صغیره از عموم صادر نمی شدی این خطاب به عموم نفرمودی. و ازین تقریر و مقدمات چند قضیه معلوم شد: یکی آنکه آدمی در دنیا مالا کلام اعمال صالحه بواسطه بدن می کند. دیگر آنکه اورا کمال بدان حاصل می شود. دیگر آنکه همه آن نباشد که اعمال صالحه کنند فحسب، یا همه اعمال سیئه کنند فحسب. بلکه بعضی اوقات اعمال صالحه وبعضی اوقات اعمال سیئه کنند و اعمال انسان از هر دو مختلط باشد، و حق تعالی درین باب فرموده که «خلطوا عملاً صالحًا و آخر سیئًا»، و همچنین فرموده که ...^۱

و چون ^۲ بدين جه مقر رشد آن اعمال از سه قسم خالی نبود: یا آن باشد که اعمال صالحه او زیادت باشد از اعمال سیئه او، یا آنکه اعمال سیئه او زیادت باشد از اعمال صالحه او، یا آنکه هر دو برابر باشد.

و چون دو شخص را من کل الوجه مراتب به هم دیگر ماننده نبود پس تفاوت واختلاف و مراتب در هر

۱۰

قسمی از آن عظیم بسیار بود، و يحتمل که بعضی مردم چنان تصور کنند که در آن قسم که هر دو متساوی باشند اورا اجری نبود و نه چنان باشد، چه به حکم آیت «من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها ومن

[۳]

جاء بالسيئة فلا يجزى الا مثلها»، و آیت «مثل الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله كمثل حبة انبتت سبع سنابل في كل سنبلة مائة حبة والله يضاعف لمن يشاء»، و آیت «انما يوفى الصابرون أجرهم بغير حساب» معلوم می شود که درین صورت اجر

۱۵

اعمال صالحه او زیادت باشد از جزای اعمال سیئه او، و هر چند که در اصل اعمال سیئه او مساوی اعمال صالحه او بوده باشد و آیت «رحمتی و سعّت كل شيء»، و آنج نبی عليه الصلوة والسلام فرموده که «سبقت رحمتی غضبی»

اشارت است بدين معنی، و نیز از آنج فرموده که «اتبع السيئة الحسنة تمحها» و نفرموده که سیئه نیز حسن را

محو کند معلوم می شود که آن اشارت است به خلاصه و بطون تفسیر آیات مذکور، و مصدق این تقریر آیت «ان الحسنات يذهبن السيئات» است.

۲۰

اما آنکه اعمال صالحه او زیادت باشد از اعمال سیئه او مالا کلام اورا مراتب عظیم و درجات عالی باشد. چه آن بهدو وجه زاید است تا به یک وجه. وجه اول آنکه نفس الامر زاید باشد، ثانیاً آنکه گفتیم

که به حکم آیات مذکور اعمال حسن را به اضعاف اضعاف اجر می دهند و اعمال سیئه را به مثل. و چون چنین باشد

تفاوت در واقع و مراتب آن به حسب قوت ولاقوت عظیم بسیار بود، و هر قسمی ازان می شاید که اشد و اضعف باشد، و هر یک ازان تفاوت عظیم بسیار داشته باشد. چنانکه از مرتبه و کمال نبی تا مرتبه عامیئی خیر.

۲۵

اما آنکه اعمال سیئه او زیادت باشد از اعمال حسن او، و آن بر دو قسم بود:

قسم اول آنکه چون هر عملی حسن را به اضعاف اضعاف چنانچ حق تعالی فرموده بعضی را که اجر ده

[۴]

چندان باشد، و بعضی را هفت گشید چندان، و بعضی را بغير حساب حساب کنند، اگر بدان واسطه زیادت آید از

سیئه او که تمثیل فرموده لاشک جزای اعمال حسن او زیادت آید از اعمال سیئه او.

۱- عبارت در اصل بیاض مانده است. ۲- اصل ، و سعّت رحمتی ...

و حکمت باری تعالی در تفاوت اجر اعمال حسنات و اسباب و احوال آن هر یک و فضل و کرم و رحمت که واسطه هر یک شده و مجازات سیئه که تمثیل فرموده در آن باب به قدر فهم خود رساله‌ای که در کتاب مفتاح التفاسیر است از تصنیفات این ضعیف درج کرده، و در رسائل فتوحات که در کتاب لطائف هم از تصنیف این ضعیف مدرج گشته اگر خواهند که بعضی از آن به تفصیل معلوم شود از آنجا مطالعه باید کرد.

- ۵ قسم دوم آنکه چون آن موازنہ کنند اعمال سیئه او چندان باشد که چون حساب کنند زاید آید بر آنج ذکر رفت. چون کسان را استحقاق عقاب باشد و شاید که حق تعالی به فضل و رحمت خود به موجبی کی آیات بینات بدان ناطق است عفو فرماید و شاید که عذاب کند به مقضی معدلت.
- اما آخر الامر اگر مسلمان باشد از دوزخ خلاص یابد به موجبی کی نبی علیه الصلوٰة والسلام فرموده که «من قال لا اله الا الله دخل حصنی ومن دخل حصنی امن عذابی».

- ۱۰ و هر چند این معنی به پیش بعضی منکران نامعقول نماید این ضعیف آن را به طریق معقول و منقول در رساله [ای] که در کتاب لطائف که از مصنفات این ضعیف است مدرج است بیان کرده و ثابت گردانیده از آنجا مطالعه کنند و اینجا یگاه کلمه [ای] دو سه بگوید تا خالی نماند.

- ۱۵ آنج مقدمه فرموده به حصن آنست کی همان قدر باشد که بدان واسطه داخل حصن شود، و مراتب اهل بهشت را ابتدائی هست و انتهای ندارد به سبب آنکه درجات و کمالات آن نامتناهی است و ابتدای آن آنست که فرموده «دخل حصنی» و به موجبی کی ذکر رفت اصحاب مراتب کمالات خصوصاً در اسلام عظیم بسیار تواند بود، و هر که اعمال حسنہ در دنیا زیادت کرده باشد مرتبه و درجه او اعظم و اعلی تواند بود از دیگری که کمتر از آن کرده باشد.

- ۲۰ [۵] و چون بدین تقریر و مقدمات این معانی که ذکر رفت مقرر شد در آن هیچ شک نیست | که این همه مراتب و احوال که یادکرده آمد در دنیا هر یک را ازیشان به قدر استعداد و فطرت اولی، و آنج بواسطه بدن زیادت می گردد به مقدار زمانی مختصر که عمر هر یک است ظاهر می شود و همه اعمال حسنات ایشان خواه اندک و خواه بسیار همه مختلط می باشد به اعمال سیئه، و چون شخص وفات یافت ولایق بهشت باشد به مذهب اسلامیان و اهل کتاب باید ن بهم به بہشت رود و آنجا تدرج کنند، و به قول حکما و دیگر اقوام این معنی مقرر می دارند لکن نفس مجرد را چنانچه در فواعد حکمت بیان کرده اند، و روشن ترین دلیلی بر آنج بعداز مفارقت بدن ترقی و تدرج می باشد آنست کی حق تعالی فرموده که «و ان منکم الا واردها کان علی زبک حتماً مقضیاً»، چون همه را گذر بر دوزخ است و بعداز آن از دوزخ خلاص یافته به بہشت می رساند کدام ترقی و تدرج و کمال باشد بهتر از آنکه از دوزخ به بہشت رساند.

- ۲۵ و در آن شک نیست که دوزخیان را مراتب در کات عظیم بسیار و مختلف باشد، چنانکه از یک در که تا صد هزار و هزاران هزار، ومصدق این معانی حدیث نبوی است که روایت است از ابن عباس رضی الله عنہما: «ان ابا طالب لفی ضحضاً من النار ولو لم تكن شفاعتی لكان في نار جهنم»، و آیت «ان المنافقين في الدرك

- الاصل من النار» - لاشک هرج را اسفل بود اعلی و وسط متصور بود و به حکم حدیث که «من قال لا اله الا الله دخل حصنی» چندانکه گناه بسیار کرده عاقبة الامر از آن خلاص یابد و به بہشت رسد، چون با آن همه معصیت و ثقل و بی استعدادی اورا ترقی و تدرج و کمال می تواند بود که تا به بہشت رسد چون از معصیت سبکبار بود | [۶] ۵ و علم و اعمال صالحه داشته باشد به طریق اولی بود که اورا ترقی و تدرج در کمال بود و حدیث نبوی که فرموده | «نجا المخونون» مصدق این تقریر است و در آن شک نیست که بہشت را نیز درجات بسیار باشد و آیت «لهم غرف من فوقها غرف [مبنیه] تجری من تحتها الانهار» مصدق این معنی است، و همچنین حدیث نبوی که فرموده که: «اذا سألتُمُوا اللَّهُ الْجَنَّةَ فَاسْأُلُوهُ الْفَرْدُوسَ فَإِنَّهَا سَرَّ الْجَنَّةِ». چون فردوس مرتبه اعلی باشد لاشک مراتب ادنی و او سط متصور بود و به حکم حدیث نبوی که جهت بعضی احوال آدمی بعداز مردن خبرداده و فرموده که «اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلات صدقة جارية و علم ينتفع به و ولد صالح يدعوله»، و اکثر محدثان تفسیر صدقه جاریه بهوقف کرده اند. چون درجات و درکات ثواب و عقاب و تفاوت آن به اعمال صالحه وغیر صالحه است و فرموده که عمل این هرسه از مرده منقطع نمی شود پس باید که تا مادام که آثار اعمال سه گانه بدان مرده رسد اورا زیادت از آنج در دنیا عمل کرده و با او بهم بوده و اورا بدان واسطه کمال و درجه حاصل شده کمالی و درجه [ای] دیگر حاصل شود.
- و در کتب فقهی آمده است که مرده را به اتفاق دعا و صدقه نافع باشد، و پیش بعضی آنکه اگر ولی او جهت او روزه دارد همچنان اورا نافع باشد، و درین حدیث حکم دعا و صدقه آمده.
- و سبب آنکه اتفاق دیگران بهعلم او ازین قبیل نهاده آنست که کدام صدقه و فایده و رای افادت علم باشد، و یا آن دعائی که مستفیدان بهصدق دلگویند بهترین دعواها تواند بود. پس حقیقت علم منتفع به که از شخص بعداز وفات او بازماند هم صدقه وهم دعا بوده باشد.
- پس معلوم شد که شخص را بعدازوفات به این سه وجه ثواب متضاعف می شود، و در آن چه شک که اورا تدرجي و مرتبه دیگر و رای مراتب و درجات اولی باشد.
- و در باب | آنج بعداز مفارقت بدن ترقی و تدرج کمالی باشد در رساله مراج و در رساله فتوحات و در رساله تقاییس الافکار مبسوط و مبین گفته و نوشته ایم، اگر خواهند که مفصل و مشروح بدانند از آنجا مطالعه کنند.
- و چون در مقدمه مقرر و معین شد که اعمال حسنی با وجود آنکه به اعمال سیئه مختلط است و مقدار زمان عمر آدمی اند که آن همه اجر و ثواب و این همه اقسام آن بهموجبی کی ذکر رفت می باشد و بعداز مفارقت هر یکرا از کاملان بحسب مناسبت و مقدار اعمال او مرتبه [ای] و کمالی باشد که بعد ازان، ازان مرتبه تدرج کنند و همواره لایزال در آن تدرج لذات نعیم روحانی ایشان را زیادت گردد و تراجع در آن متصور نه، چه بعد ازان عقاب متصور نیست. چه به اتفاق اهل ادیان بعداز آنکه شخص در بہشت رفت دیگر اورا بیرون بیارند و به دوزخ نبرند و از عذاب ایمن شود، و آنج حق تعالی در قرآن مجید فرموده که «ادخلوها بسلام آمنی»، و

همچنین آنج فرموده که «فمن زحبح عن النار و أدخل الجنة فقد فاز»، و دیگر که «أكلها دائم و ظلها»، و دیگر که «لامقطوعة ولا منوعة»، و دیگر که «لهن فيها نعيم مقيم»، و همچنان فرموده کی «ان الذين امنوا و عملوا الصالحات كانت لهم جنات الفردوس نزلاً، خالدين فيها لا يبغون عنها حولاً»، جمله مصدق این معنی است- و حکیم سنائی می گوید :

- | | |
|-----|--|
| ۵ | <p>بمیر ای دوست پیش از مرگ ک اگر می زندگی خواهی که اداییس از چنین مردن بهشتی گشت پیش ازما و خلود کاملان در درجات ایشان در مراتب مختلفه بدین وجه متصور است که تقریر رفت.</p> |
| [۸] | <p>و دلیل دیگر بر آنج در بهشت مراتب و درجات است آنست که حق تعالی در قرآن مجید می فرماید که «لهم غرف من فوقها غرف مبنیة تجري من تحتها الانهار»، و حدیث نبوی که ازا بن عباس رضی الله عنہ مروی است فرموده که «ان سأئلموا اللہ الجنة فاسألوه الفردوس فانها سرة الجنۃ».</p> |
| ۱۰ | <p>و چون محقق شد که بهشت را درجات هست و بعد از مردن هر یک را از اصحاب اعمال صالحه در مرتبه خویش ترقی و تدرج می باشد و تراجع ناممکن و محال، پس اگر به طریقی که مبین شد تصور کنیم که من بعد بعضی را از ایشان حسنہ دیگر اضافت اعمال صالحه گردد لاشک مرتبه ایشان اعلی واعظم شود و مناسب آن در ترقی و تدرج افزوده گردد.</p> |
| ۱۵ | <p>و چون این مقدمه مقرر گشت گوییم خیرات جاریه هر شخص آنست که بعد از مردن او نواب آن اضافت معاملات صالحه او گردد، و تا وقتی که آن خیرات جاریه بکلی مندرس گردد علی سبیل الدوام والاستمرار آن نواب واصل شود بی آنک بهموجی که در سابق گفته شد که در دنیا اعمال سیئه نیز با آن مختلط گردد بلکه صفوآ عفوآ نواب و خیر باشد، و آنج حق تعالی در قرآن مجید فرموده که «وللآخرة خير لک من الاولی» مصدق این تقریر و اشارت بدین معنی است، و آنج نبی علیه الصلوٰة والسلٰم فرموده کی «اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلث: صدقه جاریه و علم ينتفع به و ولد صالح يدعوله» هم مصدق این معنی و اشارت بدین معنی است، و از فحوى اسم خیرات جاریه خود این معنی مفهوم و معلوم می شود و دلالت می کند برین تقریر و معنی که ذکر رفت.</p> |
| ۲۰ | <p>وبه تزد عموم مردم علی تباین طبقاتهم و اختلاف آرائهم مقرر و معین است که بعد از مرده چون جهت او صدقه بدھند یا دعا کنند نفس اورا فایده باشد، و ادله نقلی و عقلی که درین باب آمده گفته شد. لکن این حدیث نیز که از ابن عباس رضی الله عنہما مروی است مصدق این معنی است که فرموده «ان ابا طالب لفی ضحناخ من النار ولولم تکن شفاعتی لکان فی نار جهنم».</p> |
| [۹] | <p>و چون این قاعده مقرر شد در آن شکی نماند که هر شخصی که از خیرات جاریه که آن وقف و سبیل و انواع خیرات است که مردم بدان منتفع شوند بسازد، بعد از مردن نواب آن اضافت معاملات او گردد و درجه او اشرف و اعلی و اعظم گردداند.</p> |
| ۲۵ | <p>و آنج حق تعالی فرمود که «واما ما ينفع الناس فيمكث في الأرض» با وجود آنک عمر آدمی در دنیا عن قریب در معرض انقطاع و زوال است اورا در از عمر تر از دیگری می گرداند که این فعل ازو صادر نمی شود</p> |

در عقبی، کی آنجا هلاک و انقطاع و زوال اصحاب اعمال صالحه متصور نیست، بالضروره فرموده که «خالدین
فیها ابدآ» – باید که افعال اصحاب خیرات را اثری تمام مناسب آن حال باشد.

و جماعتی که ایشان خیرات جاریه کرده باشند اثر آن متفاوت باشد، هم در کم و هم در کثیر، چه بعضی
باشد که خیر آن عظیم بسیار باشد و بعضی کمتر و بعضی با وجود بسیاری و کمی خیری باشد که فایده آن
زیادت‌تر و مفیدتر و عامتر باشد و بعضی غیر آن؛ لاجرم تفاوتی که در مقدار و کیفیت آن متصور است عظیم
بسیار تواند بود.^۵

وعلما[۵] اسلام و حکما مور و اعمال را به اعتبار خیر و شر بر پنج قسم نهاده‌اند و گفته که هر امری که
باشد یا خیر محض باشد یا شر محض، یا مختلط از خیر و شر و خیر غالب، و یا مختلط از خیر و شر و شر
غالب، و یا مختلط از خیر و شر و هر دو متساوی؛ و این قسمتی پسندیده و درست است.

لکن از فحوی این معانی که شرح داده شد و این ضعیف را به توفیق ایزدی روی نموده شن قسم دیگر
اضافت می‌شود بروجهی کی همه معقول و مشاهد است، لکن هر کس با سر رشته آن نیفتاده و آن را موازن نه
نکرده تا آن اقسام از آن معلوم کنند، و این اقسام که اضافت می‌شود مؤمنان را بشارتی و عموم را تنبیه‌ی تمام
است، چنانچه از فحوی این مقدمات و بیان | و شرح و تفصیل که نوشته شده معلوم می‌گردد و آن مندرج است.^{۱۰}

لکن چون متفرق هر یک بدموضع خود نوشته شده یحتمل کی بعضی موافذ آن نتواند کردن. جهت
تسهیل و تفہیم عموم منعاقب مرتب نوشته می‌آید و همه واقع و ملاکلام است و فضل و رحمت و کرم باری تعالی
از فحوی آن تقسیمات معلوم می‌گردد، و هر کس کی او را بشارتی باشد معلوم کند که آن تفضل و رحمت و
کرم بر چه وجه و چند وجه و چگونه و مقدار آن تاچه حد تواند بود و همان مقدار زیادت توقع ندارد.
چه هرجیزی را حق تعالی حدی و مقداری معین فرموده و آن مقدار عظیم بسیار است. هر کس که زیادت از
آن توقع دارد عظیم بی انصاف و جاهم باشد، و آیت «وکل شیء عنده بمقدار» اشارت بدین معنی است و هر چند
حق تعالی نمودار مخلوقات به فضل و کرم و رحمت خویش اکثر بر این نظر مردم نهاده چنانچه آن صاحب نظر
گفته که:^{۱۰}

هر آن نقشی که بر صحراء نهادیم تو زیبا بین کی ما زیبا نهادیم

و حق تعالی فرموده که «وفی افسوسکم افالاً تبصرون»، و هر چند بعضی از آن هر کس به حسب استعداد و
مراتب ایشان فهم کرده و آموخته و ایشان را تجربه افتاده و مشاهد ایشان گشته و در چشم ایشان موجود باشد
لکن از علم تا علم و نظر تا نظر تفاوت عظیم بسیار باشد و هر کس آن را موافذ نتواند کردن الا کسانی که
حق تعالی درون ایشان بدنور حکمت منور گردانیده باشد، و مصدق این معنی آیت «یؤتی الحکمة من شاء
و من يؤت الحکمة فقد اوتی خیراً كثیراً و ما يذکر الا اولو الالباب».^{۲۵}

و با وجود علم و نظر آنانکه مقابله و موافذ نتواند کردن ایشان را نتیجه و فواید کلی دهد و «نور علی
نور» وصف حال ایشان باشد، و آنانکه موافذ ندانند کردن و از فواید کلی آن محروم مانند نتیجه و فواید کلی از

فکر و ذهن ایشان محبوب ماند «نؤمن ببعض و نفکر ببعض» در شأن ایشان وارد باشد و مثال [آن چنان باشد کی^۱] بعضی متعلم ان که حروف دانند و ترتیب آن ندانند...^۲ و چون ترتیب آن بیاموزند و... الفاظ را دیگر باره چنانچه به هم دیگر مناسب باشد ندانند ترکیب کردن، و چون آن نیز بیاموزند ترکیب عبارات پسندیده و معانی خوب ترکیب و تلفیق ندانند کردن.

مثال دیگر آنکه چون خواهند که تختی مرصع بسازند ترکیب آن از جواهر متنوعه و از زر و نقره و آهن و از چوبها^۳ [ای] متنوعه این ولایت مانند چوب شمشاد و نارنج و سرو و چنار و جوز و امثال آن و دیگر ولایات مانند صندل سفید و سرخ و بقلم و آبنوس و عاج و مرجان و صدف و امثال آن باید کردن، و چون ترتیب هرجنسی ازان به صانعی دون صانعی دیگر تعلق دارد لاشک به حکم «کل میسر لاما خلق له» هر یک به مقدار علم خود در آن رفع برد و ساخته و پرداخته کند. استادی مهندس کی سرکار همه باشد و آن تخت اندیشه دیگر باشد و بر تمام آلات آن واقف باشد و داند که هر قطعه‌ای از آن بهجهت کجا و چگونه و بهجهت چه ساخته‌اند تا همه را بر هم ترکیب توانند کردن، چه اگر آلات متفرق که هر استادی ساخته و بعضی ازان در صندوق و بعضی در طبلها و حقها^۴ و بعضی در جوالها و خریطها^۵ بهوجهی که لا یق هر یک باشد پرداخته نهاده باشد، کسی کی بر تخت واقف نباشد یا اگر نیز واقف باشد ترکیب آن تواند و معلوم نداشته باشد که هر یک جهت کجا و چیست و ترکیب و بند و گشای آن بر چه وجه باید کردن، بیرون از آنچه مفردات آن بیندو بر کمیت و کیفیت هر یک به قدر علم و فهم خود واقف باشد نداند که آن هر یک جهت کجا و چیست و از تخت یا غافل باشد یا آنکه ترکیب آن نداند و از صورت تختی و وضع وهیات اورا وقوفی و تصویری نباشد، و آنکه مهندس آن تخت باشد و در فکر و ضمیر او مصور گشته تخت ناساخته و آلات آن همه داند، و چون صناع متفرق هر یک عمل خود ساخته و پرداخته باشند در حال که نظر بر هر یک اندازند مهندس داند که هر یک جهت کجا و پیوند آن چگونه است، و چون همه را در نظر آرد بداند که آلات تخت تمام است و اگر چیزی در آن ناقص یا معیوب باشد بداند که کدام ناقص و کدام معیوب است و با وجود آنکه تخت ناساخته و ساخته هر دو در ضمیر او روش باشد چون خواهد که دیگران بدانند و بینند بر آن قادر باشد که هم شرح بدهد و هم همه را برابر ایشان هر یک به جای خود ترکیب کند و بدبیشان بنماید تا در حال که نظر بر آن اندازند واقف گردند که هر آلتی جهت کجا بوده و همه در کار بوده و در آنچه ایشان پنداشته باشند که بعضی ناقص یا ناتمام یا معیوب است یا به کاری نمی‌آید هر یک به جای خود راست و نیکو و در بایست بوده باشد. آنگاه چون ایشان را عیان شود به حکم آیت «لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم» ایشان را ایمانی تازه علمی نافع کرامت گشته باشد، و هر چند ایشان را این معنی در حال کی بینند معلوم گردد و بر آن واقف و ماهر شوند خصوصاً کسانی که بر مفردات آلات آن واقف بوده باشند انصاف آن باشد که گویند «الفضل للمتقدم».

۱- چند کلمه داخل [] به علت سائیدگی تقریباً محو شده (ضم‌نا حاشیه^۲ ص^۹ دیده شود) ۲- نقطه چینها نشان^۳ که به علت سائیدگی و محو شدن کلماتی چند خوانده نمی‌شود. ۳- (طبله‌ها و حقه‌ها) ۴- (= خریطه‌ها)

اکنون هر چند در مقدمه نمودار بعضی ازان شرح داده شده و احوال آن تقریر کرده لکن شمهای ازان معانی یادگاریم تابعی از کیفیت آن فضل و کرم و رحمت حق تعالی معلوم گردد و مثال آن نیز بگوئیم، و بعداز آن در تقسیم آن شروع کنیم تاچون برآن واقع شوند از فحوى آن بعضی از احوال مبدأ و معاد به مثال آن تحت مرصع مذکور که ترکیب یافته باشد معلوم گردد و مدد روشنایی ضمایر شود، و بدان واسطه اطمینانی قلبی حاصل آید و بعضی از اسرار و معانی «یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الى ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی» به ظهور پیوند، انشاء الله تعالى ۵

می‌گوییم چون شخص را در دنیا به واسطه بدن اعمال صالحه حاصل شده باشدوهم در دنیا توفیق رفیق گشته تاجهت عقبی خیرات جاریه مرتب کرده | نزدیک بوده وفات یافته باشند و به آخرت رفته و دو شخص کی یکی در مرتبه اعلی و دیگری در مرتبه ادنی باشد چون هر دو در مراتب خود تدرج کنند محال باشد که مرتبه ماتحت به مرتبه مافوق خود رسد، مگر دریک صورت و آن صورت آنست که تقریر رفت که شخص در دنیا اعمال صالحه حاصل کرده باشد و جهت عقبی خیرات جاریه معد و مرتب نگردانیده، و شخصی دیگر که اعمال صالحه او به همان مقدار باشد که ازان شخص مذکور، و حق تعالی اورا توفیق داده تا خیرات جاریه بر دست و زبان او رفته و گذشته و هر چند آن نیز به واسطه دنیا کرده باشد واورا به واسطه آن عمل صالح ثوابی حاصل شده لکن تا فواید آن به ظهور نپیوند جزاء آن تمام بدو نرسد.

ما نند آنج کسی زراعتی کند. هر چند بدان مستظر باشد لکن تاندروود و روز به روز از آن نخورد و نخواراند و نفر و شد و دروجه معاش نهند فواید متنوعه آن به ظهور نپیوسته باشد. نفع خیرات جاریه به مردم نارسیده و دعای ناکرده را اثری نباشد مگر همان اثر که مجملًا در وقت کردن آن به حکم آیت «جزاء بما كانوا يعملون» اورا اجری حاصل شده باشد.

وفایدۀ دیگر خیرات جاریه را آنست که صاحب آن سالهای بسیار بعد از وفات خود حاکم مطلق می‌باشد در آن امور بروجی کی هیچ یک از سلاطین و حکام هر عصری به هیچ وجه تغییر حکم او نتوانند کرد، و آن حاکمی او بعداز وفات به بسیار بسیار زیادتر و قوی تر از آن باشد که در ایام حیات، و آنج اسم مردم باقی ماند همین معنی است. چه اسم نیز به زمانی اندک و بیش منتفع شود، لکن اثر آن مخلد ماند واورا حیاتی باقی باشد، چنانکه گفته اند:

ذکر باقی را حکیمان عمر ثانی گفته اند

این ذخیره بس ترا كالباقيات الصالحت

به موجب تقریری که رفت و من بعد می‌رود فواید خیرات جاریه شخص در عقبی به مذهب مسلمانان و اهل کتاب به نفس و بدن او و به مذهب حکما و دیگران به نفس مجرد اعلاماً کلام و اصل گردد، و بدان واسطه درجات اولی تر شود و زود به مراتب درجات مافوق خود رسد | و از آن نیز بگذرد، و به جایی رسکه میان درجات ایشان هر دو نیز بعدی عظیم پدید آید تا به حدی که اگر خواهند که تصور کنند تصور آن عظیم مشکل توانند کرد، و اگر به سبیل امتحان سؤال کنند و گویند که دو شخص را که در دنیا تا وقت وفات اعمال صالحه متقارب

و متناسب باشد بعد از آن در عقبی درجات ایشان از هم دیگر زیادت گردد یا نه؛ و همچنین سؤال کنندکه چون در دنیا شخصی را اعمال صالحه از دیگری زیادت باشد تا هر دو وفات یابند آن را اعمال صالحه کمتر باشد از آنکه اورا اعمال صالحه زیادت باشد تدرج تواند کردن یا نه؛ همانا حکم کنند برآنج تواند بود، چه از عقل و قیاس دور می نماید.

و کسانی که این رساله در مطالعه نیاورده باشند هر چند اهل علم و تحقیق باشند اگر از ایشان سؤال کنند همین گویند و با سرد شتۀ این معنی نیفتد. لکن اگر بعد از آن این تقریر ویان که این ضعیف کرده با ایشان بگویند در حال ایشان را معلوم شود و پیش ایشان محقق گردد که درست و واقع است و خصوصاً متعاقب تقسیم آن به وجهی کی مناسب عقل و نقل باشد خواهیم کرد، و هر چند همواره مردم آن احوال را مشاهده می کنند و این معانی را به زبان تقریر می کنند و از قرآن و احادیث و کتب الهی می خوانند لکن هر کس به موجبی که گفته شد موازن نمی تواند کردن و آیت «وَكَائِنٌ^۱ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمْرُونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مَعْرُوضُونَ» اشارت است بدان کسان و مانند آن احوال و معانی.

و مثال این معانی که تقریر رفت چنان باشد که دو طفل که دریک روز در وجود آمده باشند و به تدریج هنگام آن در رسید که به پای روند، هر چند هم سن یکدیگر بوده باشند به واسطه استعداد و فطرت اولی و قوت و لاقوت پیرو مادر و پروردن ایشان به شیر و غذا و انواع اسباب دیگر که آن بسیار تواند بود احوال به پای رفتن آن هر دو متفاوت گردد. لکن به نسبت بادیگران که به سن از ایشان هر دو بزرگتر یا خردتر باشند تفاوت آن کمتر تواند بود و احوال ایشان به هم دیگر^۲ | نزدیکتر باشد مانند تدرج دوشخص کی در مبدأ استعداد ایشان متقارب بوده باشد، و آن طفلان چون بزرگتر شوند و دانندکه سفری عظیم دور در پیش دارند و خواهند که در راه باز نماند و به تعجیل تر توانند رفتن از دیگران، هر دو جهت خود دو اسب مادیان بخوبی تاهم جهت ایشان کرده می کند و هم برمی نشینند تا به قوت آن مادیان و نتاج آن اسیان آن سفر دور را قطع توانند کردن، و چون ایشان سوار باشند لاشک از دیگران که پیاده باشند زیادت و آسان تر به راه توانند رفتن، و هر چند ایشان هر دو نیز بحتمل که بواسطه آنکه طی بهتر باشد و در سیر ایشان تفاوتی باشد، لکن به نسبت بادیگر پیادگان به تعجیل تر توانند رفتن و راه زیادت رفتن. و مادیان که مركب شخص است به عنایت اعمال صالحه اوست و مقید کردن به مادیان جهت آنست که صاحب اعمال صالحه را من بعد تدرج متصور است، و این مثال همان دو مرتبه اشخاص مذکور است که هر دو در سعی و کسب اعمال صالحه و علم متقارب الاحوال باشند.

لکن چون گفتیم شاید که به اسباب مذکوره تفاوتی در مزاج و طبیعت و خلقت ایشان بوده باشد و یکی را از ایشان عاقبت اندیشی و فکری دست داده باشد در آنج اندیشه کرده باشد و دانسته که چون راه عظیم دور

۱- اصل : کای ۲- صفحات ۳۲۴-۳۲۱ چون دارای ورق شمار قدیم (۱۸۲۵ و ۱۸۱) بود در چاپ عکسی در انتهای قرار داده شد. ولی مطالب مربوط است به میان اوراق چهارده و پانزده ورق شمار قدیم لذا اینک در اینجا به چاپ رسید. معلوم می شود که ورق شمار قدیم پس از پراکندگی اوراق نسخه نوشته شده بوده است.

است اگر اورا در هر منزلی بهمثبتت «یام» اسبی مادیان ترتیب داده و بسته باشد و فربه کرده و نعل زده و زین نهاده و مرتب داشته چنانکه در آن هیچ عواق نباشد تا چون او بدانجا رسد درحال مادیان زیادتی فربه داشته باشد برنشیند و می‌دواند تا «یام» دیگر، لاشک او از ان رفیق مذکور سبقت گیرد و چون در هر منزلی به همین موجب مادیان جهت خود بسته باشد او را مرکب زیادت شود و به کسانی نیز که ازو بهیک روز و چند روز درسفر سابق بوده باشند در رس و از ایشان نیز سبقت گیرد و گوید هر چند سبقت شما را بوده و «السابقون السابقون أولئك المقربون» در شان شما آمده لکن این رحمت و شرف به ما مخصوص تر است، چه سبقت بر سابقان می‌گیریم. پس ما اقرب المقربین باشیم و حدیث «ونحن | الاخرون السابقون» اشارت بهما تواند بود و بیت ابوالعلاء [ع] معروی عبارت ازین معنی است:

وانی وان کنت الاخير زمانه لات بمالم تستطعه الاوائل

و همچنین بدین وجه منزلی که مادیانی او را زیادت شود از بسیاران که ازو سابق بوده باشند می‌گذرد تا چون هزار ساله راه برود اورا هزار مادیان بانتاج هزار ساله بادید آمده باشد و حساب و شمار آن عظیم بسیار باشد و معین و معلوم که پیش محاسبان دشخوارتر از حساب نتاج چهارپایان هیچ نباشد، چه نتاج را نتاج حساب باید کردن و عظیم بسیار شود. خصوصاً که متصور چنان باشد که نه اصل سقط شود و نه نتاج و هر چند چنین شخصی بر بسیاران سبقت گرفته باشد لکن بسیار جماعت باشند که پیشتر ازو به سالها سفر کرده باشند و ایشان نیز همین ترتیب مادیان در هر منزلی نهادن رعایت کرده. هر گز آن شخص کی پستر سفر کند در آن جماعت که پیشتر سفر کرده باشند نرسد، مگر دریک صورت و آن صورت آن باشد که این شخص که پستر سفر کند و گفتم که در هر منزلی اسبی مادیان ترتیب کرده باشد اگر در هر منزلی دو یا سه یا چهار و پنج زیادت مادیان ترتیب کرده باشد از بسیاران که پیش ازو سفر کرده باشند و مادیان کمتر ترتیب کرده بگذرد، و اگر به عکس این باشد قضیه نیز معکوس باشد.

و در آن شک نیست که هر که خیرات جاریه او اما بحسب کم واما بحسب بیش کیف زیادت تر و بهتر باشد اثر آن زیادت تر ازان بود وبالضوره از دیگری که او را خیرات جاریه کمتر باشد ثواب واجر آن زیادت و درجه او اعلى بود، مانند آنج اعمال صالحه در دنيا متصور است و مرائب و تفاوت و موازنہ آن به بحسب کم و کیف عظیم بسیار باشد و ازین تقریب و مثال که گفته شد مجملًا احوال درجات بحسب اعمال صالحه که در دنيا کرده باشند روشن می‌گردد تا به حدی که درنظر اهل محشر به ملایکه مشتبه گردد و بالانيا عليهم السلام در درجه مزاحمت نماید، بنابر حديث مصطفوی که «من بنی لله بناء يأوى اليه غريب | او عبر بعثة الله يوم القيمة على نجيبة من در ووجهه يضي لا هل المحشر يقول اهل الجمع هذا ملك من الملائكة لم ير مثله حتى يزاحم ابرهيم عليه السلام في قبته و يدخل الجنة بشفاعته اربعين الف رجل.»

و اعمال صالحه هر چند عظیم بسیار و متنوع است لکن آنج عمل آن از شخص منقطع نیست خیرات جاریه است بدان وجه که تقریر رفت، و اقسام و احوال آن به شرح مفصل من بعد خواهیم گفتن.

و آنج گفته ایم که مادیانان که در هر منزل بسته باشند به آلات بهم مرتب و فربه، مثال آنست که گفته شد که در دنیا هر چند شخصی عمل صالح کند اعمال غیر صالح نیز ازو در وجود آید و باهم مختلط گردد مانند اسب لاغر و نامرتب، و در عقبی چون در بهشت مخلد می گردد عقاب متصور نباشد.

واما مادیانانی که به هر منزلی یکی اضافت گلۀ او گردد، چه از مال او خریده شده با تاج^۱ آن بهم عظیم بسیار شود، مثال آنست که روز به روز از خیرات جاریه اوفایده‌ای به خلقی رسدوثوابی و دعایی به نفس اور سدو قوتی دیگر نفس اورا بادید آید و درجه او اقوی و اعلى واعظم گردد.

واما اگر تصور کنده «یامات» کی او نهاده باشد چون سفرو راه عظیم دور باشد قدرت او بدان فرسیده باشد که به مواضع عظیم دور نیز «یام» بنهد، اورا همان قدر میسر شده باشد که چون چند ساله راه را «یام» نهاده باشد بدان قناعت نموده و راه بسیار دیگر در پیش بوده تر که «یام» نهادن گرفته تاموضعی معین «یامات» او منقطع گشته، مثال آنست که خیرات جاریه و اوقاف به مرور ایام منقطع می شود. لکن چون در سابق گفتم که شخصی کی ۱۰ اورا هزار مادیان بواسطه آنک در هر منزلی بسته باشد و اورا حاصل شده و با تاج هزار ساله بهم عظیم بسیار باشد و متصور آنک نه اصل سقط شود و نه نتاج و بعد از آن به قرار هزار ساله آن چهار پایان را علی التواتر والتولی نتاج این گلهها بی آنک اصل و نتاج سقط شود خواهد بودن اگر ازو آن مادیانان که در منازل مرتب بود منقطع گردد زیادت اورا نقصانی نباشد.

وبدین تقریر که رفت همانا اگر همه بیت‌کچیان و محاسبان عالم جمع شوند تا حساب هزار ساله ۱۵ نتاج گلۀ شخص که بدین موجب باشد که ذکر رفت بنویسند میسر و مقدور ایشان نگردد، فکیف اگر دو هزار سال و سه هزار سال باشد، و بجایی رسکه نتاج یک ساله آخرین زیادت از هزار ساله گذشته باشد، بلکه یک روزه.

و به موجب بیان و تقریری که کرد شد اعمال صالحه که شخص در مدت حیات کند به نسبت با آنج حق تعالی به تفضل و کرم وجود خود کرامت فرموده و آنج بعد از وفات او نتیجه آن حاصل شود و بدان واسطه تدرج کند عظیم مختصر باشد، و آنج گفتم که دشخوار در حصر توان آوردن آنست که بواسطه کرم وجود وفضل باری تعالی حاصل شود، چنانکه می فرماید که «وان تعدوا نعمۃ اللہ لا تحسوها»، واین معنی از تقسیمی که بعد ازین خواهیم کردن مشروح و مفصل معلوم شود، واین تقریر و معانی به وجوده و امثله دیگر مناسب، و مطابق این مثال و تقریر در رسالات که در باب کمال نفس بعد از مفارقت نوشته ایم و بر بالا شرح داده شدم فصل گفته شده و اینجا این مثال نیز مقوی آن و آن مقوی این است و این مرتبه به جایی می رسد و چنان قوی و عظیم می شود که روز به روز اهل دنیا ایشان را دعا بیشتر می کنند و جهت ایشان صدقات می دهند و عمارات و خیرات جاریه می کنند، و آن مانند احوال انبیا و اولیا که می بینیم که شبان و زی خلائق دعاوئنا [۲] ایشان می گویند و جهت ایشان اوقاف و خیرات متنوعه می کنند، دیگر باره چون اعتبار آن خیرات و فایده آن ثواب و مرائب و

۱- اصل : نتایج هم خوانده می شود.

درجات کنند آثار یک طرفه‌الین آن چندان باشد که هزارساله احوال دیگر کاملاً و آن به قلم و حساب هیچ کس راست نیاید و مثال آن در مقدمه نیز در صورت پادشاه واسب به مبارزدادن و ملک گرفتن هم گفته شد. و این مثال جهت آنست تاملوم شود که اصحاب اعمال صالحه در عقبی بی تراجع و نقصان همواره ترقی در کمال و تدرج هست، ولاشک چندانک اعمال صالحه و خیرات جاریه زیادت نتیجه آن بیشتر واقعی و اعظم باشد و هیچ یک از اعمال او و دعا که بدور سد مهم و عاطل و بی نتیجه نماند و چندانک زیادت گردد مرتبه او اعظم و درجه اولی باشد و به وقتی کی خیرات جاریه امنقطع شود فوایدی که از خیرات جاریه بدور سیده باشد باقی بود، مانند فوایدی کی بواسطه اعمال صالحه او که در دنیا بدور سیده و خواهد رسید، و چندانک آن اعمال و دعا و صدقه بیشتر باشد درجه اوزیادت تربود ترقی اور در کمال و تدرج به همان نسبت باشد، و هر چند تصور قوان کرد که اگر آن «یامات» منقطع نشده یادیر تر منقطع شدی گله و رمه اوبه اضعاف اضعاف آن شدی، لکن چون راه عظیم دور باشد به همه مواضع «یام» نهادن تعذری داشته باشد.

و این مثال آنست که چون احوال دنیا همواره در تغیر و زوال است و آن را زیادت ثباتی متصور نه لاشک خیرات جاریه نیز به مرور ایام چنانچه مشاهده می‌رود مندرس گردد. لکن بدان مقدار زمان که آن خیرات جاریه جاری می‌باشد در اکثر صور اضعاف اضعاف آن معنی باشد که آن شخص به مدت عمر از اعمال صالحه حاصل کرده باشد.

چه گفتم که زمان عمر آدمی کم است و اعمال صالحه او مختلط به اعمال سیئه می‌باشد، و اکثر مردم را اعمال سیئه بسیار می‌باشد و بعضی از اسرار و حکمت الهی که درین معنی به خاطر این ضعیف آمده در مقدمه گفته شده در آن معنی که خیرات مقسوم است بر همه وهمه را باید که از آن حظی و نصیبی باشد، اینجا به تکرار احتیاج ندارد.

و هر چند خیرات جاریه نیز بواسطه دنیا میسر گشته که «الدنيا مزرعة الآخرة» و مجملًا چون در ضمن آن خیرات باشد از جمله اعمال صالحه او باشد، لکن به موجبی کی گفته شده غله نادروده و به خورد مردم نداده به تقدمة دعا توقع نتوان داشت، مانند آنچه آن شخص که اسباب در «یامات» بسته باشد تا به هر منزلی نرسد در هر منزلی مادیانی اضافت گله او نشود و او را مادیان گله با تصرف نیاید، و چون اصل با تصرف نیامده باشد تصرف نتاج نیز متصور نبود.

و بدین تقریر و بر این مقدمات معلوم و محقق شد که وقف کردن که آن از خیرات جاریه است و آنک خیرات جاریه آن را ثواب و اجر عظیم بسیار است و هر که در آن طعنی زندیامنکر باشد آن از ندادانی و غفلت باشد، و چون اورا دست دهد که آن خیرات جاریه به جای آرد و در آن اهمال نموده باشد زیانی که او با خود کرده باشد، هیچ کس با اون تو انته باشد کردن و دشمن حقیقی خود بوده باشد.

و آنج گفته اند که شر محض را وجود داشت یانه این ضعیف شر محض این یافته است که کسی با خود بدی کند که در عقبی اورا زیان دارد، خصوصاً چنان بدی خصوصاً که بدان قادر بوده باشد، و این بیت کی گفته اند:

ولم ارمن عیوب الناس شيئاً

کنقض القادرین على التمام

وآنج تصور کرد که خیرات جاریه عاقبة الامر منقطع می گردد واز آن متالم می شوند و آن را بنیادی نمی پندارند، هر چند درسابق به انواع شرح داده شد لکن اینجا یگاه به مثالی دیگر بگوئیم تاروشن تر و واضح تر گردد.

کوئیم کسی که از انقطاع آن خیرات جاریه و آثار آن نامید گردد باید که بیشتر به کمالی که به اندک زما [ن] بواسطه بدن حاصل کرده باشد هم امید منقطع کند و قطعاً استوار ندارد که کمال اورا در دنیا به چند روز که عمر او بوده حاصل می شود آن را اثری یا فایده‌ای بود. اگر این را استوار دارد بالضروره آنج آثار آن زیادت و طول زمان آن بیشتر و کم عیب تر باشد باید که قبول کند، و چون می داند که غرض و مطلوب در چند روزه عمر کمال است باید که بداند که در خیرات جاریه نیز همان کمال می باشد بلکه بیشتر و بهتر، و به مقتضی حدیث نبوی عليه الصلوٰة والسلام ظل صدقه مرد باقی است تا به وقتی که اهل محشر از حساب فارغ گردند که «المرء

فی ظل صدقته حتی یقضی بین الناس».

و این غایت کمال و نهایت فایده صدقه است به موجبی کی در سابق شرح داده شده و در مثال گفته شد که چون نتایج و فایده آن حاصل شده باشد اگر مندرس گردد غرض و مطلوب حاصل شده باشد، و مناسب این احوال بزرگی بیتی گفته:

هرجا که عمارتی نو آغاز کنند
در بستن آن طاق خوی^۱ ساز کنند
طاق جان را چو تن درو خو بستند
چون طاق تمام گشت خو باز کنند
و دیگری گفته که :

ترکیب ببات مصر در هم پیوست
قنا سبک شیشه شامی بشکست
ومثال این^۲ اران باشد که چون کسی خواهد که که ریزی جاری گرداشد از که ریز کنان و کلنگ و
دو و چرخ و روشنائی و ترازو و زمین که بدان بسنجد [و]^۳ بدانند که از کجا آب بر زمین افتدا حوال آن بدان قیاس
کنند و چند مز دور دیگر و مایحتاج که بدان متعلق است چاره نباشد و چون مدتی بدان مشغول باشند چون آب
جاری گردد و غرض و مطلوب کی آن آب جاری است حاصل گردد لاشک آن که ریز کنان و آن آلات از آنجا
منقطع شود. اگر کسی بدان متأسف گردد که آن که ریز کنان و آلات منقطع شدند و ندانند که ایشان جهت چه
آنجا ملازم و در کار بودند و از که ریز و فواید آن غافل مانند همین معنی باشد که متأسف شوند که خیرات جاریه
که سبب حصول درجات بود منقطع گشته باشد و هر چند به موجبی که در سابق نیز گفته شده اگر با وجود آنکه
آب چشمہ روان باشد اگر بقرار کوشش^۴ در کار باشد و همواره کار کند بهتر و آب زیادت باشد، لکن چون آب
که ریز بسیار شده باشد و دیه وزراعت بسیار چندان ک قوت شخص بدان و فاکند و بدان حاصل شود و نیز شاید

۱- «خو» به معنی چوب بست است ۲- م، در اصل دو سه کلمه ریخته است

۳- کوشش به معنی چاهکن و مقنی است (برهان قاطع)

که بالای آن کهربیز ملک دیگری باشد که ایشان نیز کهربیزی برآن نهاده باشند و ایشان نیز خواهد که بدان انتفاع گیرند و حصه و بخش ایشان باشد بدان قناعت نماید و چندان از ارتفاع آن املاک او را حاصل شود که هرسال چند کهربیز بدان توان ساختن، لاجرم زیادت التفاتی بدانچ البته آن کهربیز را نداشته باشد و اورادر آن نقصانی نبود.

واین مثال آن معانی است که در مقدمه ذکر رفته و چون حال بدین موجب است که تقریر رفت باید که شخص بداند که چون حق تعالی در حق او آن کرامت فرموده که می فرماید «ولقد کرمنا بنی آدم» و فرموده کی «خمرت طینه آدم بیدی اربعین صباحاً» سعی نماید تاخود را در معرض تلف و هلاک نیارد و خود را در درجه آنان آرد که حق تعالی در حق ایشان می فرماید «تجری من | تحتا الانهار خالدین فيها ابدآ».

مادام که شخص در حیات است با وجود آنکه سعی نماید تا اعمال صالحه کند لاشک به موجبی کی گفته شد اعمال سیئه نیز با آن مختلط گردد و شخص باشیطان بر نیاید که راهزنی کند، هر چند سعی باید کردن تادفع و ساوس کند لکن علاجی که بهترین است و توشه آخرت که مدد نجات و تدرج و ترقی او باشد به موجبی کی مفصل و مسروح گفته شد و بر عقب نیز در اقسام اعمال خیر و شر بگوییم آنست که متصور واضح و روشن است و از آن روشن تر هیچ قضیه‌ای نباشد، چه مشاهده‌می‌رود که ابیا را علیهم السلام بعداز مفارقت بدن آثار برآن وجه است که عدل و عمارات و ضبط عالم و عالمیان بدیشان قایم است، خصوصاً خاتم النبین که به حکم این آیت «وما ارسلناك الارحمة للعالمين»، و حدیث نبوی که فرموده که «بعثت الى الاحرم والاسود» به حکم «انا ارسلناك كافة للناس بشيراً و نذيراً» به همه عالمیان مبعوث گشته و فرموده که «من قال لا الله الا الله دخل في حصنی ومن دخل في حصنی امن من ناری» شفیع همه عالمیان شده.

و خیرات این معانی و فواید و درجات آن به کدام عبارت توان گفتن و به چه چیز و چگونه در حصر توان آوردن، چه همه خیرات جاریه و غیر جاریه به اشارت و رهنمایی او علیه من الصلوات افضلها و من التحيات اکملها است و حق تعالی در حق او فرموده «لولاك لما خلقت الافالاک» و آنج حق تعالی فرموده که «وما ارسلناك الارحمة للعالمين» از آن جمله رحمت بر عالمیان یکی اینست که خیرات جاریه فرموده تابعای آرند. چه ازین معظم تر و گزیده‌تر ارشادی نبود به موجبی کی تقریر رفت و معلوم و محقق گشت که فایده و آثار آن تابعه حد است. و هر که اورا حق تعالی هدایتی و توفیقی داده باشد...^۱ از خوردن | آشامیدن خود بازگیرد و در خیرات جاریه صرف کند اجر ثواب او بیشتر متصور بود، حق تعالی همه مؤمنان و مسلمانان را درین ...^۲ باب سعی نمایند بروجی که کبر و نخوت و عجب بدان واسطه در سر نگیرند و تفکر به خود راه ندهند. و این بنده ضعیف را نیز بر همان موجب کرامت کناد، بنم و لطفه.

و چون این بحث و بیان به تطویل انجامید و بحتمل که هر کس از آن تحقیق معانی چنانچ باید معلوم نکند، خواست که تلخیصی از آن در ذیل آن بنویسد و تقسیمات آن به موجبی کی در سابق و عده داده شده

۱- در اصل جای سه چهار کلمه بیاض است ۲- در اصل سه چهار کلمه ریخته و سائیده شده

وضع کند، چه وضعی غریب و مفید و بشارتی است همه مؤمنان و مسلمانان را. می‌گوید که از فحوى این بحث و بیان و تقریر و مقدمات چند مسئله و قضایا معلوم می‌گردد بدین موجب:

اول آنکه به حکم حدیث نبوی که «اذمات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلث: صدقه جاریة و علم ينتفع به و ولد صالح يدعوه»، معلوم می‌شود که مسلمان را ممکن است که بعد از وفات او بسبی ازین اسباب سه گانه^۱ انواع خیرات در جریبدۀ اعمال او نسبت کند و اورا به سبب آن استحقاق ثواب برآنج در حال وفات بوده زیادت گردد و در کمالات ترقی و تدرج کند.

دوم آنکه چون اکثر محدثان صدقه جاریه را که در لفظ حدیث نبوی آمده بروقف حمل کرده‌اند به سبب آنکه خیر آن بعد از وفات واقف به سبب سعی جمیل او مدتها جاری می‌باشد، پس به همین تقریر علم نیز که از وی بازماند و از آن مردم منتفع شوند و سبب ارشاد ایشان گردد، و فرزند صالح که بعد از دعا^۲[۳] خیر پدر کند لاشک اثر آن نیز مدتی می‌باشد و به حقیقت آن نیز خیری جاری باشد، بلکه غالباً مدت انتفاع علم زیادت از وقف و دعا^۴[۴] فرزند تو اند بود. چه علم تا مadam که اهل عالم باشند فواید آن متصور است، بلکه نفوس را بعد از مفارقت بدن به سبب انتفاعی که بدان علم گرفته باشند زیادتی فواید ممکن و متصور است و همچنان فواید وقف و همچنان فواید فرزند، و چون می‌حتمل است که فرزندزادگان شخص بعد از ادوار و اطوار بسیار صالح باشند و دعا کنند و سبب دعا^۵[۵] پدر شوند امتداد زمان ایشان نیز متصور است، ومصدق این تقریر آنکه نبی علیه الصلوٰة والسلام این هرسه را در یک سلک کشیده، به سبب آنکه نفع هرسه مadam که آن امور باقی باشد بر سبیل استمرار او را خیری جاری باشد.

سیم آنکه از حکم این حدیث به موجب تقریری که رفت معلوم شد که اگر کسی در حال حیات وضعی پسندیده نهاده باشد که به سبب آن فایده و نفع به مردم علی الاستمرار رسد، چنانکه قاعده^۶[۶] که سبب اظهار معدلت و ترفيه خلائق باشد وضع کند، یا قاعده^۷[۷] که به سبب آن ظالمان به مردم زحمت توانند رساید دفع کند، یا عمارتی از پول و رباط ساختن و کهربایز جاری گردانیدن، یا درخت نشاندن و انواع درختها و تخمه‌ها که در ولایتی نباشد و از موضع دور و تزدیک حاصل باید کردن و نشاندن و کشتن و مردم را بدان ارشاد و تعلیم فرمودن و تحریص دادن تا در آن بکوشند و مستمر گردانند، و صناعات نیز که در آن ولایات نباشد باید کردن و به مردم آموختن تا فایده که پیش از و اهل آن ولایت را نبوده و از آن محروم مانده باشند در آن وقت و بعد از تو اساله‌ها و قرنها و عهدها^۸[۸] بسیار مردم به سبب سعی و ارشاد او بدان منتفع شوند و ثواب[۹] ب آن اورا^{۱۰} عاید گردد.

و حدیث نبوی که «سبع بجزی العبد اجرهن وهو فی قبره من علم علماً او بنی مسجدًا او كری نهرًا او بیط عیناً او غرس غرساً او رث مصحفاً او ترک ولدًا صالحًا يدعوه»، واگر بعد از مردم دانند که آن خیرات را او باید کرده و در تحصیل آن کوشیده بعد از آنکه اجر او بواسطه آن عمل بوده باشد چون یاد او به خیر کنند

ودعای او گویند اجر او به آن واسطه ماضعف گردد، و فی الحقيقة چون فایده آن اعمال بعذازو تا مدتها به طرق استمرار به مردم می‌رسد هم از قسم خیرات جاریه توائد بود.

و آنج نبی علیه الصلوٰة والسلام فرموده که «من سن سنت حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الى يوم القيمة |

^{۲۱} علیهم انه هو الفغور الرحيم» اشارت است بدان که منقسم می‌شود به سه قسم:

۵ اول آنک اعمال صالحه او زیادت باشد از اعمال سیئه،

دوم آنک اعمال سیئه او زیادت باشد از اعمال صالحه،

سوم آنک اعمال صالحه و اعمال سیئه او متساوی باشد.

اما قسم اول از اقسام مذکوره قسمت را در آن مدخل نیست و آن شخص از اهل استحقاق ثواب باشد، و چندانک اعمال صالحه او بیشتر بوده باشد ثواب بیشتر و درجه اوعالی تر باشد، واگر اورا خیرات جاریه باشد ثواب آن اضافت آن شود و درجه او به غایت عالی گردد، «اللهم اجعلنا من جملتهم واحشرنا في زمرةهم.»

اما قسم دوم ازین اقسام منقسم می‌شود به سه بخش:

بخش اول آنک اعمال صالحه او با آنک کمتر است چون حق تعالی بهفضل و کرم و رحمت خود جزای اعمال صالحه بعضی را ده و بعضی را هفتتصد و بعضی را اضعاف آن و بعضی را بغير حساب می‌دهد و اعمال سیئه را بهمثل، چنانک فرموده «ومن عمل سیئه فلا يجزى الا مثلها» جزاء آن اعمال صالحه کمتر راجح آید بر جزاء اعمال سیئه او که بیشتر کرده باشد، و درین قسم نیز تقسیم را مدخل نه و آن شخص از اهل استحقاق ثواب باشد.

بخش دوم آنک اعمال صالحه او که گفتیم که کمتر بوده باشد از اعمال سیئه او، اما چون حساب کنند و تفاوت مجازات اعمال صالحه او به موجب مذکور اضافت کنند مساوی جزاء اعمال سیئه او گردد، و این بخش منقسم می‌شود به دو وجه:

۲۰ وجه اول آنک اورا خیرات جاریه نباشد که بعداز وفات او بهوی رسد و اضافت اعمال صالحه او گردد او از اهل سلامت و نجات باشد. نه استحقاق زیادتی ثواب و نه استحقاق عقاب داشته باشد.

وجه دوم آنک آن شخص خیرات جاریه جهت آخرت خود مرتب کرده و اندوخته باشد و چون عمل آن از و منقطع نمی‌گردد چنانک شرح داده شد لاشک همواره ثواب آن خیرات اضافت جزاء اعمال صالحه او گردد، و بدان سبب جزاء اعمال او زیادت شود و آن شخص اگرچه در وقت وفات از اهل استحقاق ثواب نبوده باشد این زمان به سبب اضافت ثواب خیرات جاریه او از اهل استحقاق ثواب گردد.

بخش سوم آنک اعمال صالحه او کمتر باشد از اعمال سیئه او، و با وجود آنک گفته شده که جزاء اعمال صالحه را بعضی ده و بعضی هفتتصد و اضعاف آن و بعضی را بحساب می‌دهد هر چند تفاوت آن حساب کرده اضافت کنند هنوز مساوی جزاء اعمال سیئه او نگردد، و این قسم منقسم می‌شود به چهار وجه:

۱- اینجا ظاهراً یک ورق ساقط شده است.

وجه اول آنکه اورا خیرات جاریه نباشد که بهسبب ثواب آن جزاء اعمال صالحه او زیادت گردد، و این شخص از اهل استحقاق عقاب باشد.

وجه دوم آنکه اورا خیرات جاریه باشد لکن چندان نباشد که چون ثواب آن اضافت اعمال صالحه او گردد مساوی جزاء اعمال سیئه او شود، بهسبب آنکه آن خیرات جاریه پیشتر از آنکه اجر آن مساوی اعمال سیئه او گردد منقطع شود، و این شخص نیز از اهل استحقاق عقاب باشد اما کمتر از وجه اول.

وجه سوم آنکه اورا خیرات جاریه باشد و ثواب آن چندان اضافت اعمال صالحه او گردد که مساوی جزاء اعمال سیئه او شود و پیش از آنکه زاید شود خیرات جاریه او منقطع گردد و این شخص با وجود آنکه پیشتر از اهل استحقاق عقاب بوده بدان واسطه از اهل سلامت و نجات گردد.

وجه چهارم آنکه اورا خیرات جاریه چندان بوده و استمرار یافته که چون ثواب آن اضافت جزاء اعمال صالحه او گردد جزاء اعمال صالحه او بر اعمال سیئه او راجح شود، و این شخص با آنکه پیشتر از اهل استحقاق عقاب بوده از اهل استحقاق صواب گردد.

و چون درین وجوه و اقسام تأمل می‌رود آیت «وآخرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلْطُوا عَمَلاً صَالِحًا وَأَخْرَى سَيِّئَاتِهِنَّ يَتُوبُ عَلَيْهِمْ أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»^۱ که در ماقبل نیز یاد کرده شد شامل ومصدق این همه وجوه | و اقسام مذکوره است و اشارت به آن وبشارت بدان.

اما قسم سوم از اقسام اولین که بمحقق وفات شخص اعمال صالحه او مساوی اعمال سیئه او بوده باشد و درین قسم تقسیم دیگر را مدخلی نیست بهسبب آنکه چون اعمال صالحه مساوی اعمال سیئه است و گفتیم که هر عمل صالح به اضعاف آن اجر می‌دهد، پس جزاء اعمال صالحه اورا به اضعاف اضعاف جزاء اعمال سیئه او باشد و این شخص از اهل استحقاق ثواب باشد، و اگر این شخص را خیرات جاریه نیز باشد به اضعاف اضعاف آن گردد و درجهات اعظم عالی شود، و قسمتی کی ما کردہ این دران هیچ شکی نیست، لکن در باب ثواب و عقاب کی بعد از مفارقت بدن که به هر صاحب قسمتی ازین اقسام می‌رسد بر چه وجه باشد میان علماء اسلام دران اختلافی هست .

چنانچه پیش اهل سنت و جماعت آنست که اگر کسی را که اعمال حسنی باشد و اعمال سیئه، بحسب اعمال سیئه شاید که حق تعالی بقدر آن سیئه اورا عقاب کند و شاید که عفو کند و بعد از آن جهت اعمال صالحه اورا ثواب دهد و درجهات آن بحسب اعمال متفاوت باشد.

و پیش اصحاب احباط که ایشان از اهل اعتزال اند آنست که اگر دران اعمال سیئه کبیرهای باشد و او توبه ناکرده بمیرد تمامت اعمال صالحه او محبوشود و او در دوزخ ابدآ بماند. و پیش اصحاب موائزه آنست که اعمال صالحه اورا با اعمال سیئه موائزه کنند. اگر اعمال صالحه راجح باشد او از اهل ثواب باشد، و اگر اعمال سیئه راجح باشد از اهل عقاب باشد، و اگر هر دو مساوی باشد از اهل

نجات وسلامت باشد.

ومادر تقسیم اگرچه رعایت شمه [ای] از معنی موازن نه جهت تفہیم کرده ایم اما تاختال فیچ مذهبی نباشد بجای ثواب و عقاب استحقاق ثواب و عقاب گفته ایم، و در آن ترددی نه که شخصی را که جزاء اعمال سیئه او بر جزاء اعمال صالحه اور ارجح باشد اور استحقاق عقاب باشد و نکفیم که اورا عقاب کند. چه احتمال دارد که عفو از جایزات باشد.

وازین تقریر و بیان و تقسیم معلوم می شود که رحمت وفضل باری تعالی در حق عباد عظیم بسیار است. چه ازین یازده قسم که بر شمردیم سه قسم آند که از اهل استحقاق عقاب اند و دو قسم از اهل سلامت ونجات وشش قسم از اهل استحقاق ثواب، و این معنی مناسب | حدیث قدسی است که حق تعالی فرموده «سبقت رحمتی غضبی» و همچنین مناسب آیت «وسعت رحمتی کل شیء» - و سبب آن آنست که در عوض اعمال حسنی اورا به اضعاف آن اجر می دهنند.

دیگر آنکه بعضی را توفیق می دهد تا خیرات جاریه می کنند و مدد حیات ابدی ایشان می گردد بهموجبی کی تقریر رفت، و چون این قواعد واضح و روشن شدمعلوم و محقق گشت که خیرات جاریه را در تحصیل درجات اخروی آثار بسیار است، چه در بعضی از صور شخص را از استحقاق عقاب بد درجه استحقاق ثواب می رساند و در بعضی از صور از درجات ادنی به درجات علیا واصل می گرداند، و آن معنی موجب لذات نعیم و سعادات حقيقی اخروی شخص می گردد و کدام فایده در مقابله و موازات آن تو اند آمدن.

وحقیقت آنست که هر که را قدرت آن باشد که خیرات جاریه کند و در ارادت و اقدام او بران معنی فتوری یا فصوری باشد سبب آن جز غفلت ازان اقسام و فواید آن نتواند بود. والا با قدرت در تحصیل سعادات اخروی ابدی ازان بازمائدن نه برمنهاج عقل باشد، و آنج آن بزرگ گفته که
ان آثارنا تدل علينا فانظروا بعدنا الى الآثار

اگرچه اهل ظاهر حمل آن بران کرده اند که آن آثار دلیل همت شخص واقف است که «ان المباني تحکی همة الباقي»، اما اهل تحقیق دانند که مراد ازین هر دو سخن فواید آن آثار است که ازان آثار به شخص می رسدو اورا در لذات نعیم مخلد می گرداند.

وازین بیان و تقسیم که تقریر رفت معاوم و محقق می گردد که تا مادام که اعمال صالحه شخص بر اعمال سیئه او راجح آید خواه به سبب مقابله و خواه به سبب موازن، و غرض ما از موازن نه درین موضع آنکه اجر حسنات که حق تعالی به صفات کرم و عفو و رحمت و بهفضل خود یکی را ده و هفتصد و اضعاف مضاعفه و غیر حساب فرموده، و آنکه به سبب اجر خیرات جاریه که گفته شده که بعداز وفات شخص اضافت حسنات و اعمال صالحه او خواهد شد اورا متراجع و معکوس و منکوس نتواند کرد، ومصدق این تقریر آیت «ان الحسنات يذهبن السیئات» است، | وحدیث نبوی که فرموده: «اتبع الحسنة السیئة يمحها».

اما اگر سیئات شخص چنان بسیار و وافر باشد که اعمال صالحه با اضافت آنج حق تعالی به صفات کرم و رحمت و عفو و بهفضل وجود بی دریغ خود بتو ارزانی داشته از تفاوت اجر حسنات و از اضافت اجر خیرات

جاریه بعمومی که تقریر رفت که آن بعداز وفات می باشد و آن مقابله و موازن کنند سیئات او راجح آید بس آن یاخود اورا زیادت چیزی از اعمال صالحه نبوده باشد آن سیئات غالب شده غالباً باشد و غایله و نکایت آن زیادت [شود] و روی به اسفال السافلین نهاده به طریق دوام واستمرار در درکات دوزخ نازلتر شود و خلود در دوزخ این معنی است و اورا هیچ چاره نباشد و خلاص صورت نبندد الا بواسطه کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» کی رسول علیه الصلوٰة والسلم فرموده که «من قال لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ دخل حصنی ومن دخل حصنی أمن عذابی.»

۵

وچون کافرا باوجود کفر این معانی واحوال مذکوره نیز باشد لاجرم درکات او متضاعف شود و عذاب زیادت و خلود اور دوزخ بین وجوه متصور و معین است، وچون جهت احوال انواع کفار و عاصیان و فاسقان به وجهی که مناسب هر یک از یشان است حق تعالی در قرآن مجید آیتی منزل گردانیده و بعضی را، اما در بهشت و امادر دوزخ، حکم خلود فرموده و بعضی را نجات و خلاص، سبب آنکه هر کس آن را مقابله و موازن نمی داند کردن بریشان مشتبه و مشکل نموده و در آن ابواب همواره از یکدیگر سؤال و جواب کرده و گفته اند، و این ضعیف به قدر فهم خود احکام آن آیات را توفیق داده و گیفیت احوال خلود، اما در بهشت و اما در دوزخ، گفته و بیان آن به وجوده منقول و معقول در ذیل کتاب سلطانیه و در رسالت فتوحات نیز که در کتاب لطایف مدرج است و آن هر دو کتاب از مصنفات این ضعیف است کرده. چون خواهند که بعضی ازان معلوم کنند ازانجا مطالعه باید کرد. و همچنانکه حسنات شخص که به اسباب مذکوره به چند وجه راجح می آید، و هر وجهی ازان قسمی می شود از اقسام حسنات همچنان چون قضیه **مکوس** باشد و سیئات در مقابله هر وجهی از انجع ذکر رفته راجح آید هر وجهی ازان قسمی باشد از اقسام سیئات، وچون آن را نیز در حساب اقسام آرند اضافت آن اقسام یازده گانه شود.

۲۶

وچون ما آن را در حساب تقسیم نیاورده ایم اندیشه رفت که اگر ذکر آن نرود بعضی مردم ازان غافل مانند و به اندیشه آنکه عفو و رحمت و کرم وجود بی دریغ باری عز و علام مرتب و محقق است در اکتساب حسنات چنانچه باید نکوشند و بریشان پوشیده ماند که چون هر دو باهم باشد نور باشد، و اگر ایشان بلکی میل به اعمال سیئات کنند و بعضی از اعمال صالحه با آن اعمال سیئه ایشان مخالفت نباشد اسباب عفو و رحمت مرتفع شود و ضرورت گردد که به صفت عدالت آن سیئات را به مثیل مجازات فرمایند، وچون سیئات بسیار باشد مجازات آن به مثیل هم بسیار باشد و آن عقوبت را کوه بر نتابد.

۲۵

و نیز آنکه اگر ذکر این معنی نکردن بعضی مردم که بین حال واقع باشند^۱ حمل بران کردنی که ما نیز ازان غافل بوده ایم، پس رعایت آن هر دو قضیه را واجب دید این ذکر کردن و آنکه تا بلکی نیز این معانی از اقسام که کرده ایم ساقط بوده باشد.

دیگر آنچه حق تعالی در قرآن مجید از صفات رحمت و عفو و کرم وجود خود یادگرده فرموده است که «بِيْلَدُ اللَّهِ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٌ»، اگر بران حمل بود که آن تبدل اشارت است بدأیچ چون اعمال سیئه شخص زیادت

۱- شاید «نباشند» درست باشد.

از اعمال صالحه او باشد و جهت آنکه اعمال حسنها بهموجبی که تقریر رفت بعضی را ده چندان و بعضی را هفتتصد و بعضی را به اضعاف مضاعفه و بعضی را بهغیرحساب می دهد و سیئات را بهمثل چون موازن رود و آن تفاوت را که مناسب صفت رحمت و کرم و عفو و جود خویش در حق آدمی کرامت فرموده اضافت اعمال صالحه او کند اعمال صالحه او که کمتر بوده باشد راجح آید بر اعمال سیئه او که پیشتر زیادت بوده باشد.

و همچنین اجر خیرات جاریه که آن بعد از وفات اضافت اعمال صالحه شخص می گردد و آن نیز بهفضلی و رحمتی و عفوی و جودی **عظیم** است که حق تعالی فرموده بدان وسایط مذکوره سیئات متبدل می گردد بهحسنات و هر چند در اول این شخص از اهل استحقاق عقاب بوده باشد من بعد از اهل استحقاق ثواب شده باشد و این تبدیل عظیم ظاهر و عفوی و کرمی و جودی و رحمتی بس روشن است و آثار آن زیادت از انج هر کس تصور تواند کردن، بهموجبی که در مقابل جهت احوال آثار آن گفته ایم و فواید و تدرج در کمالات که بهواسطه آن رحمت و جود و عفو و کرم مذکور حاصل می شود شرح داده و درمثال نتیجه اسباب مادیان یاد کرده و گفته که هیچ محاسبی و مهندسی نباشد که حصر نتیجه آن تواند کردن، و چون در ان اقسام موازن رود محقق گردد که آن همه بواسطه فضل و رحمت و کرم و جود او تعالی و تقدیس میسر و واقع می شود.

و چون بدین وجه معین و ظاهر و روشن است زیادت ازین جود و عفو و رحمت و کرم ازباری تعالی چگونه توقع تواند اشتن، و آنکه زیادت ازین توقع دارند یا از نادانی یا از بی انصافی یا از هردو باشد. اکنون بهموجبی که شرح داده شد اگر حکم آیت مذکور برین معانی و تبدل برین وجه حمل کنند که تقریر رفت پس بواسطه حکم آیت مذکور قسمی دیگر بر تقسیمی که رفته اضافت رود، و اگر بر آن حمل نکنند آن نیز قسمی باشد و آن قسم را مگر دریک قسم که آن آنست کی شخص را همه اعمال حسنها باشد و اعمال سیئه با آن مختلط نه درده قسم دیگر آن را مدخل باشد، و بدین تقریر ده قسم دیگر متصور بود - چنانکه مجموع آن بیست و یک قسم باشد، والله اعلم.

و هر چند علما و حکماء **[۱]** راسخ اول الالباب احوال کیفیت خلود، امداد بهشت و اما در دروزخ، مجمل ازین بحث و بیان و تقریر و مقدمات قیاس کرده معلوم کنند، اگر جهت تفهم مبتدیان این ضعیف به طریق معقول و منقول در آخر کتاب سلطانیه که از مصنفات این ضعیف است به توفیق ایزدی واضح و روشن گردانیده چون خواهند که بعضی ازان معلوم کنند ازانجا مطالعه کنند تا به حکم آیت «لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم» ایشان را ایمانی دیگر تازه قلبی حاصل شود، چه اعتقاد قلبی درین باب و قتی بادید آید که آن را بهادله و بر این نقلی و عقلی بروجھی که هر دو را **[۲]** مطابق و مافق گردانیده باشند میان وعثیت کنند و مؤمنان و مسلمانان را ضرورت تر ازان چه تواند بود که چنین امری معظم را بهموجبی که به اعتقاد و نقل قبول کرده اند به طریق عقل نیز بدانند تا معتقدتر گردند و بدان قطع زبان طاعنان کنند و بدان واسطه بی تردد از سر اطمینان تمام در ادخار زاد آخرت کوشند که آن اعمال صالحه و خیرات جاریه است.

و این رساله مشتمل است بر آن چه کسانی که در ان اعمال می نمایند سبب آن تردد است، والاچگونه کسی

در آن اهمال جایز داشتی، وچون آن را بدانند اهمال جایز نشمرند و دران باب سعی نمایند مرتبه ایشان عالیتر گردد و به درجات عالیه بہشت بر سند و شاید که بواسطه صدق دران باب از درجات بہشت تدرج کرده به مرتبه و درجه فردوس بر سند. حق تعالیٰ بهفضل بی دریغ خود همه مؤمنان و مسلمانان را مانند این مراتب و درجات کرامت کناد و این ضعیف را با ایشان حشر کناد، بحق حقه و سعة جوده.

وچون ازین تقسیم و شرح و بیان خیرات فارغ شدیم که غرض ازان شرح فواید احوال خیرات جاریه و ۵ وقف کردن بود آمدیم با سر احوال خود و گوئیم چون حق جل وعلا خواسته بود که بعضی از اسرار کیفیت احوال خیرات جاریه بر ضمیر این بنده ضعیف روشن گرداند تا بهموجبی کی تقریر رفت در قلم آرد می نماید که از مبدأ عهد صبی الى یومنا هذا بواسطه موهبتی که حق تعالیٰ در ازل تقدیر فرموده بود و خواسته که به ظهور پیوند بهموجبی کی در مقدمه یاد کرده شد اکثر اوقات به اندک عمارتی مشغول و مایل می بود دران شروعی می نمود و از اهالی آن صناعات استفاده می کرد و بقدر وسع بهر وقت عمارتی در عمل می آورد و به آندیشه و فکر آن مشغول می شد که آن عمارت باید که مبنی و مشتمل باشد بر خیرات، و همچنین همواره بقدر استطاعت ۱۰ و مقدار طاقت به اندازه فکر و فهم خویش در بعضی معانی دقیق و حقایق اشیاء مهوس بود که هم فکری کند و در آن شیوه بحسب قدرت شروعی نماید و به خدمت علم و مشایخ و اصحاب قلوب و ارباب عرفان تقریبی جوید و ملازمتی نماید، و با وجود استغراق بهاموری [که از حضرت بارگاه سلطنت بدمغوض بود به اوقات فرصت از خدمت آن بزرگان استفادتی کند تا باشد که از بحر بی کرانه حقایق معانی چیزی دریابد. با خود آندیشید و گفت: ۱۵ کاندرين بحربي کرانه چوغوک دست و پايی بزن، چه داني بوك

و همواره از آندیشیدن آن معانی بکل غافل نماند و از حضرت ربویت موهبتی چنانک تقدیر او تعالیٰ و تقدس بوده و در حق این ضعیف کرامت فرموده و زیادت جهدي از خود نیافته، ۲۰ چه در عنفوان جوانی و زمان تحصیل علوم و اوقات عمارت اتفاق چنان افتاد که به ملازمت بندگی حضرت مشغول بود و ملازمت آن بزرگان و کاملان نتوانست نمود و به نفس خود برس عمارت نتوانست بودن الا به نادر و همان مقدار توانست کردن که بهر وقت که آنجا رسد با صناع بدزبان تقریری کند و شرحی دهد یا رسمی و طرحی ازان عمارت بر کاغذی کشد و بدانشان نماید، وچون ازان زمان تاکنون به تدریج حق تعالیٰ توفیق رفیق گردانید تا بی زیادت سعی و وجهی که کرده باشد یا خود را در میانه دیده، یا بسعي و جهد خود نسبت کرده، کلمه [ای] بر قلم او جاری تواند گشت تاکتب و رسالات در هر علم تصنیف کند، یا تقریری در معانی و مصالح مانند این مبانی و خیرات بزبان او جاری تواند نمود و به اتمام آن مشغول تواند گشت. ۲۵ وچون بهفضل این مجموع که ذکر رفت واقع و میسر گشت موروار پای ملخی گرفته خود را متوجه حضرت ربویت یافت. دران حال تأمل کرد و تعجب نمود و خود را به مثال آن طاوی در چرم دوخته که در مقدمه گفته شد ناگاه از چرم بیرون آمده جلوه زنان یافت و گفت: «ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله

[۳۰] ذو الفضل العظيم، وبر خود واجب دانست که اندیشه کند تا در ادای شکر بعضی ازان آلاء و نعماء او | تعالی و
تقدس به چه وسیلت شروع تو اند نمود و به کدام عبارت و چه گستاخی ازان حضرت طلب مغفرت تو اند کرد.
دران دهشت و حیرت هم فضل و کرم او عز شانه دستگیر شد و توفيق کرامت کرده به نور هدایت ذاکر
خاطر و منبه دل و درون او شد، و آیتی که مناسب این حالات و مطالب این بنده ضعیف بود برزفان او جاری
گردانید تا همواره ورد خود ساخته به حضرت بی نیاز بدان تصرع نماید و بران ختم کرده همواره گوید: «رب
قد آتیتنی من الملک و علمتني من تأویل الاحادیث فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والآخرة توفنی
مسلمًا والحقنی بالصالحين.»^۵

۷

سجلات

وَمَا تَوْفِيقٍ إِلَّا بِاللّٰهِ

*

١٥ ...هذه الواقعية... ثابت عندي.... المولى الائمة والحكام قطب الملة والدین العبیدی ادام الله فضائله و اني اجريت من امه كما اجریاه و حكمت بصحته^١ (دبیاله سائیده و محو شده است)

*

مضمون الوقفية المباركة هذه وفق ما ذكر في مطابقها من قوله إلى آخره ثابت عندى بطريق شرعى موثوق به شرعاً وإنى أبر رعا [ية] الوظائف الشرعية حكمت بصحته مسؤولاً. حررها أسلم بن محمد بن على الخ اساني رمضان لسنة ثمانمائة.

18

*

بعد حمد الله على آلائه والصلوة على سيدنا محمد وآلها، فقد ثبتت عندى وصح لدى مضمون هذه الوقفيه المنشورة **الب[اركة]** ... المولى الاعظم الحكم العادل قطب الملة والدين جلال الاسلام والمسلمين مسعود العبيدي يديم الله معاليه بما هو طريق [موثوق منه] بمول وحدوث حدود واجريت [للأمر] [على بن عبد الملك محمدبن عبد الملك الحدادي] (دنا له سائمه ومحو شده است)

40

[ثا] بت عندي واضح لدى..... من المولى الاعظم الاعدل الائسب الاقضى قوام الملة و الدين الحدادي (دنباله سائده ومحو شده است)

[w 1]

*

|^٢ إليه سمعاً جميع ما احتوت عليه الوقفية الرشيدية بخط الوالق في بيان شرائط امور الوقف والمصارف التي نقلت خمس نسخ منها وقوبلت بها وهي المؤسسة على الصدق قواعدها و مبانيها الناطقة بالحق الفاظها ومعاناتها ودللت عليه فحاوينها من مطالعها إلى مقاطعها، أما المضاف إلى منشئها و مؤسسها وكانتها المولى المخدوم

۱- نقصه در همه موارد نقطه‌چین به علت سائیدگی، مرکب حروف و یا بزیدگی لب کاغذست.

الاعظم، الفايق بالخيرات على اهل العالم، سلطان الوزرا، برهان الحكماء، مؤسس قواعد الخير والعدل، ممهد من اسم العلم والفضل، واضح قوانين الانصاف، ماحي آثار الجور والاعتساف، رشيد الحق والدين، مرشد الخوافين والسلطين | اعز الله انصاره وضاعف اقتداره فباعتراضه الفصيح بهواغرائه الصريح عنه بمحضر مني، واما ماعدا ذلك فبالمشافهة الصادرة عن الحاكم العادل والقاضي الفاضل ملك القضاة والحاكم قدوة علماء الانام مبين الشرائع والاحكام مجده الملة والدين امام الاسلام والمسلمين الحاكم بمدينة ائمة الدين تبريز دامت میامن ايامه الشريفة قبل تاريخ هذه الاحرف واني ابر القصى عن عهدة ما واجبت على الحاكم في فصل القضايا والاحكام انفذته وامضيته وحكمت بصحته وقضيت بمشروعية مانها(؟) المولى المقر الواقف عن نصره ومدعصره موجب ما صدر عنه مجرريا الامر على ما جراه الحاكم المسا.... وشهدت للعدول مسؤولاً. تحريراً في الثاني والعشرين من شهر المبارك جمادى الاولى سنة احدى عشرة وسبعين مائة هلالية بدار الملك سلطانية.

[٣٢]

٥

١٥

هو المستعان. ثبت مضمون هذه [الوقية] الشرعية المباركة عند[ى] بالانهاء المعتد[د] شرعاً واني بعد[د] رعاية ما يج[ب] رعايته، حكمت بصحة جميع ذلك وامضيته مشهد[أ] عليه عدو لا، ك[تبه] الوائق بالصد محمد بن اسلام حامد الله.

*

[٣٣]

| هو المستعان، ثبت مضمون هذه الوقية من اوله الى آخره [وصح لدى] واضح بين يدي بشهادة جمع من العدول الثقات واني بعد رعاية ما يجب رعايته شرعاً حكمت بصحتهم مسؤولاً. حررها العبد المذنب الراجي الى عفو الله وغفرانه عبدالله بن محمد بن علي العمري احسن الله احواله في العاشر من ربى الثاني لسنة خمسين وسبعين مائة.

*

بسم الله الرحمن الرحيم [الرحيم] ... على توفيقه لاعداد الزاد... والسلام على النبي ابى القاسم محمد امام ائمة البلاد [على آله] المفضلين على العباد، وبعد فقد وضح لدى وصح بين يد [ى] المضمون في متون ذى - الوقية المباركة المزبور بعضها بخط الواقف.... وبعضاها بخط مشرف صدرها اطاب الله تعالى مضجع الواقف الموقف وبرد منوى المسجل الشريف المشرف بانهاء المولى الاعظم الافضل الاكرم [قام الحق] والملة والدين عبد الرحيم الخراساني لاسلب الله حياته ومد الى اطوط[L] الاعمار مدته فاقتفيت اثر.... وحكمت بصحة الوقية والشروط الصادرة عن الواقف المومي اليه اجرى الله تعالى في الدنيا وقفه وجعل في اللاحقة مراوه وفقه مسؤولاً مشهدأ عليه عدو[لا]. كتبه الفقير ابو الفضائل شيخ الاسلام عبد اللطيف [بن] عبد الملك المحوى في اول العشر.... لسنة تسع وثمانين [نمائة].

٢٥

٢٥

*

حسبى الله... الوثيقة الشرعية ثابت عندي وجه معهود بصحة وقافية.... والاملاك والاشخاص الاقباض فيها مسؤولاً مشهدأ عدو لا، كتبه [الوا] نق بالصد المطيف موسى الشريف ، متوكلاً على ربه.

*

[٣٤] | الله غالب على امره . الحمد لله الذي ليس ملكه منتقلأً عنه الى سالف ولا متحولاً عنه الى خالف، والصلوة والسلم على رسوله محمد وآلته اجمعين . [ا] ما بعد فقد وضح عندي وصح لدى [م] ضمنون هذه الوقافية الشريفة على الله تعالى درجة الواقف بأنها المولى الاعظم القضاة ام قوام الملة [والش] ربيعة والتقوى والدين [عبدالرحيم الخراساني] [مدا] الله تعالى ظلاله واجريت الامر كما اجراء مسؤولاً . [حرره] الفقير الى الله الغنى محمد بن رضا النقيب الحسني صفر لسنة احدى عشر [و] ثمانمائة .

*

[٣٥] | من كان الله كأن الله له ان الهم اخلص عباده اشاء والله الشكر على ان وقفية ابواب المبرات وافضل التحيات ... على اشرف المخلوقات محمد وآلته ... لداعين للخلافات الى ادخال المثوابات . [قد] ثبتت عندي ما هو المحكى في هذه [الوقفية] الشرعية بانهاء المولى الاعظم [الا] عدل اقضى القضاة و الحكم نظام الملة الفالب على اسمه الشريف قاضي ... لام اسبغ الله ظله على كافة المسلمين نعمة واني قبلت انهاءه ... حكمت بصحة ما كتبه في [هذه الوقفية] الشريفة مسؤولاً مشهد أعلى ... الله الوفي ابوالحامد الحنفي في الثاني والعشرين [لسنة] تسع و ثمانمائة هجرية ... لله تعالى !

*

[٣٤] | بسم الله الرحمن الرحيم . الحمد لله المبدىء المعيد . هذا ما اشهد عليه قاضى القضاة شرقاً وغرباً وبعداً | وقرباً | ابوالظفر الحسن بن قاسم النيلى من حضره من الشهود فى مجلس حكمه وقضائه بمدينة السلم يوم الاحد الخامس عشر من شوال من سنة عشر وسبعينه ، اشهدهم انه ثبت عنده بشهادة محمد بن عبد السلام بن عبد المجيد بن عبد الحميد الجرجاني و محمود بن محمد بن يوسف المعروف بفخر الهمدانى و مسعود بن سعد بن محمد البزدى | وقد عرفتهم بمارأى معه قبول شهادتهم بمحض من خصمين مدع ومدععاً عليه حان استماع الدعوى وقبول البينة من احدهما على الاخر انفاذ القاضى مجذ الدين عبد الله بن عمر بن محمد قاضى تبريز وحكمه وامضاؤه المذكور ذلك فى الكتاب المنسب اليه الذى يأتى فيما بعد من هذا الاسجال الذى اشار اليه القاضى مجذ الدين المذكور فى جمدى الاخر من سنة عشر وسبعينه حسبما ثبت الشهود المذكورون خطفهم به فى الكتاب المذكور احضر قاضى القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً | ابا الظفر الحسن بن قاسم النيلى المدعى الذى حضره الكتاب المذكور وادعى الواجب بما ذكر فيه من حق وان قاضى القضاة شرقاً وغرباً | وبعداً وقرباً | ابا الظفر الحسن بن قاسم النيلى اتفى ما ذكر هو عنده فى هذا الاسجال وحكم بجميع ما حكم به القاضى مجذ الدين عبد الله المذكور وامضاه بعد ذلك والشهاد به الخصم المدعى الذى حضره ولم يدفعه الخصم المدعى عليه الحاضر معه بحجة وجعل كل ذى حجة فى ذلك على حجته واثهد قاضى القضاة شرقاً وغرباً | وبعداً وقرباً | ابوالظفر الحسن بن قاسم | النيلى على انفاذ وحكمه وامضائه المذكور ذلك فى هذا

الاسجال من حضره من الشهداء في اليوم المورخ به وامر بكتابه هذا الاسجال حجۃ او وثيقة فيما انفذه فيه، الحمد لله وحده وصلوته على سيدنا محمد النبي وآلہ الطاهرين وسلامه. ست لجمادی . ص ۷

*

اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً [أبوالظفر الحسن بن قاسم النيلي] على انفاذ وحكمه وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في تاريخ الانفاذ. كتبه محمد بن محمد البخاري الحنفي، حامداً ومصلياً.

٥

*

اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً [أبوالظفر الحسن بن قاسم النيلي] على انفاذ وحكمه وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في شهر الانفاذ. كتبه عبدالله بن محمد بن ابي بكر الربراني(؟) حامداً ومصلياً.

١٠

*

اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً [أبوالظفر الحسن بن قاسم النيلي] على انفاذ وحكمه وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في تاريخ الانفاذ. كتبه على بن الحاكم بن عبدالله السا (؟) الحنفي حامداً مصلياً.

١٥

*

[اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً [أبوالظفر الحسن بن قاسم النيلي] على انفاذ وحكمه وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في تاريخ الانفاذ، وكتب محمد بن عبدالله الشافعى .]

٣٨

١٥

*

اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً [أبوالظفر الحسن بن قاسم النيلي] على انفاذ وحكمه وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في تاريخ الانفاذ، كتبه عبدالله بن ابراهيم بن زيد الايوانى حامداً لله تعالى.

٢٠

*

اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً [أبوالظفر الحسن بن قاسم النيلي] على انفاذ وحكمه وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في تاريخ الانفاذ، وكتب احمد بن علي بن جعفر حامداً ومصلياً.

٢٥

*

اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً [أبوالظفر الحسن بن قاسم النيلي] على انفاذ وحكمه وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في تاريخ الانفاذ، وكتب احمد بن ابي حامد حامداً لله تعالى.

*

اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً [أبوالظفر الحسن بن القاسم النيلي] على انفاذ وحكمه وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في تاريخ الانفاذ، وكتب محمد بن مزروع الحنفي

حامداً لله تعالى .

*

- [٣٩] | كذا قول على بن الحسن بن قاسم بن احمد بن محمد القمي (؟) في تاريخ الانفاذ ،
شاكرآ لله تعالى .

٥

*

أشهدني قاضى القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً ابوالظفر الحسن بن قاسم النيلى على انفاذ وحكمه
وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في تاريخ الانفاذ ، وكتب محمد بن سعيد الساكت حاماً لله على نعمه
ومصلياً على نبيه وسلمأ .

*

- ١٠ كذا قول رجب بن على بن احمد الساطى شاكراً لله تعالى .

*

أشهدني قاضى القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً ابوالظفر الحسن بن قاسم النيلى على انفاذ
وحكمه وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في تاريخ الانفاذ ، وكتب محمد بن احمد بن صاعد
حاماً لله تعالى .

١٥

*

- كذا قول محمد بن محمد بن الكوفى الهاشمى في تاريخ الانفاذ حاماً لله تعالى .

*

وكذلك يقول ابرهيم الكليني في تاريخ الانفاذ حاماً ومصلياً .

*

- ٢٠ كذلك يقول احمد(؟) بن داود بن ابي نصر المقرى في شهر الانفاذ .

*

وكذا قول محمد بن حيدر في تاريخ الانفاذ حاماً لله تعالى .

*

كتب في شهر الانفاذ حاماً لله تعالى ومصلياً على رسوله .

*

- [٤٠] اشهدني قاضى القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً ابوالظفر الحسن بن قاسم النيلى على انفاذ وحكمه
وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في تاريخ الانفاذ ، كتبه عبد الصمد بن يوسف بن الحسين الحنفى
حاماً لله تعالى .

*

كذا قول محمد بن الكوار^١ المالكي البصري (؟) في تاريخ الانفاذ حامداً ومصلياً.

*

وكذا قول محمد بن عبد العزيز بن محمد بن على بن الكواز النطيري في شهر الانفاذ حامداً ومصلياً.

*

٥ اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً أبو الظفر [فر] الحسن بن قاسم النيلي على انفاذ [ه] وحكمه وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في تاريخ الانفاذ، كتبه عبد المنعم بن النوري شاكر الله تعالى.

*

كذا قول ابراهيم بن عبدالله بن ابراهيم الايواني في تاريخ الانفاذ، حامداً لله تعالى.

*

٦ و كذى قول محمد بن محمود بن قاسم البردي (؟) في شهر الانفاذ، حامداً لله تعالى.

*

٧ اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً أبو الظفر الحسن بن قاسم النيلي على انفاذ وحكمه وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في شهر الانفاذ، وكتب الحسين بن محمد بن الدامغاني حامداً [و] مصلياً.

*

٨ كذا قول محمد بن عبد الجبار بن عكبر في شهر الانفاذ حامداً لله تعالى.

*

اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً أبو الظفر الحسن بن قاسم النيلي على انفاذ وحكمه وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في شهر الانفاذ، وكتب احمد بن عبدالسلام بن تميم بن عكبر حامداً ومصلياً ومسلماً.

*

٩ اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعد [أ] وقرباً أبو الظفر الحسن بن قاسم النيلي على انفاذ [ه] وحكمه وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال [في] شهر الانفاذ، وكتب محمد بن أبي المعالي المالكي تجاوز الله عن سلطنته.

*

١٠ اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً أبو الظفر الحسن بن قاسم النيلي على انفاذ وحكمه وامضائه المذكور ذلك [في] هذا الاسجال في شهر الانفاذ، وكتب محمد بن احمد بن عثمان النصيبييني حامداً لله تعالى.

*

كذا قول عبد المحسن بن محمد بن عبد المحسن الواقع في شهر الانفاذ حامداً [للله تعالى].

١- این نام در مورد بعد «کواز» آمده

٢- آیا نسبت این شخص و نسبت شخصی که در مورد بعد نامش آمده یکی نبوده است؟

*

وكذا قول محمد بن علي بن جعفر في شهر الانفاس [ذ] حامداً لله تعالى.

*

[٤٢] أشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً أبوالظفر الحسن بن قاسم النيلي على انفاذه وحكمه وأمضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في شهر الانفاذ، وكتب محمد بن جعفر بن نما الاسدي حامداً لله تعالى.

*

أشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً أبوالظفر الحسن بن قاسم النيلي على انفاذه وحكمه وأمضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في شهر الانفاذ، وكتب محمد بن الحسن بن أبي... الحمي حامداً لله تعالى.

*

١٠ كذا قول علي بن ثامر بن علي بن حصين في شهر الانفاذ حامداً ومصلياً ومسلاً.

*

أشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً أبوالظفر الحسن [بن] قاسم النيلي على انفاذه وحكمه وأمضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في شهر الانفاذ، وكتب يحيى بن علي بن منعه حامداً لله تعالى ومصلياً.

*

١٥ كذلك يقول عمر بن يوسف بن... الحصيني (؟) في شهر الانفاذ حامداً ومصلياً.

*

أشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً أبوالظفر الحسن بن قاسم النيلي على انفاذه وحكمه وأمضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في تاريخ هو شهر الانفاذ. كتبه محمد بن محمود بن محمد الجيل حامداً ومصلياً.

*

٢٠ أشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً أبوالظفر الحسن بن قاسم النيلي على انفاذه وحكمه وأمضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في شهر الانفاذ، وكتب الحسن بن احمد بن محمود البربرى حامداً لله تعالى.

*

٢٥ أشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً [أبوالظفر] الحسن بن قاسم النيلي على انفاذه وحكمه وأمضاء [ئه] المذكور ذلك في هذا الاسجال في شهر الانفاذ حام [دأ الله] تعالى. كتبه احمد بن علي بن أبي البدر.

*

[٤٣] أشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً أبوالظفر الحسن بن قاسم النيلي على انفاذه وحكمه

وامضائه المذكور ذلك في هذا الاسجال في شهر الانفاذ، وكتب عبد العزيز بن أبي طالب بن خليل حامداً وصلياً ومسلماً.

*

الله احكم الحاكمين. [الح] مدحه على ما اولانا من النوال والصلوة على رسوله محمد وعلى آله وصحبه [خير] صحب وآل، وبعد فقد ثبت عندي ما ادرج في هذه الوقية المباركة [بانها] ثنا الصادر عن المولى الاعظم الحاكم العالم الاحسب اقضى القضاة و الحكم بين مناهج الحال والحرام علاء[ع] الملة والدين محمد بن عبد الوهاب [في] سجل حذو سجل يديم الله ميامن افضاله بشهادة عدلين مقبول الشهادة... وقبلت انهاءه الشريف و حكمت بصحبة ما كتبه في هذه الوقية الشريفة حكماً جزماً [وقضيت بمشر] وعيته قضاء حتماً، كتبه ابن فضل الله عبد الملك العبيدي... خمس وثمانين وسبعمائة بالله معتسماً .

٥

*

اشهدني قاضي القضاة شرقاً وغرباً وبعد [أ وقرباً] أبوالظفر الحسن بن قاسم النيلي على انفاذه وحك[مه] وامضائه المذكور ذلك في هذه الاسجال في شهر الانفا[ذ]، وكتب احمد بن عبد الرحمن بن... شاكر الله تع[الي].

١٠

*

من اقتدى بالحق اهتدى. الحمد لله البادي بالايجاد والتمكين، البادي عن الالحاد وساير الضلالات بالتدبر والتمكين، والصلوة على سيد الانبياء والمرسلا[ين] وعلى آله وصحبه الہادین المہتدین. اما بعد فان مضمون هذا الكتاب الوقية من اولها الى آخرها الصادر عن المولى الاعظم المخدوم على الاطلاق والافضل والاکمل بالاطباق من الائمة والاتفاق، مرجع الفضلاء الآفاق واستاد من استظللت [اليه]...الطباق، قامع اهل الالحاد والشقاق، مربى متبوع اهل الاجماع والوفاق، رشيد الحق والدنيا والشريعة والدين عماد الاسلام وضياء المسلمين انوار الله برهانه ونقل بالحسنات ميزانه ويرحم الله عبداً قال آمينا وجزاه عن... القربة والزلف في اعلى علية لدى اكرم الاكرمين وارحم الراحمين. ثابت عندي صحيح لدى بطريق شرعى موثق به معتمد عليه جميع ما اضيف واسند الى نفسه الشريفة في مطابق هذا الكتاب واني... محافظه شرعاً قضيت بصحبة ما فيه وقررت الاوقاف في مصاب الاستحقاق بالشرط المزبورة وشهدت على... الصادر عن جمعاً من الائمة العدول المنعوتين في الشريعة بكمال التقوى والقنوت، والله المستعان وعليه التكلا[ن] حررها احوج خلق الله تعالى اليه ابوالثنا محمد بن عبد الوهاب بن محمد اصلاح الله شانه وصانه عما شانه بحق من... وسبعمائة هجرية، حامداً لله تعالى.

١٥

٤٠

*

الله ولی الاعانة

[٤٤]

مضمون اين وفيفه کي منبی است از بعضی خیرات ومبرات مخدوم جهایان پشت وپناه اهل ایمان، دافع ظلم وطغیان، ناشر برو احسان، ناصر دین یزدان، باسط بساط عدل وامتنان، افضل واکمل خلق جهان، کاشف مشکلات اهل زمان، صاحب اعظم، دستور معظم، ملک ملوک وزراء العرب والعمجم، قدوة طوایف الامم، مجمع

مكارم الاخلاق والشيم، رشيد الدين والحق والدين ، عماد الاسلام و مغيث المسلمين، مبين مشكلات الاولين والآخرين ومفسر کلام اکرم الکرمین، شارح احادیث رسول رب العالمین، فضل الله بن ابی الخیر بن العالی الطبیب الهمدانی زاده الله فی حسناته وتقبل بلطفه مبرانه، واکثر آن مشرف است به خط مبارک وی و ذکر اوقاف آن در میانه و قفيه مکتوب است به خط این ضعیف بهاذن واجازت وی | و بر هر ورقی به خط این ضعیف نشته [٤٥] است که از وقفيه است نزد این ضعیف واضح ولایح شد و روشن و مبين کشت جمله به اعتراف صریح و بیان فصیح و کلمات منیف و تقریرات شریف که به حضور این ضعیف از خدمت آن مخدوم اعظم که بانی و واقف این اصول و فروع است که درین وقفیه مبارک مفصل و مشرح است صادر شد و کلمه کلمه و حرف حرف استماع رفت و بر کلیات و جزویات آن وقوف تمام یافت و این ضعیف بعد از تقدیم وظایف شرع و تمییم مراسم سمع که تفصی از آن بر ذمت قضاء اسلام و حکام ایام ولادة احکام واجب و لازم باشد شرعاً به صحت اعتراف واقف مذکور | وفقه الله [٤٦] لمراضیه وجعل غابرہ خیراً من ماضیه وبه صحت مضمون این وقفيه حکم کرده آمد و همچنان به صحت مضمون جزو آخری کی به خط اشرف خود نیشته و به آخر وقفيه الحق فرموده ناطق به ذکر آنک مصنفاتی که وی فرموده از حاصل این اوقاف است کتاب کنند بران وجهه که به قلم اشرف شرح فرموده است حکم کرده آمد و اعترافات فاسده و شبه غیر وارد که عادت طاعنان و معاذنان باشد ازان جمله دور کرده آمد بمسئوالی شرعی، و جمعی از امنا وعدول وائمه فحول بر آن گواه گرفته شد، والله الموفق.

كتبه العبدالضعيف عبدالله بن عمر بن محمد التبریزی الحسینی، الحاکم بمدینة تبریز بتاريخ هذه الوقفیة المباركة، غرة ربيع الاول سنة تسع وسبعمائة.

*

اشهدنی مولانا الامام العالم الفاضل افضل اهل زمانه او حدد دھرہ مجده الملة والدین(؟) عبدالله بن عمر بن محمد التبریزی الحسینی کاتب خطه الشیریف علی نفسه بمضمون ما انهاه مشافهه الى و حکمه وقضائه وامضائه و اخبرنی بذلك کله، وكتب حسن بن مطهر فی رابع جمیدی الآخر سنة عشر وسبعمائة والحمد لله وحده وصلی الله علی سیدنا محمد... .

*

کذی قول محمد بن عبدالسلام بن عبدالمجید بن عبدالحمید الجربادقانی حامداً لله تعالى

ومصلیاً علی نبیه . شهد عندي بذلك.

*

کذلک یقول اضعف عباد الله تعالى محمود بن محمد بن یوسف علی اشهاد مولانا المعظ[م]
اعدل القضاۃ والحكا[م] الكاتب خطه ااما ... مسعود بن سعد [بن محمد] البیزدی فی ...

*

| الله حسبي، ما هو المزبور في طي الكتاب، واضح عندي على نهج الصواب، الفقير الى الله الاحدى ابن احمد [٤٥]

على الأنصارى، م.

*

هو الله سبحانه . مضمون مسطور بيان واقع است و هيچ آفریده را در آن دخل نیست و نزد حضرات قضاة اسلام واضح و ثابت شده و بین وجه نوشته ... جميع سادات وقضاة و اکابر و اشراف و حوالى و اهالى و هيچ خلافی ندارد و نزد کمترین ثابت شده، چون نزد قضاة برند خط خود قلم[ى] فرما[يند] که واضح است ... العبد بشار بن شاكر بن اصلاح^۱.

*

[٤٧] | والصلوة على نبينا ... وصحبه خير صحاب وآل . اما بعد... وجه صحيح يعتبر في الشريعة اجراء ...ى والدى تقدمه الله بغير انه واسكته بمنه واحسانه حكم الحاكم الاعلم اقضى قضية ايامه [قط] ب الملة والدين مسعود العبيدي طيب الله ... [هذه] الوقفية المباركة هذه المكتوبة ... بالشهادات على مائة ورق وستة... الكاذب البغدادي ابعت ... م مثل ما اجراء نور الله ضريحه، حرمه... الى عفو الملك الفنى الهايدى ابن محمد ... الشيبانى غفر الله ذنبه وستر... مضت من ذى قعدة الحرام لسنة [تس] مع وبعمائة هجرية نبوية... مصطفوية.

١٠

*

(مطلوب سه تسجيل دیگر که دره امش صفحه ٤٧ بوده به علت بسیاری کی لب کاغذ، به نحوی ازین رفته است که از هر سطر جزیکی دو سه کلمه باقی نیست و فایدی از نقل آنها به دست نمی آید).

١٥

*

[٤٩٧] [اينك نقل از صفحه]

اشهدني مولائي والدى [١] [حاکم العادل المشار اليه حرس الله ظلاله... مقاطر اقامه الشريفة، و انا الراجي عفو الله... وغفرانه احمد بن عبدالله بن عمر بن محمد الشرييف... طى فى تاريخه حامداً لله تعالى.

٢٠

*

اشهدني مولائي والدى الحاکم العادل المشار اليه مدالله ظله على ما حرم بخطه الاشرف زيد شرفأ، و انا الراجي عفو الملك الصمد طاهر بن عبدالله بن عمر بن محمد الشرييف، حرمته يدى حامداً لله تعالى ومصلياً على نبیه محمدأ وآلہ.

*

اشهدني مولائي والدى الحاکم العادل... المتبحر المشار اليه لازال بين الانام مشاراً اليه على ما حرم بخطه الاشرف زيد شرفأ، والعبد الصنفيف الراجي عفو الله تعالى وغفرانه محمد بن عبدالله بن عمر بن محمد الشرييف احسن الله عوّاقب اموره، حرمته يدى... حامداً لله تعالى.

٢٥

*

١ - این شش سطر آخر از حاشیه صفحه ٤٥ است.

اشهدني المولى الاعظم الاحكم الحاكم الاعدل الاخفم... اوقاته الشريفة في مهام الامم حسبة لله وذخر اليوم
الندم، قوام الحق والملة والدين عبد الرحمن الخراساني وانا العبد (دنباله سائده شده است)

*

5 اشهدني المولى الحاكم العالم الفاضل الكامل الحبيب النسيب اقضى القضاة والحكام مبين الشرايع
والاحكام قوام الحق والملة والشريعة والدين عبد الرحمن الخراساني اسبغ الله تعالى ظله على كافة المسلمين و
انا العبد ابراهيم بن محسن بن محمود... المعترف معرف اصلاح الله تعالى شأنه في سابع شهر ...

*

١٥ اشهد المولى الاعظم الحاكم الاحسب الانسب المسجل بالانها قوام الحق والدين ركن الاسلام و صدر-
المسلمين محمد الحدادي الشيباني ضاعف الله تعالى جلاله على محررها الشريفة محمد في الثامن من شهر الله
رمضان سنة خمس وثمانين وسبعينه .

*

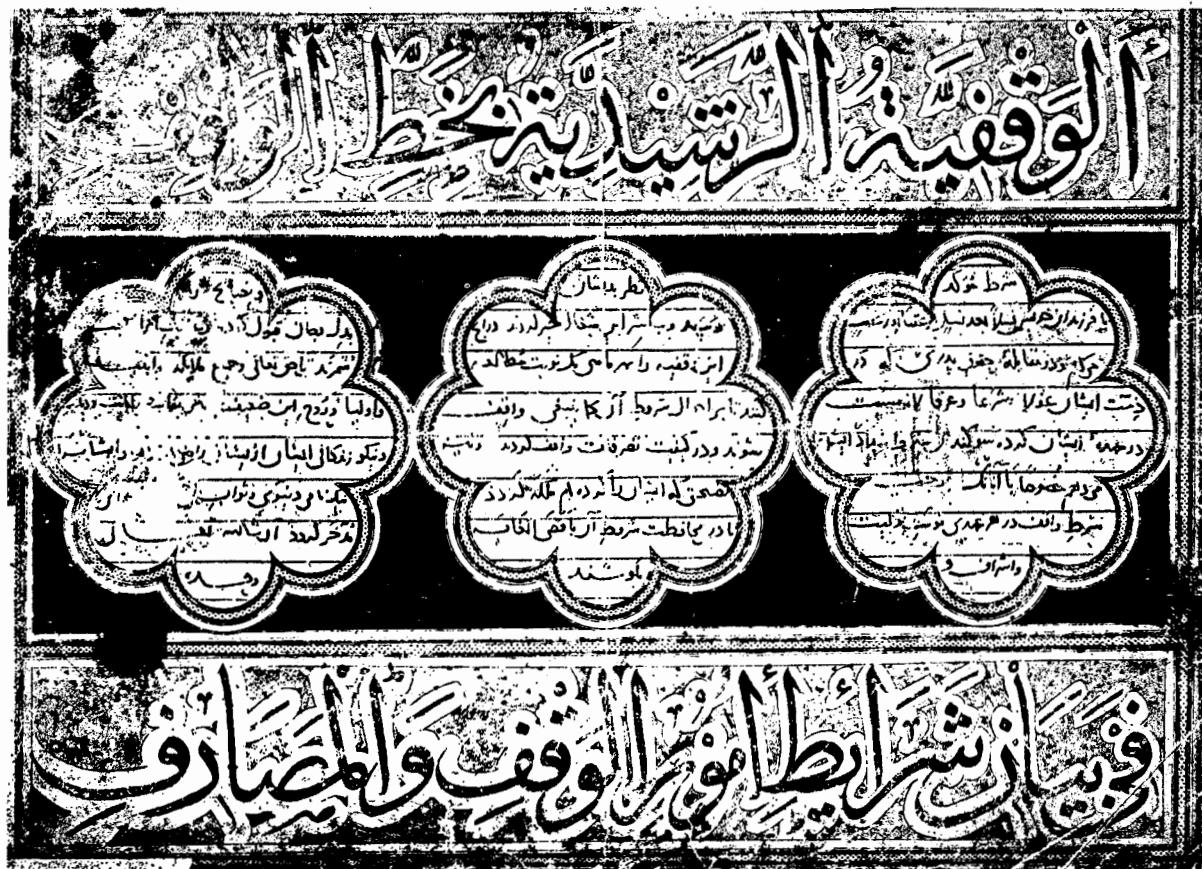
على الحكم الصادر عن المولى المخدوم الاعظم الحاكم العادل قاضي القضاة والحكام قوام الملة
والدين محمد الحدادي الشيباني دام ظله، شهد العبد الضعيف محمود بن عبد اللطيف بن محمود الحدادي
الشيباني في مورخه .

١٥

على ما صدر عن المولى الحاكم الاعظم الاحسب الانسب فلندة كبد القضاة العادلين لسان الحكم
الدين... زائر بيت الله الحرام و والمشعر الحرام قوام الحق [والدين] ركن الاسلام والمسلمين محمد
الحدادي الشيباني دام ظله شهد العبد الوائق بالمحمود الواحد محسن بن احمد الفصيحي (؟) احسن الله عواقبه^١.

*

١ - سطر نيمه محو هم در ذيل این صفحه دیده می شود



و نصایح را
به دل و جان قبول کرده رعایت
آن را واجب شمرند تا حق تعالی
و جمیع ملایکه و آنیا و اولیاء و
روح این ضعیف نیز به واسطه امانت
و دیانت و نیکو زندگانی ایشان
ازیشان راضی باشند و ایشان را
نیکنامی دنیوی و ثواب اخروی
مدخر گردد، ان شاء الله تعالى وحده.

نظر بدیشان

رسد و مباشر این اشغال خیر گرددند
در آنج این وقفیه را به هرماهی
یک نوبت مطالعه کنندتا بر احوال
شرط آن کما ینبغی واقف شوند
و در کیفیت تصرفات واقف گرددند
و نیز نصیحتی که ایشان را کرده ام
ملکه گردد تا در محافظت شرط
آن به اقصی الغایه بکوشند

شرط مؤکد

با فرزندان خویش نسلاً بعد نسل
وعقباً بعد عقب می کنم و در مقابله
حقوق پدری که در ذمت ایشان
عقلاً و شرعاً عرفالازم است در عهده
ایشان کرده سوگندان غلاظ شداد
ایشان را می دهم، خصوصاً با آنان
که به موجب شرط واقف در هر
عهدی نوبت تولیت و اشراف و

- ۳ -

[متن و قفيه]

| بسم الله الرحمن الرحيم |

[۴۸]

۵ حمد و ننا [ء] و رای اعداد حصی و شکر و سپاس فرون از خضر و احصا سزاوار حضرت عزت پروردگاری تواند بود که ذات پاک او به موجب آیت «لاتدرکه الا بصار و هو بدرک الا بصار» از نطاق ادراک بصایر و ابصار بیرون است، و صفات بی نظر او به حکم «لا حصی ثناء عليك انت [آثیت] علی نفسك» از فهم و وهم ضمایر و افکار مستور و مکون و مکنونات عالم و بنین و بنات آدم مسخر مشیت وارد است او که «انما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له کن فيكون» و خیرات مؤمنان به لطف و بنده نوازی با وجودی نیازی در حضرت او به شرف قبول مقرن، «فلا تعلم نفس ما اخفي لهم من قرة اعين جزاء بما كانوا يعملون».

۱۰ وصلات صلوات نامیه و نخبات تحيات زاکیه از حضرت احادیث حق جل و علا و مقیمان سماوات علی و مجاوران اجرام سفلی به جناب جنات مآب آن خاتم رسول و هادی سبل قدوّة انبیا و صفوّة اصفیا محمد مصطفی و رسول مجتبی و آل واصحاب و خاندان او فزون از اعداد قطرات باران و ذرات ریگ که بیان باد، وسلم تسیلیماً کثیرا... اما بعد چنین می گوید اضعف عباد الله تعالى واحوجهم الى رحمة ربہ فضل الله بن ابی الخیر ۱۵ ابن عالی الهمدانی المشتهر بر شید الطبیب امتن الله عليه بایتاً آماله واعطا افضلاته که چون خواست که به خط و عبارت و فکر و اندیشه خود از سر ایقان و اعتقاد و نیت تمام و قفيه نویسد مشتمل بر شروط مرتبه تا من بعد متولیان بدان کار کنند و ازو یادگار ماند بیشتر اسباب داعیه او بدان و بعضی از احوال آن و این اراد و اعتراض مردم بر وقف و خاصیت و فایده وقف بیان کرد، و فصلی مشبع در آن باب درنا (؟) آورد تا آن نیز ازو یادگار مانده سبب تحریض مردم شود بر خیرات و بدان منتفع گرددند.

۲۰ و چون آن فصل اطنابی داشت | مناسب ندید که آن را با این و قفيه ضم کند. پس آن را علی حده بر بالای این و قفيه نهاده در یک جلد ثبت کرد، تا آن را علی حده مطالعه کنند.

۲۵ [۴۹] و درین موضع این مختصر دیباچه می نویسد و می گوید که چون حق جل جلاله و عم نواله به موجب آیت «ما یفتح الله للناس من رحمة فلام مسک ل لها» مفتح ابواب جوامع خیرات است و مسبب اسباب لوامع مبرات، و به مقتضی آیت «کشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها في السماء» قواعد مقاعد دین و دولت تحت الشی استوار او گرداند و مدارج معراج کار هر کس به اعلی علیین او رساند و خلعت تعظیم «وفضلناهم على كثیر من خلقنا نفضيلا» در تن هر نیک بخت او پوشاند و به تاج تکریم «ولقد کرمنا» سر هر سردار را مشرف و مزین او گرداند، لاجرم از جمله بنده نوازیهای حضرت یکی آنکه جذبهای از جذبات عنایتش که اعمال تقلین را موازی و آیتی از آیات مرحمت و بی نیازی است در حق این بنده ضعیف کرامت فرموده بصر بصیرت این ضعیف را در میان آن انعام عام و اکرام [م] دام به مقتضی «یهدی الله لنوره من یشاء» روز بدرورز ایمانی تازه

کرامت فرمود و از نعمتهاي ظاهر و باطن که «و اسبغ عليکم نعمه ظاهره و باطنه» آن مقدار که زبان او برشکر آن قادر نتواند بود ارزاني داشت، و از علوم انساني و فواضل نفساني بقدر استعداد او رهنمونی فرمود، وجهت اكتساب فواید مثوابات ابدی و ادخار عواید مکرات سرمدی توفیق رحمانی و اسعاد ربانی رفیق روزگار و قرین لیل و نهار این ضعیف گردانید، بعضی از غفلتها که بر و غالب گشته منتفع گشت، او را بر بعضی عواقب امور متتبه گردانید، و بهموجب حدیث مصطفوی که «اغتنم خمساً قبل خمس، شبابک قبل هر مک و صحتک قبل سقمک و فراغک بعد شغلک و حیوتک قبل موتک و غناهک قبل فقرک» الحدیث - فرصت غنیمت شمردو فحوی این حدیث را که «من جاوز الأربعين ولم يغلب خير شهره فليتجهز الى النار» به گوش هوش استماع کرد، و هر چند که به فيض فضل الهی و آلاء و نعمای نامتناهی برخی از جمله معلومات نقلی | وعلی بربن ضعیف فایض گشته و ازان زیب و زینت فروده، لکن یقین دانسته که از نور علم که خکم آتش داشته بی مجاورت عمل که به مثابت قتیله بوده بهموجبی که بشرح در دیباجه سابق یاد کرده هیچ روشنائی نتابد، و صاحب معرفت طریق را وصول به مقصد بی سلوک طریق میسر نگردد، و پایه رجا و امل بی ماية علم و عمل ثبات نپذیرد.

قال الله تعالى: «فمن كان يرجو لقاء ربها فليعمل عملاً صالحًا ولا يشرك بعبادة ربه أحداً»،

وقال ايضاً: «وان ليس للإنسان إلا ماسعي و ان سعيه سوف يرى»،

وقال تعالى ايضاً: «ان رحمة الله قريب من المحسنين»،

وقال النبي عليه الصلوة والسلام: «حاسبوا قبل ان تحاسبوا، وزنوا قبل ان توزعوا»،

و حسن بصری می گوید که: «طلب الجنۃ بلا عمل ذنب من الذنوب»،

وبزرگی دیگر می گوید که: «الحقيقة ترك ملاحظة العمل لا ترك العمل»،

و مصطفی علیه الصلوة والسلام خوبتر ازین می فرماید که: «الکیس من دأب نفسه و عمل لما بعد الموت والاحمق من اتبع نفسه هواها و تمنی على الله»،

و شاعر محقق می گوید: «این راه بعلم بی عمل نتوان رفت»،

و هر چند که به وقت به توفیق حق جل و علاز اعمال صالحه دست داده ولکن معلوم است که در مدت چنین عمری قصیر جز عملی یسیر صورت بندید و مثوابات عمل یسیر در سفر طویل توشه کامل نشد و بهمنزلگاه ابد نرساند، به خلاف اعماد طویله ام سالفه، و لهذا مصطفی علیه افضل الصلوات برین دقیقه تنبیه فرموده و از سر رأفت و رحمتی که وی را در حق امت خود بوده تدارکی وافی و مداواتی شافی نموده و گفته که: «اذامات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلاثة: صدقة جارية، و علم ينتفع به و ولد صالح يدعوه له بالخير».

هر چند که در شرح آن در دیباجه‌ای که در بالای این وقیه مدرج گشته فصلی مشبع گفته شده اینجا نیز می گوید که ایمه حدیث تفسیر صدقه جاریه بهوقف کرده‌اند، واما این ضعیف آن را بر وجهی عام تر حمل کرده است، چنانکه هر چیزی که به واسطه شخص بعدازو ازان خیری و نفعی بدیگری رسد بهمن نوع

۱- اصل: + ک.

که باشد، | از انواعی که در رساله خیرات جاریه مفصل نویشته است داخل صدقه جاریه تواند بود، و لاشک وقف نیز ازان جملت باشد.

وقف بهموجب حدیث نبوی آنست که اصل موقوف را محبوس گردانند و نمرة آن را سبیل، و چون شرعاً اصل موقوف محبوس باشد وقابل تغییر و تبدیل و ابطال و تحويل نه، لاجرم تا آن روزکه موقوف بلکه تمامت خیرات جاری و مستمر باشد تواب آن بدروح واقف وهر کس که سبب سایر خیرات بوده باشد و اصل گردد.
بنابرین مقدمات تمکن بهفضل حق عز شأنه و توکل بر انعم جسمی او کرده و آثار نبوی را مقتدی گشته، نقد ریزهای مال خود در بنای ابواب البر ربع رشیدی و سایر ابواب البر که به هر موضع بنیاد کرده صرف کرد، و املاکی که پیش ازین داشته اکثر آن بر مصالح ربع رشیدی وقف کرده و باقیات که بوده بر سایر خیرات همچون مسجد جامع رشیدی به محله شش گیله تبریز و دیگر بقاع خیر که به تبریز است، و ابواب البر همدان و یزد وقف کرده ووجهت هر یک وقفیه شرعی مسجل نویشته و بعضی از آنج حقوق تعالی بعد ازین وقفها از املاک روزی کرده هم اضافت آن املاک گذشته کرده و هرج ازین جمله حصه و خاصه ربع رشیدی بوده از اوقاف قدیم وحدیث به تعیین و تفصیل دین وقفیه که مخصوص است به ربع رشیدی و توابع و لواحق آن مذکور خواهد شدن، ان شاء الله تعالى.

و این وقفیه معروف است بالوقفية الرشیدية بخط الواقف في بيان شرایط امور الوقف والمصارف.
بدان که ترتیب این وقفیه جهت سهولت ضبط و سرعت اطلاع بر تفاصیل آن بر سه باب و یک خاتمه نهاده آمد، و قسمت عقلی نیز هم اقتضا [ای] این سه باب می کرد، جهت آنکه هر که وقفی کنند بر جهات مختلف آن وقف بضرورت منفک باشد از چیزی که وقف کنند و از چیزی که موقوف علیه باشد و شرایطی که منبی باشد از کیفیت | ایصال آن موقوف بدان موقوف علیه و کمیت مقدار حصه هر یک.
و آن ابواب این است :

باب اول و دوم

۲۰

| در بیان موقوف علیه و آن مشتمل است بر دو فصل | اول |
|---|----------------------------|
| فصل اول | فصل دوم |
| در بیان اولاد از عهده کرام | در بیان بقاع خیر که |
| آنج در تاریخ سابق | در بیان اولاد از عهده کرام |
| وقف کرده ام و حکم قضاء | متتع الله البعض بالبعض |
| کرده ام و آن بر دو حرف | با ابواب البر ربع رشیدی |
| است: | نام نهاده آمد و سایر جهات |
| اسلام به صحت آن، هم | والواقف بهم. |
| در آن تاریخ متصل شده | همچون چشمها [ای] |
| حرف اول عقارات | سبیل و صد نفر ارامش |
| و وقفیه مشروع مسجل | |
| است و املاک | |

حرف دوم منقول است
و غلمان و جواری

بدان ناطق شده

وغیرها

باب سوم

در شرایط وقف و آن مشتمل است بر دو قسم

قسم اول

۵

در شرط که شامل مجموع موارد وقف تواند بود و آن تعین متولی و مشرف و ناظرست و شرط استحقاق ایشان و وظایف ایشان و بیان مرسوم ایشان به حق التولیه والاشراف والنظر و حصة ایشان از حاصل این اوقاف، و آن مشتمل است بر چهار فصل:

| | | | | |
|------------------------------------|-----------------------|--------------------------------|----------------------------|----|
| فصل چهارم | فصل سیم | فصل دوم | فصل اول | ۱۰ |
| در بیان مرسم ایشان | در وظایف ایشان از | در شرایط این عمال ^۱ | در تعین متولی و | |
| به حق تولیت و اشراف و | عمارات و عقود معاملات | | و مشرف و ناظر ^۲ | |
| نظر و بیان حصة ایشان و | از اجارات و مساقات و | | | |
| دیگر اولاد به حکم آنک | تحصیل ریوع و صرف آن | | | |
| ازین اوقاف بعضی متقدم ^۳ | بر اهل استحقاق | | | ۱۵ |
| وقف است بر ایشان. ^۴ | | | | |

قسم دوم

در شرایطی که مخصوص است به هر یک از این بقاع موقوف علیها و ازین جهات خیر که ذکر رفت و بیان کیفیت قسمت یک نیمه که حق اهالی آنست بعد از عمارت موقوف و موقوف علیه و بعد از اخراج مرسوم تولیت و اشراف و نظر، و آن مشتمل است بر فصول متعدد

۲۰

| | | | | |
|---------------------------|--------------------------|--|---------|--|
| فصل چهارم | فصل سوم | فصل دوم | فصل اول | |
| در تفصیل مصالح بیت | در تفصیل امور درس | در تفصیل مصالح مسجد | | |
| التعليم که در روضه است و | تفسیر و حدیث و سایر علوم | تفسیر که عبارت است از | | |
| أهل آن از معلم و متعلم ان | الحدیث که در جواه مسجد | دار المصاحف و کتب - | | |
| بیتیم و اتابک ایشان | شتوی است. ^۵ | صفه صدر روضه و آن که درین دو مسجد تصریفی | | |

۱- درینجا چند سطر مطلب به خط بدی بعداً الحاق شده است.

۲- درینجا چند سطر مطلب به خط بد بعداً الحاق شده است.

۳- نسخه دیگر، معلم.

۴- درینجا سه سطر مطلب به خط بد بعداً الحاق شده است.

۵- درینجا چند سطر در باب تعداد و مرسوم آنها به خط بد بعداً الحاق شده است.

و شهرستان رشیدی و
دیهها که در حدود آن است
و مصالح مسجد شتوی
که عبارت است از قبه که
متصل این مسجد صیفی
است

۵

| | [فصل هشتم] در تفصیل امور دیگر مسکینان که در موضعی معین از بازار رباع رشیدی شرط رفته است که در آن موضع ترتیب کنند و به فقرا و مساکین دهند و نام آن موضع دارالمساکین کرده شده | فصل هفتم در تفصیل امور خانقه دارالضیافه با توابع از مطبخ و بیتالحوایج و غیر آن و مخصوص شده است از ^۱ | فصل ششم در تفصیل امور خانقه و توابع آن که مشتمل است از ^۲ | فصل پنجم در تفصیل و ترتیب امور دارالحفظ که عبارت است از قبه که در تحت آن سردابه است که موقع آخرت این ضعیف خواهد بود. ^۳ |
|----|---|--|--|---|
| | [فصل دوازدهم] در بیان کیفیت ثان دادن باهالی رباع رشیدی | [فصل یازدهم] در تفصیل امور غلامان و کنیزکان و مصالح و ما يحتاج و شغل ایشان | [فصل دهم] در تفصیل امور بیت الكتب کمدرس رای متولی | [فصل نهم] در تفصیل امور دارالشفاء و شرابخانه و مخزن ادویه و شرابی آن |
| ۱۰ | فصل شانزدهم در ترتیب مصالح پنج | فصل پانزدهم در بیان آنکه جهت اضافت عیدین و عید ایام بیض و عیدشش بعده از عید فطر و ایام عاشوراً و نوروز و وصول واقف به | فصل چهاردهم در بیان تعیین مساکین ^۱ | فصل سیزدهم در بیان انواع روشناییها |
| ۱۵ | چشمکه که جهت اهل شهرستان رباع رشیدی وسقا یهای مسجد رشیدی | عالم باقی و هر روزی که مثل آن روز باشد، از هر | است | |
| ۲۰ | شش گیله و اهل تبریز از مبادی دروازه ری تامنتهیات شهر که دروازه | | | |
| ۲۵ | | | | |

۱- اینجا تعداد و مرسوم هر یک بخط بد بعداً الحاق شده است.

۲- اینجا عباراتی در باب تعداد آنها بعداً بخط بد الحاق شده است.

۳- اینجا سه سطر به خط بد بعداً الحاق شده است.

ویجوية دروازه سرد
است و دیگر دروازه ها که
بدان دو دروازه پیوسته
است سبیل کرده ام تا
اتفاق گیرند و به حمامات
نیز بروند، انشاء الله تعالى
سال، و وجه سماع جهت
أهل خانقه و صادر ووارد
وجه ملابس فقر اکه وارد
خانقه باشند و زیاده ای
که اضافه مایحتاج صادر
و وارد کرده ازین نیمه
معین شده است.

۵

فصل هفدهم
دریان صالح صد نفر دریان مجمل مصارفی
ارامل که در فصول این وفیه
مذکور است و آن راجه
سهولت ضبط و سرعت
فهم نویشته شد و اگرچه
مکرر می نماید، و دیگر
فواید و مهمات ضروری.
خاتمه

۵۱

باب اول

در تفصیل موقوف علیه از رقبات و اولاد غیرهم و شرطی که بدان متعلق است و آن مشتمل است بر دو فصل.

فصل اول

در تفصیل رقبات بقاع ابواب البر ربع رشیدی که این ربع رشیدی عبارت از دو موضع است که یکی پیشتر بنیاد رفته بود و باروی آن کشیده و آن را درگاهی ساخته که منارها متصل آن درگاه است، و یکی دیگر پستربارو کشیده و اضافه آن بارو^[۱] اولین کرده و متصل آن گردانیده و دروازه دیگر بیرون آن ساخته و همه بهم یکی کرده و آن مجموع را ربع رشیدی نام نهاده ایم.

و بقاع خیر و توابع آن که در داخل آن ساخته بعداز گنبد که آن به موجب معهود زیرزمینی دارد جهت مدفن و افق و بعداز ما جهت اولادی که ایشان متولی باشند در هر عصری، وغیر ایشان را در انجا دفن نکنند، و چون روزگار متمادی گردد و در انجا جای دفن نماند متولیان را نیز در آنجا دفن نکنند.

و بالای این زیرزمین گنبد است که آن را بیت الحفاظ گردانیده، تا آن صفة کوچک که متصل گنبد است و پیش آن به شبکه چوبین برآورده تا در بعضی احيان در گنبد خوانند و بعضی احيان در آن صفة مذکور به موجبی که در فصل حفاظ به شرح یاد می کنیم.

و هرج غیر آن گنبد مذکور است از ابواب البر ربع رشیدی منقسم می شود به دو قسم: قسم اول در اصول

۱۵ موقوف علیه، و قسم دوم در توابع و مرافق آن بدین موجب که یاد کرده می شود.

قسم اول

در بیان اصول موقوف علیه

^[۱] بقاع خیر که اصول اند و آن چهار موضع است و نظر بر آن بوده که اشخاص انسانی تکمیل نفوس خود

به حسب قو^[۱] ای نفسانی کنند یا به حسب قو^[۱] ای بدنه،

۱- قسمت داخل [] نقل است از نسخه دیگر (ص ۳۴۷ عکسی). مطلب در نسخه اصل محو شده بوده و به خط جدیدی در ذیل صفحه الحاق شده است.

و بر [] تقدیر اول یا به حسب استفادت علوم و مباحثات باشد که طریقه علماست و بعضی از روضه جهت آن معین شده، یا به حسب سلوک و سیر که طریقه متصوفه است و خانقاہ جهت آن معین گشته.
و بر تقدیر دوم آن اشخاص اگر صحیح المزاج باشند و به بدلماهیت حل محتاج دارالضیافه جهت آن معین، و اگر مريض باشند جهت معالجه و رد صحت ایشان دارالشفا مقرر، تامستکمالان در انجا ساکن باشند بهر وجه که خواهند آنچا ایشان را شاید بودن واستکمال کردن، و آن چهار موضع مذکور این است،
بدین تفصیل:

روضه

که حوض آب در میان صحن آن است و آن مشتمل است بر دو مسجد:
یکی مسجد صیفی که آن صفة صدر است. نماز جمعه و عیدین همانجا گزارند و اگر کثرت مردم باشد در صحن روضه و بر تمامت صفحه‌ها [] آن نیز مردم بایستند و اقتدا کنند، و در تابستان درسها [] علوم که شرح آن خواهد آمدن هم در انجا گویند.

و یکی دیگر مسجد شتوی و آن گنبدی است که متصل صفة صدر است و به زمستان نماز در آن جا گزارند و درسها [] علوم از تفسیر و حدیث و غیره‌ها هم در انجا گویند.
و همچنان مشتمل است بر دارالصاحف و کتب الحدیث و آن در جوار مسجد شتوی است.
و بر بیت التعلیم ایتام، و بر دیگر حجرها و سر اجها^۱ و مرافق ولو احقق که جهت مساکن هر کس معین – به موجبی که در فصل مساکن مسروخ و مفصل می‌گردد.

خانقاہ

با توابع، و مراافق بهم، به موجبی که در فصل مساکن مسروخ و مفصل می‌آید.

| دارالضیافه |

جهت مجاوران و مسافران با مطبخ و حوابیخ خانه و توابع آن از تھانی و فوقانی – جانب این جهت مجاوران، و جانب ایسر جهت مسافران.

دارالشفا

و شرابخانه و مخزن ادویه با رواق المرتبین که مطبخ و گلابخانه و مسکن بعضی عمله در انجا باشد، و سرای طبیب که آن نیز بدان متصل است، و شرح و تفصیل و شروع آن من بعد در فصل مسروخ می‌آید.

۲۵

قسم دوم

توابع و مراافق که به سبب آن انتفاعات به اصول بقای علی اتم الوجوه میسر و محصل تواند بود:

- ۱ - (= سراجها)

| | | | |
|----|--|--|---|
| | سرای ناظر که تزدیک در خانقه است جهت مساکن حفاظه و غیرهم و آن معروف است به حجرهای سباط و بعضی حجرهای که بر بالای دارالشفا است. | سرای مشرف که او مانند نایب متولی است و آن برس درگاه روضه است از جانب ایس. | سرای متولی که متصل روشه است و در آن متصل است به در آن با کوچه سرای متولی و حد دیگر با بارو وحد دیگر با کوچه ای که به روضه می رود. |
| ۵ | سرابستان در پشت گنبد مسجد که داخل روضه است. | سقاها به چند موضع جهت مبرز. | حمام با هرافق آن بهم و این حمام وقف است بن مصالح اصول بقاع و مقرر چنان است که عمارت آن بر نسبت سایر موقوفات می کنند و آنرا به اجارت می دهند و هر که به حمام می رود اجرت می دهد و آن اجرت در مصالح آن موضع صرف می کنند. |
| ۱۰ | خزانه جهت... ^۱ و قماش نهادن داخل دارالمتولی است. | دهلیز بزرگ که آن را ممر بزرگ می گوئیم و از بازار که می گذرند بر آنجا به بالامی رسید تا به دروازه ربع رشیدی می رسدو متصل است به دروازه مذکور. | دوسرانه و دیگر حجرهای [۱] متصل بهم بر بالای درگاه ربع رشیدی بیرونی |
| ۱۵ | آن را از عداد ربع رشیدی نهادیم و گفته ایم وشرط کرده که عمارت آن با عمارت آن رقبات در یک سلک باشد و ازان جدا نمهنده. | ابارها وبعضی عمارت که در دور بیرونی که گفتم که پسترا ساخته شده. | چه اگر مقرر شود که اجرت ندهند احوال آن مختبط شود. |
| ۲۰ | | | |
| ۲۵ | | | |

این بقاع خیر که ذکر هر یک مجملًا نویشته شد هر یک ازان مشتمل است بر خانها و حجرهای تختانی و فوقانی وصفها و میان سرای وزیر زمین وغیره و شرح و تفصیل آن و آنکه هر یک جهت مسکن کدام وجهت چه چیز معین رفته در فصل مساکن آمده و شروعی که بدان تعلق دارد مشروح نویشته تا بدان موجب پیش گیرند و

ازان تعماز ننمایند، و اصول بقاع وقف کرده است بر خیراتی که اهم آن ازان منبی است و تفصیل ذکر قاطنان و ساکنان هریک و وظیفه استحقاق ایشان و کمیت مرسومات و مساکن بعضی ازان جماعت که خارج ربع رشیدی خواهد بود می آید.

و سایر توابع و مرافق هم وقف است بر جهاتی که معین گشته و از اسماء آن معلوم می گردد و به تصریح و تفصیل فیما بعد می آید. ۵

و آنج خارج ربع رشیدی است اضافه آن گشته از مساکن و غیرها وقف است بر مصالح آنجا وجهت سکنی مرتفع آن بقاع از قاطنان و حواشی معین گشته، چنانکه به تفصیل خواهد آمد در فصل بیان مساکن.

فصل دوم

در بیان اولادکه موقوف علیه‌اند بهموجب مذکور ۱۰

فرزنده اعز علی اباه‌الله فرزند اعز جلال اباه‌الله تعالی فرزند اعز ابرهیم اباه‌الله تعالی فرزند اعز مجدد اباه‌الله تعالی فرزند اعز عبد‌اللطیف اباه‌الله تعالی فرزند اعز محمد اباه‌الله تعالی فرزند اعز احمد اباه‌الله تعالی فرزند اعز محمود اباه‌الله تعالی فرزند اعز شهاب اباه‌الله تعالی

و هر پسری دیگر که من بعد حق تعالی ارزانی دارد و متولد شود او نیز موقوف علیه است و اورا نصیب با این فرزندان مذکور متساوی است، چنانکه من بعد شرط کرده مفصل خواهم نویشتن، وبعد ازان اولاد ایشان هم موقوف علیه‌اند بهموجبی [که] در فصلی مخصوص است به شرح اولاد و اعقاب که ترتیب(?) ایشان و من بعد می آید نویشته شده و شرحی که داده شده و شرطی که نویشته آمده. ۱۵

باب دوم

در ذکر موقوفات و تفصیل آن و آن مشتمل است بر دو فصل ۲۰

فصل اول

آن در تاریخ سابق وقف کرده‌ام و حکم قضات اسلام به صحت آن دران تاریخ بدان متصل شده و تفصیل آن بین وجه است:

| | | | |
|-----------------------------|------------------|----------------|----|
| املاک بلده قبریز و نواحی آن | املاک بلده همدان | املاک بلده یزد | ۲۵ |
| صینت عن الافات | و شراه | و نواحی آن | |

املاک بلده یزد و نواحی آن صینت عن الافات

| | | |
|--|---|--|
| <p>۵ کرده بودند و بدان جهت اتابک یوسفشاه که آن را بدین ضعیف فروخته است اعتراف کرده و حجت شرعی داده</p> <p>۱۰ خانی که داخل بلده یزدست تزدیک مدرسهٔ صفوی قطبی</p> <p>۱۵ که آن هردو معروفند بهدو تغار، و آن دو تسع است از جمله عيون و ینایی که جاری است از جبل مذوار از جبال مهریجرد از نواحی یزد با جملهٔ مجاری و انها ری که تابع اند ازان این دو مقسمه، و آن ممتدست از جبل مذکور تاقصبه و دیههای آن و قریه سریزد و قریهٔ فهرج و قریه خویدک و تا دسکرۀ مرتاباد</p> <p>۲۰</p> <p>۲۵</p> | <p>بفرویه مذکوره است از قر[۱]ای میبد از توابع بلده یزد و این کاریز معروف است و مشهور درین موضع بدین اسم و مستغنى است از ذکر حدود</p> <p>[۶] تمامت</p> <p>[۷] تمامت</p> <p>[۸] تمامت</p> <p>[۹] تمامت</p> <p>[۱۰] تمامت</p> <p>[۱۱] تمامت</p> <p>[۱۲] تمامت</p> <p>[۱۳] و با تمامت</p> | <p>[۱] تمامت قریه بفرویه از دیها[۱] بلده میبد از توابع یزد و این قریه از غایمت شهرتی که بدین اسم دارد مستغنى است از ذکر حدود، با تمامت املاکی که بدین ضعیف معروف است بدین قریه از باغات و اراضی واقرخه و نلال و جبال و عيون و قنوات و انها ر طواحين دور و اصاطیب و غیر آن غریبه از املاکی معین که به دیگر ملاک تعلق دارد</p> <p>[۲] با تمامت مزرعه[۱] که معروف است به شهر آباد که متصل است به اراضی این قریه بفرویه و از توابع آنست</p> <p>[۳] و با تمامت چهار سهم از پنجاه و دو سهم که آن اصل سهام جمله کاریز عضدا بادست از کاریزها[۱] قریه</p> |
|--|---|--|

* در نسخه اصل، رقبات اوافق در چهار ستون ضبط شده است و مطالب هر ستون در اوراق بعد دنبال می شود تا انتهای مطلب، و به همین سبب آوردن شماره صفحات چاپ عکسی موجب اشکال است. شماره های داخل [] الحاقی ماست تا تعداد رقبات معلوم شود . ۱- بسیاری از اسامی دیها در نسخه بدون نقطه ضبط شده است. اگر می خواستیم هر مورد را در حاشیه بیاوریم فایدتنی از آن کار عالی نمی شد. لذا در مواردی که جای شبهه در شناختن اسماء نبود از آوردن صورت مذکور در نسخه خودداری شد مثل: مسد(=مید)، مذوار(=مذوار)، سربرد(=سریزد)، نرسوباد(=نرسیزد)، رارج(=زارج) خویدک(=خویدک) و در مواردی که اسمی شناخته نبود علامت سؤال در کنار آن گذشته شد. ۲- ظاهرآمرباد(=مریمآباد) است به دلیل آنکه هم اکنون هم آبادی مریباد در ردیف فهرج و خویدک قرار دارد و در تواریخ یزد «مرتاباد» دیده نشده.

| | | |
|------------|--|--|
| [۸] تمامت | می‌رود، و آنچه بعد ازین ذکر چهار دانگ مشاع از خانی که | شبانروزات مدارکاریز قریه جدیده |
| | خواهیم کرد از قنوات آب آن به دیگر موضع می‌رود | |
| [۹] تمامت | معروف است به دارالبیع و آن داخل بلده بزدست | [۱۹] تمامت |
| | | مجرای چهار شبانروز از شبانروزات مدارقناط قریه مجموعه |
| [۱۰] تمامت | شبانروزات مدارکاریز جلیلاباد | [۲۰] تمامت |
| | | مجرای چهار شبانروز از جمله شبانروزات مدارکاریز عالیاباد |
| [۱۱] تمامت | شبانروزات مدارکاریز نرسواباد | [۲۱] تمامت |
| | | مجرای چهار شبانروز از جمله شبانروزات مدارکاریز قریه شیرین |
| [۱۲] تمامت | شبانروزات مدارکاریز ابر ^۱ | [۲۲] تمامت |
| | | مجرای چهار شبانروز از جمله شبانروزات مدار قنوات قریه |
| [۱۳] تمامت | شبانروزات مدارکاریز مبارکه و آب این قنوات مذکوره به | [۲۳] تمامت |
| | | مجرای چهار شبانروز از مدار کاریز قریه اشکذر |
| [۱۴] تمامت | زمنهای [۲] بلده بزد و باغات آن | [۲۴] تمامت |
| | | مجرای چهار شبانروز از مدار هفتادر ^۲ |
| [۱۵] تمامت | شبانروزات مدارکاریز ابر ^۳ | |

۱- اصل؛ ابرو، ولی «ابر» درست است و در کتب تاریخ بزد ذکر شده و در صفحه ۱۰۶ عکسی و قفنامه هم به صورت «ابر» مذکور است. نام «ابر» بر چند آبادی دیگر در ایران نیز گذاشته شده.

۲- اکنون هفتادر Haftadar تلفظ می‌شود.

۳- اصل؛ بدشنه.

| | | | |
|----|--|--|---|
| | | [۳۰] تمامت ابن عثمان کوشیار و بدهاه و این قطعه مبذر دو قفیزست | [۲۴] تمامت صدو پنج سهم از جمله سهام بنج کاریز به حومه قریه فهرج از شبانروزات مدار قنوات قریه فراشاه |
| ۵ | | [۳۳] تمامت چهارسهم که معروف است به چهار جریب از سهام چهار کاریز که آب آن به زمینها [۱] قصبه مذکوره می‌رود، یکی معروف است به ب福德ادآباد، و دوم به کاریزمندیز آباد، و سیم به کاریز ارزندادان ^۲ ، و چهارم به کاریز مهرپادین ^۳ ، و ازین چهار جریب دو جریب مشهور است به شربی و دو جریب دیگر به میضاوی ^۴ ، و میان این دو عبارت تفاوتی هست که آن را اهالی این بقعه معلوم دارند | [۲۵] تمامت کاریز مشهور است به سورنیجان، و دوم به بهنام، و سوم به مشکویان، و چهارم به جشنکاباد و هر سهی ازین سهام مشهور است به طشتی ^۱ شهری و هر طشتی شهری چهار طشت میضاوی ^۲ باشد. |
| ۱۰ | | | [۲۶] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنوات قریه خوار |
| ۱۵ | | [۳۱] تمامت دو مقسمه مشاع از اصل نه مقسمه که آن در صحرای قصبه مهریجرد است از نواحی بلده یزد با جمله حقوق و مرافق از عيون و غیر آن | [۲۷] تمامت سیصد سهم از جمله سهام مدار قنات جلیلاباد قلعه و آن از قنوات بلده یزدست |
| | | [۳۴] تمامت قطعه زمین در صحراء [۱] ^۱ | [۳۲] تمامت قطعه زمین که موضع آن در صحرای قصبه مهریجرد است از نواحی بلده یزد در موضعی که معروف است به حفره قاضی، حدودش متصل است به زمین محمد ابن حسین بن رمسار و به زمین محمد بن ابن احمد بن بیژن و به زمین محمد بن محمد بن ابی نصر و به زمین محمد |
| ۲۰ | | مهریجرد در موضع سر با غنوم تصل به شارع و به زمین شرف الدین علی و به زمین ورثه بہا [۲] ^۲ الدین ای بک قطبی و به زمین ورثه نصر الدین ابی العشاير بن حیدر بن ابی العشاير | [۲۸] تمامت سیصد سهم از جمله سهام مدار قنات سخاباد (؟) نصیریه از قنوات بلده یزد |
| ۲۵ | | حسینی و بدهاه والیه الممر و این زمین مبذر پنج قفیزست و سه کف یزدی. | [۲۹] تمامت سیصد سهم از جمله سهام مدار قنات علائیه از قنوات بلده یزد |

۱- اصل درسه مورد طستی و طست.

۲- اصل، بیضاوی.

۳- اصل، ارزندادان.

۴- (مهربادین).

| | |
|---|---|
| <p>[۳۵] تمامت شرف الدین مختار بن سعد بن محمد فطه(؟) و راه والیه الممر هما و آن مبذر چهار قفیز است و یک کف بزدی</p> <p>[۴۱] تمامت باگی که در قصبه مهریجرد در باب مسجد سلیمان محاد باغ حسام الدین اسفاؤقدا بن خسروشاه دیلمی و مقبره وزمین وقف و شارع والیه الممر</p> <p>[۴۳] تمامت قطعه زمین در صحراء[۴] قصبه</p> | <p>و باغ ورثه جمال الدوله ارکاون بن منصور و به راه والیه الممر و آن مبذر چهار قفیز است</p> <p>[۳۸] تمامت قطعه زمین در صحراء[۵] قصبه مهریجرد در موقع رأس القریه محاد زمین سلطانی و نهر میضا از دو جانب راه والیه الممر و آن مبذر دو قفیز است به مساحت یزد</p> <p>[۳۹] تمامت یک نیمة مشاع از خانه و فضا[۶] متلاصق که داخل این قصبه است در طرف خندق محاد با چه کرز الدین ایزدیار بن محمدبن ابی بکر و خانه محمدبن علی حاجی و خانه محمدبن ابی القسم دلوک^۷ و راه والیه الممر</p> <p>[۴۰] تمامت باغ و زرب متلاصق در صحراء[۸] قصبه مهریجرد در محله توذوک^۹ و آن مزدان محاد باغ ورثه بهاء الدین ایبک رویدشتی و باغ ورثه صدر</p> <p>[۴۱] تمامت باگی که به قصبه مهریجردست در محله شرائیوک متصل زمین سنقریه و نهر راه از سمجان و آن مبذر یک قفیز است و دوکف</p> <p>[۴۲] تمامت باگی که به قصبه مهریجردست در محله شرائیوک محاد شارع و باگی که معروف است به صدر الدین احمد صاحب دیوان و زمینی که معروف است به ملک سعید امام الدين یحیی افتخاری و زمین ورثه مقدم الدین محمدبن احمدبن علی خوزی^{۱۰} و باغ مولانا معزال الدین ابو محمد بن ابی القسم و باغ بهاء الدین محمود رکنابادی راه والیه الممر و آن مبذر شش قفیز است</p> <p>[۴۳] تمامت باگی در صحراء[۱۱] قصبه مهریجرد در محله توذوک^{۱۲} و آن مشهور است به باغ اشتو محاد راه و باگ این ضعیف واقف از دو جانب</p> |
| ۵ | [۳۵] تمامت باگی که به قصبه مهریجردست در محله شرائیوک متصل زمین سنقریه و نهر راه از سمجان و آن مبذر یک قفیز است و دوکف |
| ۱۰ | [۴۱] تمامت باگی که به قصبه مهریجردست در محله شرائیوک محاد شارع و باگی که معروف است به صدر الدین احمد صاحب دیوان و زمینی که معروف است به ملک سعید امام الدين یحیی افتخاری و زمین ورثه مقدم الدین محمدبن احمدبن علی خوزی ^{۱۰} و باغ مولانا معزال الدین ابو محمد بن ابی القسم و باغ بهاء الدین محمود رکنابادی راه والیه الممر و آن مبذر شش قفیز است |
| ۱۵ | [۴۲] تمامت باگی که به قصبه مهریجردست در محله توذوک ^۹ و آن مشهور است به باغ اشتو محاد راه و باگ این ضعیف واقف از دو جانب |
| ۲۰ | [۴۳] تمامت باگی در صحراء[۱۱] قصبه مهریجرد در محله توذوک ^{۱۲} و آن مشهور است به باغ اشتو محاد راه و باگ این ضعیف واقف از دو جانب |
| ۲۵ | ۱- کذا - در اصل، ولی خوری (منسوب به خوار بیابانک) یاخواری (منسوب به خوار یزد، ذیل شماره ۲۵) مناسبتر است که در موارد دیگر هم (ص ۱۴ عکسی) دیده می شود. ۲- (ظ= تودوک TudoK یعنی توت کوچک) ۳- طبق ضبط صفحه ۸۱۳ عکسی که با تشیید کتابت شده بود ضبط شد. ۴- ظاهرآ «اشترگلو» (شترگلو) است و مراد از آن جائی است که آب داخل مرگویی می گردد و از سوی دیگر به همان بلندی برمی آید، یعنی مثل گردن شتر است. |

۱- کذا - در اصل، ولی خوری (منسوب به خوار بیابانک) یاخواری (منسوب به خوار یزد، ذیل شماره ۲۵) مناسبتر است که در
موارد دیگر هم (ص ۱۴ عکسی) دیده می شود.

۲- (ظ= تودوک TudoK یعنی توت کوچک)

۳- طبق ضبط صفحه ۸۱۳ عکسی که با تشیید کتابت شده بود ضبط شد.

۴- ظاهرآ «اشترگلو» (شترگلو) است و مراد از آن جائی است که آب داخل مرگویی می گردد و از سوی دیگر به همان بلندی
برمی آید، یعنی مثل گردن شتر است.

| | | |
|--|---|--|
| <p>قصبه در موضع چناروک محاد ملک ورثه علی بن محمد کاری و باغ محمد شاه و راسی (۹) و راه از دو جانب والیه الممر و آن مبذر یک قفيزست و دو گف</p> <p>قطعه زمين، هم درين صحراء در موقع دردهم^۴ محاد زميني که در دست حسن بن محمد خورى و زمين این ضعيف واقف از سه جانب و آن مبذر هشت قفيزست</p> <p>خرمه (۹) که داخل^۵ محاد خانه شير سوار بن محمد بن سرخاب وسور و خانه ديلمشاه بن كيسرو وراه واليه الممر</p> <p>قطعه زمين که موقع آن در صحراء قريه سريزدست در موقع موربند^۶ محاد زمين و رثه شمس الدین ايديک ترکی و رثه عز الدین اسعد بن نجيب غوري و نهر ميضا و راه از دو جانب و آن</p> | <p>موقع آن به قصبه مهر يجرد محاد زمين بهاء الدین محمد بن سرخاب و زمين محمود بن شادکام و زمين سلطاني و راه واليه الممر و آن مبذر جهار قفيزست</p> <p>يک نيمه مشاع از جمله خانه [ای] که داخل قصبه مهر يجرد است در طرف خندق محاد باغچه کرزال الدين^۷ اي زديبار بن محمد بن اي بكر بن اي نصروخانه محمد بن حاجي و خانه محمد بن اي القسم دلوک و راه واليه المدخل والمر</p> <p>باغ که موقع آن در قصبه مهر يجرد در محله چناروک^۸ محاد شارع و باغ شرف الدین مختاريں فضل الله و زمين احمد بن فهرجي و راه واليه الممر و آن مبذر يک قفيزست</p> <p>قطعه زمين در صحراء [ای] اين زميني که مشهور است به فرونده،</p> | <p>مهر يجرد در موقع که آن را کزن زبر^۹ می خوانند محاد زمين سلطاني از دو جانب و زمين اين ضعيف از دو جانب و آن مبذر سه جريب است</p> <p>باغی که موقع آن در صحراء [ای] قصبه مهر يجرد است در موقع که از پس باغ اميری است و آن باغ معروف است به باغ نود در محاد باغ سيف الدین محمد ابن بها [۱۰] الدین اي بک قطبی و باغ این ضعيف و باغ وقف و راه واليه الممر و آن مبذر پنج قفيزست</p> <p>قطعه زمين در صحراء [ای] قصبه مهر يجرد در موقع مهر بذير محاد نهر ميضا و زمين اين ضعيف از دو جانب و زمين بهاء الدین محمد بن مسعود بن محمد و راه و آن مبذر سه قفيزست</p> <p>قطعه زمين در صحراء [ای] اين زميني که مشهور است به فرونده،</p> |
| <p>قطعه زمين که موقع آن در صحراء [ای] قصبه مهر يجرد است در موقع که از پس باغ اميری است و آن باغ معروف است به باغ نود در محاد باغ سيف الدین محمد ابن بها [۱۰] الدین اي بک قطبی و باغ این ضعيف و باغ وقف و راه واليه الممر و آن مبذر پنج قفيزست</p> | <p>قطعه زمين در صحراء [ای] اين زميني که مشهور است به فرونده،</p> | <p>قطعه زمين در صحراء [ای] اين زميني که مشهور است به فرونده،</p> |
| <p>قطعه زمين که موقع آن در صحراء [ای] قصبه مهر يجرد است در موقع که از پس باغ اميری است و آن باغ معروف است به باغ نود در محاد باغ سيف الدین محمد ابن بها [۱۰] الدین اي بک قطبی و باغ این ضعيف و باغ وقف و راه واليه الممر و آن مبذر پنج قفيزست</p> | <p>قطعه زمين در صحراء [ای] اين زميني که مشهور است به فرونده،</p> | <p>قطعه زمين در صحراء [ای] اين زميني که مشهور است به فرونده،</p> |
| <p>قطعه زمين که موقع آن در صحراء [ای] قصبه مهر يجرد است در موقع که از پس باغ اميری است و آن باغ معروف است به باغ نود در محاد باغ سيف الدین محمد ابن بها [۱۰] الدین اي بک قطبی و باغ این ضعيف و باغ وقف و راه واليه الممر و آن مبذر پنج قفيزست</p> | <p>قطعه زمين در صحراء [ای] اين زميني که مشهور است به فرونده،</p> | <p>قطعه زمين در صحراء [ای] اين زميني که مشهور است به فرونده،</p> |

- ۱- ظاهرآ، زیر. در شماره ۱۰۱ نام «جزن میان» آمده و صورت معرف آن است.
- ۲- در صريح الملک شیخ صفی جرزالدين باجیم مضموم (صریح) هست و احتمالاً مغرب «گرزالدين» است.
- ۳- Chenârok یعنی چنار کوچک.
- ۴- ممکن است همان محل باشد که امروز «بوژه دمه» گویند و «دمه» نام کوهی است.
- ۵- در اصل سفید مانده است.
- ۶- آیاهمان «وربند» (ص ۹۰ عکسی) نیست یا بالعكس؛ ظاهرآ موربند درست است. هور mowr در لغت یزدی به معنی مرغ (چمن بیابانی) است. به شماره ۶۲ مناجعه شود.

مبذر یک جریب است و چهار قفیز مساحت یزد معروف است به یک طشت

| | | |
|---|--|---|
| <p>[۵۹] تمامت دو باغ متلاصق در صحراء[۵] قریه خورمیز در موضع پاشکران متصل با غامیر بها[۶] الدین عثمان اتابکی و باغ ورثه قیصر بن عبدالله ترکی و راه والیه الممر</p> <p>[۶۰] تمامت دو بستان دیگر متلاصق در صحراء[۷] قصبه مهربجرد در محله نرستان متصل با غام سیف الدین محمد بن ایک قطبی از جانبین و باغ ورثه محمود بن محمد بن محمود بقال و باغ ورثه قیماز رومی و باغ ورثه فخر الدین ای محمد بن محمد بن رضی و باغ امیر سیف الدین محمد بن ایک و راه والیه الممر</p> <p>[۶۱] تمامت شست و شش سهم مشاع در هزار و پانصد و شصت سهم که آن مجموع سهام مزرعه منگا بادست وکلایز آن، و این مزرعه از مزارع قصبه مهربجرد است و مستغنى از ذکر حدود، با آنچه حصة آنست از</p> | <p>[۵۶] تمامت قطعه‌ای زمین از صحراء[۸] قریه سریزد در موضع که آن را شب خوارانی (۹) می‌خوانند بر جاده کرمان محاد بستان عضدالدین علاء الدین محمد بن علی بن نجیب و نهر میضا و زمین محمد بن محفوظ بن محمد بن نجیب و زمین محمد بن صاعد و راه و آن مبذر سه قفیز است</p> <p>[۵۷] تمامت قطعه زمین در صحراء[۱۰] قصبه مهربجرد در موضع ریبه محاد زمین این ضعیف از سه جانب و نهر میضا و راه و آن مبذر سه جریب است</p> <p>[۵۸] تمامت قطعه زمین در صحراء[۱۱] قریه خورمیز از دیهها[۱۲] قصبه مهربجرد در موضع طریق مهربجرد و این زمین مشهور است بدباره کوتولی محاد زمین محمود و زمین ورثه جمال الدین عبدالله بن محمود خواری و زمینی دیگر هم ازان محمود و نهر میضا و راه والیه الممر و آن مبذر نه قفیز است به</p> | <p>[۵۳] تمامت قطعه زمین در صحرای قریه سریزد در موضع زادا خواری محاد زمین احمد بن حسین بشری و زمین ضیاء الدین محمد بن علی بن نجیب و نهر میضا و زمین محمد بن محفوظ بن محمد بن نجیب و راه والیه الممر و آن مبذر شش قفیز است</p> <p>[۵۴] تمامت قطعه زمین در صحرای قریه سریزد در موضع باب زرب ابرهیم محاد زمین رکن الدین محمد بن علاء الدین علوی و زمین علاء الدین سنجر نائنسی^۱ و زمین ورثه شمس الدین سعد بن محمد بن نجیب و زمین ورثه جمال الدین قتلغ تمرکی و راه و آن مبذر دو قفیز است و دو کف به مساحت یزد</p> <p>[۵۵] تمامت چهل و پنج سهم از جمله سهام قنات فرخان و مثل آن از جمله سهام قنات رمیجان (۱۳) و این دو کاریز از کاریزهای قریه سریزد است و هر سهمی از هر یکی ازین دو کاریز</p> |
| | | ۵ |
| | | ۱۵ |
| | | ۲۰ |
| | | ۲۵ |

| | | |
|----|---|--|
| | | المر و آن مبذر دو قفیز است و دو کف اراضی و باغات و دور و سایر مضافات |
| ۵ | شمس الدین سعد بن کریم و بستان مسعود بن محمود بن المقدم و زمین احمد بن محفوظ و بستان احمد بن کیا ابرهیم و بستان شیخ محمد بن حسین و زمین مولانا رکن الدین محمد بن علاء ^۱ [ء] الدین حسن و این هر دو بستان مبذر ده قفیز است و یک کف | [۶۵] تمامت قطعه زمین که موضع آن به حومه خیاره است در موضع باب- الدرب متصل نهر و زمین ورثه جمال الدوله نصرانی و زمینی دیگر از ان ایشان و زمین سیدشرف الدین حسن شاه بن علی بن ابی طالب علوی و زمین ورثه جمال الدوله نصرانی و راه والیه الممر و آن مبذر پنج |
| ۱۰ | [۶۸] تمامت بانگی که موضع آن در صحراء ^۲ [ء] قریه بندار اباد است در موضعی کی معروف است به کاه کاه محاد زمین ورثه مسعود بن کاه کاه از دو جانب وابغداد اما محمد بن محمود بن مهیار وراه والیه الممر و آن مبذر یک قفیز است و یک کف | [۶۶] تمامت قطعه زمین در صحراء ^۳ [ء] قریه خیاره در موضع اغیران تفرس ^۴ محاد زمین ورثه سیدیدالدین بزار و زمین ورثه ظهیر الدین شاه و راه از دو جانب و آن مبذر شش قفیز است |
| ۱۵ | [۶۹] تمامت قطعه زمین در صحراء ^۵ [ء] قریه بندار اباد در موضع باغ زیر محاد زمین ورثه علی بن احمد فارسی و زمین شهاب الدین فضل الله بن جمال الدین یحیی و زمین سهامیه و نهر میضا و راه و آن مبذر پنج | [۶۷] تمامت دو بستان متلاصق در صحراء ^۶ [ء] قریه فهرج یکی معروف به باغ کلوکان و آن دیگر به باغ نیدلوک ^۷ حدودشان متصل است به ملک علا ^۸ [ء] الدین سنجر و راه والیه |
| ۲۰ | قطعه زمین در صحراء ^۹ [ء] قریه بندار اباد در موضع باغ زیر محاد زمین ورثه علی بن احمد فارسی و زمین شهاب الدین فضل الله بن جمال الدین یحیی و زمین سهامیه و نهر میضا و راه و آن مبذر پنج | [۶۴] تمامت قطعه زمین در صحراء ^{۱۰} [ء] قریه سریزد در موضع منشیان محاد زمین ورثه محمد بن رئیس اباد و شریک ایشان و زمین سلطانی و زمین علا ^{۱۱} [ء] الدین سنجر و راه والیه |
| ۲۵ | قفیز است | |

۱- آیا همان «موربند» (ص ۸۵ عکسی) نیست یا بالعكس؛ به شماره ۵۲ مراجعت شود.

۲- «اغیران» در ص ۹۷ عکسی به صورت «غیران».

آمده است. «تفر» در شماره ۷۶ نیز استعمال شده.

۳- کذا (شاید بیدلوک = بید + لوک بوده باشد. لوک نوعی شترست).

[۷۶] تمامت
قطعه‌زمین کی آن مبذر ده قفیز است، موضع آن در صحراء [ای] قریه خیاره از دیها [ای] یزد در موضع تغرس متصل زمین ورثه [ای] فخر الدین مکسی (۴) قطبی و زمین ورثه جمال الدین رضی الدین اسعد بن محمد بن علی خیارقی مبذر پنج قفیز

[۷۷] تمامت
باغی که آن مبذر یک قفیز است و دو کف، موضع آن در صحراء [ای] قریه خیاره در موضع استنکن (۴) محاد زمین ورثه جمال الدین و ظهر قنات نظام الدین محمد و زمین زین- جیلان و راه و آن مشهور است به جوی طالبی

[۷۸] تمامت
خانه و باغچه و حجره و اصطبل که ملاصدق یکدیگراند، موضع آن داخل قریه خسر و مر (۴) و آن مشهور است به چهاردهه در سکه فیضان، حدودشان متصل است به شارع و به خانه احمد بن علی بدوك

[۷۳] تمامت
باغ بنویه در صحراء [ای] قریه خیاره از دیها [ای] یزد در موضع تغرس متصل زمین ورثه [ای] فخر الدین مکسی (۴) قطبی و زمین ابوبکر بن عمر و زمین ورثه جمال الدین عبد الله خواری و زمین سید جمال الدین ابی هاشم بن ابی المعالی العلوی و زمین ورثه محمد بن محمود بن ابی الفرج و راه والیه الممر، مبذر سه قفیز است

[۷۴] تمامت
قطعه زمین در صحراء [ای] قریه خیاره در موضع استنکن (۴) محاد زمین ورثه جمال الدین و ظهر قنات نظام الدین محمد و زمین زین- جیلان و راه و آن مشهور است به سه قفیز است

[۷۵] تمامت
باغ در صحراء [ای] قریه خیاره نزدیک خان قدیم مشهور به باغ سذکو کان محاد باغ مهتران و باغ احمد مندلی و بستان سلیمان بن رمضان و شارع

[۷۰] تمامت

قطعه‌زمین در صحراء [ای] قریه خیاره در موضع پشت با غمداد زمین ورثه بهاء الدین ابیک قطبی و زمین ابوبکر بن عمر و زمین ورثه رضی الدین اسعد بن محمد بن علی خیارقی مبذر پنج قفیز

[۷۱] تمامت

پنج قفیر تخم زمین مشاع در زمینی که آن مبذر پنج جریب است، موضع آن در صحراء [ای] قریه خیاره در موضع استنکن (۴) محاد زمین ورثه جمال الدین و ظهر قنات جیلان و راه و آن مشهور است به جوی طالبی

[۷۲] تمامت

قطعه‌زمین که آن مبذر دوقفیز است و دو کف، موضع آن در صحراء [ای] قریه خیاره پشت گز متصل نهر و باغ شیخ علی ابن محمد و باغ ورثه جمال الدین عبد الله خواری و زمین دیوانی و راه والیه الممر والمدخل

۱- اصل، الفرح ۲- در شماره ۶۶، «اگیران»
۳- «تفر» ظاهر اصطلاحی است برای قسمتی از زمین، مانند «تفرس» (ش ۶۶)، «تفر علی» (ش ۷۶).

۴- به فقره ۱۶۲ مراجعه شود.

[باب دوم، فصل اول: املاک یزد]

| | | | | | | | |
|----|------------|--|--|---|--|---|--|
| | | است وجهت آنک خان درین قریه همین یکی است مستغنى است از ذکر حدود | و زمین علیشاه علوی و آن مبذر پنج قفیزست | وبه خانه محمد بن ابی القسم وبه خانه ورثه شهاب الدین ابوالقاسم و به بستان علی بن ابی جعفر وبه بستان ورثه شرف الدین مظفر بن صفی - | | | |
| ۵ | [۸۶] تمامت | قطعه زمین در موضع سر راه شهر طاحونه خراب که موضع آن داخل این قریه است | محاد زمین محمد بن محمود بن جعفر و زمین جمال الدین اقسنقر و زمین ورثه حکیم فخر الدین ابو محمد و راه والیه الممر و آن مبذر یک جریب است | [۸۲] تمامت | قطعه زمین در موضع سر راه شهر طاحونه خراب که موضع آن داخل این قریه است | الملک و راه والیه المار | |
| ۱۰ | [۸۷] تمامت | بستان کی به صحراء[۱] این دیده است در محله جوی بالا محاد بستان علیشاه علوی و بستان ابوبکر این زنگو خان وتل واپس بستان معروف است به با غوزوان و آن مبذر هفت قفیز است | قطعه زمین در صحراء[۱] قریه بدرا باد در موضع سر راه و آن مشهور است به با غایل(۲) و آن مشهور است به با غوک عمر صفار محاد طریق از جواب و آن مبذر پنج کف است | [۷۹] تمامت | بستانی کوچک به صحراء[۱] | قریه ابرند آباد از قرای یزد در موضع با غایل(۲) و آن مشهور است به با غوک عمر صفار محاد طریق از جواب و آن مبذر پنج کف است | |
| ۱۵ | [۸۸] تمامت | بستان به صحراء[۱] این دیده در محله حسناباز و آن معروف است به کشخوان حسن آباد محاد نهر و تل و کشخوان مزرعه حسناباز و بستانی قریه بارجین و آن مبذر پائزده جریب است. | قطعه زمین در صحراء[۱] قریه بدرا باد در موضع سر راه بارحسنان(۲) محاد بستان قطبی و راه بلده یزد و زمین ورثه جمال الدوله و حریم قنات قریه بارجین و راه و آن مبذر یک جریب و پنج قفیز است | [۸۳] تمامت | بستانی که موضع آن در صحراء قریه ابرند باد است از قر[۱] یزد و آن مشهور است به با غای سحاقی محاد بستان امیر قدون آقا و بستان سعد الدله مسعود و با غ شرف الدین مظفر بن ایلددی (۲) و نهر و راه والیه المعر | [۸۰] تمامت | بستانی که موضع آن در صحراء قریه ابرند باد است از قر[۱] یزد و آن مشهور است به با غای سحاقی محاد بستان امیر قدون آقا و بستان سعد الدله مسعود و با غ شرف الدین مظفر بن ایلددی (۲) و نهر و راه والیه المعر |
| ۲۰ | [۸۹] تمامت | قطعه زمین در صحراء[۱] قریه آبادست و جهت تفرد حصن درین دیه مستغنى است از ذکر حدود | حصنه که داخل این قریه بدر آبادست و جهت تفرد حصن درین دیه مستغنى است از ذکر حدود | [۸۴] تمامت | حصنه که داخل این قریه بدر آبادست و جهت تفرد حصن درین دیه مستغنى است از ذکر حدود | [۸۱] تمامت | قطعه [زمین] در صحراء قریه بدر آباد در موضع سر راه محاذ زمین ورثه حکیم فخر الدین ابو محمد و زمین ورثه ابوبکر بن زنگ و راه |
| ۲۵ | [۸۵] تمامت | حصنه ^۱ که داخل این قریه بدر آباد در موضع سر راه محاذ زمین ورثه حکیم فخر الدین ابو محمد و زمین ورثه ابوبکر بن زنگ و راه | Baghok، یعنی با غ کوچک. | | | | |

۱- ظاهراً اشتباه است و «خان» درست است، بدلیل آنکه در دنباله عبارت از «خان» اسم می‌برد. جز آن حصن قریه بدر آباد را در رقم پیش بر شمرده و گفته است که متفرد است.

[۹۵] تمامت
قطعه‌زمین در صحراء^[۱] قریه
بندار اباد در موضع پس‌خانی محاذ
نهر میضا و زمین تخته فخر الدینی
و زمین منتجب‌الدین اسعد بن ابی-
بکر بن سرهنگ وزمین ورثه ابی-
الحسن بن محمد بن حسین الطبری^[۲]
وزمین جمال‌الدین عبد‌المعز و خان
محمد عمری و راه و آن مبذر یک

جریب است

[۹۶] تمامت
هزار و دویست و پنج سهم و نیم
دانگ سهمی از جمله سهام کاریز^[۳]
مرتابا^[۴]

[۹۷] تمامت
دو هزار و چهارصد و ده سهم و
دانگی از سهمی از جمله سهام
کاریز شمس^[۴] از کاریزها^[۵] یزد

[۹۸] تمامت
صد سهم از جمله سهام کاریز
کثنویه^[۵] از توابع یزد

[۹۹] تمامت
چهارصد سهم ودوازده سهم و

[۹۳] تمامت
ده سهم از جمله سهام دو کاریز
که موضع هردو به قریه بینه^[۱] است
از قر^[۱] مبیداًز ناحیه بلده یزد،
یکی ازین دو کاریز معروف به
شاداباذه و یکی به رتش و هر سهمی
معروف است به طشتی

[۹۴] تمامت

چهارصد و سی و پنج سهم از
جمله سهام قنات ابر، و مثل آن از
جمله سهام قنات مبارکه، و پانصد و
هفتاد و پنج سهم از جمله سهام قنات
دهوک، و دویست و هشتاد و هفت
سهم و نیم از جمله سهام قنات یزد-

آباد، و هشتاد و هشت سهم و ثلثان
سهمی از جمله سهام قنات یعقوبی،
و چهل و دو سهم از جمله سهام قنات

جلیلی، و پنجاه سهم از جمله سهام

قنات نرسوباد و هشتاد سهم از

جمله سهام قنات باذین الجدیده

و تمامت این قنوات از قنوات

بلده یزداند و مشرب جمله

صحراء^[۱] این بلده است و سهام

دور جمله معلوم است و هر سهمی از

آن معروف است به یک جر

قناط قریه بدر اباد است از قر^[۱] ای

میبد از نواحی یزد

شارع و زمین ورثه حسام‌الدین حسن
آقا و راه دیه بارجین و مقبره و آن
مبذر یک جریب است و پنج قفیز

[۹۰] تمامت
حمامی که داخل این قریه بدر-
آباد است و آن مستغنى است از ذکر
حدود لنفرده

[۹۱] تمامت
شصت و پنج سهم از جمله سهام
قنات قریه مشمسا باد و پانصد و هشتاد و
پنج سهم از جمله سهام قنات خورمیز،
و شصت و پنج سهم از جمله سهام قنات
دهوک، و سی و دو سهم و نیم از جمله
سهام قنات یزدان باد و این جمله از
قوات بلده یزد است و هر سهمی
از آن معروف است به یک جر

[۹۲] تمامت
دویست و چهل و دو سهم معروف
به دویست و چهل و دو طسوج، و
بیست و دو سهم معروف به بیست و
دو طسوج از جمله چهارصد طسوج
و شانزده طشت که آن اصل سهام
قناط قریه بدر اباد است از قر^[۱] ای

۱- (= بیده در تلفظ کنونی)
۲- نظرنی؟ نظریری؟
۳- ظاهرآ، مریاباد (به حاشیه ۲ صفحه ۵۵ مراجعت شود).

۵- اصل، کینویه و مسلمآ کثنویه است.

۵

۱۰

۱۵

۲۰

۲۵

| | | | | |
|---|---|---|--|--|
| کشود در صحراء ^۱ [۱۰۳] | قطعه زمین در صحراء ^۲ [۱۰۴] | قطعه زمین در صحراء ^۳ [۱۰۵] | قطعه زمین در صحراء ^۴ [۱۰۶] | قطعه زمین در صحراء ^۵ [۱۰۷] |
| از ناحیه بلده یزد، فوته این کاریز در صحرای این قصبه است و منبع آن در اعلی قصبه به فرسخی تمام، و این کاریز مستغنى است از زیادتی تعریف و توضیح | مهربجرد در موضع فرخی ^۶ محاد زمین سیدقوام الدین حسن وزمین علی بن محمد بن علی و زمین سید شمس الدین و راه والیه ممرها | مهربجرد در موضع فرخی ^۷ محاد زمین احمد بن علی بن احمد طحان و زمین واقع این بقاع وزمین سید قوام الدین حسن و بستان واقع این املاک و راه والیه الممر | بستانی دیگر هم در صحرای این قصبه مهربجرد در موضع قرستان ^۸ محاد بستان محمد بن ابی طالب سراج و نهر و راه و بستان ورثه صاحب از در رکنی و بستان ورثه قیراپه ^۹ (؟) ابن محمد و راه والیه الممر مبدز چهار قفیز و دو کف | مهربجرد در موضع جزن میان ^{۱۰} و آن مبدز سه جریب است محاد زمین حسام الدین اسفاوند الدبلمي و زمین ورثه ناصر الدین عمر اسفراینی وزمین ورثه صدر خطیر- الدین محمد بن الظہیر ابی المحاسن و خانه وزمینی که بدست اکره سلطان است و نهر و زمین سلطانی و راه والیه الممر |
| ۵ | ۱۰۰ | ۱۰۱ | ۱۰۲ | ۱۰۳ |
| نود و پنج سهم از جمله سهام قنات وری و نود و پنج سهم قنات کران و آب این هردو کاریز فایض می شود به اراضی قریه نفت و هر سهمی ازین جمله معروف است بیک جر | نود و پنج سهم از جمله سهام قنات وری و نود و پنج سهم قنات کران و آب این هردو کاریز فایض می شود به اراضی قریه نفت و هر سهمی ازین جمله معروف است بیک جر | نود و پنج سهم از جمله سهام قنات وری و نود و پنج سهم قنات کران و آب این هردو کاریز فایض می شود به اراضی قریه نفت و هر سهمی ازین جمله معروف است بیک جر | نود و پنج سهم از جمله سهام قنات وری و نود و پنج سهم قنات کران و آب این هردو کاریز فایض می شود به اراضی قریه نفت و هر سهمی ازین جمله معروف است بیک جر | نیم از جمله سهام قنات بازین الجدیده از قنوات بلده یزد و هر سهمی از آن عبارت است از بیک جر |
| ۱۰ | ۱۰۷ | ۱۰۴ | ۱۰۵ | ۱۰۶ |
| ۱۵ | ۱۰۸ | ۱۰۱ | ۱۰۲ | ۱۰۳ |
| ۲۰ | ۱۰۹ | ۱۰۰ | ۱۰۴ | ۱۰۵ |
| ۲۵ | ۱۱۰ | ۱۰۱ | ۱۰۲ | ۱۰۳ |
| | | | | |

۱- به شماره ۱۴۳ (صفحه ۴۹) من اجده شود. ۲- در اغلب موارد بی نقطه است و بر اساس ضبط ستون دوم صفحه ۱۱۱ عکسی در همه موارد اصلاح شد.
۳- این نام در فقره ۱۴۳ ندمسنان آمده ولی ظاهرآ همین شکل مذکور در فوق صحیح است.
۴- (بیده در تلفظ کنونی). ۵- اصل، بزند (؟).

| | |
|--|--|
| <p>مبذر دو قفیز و سه کف</p> <p>[۱۱۵] تمامت بستانی که به صحرای بلده یزدست در دسکرۀ آب قنات نصیریه مریاباد^۱ در موضع کوی پس اهر و ک محاد بستان نجم الدین محمود بن محمد بن ابی المجد و بستانی که در دست محمود بن احمد پذکوک است و بستان ابویکر بن محمد بن اسعد بنا و بستان واقف این املاک و بستان ورثه محمد بن احمد مطیخی و بستانی که در دست احمد بن عثمان فهمویه است و راه والیه الممر و آن مبذر هفت قفیز است و چهار کف و هجده پشیز</p> <p>[۱۱۶] تمامت بستانی که هم در صحراء[۲] قریه فهرج است مشهور به باع کوشک در محله سورنجان ملاصق بستان ورثه علی بن الحاج الفهر جی و بستان سید جلال الدین محمد بن غیاث الحسینی و بستان محمود بن اسعد بن نجیب و راه والیه الممر و آن مبذر سه قفیز است و چهار کف</p> | <p>[۱۱۲] تمامت دو قفیز تخم زمین مشجر در صحراء[۳] قریه بندار اباد در باب فهلق محاد نهر و باع صدر شمس - الدین محمد دامغانی و زمینی که ازین قطعه مقسم است ازان فاطمه بنت^۴ محمد بن سلیمان و نهر و راه</p> <p>[۱۱۳] تمامت یک نیمة مشاع از باعی که موقع آن به صحراء[۵] قریه بندار اباد است در موقع باع بالا محاد بستان واقف این املاک و بستان صدر شمس الدین محمد بن ابی المعالی دامغانی و بستان واقف این املاک و راه و نهر میضا</p> <p>[۱۱۴] تمامت بستانی که به صحراء[۶] قریه فهرج است از قر[۷] ای بلده یزد ملاصق بستان علی و بستان صاحب معظم جلال الدین محمد بن علی بن صفی الملک و زمین نجم الدین محمد بن نجیب الغوری و بستان ورثه فخر الدین ابو محمد بن محمد بن رضی اسعد راه والیه الممر،</p> |
| ۵ | باعی که واقع است در صحرای بلده یزد در دسکرۀ آب قنات نصیریه در محله دریخدان باخانه که متصل است بدان محادران و باع حسن بن سرکز(?) حسامی و روضه محمد و راه والیه الممر |
| ۱۰ | بستانی که موقع آن در دسکرۀ آب کاریز مرتا باد ^۸ و یعقوبی است از صحراء... ^۹ و آن مشهور است به باع بلوک در محله پای طاق محاد باع سیف الدین محمد بن ایبک و باع جمال الدین محمد بن شمس الدین ابی بکر بن علی سان(?) و نهر و راه، مبذر |
| ۱۵ | نفقیز |
| ۲۰ | باعی در صحراء[۱۰] قریه فیروز آباد در موقع نوغد محاد باع هبة الله بن محمد بن محمود و باع محمد بن محمود بن علی و باع ورثه محمد بن محمد طوسی و شارع والیه الممر |
| ۲۵ | اصل برتر(?) ^{۱۱} - درست مریاباد است بخصوص که با یعقوبی معا ذکر شده است و این دو ده مجاورند. ۳- یک کلمه محو شده که شبیه است به بیریز. ۴- اصل، ابنت. ۵- درین مورد بدون نقطه (حروف سوم) کتابت شده. |

۱- اصل برتر(?)^{۱۱}- درست مریاباد است بخصوص که با یعقوبی معا ذکر شده است و این دو ده مجاورند.

۳- یک کلمه محو شده که شبیه است به بیریز.

۴- اصل، ابنت.

۵- درین مورد بدون نقطه (حروف سوم) کتابت شده.

| | | | | |
|----|--|--|--|--|
| | | تمامت [۱۲۳] | است از ذکر حدود. | تمامت [۱۱۷] |
| ۵ | | قطعه زمین در صحراء ^۱ این قصبه در محله مذکوره و این قطعه مشهور است به فروند با احمدی محاد زمین علی بن حسین بن رمشاد مشهور است به حفره تو روکی و این زمین فهرج در محله تو روکی و این زمین محمد بن علی بن عمر خواجه و زمین محمد بن اسد بن فجیب ملاصق راه و زمین واقع این املاک از دو جانب و بستان ابو بکر بن شیخ فضل الله بن علی بن محمد بن علی بن المقدم و راه والیه الممر و سعید و نهر و شارع و آن مبذور سه قفیز است | با غی که موضع آن در صحراء ^۱ قریه فهرج است از قرآن ^۲ بیزد در سکه طاحونه ملاصق شارع و زمین وقف و باغ احمد بن محمد بن علی بن عمر خواجه و زمین محمد بن اسد بن فجیب غوری و شارع و راه والیه الممر و آن مبذور پنج قفیز است | |
| ۱۰ | | تمامت [۱۲۴] | تمامت [۱۲۱] | تمامت [۱۱۸] |
| ۱۵ | | بستانی کی به صحرای قصبه مذکوره است و مشهور است به باغ محمود عفیف ملاصق زمین و رثه صاحب سعید صفی الملک و نهر و بستانی که در دست نظام الدین محمد بن عبدالرسید بن فضل الله است و بستان مولانا غیاث الدین محمد بن ابی القسم علوی و بستان عزیز الدین محمد بن حماد و آن مبذور یک جریب است | پا صد و بیست سهم از جمله سهام کاریز خورمیز و این کاریز معروف است بدین قریه و هر سهمی از سهام آن معروف است به یک جر | باغ و زرب که بدان متصل است در صحراء ^۱ قریه فهرج در کشخوان اسفل دیه در موضع باب حوض عبدالله ملاصق نهر و زمین و رثه مسعود بن محمود بن المقدم و باغ احمد بن ابی بکر غوری و زمین و رثه مسعود بن محمود و زمین رکن الدین محمد بن علاء ^۲ الدین العلوی و راه والیه الممر |
| ۲۰ | | تمامت [۱۲۵] | تمامت [۱۲۲] | تمامت [۱۱۹] |
| ۲۵ | | قطعه زمین در صحراء ^۱ قصبه مهرباد در محله مهرباد و آن ملاصق زمین و رثه جمال الدوله نصانی و اراضی این ضعیف که واقع این | بیست سهم معروف به بیست جریب میضاوی از جمله سهام چهار کاریز که آب جمله منصب می شود بر زمینها ^۱ قصبة مهرباد: | هشت قفیز تخم زمین مشاع در پنجاه و سه قفیز که آن مبلغ افزایش تمامت با غی است که معروف است به عزی موضع آن در صحراء ^۱ قریه فهرج است و آن مستغنى |

۱- اصل: بیضاوی ۲- در تواریخ بیزد، ارزندازان، ولی درین وقفیه بادال (ش ۳۳) هم ضبط شده.
۳- این اسم در فقرات ۱۳۱، ۱۳۰ و ۱۳۲ به کسر اول و سکون دوم و کسر سوم ضبط شده است.

ستى بنت خسرو شاه وزمين ورثه
جمال الدوله نصراني و نهر ميضا و
آن مبذر دو قفيزست

زمين جمال الدوله نصراني و زمين
ستى بنت خسرو شاه و راه و تمامت
اين زمين مبذر نه قفيزست

املاک است از سه جانب، مبذر هفت
قفيز

[۱۳۲] تمامت
قطعه زمين در صحراء [ى] قصبه
مهر يجرد در موضع مهر به^۱ و آن
مشهور است به فرونده او طاق محاد
زمين ورثه سيد قوام الدین حسن
وزمين محمد بن الزعيم على و نهر و
زمين سيف الدین محمد بن ايشك
قطبي و باع همایون^۴ ازان و اقف
اين املاک و راه و ممر و آن مبذر
دو جريب است و دو قفيز

[۱۲۹] تمامت

قطعه زمين در صحراء [ى] قصبه
مهر يجرد در موضع مهر به^۱ بالا و
مهر يجرد در موضع مهر به^۱ بالا و
آن مبذر شش قفيزست و سه کف،
محاد زمين سيف الدین محمد بن
ايشك از دو جانب زمين على بن
محمد کاري و راه و نهر ميضا

قطعه زمين در صحراء [ى] قصبه
مهر يجرد در موضع مهر به^۱ زير و
کرک اشکوک ملاصق زمين سيد
قوام الدین بافقی وزمين ستی بنت
خسرو شاه وزمين ورثه جمال الدوله
نصراني و نهر و راه و آن مبذر يشك
قفيزست

۵

[۱۳۳] تمامت
قطعه زمين در صحراء [ى] قصبه
مهر يجرد در موضع مهر به^۱ در باب
محمد محاد زمين سيف الدین
محمد و باع وزمين و اقف اين املاک
وزمين سيد قوام الدین و راه و آن
مبذر دو قفيزست و دو کف

[۱۳۰] تمامت

قطعه زمين در صحراء [ى] قصبه
مهر يجرد در موضع مهر به^۱ بالا
معروف است به زمين کافر^(۴) زير
محاد نهر ميضا و زمين ورثه
شمس الدین از بک بن ايشك و
زميني که در دست هالک آن است
و زميني که در دست سراح^(۴)
قیماز^۳ رومي است و راه و ممر
و آن مبذر سه قفيزست و چهار کف

[۱۲۷] تمامت
قطعه زمين در صحراء [ى] قصبه
مهر يجرد در موضع مهر به^۱ بالا
ملاصق باع همایون^۴ ازان و اقف
اين املاک و زمين على بن محمد
کاري و زميني که در دست مجدد الدين
ابوال مكانم بن رضي الدين است و
نهر و راه و آن مبذر سه قفيزست

۱۵

۲۰

[۱۳۴] تمامت
قطعه زمين در موضع مهر به^۱
زير محاد زمينها [ى] و اقف اين
املاک از جمله جوانب، و آن مبذر

[۱۳۱] تمامت

قطعه زمين در صحراء [ى] قصبه
مهر يجرد در موضع مهر به ملاصق
زمين و زميني که در دست حسين بن
محمد بن کاري است وزمين وقف و

يشك نيمه مشاع از زميني که
موقع آن به قصبه مهر يجرد است
ملاصق زمين عزيز الدین محمد بن
حمد و زميني که در دست حسين بن
محمد بن کاري است وزمين وقف و

۲۵

۱- به حاشية ^۳ صفحه قبل مراجعت شود.

۲- در شماره ۱۳۲ باع همایون ضبط شده.

۳- اصل، قیماز. تصحیح براساس ضبط آن در فقره ۶۰ است.

۴- در شماره ۱۲۷ باع همایون ضبط شده.

| | | | |
|-----|-------|---|--|
| | | | نه قفیزست |
| ۱۴۱ | تمامت | مهریجرد در موضع مهربۀ زیر متصل به زمینهای[۱] واقف این املاک از جواب و آن مبذرچهار قفلیزست و چهارکف | قطعه زمین به صحرای[۲] قصبه مهریجرد در موضع ریبه ملاصدق نهر و زمین واقف این املاک از دو جانب و راه و آن مبذر دو جریب |
| ۱۴۲ | تمامت | دو قطعه زمین ملاصدق در صحرای[۳] قصبه مهریجرد یکی معروف به فروند گودرزی و آن دیگر به فروند کنجی ملاصدق نهر میضا و تودستان ورثه یوسف بن علی بن بنجیر ^۱ و نهر میضا و فروند حیدر بن ابرهیم بن علی بنجیر ^۲ و فروند حسام الدین اسفاندا و فروندی دیگر که در دست وی است | با غی که موضع آن به صحرای قصبه مهریجردست در محله هور- مزدان ملاصدق با غ کافور عتیق عمر اسفراینی و با غ سحر(۴) و وادی و راه |
| ۱۴۳ | تمامت | قطعه زمین در صحرای[۵] قصبه مهریجرد مذکوره در موضع ندستان ^۳ متصل با غ محمود و با غ ورثه امیر سید جمال الدین ابو محمد بن محمد بن ابی طالب حسینی و زمین محمد بن حسین بن زنگل و نهر میضا و راه و آن مبذر یک قفیزست | قطعه زمین در صحرای[۶] قصبه مهریجرد در موضع مهربۀ بالا محاد زمین وقف و زمین واقف این املاک و زمین ورثه سید قوام الدین حسن علوی بافقی و زمین ستی بنت خسرو شاه و راه و آن مبذر هفت قفیزست و سه کف |
| ۱۴۴ | تمامت | قطعه زمین در صحرای[۷] قصبه مهریجرد در موضع نی استان ^۴ | قطعه زمین در صحرای[۸] قصبه |

۱- در اصل بلکی بی نقطه است و ظاهر^۱ «بنجیر» است.

۲- در فقره ۱۸۷ کریم الدین احمد خاکی آمده است.

۳- ظاهر^۱، «نرستان» که در فقره ۶۰ و ۱۰۵ نیز آمده است.

^۴- (نیستان)

| | | |
|--|--|--|
| <p>[۱۴۹] تمامت باغی که در دسکرۀ جلیل‌باد قلعه است از دسکرمهای یزد و آن معروف است به باغ کوشک اژدره‌هائی</p> <p>[۱۵۰] تمامت باغی که موضع آن هم در دسکرۀ جلیل‌باد قلعه است و آن مشهور است به باغ سیرجانی</p> <p>[۱۵۱] تمامت ششصد سهم که مشهور است به ششصد جره از سهام هر یکی ازین دو کاریز وری و کران از کاریزها [ای] قصبه نفت و آن از دیه‌های بلده یزدست</p> <p>[۱۵۲] تمامت باغی که واقع است در فریه خورمیز از دیه‌ها [ای] قصبه [مهری‌جرد] و آن معروف است به باغ پای دیه</p> <p>[۱۵۳] تمامت مجری چهارشبان روز از جمله</p> | <p>[۱۴۷] تمامت چهاردانگ و نیم از طاحونه که واقع است در صحراي بلده یزد و دایر است به آب دوکاریز جلیل‌باد قلعه و سخاباد (۴) نصیریه متصل به باغ استاد نجیب‌الدین محمد بن علی بن محمود خباز و به بستان ملک ک بهاء‌الدین عثمان خواجه و به باغ محمد طحان و به صحرا و راه</p> <p>[۱۴۸] تمامت هزار و شصصد سهم میضاوی^۴ از جمله سهام چهار کاریز که یکی مشهور است به سورنجان و دوم به بهنام و سوم به مشکریان و چهارم به جشنکاباد^۵، موضع جمله به حومه فریه فهرج از دیهها [ای] بلده یزد، و هر سهمی ازین سهام معروف است به طشتی و هر چهار طسوج میضاوی^۴ یک طشت شربی باشد به اصطلاح اهالی آن پس این سهام مذکوره چهار صد طشت شربی باشد</p> | <p>ملاصق بستان محمد بن حسن قصاب و بستان احمد بولی و زمین وقف و نهر میضا و زمین ورثه محمد بن منصور بن نادر و زمین و پاکاهی^۱ که منسوبند به صدر مجdal الدین محمد بن محمد بن ابی عمران و راه والیه‌المر و آن مبذرش قفیز است</p> <p>[۱۴۵] تمامت قطعه زمین در صحرا [ای] قصبه مهری‌جرد محاد زمینی که ازان مقدم‌الدین محمد بن^۲</p> <p>[۱۴۶] تمامت قریه نصرت‌آباد از قر [ای] بلده مید از توابع بلده بزد حدود اراضی آن متصل است به کشخوان دیه افزدیافی (۴) که مشهور است به ذروک و به کشخوان مزرعه ظفراباد و به کشخوان مزرعه ترکاباد و بمقبره مجوس و به کشخوان فریه بفرویه با تمامت حقوق و توابع از قنوات و اراضی عامر و غامر و باغات و حومه و حصار و دُور و حجرات و اصطبلات و غیر آن</p> |
| | | ۵ |
| | | ۱۰ |
| | | ۱۵ |
| | | ۲۰ |
| | | ۲۵ |

۱- شاید، پاکاهی

۲- اینجا در رقبات مربوط به یزد سهورق (۷۷ و ۷۹) آفتداد است.

۳- در فقره ۲۳۵ به صورت «سختاباد» و در فقره ۲۸ و ۱۵۳ «سخناباد» ضبط است.

۴- بی نقطه بود (بجز شین). از روی ضبط صفحه ۶۸ عکسی ستون ۳ تکمیل شد.

۵- اصل، بیضاوی.

[باب دوم ، فصل اول: املاک بیزد]

| | سورابه ^۵ | وراورد | شبانروزات کاریز سخنhabad (۴) ^۱ تصیریه |
|----|---|---|---|
| ۵ | [۱۶۵] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز درشکابه(۴) | [۱۵۹] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریه بندرآباد | [۱۵۴] تمامت مجری چهار شبانروز ازجمله شبانروزات کاریز علائیه |
| ۱۰ | [۱۶۶] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قناء قریه افرد نافی (۴) | [۱۶۰] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز ملکتاباد موضع آنهم بهقریه بندرآباد | [۱۵۵] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات مرتاباد ^۲ |
| ۱۵ | [۱۶۷] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات قریه بارجین و دستجرد | [۱۶۱] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریه خیارق | [۱۵۶] تمامت مجری چهار شبانروز از چهار کاریز که موضع جمله بهقصبه مهریجر دست: یکی معروف به بغدادآباد ، دوم منویرآباد ، سوم مهریازین ، چهارم ارزندازان ^۳ |
| ۲۰ | [۱۶۸] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنوات پیده که معروفند بهشتآباد و بدرتش | [۱۶۲] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات کاریز قریه چهاردیه که معروف است به کاریز خسرو نمر (۴) ^۴ | [۱۵۷] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریه خودمیز از دیهها[ای] قصبه [مهریجرد] ^۵ |
| ۲۵ | [۱۶۹] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنوات قریه سخوید ^۶ | [۱۶۳] تمامت مجری چهار شبانروز از | [۱۵۸] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریه |

۱- به فقرات ۲۸ و ۱۴۷ و ۲۳۵ نگاه شود. ۲- ظاهرآ ، منیاباد که در حواشی ماقبل علیش بیان شد.

۳- اصل ، ارزندادان ، در مآخذ دیگر ، ارزندازان ۴- به فقره ۷۸ مناجعه شود.

۵- ظاهرآ ، شورابه ۶- اصل ، سخوید

صاحب سعید منتجب^۱ الـدین اسعـد بن محمد بن احمد و به زمـن مـرتضـیـ عـلـاءـ رـکـنـ الدـینـ مـحـمـدـ بـنـ عـلـاءـ الـدـینـ الـعـلـوـیـ وـ بـهـ زـمـنـ وـرـثـةـ مـرـتضـیـ سـعـیدـ عـزـ الدـینـ فـضـلـ اللـهـ حـسـینـیـ وـ بـهـ زـمـنـ وـرـثـهـ مـهـذـبـ الدـینـ اـحـمـدـ وـ بـهـ صـحـراـ وـ بـهـ زـمـنـ وـرـثـةـ رـئـیـسـ الدـینـ اـحـمـدـ بـنـ مـقـدـمـ الدـینـ الـفـورـیـ وـ بـهـ رـاهـ وـالـیـهـ المـمـرـ

[۱۷۹] تمامت
یـکـ قـطـعـهـ زـمـنـ کـیـ مشـهـورـتـ بـهـ باـغـ مـبـارـکـیـ،ـ مـوـضـعـ آـنـ درـ صـحـرـایـ قـصـبـهـ هـمـرـیـ جـرـدـ اـزـ نـوـاحـیـ یـزـدـ درـ مـوـضـعـیـ کـهـ مـعـرـفـ استـ بـهـ قـاسـمـاـبـادـ مـتـصلـ بـهـ زـمـنـ حـسـینـ وـ بـهـ زـمـنـ کـرـیـمـ الدـینـ مـحـمـدـ بـنـ مـحـمـودـ وـ بـهـ زـمـنـ وـقـفـ وـ بـهـ رـاهـ وـ آـنـ مـبـذـرـ شـشـ قـفـیـزـ استـ بـهـ مـسـاحـتـ یـزـدـ

۱- این آبادی از آبادیهای پشتکوه یزد بوده است که اکنون نام آن باقی نیست. من سنگ قبری از آن شیخ زین الدین علی بن شیخ نجم الدین محمود الجونابادی به تاریخ ۸۵۸ در «بنج» دیده‌ام و شرح آن را در «یادگارهای یزد» (جلد اول صفحه ۲۹۹) داده‌ام.

۲- در اصل بی‌ نقطه تحریر شده، موارد دیگر: مرتاباد

[۱۷۰] تمامت
مـجـرـیـ چـهـارـ شـبـانـرـوزـ اـزـ شـبـانـرـوزـاتـ مـدارـقـنـواتـ قـرـیـهـ هـدـشـ

[۱۷۱] تمامت
مـجـرـیـ چـهـارـ شـبـانـرـوزـ اـزـ شـبـانـرـوزـاتـ مـدارـقـنـواتـ قـرـیـهـ بـخـ وـقـفـ

[۱۷۲] تمامت
مـجـرـیـ چـهـارـ شـبـانـرـوزـ اـزـ شـبـانـرـوزـاتـ مـدارـقـنـاتـ قـرـیـهـ جـوـنـابـادـ

[۱۷۳] تمامت
مـجـرـیـ چـهـارـ شـبـانـرـوزـ اـزـ شـبـانـرـوزـاتـ مـدارـقـنـاتـ قـرـیـهـ کـوـهـ

[۱۷۴] تمامت
شـصـتـ وـهـشـتـ سـهـمـ اـزـ جـمـلـهـ سـهـمـ قـنـاتـ مـرـیـبـاـدـ اـزـ قـنـواتـ بـلـدـهـ یـزـدـ

[۱۷۵] تمامت
صـدـوـسـیـ وـ شـشـ سـهـمـ اـزـ جـمـلـهـ سـهـمـ قـنـاتـ سـمـنـ اـزـ قـنـواتـ بـلـدـهـ یـزـدـ

۳- اصل بکلی بی‌ نقطه است و لذا ممکن است منتخب الدین باشد.
۴- در فقره ۱۸۵ واضحآ «شیردبه» ضبط شده.

| | | |
|---|--|--|
| <p>۵</p> <p>راه والیه الممر</p> <p>درموضع کرک^۱ محاد نهر میضاو زمین سلطانی و زمین محمدبن ابی بکر بن حسین و زمین صدر کبیر شرف الدین علی بن رضی الطبیب و راه والیه الممر</p> | <p>داعی وزمین ورثه علی بن محمدبن علی وزمین این ضعیف واقف وزمین ورثه یوسف بن علی و راه والیه الممر، مبدزد یک قفیز و یک کف راه والیه الممر</p> | <p>[۱۸۰] تمامت قطعه زمین که موضع آن هم در صحرای این قصبه است درموضع کرستانو که متصل به زمین ورثه فخر الدین [۲] بو محمدبن ضیاء الدین محمدبن الرضی و زمین ابوالقسم رشین و راه جبل مذوار والیه الممر و آن مبدزد شش قفیز است و سه کف</p> |
| <p>۱۰</p> <p>والیه الممر</p> <p>باغی که معروف است به باغ خطیری^۲ در موضع که تول در صحر [۳] ای این قصبه محاد بستان سید علاء الدین شرفشاه بن بها [۴] -</p> <p>الدین ابی الحسن محمد حسینی و بستان ورثه کریم الدین احمد خاکی^۳ وادی و زمین وقف و راه والیه الممر</p> | <p>[۱۸۱] تمامت قطعه زمین در صحر [۵] ای قصبه مهریجرد در موضع باع غفارستان محاد زمین شرف الدین علی بن اسفوندا و راه و باع شرف الدین علی والیه الممر و این قطعه مبدزد هفت قفیز است و سه کف</p> | |
| <p>۱۵</p> <p>والیه الممر</p> <p>[۱۸۲] تمامت باغی درین قصبه در موضع باع شباني محاد باع وقف و باع این ضعیف و شارع به حدین و آن مبدزد سه قفیز است</p> | <p>[۱۸۲] تمامت قطعه زمین در صحر [۵] ای قصبه مهریجرد در موضع کرستانو که محاد باع سید جمال الدین محمد بن ابی الحسن علوی وزمینی که منسوب است به جمال الدین افسنقر بن ابی بکر بن افسنقر و باع احمد بن شیرده و نهر میضاو راه والیه الممر و آن مبدزد چهار قفیز است</p> | |
| <p>۲۰</p> <p>آن مبدزد چهار قفیز یزدی است</p> <p>[۱۸۳] تمامت قطعه زمین در صحر [۵] ای قصبه مهریجرد در موضع کرک^۱ محاد زمین ورثه محمد بن یوسف</p> | <p>[۱۸۳] تمامت قطعه زمین در صحر [۵] ای قصبه مهریجرد در موضع کرک^۱ محاد زمین ورثه محمد بن یوسف</p> | |
| <p>۲۵</p> <p>[۱۸۹] تمامت قطعه زمین در صحر [۵] ای قصبه مهریجرد در موضع کرک^۱ مزاده شود.</p> <p>۱- شایدگر گ، کما اینکه بیابان گرگ در راه به زاهدان هم وجود دارد. شماره ۱۹۰ و ۱۹۲ وغیره نیز دیده شود.</p> <p>۲- اصل، خطرسی، کوچه خطیر در تواریخ یزد مذکور است.</p> <p>۳- در فقره ۱۴۰ کریم خاکی.</p> <p>۴- به فقرات ۱۲۵ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ مراجعه شود.</p> | <p>[۱۸۴] تمامت زمینی که همچنان مشهور است به فروند در صحرای قصبه مهریجرد</p> | |

سینزد درموضع درآسیا محاد
زمین ابرهیم بن محمد و نهر میضا و
زمین ورثه ابوبکر عارف و زمین
ورثه محمد بن علی سیستان و راه
والیه الممر، مبذر شش قفیزست

المر و آن مبذر سه قفیزست و دو
کف

محاد زمین این ضعیف از سه جانب
و زمین سلطانی و راه و آن مبذر
یک جریب است و شش قفیز و کفی

[۱۹۳] تمامت

دو بستان ملاصدق مشجر در
صحراء [ای] این قصبه در محله
هرزه گاه محاد راه دیه فراfter و
بستان ورثه حسین بن رمشاد و
بستان نظام الدین زراره و نهر میضا
و راه و آن مبذر سه قفیزست

[۱۹۰] تمامت

بستانی که موضع آن در
صحراء [ای] قصبه مهر بجردست در
 محله کرک درموضع سرخانی محاد
نهر میضا و حفره [ای] که آن راخانی
می خواند و زمین محمد بن یوسف
و راه چکاذوک والیه الممر

۵

۱۰

[۱۹۲] تمامت

قطعه زمین در صحراء [ای] فریه
سینزد درموضع اصل بید و حفره
سواران محاد نهر میضا و زمین
بها [ء] الدین محمد بن محمود بن
نجیب و راه والیه الممر و آن مبذر
پنج قفیزست

[۱۹۸] تمامت

قطعه زمین هم درین صحراء در
باب زرب ابرهیم مذکور محاد
زمین ورثه ظهیر الدین شاه و زمین
ورثه شمس الدین سعد و زمین
فخر الدین ابوبکر بن محمد بن
اوچی نهر میضا و راه و آن مبذر
دو قفیزست

[۱۹۹] تمامت

باغی کدهم درین صحراست در
موقع الحسان (؟) به حد خانه و
بستان عضد الدین علا [ء] الدوله و
زمین وقف و زمین مولانارکن الدین
محمد علوی و زمین ورثه جمال -

قطعه زمین در صحراء [ای] این
قصبه در موضع هورمزدقان محاد
زمین جمال الدین غلبک و زمین
ابراهیم بن علی و زمین ورثه حسن بن
حسین فرانه و نهر و زمین ورثه
کریم الدین خاکی و راه و آن مبذر
یک قفیزست

[۱۹۵] تمامت

بستانی که واقع است درین
صحراء آن مشهور است به باغ اولشی
محاد نهر از جانبین و زمین سنقریه و
راه و آن مبذر سه قفیزست و یک
کف

[۱۹۶] تمامت

قطعه زمین در صحراء [ای] فریه

[۱۹۱] تمامت

قطعه زمین در صحراء [ای]
قصبه مهر بجرد در محله چناروک
محاد نهر میضا و باع سید علوی و
زمین ورثه جمال الدین عبدالله
خواری و باع ورثه جمال الدوله
ارکاون نصرانی و زمین این ضعیف
و راه والیه الممر و آن مبذر سه
قفیزست

۱۵

۲۰

[۱۹۲] تمامت

قطعه زمین در صحراء [ای] قصبه
مهر بجرد در موضع کرک متصل
نهر میضا و زمین این ضعیف از
جانبین و زمین صدر جلال الدین
حیدر و نهر و زمین ابوبکر بن
محمد بن محمود بقال و راه والیه

۲۵

| | | | |
|--|---|---|--|
| <p>۵</p> <p>۱۰</p> <p>۱۵</p> <p>۲۰</p> <p>۲۵</p> | <p>[۲۰۶] تمامت قطعه زمین در صحراء [ای] قریه سریزد از دیهها [ای] بلده یزد در موضع خلف- الطاحونه محاد تهر میضا و زمین ورثه اندکر (؟) و زمین ورثه سیف راه و آن مبذر یک جزیره و سه قفسیز و سه کف</p> <p>[۲۰۷] تمامت قطعه زمین در صحراء [ای] قریه سریزد از قر [ا] یزد در موضع زادا خواری (？) محاذ زمین ابوالقسم رزمن (？) و زمین این ضعیف و راه و آن مبذر چهار قفسیست و چهار کف</p> <p>[۲۰۸] تمامت قطعه زمین در صحراء [ای] قریه سریزد در موضع کیاریتیق^۳ محاد زمین بها [ء] الدین ایبک کرجی^۳ و زمین احمد بن موت و زمین وقف و نهر و راه و باعگ که در دست محمد ابن علی است و راه والیه الممر و آن مبذر دو قفسیست و سه کف</p> <p>[۲۰۹] تمامت قطعه زمین در صحراء [ای] این دیه در موضع هرونی متصل زمین</p> | <p>[۲۰۳] تمامت قطعه زمین در صحراء [ای] قریه خورمیز از دیهها [ای] بلده یزد در موضع بیکاباز (？) محاد زمین ورثه اندکر (？) و زمین ورثه سیف الدین محمد بن آغوش و زمین شیخ محمد بن ابی بکر اسکاف و نهر میضا و زمینی که منسوب است به محمد ابن آغوش و راه والیه الممر</p> <p>[۲۰۴] تمامت بستانی که موضع آن به قصبه خورمیز است از دیههای قصبه مهریجرد در موضع سرستون متصل با غات این ضعیف از سه جانب و زمین ورثه جمال الدین عبدالله خواری و راه والیه الممر و آن بستان مشجر است و مبذر چهار کف</p> <p>[۲۰۵] تمامت هجده سهم از اصول خلاف در صحراء [ای] قریه خورمیز در کنار جوی کی آب کاریز این دیه در انجا می رود، در موضعی که این فای (？) و سر جوی می خواند متصل زمینی که وقوف رباط ابو حرب است داخل قصبه مذکوره</p> | <p>الدوله نصرانی و بستان ورثه محمد و بستان ورثه بحیی و راه و آن مبذر چهار قفسیست به مساحت یزد</p> <p>[۲۰۰] تمامت قطعه زمین در صحراء [ای] قریه سریزد در موضع نویراز (？) محاد زمین بها [ء] الدین ایبک ترکمان و زمین محمود بن محمد بن نجیب و راه والیه الممر و آن مبذر دو قفسیز است</p> <p>[۲۰۱] تمامت قطعه زمین در صحراء [ای] قریه سریزد در باب نویراز (？) متصل صحراء زمین ایبک و نهر و راه والیه الممر و آن مبذر یک قفسیست</p> <p>[۲۰۲] تمامت باعی که به صحراء [ای] قریه خورمیز است از دیهها [ای] قصبه مهریجرد در موضع طریق آسیا، محاد باع این ضعیف و باع تاج الدین مسعود معزی و باع ورثه جمال الدین عبدالله بن محمود خواری و راه والیه الممر و آن مبذر یک قفسیست</p> |
|--|---|---|--|

آن از جمله سهام قنات ملکتابادو
مشرب اين هر دواراضي بنداراباد
است

نهر ميضا واليه الممر و آن مبذر
دو جريپ است

ورثه جمال الدوله نصراني و زمين
ورثه محمد بن ابي بكر ابار و
زميني ديگر ازان ايشان و زمين

شرف الدين على بن ظهير الدين
احمد بن نجيب و راه واليه الممر و
آن مبذر يك جريپ است

۵

[۲۱۶] تمامت
قطعه زمين که آن مبذر شن
فقيست، موضع آن در صحراء [۴]
قريءه خياره از ديهها [۴] يزد در
موقع باب الذرب^۳ متصل زمين ورثه
احمد بن عمر و زميني که در دست
ورثه جمال الدوله نصراني و زمين
ورثه جمال الدين عبدالله خوارى
از دو جانب و به زمين فقيه محمد بن
يوسف اشكدری^۵

قطعه زمين واقع در صحراء [۴]
قريءه فهرج در موقع ارض مطهرى
محاد راه و زمين ملك السادة ركن
الدين محمد و بستان محفوظ بن
علي بن ابي بكر و نهر ميضا و زمين
ورثه صدر منتخب الدين اسعد بن
محمد بن احمد و شريک ايشان
سعدين محمد بن نجيب و نهر و راه
و آن مبذر نه فقيز است

[۲۱۰] تمامت
قطعه زمين هم در صحراء [۴]
قريءه خياره و آن مشهور است به
زمين حسولي^۶ توره دان^۷ محاد نهر
ميضا و زمين ورثه جمال الدين
عبدالله خوارى و آن مبذر هشت
قفيز است

۱۰

[۲۱۷] تمامت
قطعه زمين که آن مبذر
دو فقيست در صحراء [۴] اين ديه در
موقع پشت با غرز متصل زمين
نجم الدين محمود بن ابي بكر طراز
وزمين ورثه عمر بن بكران وزمين
ورثه شيخ احمد بن عمر و به زميني
که معروف است به تخته اشكدری^۸
ازان ورثه ظهير الدين شاه

بانغي که واقع است در صحراء [۴]
اين قريه در موقع اغران^۹ و آن
مشهور است به با غ قاسمي، حدودش
متصل است به نهر ميضا و راه از دو
طرف و با غ سيد شرف الدين على بن
مرتضى و به با غ ورثه قجر بن عبد الله
قطبي و راه واليه الممر و اين با غ
مبذر هفت قفيز است

[۲۱۱] تمامت
قطعه زمين در صحراء [۴] خياره
در موقع باب الثلمه محاد زمين
ورثه ظهير الدين شاه از دو جانب و
حفره محمد بن دوكى^{۱۰} و زمين
ورثه جمال عبدالله خوارى، مبذر
شش قفيز

۱۵

[۲۱۸] تمامت
قطعه زمين در صحراء [۴] قريه

[۲۱۵] تمامت
قطعه زمين هم در صحراء [۴]
قريءه فهرج در موقع بواز^{۱۱} ديلمان
دو ويست و چهل و يك سهم و نيم
از جمله سهام قنات بنداراباد و مثل

[۲۱۲] تمامت
قطعه زمين هم در صحراء [۴]
قريءه فهرج در موقع بواز^{۱۱} ديلمان
محاد زمين ديواني از سه جانب و

۲۵

۱- در شماره ۲۱۹ و ۳۵۹ با تشديده سين و در شماره ۳۴۷ به صورت «حسوله»
۲- توره در زمان مردم آن صفحات حيواني شبيه شمال است ۳- در شماره ۶۶ «اغران» آمده است
۴- کذا، شايد، باب الزرب^(۱) ۵- اصل، اشكدری ۶- اصل، اشكدری

| | | | |
|--|--|--|---|
| <p>۵</p> <p>۱۰</p> <p>۱۵</p> <p>۲۰</p> <p>۲۵</p> | <p>[۲۲۴] تمامت بستانی که موضع آن در صحراء[۵] قریه ابرنداباد در موضع پشت آسیا و آن مشهور است به باع محمد بن عثمان کریمی، حدودش متصل است به باع ورثه حکیم فخر الدین ابو محمد بن محمد بن الرضی و باع محمد بن علی بن زنگ^۷ و باع ورثه علی بن داماد و راه و آن</p> <p>[۲۲۵] تمامت بستانی که موضع آن در صحراء[۵] قریه بدراباد در موضع پشت آسیا و زمین ورثه علی محمد بن عثمان کریمی، حدودش متصل است به باع ورثه حکیم فخر الدین ابو محمد بن محمد بن الرضی و باع محمد بن علی بن زنگ^۷ و باع ورثه علی بن داماد و راه و آن</p> <p>[۲۲۶] تمامت بستانی که واقع است در صحراء[۵] قریه بدراباد در موضع پشت آسیا و آن مشهور است به باع محمد بن عثمان کریمی، حدودش متصل است به باع ورثه حکیم فخر الدین ابو محمد بن محمد بن الرضی و باع محمد بن علی بن زنگ^۷ و باع ورثه علی بن داماد و راه و آن</p> | <p>[۲۲۱] تمامت قطعه زمین در صحراء[۵] قریه خیاره در موضع پشت باع و آن مشهور است به زمین علی هلو و باع uboکان، حدودش متصل است به نهر میضا و باع احمد زنگله^۸ از آن عبدالله بن سید بزار و زمین ورثه ظهیر الدین شاه و زمین ورثه جمال. الدین عبدالله خواری و زمین تخته uboکان</p> <p>[۲۲۲] تمامت قطعه زمین به ظاهر قریه خیاره درجوار باع دلمحاد زمین نظام الدین محمد بن عبد الرشید بن فضل و زمین سابق و زمین ورثه علی ابن الزعیم و زمین ابو جعفر بن الزعیم و راه و آن مبذر یک جریب است و یک قفسه و موضع آن در اسفل طاحونه است</p> <p>[۲۲۳] تمامت بستانی که موضع آن به صحراء[۵] قریه ابرنداباد در موقع بیق^۹ محادبستان محمود ابن محمد بن ابی طاهر و بستان علی ابن کمال و صحراء و راه</p> | <p>خیاره در موضع مهر ابادیان محاد نهر و زمین ابو بکر بن عمر و زمینی که منسوب است به حاجی ابرهیم و به حرمیم قنات شمس آباد و به زمین محمد بن حسن بن کیاوش ریک وی و نهر میضا و راه والیه الممر، مبذر جریبین</p> <p>[۲۱۹] تمامت قطعه زمین در صحراء[۵] قریه خیاره در محله حسوی^{۱۰} و آن زمین معروف است به زمین سابق محاد زمین سابق و زمین ابرهیم حمامی و زمین ورثه صدر جمال الدین عبدالله خواری و زمین نظام الدین محمد و زمین شرف الدین علی و آن مبذر شش قفسه است</p> <p>[۲۲۰] تمامت قطعه زمین که آن مبذر یک قفسه است و یک کف در صحراء[۵] قریه خیاره در موضع حفره سنگستان محاد زمین ورثه جمال الدوله ارکاون نصرانی از سه جانب^{۱۱} و زمین این ضعیف واقف</p> |
|--|--|--|---|

۱- در شماره ۲۱۰ بدون تشدید و در شماره ۳۴۷ به صورت (حسوله) ۲- اصل، حالات ۳- شاید، زنگله
۴- کذا، شاید، بیق ۵- شاید مصتر «بل» باشد ۶- اصل، ریک (تصحیح قیاسی است)

| | | |
|---|--|--|
| <p>[۲۳۳] تمامت خانه که داخل قریه بدرآبادست و آن مشهورست به خانه کریم در محله سفلی محاد دو باعچه ازان ورثه ابوبکر بن احمد بن عثمان و راه ازدو جانب</p> <p>[۲۳۴] تمامت خانه دیگر داخل این دیه همچنان در محله سفلی مشهور به خانه عمرانیه محاد خانه محمود ابن عمر بن احمد و باعچه ورثه عمران و خانه محمود بن حسن و راه</p> <p>[۲۳۵] تمامت شست و پنج سهم از جمله سهام قنات قریه حاج باد^۱ از قرای بلده یزدواین قنات مشهورست به اضافت با این قریه و مستغنى است از ذکر حدود و هر سهمی ازان معروف است به یک جر</p> <p>[۲۳۶] تمامت وضو جای که موضع آن داخل بلده یزدست نزدیک در کیا در موضعی که آن را در سرای کیا خوانند محاد سرای کیا و راه از</p> | <p>و مر با آنجاست</p> <p>[۲۳۰] تمامت بستانی در صحرای این دیه بدرآباد در محله جوی بالا و آن مشهورست به باع اسفست محاد باع ورثه عمران و باع محمود بن عمر بن احمد وزمین ظهیر شاهی و باع کل^۲ و راه والیه الممر و آن مبذر پنج قفیزست</p> <p>[۲۳۱] تمامت بستانی که موضع آن در صحرای^۳ قریه بدرآبادست مشهور به باع ابوبکر عمرانی محاد زمین محمود بن احمد بن الحسن و نهر میضا و باع عمرانی المحدود قبل و راه والیه الممر و آن مبذر دو قفیزست</p> <p>[۲۳۲] تمامت خانه که موضع آن در محله علیاست و آن مشهورست به خانه کریم متصل باعچه محمد بن احمد داماد و حسین بن احمد داماد و راه ازدو جانب</p> | <p>مبذر دو قفیزست</p> <p>[۲۲۷] تمامت دو قطعه زمین در صحرای^۴ قریه بدرآباد یکی مشهور به کشخوان کوروک^۱، آن دیگر به کوره ریگ، حدودشان علی التلاصق متصل است به حرم قنات حسن آباد و به حرم قنات فیروز آباد و به کشخوان پای گزو به حرم قنات نو و این هر دو مبذر پائزده جریب است</p> <p>[۲۲۸] تمامت قطعه زمین در صحرای قریه بدرآباد در موضع کشخوان باع زیر^۲ محاد جاده بلده زمین ورثه جمال الدله و بستان احمد داماد و طریق بلده و آن مبذر ده جریب است</p> <p>[۲۲۹] تمامت خانه و باعچه و ساباط متلاصق موضع آن داخل بلده بدرآباد و این خانه معروف است به خانه ایاز در محله سفلی محاد شارع و بستان ورثه حسام الدین حسن آقا و شارع و مسجد جامع و موضعی که مدخل</p> |
| ۵ | ۱۵ | ۴۰ |
| ۲۵ | ۲۵ | |

۱- ظاهرآ به تلفظ یزدی Gowrok (= گبرک)

۲- اصل نقطه «باء» ندارد

| | |
|---|--|
| <p>حسام الدین اسفاؤند^۴ دیلمی و بستان جمال الدین غلبک بن بها^۵ [ء] الدین ایبک قطبی و بستان سید شمس الدین محمد و بستان علی بن محمد بن علی و راه</p> | <p>سه جانب پنجاه و پنج سهم از جمله سهام قنات قریه‌اردکان از قرا^۶ مید و هر سهمی ازان معروف است به یک طست</p> |
| <p>قطعه زمین در صحراء^۷ قصبه مهر بجرد در موضع فرجوی ملاصق زمین حسن بن ابی بکر بن حسن و زمین سید شمس الدین محمد بن محمد بن ابی طالب و زمین سید قوم الدین حسن بافقی و زمین ورنه ابوبکر بن احمد بلند و راه والیه الممر</p> | <p>دویست و چهل سهم از جمله سهام چهار کاریز که موضعشان به قصبه مهر بجرد است از ناحیه بلده یزد؛ یکی ازان جمله مشهور است به بغداد اباد و دوم بهمنویر اباد و سوم به ارزندادان^۸ و چهارم به مهر پادین، و هر سهمی ازین سهام معروف است به یک جر</p> |
| <p>قطعه زمین در صحراء^۷ قصبه مهر بجرد در موضع فرخی^۹ متصل به زمینهای واقع این بقاع از جواب</p> | <p>دویست سهم و نودونه سهم و پنج دانگ و سه تسو از سهمی از جمله سهام کاریز جلیلاباد قلعه</p> |
| <p>قطعه زمین در موضع فرخی و آن مبذر دوجری است و مستغنى است از ذکر حدود</p> | <p>قطعه زمین در صحراء^۷ قصبه مهر بجرد در موضع فرخی^۹ محاذ فروند ازان محمد بن احمد قلعی و بستانی که در دست حسین بن محمد بن حسین است و زمین این ضعیف واقع و راه والیه الممر</p> |
| <p>صد و هفتاد و هشت سهم و چهار دانگ و سه تسو از سهمی از جمله سهام قنات ساختاباد(؟) نصیریه</p> | <p>۲۴۱] تمامت ۲۴۲] تمامت ۲۴۳] تمامت ۲۴۴] تمامت ۲۴۵] تمامت ۲۴۶] تمامت ۲۴۷] تمامت ۲۴۸] تمامت ۲۴۹] تمامت ۲۵۰] تمامت</p> |

۱- اصل ، مرتاباد ۲- اصل ، ارزندادان ۳- اصل ، فرجی (تصحیح طبق شماره ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹)
۴- در موارد دیگر «اسنازند» آمده از جه اه شماره ۲۸۵ و ۲۸۸ و ۳۲۴

[۲۵۵] تمامت

بستانی که در صحرای بلده
میزدست در دسکرۀ آب کاریز
جلیل‌باد قلعه، در موضع پشت
جوی کثنویه و آن مشهورست به
باغ دره محاد حريم قنات کثنویه
و بستان حسین بن علی بن نجیب و
ظهر قنات قریه گرفرا مرز و راه
و شارع

[۲۵۶] تمامت

باغی مشجر در صحراء^[۱] قریه
فیر و زا باد در موضع زبرمهیری^(۲)
محاد طریق و باغ سرو و باغ ورنۀ
 محمود بن محمد طوسی

[۲۵۷] تمامت

باغی هم در صحرای قریه
فیر و زا باد در موضع باغ هست^(۳) و این
باغ مشهورست به ور ترک محاد
باغ ورنۀ عماد الدین عبدالجلیل بن
عبدالوهاب الکسای و باغ محمد
ابن مسعود بن محمد و راه از دو
جانب والیه الممر

[۲۵۲] تمامت

قطعه باغ که مفروز^(۴) است از
باغ عزی و موضع آن به صحراء^[۵]
قصبه مهریجرد، حدود این قطعه
متصل است به باقی باغ‌ازان دیوان
اتابکی از دو جانب و بستان باغ
سر و از دو جانب والیه الممر و
این قطعه مبذر شش قفیز است

[۲۵۳] تمامت

زمینی کی موضع آن به
صحراء^[۶] قصبه مهریجرد است در
موقع بند گریوه^(۷) و در کاره^(۸)
و آن مشهورست به زمین راکا^(۹)
... [مب]ذر هفت جریب است

[۲۴۸] تمامت

قطعه زمین هم در موضع فرخی
و آن مبذر نه قفیز است و مستغنى از
ذکر حدود

۵

[۲۴۹] تمامت

قطعه زمین هم در موضع فرخی
مبذر یک جریب و پنج قفیز و
مستغنى از ذکر حدود و عد حقوق

[۲۵۰] تمامت

بیست سهم از جمله سهام قنات
ابر و مثل آن از جمله سهام قنات
مبارکه و این هر دوازده قنوات بلده
یزدندو هر سهمی عبارت است از
یک جر و این هر دو کاریز در یک

۱۵

[۲۵۱] تمامت

ده سهم از جمله سهام قنات
یعقوبیه و مثل آن از جمله سهام
قنات جلیلیه و این هر دو از قنوات
بلده یزدندو هر سهمی ازان
معروف است به جری

۲۰

۲۵

۱- اصل : مفرد ۲- اصل : بندک رو

۳- جای یکی دو کلمه بیاض است ۴- محل چهار پنج کلمه سفید است

۵- جای دو کلمه بیاض است ۶- به خط دست خورده «یکصد» الحاق کرده‌اند

۷- شاید صورتی از «هس» (لهجه یزدی) به معنی طولیه باشد (نیز شماره ۳۳۱)

| | | | |
|--|---|---|---|
| <p>۵</p> <p>۱۰</p> <p>۱۵</p> <p>۲۰</p> <p>۲۵</p> <p>۳۰</p> | <p>على کلوک و باع شهریار بنت على بن محمد علوک و باع محمد بن على بن داود و راد و آن مبذر سه قفیز و چهار کف است</p> <p>[۲۶۴] تمامت باغی که موضع آن داخل قریه فهرج است معروف به باع موسی ملاصق طریق و باع صدر ضیا [ء] الدین محمد بن محمد بن ابی طاهر موشاده و بستان و خانه محمد بن علی ما هو ک و سکه و الیها المدخل بایک درخت فر صاد که در آن جاست</p> <p>[۲۶۵] تمامت هشت سهم میضاوی که مشهور است به هشت جریب از جمله سهام قنوات قصبه مهریجرد که مذکور نند</p> <p>[۲۶۶] تمامت یک سهم که مشهور است به یک جریب شربی از جمله سهام قنوات چهارگانه مهریجرد</p> <p>[۲۶۷] تمامت شش سهم مشهور به شش قفیز از جمله سهام این قنوات چهارگانه</p> | <p>[۲۶۱] تمامت بستانی که واقع است در صحرا ای قریه فهرج محاد بستان مولانا رکن الدین محمد بن علا [ء] الدین العلوی ازدواج اب و زمینی که در دست ظهیر الدین غوری است و پرسش نظام الدین سعده بستان بها [ء] الدین محمود و راه والیه الممر و آن مبذر یک جريب و پنج قفیز است</p> <p>[۲۶۲] تمامت باغی که در صحرا ای قریه فهرج است از قر [اء] یزد در موضع آسیاب ملاصق قطعه [اء] که ازان مقسوم است به نام احمد بن محمد بن المقدم و بستان فخر الدین ابو عبدالله و باع قاضی عفیف الدین محمد بن عبدالله و سکه و نهر امیری والیه المدخل</p> <p>[۲۶۳] تمامت باغی که موضع آن به صحرا [اء] قریه فهرج است در موضع اصل تاؤ و آن مشهور است به باع کیخسروی ملاصق شارع و بستان مولانا رکن الدین محمد بن علا [ء] الدین العلوی و باع ورثه ابو جعفر بن</p> | <p>[۲۵۸] تمامت قطعه زمین که آن مبذر سه قفیر است و سه کف در صحرا [اء] قریه فیروزاباد در موضع مهمینی ملاصق باع ورثه جمال الدوله نصرانی و باغی که در دست جمال الدین عبدالله خواری است و باع اشت (۹) و زمین علا [ء] الدین عبد الحمد ابن محمد بن عبدالرشید</p> <p>[۲۵۹] تمامت یک سهم که عبارت است از یک طسوج میضاوی از جمله سهام قنات دسکر هذرنستان (۹) از دسکرهای قریه بارجین از قرای میبد و این کاریز معروف است و مشهور و مستغنی از زیاده تعریف</p> <p>[۲۶۰] تمامت خانه که موضع آن داخل بلده یزد است در محله باب و ساده ملاصق خانه ورثه شیخ فضل الله ابرقوهی و خانه عز الدین اسحق بن علی بن نجیب رازی و خانه سید فخر الدین ابو عبدالله بن محمد بن المرتضی حسینی و خانه ملک السادة عماد الدین مرتضی بن ابی الحسن ابن ابی العشار حسینی و راه والیه الممر</p> |
|--|---|---|---|

و اکنون از ازان واقف این املاک است و زمین ورثه سید عز الدین محمد بن علاء^۱ الدین علی بن فضل الله الحسینی و زمین سنقریه و نهر و راه و آن مبذر یک جریب است و پنج قفیز و سه کف

[۲۷۵] تمامت

قطعه زمین در صحراء^۲ [ای] قصبه مهریجرد در موضع مهر به زیر ملاصدق زمین وقف و زمین قاضی جمال الدین مسعود بن محمد بن ابی عمران و زمین محمد بن ابی بکر ابی بلند و زمینی که ازان ابو بکر ابن ابرهیم صیدلانی بود و اکنون ازان واقف این املاک است و نهر و مر و آن مبذر دوقفیز است و سه کف

[۲۷۶] تمامت

قطعه زمین در صحراء^۳ [ای] قصبه مهریجرد در باغ همایون و باب زرب رضی ملاصدق زمین اتابکیه^۴ و زمین عزیز الدین محمد بن حماد بن ابی طاهر و زمین ستی بنت خسر و شاه و زمین ورثه سید قوام الدین حسن علوی بافقی و راه و آن مبذر پنج قفیز است

[۲۷۱] تمامت

قطعه زمین در صحراء^۵ [ای] قصبه مهریجرد در محله مهر به محاذین این ضعیف و زمین شرف الدین علی بن بنگیر^۶ و زمین این این ضعیف واقف و نهر و راه، مبذر یک قفیز و چهار کف و نیم

مهریجرد

[۲۶۸] تمامت

قطعه زمین مشهور به فروند غوری در صحراء^۷ [ای] قصبه مهریجرد در محله مهر اباد محاذ زمین دیلمشاه بن کیخسرو راه و زمین سید محمد بن ابی الحسن العلوی و راه و نهر و زمین محمدشاه بن فرخ و زمین حسن بن محمد و شریک او

۵

۱۰

۱۵

۲۰

[۲۷۲] تمامت

قطعه زمین در صحراء^۸ [ای] قصبه مهریجرد در محله ریه^۹ (۴) ملاصدق نهر میضا و راه و زمین واقف این املاک و راه و آن مبذر سه جریب است

[۲۶۹] تمامت

باغی وزربی که متصل آنست در صحراء^{۱۰} [ای] قصبه مهریجرد در محله مهر اباد در موضع جوی فرئین محاذ زمین هزبر^{۱۱} الدین کامر و ابن محمد بن منصور و باغ مقدم الدین محمد بن احمد بن رمشاد و نهر میضا و راه و آن مبذر دو جریب است و یک کف

[۲۷۳] تمامت

قطعه زمین در صحراء^{۱۲} [ای] این قصبه در موضع مهر به بالا ملاصدق زمین ورثه جمال الدین مسعود بن محمد بن ابی عمران و زمین واقف این املاک و نهر و راه و آن مبذر مبذر یک جریب است

[۲۷۰] تمامت

قطعه زمین در صحراء^{۱۳} [ای] قصبه مهریجرد در محله مهر به زیر محاذین واقف این املاک اشکوک و مهر به زیر محاذ زمینی کی پیش جانب و نهر و آن مبذر چهار کف و این از ازان ابو بکر صیدلانی بود

۲۵

| | |
|---|--|
| <p>[۲۸۳] تمامت قطعه زمین در صحراء [ای] قصبه مهر ب مجرد در محله مهر به زیر و آن مشهور است به زمین حسن اصطهانیز که^۱ و آن مشهور است به باغ در دمیموک ملاصدق زمین ورثه غیاث الدین ابو القاسم بن محمد علوی و باغ حسین بن علی سقطان زمین سراج الدین قیماز رومی و نهش میضا و راه، مبدز هفت قفیز سرخاب و زمینی دیگر هم ازان او و زمین واقع این املاک و راه...^۲ و آن مبدز چهار قفیز است</p> <p>[۲۸۴] تمامت قطعه زمین در صحراء [ای] قصبه مهر ب مجرد در موضع پس حوض محاد زمین بدر الدین التون بوقابن التونیه و زمینی که منسوب است به احمد بن حسین سولی (۳) و زمین وقف و باغ ورثه مولانا جمال الدین مسعود بن محمد بن ابی عمران ونهر میضا و راه و آن مبدز دو قفیز است و چهار کف</p> <p>[۲۸۵] تمامت قطعه زمین در صحراء [ای] قصبه مهر ب مجرد در محله کرک ملاصدق زمین حسام الدین اسفاؤند^۴ و زمین</p> | <p>[۲۷۷] تمامت قطعه زمین در صحراء [ای] قصبه مهر ب مجرد در موضع مهر به بالا ملاصدق اراضی واقع این املاک و راه و مدخل آن مبدز یک جریب است</p> <p>[۲۷۸] تمامت قطعه زمین در صحراء [ای] قصبه مهر ب مجرد در موضع مهر به زیر محاد زمین شرف الدین مظفر بن المؤبد و زمین شیخ حسن بن مسته و زمین حسین بن محمد کاری و زمین واقع این املاک و راه و ممر</p> <p>[۲۷۹] تمامت قطعه زمین در صحراء [ای] قصبه مهر ب مجرد در موضع مهر به زیر مشهور به زمین حفره بتان (۵) محاد زمین علی بن محمد کاری^۶ و نهش و زمین علی مذکور و زمین پسر او محمد و زمین ورثه سید قوام الدین و راه مهر پادین و زمینی که منسوب است به علی بن محمد بن بنجیر و زمین ورثه مقدم الدین محمد بن احمد وزمین ورثه محمد ابن حسن و نهر میضا و راه</p> <p>[۲۸۰] تمامت قطعه زمین در صحراء [ای] قصبه ۲- ظاهر، گرگ ۳- محل یک اسم بیاض است ۴- همان «استر بیج» در تلفظ امروزی است. در شماره ۱۶ به صورت «اصطهانیشک» آمده است ۵- جای یک اسم بیاض است ۶- در شماره ۲۴۴، اسفاؤند</p> |
|---|--|

۱- در شماره ۳۸۸، فر کاری (۶)
۲- ظاهر، گرگ
۳- محل یک اسم بیاض است
۴- همان «استر بیج» در تلفظ امروزی است. در شماره ۱۶ به صورت «اصطهانیشک» آمده است
۵- جای یک اسم بیاض است
۶- در شماره ۲۴۴، اسفاؤند

است از ذکر حدود با یازده سهم از
اصل بیست و چهار سهم از طاحونه
میان ریگ

[۲۹۱] تمامت
بستانی که واقع است درین قریه
حاجباد و آن مستغنى است از
ذکر حدود

[۲۹۲] تمامت
کاریزی که به قدیم معروف بوده
است به امیر یوک^۳ و اکتون
معروف است بدتر کن آباد، موضع آن
به ظاهر قصبه مهربجرد از نواحی
یزد با تمامت اراضی که مخصوص
است بدین کاریز و تحت آن است و
آن اراضی معروف است به کشخوان
جزن از اراضی قریه سریزد با
تمامت مرآب این قنات که آن
ممر ممتد است از قصبه مهربجرد در
مسافت ده فرسنگ تامحله مریاباد^۴
از محلات بلده یزد بادیگر منافق

[۲۹۳] تمامت
خانه بزرگ و بستانی و باعچه که
متلاصق آند موضع آن داخل قریه
تفت و این خانه مشهور است به خانه
اتابک

[۲۸۸] تمامت
باغی که در صحراء^۵ [ای] قصبه
مهر بجرد است در محله هورمزدقان
محاذی مین موات و زمین حسام الدین

اسفاؤند و زمینها که منسوب است به
قطب الدین مرتضی بن بها^۶ [ای] الدین
ابی الحسن و زمین موات ایضاً...^۷
و آن مبذر دوجریب است^۸

[۲۸۹] تمامت
قریه میمونه از رستاق بلده
یزد متصل خریم قنات اسحق آباد
و کشخوان قریه بندار اباد و اراضی
آن و به حصار خراب و زمین موات
با تمامت باغی که معروف است به
بها^۹ [ای] الدینی و زمینی که معروف
است به کشخوانوک متصل کشخوان
بندار اباد مذکوره و با یک نیمه
مشاع از باغی که معروف است به باع
کومر^{۱۰} همچنان به جنب کشخوان
بندار اباد

[۲۹۰] تمامت
بیست و سه سهم و ثلثان سهمی
از اصل بیست و چهار سهم که آن
مجموع سهم قریه حاجباد است
از دیهها^{۱۱} [ای] بلده مبید از بلا دیزد و
آن مشهور است بدین اسم و مستغنى

محمد عارف وزمین ابرهیم و نهر
وراه و آن مبذر دو قفیز است و سه
کف

[۲۸۶] تمامت
قطعه زمین در صحراء^{۱۲} [ای] قصبه
مهر بجرد در محله مخلدین بن سر
کل بیز مهربادین محاذ زرب مولانا
مجد الدین محمود بن محمد بن ابی

عمران و باع شمس الدین محمد بن
علی سبزواری و نهر و زمین وقف و
زمین و رئنه علا^{۱۳} [ای] الدین محمد بن
ابی احمد بن سحتکین^{۱۴} و زمینی
که منسوب است به مولا ناقوام الدین
محمد بن ابی عبدالله بن النظم
الحسینی و راه و آن مبذر پنج قفیز
است

[۲۷۸] تمامت
قطعه زمین در صحراء^{۱۵} [ای] قصبه
مهر بجرد در موضع دریخان
ملائق باع مولانا جلال الدین
ابویعلی معن حسینی و باع واقف
این املاک و باع همایون هم ازان
وی و زمینی دیگر هم ازان وی،
مبذر سه جریب

| | | |
|---|---|--|
| <p>۵ [۳۰۱] تمامت از شبانروزات مدار کاریز بدراباد</p> <p>۱۰ [۳۰۲] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات چهار کاریز: یکی مشکویان، دوم بهنام، سوم سودجان و چهارم جشنکabad، موضع این جمله به قریه فهرج</p> <p>۱۵ [۳۰۳] تمامت مجری چهار شبانروز از چهار شبانروزات مدار شش کاریز که موضع جمله به قریه خویدک</p> <p>۲۰ [۳۰۴] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریه شمس آباد</p> <p>۲۵ [۳۰۵] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریه جیلان</p> <p>۳۰ [۳۰۶] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدارفقات قریمسریزد</p> | <p>۲۹۴ [۳۰۱] تمامت با غی که در قریه تفت است و آن معروف است به باغ کور</p> <p>۲۹۵ [۳۰۲] تمامت با غی که مشهور است به باغ آتش هم درین قریه تفت</p> <p>۲۹۶ [۳۰۳] تمامت مجری چهار شبانروز از جمله شبانروزات کاریز یعقوبیه آباد</p> <p>۲۹۷ [۳۰۴] تمامت مجری چهار شبانروز از جمله شبانروزات کاریز جلیلیه</p> <p>۲۹۸ [۳۰۵] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات کنتویه</p> <p>۲۹۹ [۳۰۶] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات کنتویه</p> | <p>۳۰ [۳۰۷] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات کاریز کاریز نو از دو کاریز که به قریه فیر و زاباد است</p> <p>۳۱ [۳۰۸] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات کاریز محمودیه از دو کاریز قریه فیر و زاباد</p> <p>۳۱۰ [۳۰۹] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریه شمس احمدآباد</p> <p>۳۱۱ [۳۱۰] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریه حاجبایان آباد</p> <p>۳۱۲ [۳۱۱] تمامت مجری چهار شبانروز از و همچنان مجری چهار شبانروز</p> |
|---|---|--|

۱- شاید، گور (به معنی گبر و یا گورخر)

سه قیزست و سه کف به مساحت یزد

[۳۱۹] تمامت

شبانروزات مدارقنات قریه که شویه^۱

دوازده سهم که مشاع است در

[۳۲۱] تمامت

پنجاه و سه سهم که آن اصل سهام

قطعه زمین که در صحراء^۲ [ای]
قصبه مهریجردست از نواحی یزد
در موضعی که آن را مهر به بالا
می خوانند متصل به زمین سلطانی
و به زمین ورثه سید قوام الدین
حسن بن حسین العلوی و به زمین
ورثه شرف الدین مظفر بن فخر الدین
[۱] حمد بن ابی المکارم و به راه و
الیه الممر و این قطعه مبذر چهار
قیزست به مساحت یزد

[۳۲۲] تمامت

باغی که موضع آن به قصبه
مهریجردست از توابع یزد در
موقع باب دمه متصل به زمین و
باغ این ضعیف و شارع و باغ ورثه
ظهور الدین فریومذی و راه و آن
مبذر یک قیزست و پنج کف و نیم

[۳۲۳] تمامت

توذستان و حجره و ذرب کی
متلاصقند در صحراء^۳ [ای] قصبه
مهریجرد در موقع هورمزدقان
محاذ باغ این ضعیف و باغی که در
دست شیخ حسن بن ابی بکر بن حسن

[۳۱۳] تمامت

[۳۱۳] تمامت

شبانروزات مدارقنات قریه بنادک

^۲ و طزر جان

[۳۱۴] تمامت

شبانروزات مدارقنات قریه نیر

۱۰

[۳۱۵] تمامت

شبانروزات مدارقنات قریه بیزان

۱۵

[۳۱۶] تمامت

شبانروزات مدارقنات قریه

ابرندان

[۳۱۷] تمامت

دویست سهم از جمله سهام قنات

۲۰

[۳۱۸] تمامت

چهارصد سهم از جمله سهام

قنات کثنویه از قنوات بلده یزد

۲۵

[۳۲۰] تمامت

یک قطعه زمین که واقع است

در صحراء^۴ [ای] قریه فهرج از دیهای

بلده یزد در موقع قاسماباد متصل

به زمین عمار الدین محمد بن اسد

ابن المقدم و به زمین ضیا^۵ [ای] الدین

محمد بن علی بن نجیب و به زمینی

دیگر که در دست وی است و به زمین

سیدرکن الدین محمد بن علاء^۶ [ای]

الدین العلوی و به باغ عمار الدین

محمد بن اسد بن المقدم مذکور و به

راه والیه الممر والمدخل و آن مبذر

و گف جامع یزدست و نهر و راه والیه
المر و آن مبذر یک جریب است
و هشت قفیز

راه والیه الممر و آن هم مبذر یک
قفیز است [و] چهار کف

مسته است و به باع احمد بن محمود
فهرجی و بذریبی که در دست وی
است و بدره والیه الممار

[۳۲۷] تمامت

قطعه زمین در صحراء [ای] قصبه
مهر بجرد در موضع جوی که میخاد
زمین این ضعیف و نهر میضا و زمین
شرف الدین علی و راه والیه الممر
و آن مبذر دو قفیز است

قطعه زمین در صحراء [ای] قصبة
مهر بجرد در موضع جوی که میخاد
زمین این ضعیف و نهر میضا و زمین
شرف الدین علی و راه والیه الممر
و آن مبذر دو قفیز است

قطعه زمین در صحراء [ای] قصبة
مهر بجرد در موضع زیاداباد^۱
در صحراء [ای] مهر بجرد میخاد
طريق جزن و نهر میضا و زمین محمد
ابن علی و زمین وقف و زمین محمد
ابن منصور و بدره و آن مبذر پنج
قفیز است

[۳۲۴] تمامت

قطعه زمین در صحراء [ای] قصبة
مهر بجرد در موضع جوی که میخاد
زمین این ضعیف و نهر میضا و زمین
شرف الدین علی و راه والیه الممر
و آن مبذر دو قفیز است

قطعه زمین در صحراء [ای] قصبة
مهر بجرد در محله هورمزدقان
متصل باع زعیم حسین بن محمد بن
حسین و باع مقدم الدین محمد بن
حسن و باع سیدقطب الدین مرتضی
ابن بها [ء] الدین ابی الحسن بن
محمدعلوی و نهر میضا و راه والیه
الممر و آن مبذر یک قفیز است

قطعه زمین در صحراء [ای] قصبة
مهر بجرد در محله هورمزدقان
متصل باع زعیم حسین بن محمد بن
حسین و باع مقدم الدین محمد بن
حسن و باع سیدقطب الدین مرتضی
ابن بها [ء] الدین ابی الحسن بن
محمدعلوی و نهر میضا و راه والیه
الممر و آن مبذر یک قفیز است

قطعه زمین در صحراء [ای] قصبة
مهر بجرد در محله هورمزدقان
متصل باع زعیم حسین بن محمد بن
حسین و باع مقدم الدین محمد بن
حسن و باع سیدقطب الدین مرتضی
ابن بها [ء] الدین ابی الحسن بن
محمدعلوی و نهر میضا و راه والیه
الممر و آن مبذر یک قفیز است

قطعه زمین در صحراء [ای] قصبة
مهر بجرد در محله هورمزدقان
متصل باع زعیم حسین بن محمد بن
حسین و باع مقدم الدین محمد بن
حسن و باع سیدقطب الدین مرتضی
ابن بها [ء] الدین ابی الحسن بن
محمدعلوی و نهر میضا و راه والیه
الممر و آن مبذر یک قفیز است

[۳۲۹] تمامت

قطعه زمین در صحراء [ای] قصبة
این قصبه در موضع زیاداباد میخاد
زمین کریم الدین خاکی و زمین محمد
ابن ابی بکر بن حسین رمشاد و زمین
شرف الدین علی بن الرضی و زمین
این ضعیف و باع فهادی و زمینی که
بسنان محمد بن احمد بن علی بن

قطعه زمین در صحراء [ای] قصبة
این قصبه در موضع زیاداباد میخاد
زمین کریم الدین خاکی و زمین محمد
ابن ابی بکر بن حسین رمشاد و زمین
شرف الدین علی بن الرضی و زمین
این ضعیف و باع فهادی و زمینی که
بسنان محمد بن احمد بن علی بن

قطعه زمین در صحراء [ای] قصبة
این قصبه در موضع زیاداباد میخاد
زمین کریم الدین خاکی و زمین محمد
ابن ابی بکر بن حسین رمشاد و زمین
شرف الدین علی بن الرضی و زمین
این ضعیف و باع فهادی و زمینی که
بسنان محمد بن احمد بن علی بن

[۳۲۶] تمامت

قطعه زمین در صحراء [ای] قصبة
این قصبه در موضع زیاداباد میخاد
زمین کریم الدین خاکی و زمین محمد
ابن ابی بکر بن حسین رمشاد و زمین
شرف الدین علی بن الرضی و زمین
این ضعیف و باع فهادی و زمینی که
بسنان محمد بن احمد بن علی بن

قطعه زمین در صحراء [ای] قصبة
این قصبه در موضع زیاداباد میخاد
زمین کریم الدین خاکی و زمین محمد
ابن ابی بکر بن حسین رمشاد و زمین
شرف الدین علی بن الرضی و زمین
این ضعیف و باع فهادی و زمینی که
بسنان محمد بن احمد بن علی بن

قطعه زمین در صحراء [ای] قصبة
این قصبه در موضع زیاداباد میخاد
زمین کریم الدین خاکی و زمین محمد
ابن ابی بکر بن حسین رمشاد و زمین
شرف الدین علی بن الرضی و زمین
این ضعیف و باع فهادی و زمینی که
بسنان محمد بن احمد بن علی بن

۲- ممکن است «عن» باشد که در اینجا یزدی به معنی «طويله» است (نیز شماره ۲۵۷)

۱- اصل بی نقطه ، طبق شماره ۳۲۹

بنجیر از سه جانب و راه و الیه الممر
و آن مبذر چهار قفیز است

ایبک و راه و آن مبذر چهار قفیز
است

وراه از دو جانب و آن مبذر پنج
کفاست

قطعه زمین در صحراء [ای] این
قریه درموضع حفره لاستان محاد
زمین مولانا و کن الدین محمد بن
علا [ء] الدین العلوی و زمین محمد
ابن محفوظ بن محمد بن نجیب و
زمین ورثه احمد بن المقدم و
بها [ء] الدین ایبک الترکمان و
زمین محمد بن محمود بن نجیب و
راه و آن مبذر سه قفیز است

قطعه زمین در صحراء [ای] قصبه
مهر بجرد در موضع چناروک
طريق مدوله (؟) محاد زمین سید
صدر الدین مجتبی بن محمد بن
عبداللطیف حسینی و زمینی دیگر
از ان او زمین محبی الدین محمد

قطعه زمین در صحراء [ای] این
قصبه مهر بجرد در موضع مهر به
محاد زمین حسام الدین کیقباد و
زمین این ضعیف و زمین ورثه صفی
الملک و نهر و راه والیه الممر و آن
مبذر هفت قفیز است

قطعه زمین در صحراء [ای] این
خان و حجره و اصطبل باستانی
که متصل است بدین جمله هم در
قصبه مذکوره در محله مهر اباد
محاد طریق بلده و خانه و با غچه
کیادی لمسناه بن کیخسرو بن محمد
راه از دو جانب والیه الممر الى
الکل

قطعه زمین در صحراء [ای] قریه
سریزد در محله حفره سواران در
موقع ابریغان (؟) محاد زمین ورثه
شیخ علی بن محمد بن ابی جعفر و
نهر و زمین ورثه جمال الدوّله
نصرانی و ورثه صاحب ظہیر الدین
شاه و زمین سيف الدین محمد بن

یک ثلث مشاع از جمله با غی
گه در صحراء، این قصبه است در
موقع با غ فهادی محاد با غ ورثه
جمال الدین عبدالله خواری و زمین
سید شرف الدین علی بن اشرف
علوی و زمین این ضعیف و وادی و
الیه الممر و آن مبذر دو قفیز است

قطعه زمین در صحراء [ای] قصبه
مهر بجرد درموضع کرک محاد با غ
صدربه [ء] الدین محمود رکنا بازی
و با غ اسد الدین مبارکشاه بن
اسفاوندا ابن خسرو شاه و با غ پدر
وی اسفاوندا و زمین دکن الشرف
بنت کرز الدین محمد بن سرخاب و راه
زمین محمد بن غلبز (؟) و راه
و آن مبذر چهار قفیز است

قطعه زمین در صحراء [ای] این
قصبه است درموضع حوض بالامحاد
با غ ورثه صاحب سعید ظہیر الدین
شاه فرمودی و مسجد از دو جانب

۵

۱۰

۱۵

۲۰

۲۵

| | | | | |
|----|-------------|---|--|---|
| | | ورثه عمادالدین محمود بن محمد بن ابی عمران و نهر میضا و راه و آن مبذر یک جریب است | دیهها[ای] قصبه مهریجرد در موضع سرستون متصل با غوره غیاث الدین محمد بن ابی القسم علوی وزمین ورثه جمال الدین عبدالله بن محمود خواری و با غ | ابن فخر الدین ابوالقاسم بن محمد حسینی و بستان ورثه سید جمال الدین ابو محمد بن محمد بن ابی طالب حسینی و راه والیه الممر و آن مبذر چهار قفیز است و یک کف |
| ۵ | [۳۴۸] تمامت | زمین برزخ سوله ^۱ که آن مبذر ده جریب تخم زمین است موضع آن در صحراء[ای] قریه خیاره از دیهها[ای] بلده یزد در موضع اسفل طاحونه، حدود آن متصل است به حفره باغوک و حفره[ای] | عمر بن محمد بن ابی نصر وزمینی که در دست زین الدین علی طستی است و خانه محمد بن الشیخ و راه والیه الممر | [۳۴۲] تمامت بستانی که موضع آن به صحراء[ای] قصبه مهریجرد است در موضع خلف رباط کیا فولادستون محاذ رباط و زمین وقف و زمین محمد بن محمد قوطا و راه والیه الممر و آن مبذر سه قفیز است و دو کف |
| ۱۰ | | که منسوب است به شحنہ و نهری که مشهود است به نهر خلف الرمل و زمین ورثه جمال الدین عبدالله بن محمود خواری و زمین ورثه جمال الدوله ارکاون نصرانی و زمین این ضعیف واقف ازدواج انب | شانزده سهم از جمله سهام کاریز خورمیز از دیهها[ای] قصبه مذکوره و هر سهمی ازین سهم معروف است به یک جره | [۳۴۵] تمامت قطعه زمین در صحراء[ای] قریه خورمیز از دیهها قصبه مهریجرد از نواحی یزد در موضع سالاری محاذ نهر میضا و زمینی که معروف است به صدرالنسب و زمین زین الدین علی طستی و بستان این ضعیف و راه والیه الممر و آن مبذر دو قفیز است |
| ۱۵ | [۳۴۹] تمامت | خانی که موضع آن داخل قریه خیاره است بر طرف خندق در جوار جامع این قریه با سه خانه که در آنجا مبنی و با مزبله که در جوار آن است و با فضای که در حوالی آن است، حدود جمله متصل است به شارع و خانه خراب ازان ورثه علی از طرفین و راه والیه الممر | قطعه زمین که واقع است درین صحراء در موضع حفره سواران و که زیسار(؟) محاذ زمین ورثه محمود ابن المقدم وزمین ورثه عبد الجبار میبدی و زمین صاحبی بهائی و زمین | [۳۴۶] تمامت قطعه زمین در صحراء[ای] قریه سریز در موضع وزاریوک(؟) محاذ زمین ورثه محمد بن رئیس ابار از جانبین و راه و نهر، مبذر چهار قفیز |
| ۲۰ | | | | [۳۴۷] تمامت قطعه زمین که واقع است درین صحراء در موضع حفره سواران و که زیسار(؟) محاذ زمین ورثه محمود ابن المقدم وزمین ورثه عبد الجبار میبدی و زمین صاحبی بهائی و زمین |
| ۲۵ | [۳۴۹] تمامت | | | [۳۴۸] تمامت چهار بستان متصالق در صحراء[ای] قریه خورمیز از |

| | |
|---|--|
| <p>[۳۵۰] تمامت قطبی و راه و آن مبذر یک قفیزست و دوکف</p> <p>[۴۵۶] تمامت قطعه زمین در صحراء [ای] قریه خیاره و در موضع تفرعلی بدول (۹) خلف با غ الفاضی ملاصق زمین این ضعیف واقف [ا] ز دو جانب و زمینی که این ضعیف آن را احیا کرده است و زمین ورثه جمال الدین عبداللہ خواری و آن مبذر شش قفیز تخم زمین است</p> <p>[۳۵۷] تمامت قطعه زمین در صحراء [ای] قریه خیاره در موضع حفره بر ز متصل به زمین این ضعیف واقف از دو جانب و زمینی که معروف است به حفره پارگین و راه والیه الممر و آن مبذر هشت قفیزست</p> <p>[۳۵۸] تمامت قطعه زمین که آن مبذر دو قفیزست و سه کف در صحراء [ای] قریه خیاره در موضع پشت گز مجاد زمین مسعود و زمین ورثه علی بن الرغیم و زمین شیخ ابوبکر طراز و نهر میضا و مدخل</p> | <p>[۳۵۱] تمامت قطعه زمین هم در صحراء [ای] قریه فهرج در موضع با غ عزالدینی که این زمین از ان با غ مقسم است مجاد زمین سلطانی و زمین ورثه منتبج الدین اسعد بن محمد بن احمد و زمین محمد بن عثمان بن احمد و راه والیه الممر و آن مبذر هشت قفیزست</p> <p>[۳۵۲] تمامت قطعه زمین در صحراء [ای] قریه بندار اباد در موضع با غ زیر مجاد زمین اکد ارسلان بن شمس الدین ازبک و زمین محمد بن اسفندیار و زمین ورثه فخر الدین بکسی</p> <p>[۳۵۳] تمامت با غ که موضع آن به صحراء قریه بندار اباد است در موضع اصل دخمه و آن مشهور است به با غ مجدد الدینی مجاد با غ عماد الدین ابی سعد بن السید و با غ عیسی بن ابی الحسن نصرانی و زمین مبارک هندی و زمین علاکوز (۹) الرکنی وزمین منتبج الدین اسعد بن عبد المعز بن الحسن بن احمد و نهر میضا و راه والیه المدخل و آن مبذر یک جریب است و پنج قفیز</p> <p>[۳۵۴] تمامت قطعه زمین در صحراء [ای] قریه خیاره در موضع هرزه گاه پای تاوک (۹) مجاد زمین این ضعیف و زمینی که معروف است به جمال الدین خواری و زمین ورثه بها [ء] الدین ایبک قطبی و زمین ورثه عزالدین بزر جمیر و راه والیه الممر و آن مبذر شش قفیزست</p> <p>[۳۵۵] تمامت قطعه زمین که آن مبذر دو</p> |
| | ۵ |
| | ۱۰ |
| | ۱۵ |
| | ۲۰ |
| | ۲۵ |

| | | |
|----|-------------|--|
| | | [۳۵۹] تمامت |
| | [۳۶۰] تمامت | دو قطعه زمین متلاصق در صحرا[۵] قریه خیاره در موضع برزحسولی محاد زمین این ضعیف واقف از سه جانب و راه قریه عزاباد و این هر دو مبذر هشت قفیز تخم زمین اند |
| ۵ | [۳۶۱] تمامت | باغی که موضع آن در صحرا[۴] بلده یزدست در دسکرۀ آب کاریز فرسوباد و آن مبذر چهار قفیز است، حدودش متصل است به باغ جلال الدین طیب حسینی و باغ محمود ابن ابی الحسن ولید و برادر اوعلی و باغ شمس الدین مختار بن ابی محمد کوفویه و راه والیه الممر و المدخل |
| ۱۰ | [۳۶۲] تمامت | بستانی که موضع آن در صحرا[۴] بدراباد در موضع پای گز محاد بستانی که مشهور است به باغ کل ^۳ و زمین ورثه جمال الدله نصرانی و زمین کشخوان کوروک ^۴ و صحرا و آن مبذر دوازده جریب است |
| ۱۵ | [۳۶۳] تمامت | قطعه زمین در صحرا[۵] قریه ابرنداباد در موضع حفره حطیر ^۱ محاد زمین احمد بن یبویه و زمین عبدالصمد بن محمد بن احمد و بستان مسعود نصرانی و نهر و راه و آن مبذر دو قفیز است |
| | [۳۶۴] تمامت | بستانی که در وسط قریه بدرابادست و آن مشهور است به باغ بدله(۲) با خانه که متصل آن است محاد بستان احمد بن عمر و باغ محمد بن ابی بکر و بستان ورثه بستان علی بن عثمان سرخ کلاه و بسنان و زمین ورثه ضیا[۶] الدین محمد بن الرضی و زمین ورثه منتجب الدین اسعد بن محمد بن |
| ۲۰ | [۳۶۵] تمامت | قطعه زمین در صحرا[۵] این دیه در موضع گورستان بارجین ^۵ و آن مشهور است به کشخوان کودمان(۴) محاد مقبره و طریق قریه فضلا باد وزمین ورثه نظام الدین محمد بن فخر الدین احمد بن ابی المکارم وبستانی که معروف است به باغ کاره و بستان ورثه عبدالجلیل و باغ شیخ احمد و باغ سمیلوک(۵) و راه و آن مبذر هشت جریب است |
| ۲۵ | [۳۶۶] تمامت | بستانی که موضع آن در صحرا[۴] بلده یزدست در موضع برزه در دسکرۀ دهاباد محاد راه و بستان علی بن عثمان سرخ کلاه و بسنان و زمین ورثه ضیا[۶] الدین محمد بن الرضی و زمین ورثه منتجب الدین اسعد بن محمد بن |

۱- در شماره ۳۱۹، اشکوده ۲- کذا، شاید: خطیر که در تواریخ یزد آمده است
۳- شاید، گل ۴- شاید گوروک (شماره ۲۲۷) ۵- اصله دارجین

[۳۷۳] تمامت

دو سهم از بیست و چهار سهم که آن اصل سهام دیه شیرست از دیهها^[۱] توران پشت از نواحی بلده^۲ یزد و این دیه واقع است در مبدأ مفازه و مستغنى است از ذکر حدود

[۳۷۱] تمامت

خانه که موضع آن داخل قریه بدراباد است در محله علیا و آن منسوب است به مسعود بن جعفر محاذستان ورثه محمود بن جعفر و بستان محمد سایس و خانه حسین ابن احمد داماد و راه والیه الممر

[۳۶۸] تمامت

قطعه زمین در صحراء^[۲] این دیه در موضع پشت کاربزدیه و آن مشهور است به کشخوان کلکان^(۳) ۵ محاذ وادی و حریم قنات دستجرد و حریم قنات کردیان و راه قریه رکناباد، مبذور هفت قفیز

[۳۷۴] تمامت

هزار و هشتاد و سه سهم از جمله سهام چهار کاربز که به حومه قریه فهرج است از فر^[۴] ای یزد: یکی ازین چهار کاربز معروف است به سورنجان، دوم به بهنام، سوم به مشکویان، چهارم به جشنکاباد^۵ و هر سهمی از جمله معروف است به طشتی و این سهام به بیست دفعه در ملک این ضعیف درآمده است

[۳۷۲] تمامت

کاربزی که جاری است در صحراء^[۱] قصبه مهریجرد از نواحی یزد و آن کاربز مشهور بوده است در قدیم الزمان به امیر یوک^۱ کوچک واکنون معروف است به رکناباد و فوهة آن منفجر است در میان معمورات قصبه و در قدیم الزمان آب آن با آب کاربز مریباد مجتمع شده به اراضی

[۳۶۹] تمامت

باغ که در حومه قریه بدراباد است و آن مشهور است به باغ عمرانی محاذ راه و باغی که منسوب است به ظهیر الدین شاه و نهر میضا و راه و باغ ورثه حسین بن احمد بن داماد و باغ صدر معظم ضیاء^[۲] الدین محمد بن صفی بن سید و راه و آن مبذور چهار قفیز است

[۳۷۵] تمامت

صد و هفتاد و هشت سهم و پنج دانگ و سه تسو از سهمی از جمله سهام قنات عالیه

[۳۷۰] تمامت

دو بستان متلاصق یکی مشهور به باغوک خندق و آن دیگر به باغوک عمرانی متصل به باغ سید علیشاه ابن المرتضی و باغ ورثه علی بن الکریم و خندق و باغ ورثه محمد بن سرمهدان و راه و این هر دو مبذور چهار کفاند

[۳۷۶] تمامت

دویست و هشتاد و نه سهم از جمله سهام قنات یعقوبی از قنوات

مقریست و معین و موسوم

۱- در شماره ۲۹۲، امیر یوک ۲- اصل: مرتاباد ۳- اصل: مرتاباد

۴- چون در موارد دیگر از جمله شماره ۳۲۴ «جزن» آمده است باید گزن باشد

۵- اصل: حسینکاباد

| | | |
|----|-----|--|
| | | بلدۀ یزد و هر سهمی ازان عبارت است از یک جر |
| | ۳۸۰ | به یک جر |
| ۵ | ۳۸۳ | بافقی و زمین ورثه‌ای ابو بکر بن احمد بلند و زمین سلطانی راه والیه الممر |
| ۱۰ | ۳۸۴ | فراغی(۲) که موضع آن در قصبه‌مهریجر دست در بقعه‌افنده(۲) و آن مبدز پنج جریب است مهریجر در موضع فرخی ^۴ ملاصد محاد نهر میضا و زمین ورثه‌بهای ^۴ زمین ورثه‌ای بوبکر بن احمد و الدین ایبک قطبی و نهر و زمین سلطانی و راه |
| ۱۵ | ۳۸۵ | دویست و پنجاه سهمی از جمله سهام کاریز جلیلی از قنوات یزد که هر سهمی ازان معروف است به یک جر |
| ۲۰ | ۳۸۶ | بساتی که معروف است به کوراباد ^۱ در صحراء ^۱ قصبه در دسکرۀ آب کاریز مریباد ^۱ در موقع کشخوان زین و آن مشهور است به باع ظهیری محاد باع حسام الدین حسن آقا اصفهانی و باع محمود بن برمش و باع ورثه سبی ^۲ سلقم و باع سید عز الدین فضل الله حسینی و راه |
| | ۳۸۷ | بساتی که معروف است به کوراباد ^۱ در صحراء ^۱ قصبه مهریجرد محاد نهر میضا و زمین ورثه‌محمود بن محمد بن ابرهواه(۲) و زمینی دیگر که در دست ایشان است و زمین ورثه قاضی عمال الدین محمود بن محمد بن ابی عمران و زمینی که در دست ابوبکر بن محمد میبدی است و بستان صدر معظم نظام الدین سعد بن محمد بن الرضی اسعد و راه و آن مبدز چهار جریب |
| | ۳۸۸ | است |
| | ۳۸۹ | هشتصد و نود و دو سهم و دو دانگ و نیم سهمی از جمله سهام کاریز نرسو باد از کاریزها ^۱ بلده یزد و هر سهمی از آن معروف است |

فضا[۱] محمد بن التون تکین و
باغ فقيه عmad الدین عبدالرشید بن
محمد بن عبدالرشید و خانه ورثه
حسام الدین حسن اقا و خان ورثه
صاحب ضیا[۲] الدین علی بن
صفی الملک

[۳۹۱] تمامت
باغی که موضع آن به
صحر[۱] قریه مهربنجردست از
قر[۱] میبد در موضع ترسای و
این باغ مشهور است به باغ سرخ
ملائق باغ سیف الدین ایلدق ترکی
و شریک او ابوطالب بن الحاج
محمود و باغ وقفی و باغی که در
دست محمد بن علی عبدیه است و
راه والیه الممر

[۳۹۲] تمامت
قطعه زمین کسی آن مبذر دو
قیزیست موضع آن در صحر[۱] قریه
مهربنجرد از قر[۱] مدینه
میبد در موضع مسلمه محاد زمین
مظفر بن محمود بن عمر کر و
زمین عبدالجلیل و زمین شجاع
الدین مطهر و راه والیه [الممر]

است به نهر میضاو راه و وادی و
زمینی که در دست جمال الدین
افسنقرست و به زمین علی بن محمد
نر کاری^۳ و به زمینی دیگر که در
دست اوست و به زمینی که در دست
بدرالدین بلح (۴) بن اربک^۳ است
و به زمین صدر معظم مجدد الدین
ابوالکارم و به بستان علا[۲] الدین

سنجر نائی و به راه

[۳۸۹] تمامت
شست و یک سهم از جمله سهام
قنات فرخان و مثل آن از جمله
سهام قنات رمیجان(۵) کی آب این
هردو بهار ارضی قریه سریزدمی رو د
و این سهام از سهام شریبه است کی
جر^۴
و به دفعه دیگر از قریه شمساباد
مذکوره شست و چهار سهم و دانگی
از سهمی از جمله سهام قنات قریه

شمساباد مذکوره و این سهام از
سهام مستزاده است و هر سهمی
عبارت است از یک جر

[۳۹۰] تمامت
دوخانه و دو باغچه متصل آن
داخل قریه فیروزآباد از قر[۱] قریه
مدینه میبد از فواحی یزد، ملائق
شارع و سکه منسدۀ الاسفل و

[۳۸۶] تمامت
سیزده سهم از جمله سهام قنات
قریه خسر و نر بر (۶) از قر[۱] قریه
یزد و اکنون این قریه مشهور است
به چهار دیه و هر سهمی معروف
است به یک جر

[۳۸۷] تمامت

صدوبیست سهم از جمله سهام
قنات فرخان و مثل آن از جمله
سهام قنات رمیجان(۷) کی آب این
هردو بهار ارضی قریه سریزدمی رو د
و این سهام از سهام شریبه است کی
هر سهمی دو سهم میضاوی^۱ ملکی
باشد و هر سهمی ازان طستی

[۳۸۸] تمامت

قطعه زمین در صحر[۱] قصبه
مهربنجرد در موضع باذاموک و آن
مبذر ده جریب است و قطعه دیگر
هم در صحرای این قصبه و آن
مشهور است به زمین سروادی و آن
مبذر ده جریب است و قطعه [ای]
هم درین صحرادر موضع مهربه
بالا و آن مبذر سه جریب است
حدود این سه مع التلاصق متصل

۵

۱۰

۱۵

۲۰

۲۵

| | | | | |
|----|--|--|---|--|
| | | موضع جمله در قصبه مهریجرد | ابو بکر و راه واليه الممر و آن مبذر نه قفیزست و سه کف | [۳۹۳] تمامت |
| ۵ | | چهار سهم دیگر مشهور به چهار قفیز از جمله سهام قنوات اربع مذکوره که به قصبه مهریجرد ند | [۳۹۶] تمامت بستانی که موضع آن به صحرا [ای] قریه فهرج است و آن مشهور است به باع تفر محاد صحرا و باع ورثه مهذب الدین احمد بن محمد بن احمد وزمین سر آسیا [ای] ابوالحسن و بستان ورثه منتعجب الدین ^۳ اسعد بن محمد بن احمد و راه واليه الممر | بستانی که موضع آن به صحرا [ای] بلده بزدست در دسکره آب کاری زمیر یاباد ^۱ و تمامت خانه که متصل است بدین باع در موضعی که آن را سر کوهه پس آهروک می خوانند محاد راه و خانه که در دست عثمان بن نور الدین است و بستان وقف و راه واليه الممر |
| ۱۰ | | چهار سهم مشهور به چهار قفیز از جمله سهام قنوات اربع مذکوره که آب جمله را مشرب قصبه مهریجرد است از نواحی بلده یزد | [۴۰۰] تمامت بستانی که موضع آن به صحرا [ای] قریه فهرج است و آن مشهور است به چهار قفیز که آب جمله را مشرب قصبه مهریجرد است از نواحی بلده یزد | [۳۹۴] تمامت بستانی که در موضع سر کوهه پس آهروک مذکور است محاد بستان احمد بن عثمان و بستان محمد بن عثمان بن علی خویدکی ^۲ و بستانی دیگر که به دست اوست و بستان ابوبکر بن محمد بن ابی سعد بن او بستان علی بن سقمه (۴) و راه مبذر یک قفیز و یک کف و نیم |
| ۱۵ | | بستانی که موضع آن در قصبه مهریجرد است و آن مشهور است به کهن باو (۵) در محله نرمستان محاد بستان ورثه فخر الدین بکسی ^۶ قطبی و بستان واقف این املاک و بستان مغولتای ترکی و نهر و راه، مبذر شش قفیز و سه کف | [۴۰۱] تمامت بستان و زرب اغنام و بنا [ای] متلاصق در صحرا [ای] قریه خورمیز از قر [ای] قصبه مهریجرد از نواحی یزد در موضع بن باع ملاصق راه و وادی و زمین محمد بن آغوش کمالی و زمین حسن بن عمر بن احمد و زمین سيف الدین محمد بن ابیک قطبی و راه واليه | [۳۹۷] تمامت بستان و زرب اغنام و بنا [ای] متلاصق در صحرا [ای] قریه خورمیز از قر [ای] قصبه مهریجرد از نواحی یزد در موضع بن باع ملاصق راه و وادی و زمین محمد بن آغوش کمالی و زمین حسن بن عمر بن احمد و زمین سيف الدین محمد بن ابیک قطبی و راه واليه |
| ۲۰ | | [۴۰۲] تمامت قطعه زمین در صحرا [ای] قصبه مهریجرد از نواحی یزد در محله مهر آباد در موضع سر دابوک محاد زمین محمد بن حسین بن رمشاد و شارع و بستان کیا شهر | الممار | [۳۹۵] تمامت فروندی که موضع آن به صحرا [ای] قریه فهرج است و معروف است به فرونده توروکی ملاصق باع فخر الدین ابی بکر بن علی بن المقدم و زمین مولانا رکن الدین محمد بن علاء [۶] الدین العلوی و سکه و زمین فخر الدین |
| ۲۵ | | [۴۰۳] تمامت چهار سهم مشهور به چهار قفیز از جمله سهام قنوات چهار گانه که ذکر آن جمله در ماقیدم رفته است | [۳۹۸] تمامت چهار سهم مشهور به چهار قفیز از جمله سهام قنوات چهار گانه که ذکر آن جمله در ماقیدم رفته است | [۳۹۶] تمامت چهار سهم مشهور به چهار قفیز از جمله سهام قنوات چهار گانه که ذکر آن جمله در ماقیدم رفته است |

۱- اصل: هر تاباد ۲- اصل: خودنکی ۳- درینجا نقطه جیم مصرح است ۴- اصل: بکسی؛ در شماره ۳۵۰ «بکسی» آمده

| | | |
|---|--|--|
| <p>[۴۰۹] تمامت قطعه زمین در صحراء [ای] قصبه مهریجرد در موضع خلف با غ همایون ملاصق زمین واقف این املاک از دو جانب وزمین و رئیسید قوام الدین حسن علوی و نهر و زمین واقف این املاک و با غ همایون هم ازان وی و با غ ورثه احمد بن محمد بلوک و راه و مر و آن مبدز سه جریب است و یک قفیز</p> | <p>[۴۰۶] تمامت یک نیمة مشاع از زمینی که موضع آن به صحراء [ای] قصبه مهریجرد است در محله مهریه ملاصق زمین عزیز الدین محمد بن حمادوزمین و قفو زمین ورثه امیر شمس الدین محمد بن کیقباد و راه و تمامت این زمین مبدز نه قفیز است</p> | <p>بلیال (؟) بن محمد بن سرخاب و راه و آن مبدز دوقفیز است</p> |
| ۵ | [۴۰۳] تمامت خانه و فضا [ای] ملاصق داخل قصبه مهریجرد در موضع باب خوشینان محاد فضا [ای] جمال الدین محمد بن قر اچه و با غچه مظفر بن المؤید و خانه احمد بن محمد بن عمر مایل و راه و مر | ۱۰ |
| ۱۵ | [۴۰۴] تمامت قطعه زمین در صحراء [ای] قصبه مهریجرد در موضع کرکاشکوک و مهریه زیر محاد نهر و زمین مقدم الدین احمد بن علی و زمین سنقریه و زمین بها [ء] الدین محمد بن قوام الدین مسعود و راه و آن مبدز شش قفیز است | ۱۵ |
| ۲۰ | [۴۰۵] تمامت قطعه زمین در صحراء [ای] قصبه مهریجرد در موضع کرکاشکوک با حجره و زرب که در آنجا مبني است ملاصق نهر و راه و زمین ورثه عز الدین فضل الله بن علاء [ء] الدین العلوی و این زمین معروف است به فرون دا بوبکر بلندی و آن مبدز یک جریب است و چهار کف | ۲۵ |
| ۲۵ | [۴۰۶] تمامت قطعه زمین در صحراء [ای] قصبه مهریجرد در موضع مهریه زیر متصل زمین سراج الدین قیماز رومی و زمین واقف این املاک و نهر و زمین سيف الدین محمد بن ایبک و راه و مر و آن مبدز یک جریب و پنج قفیز است | |

| | | |
|---|---|--|
| <p>مشهورست به زمین باب ذرب ابراهیم بن بنجیر ملاصدق زمین ورثه یوسف بن علی بن بنجیر و زمین مبارکشاه و نهرمیضا و راه و آن مبذرشش قفیزست و دوکف</p> <p>۵</p> | <p>باغ هم درین قصبه از پس باع امیری ملاصدق باعی که معروف است به ملک امام الدین یحیی افتخاری^۱ و باعی که منسوب است به دیوان اتابکی و باع صاحب ظہیر الدین شاه بن محمود و راه، مبدز دو قفیز</p> <p>۴۱۹] تمامت</p> <p>قطعه زمین در صحراء[۲] قصبة</p> <p>مهریجرد از پس باع امیری ملاصدق باعی که منسوب است به قطب الدین مرتضی بن بها[۳] الدین ابی المحسن علوی و نهرمیضا و زمین احمد نائی و راه...^۴ و آن مبذر نه قفیزست</p> <p>۱۰</p> | <p>باغ هم درین قصبه از پس باع امیری ملاصدق باعی که معروف است به ملک امام الدین یحیی افتخاری^۱ و باعی که منسوب است به دیوان اتابکی و باع صاحب ظہیر الدین شاه بن محمود و راه، مبدز دو قفیز</p> <p>۴۱۲] تمامت</p> <p>قطعه زمین در صحراء[۲] قصبة</p> <p>مهریجرد در موضع اصطہر یشک^۵ بر سر کاریز مهرپادین^۶ متصل زمین وقف و زمین واقف این املاک و زمین وقف و راه و آن مبذر دو قفیز</p> <p>۱۵</p> |
| <p>باغ که در حومه قریب فهرج است در محله پرد و آن مشهورست به باع گوشک محادب باع فخر الدین ابوبکر بن علی بن المقدم و باع بها[۷] الدین محمد بن یحیی و بستان ورثه محمد ده چشمہ و باع ضبا[۸] الدین محمد بن محمد بن اسعد بن الخطیب و نهرمیضا و راه و آن مبذریک قفیزست</p> <p>۲۰</p> | <p>قطعه زمین درین صحراء در موقع کرک^۹ مشهور به زمین گل زرد محله زمین...^{۱۰} و زمین محمد بن عمر العارف و باع ورثه علی بن محمد بن حسن فهرجی و راه و آن مبذر سه قفیزست.</p> <p>۴۱۷] تمامت</p> <p>قطعه زمین درین صحراء در موقع کرک^۹ مشهور به زمین گل زرد محله زمین...^{۱۰} و زمین محمد بن عمر العارف و باع ورثه علی بن محمد بن حسن فهرجی و راه و آن مبذر سه قفیزست.</p> <p>۲۵</p> | <p>قطعه زمین درین صحراء در موقع کرک^۹ مشهور به زمین گل زرد محله زمین...^{۱۰} و زمین محمد بن عمر العارف و باع ورثه علی بن محمد بن حسن فهرجی و راه و آن مبذر سه قفیزست.</p> <p>۴۱۸] تمامت</p> <p>قطعه زمین در صحراء[۲] قصبة</p> <p>مهریجرد در محله کرک^۹ و آن</p> <p>۴۱۹] تمامت</p> <p>قطعه زمین در صحراء[۲] قصبة</p> <p>مهریجرد از نواحی یزد در موقع بوزی ملاصدق زمین حبس بنت سیف الدین محمد بن [۱۱] غوش و بستان وققی و باع صدر الدین مظفر بن مختار بن سعد و راه و آن مبذر چهار قفیزست.</p> <p>۴۱۵] تمامت</p> |

۱- اصل، افتخاری ۲- این موضع اکنون در تداول عامه «استریچ» تلفظ می شود و در شماره ۲۸۳ به صورت «اصطہریزک» آمده است ۳- در اصل بی نقطه است ۴- شاید، گرگ ۵- یک کلمه محو شده است ۶- جای یک کلمه بیاض است

| | | |
|---|---|--|
| <p>[۴۲۷] تمامت باغی که معروف است به باغ حجره زرد به تفت</p> <p>[۴۲۸] تمامت کاریز سور، موضع آن درستاق بلده نیزد و منابع آن نزدیک قریه ابرنداباد و مباری آن میان قریه زارچ^۱ و مجموع مرد</p> <p>[۴۲۹] تمامت ماغی که معروف است به باغ خاتونی در بقعة قصبه مهریجرد</p> <p>[۴۳۰] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات کاریز پاذین^۲ الجدیده</p> <p>[۴۳۱] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات کاریز یزداباد</p> <p>[۴۳۲] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات کاریز یزداباد</p> | <p>ابی بکر بن اسحق و به شارع و به حوانیت ملاک و این خان دو در دارد با توابع ولو احقر</p> <p>هفتصد و هشتاد سهم از اصل سهام کاریز قریه حاج باباد از قرای بلده نمیید و هر سهمی ازین سهام به اصطلاح اهالی این قریه معروف است به یک طست و مستغنى است از ذکر حدود</p> <p>بیک نیمه مشاع از جمله اراضی که معروف است به کشخوان زحد آباد(?) در صحراء[۳] قریه فهرج محاد مقبره سویجان(?) و جشنکاباد و جبل سراذوک و طریق ناحیه بافق به باباد و جبل حفته(?) و کشخوان...^۴ و کشخوان مر و ک(?) و کشخوان تخته کروک...^۵ و به وادی و کشخوان با غ مر زبان</p> <p>باغی که مشهور است به باغ علوی و آن واقع است در مط^۶ بلده نیزد</p> | <p>[۴۲۱] تمامت قطعه زمین در صحراء[۷] قصبه مهریجرد در موضع سرقهستان و ظهر با غ علی کیا و این زمین مشهور است به زمین سپذن ملاصق زمین</p> <p>[۴۲۴] تمامت صدر جمال الدین عبدالله خواری و زمین محمد بن علی بن حسین ریکل(?) و زمین سید عربشاه بن محمد بن ابی طالب و نهر و آن مبذر دوقیز است</p> <p>[۴۲۲] تمامت قطعه زمین در صحراء[۸] قصبه مهریجرد در موضع مخلد بن محاد حریم قنات و زمین وقف و با غ ظهیر الدین و راه و آن مبذر چهار قفیز است و سه کف^۹</p> <p>[۴۲۳] تمامت کاروانسراي برازى داخل بلده نیزد در وسط سوق كبیر متصل به حانوت علیشاه میدى و به خانه محمد بن محمد عصار و به خانه نجیب الدین محمد بن محمود صلوانی و آن مشهور است به سالوک(?) صلاح و به خانه زین الدین علی بن محمود بن محمد بن</p> |
| | | ۵ |
| | | ۱۰ |
| | | ۱۵ |
| | | ۲۰ |
| | | ۲۵ |

۱- اینجا سه ورق افتاده است ۲- ظاهرآ، جفته یا جفته ۳- یک کلمه ناخوانا ۴- سه کلمه ناخوانا ۵- یک کلمه ناخوانا ۶- اصل، زارچ ۷- اصل، واذن

| | | | |
|----|--|--|--|
| | شبانروزات مدار کاریز مزرعه مبارکه | [۴۳۹] تمامت مجری چهار شبانروز از | [۴۳۳] تمامت مجری چهار شبانروز از |
| ۵ | [۴۴۵] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز مزرعه ظفرآباد | شبانروزات مدار چهار کاریز که موقع جمله به بلده میبسته یکی معروف به کشویه، دوم به خارجار، سوم به تجرید، چهارم به فیروزاباد | جمله شبانروزات کاریزدهوک شبانروزات کاریزوری و کاریزکران که بدقتی نفت آندو آن را قریه القلعه نیز خواند |
| ۱۰ | [۴۴۶] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات قنوات قریه عقدا | [۴۴۰] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریه مهر جرد | [۴۳۴] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات قریه |
| ۱۵ | [۴۴۷] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریه منشاد | [۴۴۱] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریه آباد | [۴۳۵] تمامت مجری چهار شبانروز از از شبانروزات مدار قنات قریه مذویرآباد ^۱ |
| ۲۰ | [۴۴۸] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنوات قریه آباد | [۴۴۲] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز قریه بغرومیه و کاریز عضدآباد | [۴۳۶] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات قریه ابرند آباد |
| ۲۵ | [۴۴۹] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنوات قریه سانیج ^۲ | [۴۴۳] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز مزرعه ترکاباد | [۴۳۷] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات قریه گرد فرامرز |
| | | [۴۴۴] تمامت مجری چهار شبانروز از | [۴۳۸] تمامت مجری چهار شبانروز از شبانروزات مدار کاریز فضلاباد |

۱- اصل، مذویرآباد ۲- اصل، سانیج (در تلفظ عمومی محل سانیج Sonich شنیده می‌شود)

| | | | |
|---|---|--|--|
| <p>[۴۵۹] تمامت بستانی که در صحراء^۱ بلده یزدست در دسکرۀ مریاباد^۲ و آن معروف است به باع ظهیری منصوری و باع گورستان نیز خوانند، محاد صحراء و جاده خویدک و فضا^۳ [۴۶۰] ورثه عزیز الدین محمد و مقبره و باع محمد بن عمر و راه و آن مبدرا شن قفیز است</p> <p>[۴۶۱] تمامت بستانی که موضع آن به قصبه مهر بجردست در موضع در آسیای بالامحاد شارع و تهر میضا و باع و رثه فخر الدین ذکری بن سلقی و راه</p> | <p>قات قریه دهاب دمغ نصیبها من سهام افزاییزدیة قات یزدابا داز قنوات یزد</p> <p>[۴۵۶] تمامت صدوهشتاد سهم از جمله سهام قات دهوك مع نصیبها من قنات یزد</p> <p>[۴۵۷] تمامت سیصد سهم از جمله سهام قنات قریه ابرندابا داز قنوات دیهها^۴ [۴۶۰] یزد و هرسهمی معروف است به یک است به یک جره</p> <p>[۴۵۸] تمامت بستانی که واقع است در دسکرۀ مریاباد^۵ از دساکر یزد و آن مشهور است به باع زاهدی، حدودش متصل است به باعچه ابو جعفر بن علوک و به باع محمد بن مؤید خویدکی و به باع و رثه مصلح چابک و ... او به صحراء و به راهی که ممتد است به قریه خویدک و به باع محمد بن علی طویل خویدکی مشهور است به باع زاهدی، حدودش متصل است به باعچه ابو جعفر بن علوک و به باع محمد بن مؤید دویست سهم از جمله سهام قنات نرسوباد از قنوات بلده یزد</p> <p>[۴۵۹] تمامت چهارصد سهم از جمله سهام</p> | <p>[۴۵۰] تمامت مجسی چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنات قریه شیر^۱</p> <p>[۴۵۱] تمامت مجسی چهار شبانروز از شبانروزات مدار قنوات قریه خرانق</p> <p>[۴۵۲] تمامت صدوهشتاد سهم از جمله سهام قات مبارکه و این کاریز از جمله کاریزها^۲ نفس بلده یزدست و آب آن به باعها و زمینها^۳ یزد می رود</p> <p>[۴۵۳] تمامت صدوهشتاد سهم از جمله سهام قات ابر و آن از قنوات بلده یزد است</p> <p>[۴۵۴] تمامت دویست سهم از جمله سهام قنات نرسوباد از قنوات بلده یزد</p> <p>[۴۵۵] تمامت چهارصد سهم از جمله سهام</p> | <p>۵</p> <p>۱۰</p> <p>۱۵</p> <p>۲۰</p> <p>۲۵</p> |
|---|---|--|--|

۱- مراد همان آبادی «ده شیر» کنونی است بر سر راه یزد به ابرقو.

۲- اصل، مریاباد ۳- یک کلمه ناخوانا

۴- اصل، مریاباد ۵- طبق ضبط شماره ۳۵۰ «بکسی» (در ۱۴۰۱، مکسی)

| | | | |
|----|--|---|---|
| | | وآن مبذر یک قفیزست و یک کف | |
| ۵ | [۴۶۸] تمامت یک قطعه زمین در صحرای قصبه مهریجرد درموضع ریه بالا محاد زمین این ضعیف از جانین و زمین موات و راه والیه الممر و آن مبذر دوچریب است و چهار قفیز | [۴۶۵] تمامت یک نیمه مشاع از جمله خانه وفضا [ای] متلاصق داخل این قصبه در سکه جدیده محاد خانه و رئه محمد بن احمد تقی و خانه و رئه شیخ ابو بکر کرمانی و باع و قفی و راه والیه الممر | [۴۶۲] تمامت قطعه زمین در صحراء [ای] مهریجرد در موضع سرباغ نو متصل شارع و زمین شرف الدین علی و زمین و رئه بهاء [اء] الدین ایبک قطبی و زمین و رئه سید نصرة الدین ابی الشاعیر بن حیدر بن ابی المشایر حسینی و راه والیه الممر و این زمین مبذر پنج قفیزست و سه کف |
| ۱۰ | [۴۶۹] تمامت قطعه زمین که واقع است در قصبه مهریجرد درموضع بانویان محاد باع محمود بن محمد بن کوتاه و باع امیر جمال الدین اقسنقر بن ای بکر و راه از دو جانب والیه الممر و آن مبذر چهار قفیزست و چهار کف | [۴۶۶] تمامت باغ محوط که واقع است در صحرای قصبه مهریجرد درموضعی که معروف است محاد . . . و بستان این ضعیف واقف و بستان ورئه مولانا . . . بن محمود بن محمد بن محمد و راه والیه الممر | [۴۶۳] تمامت بستانی که در صحراء [ای] قصبه مهریجرد است از نواحی یزد در موقع باب دمه هورمزدقان محاد زمین سلطانی وزمین این ضعیف از دو جانب و راه والیه الممر و آن مبذر پنج کف است به مساحت یزد |
| ۱۵ | [۴۷۰] تمامت خان و حجر و فضاه متلاصقند در صحراء [ای] قصبه مهریجرد علی آس لقریه محاد شارع و باع بهاء [اء] الدین محمد بن زیار و باع ورئه کریم الدین خاکی و فضای جمال الدین اقسنقر ابن ابی بکر بن اقسنقر و راه والیه الممر با درخت چنار که پیش در آنست | [۴۶۷] تمامت بستان که در صحرای قریه مهریجرد درموضع هورمزدقان محاد وادی و نهر میضا و شارع و باع محمد بن ابی بکر بن احمد یزدی و باع احمد بن احمد بن محمود فهرجی و حجره وزرب شیخ عفیف الدین حسن مسته راه والیه الممر و آن مبذر چهار قفیزست و چهار کف و نیم | [۴۶۴] تمامت قطعه زمین در صحراء [ای] این قصبه مهریجرد محاد نهر میضا و زمین و رئه محمد بن شاورا و زمین مولانا قوام الدین محمد بن ابی عبدالله بن النظم و زمین سنقر [یهود] راه والیه الممر و آن مبذر سه |
| ۲۰ | [۴۷۱] تمامت قطعه زمین که در صحراء [ای] | | |
| ۲۵ | | | |

به پنج قفیز از جمله سهام پنج کاریز
که موضع آن به قبیله مهر بجر دست،
یکی ازان جمله معروف است
به بغداد باد و دوم به مذویر ابادو
سوم به ارزندادان و چهارم به
مهر [پاد] بن وینجم...^۳ و این سهام
از جمله سهام میضاوی^۴ است

این قصبه در موضع باگی کی معروف
است به یوسف اسحاقی محاد باغ
محمد بن برقیق و راه و باغ ورثه
علی طستی وزمین ورثه ظهیر الدین
شاه بن محمود وزمین محمود بن
العما و راه والیه الممر و آن
مبذر چهار قفیز است

۵ کف و نیم

[۴۷۸] تمامت

قطعه زمین در صحراء [ای] فریه
سریزد در محله حفره سواران و
آن مشهور است به زمین گودرزی
محاد زمین ورثه عزال الدین اسعد بن
نجیب و زمین ورثه ظهیر الدین
شاه و زمین ورثه رضی الدین
محمد و زمین ورثه عماد الدین
محمود و نهر میضا و راه والیه الممر
و آن مبذر چهار قفیز است

[۴۷۵] تمامت

بستانی که درین قصبه است در
موقع ساق (۴) محاذ زمین این ضعیف
وزمین حسن قصاب وزمین محمد بن
عمر بن ابی الحسن و زمین ورثه
صاحب ضیا [ء] الدین علی بن
صفی الملک و راه والیه الممر و
آن مبذر چهار قفیز است

[۴۷۲] تمامت

قطعه زمین در صحراء [ای] قبیله
مهر بجر در موضع باغ ظهر فهادی
و آن مشهور است به زمین کرک^۱
محاد زمین این ضعیف وزمین
شرف الدین علی بن رضی الطیب
ونهر میضا وزمین وقف وزمین این
ضعیف و راه والیه الممر و آن مبذر
هشت قفیز است و چهار کف

۵

۱۰

۱۵

۲۰

۲۵

[۴۷۹] تمامت

تو دستانی که هم به صحراء [ای]
فریه سریزد است محاد نهر میضا و
بستان مسافر بن العزیز النصرانی و
راه از دو جانب و آن مبذر یک
قفیز است

[۴۷۶] تمامت

حجره ای که مبنی است بر بالای
دوخانه داخل حصار قبیله مذکوره
محاد زمین بها [ء] الدین دیلمشاه
ابن کیخسرو وزمین فرخشاه بن
افریدون و نهر و راه والیه الممر و
آن مبذر شش قفیز است

[۴۷۳] تمامت

قطعه زمین در صحراء [ای] قبیله
مهر بجر در موضع باغ فوطا (۴)
محاذ زمین بها [ء] الدین دیلمشاه
ابن کیخسرو وزمین فرخشاه بن
افریدون و نهر و راه والیه الممر و
آن مبذر شش قفیز است

[۴۷۷] تمامت

دو سهم که معروفند به دو
باغی که واقع است در صحراء [ای]
جريب و پنج سهم که معروفند

[۴۷۴] تمامت

۱- شاید، گرگ
۲- شاید، بیاقد بیاقد خان که هم اکنون در یزد است
۳- جای دو سه کلمه بیاض است
۴- اصل، بیضاوی

| | | | |
|----|---|--|---|
| ۵ | <p>فروند محمد بن عبد الله محاذمینی که در دست ابوبکر بن عبیدوک است و زمین ورثه اسعد بن محمود ابن المقدم و زمین نجیب الدین ابوبکر بن محمود بن نجیب و راه و آن مبذر سه قفیز است</p> | <p>قریه خورمیز در موضع باشکران^(۱) و آن مشهور است به باغ خواجه امام الدین محاد باغ ورثه از بک دواق از جانین و راه از جانبین والیه الممر</p> | <p>[۴۸۰] تمامت خانه و حجره و اصطبل که موقع آن داخل حصن قدیم است هم درین دیه متصل خانه احمد بن حسین بشری^(۲) و زمین مسعود بن احمد بن نجیب و راه از دو جانب والیه الممر</p> |
| ۱۰ | <p>دوستان متلاصق در صحراء^(۳) قطعه زمین در صحرای این قریه در موقع منشبان^(۴) و آن مشهور است به فرون دشت^(۵) محاد زمین امین الدین محمد رصدی و زمین علا^(۶) الدین سنجر نائی و زمین محمد بن الحاج و راه و آن مبذر سه قفیز است و چهار کف</p> | <p>قریه خورمیز در موقع طریق آسیا محاذ طریق طاحونه از جانبین و باغ مسعود بن سلطان و نهر میضا و خانه ورثه حسن بن عمر و راه والیه الممر و این هر دو بستان مبذر هفت قفیز است</p> | <p>[۴۸۷] تمامت باگی که موقع آن به قصبه مهریجرد است از نواحی بزد در موقع آسیای بالا محاذ زمین محمد بن عمر باد و زمین بها^(۶) الدین محمد بن سرخاب و باغ این ضعیف واقف و راه والیه الممر و آن مبذر دو قفیز است و چهار کف^(۷)</p> |
| ۲۰ | <p>[۴۸۸] تمامت قطعه زمین که آن مبذر سه جریب است و سه قفیز در صحراء^(۸) قریه خیاره در موقع باگستان اوک محاذ باغ فخر الدین محمد بن ذین - الدین علی خواری و زمین ورثه رئیس مجدد الدین ...^(۹) ارمین اسد ابن علی و باغ مسجد عز اباد و زمین برز حسوله که [دوجریب نیم] زمین است</p> | <p>قطعه زمین در صحراء^(۸) قریه خورمیز در موقع طریق آسیا متصل حفره و زمین شیخ محمد بن شیراسوار و زمین ورثه شیخ عبد الله خواری و طریق طاحونه والیه الممر و آن مبذر شش قفیز است</p> | <p>[۴۸۲] تمامت باگ که در صحراء^(۸) قریه خورمیز مذکوره است در موقع پشت باگ... و آن مشهور است به باگ امیرانی محاد زمین ورثه جمال الدین عبد الله خواری و راه و باگها^(۹) این ضعیف از دو جانب</p> |
| ۲۵ | <p>[۴۸۶] تمامت قطعه زمین در صحرای قریه سریزد از دیهای^(۱۰) بزد در محله بست خوارانی و آن مشهور است به</p> | <p>سریزد از دیهای^(۱۰) بزد در محله بست خوارانی و آن مشهور است به</p> | <p>[۴۸۳] تمامت باگ که واقع است در صحراء^(۱۱)</p> |

۱- درینجا نصف ازستون بیاض است و دوبار نوشته شده، «صحیح البیاض»

۲- جای یک کلمه بیاض ۳- در یک مورد دیگر «منشان»

۴- در نسخه حرف اول بی نهایه است و مضموم. ۵- یک کلمه محو شده است و خوانده نمی شود. شاید، ابی المکارم.

| | |
|---|---|
| <p>[۴۹۴] تمامت ورثه ضیا [ء] الدین علی بن صفو دو سهم و نیسم دانگ سهمی از قریه بنداراباد از قرا [ای] یزد و ازین جمله یک سهم و دو دانگ و نیم سهمی مشاع است در هفتاد و شش</p> <p>[۴۹۵] تمامت هشت قفیز تخم زمین در صحرای قریه خیاره در موضع سنگستان متصل زمین ورثه جمال الدین عبدالله خواری و زمین قواه الدین اسماعیل ابن عز الدین بزرگمهر و زمین ورثه جمال الدله نصاری و زمین نجم الدین ابوبکر بن عمر و زمین ورثه علی بن ابی بکر زعیم</p> <p>[۴۹۶] تمامت قطعه زمین در صحرای [ای] قریه خیاره در موضع حسولی^۱ محاذین تاج الدین حسن بن علی بن احمد</p> | <p>[۴۸۹] تمامت قطعه زمین در صحرای [ای] قریه الملک و زمین ورثه جمال الدله ارکاون نصاری^۲</p> <p>[۴۹۲] تمامت قطعه زمین در صحرای [ای] قریه بنداراباد در موضع دزوک در باب چهار طاق محاد زمین جمال الدین غلبک و سیف الدین پسران بها [ء]</p> <p>[۴۹۰] تمامت هفت قفیز تخم زمین مشاع در زمینی که آن مبذر دو جریب است و پنج قفیز، موضع آن در صحرای [ای] قریه خیاره در موضع کوش با غ</p> <p>[۴۹۳] تمامت قریه ملکاباد موضع آن در رستاق بلده یزد و اول حدود اراضی آن متصل است به دیه خسرو بربر^۳ و دیه خیاره و ظهر قنات</p> <p>[۴۹۱] تمامت یک جریب و پنج قفیز تخم زمین مشاع در زمینی که آن مبذر و ناحیه میبد، و سوم به کاریز قریه رکناباد، و چهارم به کشخوان دزوک از کشخوانات دیه بنداراباد</p> <p>[۴۹۷] تمامت ورثه جمال الدین خواری و حفره قطعه زمین در صحرای [ای] قریه خیاره در موضع حسولی^۴ با قنوات و عيون و اراضی و کشخوانات و محوطات ورثه جمال الدین خواری و حفره^۵</p> |
|---|---|

۱- اصل: بی نقطه (طبق ضبط شماره ۴۹۱، گیلان)

۲- دنباله عبارت از صفحه ۹۵ عکسی آورده شده.

۳- کذا بی نقطه ۴- اصل، بذوشن (؛)

۵- اتصال مطلب نامناسب است. عبارت بعد دنباله شماره ۴۹۱ است.

| | | | |
|----|-------------|--|---|
| | | تفتی و به شارع زمین این ضعیف واقف و زمین ورثه محمد بن حسن بن شیر و زمینی که ممتدست تا قریه بندار آباد و زمین [۴۹۷] تمامت | دامغانی و زمین این ضعیف و نهر و زمین ورثه ^۱ |
| ۵ | [۵۰۲] تمامت | خانه و حجره فوقانی و مطبخ وبستان که متلاصقند، موضع آن داخل قریه بندار آباد از قر [۱] یزد در سکه رونا (۲) مجاد خانه وبستان رئیس نجم الدین محمود و خانه و باغچه ورثه محمود بن المنتجب ^۳ و حجره ورثه نور الدین آباخانی وراه | بعضی اولاد رضی الدین اسعد بن علی بن محمد و آن مبذر چهار قیزست و سه کف [۵۰۰] تمامت نه درخت از اصول اشجار فرصاد ^۴ در صحراء [۵] قریه خیاره و آن مغروس است بر اطراف نهر قنات این قریه و آن معروف است |
| ۱۰ | [۵۰۳] تمامت | چهارده سهم که مشهورست به چهارده تو از جمله سهams قنات محمودیه که آب آن به زمینها [۶] دیه فیروزاباد می‌رود از دیهها [۷] می‌بند | قطعه زمین در صحراء [۸] قریه خیاره در موضع اصل باگوک در سکه هرزه گاه مجاد زمین ورثه جمال الدین عبدالله خواری و نهر به رئیس کمال الدین محمود بن رضی الدین اسعد بن علی |
| ۱۵ | [۵۰۴] تمامت | بستانی که موضع آن در صحراء [۹] قریه بدر آباد است در موقع سر راه شهر یزد و آن مشهورست به باغ قطب الدین، حدودش متصل است به کشخوان | [۵۰۱] تمامت خانه و باکاه ^{۱۰} و اصطبل که ملاصق یکدیگرند داخل بلده یزد در محله باب درب مهر بجرد نزدیک مدرسه رکنیه، حدودشان متصل است به مسجد و به خان بیاع خانه و بدکان ورثه ابو بکر بن علی نائب و بدکان محمود بن منصور و شربیک او و به حجر محمد بن یحیی جمال و به حجره زین الدین علی پس باغ قاضی می خوانند مجاد |
| ۲۰ | | | [۴۹۸] تمامت قطعه زمین در صحراء [۱۱] قریه خیاره در موضع اصل باگوک در سکه هرزه گاه مجاد زمین ورثه جمال الدین عبدالله خواری و نهر و زمین نظام الدین محمد بن عبدالرشید وزمین حسین بن الزعیم و زمین سلطانه معظمه و راه و آن مبذر دو جریب است |
| ۲۵ | | | [۴۹۹] تمامت قطعه زمین در صحراء [۱۲] قریه خیاره در موضع که آن را حفره پس باغ قاضی می خوانند مجاد |

۱- کذا ناقص مانده است

۲- بر اساس ضبط شماره ۳۵۰ (در شماره های ۴۰۱، ۴۶۰ بی نقطه)

۳- اصل، فتح جاد (۱) ولی قاعدة و بطور متعارف «فرصاد» مراد است

۴- ظاهرآ، پاگاه

۵- کلمهای است شبیه کلمه بالا، شکل حروف درست مشخص نست.

۶- بدون نقطه جیم

| | | |
|---|---|--|
| <p>وآن مبذر سه جریب و سه قفیز است</p> <p>[۵۱۱] تمامت قطعه زمین در صحرای قریه بدرا باد در موضع پشت آسیا محاد زمین ابوبکر بن احمد بن قاسم و راه دیه بارجین و زمین ورثه حسن بن احمد داماد و نهر میضا و راه و آن مبذر پنج قفیز است</p> <p>[۵۱۲] تمامت قطعه زمین در صحرای [۵] قریه بدرا باد در موضع پای توت سیاه محاد زمین ابوبکر بن زنگ (۴) و زمین ورثه حسام الدین حسن اقا و زمین احمد بن عمر بن احمد و راه و آن مبذر یک جریب و پنج قفیز است</p> <p>[۵۱۳] تمامت چهارده سهم از اصول فر صاد که آن نابت است در صحرای [۵] قریه بدرا باد، ازین جمله چهار اصل نزدیک در حمام و چهار اصل نزدیک بستان با غوک ستی و چهار اصل در محله پشت آسیا و دواصل به جنب باع ابوبکر بن جعفر و این جمله بر کنار جوی کاریز این قریه</p> | <p>به خانه عزالدینی محاد طریق و نهر میضا و بستان عثمان بن محمد بن عثمان و راه والیه الممر</p> <p>[۵۰۸] تمامت بستانی که هم در صحرای این قریه است و آن مشهور است به باع میدان برس راه مدینه میبد محاد حریم قنات حسن آباد و زمینی که از ان این ضعیف واقف است از جانبین و بدره بلده یزد والیه الممر و آن مبذر چهار جریب است</p> <p>[۵۰۹] تمامت قطعه زمین در صحرای [۵] قریه بدرا باد در موضع سر راه دیه بارجین محاد جاده یزد و حریم قنات دستجرد و کشخوان کودمان (۴) و حریم قنات قریه بارجین و آن مبذر یازده جریب است</p> <p>[۲۱۰] تمامت قطعه زمین در صحرای [۵] بدرا باد در موضع سر راه میبد محاد زمین ورثه حسام الدین حسن اقا و زمین جمال الدین اقسنترو زمین احمد بن عمر بن احمد و راه</p> | <p>قریه رکناباذ و زمین ورثه جمال الدوله نصرانی و زمینی که معروف است به ظهیر الدین شاه و به حریم کاریز قریه بارجین و آن مبذر هفت جریب است</p> <p>[۵۰۵] تمامت باغی که موضع آن هم در صحرای [۵] قریه بدراباد است و مشهور است به باع تف (۴) در محله علیا محاد بستان ورثه ابوبکر بن جعفر و بستان ابوبکر بن عمر و باع محمود بن جعفر و راه از جانبین و آن مبذر هفت قفیز است</p> <p>[۵۰۶] تمامت باغی که هم در صحرای [۵] قریه بدرا باد است در محله جوی بالا معروف باع کل محاد خان و بستانی که مدعو است باع... و زمین این ضعیف واقف و به شارع و آن مبذر سه جریب است</p> <p>[۵۰۷] تمامت بستان و خانه و اصطبل و سا باط محاد زمین ورثه حسام الدین حسن اقا و زمین جمال الدین اقسنترو قریه است و این خانه مشهور است</p> |
| | | ۵ |
| | | ۱۰ |
| | | ۱۵ |
| | | ۲۰ |
| | | ۲۵ |

۱- شاید، گل
۲- نام باع سیاه و سائیده شده و ناخواناست
۳- در اصل بی نقطه ۴- شاید، زنگ

| | | | |
|--|--|--|--|
| <p>۵</p> <p>۱۰</p> <p>۱۵</p> <p>۲۰</p> <p>۲۵</p> | <p>پنجاه سهم است خریده شده است با جمله حقوق و مرافق این دو حصه از قوات وارانی و باغات واقرخه وبیادر و غیر آن</p> <p>[۵۱۹] تمامت سیصد و هفتاد و هفت سهم و چهار دا [نگ] و نیم سهمی معروف به سهامیه از جمله سهام کاریز خورزن که آب آن فایض می شود بر اراضی قریه اشکذر^۳ و باغات آن و این دیه از قر [ا] ای یزدست</p> <p>[۵۲۰] تمامت سیصد و هفتاد سهم و ربیع سهمی از جمله سهام قنات ابرنداباد از قر [ا] ای بلده یزد و هر سهمی ازان معروف است به یک طست</p> <p>[۵۲۱] تمامت شصت و دو سهم از جمله سهام قنات قریه نصرت آباد از قر [ا] ای میبد و هر سهمی معروف است به طستی</p> | <p>۵۱۶] تمامت بستانی که موضع آن به صرحا [ای] قریه فهرج است در موقع پردوک محاد راه و نهر میضا و بستان مقدم الدین محمد بن علی بن المقدم و شریکان او و باغ ورثه امیر شمس الدین محمد بن کیقباد راه و آن مبذر پنج قفیز است</p> <p>[۵۱۷] تمامت باغ کهدر... قریه فهرج است در موقع شهر باری و این باغ مشهور است به باغ حاجی محاد زمین و رثه زین الدین علی بن مقدم سموری (۴) و باغ ورثه سید جلال الدین محمد حسینی و باغ ورثه حکیم فخر الدین ابی محمد بن محمد بن الرضی و راه والیه الممر و آن مبذر یک جریب است و دو قفیز</p> <p>[۵۱۸] تمامت ... هفتاد و شش سهم و چهار دانگ سهمی می گیرند یعنی یک سهم و دو دانگ و نیم سهمی ازان اصل تاول (۵) خریده شده است و چهار دانگ سهمی ازین اصل دیه (۶) که</p> | <p>است</p> <p>[۵۱۴] تمامت خانه و حجره و با غچه و مطبخ ونهر که محفور است تا آنجا که آب کاریز سوا^۱ است، موقع جمله داخل بلده یزد در موقع رأس سکه کوشک و درها [ای] این جمله برابر مدرسه رکنیه است.</p> <p>حدودشان متصل است به خانه ورثه سید قوام الشرف بن عباد العلوی از دو طرف و به خانه نجم الدین ابوبکر بن عمر بن مقبل طبسی و به خانه علی قصار و به مسجد و شارع و این جمله مبذر صد فشیز^۲ و سیزده فشیز است</p> <p>[۵۱۵] تمامت قریه بفریه از دیهها [ای] مدینه میبد از نواحی بلده یزد با تمامت دو مزرعه که تابع این قریه‌اند: یکی شهر باد و یکی خاتون باد و با تمامت طاحونهای که دایر است برآب کاریز این قریه و تمامت این احلاک مشهورند و مستغنى از ذکر حدود</p> |
|--|--|--|--|

۱- ظاهرآ همان است که در تواریخ یزد بنام قنات «صواب» از آن ذکر می‌رود

۲- (بشیز)

۳- یک کلمه محو شده و ناخوانانست،

۴- اصل، اسکذر

جمالالدوله نصرااني و بستانى کي

در دست سابقالدين عنبر جشى
است وراه واليهالمر

[۵۲۸] تمامت

بستانى که در صحرای قصبه
مهرىجردست در محله مهرپادين
وآن مشهورست به باع سر و محاد
باغ عزى ازان ديوان اعلى و بستان
محمدبن زييار بازدار^۳ و بستان ورثه
تاجالدين محمدبن جمالالدين
يحيى سفاوندا بن^۴ خسرشاه و
بستان ...^۵ ابنابي طالب بن عربشاه
حسيني و بستان ورثه شمسالدين
عمربن ابى بكراسفرايني و بستان
ورثه شيخ احمدبن بكر وک و
بستان جمالالدينالتون اپهترکى
وراه واليهالمر و آن مبذر دو
جريب است و دو قفيز

[۵۲۵] تمامت

قطعه زمين در صحراء[۶] قصبه
مهرىجرد در موضع زير دیوار
محادکشخوان باع دهوک و طریق
کوره کرمان و وادی وزمین سلطانی
وزمین ورثه خطیرالدين محمدبن
ظهیرالدين ابی المحاسن و راه و آن
مبذر پنج قفيز است

[۵۲۲] تمامت

صدوسی سهم از جمله سهام قنات
دولتباذکه مشرب آن اراضی قریه
عزابادست از قر[۷] ای یزد و هر
سهمی ازان معروف است به يك
جر و این سهم از سهام مستزادة
قدیم است

۵

[۵۲۳] تمامت

فراحی^۸(?) که واقع است در
صحراء[۹] قصبه مهرىجرد در
موقع ابریقان^{۱۰} و آن مبذر چهار
جريب است، حدودش متصل است
به زمین خطیرالدين محمدبن
ظهیرالصائغ وزمین ورثه ابو بکر بن
حسین ابن شاده و زمین ورثه قاضی
عمادالدين محمود مذکور وزمین
ورثه ظهیرالدين محمودبن محمد
ابن احمد وزمین ورثه تاجالدين

۱۰

۱۵

امیران

۲۰

[۵۲۷] تمامت

قطعه زمين در صحراء[۱۱] قصبه
مهرىجرد در موقع فرخی ملاصدق
بستان واقف اين املاک از جانين
وبستان ورثه بها[۱۲] الدین ابي يك
القطبی و بستان ورثه شمسالدين
از يك بن ابي يك و بستان ورثه

[۵۲۴] تمامت

يک سهم که معروف است
به طسوچی از جمله سهام قنات
دستجرد بارجین از قر[۱۳] مدینه
ميبد از ناحیه بلده یزد

۲۵

[۵۲۹] تمامت

بستانی کی معروف است به
باغ همایون با زرب و عمارت و
فضا که متصل آن است، موقع
جمله در صحراء[۱۴] قصبه مهرىجرد
از ناحیه بلده یزد در موقع

۱- شاید، فراحی

۲- ظاهرآ همان کهن به معنی چاه است

۳- اصل بی نقطه

۴-

چون سائیدگی حروف دارد «بازیار» هم می تواند خوانده شود

۵- بصورت «اسفاوندا» و «اسفاوند» هم ضبط شده است (شمارههای ۲۴۳ و ۲۸۵ و ۲۸۸ و ۳۳۴)

۶- جای يك کلمه بیاض است

| | | |
|--|---|---|
| که آن اصل سهام تمامت با غای است که موضع آن درسکه و اذر بند ^۲ مذکوره است محاد با غ پسران شمس الدین محمد بن کیقباد و با غ محمد ابن محمد قصار و با غ سید عزالدین فضل الله بن علاء ^۳ الدین محمد علوی و راه و تمامت این با غ مبذر سیزده قفیز است، پس این حصة وقف مبذر پنج قفیز باشد | سه می از اصل سی و شش سهم که آن اصل سهام جمله قریه ... ^۴ و هر سهمی ازین سهام که قریه بر آن منقسم است مشتمل است بر هشتاد و شش جره و چهار دانگ جره از کاریز این دیه و از زمین- ها ^۵ [معلومه معینه آن باسایر مرافق] | نر مستان و باب دمه بغداد اباد محاد با غ امیر علاء ^۶ الدین سنجر تاریکویی ^۷ و با غ مهتر ^۸ محمد بن منصور طستی و بستان محمد بن احمد بلوك و بستان علی بن محمد کاری وزمینی دیگر که در دست اوست وزمین سیدقوام الدین محمد ابن ابی عبدالله الحسینی [وزمین] سیف الدین محمد بن ایبک قطبی و زمین جمال الدین افسنقر بن |
| ۱۰ | [۵۳۳] تمامت | ابی بکر بن افسنقر و با غ مولانا |
| ۱۵ | سی جریب تخم زمین مشاع از جمله دویست جریب تخم زمین که آن اراضی قریه ملکا بادست از قر[۱] ای یزد محاد صحراء ^۲ [قریه خسر و نبر ^۳] و زمین موات و کاریز قریه جیلان ^۴ و مزرعه دزوک از مزارع بندار اباد و راه والیه المر | مجد الدین ابوالمحکارم بن الرضی الطیب و با غ ورثه جمال الدوله ارکاون و بستان صاحب سعید سعید الدین حواجله ^۵ (۶) بن عربشاه الـ به ری و بستان ایبک ترکمان و راه والیه المعم و این مجموع مبذر یازده جریب است و نه قف[یز] |
| ۲۰ | [۵۳۴] تمامت | [۵۳۰] تمامت |
| خانه و حجره و بستان که از پس این خانه است و موضع آن داخل | [۵۳۲] تمامت پنج سهم مشاع در سیزده سهم | پنجاه و شش حبه مشاع در اصل نود و شش حبه که تمامت این اصل عبارت است از سهمی و ثلث |
| ۲۵ | ۱- کذا، ظاهرآ، تازیکوئی (آیا همان نسبت یا لقبی نیست که در شمس الدین تازیکوی مذکور در تواریخ یزد و کلیات سعدی و تاریخ و صاف هست و مرحوم قزوینی در باب آن بحث مستوفایی کرده است؛) ۲- مهتر از عنایین مربوط به دسته‌ای از طبقات اجتماعی است. مثل صدر، زعیم، رئیس در آن عصر. ۳- کذا در اصل ۴- جای چهار پنج کلمه بیاض است ۵- «من تاباد» در اصل، اما در این مورد که مخصوصاً باتام یعقوبی یعنی آبادی وصل به آن ذکر شده قرینه است بر اینکه «مریا باد» درست است. | ۱- کذا، ظاهرآ، تازیکوئی (آیا همان نسبت یا لقبی نیست که در شمس الدین تازیکوی مذکور در تواریخ یزد و کلیات سعدی و تاریخ و صاف هست و مرحوم قزوینی در باب آن بحث مستوفایی کرده است؛) ۲- مهتر از عنایین مربوط به دسته‌ای از طبقات اجتماعی است. مثل صدر، زعیم، رئیس در آن عصر. ۳- کذا در اصل ۴- جای چهار پنج کلمه بیاض است ۵- «من تاباد» در اصل، اما در این مورد که مخصوصاً باتام یعقوبی یعنی آبادی وصل به آن ذکر شده قرینه است بر اینکه «مریا باد» درست است. |
| ۲۶ | ۶- «من تاباد» در اصل، اما در این مورد که مخصوصاً باتام یعقوبی یعنی آبادی وصل به آن ذکر شده قرینه است بر اینکه «مریا باد» درست است. ۷- درینجا نقطه ب و ن ندارد به شماره ۵۳۱ مراجعت شود. ۸- بی نقطه در اصل (به شماره ۴۹۱ مراجعت شود) | ۶- «من تاباد» در اصل، اما در این مورد که مخصوصاً باتام یعقوبی یعنی آبادی وصل به آن ذکر شده قرینه است بر اینکه «مریا باد» درست است. ۷- درینجا نقطه ب و ن ندارد به شماره ۵۳۱ مراجعت شود. ۸- بی نقطه در اصل (به شماره ۴۹۱ مراجعت شود) |

[۵۳۹] تمامت
قطعه زمین در صحراء [ای] قصبه
مهر بجرد در موضع خلف باع
همایون محاد زمین اتابکیه وزمین
بدال الدین مکح [؟] بن ازبک بن
ایبک وزمین علی بن حسن بن موت
وبه زربهای مولانا مجذ الدین
ابوالکارام بن رضی الدین محمد و
راه و آن مبذر سه جریب است

[۵۴۰] تمامت
قطعه زمین در صحراء [ای] قصبه
مهر بجرد در موضع مهر به بالا
با زربی که در جنب آن است محاد
زمین حسین بن کاری و نهر وزمین
صاحب معظم ظهیر الدین شاه وزمین
جمال الدین اقسنفر و این هر دو
مبذر دو جریب و هشت قفیزند

[۵۴۱] تمامت
قطعه زمین در صحراء [ای] قصبه
مهر بجرد در موضع افلاستان متصل
نهر وزمین وقف وزمین واقف این
املاک و زمین شمس الدین
اغلرز [؟] و زرب شهاب الدین

محمد بن ابی بکر فسکوک [؟] و
راه و آن مبذر سه قفیز است و دو کف

[۵۳۷] تمامت
باغی که واقع است به
صحراء [ای] بلده بزد در دسکره
آب کاریز مریاباد در دسکره
دسوک هجاد باع و قفی که معروف
است به باع حسینی از دو جانب و
صحراء از دو جانب و این باع

مشهور است به باع هراسویه

[۵۳۸] تمامت
سد قفیز تخم زمین مشاع در مبذر
سیزده قفیز که آن اصل جمله باعی
است که به صحراء [ای] بلده بزد است
در دسکره آب دو کاریز مریاباد
و یعقوبی در موضع واذر بند و آن

مشهور است به باع پشت گنبد یعقوبی
محاد بستان... امیر شمس الدین
محمد بن کیقباذ و بستانی دیگر از
آن سید عز الدین فضل الله حسینی
و راه والیه الممر

قریه بندار اباد از قر [ا] بزد
به دروازه درب نزدیک مقبره
قدیمه ملا صق خانه [ای] که در
دست محمد بن علی سرخه و
منکوحه اش عفیفه نام است و بستانی
که وقف رباط قاضی است و بستان
ورثه محمود بن منتجب الدین اسعد
ابن محمود سرهنگ و خانه و
باغچه ورثه محمد بن یوسف و راه

[۵۳۵] تمامت

بستانی که موضع آن به
صحراء [ای] بلده بزد است در دسکره
مریاباد محاد بستان ابوالمحاسن
ابن وجیه و بستان سنجر فائی و راه
از دو جانب

[۵۳۶] تمامت

بستانی که به صحراء [ای] این
بلده است در دسکره مریاباد در

محله کشخوان بالا محاد بستان
محمد بن ابی بکر و بستان عفیف

و راه والیه الممر
 محمد بن ابی بکر بن اسحق و راه

و بستان فضل الله بن الطهیر منصور
 و شریک او و بستان ابوبکر بن

۵

۱۵

۱۵

۲۰

۲۵

۱- اصل؛ مریاباد

۲- کذا بدون نقطه حرف دوم

۳- شاید، دشتوک

۴- اصل؛ مریاباد، چون این نام با یعقوبی معاً ذکر شده قرینه است بر اینکه «مریاباد» درست است

۵- اصل تقریباً سائیده و محو شده است، طبق ضبط ۵۳۱ و ۵۳۲ و اصلاح شد.

۶- یک کلمه محو شده است ۷- کذا بی نقطه، در یک جای دیگر «بلج» ضبط شده (شماره ۵۵۳)

۸- ظاهرآ نامی درینجا ساقط شده است به قرینه شماره ۵۴۸ و ۵۵۰

ملاصق نهر میضا و زمین بدرالدین
...^۶ بن ازبک و زمین واقف این
املاک و نهر و آن مبذر سه قفیز است

از جمله جواب و آن مبذر سه
قفیز است و سه کف

شهر بليال(?) و راه و آن مبذر سه
قفیز است و سه کف

[۵۴۵] تمامت

بستانی که معروف است به باع

[۵۴۲] تمامت

قطعه زمین در صحراء[۵]
مهر بجرد در محله مهرآباد در
حفره قاضی محاذ زمین ستی بنت
خسروشاه بن شهرستان [وز] مین
محمد بن عمر بن کفیل^۷ و زمین محمد
ابن ابی بکر بن حسین مشاد^۸ و
نهر میضا و راه و آن مبذر ... قفیز
و سه کف است

۵ [۵۴۸] تمامت

قطعه زمین در صحراء[۵]
قصبة مهر بجرد ملاظق بستان محمد بن
احمد بلوك^۹ و زمین وقف و بستان
اشکوک و مهر بہ زیر و آن مبذر
یک جریب است و یک قفیز و
چهار کف، ملاظق زمین محمد بن
حسین کاری و زمین محمد بن حماد و
زمین زین الدین و زمین زین الدین
علی بن منصور طستی و زمین مقدم
احمد بن علی و نهر و راه

علی احمدی در صحراء[۵] قصبة
مهر بجرد ملاظق بستان محمد بن
احمد بلوك^۹ و زمین وقف و بستان
سیف الدین محمد بن ایبک قطبی
[و] بستان جمال الدین غلبک و
زمین ارسلان بن ازبک و راه و آن
مبذر یک جریب است و دوقفیز

[۵۴۶] تمامت

[۵۴۳] تمامت

قطعه زمین در صحراء[۵] قصبة
مهر بجرد در موضع مهر بہ زیر و
آن مشهور است به کرک اشکوک^{۱۰}
محاذ زمین عماد الدین عبدالرشید
و زمین مقدم احمد بن علی و زمین
علا[ء] الدین علی بن رکن الدین
العلوی و زمین محمد بن ابی بکر
با خرزی، مبذر هشت قفیز

[۵۴۴] تمامت

[قطعه] زمین در صحراء[۵]
قصبة مهر بجرد در موضع کرک^{۱۱}
محاذ زمینها[۵] این ضعیف واقف

۱۵ [۵۴۹] تمامت

بستانی که در صحراء[۵] قصبة
مهر بجردست در موضع نرستان
محاذ نهر یعنی(?) و بستان واقف این
املاک و باع مولانا غیاث الدین
محمد بن ابی القسم علوی و باع
علی بن محمد کاری و باع ورثه بلبان
شرا(?) و راه و مر و آن مبذر
پنج قفیز است

قطعه زمین در صحراء[۵] قصبة
مهر بجرد در موضع کرک^{۱۲}
مهر بجرد در موضع مهر بہ زیر

۱- در شماره ۵۴۳، کفشه
۲- شاید، رمشاد(۴)

۳- در اصل یک کلمه بیاں

۴- شاید، گرگ

۵- کذا بی نقطه با ضمه ببروی حرف اول

۶- جای یک نام بیاں است

۷- «وزمین زین الدین» مکرر به نظر می رسد

| | | |
|---|--|--|
| <p>[۵۵۶] تمامت</p> <p>قطعه زمین هم درین صحراء در محله کرک^۳ و آن مشهورست به زمین سرخابی ملاصق زمین محمود ابن محمد بن بنجیر و زمین مولانا رکن الدین محمد بن علاء^۴ الدین العلوی و زمین ورثه ابوسعید راه و آن مبذر چهار قفیز است</p> | <p>[۵۵۳] تمامت</p> <p>قطعه زمین در صحراء^۵ [ای] قصبه این قصبه در موضع خوراباد مشهور به زمین باع محمود شرابی ملاصق راه و زمین ورثه بکج بن ازبک^۶ و زمین علی کاری و زمین حسن ابن محمد قصاب و باع محمد بن ابی^۷ بکر^۸ با خرزدی و راه و آن مبذر دوقفیز است</p> | <p>[۵۵۰] تمامت</p> <p>قطعه زمین در صحراء^۹ [ای] قصبه مهریجر در موضع هورمزدقان ملا قص زمین صاحب معظم ظهیر الدین شاه و زمین شهر بفیل^{۱۰} بن گودرز و زمین علی بن محمد کاری و زمین ابراهیم ابن ابی بکر صیدلانی^{۱۱} و وادی و راه و مسیر و آن مبذر دوقفیز است و دوکف</p> |
| <p>[۵۵۷] تمامت</p> <p>باغی که موضع آن در صحراء [ای] قصبه مهریجر دست در موضع کرک^{۱۲} محاد زمین ورثه علی بن یوسف بن بنجیر و باع شرف الدین مظفر و زمین محمد بن یوسف بن بنجیر و زمین محمد بن بن حسن ماتیل^{۱۳} و راه والیه الممر و آن مبذر چهار قفیز و سه کف است</p> | <p>[۵۵۴] تمامت</p> <p>قطعه زمین در صحراء^{۱۴} [ای] قصبه قصبه مهریجر در موضع مهریجر^{۱۵} ملاصق زمین سیف الدین محمد بن ایبک قطبی و نهر و زمین واقفاین املاک و زمین جمال الدین افسنقر ابن ابی بکر و راه و آن مبذر سه قفیز است</p> | <p>[۵۵۱] تمامت</p> <p>باغی که موضع آن در قصبه مهریجر دست در موضع مهریجر^{۱۶} محاد نهر و زمین واقف این املاک از دو جانب نهر و زمینی که بعد ازین مذکورست و زمین وقف و راه، مبذر چهار قفیز</p> |
| <p>[۵۵۸] تمامت</p> <p>قطعه زمین در صحراء^{۱۷} [ای] قصبه مهریجر در موضع هریادین در باب باع یوزداران ملاصق نهر میضا و باع لالای و بستان زهرائی و وادی ونهر و راه و آن مبذر دوقفیز است</p> | <p>[۵۵۵] تمامت</p> <p>قطعه زمین در صحراء^{۱۸} [ای] قصبه مهریجر دو آن مشهورست به فروند عبدی ملاصق زمین مولا نامجد الدین محمد بن محمد ابن ابی عمران از دو جانب و وادی و راه، آن مبذر پنج قفیز است</p> | <p>[۵۵۲] تمامت</p> <p>قطعه زمین هم درین صحراء موضع محاذین^{۱۹} (۴) ازان واقف این املاک و زمین وقف و زمین واقف و زمین اکدار سلان و باعی که پیش ازین محدود است و راه، مبذر نه قفیز</p> |

۱- در شماره ۵۶۳، سهریعیل

۲- تصحیح براساس ضبط شماره ۵۴۶.

۳- درین مورد روی حرف اول ضمه و حروف دوم علامت سکون دارد و احتمال «گرگ» بودن را تأیید می‌کند.

۴- شایده، گرگ ۵- این کلمه که ظاهرآ نام طایفه‌ای است در شماره ۵۵۹ نیز آمده است.

| | | | |
|----|-------------|---|---|
| | | [۵۵۹] تمامت | بستانی که موضع آن در صحر[۴] قصبه مهریجرد در محله سر باع نو در محله مهرپادین و آن مشهور است به باع آهروک محاد زمین وقف وبستان عمر بن محمد بن عمر ماتیل ^۱ وبستان عین الشرف بنت محمد بن احمد مدوک(？) و راه ازدواج بـو آن مبذر چهار قفیزست و پنج کف |
| ۵ | | [۵۶۱] تمامت | بانگی کی واقعست در صحر[۴] [۵] قصبه مهریجرد در محله سر باع نو مشهور به باع حسولی محاد طریق و نهر میضا و باع محمد بن ابی بکر[۶] با خرزی ^۲ و راه والیه الممر و آن مبذر دو قفیزست و چهار کف گودرز و زمین ستی مذکوره و |
| ۱۰ | | [۵۶۲] تمامت | قطعه زمین در صحر[۴] [۵] قصبه مهریجرد در موضع سر کاریز مهرپادین و آن مشهور است به زمین وادوک محاد حفره فخاران و راه دیه خورمیز و نهر میضا و زمین این ضعیف و زمین التون بوقا و راه، مبذر یک جریب و یک قفیز محمد بن ایبک قطبی وزمینی که منسوب است به امین الدین خاکی وراه والیه الممر |
| | [۵۶۳] تمامت | بستان در صحر[۴] [۵] [۶] بستان در صحر[۴] [۵] [۶] قصبه | بستان در صحر[۴] [۵] [۶] مهریجرد از پس باع امیری محاد بستان باع قراواطافی(؟) و بستان محمد بن محمد بن بنجیر و راه و آن مبذر چهار قفیزست و سه کف ^۷ |
| ۱۵ | | [۵۶۴] تمامت | بستان در صحر[۴] [۵] [۶] مهریجرد از پس باع امیری محاد بستان باع قراواطافی(؟) و بستان محمد بن محمد بن بنجیر و راه و آن مبذر چهار قفیزست و سه کف ^۸ |

۱- به حاشیه ۴ صفحه قبل مربوط به شماره ۵۵۷ مراجعه شود.

۲- یک نام سائیده و تقریباً محو شده است و از آنچه مشهود است به استناد شماره ۵۴۶ تکمیل شد.

۳- در شماره ۵۴۲؛ کفیه

۴- در شماره ۵۶۳؛ شهر مفیل

۵- اینجا نسخه چهار ورق افتدگی دارد.

املاک بلده قبریز

[ازینجا چهار ورق طبق اعداد ورق شمار قدیم نسخه افتاده است. یعنی ورقهای ۷۷ تا ۷۹]

| |
|--|
| <p>[۱] تمامت دو حقل متلاصق، یکی معروف به او بدر(？) و دوم معروف به برج خید^۲، حدودشان متصل است به لوشه خید و به زمین تاجیه و به حقل برج^۳ خید که ذکر آن بعد ازین می‌آید و به راه و آن مبذر دو جریب است وشن قفیز</p> |
| <p>[۲] تمامت دو حقل متلاصق، یکی پشته و آن دیگر دره، حدودشان متصل است به قطعه زمین که معروف است به ده لیته(؟) و به حقل دره و به مسیل</p> |
| <p>[۳] تمامت حقلی که آن را سته (؟)^۴ می‌خوانند ملاصق حقل نارین(؟)^۵ معروف به کشور خاتون و</p> |
| <p>[۴] تمامت دو قطعه زمین که معروف است معروف به شهزاده اس(؟)^۶ و دوم به</p> |
| <p>[۵] تمامت دو قطعه زمین معروف به زمیر- جو(؟)^۷ در موضع ناووان(؟)، یکی متصل به زمین نوحی و به ساقیه و به زمین مکیان خید و به قطعه محمدشاه بن المقرب راهله و آن مبذر پنج قفیز است</p> |

﴿ تصحیح این قسمت از دوست دانشمند عبدالعلی کارنگ خواسته شد. ایشان در نقل متن، رعایت بندها را بنحوی که بطورافقی در یک صفحه اصل نوشته شده است کرده بودند، ولی چون ربط رقبات بطور عمودی است لذا ترتیب نوشته از افقی به عمودی برگردانیده شد. اصلاحات استحسانی جناب کارنگ در حاشیه به نام خود ایشان قید شد. در مواردی که ضبط متن نسبت به تصحیح ایشان مرجع نبود شکل اصلی متن در حاشیه آورده شد. ۱- کارنگ، اوندر رود.

﴿ بیش از چهار ورق (پس از ذکر رقبات یزد) نیوفتاده است. و چون طبق ذکر خواجه در صفحه ۴۴ پس از املاک یزد صورت املاک همدان می‌آمده است پس مقداری از قسمت افتاده من بوظ به رقبات همدان بوده است.

۱- کارنگ، اوندر رود.
۲- «خید» ظاهراً به معنی گاه و محل است و در وقفا نامه مسجد کبود مزارع و قطعات متعددی نیز از محل خسروشاه و دهخوارقان

به نام گلشن خید وغیره وجود دارد. (کارنگ)

۳- در نسخه بهضم اول کتابت شده

۴- ممکن است دیه لیته باشد (۱.۱.۱).

۵- کارنگ، پشته

۶- شاید، نارین یا نارین (۱.۱.۱)

۷- کارنگ، الش.

۸- شاید، جورزم (۱.۱.۱)

۹- کارنگ، «کرده»، ولی به استناد لرد فراشان (شماره ۱۴) «لرده» ضبط شد. ظاهراً صورتی است از «لرده» که در اصطلاح یزد به معنی میدان است. (۱.۱.۱)

۱۰- کارنگ، زیر جو

| | | | |
|--|--|--|--|
| <p>۵</p> <p>۱۰</p> <p>۱۵</p> <p>۲۰</p> | <p>[۱۳] تمامت قطعه ناوبر ملاصق زمین خطیب و زمین کشور خاتون و زمین درق و زمین ناوبر ازان محمد شاه و آن مبذر سه قفیز است</p> <p>[۱۴] تمامت دو قطعه زمین متلاصق، مبذر دو جریب و دوقفیز، یکی مشهور به لرد فراشان^۵ و یکی به عثمانان محاد زمین اسفندیار و زمین ورثه تاج الدین قبر تو^۶ [و] بادام ناو و زمین علی شیر باریک...</p> <p>[۱۵] تمامت [واقف این املاک] و به زمین شبانه^۷ اول (۸) مبذریک جریب و دو قفیز است</p> <p>[۱۶] تمامت قطعه زمین هم معروف به شبانه، به ظاهر این قریه سیجان متصل به ساقیه سفلی و به زمینی که معروف است به سعدالدین</p> | <p>[۶] تمامت معروف است به سعدالدین علی خالدی...</p> <p>[۱۰] تمامت دو قطعه زمین متلاصق محاد مقبره و زمین مسکونان خید(۹) و زمین ورثه صدیق و زمین مقبره و آن مبذر شش قفیز است</p> <p>[۱۱] تمامت قطعه زمین معروف به بو خید و آن مبذر هشت قفیز است، حدودش متصل است به زمین اوزم و به زمین اسمعیل و زمین مسکونان(۱۰) و زمین مقبره</p> <p>[۱۲] تمامت زمین معروف به شعبان خید متلاصق زمین اوزم و زمین شسته و مسکونان(۱۱) خید و زمین اسمعیل و مسیل لو و آن مبذر شش قفیز است</p> | <p>[۷] تمامت حقل شینه^{۱۲} خید ملاصق حقل شینه خید معروف به سعدالدین علی وراه وجوى، و آن مبذر هشت قفیز است</p> <p>[۸] تمامت دو قطعه زمین متلاصق، یکی دمدول و دوم حصاره بر(۱۳)، حدودشان متصل است به شسته ازان ورثه ده خدا حجی و به طاحونه چپار و بدراهی که فاصل است میان این محدود و میان با غ علیان، و آن مبذر هشت قفیز است</p> <p>[۹] تمامت دو قطعه زمین نزدیک با غ عدلان ناو^{۱۴} محاد جوى و زمینی که</p> |
|--|--|--|--|

۱- شینه نوعی «نی» است (کارنگ)

۲- اصل، ناو (۱.۱.)

۳- اینجا نسخه افتادگی دارد (۱.۱.)

۴- در شماره ۱۰ و ۱۲ مسکونان است (۱.۱.)

۵- در شماره ۴ «لرد فراشان» آمده است (...)

۶- اصل «قبر» و پشت سرش بیاض است. با استناد ضبط «قبر تو» در شماره ۳۵ «قبر تو» نقل شد. (کارنگ)

۷- اینجا نسخه افتادگی دارد. (۱.۱.)

۸- در شماره ۳۶ نیز «شبانه» آمده است.

به قالب خانه علی بن عمر حدودش متصل است به خانه سله^۵ بنت نصر و به تل ذره وبه راه خانه حلان^(۶) و به کوچه والیه الممر، و چهارم معروف است به قالب خانه محمد

کرده حدودش متصل است به عرصه خانه محمد شاه بن المقرب راهله و به تل ذره وبه خانه سبله^۶ بنت نصر و به راه والیه الممر، و پنجم معروف است به قالب خانه هوله محاد کاهدان و خانه حسین و خانه ورثه محمد بن عمر و کوچه والیه الممر

[۲۴] تمامت حقل ماستله خید ملاصق حقل ماستله خید ازان عبدل کوتاه و حقل نوامس^۷ و حقل حسین و حفل سته^۸ ازان محمد شاه بن المقرب راهله و آن مبدز چهار قفیز است

[۲۵] تمامت حقل حسینان ملاصق حقل موله^(۹) و حقل اندله خید و حقل کر دول خید و حقل سیوبنه و آن

[۲۰] تمامت زمین کرده بزرگ محاد شارع و زمین بولله^(۱۰) و زمین با غ اخله و زمین خواجه یاقوت صاحبی

[۲۱] تمامت زمین بر شتختید^(۱۱) ملاصق با غجه خواجه یاقوت و شارع و قالب عنمان و زمین بر دران^(۱۲) معروف به موسی

[۲۲] تمامت زمین البردان ملاصق زمین کرده و شارع و زمین بر حم خید^(۱۳) و زمین البردان محمد کوسه

[۲۳] تمامت^{۱۴} ... و دوم معروف به خانه عرب مرابع، حدودش متصل است به خانه

[۱۹] تمامت زمین ثور کخید^{۱۵} بزرگ ملاصق زمین محمد بن ایوب و زمین یونس و زمین ایوب و زمین کو خید

۱- قسمتی از مطالب این بند از کلمه سیجان بعد در صفحه ۱۴۰ آمده است. اما کثر قسمتها ای این صفحه را پاک و ضایع کردند و در عبارتهای باقی مانده هم بخط بدی دستکاری و تصرفات شده است. (۱.۱.)

۲- در شماره ۸۴ «تورکخید» آمده است. (۱.۱.۱.)

۳- شاید، قرن شتختید، ترشت + خید (۱.۱.)

۴- به عمل افتادگی و دق قبل مطلب ناقص است. (۱.۱.)

۵- کارنگک، نیله

۶- کارنگک، جیلان

۷- کارنگک، نوامیر

مله‌جامی^(۱۶) از ان واقف این املاک و به دو زمین که معروفند به حاجی فارس هم ازان واقف ازدواج ای و آن مبدز پنج قفیزوئیم است

۵

[۱۷] تمامت

یک نیمه مشاع از زمین عبدالکافی بر بنا^(۱۷) در صحرای فریه سیجان محاد زمین تلخن^(۱۸) و راه عقبه پایان و زمینی که معروف است به حاجی فارس ازان [واقف]

۱۰

این املاک و این یک جریب [و] پنج قفیز است

۱۵

[۱۸] تمامت

زمین شکه کری^(۱۹) بزرگ متصل ساقیه شاهجو و زمین یونس و زمین ایوب و زمین کو خید

۲۰

[۱۹] تمامت

زمین ثور کخید^{۲۰} بزرگ ملاصق زمین محمد بن ایوب و زمین کشتی و زمین دوباره^(۲۱) و زمین جوی کوشن

۲۱

| | الدين و زمین تاجیه | و آن مبذر دو قفیزست | مبذر دوازده قفیزست |
|----|--|---|--|
| | [۳۳] تمامت | [۳۰] تمامت | [۲۶] تمامت |
| ۵ | دو قطعه زمین متلاصق یکی معروف به سیوبنه ^۱ و دوم به قطعه ابوالعباس و هر دو مبذر یک جریب اند و هشت قفیز محادنه قریبه و زمین حسینان ^۹ و زمین کردلوق و زمین لردق دهخدا محمد شاه و | دو قطعه متلاصق یکی بارنگ ⁻ ژار و دوم شینه ^۳ متصل زمین مالان(؟) و زمین کوزه بنه ^۴ و زمین آنه خید ^۵ و نهر و آن مبذر هفت قفیزست | حقل اندله خید متصل جوی و زمین... ^۱ |
| ۱۰ | زمین دار بن با جمله حقوق و مرافق | [۳۱] تمامت | [۲۷] تمامت ... ما اوون خید و زمین... ^۲ مذکور و حقل کردله خید و آن مبذر چهار قفیزست |
| | [۳۴] تمامت | قطعه زمین معروف به بارنگ ⁻ ژار ملاصق حقل نفله مرج ^۶ از آن احمد بن المقرب راهله و زمین علی بن حسن و حقل بارنگ ژار که منسوب است به کشور خاتون و نهر، مبذر سه قفیز ^۷ | [۲۸] تمامت حقل حلکوره(؟) خید، ملاصق موقعی که معروف است به فریام حادمان(؟) و راه و حقل کشور خاتون و حقل خطاب و آن مبذر دو قفیزست |
| ۱۵ | قطعه زمین معروف به لردق مبذر پنج قفیز ملاصق زمین لردق ازان دهخدا محمد شاه و زمین دیزان خید(؟) ازان و رئه تاج الدین علی قبر تو و زمین لردق هم ازان ایشان و زمین و رئه علی شیر باریک | [۳۲] تمامت | [۲۹] تمامت قطعه زمین معروف به کوسه خید مبذر یک جریب و دو قفیز و حدودش متصل است به زمین لیبن ازان و رئه دهخدا حسین و زمین خرمنگاه ازان و رئه تاج سعد الدین علی خالدی از دو جانب |
| ۲۰ | [۳۵] تمامت | | |
| | قطعه زمین معروف به ایوسترق مبذر پنج قفیز، متصل به راه دیه کریچ و زمین ایوسترق ازان | | |

۱- اینجا چون نسخه افتادگی داشته است مطلب ناقص است. (۱.۱.۱)

۲- چند کلمه سائیده و محظوظ شده است. (۱.۱.۱)

۳- اصل، شبیه (۱.۱.۱)

۴- اصل، کوزه به (۱.۱.۱)

۵- کارنگ، آینه خید.

۶- اصل، نعله مرج (تصحیح با استناد ذکر آن در شماره ۵۵) (کارنگ)

۷- اینجا نسخه افتادگی دارد.

۸- اصل، سوبنیه در شماره ۲۵ هم آمده است (۱.۱.۱)

۹- اصل، حسینان (با استناد ضبط شماره ۲۵) (کارنگ)

| | |
|--|---|
| <p>[۴۳] تمامت زمین کومان سر^۲ و راه و زمین ورنه^۱ اوطالب و زمین اخله ورنه تاج الدین قبر تو و موضع لو^۳</p> <p>[۴۴] تمامت زمین خرمنگاه ملاصق بیوت قریه و شارع و باعچه عثمان و باعچه صدر کریم الدین و به زمینی که وقف است بر مصالح مسجد قریه و به زمینی کی معروف است به حاجی فارس ازان واقف این املاک و به ساقیه سفلی ازان قریه و به زمین ابوبکر بن ابراهیم و به زمینی که وقف است بر مصالح مسجد قریه، و آن مبذر شش قفیزوئیم است</p> <p>[۴۵] تمامت زمین در مره متصل به زمین اخله و زمین ابوطالب از دو جانب و زمین یونس پالیزخی که آن را فالیز طاخی^(۴) خوانند، موضع آن داخل قریه معرناب از قرای سر ندرود، این اراضی معروف است</p> <p>[۴۶] تمامت زمین کردله کوچک متصل شارع و زمین البردان فقیه و زمین جمال پروانچی و زمین البردان محدود زمین تکه کری کوچک متصل</p> | <p>[۴۹] تمامت گوزستان خید^۵ کی معروف است به امیر علی خالدی و به گوزستان خید^۶ ازان صدیق و به گوزستان و به ما یکان خید حسین و این نیز مبذر دو قفیز است</p> <p>[۴۰] تمامت زمین ساریم^(۷) ملاصق زمین یونس مرابع و ساقیه این اراضی و ساقیه این دیه و زمین ابراهیم بن جبرئیل پالیزخی که آن را فالیز طاخی^(۸) خوانند، موضع آن داخل قریه معرناب از قرای سر ندرود، این اراضی معروف است</p> <p>[۴۱] تمامت زمین در مره متصل به زمین اخله و زمین ابوطالب از دو جانب و زمین یونس پالیزخی که آن را فالیز طاخی^(۹) خوانند، موضع آن داخل قریه معرناب از قرای سر ندرود، این اراضی معروف است</p> |
| <p>[۴۷] تمامت زمین کردله کوچک متصل شارع و زمین البردان فقیه و زمین جمال پروانچی و زمین البردان محدود زمین تکه کری کوچک متصل</p> | <p>[۳۷] تمامت پالیزخی که آن را فالیز طاخی^(۱۰) خوانند، موضع آن داخل قریه معرناب از قرای سر ندرود، این اراضی معروف است</p> |
| <p>[۳۸] تمامت زمین تکه کری کوچک متصل</p> | <p>۱- اینجا نسخه افتادگی دارد. (۱۱)</p> |
| <p>[۳۹] تمامت زمین خرمنگاه ملاصق بیوت قریه و شارع و باعچه عثمان و باعچه صدر کریم الدین و به زمینی که وقف است بر مصالح مسجد قریه و به زمینی کی معروف است به حاجی فارس ازان واقف این املاک و به ساقیه سفلی ازان قریه و به زمین ابوبکر بن ابراهیم و به زمینی که وقف است بر مصالح مسجد قریه، و آن مبذر شش قفیزوئیم است</p> | <p>۲- قسمتی از مطالب این بند در صفحه ۱۴ مندرج است. ولی قسمت اعظم مطالب این صفحه را پاک کرده‌اند و در نوشهای موجود هم دست بر دگی وجود دارد. (۱۱)</p> |
| <p>[۴۰] تمامت گوزستان خید^۵ کی معروف است به امیر علی خالدی و به گوزستان خید^۶ ازان صدیق و به گوزستان و به ما یکان خید حسین و این نیز مبذر دو قفیز است</p> | <p>۳- کارنگ، کرمانس، در شماره ۶۰ مصر حا«کومان سر» آمده است (۱۱). ۴- مطلب به علت افتادگی ورق قبل ناتص است. (۱۱)</p> |
| <p>[۴۱] تمامت زمین در مره متصل به زمین اخله و زمین ابوطالب از دو جانب و زمین یونس پالیزخی که آن را فالیز طاخی^(۸) خوانند، موضع آن داخل قریه معرناب از قرای سر ندرود، این اراضی معروف است</p> | <p>۵- کارنگ، گورستان، به استناد ضبط صریح در شماره ۷۳ گوزستان ضبط شد (۱۱).</p> |
| <p>[۴۲] تمامت زمین کردله کوچک متصل شارع و زمین البردان فقیه و زمین جمال پروانچی و زمین البردان محدود زمین تکه کری کوچک متصل</p> | <p>۶- در اصل بی نقطه است. (۱۱)</p> |

- ۱- اینجا نسخه افتادگی دارد. (۱۱)
- ۲- قسمتی از مطالب این بند در صفحه ۱۴ مندرج است. ولی قسمت اعظم مطالب این صفحه را پاک کرده‌اند و در نوشهای موجود هم
دست بر دگی وجود دارد. (۱۱)
- ۳- کارنگ، کرمانس، در شماره ۶۰ مصر حا«کومان سر» آمده است (۱۱). ۴- مطلب به علت افتادگی ورق قبل ناتص است. (۱۱)
- ۵- کارنگ، گورستان، به استناد ضبط صریح در شماره ۷۳ گوزستان ضبط شد (۱۱).
- ۶- در اصل بی نقطه است. (۱۱)

| | |
|---|--|
| <p>۵ به کر دولق، مبذر پنج قفیز، محاد زمین کسر دولق منسوب به کشور خاتون و زمینی دیگر هم معروف به کر دولق و زمینی که مشهور است به پشته و زمین دنزان خید(？) که ملک واقف این املاک است</p> | <p>۶ مسیل و ساقیه راه و آن مبذر دو قفیز است</p> |
| <p>۱۰ [۵۵] تمامت دو قطعه زمین متلاصق معروف به نقله مرج هر دو مبذر هشت قفیز، ملاصق زمینی که وقف دارالشفاء است و کوه هرومونق و دشت و زمین خاتون مذکوره با تمام(؟) و زمین واقف این املاک</p> | <p>۷ [۵۱] تمامت حقل نفله مرج^۳ متصل به جوی که فاصل است میان این حقل و میان شینه^۴ ملکداد و حقل هرمونه و به نفله^۵ که معروف است به سعد الدین علی خالدی و به سعد الدین علی خالدی</p> |
| <p>۱۵ [۵۶] تمامت باغ اوادله ملاصق باغ اوادله متصل راه دیهشاذاباد و جبل هرو- موونق مذکور و زمین ورثه دهخدا حسین و نهر مهر انرود</p> | <p>۸ [۵۲] تمامت حقلی که معروف است به باغ خید، مبذر پنج قفیز کمال متصل راه ان....^۶</p> |
| <p>۲۰ [۵۷] تمامت دو قطعه زمین متلاصق معروف به کلوله مرج، مبذر....^۷</p> | <p>۹ [۵۳] تمامت وهر دومبذریک جریب اندو چهار قفیز. حدودشان متصل است به زمین پشته و به زمین دنزان خید(？) و به زمین لردان خید</p> |
| <p>۲۵</p> | <p>۱۰ [۵۰] تمامت حقل آسیاب بر دنزان^۸، متصل به حقل رشه ازان محمود بن-</p> |

۱- اصل، دریاب (۱.۱.۱).

۲- «بار» پسوند محل، تغییر یافته شکل زاد و ژاوس است. و در آذربایجان نظایر دارد مانند روس ای بادامیار (کارنگ)

۳- اصل، معلم رسم به استناد ضبط شماره ۵۵ (کازنگ) ۴- اصل، سسه (۱.۱.۱.) ۵- اصل، معله (۱.۱.۱.)

۶- اینجا نسخه افتادگی دارد (۱.۱.۱.) ۷- مطلب بعلت افتادگی نسخه ناقص است. (۱.۱.۱.)

| | | |
|---|--|--|
| <p>[۶۵] تمامت یک نیمه مشاع از حقلی که معروف است به نفله، حدودش متصل است به حقل دارارین(؟) ازان حسین بن حجی و به حقل ارده ازان محمد شاه بن المقرب راهله و به حقل عثمان خید و به حقل نفله ازان محمد جو لام و آن مبذدر یک جریب است و دو قفیز</p> <p>[۶۶] تمامت زمین شینه خید متصل زمین فقیه وزمین محمد بن هدیه^۵ (؟) و زمین حسن بن با باکرس(؟) به حدین</p> <p>[۶۷] تمامت حقلی که معروف است به پشتة بوبکران ملاصق حقلی که معروف است به کشورخاتون و حقل ناوبر ازان احمد بن المقرب راهله و به حقل پشتة حسین و به حقل لرده فراشان^۶ و آن مبذدر سه جریب است</p> <p>[۶۸] تمامت دو قطعه ملاصق معروف به سیر کو(؟) ملاصق جوی و مسیل و حقل ورنه کشورخاتون و راه و آن مبذدر چهار قفیز است</p> | <p>[۶۹] تمامت میان لوان^۳ محاد زمین ایوب و زمین اوئی و زمین یونس و ساقیه^۴</p> <p>[۷۰] تمامت زمین داود محاد زمین بوبله و زمین یونس و زمین محمد اوئی و شارع</p> <p>[۷۱] تمامت زمین سر دول متصل زمین سر دول یونس و زمین منکور^۷ شمس الدین روذباری و سر دول صالح و پشتة نهن سر(？)^۸</p> | <p>[۵۸] تمامت ... و راه عقبه پایان و زمینی که معروف است به حاجی فارس هم ازان واقع این املالک و آن مبذدر یک جریب است و هفت قفیز</p> <p>[۵۹] تمامت قریه سنقر اباد از قرای ناحیت سرندود از نواحی تبریز، حدود اراضی آن متصل است به جبل زردکوه و این حد ممتد است تا آبی که جاری است در جبل تشهنه کوه و به کوه کرده پشته^۹ و به موضعی که آن را باذاب می خوانند و به آب زردلان(？) و به موضع کبودکمر[و] به جبل کلومبر</p> <p>[۶۰] تمامت زمین کومانسر^{۱۰} بزرگ ملاصق زمین محمد اویانی و زمین اوئی و زمین بوبله و زمین کومانسر^{۱۱} کوچک.</p> |
|---|--|--|

۱- کارنگ، کروه پشته، شاید، گزده پشته (۱.۱).

۲- کارنگ، کرمانسر

۳- اصل، میان اوان (۱.۱).

۴- درینجا یکی دو کلمه محو شده است. (۱.۱).

۵- کارنگ، هدیه

۶- کلنگ، منکور، شاید، تنکوز (۱.۱).

۷- کذا در اصل، کارنگ، بهین س. ۸- اینجا نسخه افتادگی دارد. (۱.۱).

۹- درین مورد «کرده فراشان» نوشته است ولی چون در موارد دیگر «لرده» است لرده فراشان ضبط شد (۱.۱).

[۱۱۱]

| | |
|---|--|
| <p>۵ [۷۳] تمامت هر واند مبذر چهار قفیز، حدودش متصل است به راه و به نهر این قریه و به زمین ورثه دهند احسین</p> | <p>۶۹ [۷۴] تمامت قطعه زمین معروف به تای لته^۱ ملاصق قطعه دیگر که آن راهنمای لته^۲ می خواند معروف به کشور خاتون و به حقل گوزستان^۳ خید و حقل شسته، مبذر چهار قفیز</p> |
| <p>۱۰ [۷۸] تمامت سه قطعه زمین ملاصق معروف به کلوه مر ج مبذر نه قفیز، ملاصق زمینی که معروف است به همی جو مندی و به نهر قریه و به طریق طاحونه چبار و زمین واقف این املاک</p> | <p>۷۰ [۷۵] تمامت قطعه زمین بر راه طاحونه چبار متصل به جوی و به قطعه لا اور به حقل شینه خید و به حقل کشور خاتون که پیش ازین مذکور است^۴</p> |
| <p>۱۵ [۷۹] تمامت دو قطعه زمین، یکی سنجدیار و یکی زمین زمرین^۵، و این هردو یک جریب دو قفیز، حدودش متصل متصل به زمین ورثه علی شیر باریک و زمین واقف این املاک و موضع طاحونه خراب معروف به دزناو و زمین شنیق^۶ ازان محمد شاه بن المقرب راهله^۷</p> | <p>۷۱ [۷۶] تمامت حقل لاوه خید، ملاصق جوی و حقل خاتون و شینه سلیمن و حقل ورثه سلیمن و آن مبذر دو قفیز است</p> |
| <p>۲۰ [۸۰] تمامت چهار قطعه زمین ملاصق به ظاهر قریه سیجان متصل به ساقیه سفلی ازان قریه و به زمینی که</p> | <p>۷۲ [۷۷] تمامت قطعه زمین که منسوب است به بلله مبذر دو قفیز، حدودش متصل است به زمین زکی و به زمین میولان و به مسیل لو</p> |

۲- اصل، بی نقطه (به شماره ۷۰ من اجمعه شود)
 ۴- به حاشیه ۵ صفحه ۱۰۸ مراجمه شود (۱.۱)
 ۶- به علت افتادگی نسخه، مطلب ناقص است (۱.۱)
 ۸- اصل شنیق (۱.۱) ۹- اینجا نسخه افتادگی دارد (۱.۱)

۱- شاید، سطرخ گوشه (۱.۱)
 ۳- کذا در اصل، کارنگ، تای لته
 ۵- اینجا نسخه افتادگی دارد (۱.۱)
 ۷- اصل، زمرین (۱.۱)

کومانسر^۲ بزرگ

[۸۴] تمامت
زمین تورکخید^۳ محاد زمین
یونس وزمین مونله(؟) وزمین دوماره

[۸۵] تمامت
زمین بر ساو بزرگ ملاصق
زمین اخله وزمین بوبله(؟) وزمین
محمد بن ابی طالب و شارع

[۸۶] تمامت
زمین کوه خید متصل زمین
سه... رر(؟)^۴ و زمین فقیه و زمین
اوئی وزمین یونس و شارع

[۸۲] تمامت

کاریزی جدید که معروف است
به انشاء صاحب معظم خواجه
شمس الدین احمد لاکوشی با
مواضعی معین که از حريم و قوابع
آب دهاین کاریز است وجهت زیادتی

خیر آبار در این کاریز موسوم و
معدگردانیده شده است، واقعه در
قریه شبستر

[۸۳] تمامت

زمین کومانسر^۲ کوچک
ملاصق زمین عثمان و زمین کوه
خید و زمین ابوطالب و زمین

معروف است به سعد الدین بلهجانی
و به محمد بن احمد سیجانی ازان
واقف این املاک و به ساقیه بالائین^۱
ازان قریه و بدراهی که مسلوک
است به عقبه پایان

[۸۱] تمامت
چهار عدد غار که آن منقول
است و محفور به نزدیک مزرعه
کادوانه معروف به امارنا و چهار
غار دیگر نزدیک قصیره ایشی

که معروفند به دیهدره و تمامت

مستغنى

انداز ذکر حدود

۵

۱۰

۱۵

[۱] این جمله املاک که در این دورق تقریباً ذکر کرده آمد آن است که از مبایعه شمس الدوّلہ طبیب در
ملک منشی این وقف مبارک در آمد و تمامت مورد این وقف شده با جمله مجازی شروب که مرسوم این
املاک است از ساقیه که از رودخانه مهران روز برقته‌اند.

۲۰

وام

سایر الاملاک المذکورة وبعد فی منتقلة الى الواقع المذكور من غير انتقال شمس الدوّلہ المذكور قبل*

[۱۴۲]

۱- کارنگ، بالایین

۲- کارنگ، کرمانسر (به توضیح در حاشیه شماره ۳ صفحه ۱۰۸ مراجعت شود، ۱.۱.)

۳- در شماره ۱۹ «تورکخید» آمده (۱.۱.)

۴- کذا و جای یا کلمه دروسط بیاض است (۱.۱.)

* درین صفحه در مواضع سفید صفحه چهار بار عبارت «صح البياض» به خط درشت نوشته شده است. (۱.۱.)

۱۰۹

املاک بلده مراغه از گوره اذربیجان

تمامت قریه خلجان^۱ نزدیک قلعه رویین دز و فاصل میان ایشان یک وادی است و این خلجان هم از ناحیه دزجرود است با جمله حقوق و مرافق.

[این موضع را از املاک مراغه این جانب استبدال کردم به یک نیمة دیه‌کنندرو^۲ که در ملکیت من آمده از انتقال فرزندان با تمامت^۳ [حصه‌ها]^۴] مفرد که دران دیه ازان من است جهت غبطه و مصلحت این وقف که این موضع مراغه از رباع رشیدی دور بود و این دیه‌کنندرو به غایت نزدیک، و نیمة دیگر آن هم وقف اینجا وارتفاع آن زاید بر اتفاق این موضع مراغه، و چون استبدال شرعی رفت و این موضع در ملک من آمد و قاضی از قضات مسلمانان نافذالحکم به صحت آن استبدال حکم کرد، تمامت این موضع مراغه را [که در این] صفحه مفصل است وقف کردم بر مدرسه‌ای که در مراغه کرده‌ام و قدرست شرعی به شرایطی که در وقیه آن مسطور است در فهرست الخیرات مذکور.

این زمان این موضع وقف آن مدرسه است و تمامت کنندرو با حصه‌ها[بی]^۵ که به من منسوب است در آن دیه وقف رباع رشیدی است برین موجب مقردادارند و از طرفین تغییر و تبدیل نکنند. کتبه الواقف لجمیع هذه الخیرات فضل الله بن ابی الخیر بن العالی المشتهر بالرشید الطبیب الهمدانی ختم الله (۹) بالصالحين...^۶ فی شعبان المبارک لسنة ستة عشر وسبعمائة، و الحمد لله رب العالمين و الصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآلہ الظاهرين.^۷

۱۰۸

املاک دارالملک [تبریز]^۸ از گوره اذربیجان و نواحی

[۱۴۳]

تمامت...^۹ واقع است در مهران رو، مستغنی از ذکر حدود.^{۱۰}

- ۱- در کنار این صفحه عبارت «صح‌البیاض» به خط درشت نوشته شده است (۱.۱)
- ۲- اصل، خلجان، اکنون روستایی بدين‌نام در حوالی رویین دز و بخش دزجرود نداریم، رکبه؛ آمار سازمان آمار کشور و فرهنگ چنرا فیائی ایران، ج ۴، ستاد ارش. (کارنگ)
- ۳- کنندرو هم اکنون در ۱۹ کیلومتری تبریز واقع و دیه‌ی آباد است. فرهنگ چنرا فیائی ایران، ج ۴، ص ۴۲۸. (کارنگ)
- ۴- این قسمت در نسخه جایی عکس نیست و ظاهرآ از اصل محو شده است؛ افتادگی از روی نسخه جدید تبریز نقل شده. (۱.۱)
- ۵- یکی دو کلمه سائیده شده است (۱.۱)
- ۶- این حاشیه از سطر پنجم درین صفحه تا اینجا به خط ورق رشید الدین است. (۱.۱)
- ۷- کلمه «تبریز» را محو کرده‌اند ولی کمی از آثار خط باقی است. (۱.۱)
- ۸- ظاهراً یک اسم آبادی را محو کرده‌اند (۱.۱)
- ۹- تمام مطالب صفحه ۱۴۴ را محو کرده‌اند (۱.۱)

.....

و مستثنی است و خارج منال ارتفاعی و بهره مالکی است و آن را نیز با این مواضع بهم برسبیل انعام مدام و ادرار بلاکلام به من بنده ارزانی فرموده واخراجی دیوانی که بر بعضی مواضع ملکی این ضعیف مقرر بود و آن را هم برسبیل سیور غامیشی و ادرار بین بنده مسلم داشته سال به سال آن مبلغ ادرار را چنانکه مفصل می‌آید به تمام و کمال بدان جماعت می‌رسانند تا برکات ثواب آن بهایام همایون واصل گردد.

۵
واین فصل برسبیل وقفيه می‌نویسم و مقر و معترف شدم به اقرار و اعتراف شرعی معتبر که این متوجهات مقرر مقنن و آن خراج معین را به موجبی که مفصل بیاید به طریقی شرعی آن مقدار که موازی و مساوی ادرار ایشان باشد دروجه آن ادرار جماعت که مسمی و مفصل ذکر ایشان می‌آید و اولاد و اعقاب ایشان بطنناً بعد بطن نهادم بروجهی که حکم وقف اولادی داشته باشد به شرایطی که ذکر خواهد رفت دائمًا ابدًا.

و هر آنج ازان باقی ماند حکم حاصل موقوفاتی دارد که در وقفيه سابق مذکور است یک نیمه بر اولاد و اولاد [اولاد] این ضعیف به شرایط مذکوره، و یک نیمه بر ابواب البر رباع رسیدی و وجه مصارفی که به تجدید در آن ابواب البر زیادت کرده ام ازین یک نیمة مذکور باشد به همان شرایط که ذکر رفته و متولی موقوفات رباع رسیدی را در هر عصری که باشد علی سبیل الدوام والاستمرار استحقاق آن ثابت که سال به سال مجموع این متوجهات و خراج را به تمام و کمال قبض و استیفا کند و به موجبی که مجملًا در قلم آمد و مفصلًا مذکور خواهد شد به مصارف که تعیین رفته می‌رساند و تفصیل و شرح این جمله بدین موجب است که در ۱۵
قلم می‌آید.

هـ ره

۲۰
احتسابات که در تبریز و توابع آن کمایاً تی شرحها از حکم رفیع برسبیل تأیید و تخلید و تملیک این ضعیف مقرر و مسلم است:

نقد رایج یکهزار هفتصد نود پنج دینار

بـ ابـت

۲۵
ع المال والصادر^۳ بالتوحی بما فيه شوارع

یکهزار دویست نود پنج دینار

[۱۴۵]

۱- مطلب صفحه ۱۴۶ را بکلی سیاه کردند و ازین رفته ولایقرء است و از اینجا تا آخر صفحه بعد تمامًا به خط رسید الدین است (۱.۱.۱).
۲- کذا در اصل، ظاهرًا، قبور

| | ن ا ح ي ب ا ن | ن ا ح ي ب ا ن | ن ا ح ي ب ا ن | ن ا ح ي ب ا ن |
|----|---|---|--|--|
| | مهرانرو و موضع خان: هفتاد هشت دینارتسویی | | ارونق: پانصد سی شش دینار، دانگ. | |
| ۵ | [قریب] ... صد بیست پنج دینار پنج دانگ نیم، الاحتسابیه: ۶۶ (ست و سین دینار و نیم دانگ) | قریب] بلیجان علیا، سوی التمغا، داخلاً فی- | قریب] سیاسان عصدهفتادنه دینار نیم نقد: صد ده دینار نیم | قریب] سر باط سوی الشارع: چهار صد پنجاه هفت دینار |
| ۱۰ | الشارع: تتمه | الحرف الآخر، بالنصف: چهل یک دینار دانگ نیم | الحرف الآخر، بالنصف: چهل یک دینار | الشارع: پنجاه دینار چار دانگ تسو |
| ۱۵ | قریب] شاداباد [سفلى] شاداباد العلیا، بال تمام: صد بیست دینار نیم قریب] ۱۰۰... بال تمام هفتاد هفت دینار | قریب] بال تمام: هشتاد دینار، الاحتسابیه: ۲۰ (عشرین) الشارع: ۶۰ (ستین) | قریب] فلان (؟) بحق الربع السدس چهارده دینار چهار دانگ سه تسو | قریب] باریک آپ، بحق النصف سی شش دینار الاحتسابیه: ۱۲ (اثنی عشر) الشارع: |
| ۲۰ | قریب] کندروود، بحق النصف: صد هشتاد دینار قریب] ... سوی حصة الديوان: دویست دینار چهار چهار دانگ نیم الاحتسابیه: ۱۶۴ | قریب] مردغاب عبای بال تمام: یازده دینار نیم سه تسو | قریب] معرباب: بال تمام، صح صح | قریب] ... سی- شش دینار |
| ۲۵ | (اربع و سین و مائة دینار) الشارع: | قریب] ارنق: بال تمام چهل شش دینار | | |
| | ۳۶ (ست و نیم) * | | | |

۱- نقطه چین‌ها نشانه کلماتی است که از من افتاده است.
۲- [تا اینجا به استنساخ و تصحیح دوست مکرم عبدالملک کارهای است]

۱۹۰

املاک ممالک شیراز از گوره فارس و آن سه موضع است

موضع سوم
معروف است به مرست محاد
قصبه هر اورجان و چاشتگاه^۱ و وادی
قریه هانک و مرحله [ای] که
معروف است به میل منجو(?) و
مفازه ای که مفضی است به نواحی
یزد و مفازه [ای] که ممتد است به
کوره کرمان و قصبه شهر بابک^۲

موضع دوم
معروف است به سرچهان و
جواب آن متصل است به صحرائی
که معروف است به دشت رئیس از
توابع آباده و به کوهی که معروف
است به جبل الرحمة و به مقامی که
معروف است به خونسار از توابع
بوانات و به فشنگوه هم از توابع
بوانات

موضع اول
معروف است به هرات^۳ حدود
آن متصل است اول به هر اورجان^۴
بوانات^۵ و دوم به رادان و ناحیه شهر
بابک و سوم به ناحیه خفر^۶ و دهه و
چهارم به نواحی نیرین از اعمال
شبانکاره وايقع^۷

[۱۴۷]

۱۵

۱۹۰

املاک بلده اصفهان

تمامت
قریه دیسوران(?)
محاد صحرا [ای]
دستجرد ملا و
صحرا [ای] فهمارب(?)
موقعی که معروف است
به دلای دارل(?) و قریه
در اباد(?) از ناحیه
فهاب

تمامت
قریه دستجرد ملا^۱
محاد صحرا [ای]
مولنجان^۲ و زمین-
ها [ای] قریه هفسویه
و قریه مساباد(?) و
قنات هیتماباد(?) از
ناحیه قهاب

تمامت
قریه هیستان^۳
محاد بر تیان کبری و
بر تیانجیه و راه و
صحرا و ایسن سه
موقع که ذکر کرده
آمد اعني دستجرد
فسیان و مزرعه که
متصل آنست و قریه
هیستان تمامت در
ناحیت جیاند از
نواحی اصفهان

تمامت
قریه دستجرد
فسیان با مزرعه [ای]
که متصل است بدان
و مشهور است به
دستجه(?)، حدودشان
منتهی است به مفازه
و کوه و رأس سکه
ماربانان^۴ و نهر
شاح(?) و صحرا [ای]
مزرعه ابادیه

۲۰

۲۵

۱- اصل: هراه (بی نقطه)

۲- اصل: هراوجان (هراوجان درست است همانطور که در موضع سوم نیز آمده).

و اه

آنچه از املاک بلده موصول است

تمامت فریه دولعیه^۱ با جمله حقوق و مرافق و آن معروف است و مشهور بیدین فام درین ولایت و
مستغنى است از ذكر حدود.^۲

[۱۴۸]

دنباله حاشیه از صفحه قبل

- ۳- اصل، بوابات
- ۴- اصل، حمر
- ۵- اصل، اینج
- ۶- اصل، جاسکاه
- ۷- در دو کناره این صفحه هفت بار عبارت «صحالبیاض» به خط درشت نوشته شده است.
- ۸- در اصل بی نقطه است
- ۹- یاقوت، هیسان
- ۱۰- اصل، ما، با استناد ذکر آن در سیون بعد اصلاح شد.
- ۱۱- دستجرد مورنجان در «المختارات من الرسائل» کتابت محمود بن بختیار اتابکی (ص ۲۷۵) آمده است.

۱- اصل، دولعیه

- ۲- ازینجا بعد نسخه به خط رشیدالدین فضل الله است. در کناره این صفحه چهار بار عبارت «صحالبیاض» به خط درشت نوشته شده است.

باب سیم

در شرایط این وقف ویان قسمت حاصل اوقاف بر مصارف وجوب آن و آن مشتمل است بر دو قسم

قسم اول

در شروط عامه که شامل مجموع موقوف و موقوف علیه تواند بود و آن تعیین متولی و مشرف و ناظر است که مثبت نیابت متولی دارد و شروط استحقاق ایشان و وظایف اعمال ایشان و آن مشتمل است بر چهار فصل

فصل اول

در تعیین متولی و مشرف و ناظر که آن مانند نایب متولی است

اولاً تا این ضعیف در قید حیات باشد تولیت این ابواب البر و موقوفات آن جهت نفس خود معین گردانیده ام و هیچ کس را در ان امور به هیچوجه مدخلی و شروعی نیست، واما بعد از نفس خود تولیت و ناظری که آن ناظر نایب متولی باشد به فرزندانی که ذکر ایشان مفصل خواهد آمدن تفویض رفته بهموجبی که شرح داده شود.

وچون پیش ازین تولیت ابواب البر ربع رشیدی و اوقاف قدیم آن به ارشد ابنا تفویض رفته بود و اشراف بهارشد ثانی، چون درصلاح و فساد آن تفکر و تدبیرفت این معنی موجب نزاع و مخاصمت و تشاجر و منازعه و تbagض و معادات می افتد، چه زیادتی در رشد امری است که به دشخواری محقق شود و بن تقدير تحقق اگر یکی را از وجهی زیادتی باشد درشد شاید که دیگری را از وجهی دیگر زیادتی باشد، چه اجزای اسباب رشد و اجزای زیادتی در رشد هر دو متعدداند.

پس چون شرط تولیت جهت ارشد مطلق و شرط اشراف جهت ارشد ثانی موجب تخاصم و تbagض است میان اولاد و این هر دو موجب مفاسد بسیار لاجرم عدم تولیت و اشراف بهزار درجه هنوز از تولیت و اشراف بهتر. چه ما این خیرات جهت آن کرده ایم و تولیت و اشراف بدیشان داده تاهمچنانکه ما را به اصل و قفیت نواب آخرت و ترقی درجات بوده ایشان را نیز بواسطه اجرا و تمثیل آن و صرف محصولات آن به مصاب

استحقاق و مصارف وجوب نیکنامی دنیا و ثواب عقبی باشد.

جه مباشرت این اشغال بهموجب این آیت که «تعاونوا على البر والتقوى» مشروع و مستحسن و مأمور به آمد، و نیز در اخبار مروی که «اتمام المعروف خیر من ابتدائه» پس در قضیه‌ای که جهت فواید دنیا و عقبی کاری بهدیگری تفویض رفته چگونه توان خود را بدان راضی داشتن که آن تفویض بروجھی باشد که موجب مفاسد و مضار کلی وی باشد. فکیف که آن قضیه به نسبت اولاد باشد. چه اولاد به حقیقت اکبادند، چنانک شاعر گفته:

وابدا اولادنا تمشی علی الارض

و همچنان اولاد بهموجب نص حدیث نبوی که «اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلث» تا آخر این حدیث، وازان جمله یکی ول صالح شمرده که جهت پدر خود دعای خیر گوید موجب بقای عمل پدر باشد در دنیا، بعد از آنک پدر به آخرت رود. پس چگونه از پدر کل مفاسد و مضار.....^۱ لاجرم تدارک وتلافی آن واجب ولازم افتاده بر آن وجه کرده آمد که این متولی ارشد را واین مشرف ارشد را از تولیت و اشراف معزول کردم عزلی شرعی، چه ما را راه این عزل بود شرعاً.

وبعد ازان تولیت ابواب البر این ربع رشیدی و اوقاف آن را مفوض گردانید به فرزند اعز اکرم جلال ابقاء الله تعالی و اشراف را به فرزند اعز اکرم محمد ابقاء الله و ناظری را که مانند نیابت متولی است به فرزند اعز اکرم احمد طول الله عمره تفویض شرعی، وبعد از هر یکی ازیشان عمل وی ازان آن پسری باشد که اسن باشد دران وقت ازین ابناء پنج گانه وهم: ابرهیم، مجد، عبداللطیف، محمود، شهاب، و ابنائی که من بعد بیایند. چنانک هر یکی ازین سه عامل از متولی و مشرف و ناظر که مانند نایب متولی است که اولاً به آخرت رود عمل او ازان اسن اول باشد از موجودان در آن وقت ازین خمسه و ابنائی که من بعد بیایند به شرط آنک اورا مثل این عمل در موضوعی دیگر باشد، و آن کس که ثانیاً به آخرت رود عمل وی از آن اسن دوم باشد، و آن کس که ثالثاً به آخرت رود عمل وی ازان اسن سیم باشد، و باز ازین سه عامل هر یک که پیشتر به آخرت رود عمل وی ازان کس باشد که اسن باشد از دو پسر که عمل ندارند ازان پنج پسر و من یتوالد بعد هم، و آن کس که ثانیاً به آخرت رود عمل وی ازان پسر آخرین باشد ازین دو پسر، و آن کس که ثالثاً به آخرت رود عمل وی ازان آن کس باشد که اسن بود از پسران باقی، و باز ازین سه عامل هر ک ک پیشتر به آخرت رود مدام که پسر صلبی باشد عمل آن متولی ازان وی باشد.

و اگر هیچ پسر باقی نباشد عمل وی ازان اسن باشد در آن وقت از ابناء ابنا ازین هشت پسر، و یولد بعدهم؛ و از ابناء پسر مهین امیر علی. و اگر عاملی دیگر به آخرت رود عمل وی ازان اسن دوم باشد از ابناء ابناء گانه، و علی هذا به اسن سیم و چهارم و پنجم تا آخر ابناء ابناء.

۱- چندکلمه سائیده ومحو شده است.

[۱۵۱] اما عمل هر يك كه به آخرت می رود به ترتیب منتقل می شود به اسن این بطن و چون بطن دوم نیز تمام است به آخرت [رود]^۱ با کمتر از سه نفر مانده باشد عمل آن مفقود منتقل شود به اسن ابناء ابناء ابنا و هكذا ابداً دائماً منتقل شوند اين اعمال بدین وجه مشروع.

و اين ترتیب ميان بطون به تقديم اعلى برادني و ميان ابناء هر بطنی به تقديم اسن جهت هر عملی و اتمام آن از بطن متاخر بر تقديم آنکه سه نفر دران بطن متقدم نباشد واجب الرعایه است.

و چون مشروط چنان است که ازان سه عامل هر که اسن باشد متولی باشد غالباً چنان افتاد که به وقت وفات متولی مشرف با متولی شود، و ناظر با مشرف، و عوض ناظر از غير عمال سه گانه از اولاد.

[وشرط چنان است که آن اسن که متصدی اعمال متولی شود اورا عملی مثل آن نباشد و اگر باشد متصدی آن عمل اسن دوم باشد و برهمن ترتیب در بطن اول وساير بطون رعایت آن باید کرد. صح.]^۲

و اگر اتفاق افتاد که دو کس در يك مرتبه درسن برابر باشند آنجا بحسب فرعه تقديم کنند.

و اگر ذکور در ذکور نسل واقف بكلی منقطع شوند، عوذ بالله، پس تولیت ازان اسن بنات واقف باشد و اشراف ازان اسن دوم و ناظری که مانند نیابت تولیت است ازان اسن سیم.

و اگر بنات نیز منقطع شوند، عوذ بالله، پس تولیت ازان اسن بنات ابنا باشد و اشراف ازان اسن دوم و ناظری که مانند نیابت تولیت است ازان اسن سیم.

و اگر ابناء بنات منقطع شوند پس تولیت ازان اسن بنات باشد و اشراف ازان اسن دوم و ناظری که مانند نیابت تولیت است ازان اسن سیم، و اگر ایشان نیز منقطع شوند پس تولیت در درجه سیم ازان اسن باشد از ميان ابناء بنات ابناء و از ميان ابناء بنات و اشراف ازان اسن دوم باشد از ایشان و ناظری که مانند نیابت تولیت است ازان اسن سیم.

و اگر ذکور این درجه منقرض شوند پس تولیت ازان بنات این درجه باشد و اشراف ازان اسن دوم و ناظری که مانند نیابت تولیت است ازان اسن سوم.

و اين قاعده مطرد باشد در درجه چهارم که اولاد بنات بنات باشند. پس در اولاد آن درجه که در عقب آن باشد، و هكذا ابداً دايماً يقدم الاقرب فالاقرب والذکر المنتسب بالذکر الخلص على الاثنى مطلقاً.

و اگر از نسل ابناء واقف ذکری باشد که اثنی ميان او و ميان ابناء واقف باشد، یا ذکری از نسل بنات واقف که در همان درجه باشد و در هر يكی ازین دو ذکر به نسبت برادران وی اسنت معتبر باشد تا اين دو اسن مقدم باشند بر برادرانی ازان ایشان که غير اسن باشد.

و اگر در درجه اي که مباشرت اين اعمال بدان منتهي شده است بغير از يكی شخص یا دو شخص موجود دارد که به عنلت بر يكی لب کاغذ و سائیدگی مطلب از بين رفته است.

۱- در متن يك سطرونیم خط خود را در حاشیه به خط تازه تر عبارتی هست که داخل قلاب آورده شد. نیز يك عبارت با مهری

باشند پس عدد ثلثه را مکمل کنند از درجه‌ای که درعقب این درجه باشد.
و اگر این معنی اتفاق در آخر درجات ذکور افتاد تکمیل کنند براقرب انان، و اگر انان باشند یا
این معنی در آخر انان اتفاق افتاد پس عدد ثلثه را از مشهورترین شیوخ تبریز که مشارالیه باشند و مقدم
در رشد و صلاح بر دیگر شیوخ تبریز مکمل کنند.

۵ وشرط رفت که مدام که از نسل واقف ذکور باشد متولی و مشرف و ناظر ایشان باشند بر ترتیبی که
مذکور شده است، و اگر ذکور نباشد حق تولیت و اشراف و نظر ازان انانی باشد که نوبت استحقاق بدیشان
رسیده باشد و اسن باشند.

اما چون انان نشاید که به استقلال متصرف باشند در زمان انتها^۵ [ی] نوبت اعمال ایشان سه شیخ به موجبی
که ترتیب آن می‌آید به نیابت ایشان نصب کنند و حق عمل یک نیمه از این آن بنات باشد که اصولند و
یک نیمه ازان مشایخ به نسبتی که مقرر شده که نصفی متولی را باشد، و ثلثی مشرف را، و سدسی ناظر را.
۱۰ و اگر عوذ بالله نسل ذکور و انان منقطع باشد پس تولیت ازان شیخی باشد که مشارالیه باشد از شیوخ
تبریز و مقدم باشد بر دیگر شیوخ در صلاح و سداد، و اشراف ازان افضل دوم از شیوخ تبریز، و ناظری
که حکم نیابت تولیت دارد ازان افضل سیم، و هکذا ابدآ دائمآ مادامت السموات والارض.

ناچون برین و تیرت این اعمال مطرد شده باشد هیچ عملی ازین اعمال از مباشری که شایسته باشد
۱۵ خالی بوده باشد و هیچ مصلحتی از مصالح این اعمال در حیز اهمال نیفتاده.

و برین عمال سگانه محروم گردانیده ام که تفویض عمل خود کنند یا احرار از کنند از برای دیگری، و
اگر بکنند آن را هیچ صحتی نباشد، نه اقرار و نه نقل و تحويل را و منتقل و متحول نگردد و هر کس که به نقل
و تفویض این اعمال یا به یکی ازان تمسک کند یا بدان واسطه درین اعمال یا در بعضی ازان شروع کند و تصرفی
نماید در لعنت و سخط حق تعالی باشد.

۲۰ بلی اگر از ایشان یکی را عذری باشد که بدان سبب مباشرت آن عمل دران وقت وی را متغیر باشد
فحینه‌ز مجوز داشته ام که استنابت کنند و دیگری را به نیابت خود جهت مباشرت آن عمل قایم مقام خود
بدارند. و هر یک از ایشان که به خلاف این شرط تفویض عمل به دیگری یا احرار از بهر غیری کند معزول
شود و آن عمل ازان آن کس شود که بعداز مفوض یا مقر بدویند.

فصل دوم

در شرایط مباشران این اعمال

و شرط آنست که این عمال اهل کفايت باشند و تارک تمامت مسکرات، و باید که این معنی نزد حاکم
شروعت به ثبوت رسانند و چون به ثبوت رسایده باشند و قاضی مسلمانان بدان حکم کرده مجوز و مرخص
نیست که هیچ یک از برادران و خواهران ایشان و غیرهم بر آن عامل اعتراضی کند و طعن جایز دارد.

چه اين ضعيف قطعاً بدین طعن واعتراض رخصت نداده است و نشاید که غير او مدخل سازد، و تا وي در قيد حیات باشد آن عمل بر وي مقرر باشد، و چون وي به آخرت رود به اسنی دیگر منتقل می شود برين وجه که شرح داده آمد، نفساً بعد نفس و نسلاً بعد نسل، والله أعلم بالصواب.

فصل سوم

[۱۵۳]
۵

در وظایف این عمال از عمارات و تحصیل ارتفاعات و عقود اجرات و مساقات و معاملات و ترتیب فدایت و حبوب طیور و علف دواب و وظایف رؤسا و اجرت عمال و ترتیب خزانه و انبار وغیره ما که متولی بر چه وجه کند و نصیحتی که بدیشان کرده شرط کرده آمد که متولی اولاد در تحصیل ارتفاعات و ضبط آن و ترتیب استنای آن فدن و آلات عمارات مجھود به تقدیم رساند و از مواضع موقوفه چنانکه مناسب آن باشد ارتفاعات در حیز حصول می آرد و ازین موقوفات آنج اجارتی باشد به اجارت دهد و آنج مساقاتی باشد به مساقات، چنانکه غبطه و مصلحت وقوف مرعی باشد و بیشتر از سه سال به اجارت و مساقات ندهد و از معاملة متغلبان اجتناب کند. و بعد ازان حاصل موقوفات را از اجرت و ریوع و دخلها به تحصیل دهد رسائیدن به مردمان امین معتمد مجدد، و چون به تحصیل رسائیده باشد به حضور مشرف و نظر ناظر به تمیم رقبات مذکوره از حاصل این اوقاف اشتغال نماید.

۱۰
۱۵

و بعد ازان هرسال از حاصل موقوفات عمارات مواضع موقوفه و عمارات رقبات موقوف علیها از مرمت و اصلاح و آنج محتاج الیه باشد برسایر وظایف تقدیم می کند، و به هرج موجب زیادتی باشد در حاصل موقوفات و دخلها و اجرتها و ریوع و سایر محصولات آن قیام نماید. واجرت عمال و رؤسا که درین وقوف معین شده که قیام نمایند به استزاده ریوع و دخلها و به عمارات و مهمات ومصالح که متعلق آن باشد و ثمن بقدر و بندور و سایر محاویج فدایت به حسب هر ولایت و ناحیت از اصل حاصل وضع می کند.

۲۰

و همچنان ترتیب ثمن ذره جهت حمایم بروج که درین موقوفات اندکنند تا حاصل بروج و حمایم آن زیادت شود، چه آن هم ریعي است از ریوع که ازین موقوفات حاصل می شود. و بعد ازان هرج ازین جمله فاضل آید از محصولات اوقاف آن را صرف کنند در مصاب استحقاق و مصارف و جو布 از مرتزقه و عمله رباع رشیدی و از اولاد و اولاد اولاد نسلاً بعد نسل و از جهات خیر بر آن وجه که درین وقفيه در فصلی مستقل بيان آن خواهم كردن، ان شاء الله تعالى.

[۱۵۵]

و اگر نصف حاصل موقوفات که بر رقبات تعلق دارد به تمام مصارف و افی نباشد مقدار حاصل را موزع کنند بر همه مصارف به نسبت نصیب، و اگر زاید آمد بدان ملکی بخزند و بر رقبات و اولاد وقف کنند به موجب مذکور.

نصیحت فرزندان که هم بدین فصل تعلق دارد

و بر فرزندان شرط کرده آمد که با یکدیگر طریق موافقت و مردمی مسلوک دارند و ابواب مخالفت مسدود، و در رضای حق و ارضای خلق و رعایت امانت و دیانت و اشاعت نیکونامی و صیانت کوشند تا به حکم «ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيرة ما بذمهم» نعمت راحت و رفاهیت بریشان مستمر ماند و ازیشان مسلوب نگردد، و اگر به خلاف این معنی پیش گیرند همکی احوال ایشان به خلاف تmut و راحت باشد.

۵

باید که این معانی محقق و متجرب و معقول و منقول شمرند. چه در ان هیچ اشتباہی نیست و به گوش هوش استماع نمایند و امثال و تقلید واجب ولازم دانند، والله تعالیٰ هو الموفق والهادی الى سواء السبيل. وبخصوص متولی را نصیحت کرده آمد که در جمله امور میل به عبادت حق عز و علا و تبع شریعت نبوی مصطفوی علیه من الصلوات افضلها ومن التحيات اکملها کند و بدان جمله قیام نماید.

۱۰

و سعی کردن در تحصیل علوم دینی نقلی و عقلی قصار [۱] همت خود سازد و به شکرانه آنک حق تعالی او را از دیگر برادران و خویشان ممتاز گردانیده و توفیق تولیت و پیشوایی اقران و تصرف در اجرای امور خیرات جاریه کرامت فرموده، «التعظیم لامر الله والشفقة على خلق الله» شعار و دثار خود خود سازد و خصوصاً خویشان خود را عزیز دارد و حصه هر یک ازین اوقاف چنان بدیشان رساند که ایشان را هیچ اعتراضی برو فرسد تا همه همت نیکو در بندند، تا مدد عمر و ثبات کار او باشد و نیکونام و باوقار و حرمت و عزت باشد. چه اگر همت بد درو بندند عاقبت آن وخیم باشد.

۱۵

و با عموم خلق معامله راست کند و قول خود را خلاف نگرداند تا رجوع معاملات بسیار با او باشد و نعمت او فراوان گردد، و طمع خود کم [۱۵۶] کند خصوصاً به چیزی که ناحق باشد تاخوار و ذلیل نگردد و ایمن باشد. و در کار ساختن مجد باشد خصوصاً در آنج بدو مفوض است، و امانت و دیانت و راستی شعار خود سازد، چه هر کک دران کوشد از دنیا و عقبی به حفظ اوقاف مخصوص شود و به برکات آن مصالح این اوقاف و شروط که کرده ام همه متمشی گردد و مضبوط و مرتب باشد.

۲۰

و در عمارت رقبات و موقوفات کوشد تا به موجبی که شرط رفقه هیچ خللی دران ظاهر نشود، و عمارت دوست باشد تا به یمن و برکات آن بسیار نیکوئیها بینند، و یقین داند که بعد قضاء الله و قدره نیکوئی که به من رسید و توفیقی که هر ک درین مختصر خیرات که کردم دست داد اکثر آن به واسطه عمارت دوستی بود و اجتهاد که دران باب رفت. و چون او دران باب سعی نماید [و] احیاء آن کرده باشد بسیار فواید بدو و ازو به مردم رسد، اما «ما ينفع الناس في الأرض» مصدق این کلمات تواند بود.

۲۵

و باید که مردم را که جهت مهمات و مصالح پیش خود نگاه دارد و با ایشان صحبت ورزد یا به مهمات و مصالح نصب کند، کسانی را اختیار کنده امین و راست و متدين باشند. چه هر بنیاد که بر غیر چنین کسان نهند همه کچ آید و اعتماد را نشاید، و بعد از آنک مالتلف شود موجب ضجرت باشد و نفس را کدر و شخص را غصبان گرداشد و این زیان بتر از زیان مال باشد.

و چون گفته ايم و شرط كرده که مرتزقه را مشاهره و مياومه دهند و اکثر موقوفات دور دست افتاده است و آن نيز که نزديك است تا ارتفاع بر نيايد مال حاصل نشود اگر به موجبی که شرط رفته ندهد مخالفت شرط كرده باشد و هر نصيحتی که می کنم و هر شرطی که رفته بی فایده بوده باشد، و اگر خواهد که بدهد و نباشد قرض باید كردن و قرض کردن عظيم بد و نامستحسن بود و خانها بسياران خراب كند خصوصاً وقف را.

پس چاره آن ديدم که سراسال اين تصرفات موقوفات آفتاب به عقرب نهادم تا ارتفاعات رسيده باشد و

بعضی به انبار آمده و بعضی به برا رفته، ...^۱ و بعضی از ولايات آنست که دخل آن به تدریج رسد و به برا برود،

[۱۵۷] تصرف در آن جهت مشاهره و مياومه توان کردن، باید که ازین قاعده نگرداشد، و قطعاً ارتفاعات از پيش

نفوذ و آن مقدار غله که به جنس جهت راتب مياومه نان وغیره باید يك ساله به جنس در انبار چنان که در فصل

ترتیب نان دادن شرح داده ايم نگاه دارد، چه از جمله ضروریات است تا اگر عوداً بالله آفتی سماوي يا ارضی

و اقع گردد مردم دران سال گرسنه نمانند و درسالی که چنان آفتی رسد نقصان آن چنان سازد که اکثر خوشان و

مرتزقه واکابر آن عهد بداخند و بران واقف شوند، تا اگر در بعضی از مرسومات مرتزقه و عمله نقصانی افتد تهمت

ناهاده و تشنيع فازده معذور دارند.

و حقیقت داند که اگر در عمارات هوس تمام نکند وسعي بلیغ ننماید به اند ک روزگاری ارتفاعات کم

شود و مرتزقه و عمله و مجاوران و مسافران محروم مانند، چه مال بی عمارة حاصل نشود و عمارتی که بر اصل

نباشد و چندان ک عمارت بدان محتاج باشد مایحتاج آن تمام دران صرف نکند مانند اسبی باشد که آن را جو

اند ک دهنده، هم جو تلف شود وهم اسب لاغر بماند، وهر چند زیان جو دادن اسب بسیار است لکن چون جو

اند ک دهنده هر گز اسب فربه نشود و فایده در آن باید نیاید. لکن اگر يك دوماه جو تمام بدهند تمام فربه شود و

فایده آن باید آید و تبیجه بدهد. پس عمارات نیز همچنین است. تا تمام سعی نبرند و تمام معمور نگرداشند

فایده تمام ندهد و هرج صرف کنند همچون تالف باشد.

وباید که البته اوقاف را به اجارت طوبیه ندهد و قطعاً اوقاف را به ارباب جاه به اجارت ندهد. چه از تصرف

کردن ايشان دران خللها بسیار باید آید، و گفته اند که معامله با کسی باید کردن که به وقت مطالبت برو قادر و

حاکم باشند.

و باید که مجاوران و عمله و محصلان و عمال و کارکنان اين موقوفات تمامت صالح و امين و معتمد باشند

واز تمامت مسکرات مجبوب و محترز داند که همه^۲ را تجریه کنند. هر کس که در و بی امانتی و بی دیانتی بینند

اورا مالش داده بیرون کنند و دیگری را که آن خصال نامحمد درونباشد بلکه به خصال حمیده آراسته باشد

نصب گرداشند.

و هر کس از اولاد و عتقا^۳ [ی] واقف که درین اوقاف منصبی و کاری خواهد و اهل آن باشد متولی اورا

۱- يكى دوكلمه محو شده

۲- از «تمامت» در سطر قبل تاينجا در حاشيه است با اصطلاح «صح».

مقدم دارد بر دیگران و ذرازی ایشان را همچنین.^۱

و خزانه باید که در دارالمتولی باشد، به مهر متولی و مشرف و ناظر که مافتند نایب متولی است باشد، و
چنان سازند که همواره از وجوده خالی نبود و به هیچ وجه قرض نگیرند، | و انبار غله و حبوب و حوايج و فوا
که و نقل و حلاوي و ادهان و لبنيات وغيرها.

و گاه به موجبی که بعضی در ربع رشیدی و بعضی در بعض رشیدی و بعضی در شهرستان رشیدی باشد
و آنج در دیهها باشد سعی باید کرد تا نقل آنجا کند و به انبار به معتمد سپارد و برهمه مهر متولی و مشرف و
ناظر باشد والبته باید که این انبارها ازین اجناس خالی نباشد، و هرج خرند به وقت ارزانی خرند.
و همواره باید که این شروط و وقفيه مطالعه کند و بر اسرار و احوال آن واقف گردد تا اعتبار امور کلی
و جزوی که بدان تعلق دارد تواند کرد، و تا جهد باشندروا ندارد که دران تفسیر و تبدیل باید آید، تاب و مبارک
گردد و مدد حال او شود.

و کلاماتی چند که حق تعالی این بند ضعیف را به نورهدايت خود به حکم آيت «یهدي الله لنوره من يشاء»
کرامت کرده تا در قلم آورده به هر وقت آن را مطالعه می کند، باشد که اورا ازان فایده باشد و بدان منتفع گردد
این ضعیف را بدعما یاد دارد، تا هم از دعای ول صالح و از بقای عمل و علم ینتفع به بی نصیب نبوده باشم و اجری
تمام حاصل گردد، ان شاء الله تعالى.
و باید که همه مرتبه و عمله مجرداً ساکن بقاع باشند و ملازم، و بی مهمی ضروری و دستوری متولی
جایی نرونده.^۲

فصل چهارم

در بیان مرسوم این عمال از متولی و مشرف و ناظر به
حق التولیت و اشراف و نظر و بیان حصه ایشان و حصة
سایر اولاد به حکم آنکه ایشان نیز موقوف علیهم اند

چون پیش ازین شرط رفته که عمارات رقبات ابواب البر و رقبات املاک که وقف کرده آمد وصالح
فادفات و نذور و مرسومات رؤسائ و علف حمایم بروج بر دیگر مصالح و مرسومات و... و آخر اجات مقدم
دارند و بر حصه اولاد و مرسوم ایشان و غيرها همچنین.^۳

و بعد از آن مابقی محصولات را متصف کنند بهدو نیمه متساوی من جمیع الوجوه، نقد به نقد و جنس به جنس؛ و
یک نیمه ازین دو [نیمه] متساوی حق اولاد باشد بدان شرح که بیان کرده ایم و یک نیمه دیگر ازان سایر
میراث باشد از مرسومات مرتبه ربع رشیدی و عمال و ما يحتاج مصاحف و جامع الاصول، و هرج بعد ازین

۱- این دو سطر در حاشیه آمده است.

۲- در کنار این سطر نوشته است: «بلغت المقابلة».

۳- یک کلمه بمعنی پارگی صفحه ناخواناست. شاید، ومهام؟

مشروح و مفصل بیان خواهیم کرد.

به شرط آنکه از یک نیمه‌ای که به ابواب البر تعلق دارد یک‌عشر تمام حق عاملان سگانه باشد، واژه‌یمه اولاد یک‌نصف العشرهم حق ایشان باشد. امن یک‌عشر و نیم که به نسبت با اصل حاصل که بعد از عمارت و مایجری معها باقی‌مانده ثلثه اربع از حاصل تمامت موقوفات که پیش وقف کرده‌بودم و از اینچ بعد ازان وقف کرده اضافه آن کرده شد و تقدیم مایحتاج بعد از عمارت موقوف و موقوف عليه به اصلاح و مرمت جمله و هرج موجب زیادتی باشد در ارتفاع موقوفات، و بعد از اجرت عمال و رؤسا که به استزاده ریوع و ادخال قیام نمایند و ثمن بقدر و بذور و ثمن ذرہ جهت حمایم برجها و سایر محاویج فدانات، مقدار مایحتاج این مهمات از اصل حاصل تمامت موقوفات وضع کرده از ما بقی این سه ربیع عشیری به نسبت تمامت این ما بقی برگیرند و به حق التولیة والاشراف والنظر بدان قناعت نمایند، و ازان یک‌نیمه حق متولی باشد، و یک‌ثلث حق مشرف، و یک‌سدس حق ناظر و زیادت ازان توقع ندارند و بدان اکتفا نموده به وظایف اعمال مشغول باشند.

واما نصیب اولاد نه گانه که پیش ازین درموضع خویش مشروح و مسمی گشته‌اند و بعضی از ایشان متولی و مشرف و ناظراند که ذکر ایشان کرده‌ایم و بعضی دیگر سایر اولاداند، و هر یسری دیگر که ما را بعد ازین شود با ایشان علی التساوی شریک، به حق آنکه این جمله اولاد موقوف عليه‌اند ازان یک‌نیمه تمام‌هم از اوقاف قدیم وهم از اوقاف مستحد [نه] هرج از حاصل این یک‌نیمه از مرسم متولی و مشرف و ناظر حاصل می‌آید و آن نه عشرست ... ابناء است علی السویه دون ... ابناء ابناء ...^۱ به‌واقف مذکور خالص داشته باشند منقطع گردد. بعد از ایشان ازان بنات واقف باشد، بعد از ایشان ازان بنات ابنا و بنات ابناء علی الترتیب المذکوره، ماتوالدوا و تناسلوا نسل بعد نسل و عقباً بعد عقب، وقف ترتیب تقدم البطن الاعلى علی البطن الاسفل.

واگر نسل ابناء منقطع شود بعد از ایشان ازان ابناء بنات باشد و بعد از ایشان ازان بنات بنات، و میان ایشان علی السویه قسمت‌کنند، و تا یک‌اثنی از نسل واقف مانده باشد خواه به‌ذکور منتب باشد به‌واقف و خواه به‌أفات تمامت این حصه حق او باشد، و هر فرقه‌ای که حق تقدم دارد بر دیگران چون میان ایشان قسمت کنند بسویت.

واگر در بطنی از بطنون خواه قریب باشد به‌واقف و خواه بعید یکی به آخرت رود که صاحب نصیبی باشد آن نصیب او ازان ابناء او باشد نه ازان برادران فرینه که متوفی شده باشند، و اگرچه برادران او لاشک اقرب باشند به‌واقف از فرزندان او، و بعد از ابناء آن متوفی ازان ابناء آن متوفی باشد و علی‌هذا نسل بعد نسل. واگر فرینه که به فرینه انتساب کند نباشد ازان بنات ابناء، پس ازان ابناء بنات، پس ازان بنات بنات و علی‌هذا نسل بعد نسل.

واگر نسل فرینه‌ای از اولاد واقف منقطع شود نصیب آن متوفی عاید شود به هر فرینه‌ای که اقرب

۱- بدخلت سائیدگی انتهای صفحه ۱۶۰ و ابتدای صفحه ۱۶۱ مقداری از مطالب محو شده است.

باشد به واقف.

و اگر نسل و عقب واقف از ذکور و اناث منقطع شوند پس این یک نیمه وقف باشد بر مصالح دفع
رشیدی ولو حاقد آن، و بران تقدیر آنج از حاصل زاید شود به آن املاک بخزند و وقف کنند.

و اگر ابواب البر بکلی خراب شود و مردم را آمد شدی نمایند عوض آن ابواب البر جائی که مناسب باشد
در تبریز و حوالی آن بسازند، و اگر میسر نگردد و اعادت عمارت ممکن نباشد حاصل مواضع موقوفه هر شهری
بر طلاق علم و متصرفه و فقرا و مساکین بر نسبت اصل بقاع خیر به نظر متولی صرف کنند.

از باب سوم در شروطی که مختص است به هر یک ازین رقبات موقوف علیها
و آن مشتمل است بر فصول متعدده

فصل أول

در تفصیل امور مصالح مسجد صیفی

که عبارت است از صفةٰ صدر روضه، و این مسجد جامع نیز است، و منبر در محراب آن قباده و نماز جماعت و اعیاد هم درین مسجد گزارند، و اگر وقتی کثرت وغلبهٰ مردم باشد و مسجد به جماعت وفا نکند مردم در صحن روضه و صفات‌های آن نیز باستند و اقتدا کنند.

و مسجد شتوی که عبارت است از قبه‌ای که دریسار داخل مسجد صیفی است، و این هر دو مسجد را وقف کرده تا در آنجا طاعات و صلوات به اقامت رسانند. اگر زمان اعتدال هوا و اوان سعت و رخا باشد در مسجد صفة صدر، و اگر زمان شدت و تع و کلفت و نصب باشد در مسجد قبه.

و مراسم جمعات در مسجد صیفی به اقامت رسانند، و درین هر دو مسجد درس تفسیر و حدیث و سایر علوم شرط کرده و آن را به شرح و بسط در فصلی مستقل که بعدازین می آید بیان خواهیم کرد، ان شاء الله تعالى. شرط کرده آمد از حاصل این یک نیمه برای امام این دو مسجد که خطابت جمعات در مسجد جامع و امامت نماز جمعات و خطبها [ی] اعیاد و نماز عیدین تمامت وی به اقامت رساند، هر سال نقد رایج تبریز صد بیست دینار و هر روز نان گندمن شش من:

واز برای دو مؤذن که در اوقات صلوٰت مفروضات بر مناره‌اکه بر درگاه ربع و شیدی ساخته باشک نماز گویند و به وقت قیام صلوٰت قامت را به اقامت رسانند و در میانه نماز تکبیرات بلند گویند و در ایام جمعات ^۱ اعیاد دعوت نماز جمعه |

هر سال نقدر رایج تبریز] نود دینار [و هر روز نان گندمین] چهار هن.

واز برای ده مؤذن که شباهی جمعه تمجید خوانند و مناجات گویند و در روزها[ای] جمادات و عیدین

۱- تقریباً یک سطر از بالای صفحه ۱۶۳ به علت سائیدگی مطلب خوانده نمی‌شود.

[باب سوم، قسم دوم، فصل اول: شروط هر یک از رقبات]

[۱۲۹]

با مؤذنان مذکور نماز دهنده وظایف تکبیرات نماز جموعه و اعیاد و سایر مراسم جموعات و اعیاد به اقامت رسانند، هر سال نقد رایج تبریز پنجاه دینار بسویت، و هر روز نان گندمین ده من بسویت.
واز برای واعظ که در اعیاد و مواسم درین دو مسجد وعظ گوید به شرط آنکه از واعظان معتمد و مشارالیه باشد در تبریز متولی او را اختیار کند، هر سال نقد رایج تبریز شصت دینار، و هر روز نان گندمین پنج من.

۵

واز برای قیم که ملازم مساجدها باشد و آلات مساجد از زلالی و فرش و سجادها و علمها و پوشش منبر محافظت نماید و سراج و مصالح آن را از مدارب و فتیله وغیره ما قریب داده محافظت کند و در اول و آخر لیالی چراغ برافروزد و به وقت اطفاء اطفاء کند، هر سال نقد رایج تبریز سی شش دینار، و هر روز نان گندمین دو من.
وشرط کرده آمد از برای سقاوی که جهت تمامت اهالی ابواب البر روضه بقدر کفايت ایشان آب کشد
جهت شرب و طهارت و نظافت، هر سال نقد رایج تبریز پنجاه دینار، و هر روز بسویت نان گندمین دو من.
۱۰ واز برای دو فراش که درین روضه و در تمامت ابواب البر که درین روضه است همواره به وظایف فراشی مشغول باشند، هر سال بسویت نقد رایج تبریز شصت دینار، و هر روز نان گندمین چهار من.
وشرط کرده آمد جهت دو بواب که بر دو در روضه بوابی کند و ملازمت نمایند، بسویت هر سال نقد رایج تبریز شصت دینار، و هر روز نان گندمین چهار من.

۱۰

۱۵

و جهت یک مشعله دار که بر در این روضه و در سرای متولی مشعله داری کند، هر سال نقد رایج تبریز سی دینار، و هر روز نان گندمین دو من.

[۱۶۳]

وشرطی کلی از مصارف این یک نیمه آنست که متولی در تفرقه آن بعد از مرسوم متولی و مشرف و ناظر ابتدا کند به هرج عاید باشد به رونق و رواج این ابواب البر همچون مرسوم مؤذنان و بوابان و فراشان و سقايان و به هرج عاید باشد به تزیین و ترتیب این بقاع همچون فرش و طرح و آلات و ادوات، و بعد ازان
۲۰ به دیگر مصارف صرف کند، وما را این شرط می رسد، چه ما به خلاف این شرطی نکرده بودیم، و مدام که چنین باشد شروط واقف متبع باشد.

۲۰

۲۵

دیگر آنکه بران تقدیر نیز که در وقف اول شرطی مخالف این شرط کرده بودمی من ممکن بودمی که ازین اوقاف مستجد که هنوز درین وقت انشا می رود این شرط بکردمی، و چون این شرط هشروع است و متبع لاجرم هر چه پیش ازین درین ابواب البر جهت اضافه فرش و طرح و آلات و ادوات معین کرده بودیم با این شرط که اکنون می کنیم حاصل باشد بر وجه احسن، چه در آن وقت بر تقدیر آنکه در حاصل اوقاف نقصانی بودی در اضافه آلات و ادوات نیز نقصان شدی به قسط. اما با این شرط تقدیم مایحتاج فرش و طرح و آلات و ادوات نقصان نخواهد بود. چه به هر تقدیر که باشد این قدر که درین فرش و طرح و آلات و ادوات صرف شود خود حاصل خواهد بود، و اگر چه از بناهای باشد که به خود بروید، والله اعلم.

فصل دوم

در بيان احوال مدرسان ومعيدان وفقها و المتعلمان علم تفسير و حدیث و سایر علوم که در مسجد صيفي و شتوی تعين شده است و شرح کيفيت درسها و تعليم و اعادت واستفادت و شرایطی که بدان تعلق دارد | بدين موجب و ترتيب

[۱۶۴]

این درسها در دو مسجد صيفي و شتوی که در روضه ربع رشیدی است گويند. شرط کرده آمدکه متولی دو مدرس را تعين کند که يکي عالم باشد بر علم تفسير و حدیث و متقن باشد دران و موصوف باشد به حسن سيرت و هر روز غير از ايام جمعيات و ثلاثا و سایر ايام تعطيل درسي از تفسير و درسي از حدیث جهت دو نفر طالب علم يك سيرت الفاكند، جهت يكی از تفسير وجهت يكی از حدیث. و همچنان باید که این مدرس در ايام جمعيات احاديث قبوی را بعداز نماز جمعه روایت کند. اما به تابستان در صفة بزرگ روضه واما به زمستان در قبة روضه، چه آن مسجد زمستاني است. تعين احاديث که مدرس روایت کند مفوض باوي است.

و مدرس ديگر مردي باشد فاضل عالم به اصولين و به فروع، يكی سيرت و مشهور به صلاح و اگر متقن باشد و عالم باشد به علوم عقلی و حسابی و صاحب ذوق باشد در سلوک اولی تر باشد تا جهت ده متعلم که متولی تعين کند به شرط آنکه يكوسيرت باشند^۱ و به ملازمت درس خوانند ازانج خواهند از اصول دين و اصول فقه و از علم فروع و آن فقه است در مسجد روضه بغیر از ايام تعطيل درس گويد، و اگر از باقی علوم عقلی و شرعی و ادبی و حسابی وغیرها تحصيل کنند روا باشد.

۱۰

۱۵

و همچنان شرط کرده آمدکه متولی معيدی را معین کند که درسها [۱] اين ده متعلم جهت ايشان اعادت کند، به شرط [۲] نکه فاضل باشد و در مرتبه مدرس باشد یا نزديک بدو.

و چون اغلب مدرسان و المتعلمان تبريز بر مذهب حق ائمه امام و فقهاء اسلام اثنى عشریه عليهم الصلة والسلام بوده‌اند^۳ لاجرم شرط رفت که تمامت مدرسان و محصلان مذکور از اهل این مذهب باشند [۳] ... درس مصنفات خاصة خود شرطی... کرده‌ام بريين شروط مذکوره و در آخر اين وقفيه آنجاکه ذكر ملحقات است مشرح و مفصل ذکر آن شروط خواهد [آمدو]^۴ در آنجا مطالعه باید کرد تابه تمام معلوم شود، ان شاء الله تعالى.^۵

و شرط رفت که مدرس تفسير و حدیث دو نفر که درين دو علم از وی استفادت کنند و در حجره‌های روضه که جهت ايشان به موجبی که در فصل مساكن تعين خواهد رفت مجرد درانجا | ساكن باشند، و مدرس ديگر و معيد درسها وی وده نفر طالب علم همچنین به موجبی که در فصل مساكن معين می‌آيد.

[۱۶۵]

و چون بدين جمله قيام نموده باشند از اصل اين يك نيمه، جماعت مذکور را و خازن و مبادر دارالكتب را بدين موجب که مفصل می‌گردد وظایف بدهند.

۱- اصل، باشد ۲- از اول عبارت تا اينجا به خط ديگرست و معلوم است که در متن اصلی دست برده‌اند، برای آنکه

مطلوب را به نفع مذهب شيعه برگردانند.

۳- عبارت داخل قلاب به خط رشیدالدين و الحاقی در مخاشیه است.

| | | مدرس | هری | مدرس | هری |
|----|-----------------------|--------------------|---------------------|-------------------------|--------------------|
| | | و م درس | کی | و م درس | کی |
| | | را باشد: | را از د طالب علم | را باشد: | را از د طالب علم |
| | | سایر علوم را باشد: | تفسیر و حدیث باشد: | سایر علوم را باشد: | تفسیر و حدیث باشد: |
| | | وبه میاومه هرسال | هر سال | وبه میاومه هرسال به | هر سال به |
| ۵ | هر روز | بمشاهره هر روز | بمشاهره | بمشاهره هر روز | بمشاهره هر روز |
| | نان | نقد رایج نان | نقد رایج | نقد رایج نان | نقد رایج نان |
| | گندمین | تبزیز صدو گندمین | تبزیز | تبزیز سی هر روز | تبزیز سی هر روز |
| | شش من | شصت دینار ده من | سیصد | گندمین دینار | دینار |
| | مبلغ چهل دینار دیگر | شصت دینار | شصت دینار | سه من نان | نقد رایج نان |
| ۱۰ | اضافت کرد | مبلغ صد | مبلغ صد | گندمین | صد پنجاه |
| | شد تاتمام | چهل دینار | چهل دینار | دینار | دینار |
| | دویست | دیگر اضافت | دیگر اضافت | | |
| | دینار باشد | کرده شد تا | کرده شد تا | | |
| | | باقي پانصد | باقي پانصد | | |
| | | دینار باشد | دینار باشد | | |
| ۱۵ | مبدل ادل ^۱ | خازن ^۱ | رتب | و هری | کی |
| | دارالكتب | دارالكتب | این فقها و مدرسان و | راباشد از فقهاء دگانه | |
| | فان | نقد | معیدان را باشد: | که برین مدرس سایر | |
| | هر روز | هر سال | هر سال | علوم تحصیل کنند: | |
| | سه | سد بیست | وبه میاومه هر روز | وبه میاومه هر سال به | |
| ۲۰ | من | دینار | نقد رایج | نان گندمین تبزیز به | مشاهره |
| | | من | من | گندمین مشاهره هر روز سه | نقد رایج |
| | | دینار | دینار | چهار من شصت دینار | تبزیز سی |
| | | | | مبلغ شصت دینار | دینار |
| | | | | دینار دیگر | |
| | | | | زیادت کرده | |
| | | | | شد تاتمام | |
| | | | | سد بیست | |
| | | | | دینار باشد | |

۱- روی مرسوم خازن و مبدل به خط اریب نوشته است «مکرر».

شرط رفت که هر یکی ازین ده نفر طالب علم پنج سال درین بقیه ملازمت تحصیل نمایند، و چون این پنج سال بگذرد متولی ایشان را تبدیل کند به دیگران که امثال ایشان باشند. و اگر در میانه این پنج سال بعضی از ایشان اعراض کند از تحصیل و کمالت پیش گیرد هم تبدیل کند. و همچنان شرط رفت از فراشان و سقایان که در روضه معین اند به حسب عادت به مهمات ایشان نیز قیام نمایند.

۵

[مطلوب در حاشیه، نیز به خط رشید الدین]

در تاریخ منتصف شعبان سنه خمس عشرة وسبعيناً^۱ شرط کردم که درین مدرسه سیزده نفر طالب علم دیگر باشند، سه نفر جهت تفسیر و حدیث و ده نفر جهت سایر علوم، و وظایف ایشان به موجب دیگران می دهند.

۱۰

و همچنین دو نفر معید دیگر باشند: یکی جهت سایر علوم و وظیفه او وازان معید دیگر آنکه پیشتر معین شده، هر سال جهت معید دویست دینار رایج و هر روز شش من نان می دهند. و یک نفر جهت تفسیر و حدیث و وظیفه او هر سال صد دینار رایج و هر روز چهار من نان می دهند به موجب شروط ذکر [شده].

۱۵

و وجه این وظایف از حاصل موقوفاتی باشد که اضافت کرده شده. و همچنین شرط کرده ایم که^۲ هم ازانجا بر سانند و میاومه نان به موجب دیگر مرتبه ربع رشیدی از حاصل موقوفات ربع رشیدی مستجدۀ مذکوره می ستانند: مدرس هر یک هر روز پنج من، و معیدان هر یک هر روز چهار من، و هر یک از فقهاء^۳ بیست گانه هر روز سه من.

و چون درس گفتن در مدرسه اولی و انساب است مقرر شد که تمامت به مدرسه روضه حاضر می شوند. و به موجبی که در فصل آخر و قیمه مشروح مذکور است به درس و املاء و کتابت مصنفات خاصة [این]

۲۰

ضعیف ... بر سبیل وجوب دادم و به افادت واستفادت سایر علوم بر سبیل جواز اشتغال می نمایند. و تشریفات تمامت مدرسان و معیدان و متعلمایان به موجبی که در آن فصل مشارایه [اشارت] رفته و بر حاشیه این فصل نیز خواهیم نویشتن بدان شرایط می دهند، و از آن مدرس علم طب و معید و متعلمایان او همچنین، کتبه فضل الله بن ابی الحیر بن العالی المشتهر بالرشید الطبیب الهمدانی^۴.

۱- مقدار یک سطر سائیده و محو شده است.

۲- یک کلمه محو شده است.

۳- تاینجا مطلبی است که رشید الدین در حاشیه نوشته و الحاق کرده است

فصل سوم

دو تفصیل و ترتیب امور دارالماصحف و کتب الحدیث که در جوار
[۱۶۶] مسجد شتوی روضه است و شروطی که بدان تعلق دارد و این بقیه
نیز هم ابواب البر روضه است و در آن هم در انجا مفتوح است

شرط کرده شد که متولی هرسال دو نسخت تمام ساخته گرداند:
یکی جامع قرآن مجید درسی جلد به خطی نیکو تمامت معرب و معجم به اعراب و عجمی درست
چنانکه مفید یک قراءت باشد از قرایات سبعه، و آن بقطع حال^۱ بزرگ بغدادی باشد و مذهب بروجھی
که منبی باشد از اعشار و اخmas و رؤس آیات، ومجلد از ادیم یا سختیان ادیم کار.
و دوم کتاب جامع الاصول فی احادیث الرسول به خطی نیکو به چهار جلدیا بیشتر به قطعی که مناسب
داشت.

و گفتیم تا متولی جهت کتابت این نسخه مذکور از حاصل موقوفات دو نسخ حاذق را به اجارت گیرد تا
یکی ازیشان درین بقیه شریف به کتابت مصحف مجید مشغول باشد، و دیگری به کتابت جامع الاصول بر
کاغذی نیکو تا بقای آن بسیار باشد به مداد سیاه بغایت نیکو.
واز حاصل این یک نیمه از اوقاف مستجد جلد[ها] [۱] این دونسخه و تذهیب مصحف و صندوق آن باحلی
مذهب بدده ساختن.

و چون این هر دو نسخه تمام شده باشد بر صفة بزرگ روضه هر دو نسخه را حاضر کنند و میان منبر
ومحراب بر مرفعی نهند و آن برای واقف این دعا بخوانند:
«سبحانک، اللهم يامنزل القرآن هداية للإلام و باعث خير خلقک و خاتم رسالک محمدالذی بینت
به الشرایع والاحکام كما وفقت عبدک الفقیر الى رحمتك ورشیداً الطبیب لان وقف جملة من املاکه شارطاً
ان يتخد ويهیأ بارتفاعها جامع القرآن و جامع الاصول فتقبله اللهم منه واجعله سبیاً
للثناء الجميل فی العاجل و الثواب الجزيل فی الآجل و اغفر له ولمن سعى او يسعی فی اتمام هذا الخیر ولمن
تلامن المصاحف و استفاد من الاحادیث او عمل بموجبها و اجعل لهم لسان صدق فی الآخرين واحشرهم
مع الذين انعمت عليهم من النبین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اوئلک رفیقاً».

و در آخر هر نسخه از مصاحف و جامع الاصول این کلمات بنویسنده:
«اما بعد حمد الله على ایاديه المتأوferه و انعمه المتکاثره و الصلة على خاتم الانبياء محمد المصطفی و
على آل مصابيح الهدی، يقول العبد الضعیف الفقیر الى الله تعالى فضل الله بن ابی الخیر بن عالی الهمدانی المشتهر
برشید الطبیب جز امام الله خیراً، انى بتوفیق الله وحسن تیسیره استکتبت هذا المصحف من حاصل ما وفته من

۱ - یعنی به قطع و قفنامة او.

املاک حسبما عین وفصل فی الوقفیة المكتوبة لذلک ليتخد من حاصلها کل سنة جامع مصحف مكتوباً في
ثلثين مجلداً مذهباً مصححاً محراً موضعاً في صندوق متکلف محلی بحلی حديدة مذهبة ليكون وقفاً على
ال المسلمين من اهالی بلد کذا.

و متولی نیز بر ظهر ورقی که این کلمات بر آنجا نویشته^۱ باشد بنویسد که این مصحف یا این
جامع الاصول از برای اهالی فلان شهر نویشته آمد در ایام تولیت تا وقف باشد بریشان و بعد از ایشان
بر عموم مسلمانان که آنجا باشد.

و هر متولی که باشد نسب خود را تا وقف پدر بر پدر بنویسد تا وقف را در دعا فراموش نکنند.
بعدازان هرسال حال این دونسخه راعرض کنند بر قضات تبریز تصویرت حال را درمکتوبی ثبت کنند
وبه توقيع خود مشرف گردانند و آن مكتوب را به متولی تسلیم کنند و پیش هر قاضیی از قضات تبریز بدان
موجب مکتوبی باشد که خط متولی و مشرف و ناظر که مانند نایب متولی است یا نایب ایشان بر آنجا باشد، تا
سال به سال این کار مضبوط باشد و در آن وهنی و خللی نیاید.

شرط دوم آنست که بعد ازین متولی این اوقاف این دونسخه را به شهری فرستد از شهرهای^[۱] اسلام
وابتدا به عظیم ترین شهرها کند، پس به عظیم ترین بروفق مقتضی رأی او، تا وقف باشد بر اهالی آن شهر و در
جامع آن شهر بنهند و به وقت احتیاج بدان انتفاع گیرند.

و چون به تمامت شهرهای عظیم فرستاده باشد باز از سرگیرند و به همان ترتیب که به اول فرستاده
باشد می فرستند، و به وقت فرستادن نوبتی در صفة بزرگ روضه میان منبر و محراب بر مرفعی نهند و به قاعده
دعای مذکور بخوانند و بعد از آن بفرستند.

و اگر در غیر جامع آن شهرها که آن مصحف و جامع الاصول آنجا برده باشد به خواندن این دو
نسخه احتیاج افتاد بهجایی دیگر که هم در آن شهر^[۲] باشد نقل کردن هم مجوز داشته است، تا باشد که به صالح
دعای اهل آن مجلس نیز درآید، ان شاء الله تعالى.

وما يحتاج يك نسخه از مصحف و جامع الاصول بحسب حال این زمان قیاس کرده با اجرت کتابت بهم
در فصل مصارف اجمالي معین خواهد شد.

اکنون می گوییم که اگر چیزی زیادت ازان باید در زمانی دیگر متولی زیادت ازان بدهد، و اگر
چیزی زیادت آید متولی آن را به دیگر مصارف خیر صرف کند، والله اعلم بالصواب.

۱- «نویشته» دوبار کتابت شده است.

فصل چهارم

در تفصیل مصالح بیت‌التعلیم و اهل آن از معلم و متعلم ان ایتمام
و اتابک ایشان، و این بیت‌التعلیم خانه‌ای است در روضه که بزرگ
ترین خانها [ی] روضه است و مسکن معلم مجرد در آنجا باشد

شرط کرده آمد از برای معلمی که در انجا ده یتیم مستحق را تعلیم قرآن کند بر عادت، هر سال نقد
را بیج تبریز به مشاهره صد بیست دینار، و به میاومه هر روز نان گندمین چهارمن.
و از برای این ایتمام ده گانه که ازین معلم قرآن آموختند، هر سال نقد رایج تبریز صد بیست دینار، و هر
روز به میاومه نان گندمین ده من این تا هر یک را در سالی دوازده دینار زرودر روزی یک من نان بوده باشد.
واز برای اتابک این ایتمام به شرط آنکه زن داشته باشد، هر سال نقد رایج تبریز به مشاهره شصت
دینار، و هر روز به میاومه نان گندمین دومن.

فصل پنجم

در تفصیل و ترتیب و تدبیر امور دارالحفظ که آن عبارت است از قبه
واز موضعی که بر در شبکه قبة قبلی است و در بیان ملازمت حفاظ و
مداومت ایشان به تلاوت قرآن مجید و شروطی که بدان تعلق دارد

شرط کرده آمد که بیست و چهار نفر حافظ خوش آواز معین باشند تا ایشان هر شبانروزی به نوبت سه سه
پیش شبکه قبه که قبلی است و آنجا جهت ایشان موضعی ساخته در مقدار تمنی از شبانروزی بسویت سه نفر
از ایشان به قراءت قرآن مجید مشغول باشند و در شبکه قبلی قبه گشاده باشد تا آواز در قبه می‌رود.
و می‌باید که مداومت قراءت به طریقی باشد که آواز قرآن به هیچ وجه و به هیچ سبب لیلاً و نهاراً ازان
قبه منقطع نشود، مگر در وقت گزاردن نماز جمعه.

و هر که از ایشان در شبانروزی به شب قرآن خواند باشد در شبانروز تا لی بدروز قرآن خواند، و
هر ک در اول بدروز خوانده در دوم به شب بخواند تا سویت میان ایشان مرعی باشد.
واما بدروز جمعه باید که پیش از نماز در قبه بگشایند تمام‌امت حفاظ در قبه روند و قرآن خوانند تا
به وقت اجتماع جماعت در جامع ربع رسیدی. پس تمام‌امت حفاظ از قبه بیرون آیند و سه نفر که
قراءت قرآن بدیشان رسیده باشد به قرار بر در آن شبکه مذکور که آن برابر محراب مسجد جامع است و
بدان فردی که از پس امام به جماعت نمازگزارد و بعد ازان قرآن خوانند، و بیست و یک نفر در مسجد جامع
روند و پیش از نماز جمعه عشی از قرآن بخوانند، و جمله روزهای جماعات بین و تیره گذرانند.
و همچنان روزهای اعیاد هم پیش از نماز عید در گنبد و هم در جامع روضه این ترتیب نگاه دارند، و

تمامت شباهای آدینه و شب رغایب و شب برات و شب قدر و شباهای عید و شب میلاد رسول‌علیه‌الصلوٰة والسلام و شب وفات واقف و شب نوروز پیش از نماز شام در اندرون گنبد روند و در انجا نماز شام بگزارند و بعد ازان به ختم قرآن مشغول شوند.

و به موجبی که در شرط فراش شرح داده آمده شمع و قندیل برافروزنند و بخور به کرات بسو زاند، ۵ و چون ختم تمام شود دعای واقف چنانکه عادت است بگویند، و ثواب آن ختم بدو فرستند و دعا کنند تا حق تعالی مثل ثواب آن بدو دهد، و همچنین در همه ختمها [ی] دیگر که کنند.

و بعد ازان وظیفه حلوای گرم و نان تشك جهت ایشان معین شده به موجبی که در فصل ترتیب ماید [ه] ۱۷۰ و طعامها که نویشته آمده بستانند، و چون بیرون آیند فراش درینند و کلیددار کلید برگیرد.

و چون مقرر چنانست که هر روز مجاوران جهت طعام خوردن بهدار الضیافه جمع شوند بیست و یک نفر از ایشان حاضر شوند. بعد از تناول طعام عشری ازان قرآن بخوانند و دعای این ضعیف بگویند و ترحم فرستاده از حضرت حق تعالی آمرزش او طلبند، و سه نفر از ایشان به قرار بر در شبکه مذکوره قرآن خوانند.

و هر چند شرط رفته که هر کس که به سفره حاضر نشود بخش او ندهند لکن این سه نفر حفاظت را مستثنی کرده‌اند و شرط کرده که این سه نفر که ملازم در شبکه مذکوره باشند بخش ایشان از طعام فراش ببرد و بدهد تا آن سه نفر آنجا تناول کنند، و ایشان نیز آش بسویت خورند و قرآن به نوبت بخوانند تا یک لحظه آواز قرآن منقطع نگردد. ۱۵

و چون در ماه رمضان و به شباهای مذکوره شرط کرده‌ایم که سفره بیندازند تمامت مجاوران آنجا طعام خورند، لاشک بعضی از شباهای آدینه و دیگر شباهای متبرکه حفاظت را گفتیم که به گنبد روند در رمضان افتد، و اگر به سفره حاضر نشوند از طعام آن شبها محروم مانند، در چنان اوقات باید که بعد از نماز دیگر در گنبد روند و به ختم مشغول شوند. چون شب شود و سفره نهاده باشند جهت طعام خوردن زود به سفره حاضر شوند، و چون طعام خورده باشند عشری از قرآن بخوانند و دعای واقف بدقرار به موجب معهود بگویند. بعد از این دیگر باره باز پس روند و ختم تمام کنند و به موجب مذکور دعا کرده وظیفه معهود خود از حلوا و نان بستانند.

لکن سه نفر که بر در شبکه قبه به نوبت قرآن خوانند ایشان به سفره حاضر نشوند تا آواز قرآن منقطع نگردد، بقدار بخلاف قرآن مشغول باشند. حصه ایشان نان و گوشت و حلوا و برج بدانه در میان نان پیچیده معتمدی معین پیش ایشان برد و یک نفر قرآن می‌خواند تا دونفر آش بخورند. بعد از این آن دو کس قرآن خوانند تا یک نفر طعام بخورد. غرض آنکه قطعاً رخصت نیست که ۲۵ | یک لحظه آواز قرآن خواندن منقطع گردد. ۱۷۱

و به موجبی که شرح داده شد باید که در تمامت جمیعتها و سمعاعها و سفره‌ها که بیندازند حفاظت بدان سفره و طعام و جمیعتها حاضر شوند و عشری از قرآن بخوانند و دعای واقف بکنند تا ایشان را نیز ثواب باشد و برکات

قرآن به همگنان برسد، ان شاء الله العزيز.

و خازنی و کلیدداری این قبه را شرط کرده‌ام جهت فرزند طوقل بن سو نقور بن عبدالله و بعد از او برای اولاد او و بعد ازیشان برای اولاد اولاد نسلاً بعد از نسل، به شرط آنکه محظوظ باشند به صلاح و امانت و محفوظ باشند از فسق و خیانت، و هر که که بعضی ازیشان فاسق باشند یا خیانت کار متولی صلح‌هار ازیشان بدین خازنیت و کلیدداری مشغول گرداند دون افساق، و رسم خازن بر آن صالح جاری دارد. و اگر تمامت ۵ فاسق شوند یا هیچ یک ازیشان باقی نماند متولی از برای اعتناق این خازنیت و کلیدداری کسی را که صواب بیند از ارباب مروت و عفاف نصب کند و مرسوم خازن و کلیددار را سنفی السنّة بدفعی رساند تا در مصالح خود صرف می‌کند و بدین عمل اشتغال می‌نماید، و اگر فسق از اولاد فرزند طوقلی^۱ زائل شود یا از اولاد او هر کدام که فسق نداشته باشد نسلاً بعد نسل بدان سبب استحقاق او باز عاید شود، و بر متولی لازم باشد که بدین عمل وی را نصب کند جهت زوال مانع از نصب مباشرت این شغل. وفي الجمله مادام که در نسل فرزند طوقلی^۱ یک کس از اهل صلاح موجود باشد این خازنیت و کلیدداری ازان وی باشد و به کس دیگر ندهند. وجهت هر یکی ازین حافظان مذکور شرط کرده‌ام از حاصل این یک نیمه، هر سال نقد رایج تبریز به مشاهره پنجاه دینار، و هر روز به میاومه نام گندمین سه من.

وجهت خازن و کلیددار مذکور و هر کس که بعد ازو بدین خازنیت و کلیدداری قیام نماید شرط کرده‌ام

هر سال نقد رایج تبریز به مشاهره سیصد دینار، و هر روز به میاومه نان گندمین چهارمن.
وجهت فراش این قبه، هر سال نقد رایج تبریز به مشاهره چهل دینار، و هر روز به میاومه نان ۱۵ گندمین دو من.

وجهت مایحتاج [شمع و] عطر شرط کرده‌ام، هر سال نقد رایج تبریز صد دینار تا شمع را به وقت احتیاج برآورده و عطر را در وقت قراءت پیش حفاظ بخورد کنند و در اندرون شبکه قبه نهند تا دماغ ایشان نیز آسوده و مروح گشته داعی که از سر آسودگی دماغ بعد القراءة جهت واقف کنند به احابت اقرب باشد، ۲۰ ان شاء الله تعالى.

و شرط کرده آمد که از حاصل این اوقاف هر شب آدینه هشت دینار زر رایج تبریز در ساختن حلوا
صرف کنند و با پائزده من نان تنک به حافظان دهند.

فصل ششم

در تفصیل امور خانقه و مصالح آن

شرط کرده آمد از برای شیخی که درین خانقه به وظایف شیخوخه و ارشاد مریدان مجاور و ملازمت طاعات قیام نماید، در هر سال ازین یک نیمه از حاصل اوقاف نقد رایج به مشاهره صد پنجاه دینار،

۱- درین دو مورد صریحاً «طوقلی» است و در مورد اول (سطر دوم) «طوقل».

و هر روز به میاومه نان گندمین ده من.

واز برای پنج نفر صوفی بسویت، هر سال نقد رایج تبریز به مشاهیر صد پنجاه دینار، و هر روزه به میاومه نان گندمین پائزده من.

و از برای خادم که درین خانقه بهوظایف خادمی قیام نماید از سفره انداختن ومایده نهادن و آب گردانیدن بر اهل مایده و سفره بر گرفتن بعداز اتمام وظیفه تناول و مجاور و مسافر را خدمت کردن و با ایشان طریق مدارا مسلوک داشتن و سنگ استجمار و ابریق آب درمیز معده گردانیدن، هر سال نقد رایج تبریز به مشاهیر چهل دینار، و هر روزه به میاومه نان گندمین دومن.

و پیشتر چون جهت اهل خانقه دو خادم شرط کرده بودیم و اکنون سفره جهت اهل خانقه در جانب ایمن ازان دارالضیافه می‌اندازند^۱ | جهت دارالضیافه از ابواب البر اولیش نبوده.

لکن خانقه چون موضعی نزه و پاکیزه است و بهسب سفره انداختن جهت مجاوران و مسافران در آنجا خانقه چرکن می‌شد و بهوقت و حل خود بهزیان می‌آمد و از طهارت بیرون می‌رفت بهسب پای افزار - های نجس در آنجا بردن.

بدان سبب این دارالضیافه با مطبخ و حوابیخ خانه و مراقب تھتانی و فوکانی جدا گانه بیرون خانقه ساخته آمد تاهم دود مطبخ از اهل خانقه دور باشد و هم جهت اهل خانقه و مجاوران سفره در جانب ایمن دارالضیافه که بدیشان مخصوص کردیم بیندازند و اهل خانقه و مجاوران بدان جایگه روند و تناول وظایف سماط هم در آنجا به جای آرند.

و چون اهل خانقه تناول در دارالضیافه کرده و خادمان ایشان را بدان جایگه صفت کرده باشند پس اهل خانقه را همان دو خادم بوده باشد و از آن کم نشده.

و همچنان جهت طبخ مایده سفره خانقه سه مطبخی معین کرده بودیم و اکنون چون دو مطبخ بیرون خانقه متصل دارالضیافه احداث کردیم:

یکی جهت دارالضیافه ایمن تا جهت مجاوران آش در آنجا طبخ کنند و یکی جهت دارالضیافه ایسر تا در آنجا جهت مسافران آش طبخ کنند.

و مجاوران را همچنانکه گفته در طرف ایمن از دارالضیافه آش دهنند و مسافران را در طرف ایسر آنچنانکه بهم مختلط نشوند، ولکن ازحال یکدیگر باخبر باشند و طعامها^۲ [۱] ایشان متفاوت نباشد تا جنس و ناجنس و آشنا و بیگانه به هم دیگر نیامیزند و از یکدیگر متضرر نشوند.

۵

[۱۷۳]

۱۰

۱۵

۲۰

۲۵

۱- در حاشیه هم به خط رشید الدین الحاق شده است:

«در تاریخ منتصف شعبان سنّة خمس عشرة وسبعمائة شرط کردم که درین خانقه پنج نفر صوفی دیگر باشند و وظایف ایشان از میاومه و مشاهیر بهموجب پنج نفر که بیشتر معین شده اند می‌رسانند و بروظیفه شیخ هر سال مبلغ صد پنجاه دینار رایج زیادت کرده تا نامام سیصد دینار باشد، این جمله از حاصل موقوفاتی کاضافت کرده شده. کتبه فضل الله بن ابی الغیر ابن العالی المشتهر بالرشید الطیب الهمدانی غفر الله ذنبه و ستر عیوبه.

و مطبخی دیگر در بازار شهرستان رشیدی تاجهت مسکینان بی سروسامان، آن جایگاه طبخ کنند و همان جایگاه آش دهنده در دارالمساکین بهموجبی که در فصل هشتم به شرح خواهیم گفتن و شرط آن را تقریر خواهم کردن، و این ترتیب و ضبط همه جهت آن کرده شده **تا مجاوران و مسافران به صحبت مساکین و فقراء** [۵] بی سروسامان متضدر نشوند.

۵ پس معلوم شد که دارالضيافه و مطبخ آن و مطبخ دیگر مسکینان و جای ضيافت ایشان جمله ضميمة خانقه است و جهت مصلحت اهل خانقه احداث کرده، لاجرم ازان سه مطبخی دو مطبخی گفته آمد تا در مطبخ دارالضيافه جهت این دو فرقه که مجاوران و مسافران اند طبخ کنند و جهت فرقه دیگر که مساکین اند در مطبخی که جهت مساکین در شهرستان ربع رشیدی تعیین کرده آمد آن یک مطبخی طبخ کند، پس همان مطبخی به قرار باشند به وجه احسن واجود، و ضرر از جمله سه طایفه بر چندین وجه مندفع.

۱۰ و شکی نیست که نزد مجاوران و مسافران ترک تناول اولی باشد از اختلاط با غیر جنس برس سفره عام، و اهل تمیز را که مردم خانقه اند طهارت و نظافت خانقه و فرش و بسط آن خوشن آید از تناول برس سفره عام بامسافر و مجاور در خانقه.

و همچنان شرط کرده آمد از برای فراش خانقه که به وظایف فراشی قیام نماید از کنس خانقه و توابع آن و رش آب و بسط زلالی و حصر وطی آن و سایر اعمال فراشان، هرسال نقد رایج تبریز به مشاهره سی دینار، ۱۵ و هر روز نان گندمین به میاومه دو من.

و از برای یک نفر سقا که جهت تمامت اهل خانقه بقدر کفايت ایشان آب کنند، هرسال نقد رایج تبریز به مشاهره پنجاه دینار، و هر روز به میاومه نان گندمین دومن.

و از برای یک نفر بواب، هرسال نقد رایج تبریز به مشاهره سی دینار، و هر روزه نان گندمین به میاومه دو من.

۲۰ و از برای مشعله دار و سراجی که بر در خانقه و دارالشفا بدین عمل مشغول شود یک نفر، هرسال نقد رایج تبریز به مشاهره سی دینار، و هر روز نان گندمین به میاومه دو من.

و از برای یک نفر خازن که میحافظت فرش و طرح و آلات خانقه کند، هرسال نقد رایج سی دینار، نان هر روز دو من.

فصل هفتم

در تفصیل امور دارالضيافه و توابع آن
از مطبخ و بیتالحوالیج و فوچانیات و تحتانیات

و این دارالضيافه دو جانب دارد که به تخصیص واقع مخصوص گشته است:

جانب ایمن جهت مجاوران
شرط کرده آمد از برای یک نفر خادم، هر سال نقد رایج تبریز به مشاهره سی دینار، و هر روز نان گندمین به میاومه دو من.

و از برای دونفر فراش بسویت، هر سال نقد رایج تبریز به مشاهره شست دینار، و هر روز نان گندمین به میاومه چهار من.^۵

و از برای مطبخی از دونفر بسویت، هر سال نقد رایج تبریز به مشاهره شست دینار، و هر روز نان گندمین به میاومه دو من.

و از برای سقا از یک نفر، هر سال نقد رایج تبریز به مشاهره پنجاه دینار، و هر روز نان گندمین به میاومه دو من.

و از برای بواب از یک نفر، نقد رایج تبریز به مشاهره سی دینار، و هر روز نان گندمین به میاومه دو من.
واز برای مشعله دار و سراجی که در مفتح الابواب باشد که در دارالضیافه نیز آنچا است از یک نفر، هر سال نقد رایج تبریز به مشاهره سی دینار، و هر روز نان گندمین به میاومه دو من.

وجهت مأکولات میاومه مسافران و مجاوران، هر روز نان گندمین شست پنج من، نقد رایج تبریز شش دینار نیم سه تسو.

۵

۱۰

۱۵

[۱۷۶]

جهت مجاوران ازان جمله که تعیین رفت و شرح و تفصیل انواع آشها
که بدآن مبلغ ترتیب کنند و کیفیت آش دادن و جمعیت ساختن |

به قرار آنکه یک نوبت چاشتگاه سفره بیندازند و هر کس که مجاور باشد حاضر شود و با هم دیگر تناول کنند، اگر بسیار باشند و اگر اندک باشند، و هر کس که حاضر نشوند بخش او ندهند مگر آن سه نفر حافظ که به نوبت قرآن خوانند - ایشان را دو کاسه آش و یک کمن نان بدهند از سر سفره.^{۲۰}

وشبهنگام به مجاوران چیزی ندهند، چه آنچه جهت ایشان تعیین رفته بود این است که به وقت چاشتگاه بدیشان می دهند و مقدار آن نان و آش و قیمت مایحتاج آن این که مفصل می گردد:

نام گندمی نان
نقد رایج تبریز
جهت مصالح هفتاد کاسه آش
واجب یک روزه از سه لون

۲۰

۲۵

چهار دینار نیم سی پنج من

| لیمانه | بیست کاسه | سی و پنج کاسه | نخوشی | وداب | جهت پختن این آشها | جهت پختن آن هفتاد کاسه آش این است: |
|----------------|-----------|---------------|----------|---------------|----------------------------|------------------------------------|
| پنج دانگ و نیم | دو دینار | چهار دانگ | گوشت | پانزده کاسه | جهت پختن این آشها | جهت پختن آن هفتاد کاسه آش این است: |
| گندم | نارداد | سه من و | نخود | گوشت | جهت پختن این آشها | جهت پختن آن هفتاد کاسه آش این است: |
| نهمن | و میویزیا | دومن | هشت من | سه من و | جهت پختن این آشها | جهت پختن آن هفتاد کاسه آش این است: |
| دانگ نیم | سماق یا | دانگ | و سه ربع | چهار دانگ | جهت پختن این آشها | جهت پختن آن هفتاد کاسه آش این است: |
| سرکه با | ماست | منی | منی | نیم دینار | پیاز، چغندر، زیره و گشنیز، | جهت پختن آن هفتاد کاسه آش این است: |
| پنج دانگ | پنج دانگ | نیم | یک دینار | زعفران دودانگ | پیاز، چغندر، زیره و گشنیز، | جهت پختن آن هفتاد کاسه آش این است: |

۱۰

ر

جهت مسافران

فان گندمین، سی من

جهت جهت
چاشتکاه که با آش
شبہنگام که با نان
خورش خورند از انج
معد باشد

پانزده من

از نه

جهت صالح سی کاسه آش که چاشت خورند
دو دینار سه تسو

۱۵

۲۰

* در دوکناره بیاض این صفحه دو حاشیه، هم به خط رشیدالدین آمده است که اینجا آورده می شود:
[حاشیه سمت راست]

در تاریخ منتصف شعبان سنۀ خمس‌عشرۀ و سی‌عماۀ چون آش جهت مجاوران زیادت گردانیدم سبب زیادتی مرتبه یک نفر
حوالی دار نیز زیادت‌کردیم و وظیفه او بدین موجب معین گردانیدم از موقوفات مجدده:

نند رایج هر سال به‌عماهره
نان به‌عماهره هر روز
نهمن

کتبه فضل الله بن ابی‌الخیر بن العالی المشتهر بالرشید الطیب الهمدانی
[حاشیه سمت چپ]

در تاریخ منتصف شعبان سنۀ خمس‌عشرۀ و سی‌عماۀ چون عدد مرتبه این ابواب البر زیادت گردانیدم شرط کردم که جهت
اضافت سفره مجاوران هر روزی پنج من نان دیگر و جهاد دینار نیم رایج دیگر اضافت کنند تامضاعف گردد و هم‌به‌موجب مذکور آش
دو چندان همواره ترتیب می‌کنند جهت مجاوران تایشان را کافی باشد و وجه این زیادت از حاصل موقوفات مجدده باشد،
کتبه فضل الله بن ابی‌الخیر ابن العالی المشتهر بالرشید الطیب الهمدانی.

۲۵

| ت ر شی | ن ا ر د آ ن یا س م ا ق | ن خ ی م ا ن | ح لی م ا ن | ن خ ی و د ا ب | ح و ا ي ج و ه ي مه | ه ي مه | ح و ا ي ج ا ز | ه ي مه | م ط ب ن | ا ي ن ج م له | د ان گ ن ي م |
|------------------------|------------------------|---------------|---------------|----------------|--------------------|----------|----------------|----------|----------|--------------------|--------------------|
| ن ا ر د آ ن یا س م ا ق | ن ا ر د آ ن یا س م ا ق | ن خ ی م ا ن | ح لی م ا ن | ن خ ی و د ا ب | ح و ا ي ج و ه ي مه | ه ي مه | ح و ا ي ج ا ز | ه ي مه | م ط ب ن | ا ي ن ج م له | د ان گ ن ي م |
| یا م ا س ت یا س ر که | یا م ا س ت یا س ر که | د ه ک ا س ه | د ه ک ا س ه | دو دان گ سه تو | دو دان گ سه تو | دو دان گ | دو دان گ سه تو | دو دان گ | دو دان گ | پنج دان گ تو سو بی | پنج دان گ تو سو بی |
| دو ا ز ده ک ا س ه | دو ا ز ده ک ا س ه | چ گ ن د ر | چ گ ن د ر | گ و ش ت | گ و ش ت | گ ن د م | گ و ش ت | گ و ش ت | گ و ش ت | ت ر شی | ت ر شی |
| دو دان گ | دو دان گ | غ و غ ر ه م ا | غ و غ ر ه م ا | ی ک من | ی ک من | دو من | دو من نیم | دو دان گ | دو دان گ | دو دان گ | دو دان گ |
| نیم | نیم | نیم دان گ | نیم دان گ | دان گ نیم | دان گ نیم | سه تو | سه تو | سه تو | سه تو | سه تو | سه تو |

۵

۱۰

شرط کرده آمد که هر مسافر و واردکه به ربیع رشیدی برسد اگر وی را در تبریز و قرب آن مسکنی باشد وی را در ربیع رشیدی فرو نیارند، و اگر وی را مسکن نباشد فرو آرند، و اگر از مردمان متمیز باشند یعنی با خادم و با مرید به هم باشند پس ایشان را در غرفها فرو آرند که در غلام گردش آشکوب بالایین مفتح الابواب است و بر سر درگاه بیرونی ربیع رشیدی به جانب شرقی و شمالی، غیر آنچه بر بالای دارالضیافه و حوابیخ خانه و مطبخ است، چه | آن جهت حوابیخ مأکولات و حوابیخ و مایحتاج دارالضیافه وغیره معین شده است و به وقت طعام خوردن البته به دارالضیافه حاضر شوند. چه شرط رفته است که طعام البته در دارالضیافه خورند.

۱۵

و اگر متمیز نباشد بلکه تنها باشد اگر گدای و سؤال کننده نباشد وی را در دارالضیافه فرو آرند و شب نیز در انجا باشد، و هر کس که وی را فرومی آورند اقامت در انجا بیش از مدت سه روز نکند، و دران سه روز ایشان را بر سر سفره جهت مسافران در دارالضیافه می بردند و جهت هر یک نیم^۱ نان گندمین بنهند و انواع آشها و طعامها که ساخته باشند از سه نوع به وجهی که معین شده و در امور دارالضیافه مقرر گشته، به وجهی که در هر کاسه ربیع یک من گوشت باشد بنهند و آن را به جمعیت بخورند، وبعد ازان بر وجهی که در شرط آنچه مقرر گشته متفرق شوند و در آخر روز به عدد هر یک نیم^۱ نان با نان خورشی که مناسب و ملایم باشد از فواكه و لبیات و محللات و شیرینیها و ترشیها از هر جنس که میسر گردد یک نوع بدیشان دهند.

۲۰

و اگر در میانه روز مسافری برسد بعد از انکه مایده برداشته باشند عجاله لوقت را جهت او از انواع مأکولات آنچه حاضر باشد و متولی و بباب او مصلحت بیینند پیش او بنهند، و در آخر روز به مایده ای که معین شده با جماعت حاضر گرددند.

۲۵

و چون سه روز بگذرد همه روانه شوند. چه بعد از سه روز ایشان را هیچ وظیفه نیست و بدیشان چیزی نخواهند دادن.

و اصلاً علف چهارپایان ایشان و هیچ کس دیگر که آنجا رسند ندهند، نه در مدت سه روز که ایشان را آش می‌دهند و نه در ماورای آن.

و به وقت عزیمت مسافران هر کسی را که به پای افزاری احتیاج باشد او را نباشد، یا در ترتیب او را نزمتی رسد، متولی از حاصل وقف پا افزاری به وی دهد و مسافران را با تحریب روانه کند.

- [۱۴۹] و در شبهای ایشان را روشنایی و چراغ به وجهی که در فصل روشنایها مقرر گشته ترتیب کنند. و آب جهت وضو ساختن و ساختن مهمات آنجائین تمامت باید که مصبوط باشد، و فراشی که جهت آنجا معین شده ملازمت ایشان نماید، و آنجا از وظایف فراشان باشد به تقدیم می‌رساند.
واگر این نازلان مسافر از جماعتی باشند که به سؤال احتیاج داشته باشند ایشان را از دیگر درویشان معین شده که آش بدهند از آنجا خودند نه از دارالضیافه، و ایشان به دارالمساکین که آنجا آش مسکینان معین شده روند.

۱۰

فصل هشتم

در باب کیفیت آش دادن به درویشان و مساکین از دیگری که معروف است به دیگر مسکینان در موضعی که جهت آن معین کرده‌ایم و آن در بازار شهرستان رشیدی است

- ۱۵ و سبب آنکه در دارالضیافه ربع رشیدی معین و مقید کرده که کدام طایفه در آنجا آش خورند به موجبی که احوال آن درین فصل سابق بیان کرده‌آمد، و مسکینان دران طایفه که آنجا آش خورند داخل نه، نخواستیم که درویشان و مسکینان که ایشان را در آنجا راه نباشد از مختصر خیری که می‌کنیم محروم مانند. بدان سبب مقرر کردیم که هر روز صد کاسه طعام، هر کاسه‌ای یک پاره گوشت که خمس منی باشد با دو تا نان از انج در تبریز مشهور است به نان سیجانی و تقریباً نیمن باشد به درویشان مسکین می‌دهند و این آش و نان غیر آن آش و نان است که در دارالضیافه ربع رشیدی به مجاوران و مسافران می‌دهند، و ترتیب آن بدان وجه و شرط می‌رود که این آش را در شب بپزند چنانکه روز پخته باشد.

- [۱۵۰] و نان به موجبی که در فصل ترتیب نان آمده خباز بر سر مشا آن نهاده بادیگر می‌اوامات به ربع رشیدی برند و آنجا بر کشند و هر تنی معمتمد که متولی بر سر آش مسکینان نصب کرده باشد بامداد پیگاه به ربع رشیدی رود و نان آنجا قبض کند و در حال به مطبخ آش مسکینان آرد و قطعاً رخصت نیست که به علت آنکه دو کان خباز آنجا نزدیک ترست یا به عذری دیگر نان را نه ازان موضع معهود ستانند.

- ۲۵ و در مطبخ بسته دارد تا هیچ بیگانه بر در آن نرود تا درویشان و مسکینان پیش از آنکه معهود است که هر کس به کاری مشغول شوند در دارالمساکین جمع شوند و هر یک کاسه‌ای آش با دو تانان به موجب مذکور بستانند. اگر خواهد آنجا بخورد و اگر خواهد بیرد با اطفال و یا با کسی که خواهد بخورد. اما آن کسان که خواهند که دران دارالمساکین بخورند مرتباً ایشان را آش با کاسه سفالین بدهد تا بخورند، و در دارالمساکین

را بسته دارد تا کاسه باز پس دهنده بروند [تبرند].

و ترتیب آش دادن و شرط آن چنانست که بباب بر درایستاده باشد تا چون فقراء و مساکین در انجا آیند می‌شمارد تا چون صد نفر می‌شوند در بینند و دیگری را که پسترهاید در انجا نگذاردو جماعت فقراء و مساکین که در انجا آمده باشند بباب را مددکنند تا نگذارند که کس زیادت در آید. چه اگر زیادت در آیند لاشک از آش و نان ایشان چیزی با کم باید کردن و بدیشان دادن که زیادت در آمده باشند.

۵

و چون در اندرون آیند همه در صفحه‌ها به صفحه‌بنشینند. تا همه به صفحه‌نشینند قطعاً آش ندهند. چون به صفحه‌نشسته باشند از آن کس که به جانب ایمن نزدیک در نشسته باشد آغاز کرده پنج نفر برخیزند و نزدیک شبکه مطبخ روند و آنجا باز ایستند تا مرتب که متولی نصب کرده باشد کاسه ایشان بستاند و مطبخی به کفچلیزی که متولی آن را عیار ساخته بدو داده باشد دو کفچلیز پر آش در کاسه کند و یک پاره [ه] گوشت که خمس منی باشد در آن نهاده با دو تا نان به هم از اندرون مطبخ به شباک بیرون دهد.

[۱۸۱]

و چون آن پنج کس بستاند با جای خود روند پنج کس دیگر که بدیشان پیوسته باشند برخیزند و پیش شباک روند و بر همان موجب بستانند و به جای خود آیند، و بر همان ترتیب و تیره پنج پنج می‌روند و می‌ستانند. تا وقتی که همه بستاند فراش باید که در بسته باشد و کلید برگرفته، تا چون همه ستده باشند و آنانک آش در انجا خورند تمام خورده و کاسه باز پس برده و از بیرون شباک به مطبخی سپرده، و آنانک آش خواهند که بیرون به کاسه خود بستانند و نگاه دارند تا چون در باز کنند بیرون، و تا وقتی که فراش و مرتب را محقق نگردد که کاسه تمام باز داده اند در باز نکنند.

۱۵

و هر کس که در انجا جهت آش ستدن بادیگری جنگ کند مرتب آش بدیشان ندهد، خواه محق باشد و خواه مبطل. بخش ایشان بدان جماعت دهد که در انجا جمع باشند و با یکدیگر جنگ نکرده باشند، و آن جماعت مدد مرتب و فراش باشند و ایشان را که جنگ کرده باشند بیرون اندازند و چیزی بدیشان ندهند. و ما محتاج آش بدان وجه باید کردن که حواej آن به وقتی که ارزان و موافق باشد بخرند و همانجا که متصل مطبخ است در ابزار محفوظ و مضبوط دارند، وهیزم و دیگر ما محتاج آن همچنین.

۲۰

والبته چنان باید که مالاکلام یک ماهه را وجه از پیش داده باشد تا خریده [ه] و در ابزار معدداشته باشد، تا هم موافق بخرند و هم تقصیری نیفتند، و اگر دو سه ماهه و بیشتر موافق توان خریدن بهتر باشد، و گندم و آرد و عدس یک ساله ترتیب باید دادن و در ابزار کردن تا معد باشد.

[۱۸۲]

و جماعتی که ملازم آن باشند باید که تمام معتمد باشند و امین و متدین و قطعاً پیرامون مسکرات نگردد و در حواej آن خیانت نکنند و آش پاک پزند و خوش طعم و دیگر و کاسه پاک دارند، و وقتی که گوشت گوسفند موافق دست ندهد به گوشت گوسفند نیز ندلبلک گوشت کاو پزند، و این آش که بپزند لاشک یک نوع باشد، اما بلغور، اما آش از آرد که آن را او ماج می‌گویند. و اگر وقتی، نعوذ بالله، کمتر یافت شود و گاورس دست دهد آش کاورس بیزند.

۲۵

و بایدکه در هر موسمی حوایج درکنند. درزمستان یا کربل یا شلم یا گزد پاره کرده دراندازند و در وقتی که آن نایافت باشد از سبزیها مانند گندنا و بر که چندر و اسفناخ و بر که پیاز و پیاز در آش کنند، والبته بایدکه در همه اوقات قدری عدس با آن به هم آمیخته درکنند، و نمک چندان کنندکه نهشور باشد و نه بی نمک، و همواره قدری زیره و کشنیز کوفته به وقتی که دیگر از آتش فروگرفته بر وی اندازند تا خوش بوی کند.

۵

و مقدار مایحتاج واجرت عمله آن علی حده در فصل مصارف نویشته شده باشد تا بدان موجب متولی تعرفه مشرف و ناظر ترتیب دهد، ان شاء الله تعالى.

و وجه مایحتاج آش و عمله دارالمساكین بدین موجب است که مفصل می گردد^۱ :

| | مصالح آش دارالمساكين | اجرت عمله دارالمساكين | سایر مصالح دارالمساكين | نقند | نستان | اجرست | اصلاح | مرتب | نقد | مطبخي | هر روز | کاسه سفالين |
|----|----------------------|-----------------------|------------------------|---------------|----------|----------|---------|---------|---------|---------|------------------|------------------|
| ۱۰ | | | دیگر و کفچلیز | دیگر و کفچلیز | هر روز | هر روز | نقد | نقد | نقد | مطبخي | هر روز | کاسه سفالين |
| | دوارده دینار | دینار | دینار | دینار | پنجاه من | پنجاه من | در سالی | در سالی | در سالی | در سالی | دوارده دینار | دوارده دینار |
| | در سالی چهار | اجرست | روشنائی | فان | فان | در سالی | در سالی | در سالی | در سالی | در سالی | در سالی چهار | در سالی چهار |
| ۱۵ | هزار سیصدیست | هزار من | هزار من | هزار من | هزار من | هزار من | هزار من | هزار من | هزار من | هزار من | هزار جهت تمام... | هزار جهت تمام... |
| | دو رواج | دو من | دو من | دو من | دو من | دو من | دو من | دو من | دو من | دو من | دو رواج... | دو رواج... |
| | به موجبی... | آن | آن | آن | آن | آن | آن | آن | آن | آن | به موجبی... | به موجبی... |
| | | | | | | | | | | | | |

فصل فهم

۲۰

در تفصیل امور دارالشفا و شرابخانه و مخزن ادویه و تدبیر و ترتیب

[۱۸۳]

بیت الادویه و علاج | بیماران و کیفیت و کمیت آن و تعیین عمله آن و

آخر اجات درویشانی که آنجا وفات کنند و شروطی که بدانجا تعلق دارد

۲۵

شرط می روکه طبیب حاذق ملازم آن باشد و بکره و عشیاً مداوات کند و کمال اشفاع به جای آورده و مسکن او در آن خانه باشدکه در جنب دارالشفاست به جانب اینم که آن معروف است به دارالطبیب.

و باید که آن طبیب قادر باشد بر درس طب گفتن و دو متعلم را همواره درس گوید بر رواق دارالشفا نزدیک شبکه از جانب جنوب، و آن رواق معروف است به رواق المربیین.

و باید که آن دو متعلم مردم زیر که باشند و در تحصیل علم طب مهوس و مجد و متدين و امین باشند و

۱- موارد «وجه مایحتاج» که پس ازین آورده می شد در حاشیه هم به خط رشیدالدین الحاق شده است.

۲- در این موارد کلماتی به علت برینگی لب ورق ازین رفته است.

مسکن ايشان در حجر های پائين که بريشت حوالي داروخانه است باشد، و مدت پنج سال ملازمت نمایند. و چون علم در آن پنج سال بدان مقام رسانند که قادر باشند بر علاج بيماران، واستاد ايشان را معلوم شود که لايق آن شده اند که در علاج بيماران شروع کنند و در آن ماهر گشته باشند، به موجبي که عادت است اجازت ايشان بنويسد تا ايشان در علاج شروع کنند.

و زيادت از پنج سال اجازت نیست که در آن دارالشفا ملازم مدرس علم طب باشند. بعد از پنج سال

پيرون روند تا ديگران که به موجب مذكور استعداد داشته باشند ملازم شوند. و بايد که طبيب مذكور تمامت کسانی که در ربع رشیدي مجاور يا مسافر باشند ياعمله آنجا باشند و رنجور شوند علاج کند و مناسب مزاج شربت و دارو و مزوره دهد و به علاج ديگري مشغول نشود، چه او را جهت علاج مجاوران و مسافران ربع رشیدي و عمله آنجا معين کرده ايم، فحسب.

و شرط رفته که به هر دوشنبه و پنج شنبه در دارالشفا بازکنند و در اين دو روز مذكور اين ادويه که مفصل

مي شو [د] به جماعت سکان و ملازمان و مجاوران ربع رشیدي و شهرستان رشیدي و جماعتي که به همسایگی منسوب تر باشند دهند.

و شرط آنست که مجاوران و مسافران که در ربع رشیدي وارد شوند مقدم باشند، بعد ازان فرزندان واقف، بعد ازان صلحا [ى] عتقا [ى] واقف، بعد ازان عمله ربع رشیدي، بعد ازان باغبانان و بروزيران موقوفات ربع رشیدي که از تبريز و ولایت آن باشند، بعد ازان سکان شهرستان ربع رشیدي، بعد ازان جiran شهرستان ربع رشیدي.

و اين ادويه غير آن ادويه است که گفته شده که جماعت مجاوران و مسافران و عمله ربع رشیدي را بدان علاج کنند.

و تفصيل ادويه که در روزهای دوشنبه و پنجشنبه که در داروخانه باز کنند و به جماعت مذكور دهند اين است:

از معاجين: تریاق فاورق و مثروديطوس و رماد العقارب و انوش دارو و ذو المسك شيرین و طلخ و تریاق اربعه و فلونيا [ى] رومي و آثاراسيا و جوارشن کموني و مفرحات مختلف.

و از ادهان: روغن بنفسه، روغن گل، روغن یاسمين، روغن خيرى، روغن زنبق، روغن سوسن، روغن کدو، روغن بadam طلخ، و هر روغنی که بدان احتياج افتدي غير روغن بلسان.

و از اکحال: ادویه چشم، شیافات، ذرورات، ضمادات متنوع خصوصاً شیاف ورد.

و از مراهم: هرج بدان انتفاع شايد گرفت.

و از ادویه مفرد: هرج به تحصيل توان رسانيد.

و از آلات: زراقه بدنهند تا احتياج ازان حاصل کنند و رهن بستانند تا باز پس آردد.

و از شیافات: شیاف خيط که آن را شیاف زحیر نیز گويند.

وچون این ادویه مذکور دهنده باید که خازن و شرابدار هر دو در اندرون دارالشفا روند. طبیب بر در شبکه بشیند و هر چیز که به کسی باید دادن بر کاغذی نویسد و به خازن دهد تا او در اندرون ترتیب داده بدان شبکه بیرون می‌دهد.

وچون گفتم که مجاوران و مسافران و عمله رباعی رشیدی را طبیب علاج کند و دارو و شربت و مزوره از داروخانه بددهد چون هر یک را ازین جماعت مذکور مسکنی معین هست پس اگر رنجور شوند همانجا در ۵ مسکن خود بحسبند باید که طبیب برود وایشان را بینند و شرابدار را بگوید تا ترتیب شربت ایشان بکند و بدیشان دهد، و مطبخی مزوره ایشان در مطبخ دارالشفا ترتیب داده بیزد تا تناول کنند.

و مسافران مذکور را مقرر چنان کرده‌ام که اگر متمیز باشند، یعنی که ایشان راتبعی باشد، نزول ایشان در حجر[ه]های بالای درگاه بیرونی رباعی رشیدی یا غلام گردش آن باشد، و این چنین کسان اگر رنجور شوند همانجاکه نزول کرده باشند علاج ایشان بکنند.

و اگر غیر متمیز باشند در دارالصیافه نزول کنند، و این چنین کسان اگر رنجور شوند ایشان را هر کجا که متولی مصلحت داند بخواباند و از جامخوابی^۱ که به دست فراش دارالشفا باشد بدیشان تسليم کند تا در آنجا افتراض کرده و طبیب دارالشفا ایشان را علاج کرده و ازان رفع به فضل حق فرج یافته از صحت بدن و سلامت نفس سفر کنند، ان شاء الله تعالى.

و اگر، عوذ بالله تعالى، ازین رنجوران کسی وفات یابد باید که اگر از وچیزی بازنمانده باشد که به تجهیز ۱۵ او صرف کنند اورا از وجوه موقوفات رباعی رشیدی، از جمله صد دینار که معین کرده‌ام که هر سال جهت تجهیز و تکفین چنین کسان صرف کنند، بدهند. و اگر ازان متوفی چیزی بازنمانده باشد تجهیز و تکفین او از خاصه مال او کنند نه از وقف.

و به موجبی که گفته شد اگر ازان صد دینار مذکور که در وجه تجهیز و تکفین است از جمله تجهیز ۲۰ مجاوران و مسافران و تکفین ایشان چیزی فاضل آید جهت تجهیز و تکفین درویشان که در شهرستان رباعی رشیدی ساکن باشند صرف کنند، و اگر ازیشان نیز فاضل آید جهت درویشان رباعی رشیدی صرف کنند، و اگر زیادت آید جهت دیگر درویشان صرف کنند تا آن صد دینار مذکور تمام در هر سال صرف شود.

و جماعتی که به مهمات این دارالشفا قیام نمایند و ملازم آن باشند لاشک ایشان را مشاهره و میاومه باید دادن این جماعت اندکه مفصل می‌گردد و مواجب ایشان ومصالح ادویه و اشربه و مزوره بیماران بدین موجب ۲۵ است که مفصل می‌گردد:

۱ - (= جامه خوابی).

| طبيه | ب | ان | متعلم | |
|---|-------------------------|--|-----------------------|--|
| که بکرّه و عشیاً به معالجت بیماران ملازمت نماید و وظیفه کمال اشغال به جای آرد و هر روز جهت دو متّعلم درس علم طب بگوید برس رواق بیت‌الادیة | نزدیک شبکه از جانب جنوب | دو نفر تا مدت پنج سال همچنانکه در فصل فقها مذکور است | علم طب | دو نفر تا مدت پنج سال همچنانکه در فصل فقها مذکور است |
| هر سال نقد رایج تبریز | هر سال نقد رایج تبریز | شصت دینار | هر سال نقد رایج تبریز | شصت دینار |
| سیصد سی دینار | سیصد سی دینار | و هر روز نان گندمین | درس طب | این مجموع میان ایشان باشد بسویت. |
| صد هشتاد دینار | صد هشتاد دینار | شش من | طبع | شش من |
| تقطیع | تقطیع | راح | ج | راح |
| نان گندمین هر روز | نان گندمین هر روز | یک نفر | یک نفر | مشاهروه و میامده اوهم به موجب کحال می‌رسانند. |
| ده من | ده من | دار | شراب | که شربت سازد و به طبخ وجوشاییدن آن قیام نماید و ادویه و معاجین و شربت که طبیب فرماید ساخته گرداند و هر روز به بیماران دهد. |
| هر سال نقد رایج تبریز | هر سال نقد رایج تبریز | یک نفر | یک نفر | هر سال نقد رایج تبریز |
| و هر روز نان گندمین | و هر روز نان گندمین | چهل دینار | چهل دینار | و هر روز نان گندمین |
| پنج من | پنج من | چهار من | چهار من | چهار من |

۱- در حاشیه صفحه ۱۸۷ به خط رشید الدین دارد : در تاریخ اواسط شعبان سنه خمس عشرة و سبعماهه شرط گردم که درین دارالثفا جهت اعادت درس طب یک نفر معید فاضل باشد و وظیفه او هر سال صد دینار صد دینار رایج و هر روز چهارمن نان بدنهند. و همچنانین سه نفر طالب علم دیگر باشند که تحصیل علم طب گندم و وظیفه ایشان به موجب دو نفر که پیشتر معین شده‌اند می‌رسانند. این جمله از حاصل موقوفه که اضافت گرده شده می‌دهند... (چند کلمه به علت بریدگی لب کاغذ از میان رفته) طبی برسیبل جواز و تشریف ایشان نیز به موجب دیگر مدرسان و معیدان... (یک کلمه سائیده شده) هر سال بدنهند، کتبه فضل الله بن ابی الخیر ابن العالی المشتهر [بالرشی] مدالطبیب الهمدانی احسن الله عاقبتہ.

[باب سوم، قسم دوم، فصل نهم: امور دارالشفا و شرایختانه]

[۱۴۹]

| | | خ | ازن | مطبخ | |
|----|------------|--|---------------------------------|------------------------------------|-------------------------------|
| | | که ... آلات و ادویه را با معاجین و شربتها و سایر ظروف ادویه محافظت نماید | یک نفر | که مزورات طبخ کند و به بیماران دهد | یک نفر |
| | | هر سال به مشاهره نقد رایج تبریز | یک نفر | هر سال به مشاهره نقد رایج تبریز | سی دینار |
| ۵ | سی دینار | و هر روز به میاومه نان گندمین | سه من | دو من | و هر روز به میاومه نان گندمین |
| | | خ | ادم | سق | |
| | | که خدمت بیماران کند و لیلاً و نهاراً ملازمت ایشان نماید و جای و جامه و جامخواب ایشان پاک | دو نفر | که آب کشد | یک نفر |
| ۱۰ | دارد | دارد | دو نفر | هر سال به مشاهره نقد رایج تبریز | پنجاه دینار |
| | | هر سال به مشاهره نقد رایج تبریز | شصت دینار | و هر روزه به میاومه نان گندمین | دو من |
| ۱۵ | چهار من | و هر روزه به میاومه نان گندمین | | | |
| | | ف | راش | ب | واب |
| | | یک نفر | یک نفر | | |
| | | هر سال به مشاهره نقد رایج تبریز | هر سال به مشاهره نقد رایج تبریز | | |
| ۲۰ | سی دینار | سی دینار | سی دینار | دو من | دو من |
| | | و هر روز به میاومه نان گندمین | و هر روز به میاومه نان گندمین | | |
| | | دو من | دو من | | |
| | | جه | جه | ت | ت |
| | | ادویه واشر به که بیماران مجاور و مسافر را به موجبی | | | |
| ۲۵ | ششصد دینار | که تقریب رفته بدان علاج کنند و آنچ روز دوشنبه و پنجشنبه در دارالشفا باز کنند و به مردم دهند | مزوذه رنجوران وهیمه مطبخ آن | هر سال | هر سال نقد رایج تبریز |

۱ - یک کلمه ناخوانا، ناب (؛)

فصل دهم

در شرایط امور بیتالکتب که در سرای متولی مبنی است و کتب که در آنجا نهاده و تفصیل آن پیش متولی محفوظ و مضبوط، و مرا علم به کمیت و کیفیت مجموع و افراد آن حاصل است

شرط کرده آمد جهت مذکورین بدین وجه ۵

| خ | از | من | اول |
|---------------------------|--------------------|--------------------|----------|
| کتب که درین بیتالکتب باشد | هر سال به مشاهره | این کتب، از یک نفر | |
| هر روز به میاومه | و هر روز به میاومه | هر سال به مشاهره | |
| نقد رایج تبریز | نان گندمین | نقد رایج تبریز | ۱۰ |
| سی دینار | سه من | دو من | سی دینار |

اما شرایط کتب

وقف کرده آمد آن کتب مشارالیه بر طلاق علم تا ایشان بدان انتفاع گیرند به مطالعه و استنساخ

وقف کرده آمد آن کتب مشارالیه بر طلاق علم تا ایشان بدان انتفاع گیرند به مطالعه و استنساخ ۱۵

و شرط کرده که این کتب را از کتابخانه بیرون نبرند، الا بدهنی و تیق که قیمت آن مثل قیمت آن کتاب باشد اگر در ربع رشیدی برند، و اگر بیرون از ربع رشیدی برند رهنی بنهند که قیمت آن ضعف قیمت کتاب باشد، و اصلاً از تبریز و حوالی آن به جائی دیگر نبرند.

و اما اگر انتفاع هم در کتابخانه گیرند بر ابرخازن یا مناول بی رهن مجال دهند.

و این کتب موقوفه معروفاند و مشهور نزد واقف و جهالت ازان بکلی مرتفع. | [۱۸۹]

فصل یازدهم

در باب غلامان ترک و سایر اصناف که وقف ربع رشیدی آند و شرایطی که بدان تعلق دارد و این غلامان

وقف ابواب البر ربع رشیدی آند، و به اولاد واقف تعلق ندارند

دویست بیست نفر غلام ترک و قزوینی که در اصل رقيق بوده اند، و رومی و گرجی و هندو و روس و ذنجی وغیرهم که پیش من که واقف ام معلوم و مشخص آند باعیانهم و اسامیهم، با دویست بیست نفر کنیز ک که مزوجات ایشانند وقف کردم بر ابواب البر ربع رشیدی با مصالح آن بر وجهی که مشروح می گردد قیام نمایند و مقدور به تقدیم رسانند.

و در باب ایشان چند شرط کرده ام. بعضی مشترک و عام است میان تمام ایشان و بعضی خاص به هر

طایفه ازیشان چنانکه مفصل می‌آید.

اما شروطی چندکه عام است و مشترک میان تمامت ایشان، آن است که فرزندان و ذرای ایشان که در وجود آیند متولی که نوبت استحقاق تولیت بدو رسیده باشد ایشان را بر نسبت مادر و پدر وقف کند و در آن اهمال نماید و جمعی عدول را بر آن گواه گیرد، واگر در آن باب تقصیر کند و بر آن اصرار نماید و وقف نکند او از تولیت معزول باشد، و آنکه بهموجب شروط من بعداً و متولی خواهد بود او وقف کند و متولی او باشد،
تا دائماً این عدد از غلامان کنیز کان جهت وقف قایم باشند و فرزندان ایشان متعاقب می‌رسند.

و اگر یکی ازین غلامان متوفی شود و یا از عمل باز ماند بهمسبب کبر سن یا آنکه زمان شود یا حالاتی
[۱۹۰] دیگر که از برؤ او یا س حاصل گردد یکی از فرزندان او بجهای او ثبت کنند، واگر او [را] پسر باشد اوی به اثبات او باشد، و اگر پسران او متعدد باشند هر ک کافی تر و بصارت کار پدر او را بیشتر به نظر متولی او را در اثبات بر دیگران مقدم داردند.
۱۰

و اگر از فرزندان او کسی نباشد که به استقلال رسیده قایم مقام او تو اند بود متولی غلامی بخرد و وقف کند و بجهای او ثبت کند تا این عدد همیشه برقرار باشد و مهمات و مصالح وقف در تعویق نیفتند.

و همچنان زن اگر یکی متوفی شود و در فرزندان ایشان یا زنانی که از شوهر جدا شده باشند عورتی باشده که مناسب زوجیت او باشد و از طرفین رضا حاصل بهزنی بدو دهن، والا متولی کنیز کی بخرد و وقف کند،
والبته جهت ایشان فرزندان زنان آزاد را در نکاح نیارند و همچنان کنیز کان مردم دیگر را، بلکه باید که دائماً زنان ایشان کنیز کان وقف ربع رشیدی باشند و اولاد و ذرای ایشان را علی توالی اللیالی والا یام و تعاقب الشهور والاعوام بر نسبت آبا و امهات وقف می‌کنند و اصلاً در آن عدد نقصانی نیفتند.

و اگر تدارک از اولاد و ذرای ایشان متصور نشود متولی دیگری بخرد و وقف می‌کند و فرزندان ایشان را هر یکی به صنعتی و حرفتی که موافق و ملائم حال او باشد از خطاطی و قولی و نقاشی و زرگری و باگبانی و کهریزکنی و دهقنت و معماری و سایر حرف بر وجهی که متولی مصلحت بیند مشغول می‌گرداند تا آن صنعت می‌آموزند و بدان کسی می‌کنند و تا ممکن باشد صنعت پدر خود آموزند، مثلاً پسر باگبان را باگبانی و پسر کهریزکن را کهریزکنی، و اصلاً رخصت نباشد که فرزندان ایشان را بگذارند که هنری که بدان تعینی توان کرد حاصل نکنند و معطل مانند. چه آن عقلاءً و شرعاً روا باشد و ازان خللها خیزد.

اما شروطی که به هر طایفه و بعضی ازیشان مخصوص است در چهار قسم منحصر است:

اول آنکه از غلامان بیست نفر تر کاند و هم:

قوتلوق بوقا بزرگ، قوتلوق بوقای کوچک، مغولتای بزرگ، مغولتای کوچک، توق...^۱ و باورچی، ایاز جامدار^۲ ختائی^۳، تایتمور باورچی، قوتلوق تمور کوچک، اولجای، موامولوق(?)، ایسن، مادرختائی^۴، التون بوقاختائی^۵، عبدالله اختجی، ایسن بوقا برادر قوتلوق بوقا کوچک، قوتلوق بوقا نقاش، توق تمور عجمی،

۱- به اندازه یک کلمه محو شده است (شاید، توق تمور) ۲- اصل بی نقطه (ظ = جامدار) ۳- اصل بی نقطه

... ختائی^۱ باورچی، تقاضای تمون دواتی، مغولتای که مطربی می‌آموزد کمانچه‌ای.^۲
و شرط‌کردم که متولی میان‌ایشان نسیت و مزیت‌گوش دارد، و هر یک را از مرتبه علیا و وسطی و سفلی
کاری که مناسب او باشد بدو حوالت کند از تحصیل اموال و منلالات وقف و شحنگی و معتمدی مواضع وقف و
عاملی دیها و معماری و سرکاری و سرهنگی و فراشی و بوابی و خازنی.

۵ مرسومی که آن شغل را مقرر باشد بی‌قصور و احتباس بدو می‌رسانند و او در اقامت و وظیفه عمل خود
مقدور به تقدیم می‌رساند، و زیادت بر مرسومی که مقرر است جهت رعایت و محافظت جانب ایشان هر روز
شسته‌من نان به وزن تبریز، هر یکی راسه‌من به موجبی که در فصل کیفیت نان دادن به اصحاب وظایف و مرسومات
مقرر و معین شده است در ربع رسیدی بموضعی که جهت تسلیم آن در تابستان و زمستان معین شده بایشان
دهند تا ایشان زیادت بر مرسوم عمل خود می‌گیرند و اصلاً رخدت نه که خارج ربع رسیدی بدیشان تسلیم
کنند.

۱۰

و اگر یکی از ایشان متوفی شود و از وی پسری نمایند عوض او از پسران دیگر ثبت‌کنند و مرسوم
آن عمل و آن سه‌من نان هر روز بهوی می‌دهند.

۱۹۴] و اگر اورا پسر باشد و در یکی منحصرو با استقلال رسیده البته او را ثبت‌کنند، و اگر او را پسران
مستقل متعدد باشند هر ک کافی تر باشد چنانکه شرح آن داده شد او را به جای پدر ثبت‌کنند و مرسوم عمل
و وظیفه نان که پدر [و دا] شته ازان او باشد بی‌شرکت غیر.

۱۵

۲۰ و اگر از وی غیر مستقل ماند به جای او از پسران دیگران یاغلامی که به تجدید خرنده و وقف‌کنند
اثبات‌کنند و مرسوم عمل بدو دهنده و از وظیفه نان یک نیمه او تصرف نماید و یک نیمه نان به پسر غیر مستقل
دهند و چون او به مرتبه استقلال رسید آن شخص را دور کنند و آن پسر را به جای پدر نبست گردانند.
و شرط‌کردم که تمام‌آدم که ایشان و فرزندان ایشان به وظایفی که در عهده ایشان باشد قیام نمایند و در آن
تفصیر نکنند متولی ایشان را معزول نکند و اگر خلاف آن کنند متولی داند.

۲۰

۲۵ و فرزندان ایشان را بعد از ایشان که آن بیست نفر قایم باشند به اکتساب صنعت و حرفت مشغول گردانند
چنانکه مشروح گشته است. و از هرج کسب کنند پنج سدس از آن ایشان باشد و یک سدس جهت وقف
بستانند، اما آن را محفوظ دارند تا اگر وقتی یکی از ایشان متوفی شود و از وی اطفال و ایتمام و ارامل بازمانند
یا به حادثه و واقعه‌ای قرضی و احتیاجی مبتلا شود ازان حصة محفوظه به نظر متولی بی‌اسراف و تقتیم در
مصالح ایشان صرف می‌کنند، و اگر یکی را عوض باید خرید و از آن حصة محفوظه وجهی باشد در بهای
او می‌دهند.

۲۵

و اصلاً از اکتساب ایشان به هیچ وجه دیگر چیزی صرف نکنند بلکه در استیفا یک سدس از اکتساب
ایشان بیرون آن بیست نفر که مثبت‌آند محافظت آن نظر بر رعایت جانب ایشان و مصلحت ایشان است تا

۱- اصل بی‌ نقطه ۲- بعضی از اسماء در اصل بی‌ نقطه است. ولی چون کلمات شناخته شده است بانقطه چاپ شد.

بهیچ وجه بدیگری محتاج نگردند و مکفی المؤونه باشد.

و اگر متولی یامشرف یا نایب متولی خواهد که آن بیست نفر را در کارهای خاصة خود استخدام کند رخصت نیست. اما اگر استخدام فرزندان ایشان یا بعضی ازیشان کنند ایشان را رخصت آن هست. اما بر آن تقدیر [۱۹۳] باید که ایشان را از وجوه خاصة خود بر نسبت غلامان خود جامگی و اخراجات دهنده تا ایشان ملازمت نمایند و ازان مرسوم پنج سدس بر ایشان مقرر دارند و یک سدس اضافت محفوظ کنند، چه آن به حقیقت متضمن مصالح وقف و ساختن مهمات آن تواند بود.

دوم آنکه ازین غلامان صدپنجاه نفر به باغبانی و زراعت و عمارت باغات و قفسی مشغول گردانند، چنانکه صد نفر در باع رشیداً باد و باغاتی که با آن منضم است از نجم آباد و دبنا باد ^۱ و باع فردوس و باع خانقاہ که مجموع به هم پیوسته است، و همه این زمان به باع رشیداً باد مشهور است و تمامت باغات بسویت و نسبت آبی و دیمی معین کنند و بدیشان دهند.

و پنجاه را در باع فتحا باد تا ایشان در آن باغات عمارت می کنند از بیل زدن و میو ^۲ بر بین و درخت پاک کردن و نشاندن میو درخت و حفر جویه اکردن و اگر دیواری بیفت و ردم ثلمه های آن آج مقدور ایشان و معهود باغبانان باشد آنرا به جای آرند، و چون بدان عمارت قیام نموده باشند یک ربع از اتفاقات محل عمل هر یک چنانکه رسم تبریز و تمامت بلاد آذربیجان است بدو دهنده و بیرون آن به زیادتی هر روزه سیصد من نان گندمین بوزن تبریز به موجبی که در فصل کیفیت تسلیم نان و وظایف آن و تعیین موضع تسلیم در ربع رشیدی بدیشان تسلیم کنند هر یک را هر روزه من [دهند] تا آن را بار بی ارتفاع در بیم محل عمل خود در وجه اخراجات خود و عیال صرف کنند، و چون نظر بر رفاهیت ایشان داشته با آنکه ایشان وقف اند و به سبب عرف آن بلاد یک ربع از ارتفاع باغبانان را معهود بیش نبوده آن ربع بر ایشان مسلم داشت و زیادت بر آن هر روزه دو من نان [گندمین] اضافت کردم. باید که ایشان نظر از خیانت و تردد به عمارت غیر قطع کنند و در عمارتی که بدیشان حواله رفت هر سعیی [که تواند] به جای آرند و بعد از اتمام آن عمارت هر کاری [۱۹۴] که متولی مصلحت دارد از عمارت خانهها و باغات دیگر و زبل کشیدن و مکاری کردن و آنج متولی مصلحت دیده اشارت کند به جای آرند و اهمال و تقسیم نکنند.

و همچنان شرط کردم که آن صد نفر را که در باع رشیداً باد و مایضاف الیه باشند بهده فرقه کنند چنانکه هر فرقه ای ده نفر باشند و یکی ازان بر آن نه نفر باقی مقدم باشد بر وجهی که مصلحت بینند به تعیین متولی، و تمامت آن باغات را به ده قسم کرده بسویت از آبی و دیمی بدیشان تسلیم کنند تا عمارت آن قسم در عهده آن فرقه باشد، و این صد نفر همیشه در آن باغات باشند و البته به جایی دیگر نروند تا عمارت این باغها مکمل باشد. مگر وقتی که بغایت کمال رسیده باشد و بودن ایشان به تمامت آنجا فایده نبود. بعد ازان اگر بعضی را مصلحت دیده جایی دیگر به کارها مشغول گرداند شاید. اما باید که ایشان تمامت آنجا ساکن باشند و آنج

شرط باغبانی باشد تمامت بهجای آرنده چنانک به هیچ وجه خرابی بدان باغات راه نیابد، و بعد ازان نیز تا آج کاری ضروری باشد بهجایی دیگر نروند.

و یکی را ازان صد نفر که متولی آثار نجابت و کفايت و تدبیر از وی بيشتر ادراک کند بر همه مقدم دارد تا او همچون حاكم و سرکار همه باشد و ایشان را نگذارد که معطل و بی کار باشند و از کار ایشان متخصص بود و آنج ایشان را ارشاد باید کردن ارشاد کند، و او را هر سال از حاصل باع رشیداً باد و دیگر باغات که متصل آنست به وقت ادراک و تعیین ارتفاع مبلغ صد دینار رایج زیادت بر نانی که مقرر است بدنهند از اصل ارتفاع، چنانک از هرقسمی ده دینار اولاً برگیرند، و بعد ازان از باقی ربی بدان طایفه دهندو سه ربع جهت وقف محفوظ دارند، تا او در رعایت و مصلحت وقف اهمال و تقصیر نکند.

و همچنان شرط کردم که به هر طایفه‌ای و فرقه‌ای ازین ده فرقه و همچنان باغبانان فتحاباد **[سه سرگاو ماده ۱۹۵]** که متولی از حاصل موقوفات بخرد تسليم کند تا بزرگ و مقدم آن ده نفر چنانک مصلحت داندو به هر ک...^۱ [داند] بسپارد تا آن رانگاه می‌دارد و ترتیب علف و محافظت آن مجھود به تقدیم می‌رساند و به وقت تابستان و دیگر فصول که علف در باغات باشد هر طایفه‌ای از حصه خود علف ترتیب می‌کند چنانک رسم است و به زیادتی آن متولی هر سال جهت هر یک سرگاو محقر پاقزده دینار رایج به استصواب ایشان ترتیب علف می‌کند و به جنس بدیشان می‌سپارد تا در زمستان و دیگر وقتها که علف کمتر باشد آن گواوان را بازماندگی نباشد، و همیشه عدد آن گواوان را قایم می‌دارند از نتاج ایشان، و اگر میسر نگردد و گاوی تلف شود و نتاج نداشته باشد و عوض آن ازان دهه ترتیب نتوان کرد متولی گاوی دیگر بخرد چنانک همیشه این عدد قایم باشد و وقف ابواب البر، و بعد ازان هرج از نتاج آن گواوان و شیر و ماست و روغن حاصل آید یک ربع ازان آن دهه باشد تا در مصالح خود صرف کنند و سه ربع ازان وقف باشد، بر مقتضی مصلحت و غبطه وقف متولی تصرف کند یا بفرماید که بفروشند.

و همچنان شرط کردم که متولی به هر یک نفر ازین باغبانان صد پنجاه گانه دو مرغ و چهل تخم مرغ بسپارد تازنان و کودکان ایشان آن را نگاه می‌دارند، و همواره از نتاج ایشان آن عدد محفوظ و مضبوط می‌دارد، وبعد ازان آنج حاصل آید از نتاج و تخم مرغ سه ربع ازان ایشان باشد و یک ربع ازان وقف، و هر چند شرط رفته که از اکساب ایشان مطلقاً ربی ازان وقف باشد و ان نیز از آن جمله است، اما محافظت جانب [۱] ایشان را آن دو مرغ و چهل تخم مرغ به هر یک ایشان دهند تا آن نیز اضافت خرید ایشان باشد.

[۱۹۶] و گرفتن نان در این صد پنجاه نفر و در آن بیست نفر ترک که ذکر کرده شد منحصر است. دیگران را و فرزندان ایشان را در ان مدخلی نیست، مگر وقتی که بهجای پدران ثبت گرددند.

و اگر یکی ازین صد پنجاه نفر متوفی شود فرزند او را اگر یکی باشد و مستقل و بر کار و عمل پدر قایم بهجای او ثبت کنند، و اگر متعدد باشند هر ک کفايت آن صنعت درو بيشتر باشد به نظر متولی ثبت کنند.

۱- دو سه کلمه به علت سائیدگی محو شده است.

و الا از فرزندان دیگران. و اگر البته ایشان میسر نشود یکی را بخرد و وقف کنند.
و همچنان اگر زنی متوفی شود و از فرزندان و عورات ایشان بدل او میسر شود که بهزیستی بدو دهنده فبها،
والاکنیز کی بخرد و وقف کنند و در نکاح او آرند برموجبی که در غلامان ترک شرح داده شد و به جای او
مثبت گردانند. و از اکسابی که فرزندان و زوجات ایشان را باشد سهربع بریشان مقرر و مسلم دارند و یک
ربع جهت وقف بستانند و محفوظ دارند، و احتیاط آن بین وجه باشد که تمام اکساب ایشان ضبط و احتیاط
کرده بین نسبت قسمت کنند یا بهتخمین باز بینند و با هر یک مقرر گردانند که مقداری معین هر سال بدهد
و بعد ازان محقق تمام اکساب ازان او باشد.

۵

و آنج از اکساب ایشان حصه وقف باشد مضبوط و محفوظ دارند تا اگر یکی از ایشان متوفی شد و از
وی اطفال و ایتمام و ارامل بازمانند و یا یکی بهسبب مرضی و حالتی از عمل بازماند و یا بهسبب تکفین و تجهیز
متوفی بهوجهی محتاج گردند بهنظر و مصلحت دید متولی بی اسراف و تفتیر از انجا صرف کنند. و همچنان
۱۰ اگر غلامی یا کنیز کی را بدل باید خرید بهای آن از آن وجه بدهند و آنج بازماند در صالح وقف صرف
کنند.

۱۵

سوم آنکه از آن پنجاه نفر باقی سی نفر را که کهربایز کن اند به کهربایر کنی درقوات باغات وقف مشغول
گردانند تا در عمارت و حفر کهربایز واستنباط واستخراج آب مقدور به تقدیم می رسانند و به وقت کارفرمودن با او
۱۹۷] مقرر کنند که هر پنجاه گز به چه مقدار می کند و ازان سهربع بهوی دهندو بین نسبت اجرت پنجاه گز [به تقدیمه ...]^۱
چون آن را باز سپارد اجرت پنجاه گز دیگر تسلیم کند و قطعاً زیادت ازان به تقدیمه ندهند و معتمدی بر سر
ایشان نصب کنند تا نگذارد که ایشان زمان را به عطله و تضییع فوت کنند و بر آن موجب مقرر سهربع آن
بدیشان دهند و یک ربع جهت غبطة وقف بازگیرند، و بهزیادتی هر یک را مادام هر سال مقدار یک جریب
گندم از حاصل موقوفات آن مواضع وقف بدهند، بسبب آنکه کار ایشان سخت و باخطر است.

۲۰

و اگر باغات وقف را به استاد کهربایز کن حاجت نباشد و کهربایزها معمور گشته و آب کافی، متولی
مصلحت آن بینند که ایشان را به کارهای دیگر مشغول گرداند بر آن موجب پیشگیرد و با آن مردم معتمدان
متولی مقرر کند و از کسب ایشان بروجی که شرح داده شد کسان متولی سهربع بریشان مقرر دارند و یک
ربع معتمدان متولی ازان کارفرمای بگیرند جهت وقف.

۲۵

و همچنان اکساب فرزندان ایشان میان ایشان و میان وقف مشترک باشد، سهربع خاصه ایشان را در
وجه مؤونات و صالح خود و عیال صرف کنند و یک ربع جهت وقف مضبوط می دارند و وجه ضرورات ایشان
و بهای یکی یا بیشتر چون باید خرید از ایشان و سایر غلامان ازانجا می دهند، و باقی را در صالح وقف
صرف گردانند چنانکه در اکساب اولاد باغبان مشرح شد بی تفاوت.

چهارم بیست نفر که باقی اند و ایشان را متولی به کاری که مصلحت داند و در آن وقف را غبطة ای باشد

۱- دو سه کلمه به عمل سائیدگی محو شده است.

مشغول می‌گردد، وهمچنان فرزندان ایشان را به تعلیم صنایع و حرف‌چنانکه مناسب بیند ارشاد می‌کند، و اگر ایشان را جهت اوقاف کار فرماید وجه معیشت ایشان هر یک فرآخور هر یک ازمال وقف تسليم می‌کند و اگر ایشان را به اکتساب مشغول گردد ازمال کسب ایشان سهربع بر ایشان مقرر دارد و یک ربع جهت وقف می‌گیرد و محفوظ می‌دارد.

[۱۹۸]

و وجه ساختن مهمات ضروری ایشان و بهای یکی از غلامان، یا بیشتر که باید خرید تا عده‌های مذکور مشروط قایم باشد و صرف درصالح وقفی که در غلامان با غبان و کهربایز کن شرح داده شد بی تغییر و تبدیل. واجازت دادم که در هر چهار طایفه اگر یکی را احتیاجی افتاد به وجهی، و کسبی نداشته باشد و چیزی محفوظ نباشد متولی از سایر اموال آن مقدار که مناسب بیند بهوی دهد تا اورا بازماندگی نباشد و مهمات او ساخته گردد، و بعداز حصول اکساب از ربع ایشان استردادکند، چه آن حکم قرض داشته باشد.

۱۰

و مشروط مقرر چنان است که آن دویست نفر از غلامان و فرزندان ایشان غیر از غلامان ترک و ذراری ایشان برف باهم[۱] ابوبالبر رشیدی پاک‌کنند و فرآشان برس ایشان باشند، وهمچنان راه‌گذرها از برف پاک‌کردن از وظيفة ایشان باشد.

فصل دوازدهم

در بیان شروط نان دادن مجاوران و مسافران و عمله ربع رشیدی وغیرهم و ترتیب و ضبط آن و کیفیت تحصیل گندم و پاک‌کردن آن و بیختن آرد و شرط کیفیت پختن نان و نقل آن و تسليم هر یک از مجاوران و ملازمان و عمله کردن و محافظت غله و تعیین انبارهای آن

۱۵

و هر چند مقدار نان که در هر روز و هر وقت چند و چگونه باید، و هر یک را چه مقدار باید در فصل سفره و آش نهادن و در فصل مشاهره [و] می‌اومنه مرتبه و عمله و دیگر فضول هر یک به جای خود در آمده و مقدار هر یک با سر بالا آمده، لکن اینجا نیز برسیل تاریخ چنانکه با آن تفاصل مقابله باشد نویشته می‌شود تا اینجا یکه نیز مجملانه معلوم و مفهوم باشد، و مقدار هر یک ازان و شروط آن بدین موجب که شرح آن به طریق سیاقت به دو حرف نویشته می‌آید.

۲۵

و تاریخ نان و زرد وغیره نوبتی دیگر در خاتمه خواهد آمدن و هر چند این ترتیب مکرر می‌نماید لکن جهت تفہیم و سهولت فهم بهترست.

۲۵

و اصل آن ذ

که تغیر رفت و سر بالای آن این است:

دویست نود هشت هزار هفتصد پنجاه من

رف

آنچ روز به روز جهت می‌اومنه می‌باید دادن به موجبی که شرح آن داده شده و در هر فصلی و ذکر موضع

ابواب خیر درآمده:
در سالی باشد
دویست نود شش هزار دویست هشتاد من.

دفعه ۴

آنججهت میاومه مرترقه و عمله و غلامان وغیره میباید در روزی هفتتصدوهشت من
در سالی باشد
دویست پنجاه چهارهزار هشتاد هشتاد من.

دفعه ۵

مسافران و متعددین کاروانسرای الکی^۱ که انشاء این ضعیف است وشرط رفته که متولی(۲) از بهرچه
در روزی ده من
در سالی باشد
سدهزار ششصد و صست من.

[۲۰۰]

| ج | ه | ج | ه |
|--|--------------------------|--|--------------------------|
| مرترقه | در روزی دویست چهل سه من، | در روزی | در روزی دویست چهل سه من، |
| در سالی باشد: هشتادهفت هزار چهارصد هشتاد من. | | در سالی باشد: هشتادهفت هزار چهارصد هشتاد من. | |
| مدرس | ان | معی | ان |
| دو نفر | هر روز | یک نفر | هر روز |
| در سالی باشد | | شش من | |
| دو هزار من | | بیست پنج من | |
| در سالی باشد | | در سالی باشد | |
| نه هزار من | | دو هزار صد شصت من | |
| ام | ظ | واع | ام |
| که خطیب نیز باشد | | هر روز پنج من | |
| در روز شش من | | در یک سال باشد | |
| در یک سال باشد | | یک هزار هشتاد من | |
| دو هزار صد شصت من | | | |
| فقه | ا | علم | ایتمام |
| دوازده نفر هر روز | | هر روز | چهار من |
| سی شش من | | در سالی باشد | |
| در سالی باشد | | یک هزار چهارصد | |
| دوازده هزار نهصد | | چهل من | |
| شصت من | | | |

| | | | |
|--------------------------------------|----------------------|---------------------|--------------------|
| فراشان | در سالی باشد | مرتب | مؤذن‌ان |
| قبه و خانقاہ و داروخانه سه نفر | دو هزار هشتصد | هر روز چهارمن | دوازده نفر هر روز |
| هشتاد من | در سالی باشد | در سالی باشد | چهارده من |
| هر روز شش من | یکهزار چهارصد | در سالی باشد | در سالی باشد |
| در سالی باشد | چهل من | پنج هزار چهل من | ۵ |
| دو هزار صد شصت من | ایتام | اتسابک ایتم | هفتصد بیست من |
| دارالمساکین و دارالضیافه چهار نفر | ده نفر هر روزده من | هر روز دو من | در سالی باشد |
| نفر هر روز دو من | در سالی باشد | در سالی باشد | در سالی باشد |
| [در سالی باشد] | سه هزار شصصد من | هفتصد بیست من | شیخ |
| هفتصد بیست من | متصر وقه | پنج نفر | که امامت نیز کند |
| فراشان دارالضیافه | هشتاد من | هر روز ده من | هر روز ده من |
| دو نفر | مطبخی | در سالی باشد | در سالی باشد |
| هر روز چهار من | دارالضیافه داروخانه | پنج هزار چهارصد من | سه هزار شصصد من |
| در سالی باشد | و دارالمساکین | خازن خانقاہ | خادم خانقاہ |
| یکهزار چهارصد | چهار نفر | یک نفر هر روز دو من | هر روز دو من |
| چهل من | هر روز شش من | در سالی باشد | در سالی باشد |
| خازن داروخانه | در سالی باشد | هفتصد بیست من | هفتصد بیست من |
| نفر | دو هزار صد شصت من | کلیددار و خازن قبه | حافظ |
| هر روز سه من | شرابدار داروخانه | هر روز چهار من | بیست چهار نفر |
| در سالی باشد | یک نفر | در سالی باشد | هر روز هفتاد دو من |
| یکهزار هشتاد من | هر روز چهارمن | یکهزار چهارصد | در سالی باشد |
| مرتب دارالمساکین | در سالی باشد | چهل من | بیست پنج هزار نهصد |
| هر روز دو من | یکهزار چهارصد | | بیست من |
| در سالی باشد | چهل من | | |
| هفتصد بیست من | قیم و خادم داروخانه | متعلم ان طب | طبیب |
| شاگرد دارالمساکین | یک نفر | دو نفر | کمدرس طب نیز باشد |
| هر روز دو من | هر روز چهارمن | هر روز ده من | هر روز ده من |
| در سالی باشد | در سالی باشد | در سالی باشد | در سالی باشد |
| هفتصد بیست من | یکهزار چهارصد چهل من | دو هزار صد شصت من | سه هزار شصصد من |

| | جهت | خازن بيت الكتب | حال |
|-------|-------------------------------|---------------------|------------------|
| | غلامان و سایر الجماعه | هر روز سه من | که جراح نیز باشد |
| | سیصد نود هشت من | در سالی باشد | هر روز پنج من |
| | در سالی باشد | یکهزار هشتاد من | در سالی باشد |
| ۵ | صد چهل سه هزار دویست هشتاد من | | یکهزار هشتاد من |
| | غلامان مقدم غلامان | | من اول |
| | ترکورومی و هندو و | هر روز دو من | |
| | در سالی باشد | گرجی وغیره | در سالی باشد |
| | هدفتا صد شصت نه نفر | هدفتا صد شصت نه نفر | هدفتا صد بیست من |
| ۱۰ | اسفه سالار و سرهنگان | هر روز | |
| | سیصد پنجاه هشت من | ده نفر | |
| | در سالی باشد | هر روز سی من | |
| | در سالی باشد | صد بیست هشت هزار | |
| | هشتاد هشتاد من | ده هزار هشتاد من | |
| ۱۵ | معمار اصلان | بیکان | |
| | سه نفر | هر روز دو من | |
| | در سالی باشد | هر روز شش من | |
| | هدفتا صد بیست من | در سالی باشد | |
| [۲۰۲] | دو هزار صد شصت من | | |

صالح دارالضيافه و دارالمساكين

| | دارالضيافه | دارالمساكين | دارالضيافه | دارالضيافه |
|----|----------------------|-------------|-------------------------|--------------|
| | صد پاتزده من | | هر روز | |
| | چهل یکهزار چهارصد من | | در سالی باشد | |
| | | | | دارالضيافه |
| ۲۵ | | | هر روز | هر روز |
| | پنجاه من | | شصت پنج من | شصت پنج من |
| | هیجده هزار من | | در سالی باشد | در سالی باشد |
| | | | | دارالضيافه |
| | | | مسافران | مسافران |
| | | | هر روز سی پنج من | هر روز سی من |
| | | | | |
| | | | [عدد به سیاق؛ ۱۰۸۰۰ من] | |

رف

آنچ در بعضی اوقات اضافت میاومه می‌رود

دو هزار چهارصد هفتاد من

| | | | | |
|------------------|-----------------|----------------------|------------------|------------------|
| شبهای رمضا | شب رغایب | شب رغایب آدینه | شب رغایب آدینه | شب رغایب آدینه |
| هر شب | صدمن | در شبی هشتاد من | در شبی هشتاد من | در شبی هشتاد من |
| از صد شصت پنج من | | بعد شصت پنج من | بعد شصت پنج من | بعد شصت پنج من |
| بعد شصت پنج من | | میاومه مقرری | میاومه مقرری | میاومه مقرری |
| میاومه | | پانزده من | سی پنج من | سی پنج من |
| صد من | صدمن | در چهل و شش شب آدینه | در ماهی باشد | در ماهی باشد |
| | | ششصد نود من | یکهزار پنجاه من | یکهزار پنجاه من |
| روز فوروز | عید دین | شب میلاد نبی | شب استفتح | شب استفتح |
| از صد شصت پنج من | از دویست شصت من | علیه الصلوة والسلام | از صد شصت پنج من | از صد شصت پنج من |
| بعد شصت پنج من | بعد صد سی من | از صد شصت پنج من | بعد شصت پنج من | بعد شصت پنج من |
| میاومه | میاومه | بعد شصت پنج من | میاومه | میاومه |
| صد من | میاومه | صد من | صد من | صد من |

[۲۰۳]

وشرط آن نان دادن آن است که قطعاً و اصلاً یک من از ان خارج ربع رشیدی به کس ندهند و
به برات حواله نکنند.

وچون بعضی از آن نان راتب جهت آنک بر سفره و خوان نهند شرط رفته که تنک بیزند ازانچ زنان غلامان قزوینی می‌پزند که آن بریان و خاص و نیکو می‌باشد به شیوه عراق ، وبعضی «فرنی» کوچک خاص که چهار عدد از ان یک من باشد، وبعضی گرده به شیوه دیه سیستان و باقی تمام راتبها گرده سیاوانی باید پختن به موجب آنک در دیه سیستان معهود است که می‌پزند، آن نان بدان کسان حوالت کنند که دانند پختن و بر آن قادر و واقف باشند تا هر یک آنج متفق شده می‌پزد و ترتیب می‌کند، به موجبی که متعاقب یاد گرده شود به ربع رشیدی به موضعی که معین می‌رود آورند و آنجا وزن کرده بسپارند.

۲۰

وخبازان باید که هر یک به نفس خود بیاند یا معمتمدی از جانب خود قایم مقام بفرستند تا نان که ایشان هر یک متفق و متعهد آن شده باشند بیارند، و در تابستان در موضعی که آن را مفتح ابواب می‌گویند و آن صحن در گاه مناره و دارالضیافه است، و در زمستان در دهليز روضه که بالای آن دهليز مسکن ناظر که مانند نایب متولی است فروگیرند و قبانی و ترازویی نیکوی عدل آنجا در آویزند و حصة هر موضع و هر طایفه به حضور معمتمدی که ایشان اختیار کرده باشند وزن کنند و مشا برگیرد و با آن معمتمد به هم بیرد و به ارباب وظایف بسپارد.

۲۵

و آنج جهت خوان وسفره باشد بهاصحاب تحاويل که متولی تعین کرده باشد تسليم کند. لکن شرط آنست که متولی ونواب او احتیاط کنند تا از طایفه‌ای هریک که نان قبض کنند بعضی غایب نشده باشند، چه هر کس که غایب شده باشد بی عذری وسببی که شرح داده شده اورا چیزی باید دادن. و عهده وزن و کمی آن بر خبار است تا تسليم کردن، و چون تسليم کرده باشد عهده بر آن کس باشد که قبض کرده باشد. و باید که چون آفتاب طلوع کند خبار نان به موضع مذکور رسانیده باشد و درحال وزن کرده بسپارد، و تمامت کسان که نان قبض کنند با مداد پگاه آنجا حاضر شوند، و در آن حالت باید که نایب متولی و مشرف نیز حاضر باشند تا واقع آن گردند و به حضور ایشان بخش کنند، وجهت راتب وظایف وسفر [ه] ها و آش که به درویشان دهنده همچنین در آن موضع مذکور دهنند.

وقطعاً نگویند و اندیشه کنند و رخصت ندهند که بواسطه آنکه بعضی مواضع آش دادن ازان مفتح-
الابواب دور است به غیر از موضع مذکور جائی دیگر آن نان تسليم قاض کنند، چه قطعاً رخصت نیست به
هیچ سببی از اسباب و تأویلات از تأویلات که آن نان به موضعی دیگر تسليم کسی کنند.
و همچنین قطعاً اجازت ورخصت نیست که غیر خبار که صاحب عهده آن نان است یا قایم مقام او، کسی
دیگر آن نان بستاند و گوید که من عهده می کنم که بیارم و به موضع مذکور رسانم و به اصحاب وظایف
جواب گویم.

وشرط چنان است که این تمامت نان راتب مذکور نیک بریان پخته باشند و گندم آن نیکو پاک کرده و
به آرد بیز تنک بیخته، و آنج «فرنی» معین شده کسی که آن را نیکو پزد بدو حواله کنند تا در غایت نیکوئی
بیزد، و آنج تنک معین شده و نان غلامان قزوینی که ایشان به شیوه عراق می بزنند به غایت نیکو و بریان
بیزند و تخمها بر آن کنند، و آنج کرده معین شده به موجبی که در دیه سیجان می بزنند و در تبریز نان دیه
سیجان مشهور و پسندیده می دارند، و چون دیه سیجان در جوار ربع رشیدی است باید که نان آن با آن
موازنه و مقابله کنند، این نان راتب ربع رشیدی ازان بهتر باشد، و نمک بسیار در نکنند، و باید که خمیر
آن تمام بر آمده باشد و نیکو بریان شده و قطعاً آرد جو و هیچ حبوبی با آن نیامیزند مگر وقتی، نعوذ بالله، که
قطع باشد و پیش عموم مردم مشهور باشد که قحط است و گندم و آرد نیکو دست ندهد. عیار آن نیز متولی
معین گر دارد، و بگوید تا بریان و نیکو بیزند.

و باید که متولی چند نفر مردم معمتمد متدین را معین کند تا آن نان راتب که خبار آورد ایشان بر سلمهای
بزرگ نهاده برس گیرند و با خبار بیارند و ایشان را به نام «مشا» معروف گردانند و قطعاً رخصت نیست که نان
بعد نوبت آورند، بلکه باید که چندان مشایان را معین کرده باشند که تمام بیک نوبت آن نان برس گیرند و
با خبار بهم روانه شده بیارند و آنجا بنهند و آن مشایان چندان بایستند که تا نان بخش کنند و باز دیگر باره
هریک بخش وظیفه هر طایفه به موجبی که گفته شد که تسليم هر قاض کنند تا ایشان بدرخانه و حجره هریک
برند، الا غلامان که بخش خود خویشن قبض کنند هم خویشن برگیرند و نقل مقام و مساکن خود کنند و

میان طوایف خود بخشن کنند.

واجرت این مشایان بر متولی است که چنانکه حق واجرت ایشان باشد معین کند و می رساند، و هر چند از دو کان خبازنا موضع مفتح الابواب بدوقت نان آوردن متساوی است، اما مشائی که به قوت تر باشد و زیادت برگیرد، یا آنکه تسليم قابضان کرده باشد و مشایان را با ایشان به موضع مختلفه باید بردن، و بعضی دورتر و بعضی قزدیکتر، لاشک آنکه زیادت نقل کرده باشد و آنکه راه او دورتر باشد اجرت او زیادت باشد و تفاوت آن اجرت احتیاط کرده متولی بگوید تا بدهند.

و باید که البته خبازان که این راتب دهنده مردم معتمد و امین و متدين باشند و مستظره تاخیانت نکنند و مفلس نگردند، چه یمن و برکت و نیکوئی در دراستی است، و آن خبازان به راتب دادن دیگران و دیگر شغلها و معاملات مشغول نباشند.

و باید که ماه به ماه حساب اوروشن کنند وقطعاً نگذارند که حساب از ماه بگذرد. و چون راتب مذکور در بعضی اوقات مانند عیدها و شباهی متبیر که زیادت می شود به موجبی که مفصل نویشته شده باید که به دو سه روز نواب متولی و مشرف خبازان را اعلام کنند تا دانند که چند ترتیب می باید کردن و غافل نماند. چه از غفلت کار فوت شود، و به تعجیل نیز مانند این کارها نیکو نیاید.

چون این مقدار نان که ما به توفیق ایزدی معین کرده ایم که بدهند مبالغی است، اگر ضبط و ترتیب آن به وجه و کفایت و ترتیب نکنند مشکل باشد، و چون نتوان کردن که قصور و احتیاط بدان راه دهنده، چه هر کس که این معنی اندیشد بیشتر اندیشه به دوزخ رفتن باید کردن و من به هیچ کافری دوزخ نپسندم و گویم یالیت کافر نیز مسلمان شدی و کار نیکو کردنی تا از دوزخ خلاص یافته، چگونه به فرزندان خود و به هیچ مؤمنی و مسلمانی این معنی پسندم.

اکنون شرط می کنم و نصیحت متولیان هر زمانی می کنم تا تدبیر و ترتیب این کار به وجہی کنند که خالق و خلق از ایشان راضی باشد و به حکم «الناس شهد الله في الأرض» محقق دانند که چون رضای خلق حاصل کنند رضای حق نیز حاصل کرده باشند.

و سعی نمایند تا چندان گندم که میسر شود که این راتب ازان بدهند مرتب دارند، چنانکه قطعاً به هیچ وجه در ان قصوری و نقصانی پیدا نشود، و تدبیر آن آنج این ضعیف را روی نموده ارشاد می کند.

و نصیحت و شرط می رود که چون آغاز و استفتاح نان دادن کنند باید که این مقدار غله که این نان راتب یک ساله مذکور ازان توان دادن به زیاده پانصد جریب در انبار باشد. چه ممکن که از آن گندم بعضی موش بخورد و بعضی در وزن آسیای مختلفه تفاوت کند و یا کم آید و تفاوت پاک کردن و نقصانی، که به واسطه پاک کردن غله معین است، باید که خارج آن پانصد جریب مذکور باشد و زیادت ازین در انبار کردن ارشاد نمی کنم. چه مبادا که به احتکار و تربص ملوث و مشهور و معروف گردد و آن نامحمد است و وجه نامحمدی آن هر چند ایشان را معلوم باشد لکن من نیز ایشان را برسیل شفقت به حکم آیت **﴿فَذَكِرْ فَانَ الذَّكْرِ﴾**

۱۰

[۲۰۶]

۱۵

۲۰

۲۵

[۲۰۷]

تفع المؤمنين» با یاد می‌دهم که چون رزق خلق حق تعالی آفریده تا روز به روز در حلق و شکم مردم رود اگر از حلق و شکم مردم بازبرند و در شکم انبارها نهند لاشک حلقها و شکمها^۱ مردم تهی ماند و محتاج و عاجز گردند و نعمتها و نفسها عظیم مؤثّر، و حق تعالی علیم و سمیع و بصیر است به همه چیزها، چگونه مكافات آن مهممل ماند. وازان جمله مكافات در این دنیا کمترین یکی آن باشد که به حکم آیت «انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق» بر حکام هر زمانی واجب گردد که هر کس که رزق مردم^۲ را حبس کرده باشد از راه معدلت تفحص نموده مالش ایشان بدهند و آن را فرمایند تا به نرخی که خلائق را در آن رفاهیت باشد بفروشند و چنان کسان را مالش دهن.

و اگر، نمود بالله، بر حکام غرض دنیاوی نیز غالب باشد بدان واسطه بسیاری زحمات بدیشان رسد، بدان سبب این نصیحت کردم و گفتم تا مقدار مذکور که جهت خیر است همواره یک ساله پیشین در انبار نگاه دارند. ۱۰ چه اگر چنین نکنند بحتمل که این خیر میسر نگردد.

و تدبیر و ترتیب آن بدان وجه کنند که اول احتیاط کرده تایک سال این مقدار به تقدمه در انبار محفوظ و مرتب گرداشته، چنانکه قطعاً از غله سال نو به یک من احتیاج نداشته باشد، و چون چنین باشد باید که انبار غله پارسال که خرج ازان کنند غیر انباری باشد که هم در آن سال ارتفاعات در آن ریزند. چه شرط چنان است که غله پارینه در سالی که باشد صرف کنند و غله این سال جهت سال آینده در انبار کنند.

اما شرط و ترتیب آن غله مذکور در انبار محفوظ و مرتب کردن چنان باید که متولی موازن کرده باشد و دانسته که محصول اوقاف آنج حصه وقف است به تخمین و تقریب چنداست، و آنج دریابد از وجود العین سال پیشین جهت سال آینده گندم بخرد، این مقدار که تقریباً ^{مالا} کلام در انبارها ریزد چنانکه در آن هیچ شبکت و نقصانی نباشد و البته سعی نماید تا ازان هیچ کمتر نباشد و او را وقوف تمام بادید آید که با آنک با وجود گندم امسالین که در انبار است و تا آخر سال به نان راست و فاخواهد کرده گندم سال آینده نیز به تمام در انبار کنند و این گندم بیرون آن باید که جهت دیگر اخراجات ضروری که خارج آن باشد باید.

و این گندم و انبار باید که قطعاً مفرور باشد و به هیچ انباری و خرجی دیگر مختلط نشود، چنانکه اگر او را سوگند دهند که درین انبارها که جهت راتب این کار خیر است چیزی دیگر زیادت هست یانه سوگند مغلظه به راستی یادتواند کردن که چیزی دیگر با آن نیامیخته و آن انبارها همان^۳ مقدار است که شرط واقف است تا حکام آن زمان او را معذور دارند و برو تکلیفی نکنند به فروختن آن. چه هماناکه ایشان نیز رواندارند که شرط واقف را باطل کنند و آن خیر را عاطل و مرتفع گردانند و بدغایی دنیا و آخرت به خود قبول کنند.

و باید که انبارها که این گندم مذکور در آن ریزند چنان سازند که به مواضع مختلف باشد و اکثر در شهرستان رشیدی و بعضی در ربع رشیدی باشد و بعضی در مواضعی که خبازان قبول کنند، و انبار آن باید که چنان

۱- «مردم» دوبار کتابت شده است.

۲- «همان» مکرر تحریر شده است.

سازند که از موش و نم ايمن باشد، وچون در تبريز غله شپشه زود برمي آرد و سب آن تجر به رفته که ازان جهت است که گندم نم ناك يا با خاک يا كرم در انبار می کنند، باید که گندم را از خاک پاک کنند و در آفتاب خشک کنند وچون در انبار کنند باز کنند تمامام سرداشود و در حالتی که سرداش در انبار کنند تا همواره در آنجا خنک باشد و سالها شپشه بر نيارد و سليم بماند و انبار آن نيز باید که در آشكوب زير [باشد] و جواب آن نم ناك نباشد وجابي باشد که خنک بود، و اگر سعی نمایند تا انبار را قير بدنهند **[هرگز موش در آن اثر** نتواند کردن.]

و باید که جهت احتياط سالها [ى] قحط گاورس بسيار در انبار نگاه دارند تا اگر، نعوذ بالله، قحطی باشد مددی عظيم شود، و مردم که همواره به واسطه اين ترتيب لقمهای خورند محروم همانند و تدارک و تلافی بدان گاورس توان کردن. چه گاورس هم به نان توان پختن و هم به آش و زود به زيان نرود و بقای آن بيشتر باشد. اين است شروطی که جهت ترتيب اين راتب نان کردم و ارشاد نمودم. حق تعالی ميان من و ميان متوليان ۱۵ که از ذريت من خواهند بودن گواه است، وكفى بالله شهيدا.

فصل سیزدهم

در بيان انواع روشنائيها که در ابواب البر رباع رسيد معين گردهام مانند
سمع و قنديل و مشعله و چراغ و انواع بخورات که بسوذاند و كيفيت ترتيب و
تقدير آن و تعين مواضع که اين روشنائيها در آنجا بنهند و تعين اوقات و مقدار
ذهان که هر يك دران بسوذاند و تعين جماعتی که هر يك ازان به عهده ايشان
باشد و شروطی که بدان متعلق است. ۱۵

شـ

و آن به دو حرف است.

حـ

جهت گنبد و حفاظ به عهده فراش گنبد.

۱۵

۲۰

[۲۱۰]

| جهـ | جهـ |
|--|--|
| آنکه هر شب آدينه و شبهاي متبركه که از شب رغائب و شب برات و شب قدر و دو شب عيد و شب ميلاد رسول عليه الصلوة والسلام و شب وفات واقف و شب نوروز از اول شب در اندرون گنبد برند تا حفاظ ختم گنند و آن چهار شمع باشد. | آنکه در تمام شبهها [ى] سال هر شب از اول نماز شام تا بامداد يك عدد شمع که به وزن يك من باشد در موضوعي که شبکه قبلی قبه بر آن نهاده و خارج آن قبه بر در شبکه مذكور صفة کوچک ساخته ايم تا حفاظ که قرآن به نوبت می خوانند در آنجا می نشينند بنهند. |
| ومقدار مصارف آن چنانست که گفته ايم تخميناً | ۲۵ |

که ازین چهار من شمع هر شبی ربیعی بسوزد
چنانکه هر شب یک من باشد، و چون این شبها[۴]
آدینه و شباهی متبرکه مجموع شست شب می‌باشد پس
شست من شمع بسوزد، هر یک من در پنج دانگ
مجموع بهای جمله باشد

۵

پنجاه دینار.

باید که کلیددار حاضر شود و در گنبد به حضور
معتمدی ازان متولی باز کند و فراش شمع در آنجا
برد و بنهد و ملازم باشد تا وقتی که ختم کنند و بیرون
آیند او نیز شمع بیرون آرد.

۱۰

وشرط چنانست که چون در هر شب علی الدوام

شمع که به در شبکه گنبد فنهند چون حفاظت که قرآن
خوانند مرتب می‌باشند این شمعها که شب آدینه و
شبها[۴] متبرکه در گنبد بعضی سوخته باشد بقیه آن
در دیگر شبها به در شبکه بسوزانند تا در عرض آن
در شبها[۴] آدینه و شباهی متبرکه در اندرون گنبد
شمعها درست می‌نهند.

۱۵

رف

جهت شبها[۴] رمضان و شبها[۴] متبرکه و شبها[۴] سماع بدین تفصیل :
و آن به دو دفعه است و تمام آن می‌باشد

۲۰

پنجاه هشت شب.

جهت شبها[۴] رمضان و شبها[۴] متبرکه از سی هشت شب. بعد دو شب یکی شب عید و یکی شب
قدر که آن در ماه رمضان می‌آید.

شبیه ای متبرکه

۲۵

شب رغایب، شب برات، شب قدر داخل ماه رمضان فدو
مدھ(کذا) دوشب، شب عیدین دو شب ، شب میلاد
مصطفی علیه الصلوٰۃ والسلام، شب وفات واقف، شب نیروز.

۲۱۲

مقرر شده که درین شبها[۴] مذکوره هر شب شش شمع بنهند که به وزن شش من باشد و به تخمین

ومقدار خرج ومصارف آن چون معین رفته که
یک من شمع هر به دوشب بنهند و تخمیناً گفته ایم
که هر شب نیمن بسوزد براین موجب باشد:
در هر شب نیمن درسالی صد هشتاد من، هر یک
من به پنج دانگ مجموع باشد

صد پنجاه دینار.

فراش باید که به موجبی که در شرح حال
فراشان گفته شد این شمع را ترتیب کرده در این مواضع
مذکور به ترتیب می‌نہد علی سبیل الدوام والاستمرار،
ان شاء الله تعالى.

شبیه ای ماه رمضان

سی شب

سی شب

مدھ(کذا) دوشب، شب عیدین دو شب ، شب میلاد

مصطفی علیه الصلوٰۃ والسلام، شب وفات واقف، شب نیروز.

گفته‌ایم که ربع هر یک بسوzd چنانکه هر شب را یک من نیم باشد. بدین قیاس در این مدت پنجاه چهار من باشد، هر یک من به پنج دانگ که چهل پنج دینار باشد.

دفو

جهت شبها [۵] سماع

چون در سالی بیست چهار سماع مقرر است و گفته‌ایم و شرح داده که متولی سعی نماید و احتیاط کند تا سماع در اوقاتی که روزها و شبها [۵] متبرکه باشد که در آن روز و شب آشها معین گشته تا چون آن مقدار که جهت سماع اضافت رفته اضافت آن آشها کنند جمعیت زیادت و آش زیادت باشد، مگر وقتی که ضرورت ا福德 که در غیر چنان اوقات سماع کنند و چون در آن شبها و روزها [۵] متبرکه سماع کنند چون شمع شبها [۵] متبرکه معین است احتیاج به وجه و بهای شمع نباشد.

لکن جهت احتیاط را که در شبها که غیر شبها [۵] متبرکه باشد سماع واقع شود لاشک بهای شمع باید تا پنج شش شمع بنهند. بدان سبب در سالی جهت سماع که بدشب افتاده غیر شبها [۵] متبرکه باشد پانزده دینار زد رایج معین کرده شد تا اگر همه صرف شود متولی صرف کند، و اگر چیزی ازان بازماند متولی به مصلحتی دیگر که صلاح دارد صرف کند. و تمام | [۲۱۳]

این شمعها باید که از موم خالص و فتیله آن هم پاکیزه بسازند. هر شمعی یک من به وزن تبریز و در شمعدانها نهند و به عهده تمامت فراشان و خادمان ربع رشیدی کنند تا همه به اتفاق نگاه دارند تا در آن به مردم خیر ممکن باشند و میسر گردد.

و چون قیاس رفته که شمعی در چهار شب بسوzd و اگر چیزی ازان زیادت آید متولی آن را به خرجی دیگر که باید کند، و باید که چون در دوشب شمعی سوخته باشد و کوتاه شده در چنان جمعیت شمع کوتاه و نیم سوخته نهادن نامناسب باشد، باید که آن نیمه شمعها را موم دیگر اضافه کرده باز ریزند و اجرت آن بدهند و همواره بدین موجب می‌گردند.

و مقدار و مصالح آن شمعها همان مقدارست که شرح داده شد، والله اعلم.

ل

قندیه

و آن نیز بر دو حرف است و مجموع آن می‌باشد

چهل قندیل.

۲۵

ر

ح

آنچه همه شبها باید افزونختن از اول شب تا آنگاه که مردم بخسبند و از سحر تا با مدداد به حسب عادت ولاشک در بعضی بیشتر و در بعضی کمتر باید، به حسب اوقات مختلفه.

[باب سوم، قسم دوم ، فصل سیزدهم: انواع روشنائیها]

[۱۶۷]

| | | | | |
|-----|---|------------------------|--------------------------------|--|
| | جهت | جهت | جهت | جهت |
| | دھلیز خانقاہ | دھلیز درگاہ | دھلیز درگاہ | دھلیز روضہ |
| ۲۱۴ | یک قندیل | یک قندیل | یک قندیل | دو قندیل |
| ۵ | جهت دارالضیافہ جانب ایمن و جانب ایسو دھلیزهای آن اندرونی دھلیز شش قندیل دو قندیل | جهت دھلیز خانہ مشرف | جهت متولی ورواق المرتبین | جهت دھلیز دارخانہ |
| ۱۰ | جهت مساخ حمام یک قندیل | جهت ممر حوضخانہ | جهت صفہ خانقاہ | جهت مسجد روضہ کہ صفہ صدر است شش قندیل |
| ۱۵ | جهت شبا | جهت شب سه قندیل | جهت شب سه قندیل | جهت دارالمصاحف یک قندیل |

رف

جهت آنج در بعضی شباها باید و در بعضی شباها نباید

| | | | | |
|-----|---|--|---|--|
| | جهت | جهت | جهت | جهت |
| ۲۰ | شبا که رمضان که بر مناره بر افروزنده تا مردم اطراف و جواب جهت سحور خوردن بدان استدلال | طنبی و تابخانہ خانقاہ در اوقاتی که در آنجا سفره کشندیا سماع کنند در هر یک | گنبد مدفن در شبا [ی] متبر که و شبا [ی] آدینه که مجموع آن شصت و | گنبد مسجد در زمستان که آنجا نماز گزارند باید که باشند به اوقاتی دیگر که متولی مصلحت داند |
| ۲۵ | کنند و آن قندیل بعهدۀ مؤذن باشندواز قندیلها [ی] بزرگ باشد | شب سه قندیل | شش قندیل | باید که باشد چهار قندیل |
| ۲۱۵ | دو قندیل | | | |

روغن این قنادیل از بزر و کنجد هر کدام که دست دهد صرف کنند و متولی احتیاط کنده به هر موضع چند روغن باید، چه بعضی کمتر و بعضی بیشتر باید، و بعضی خود آنست که احياناً باید به موجبی که ذکر رفت. و روغن آن قنادیل به فراشان هر موضعی باید سپردن و به عهده ایشان کردن، و هر شب سی درمسنگ فتله نیز دادن.

و این قنادیل بعضی بر نجین و بعضی آبگینه حلبی باید، بعضی بزرگ و بعضی میانه و بعضی کوچک،
به حسب حال مواضع.
و ما همه را در هم قیاس کردیم هشت من روغن و سی درمسنگ فتیله در هر شب می باشد، چنانکه
در هر سال باشد:

| | | | | |
|-------|------|---|--------------------------------|-------------------|
| ۱۰ | روح | ن بزر | دو هزار هشتاد هشتاد من | |
| ۱۵ | مشعل | یک من به دو دانگ زر رایج باشد | یک من چهار دانگ... یکون الجمله | |
| ۲۰ | مشعل | نهصد شصت دینار | بیست شش دینار چهار دانگ | |
| ۲۵ | مشعل | و باید که متولی احتیاط کند. اگر زیادت باید ترتیب کرده بدهد، و اگر زیادت آید به وجهی دیگر صرف کند، و بر این قیاس که سر بالا کرده شد این مقدار می باشد که ذکر رفت. | | |
| [۲۱۶] | جه | باب الابواب | مفتح الابواب | در خانقه |
| ۲۵ | جه | که پیش ازین در باغ | و آن صحن درگاه مناره و درگاه | یک مشعله |
| ۳۰ | جه | رشیداباد آنجا بود و از انجا | دارالضیافه است | در روشه بهدو جانب |
| [۲۱۷] | جه | به جانب بالا در مر بزرگ | | هر یک یک مشعله |
| ۳۵ | جه | ربع رشیدی می آید | | دو مشعله |
| ۴۰ | جه | یک مشعله | خارج در سر | |
| ۴۵ | جه | در دارالشفا | که در سرای متولی آنجاست | |
| ۵۰ | جه | یک مشعله | و چاه خانه نیز آنجاست | |

این مشعله‌ها را چهار مشعله‌دار که معین شده‌اند به‌اول شب تا وقتی که مردم بخسبند و سحرگاه چنانکه معهود است برافروزنده و حلقه به نفط چرب کرده در آن می‌سوزانند چنانکه عادت است، و این مشعله‌داران چراغها^[۵] مواضع نیز که در تمامت ممره‌است ایشان بنهند و به عهده ایشان باشد، الا چراغها که در مطبخها و

حوالیج خانه می‌نهند.

و ما يحتاج آن مشعله‌ها متولی امتحان و تجربه کند و آن مقدار که باید بدهد. حالیاً ما هر شب هشت من فتیله و هشت من نفط تعیین کردیم. اگر زیادت آید به وجهی دیگر صرف کند و اگر در بایداضافه کرده بدهد و در مدت یک سال این مقدار باشد:

| ۵ | فتیله | نفط |
|---|---|--|
| | در یک شب هشت من، در هر سال دوهزار هشتاد و هشتاد | هر شب هشت من، در هر سال دوهزار هشتاد و هشتاد |
| | من باشد | هر یک من دانگ تسو |
| | هشتاد من به قرار هر یک من در دو دانگ | من باشد |
| | یکون ... زر رایج | ششصد دینار. |
| | در هر سال باشد | اگر نفط ارزان‌تر ازین خرید آنج بازماند به |
| | نهصد شصت دینار. | و جهی دیگر که متولی صلاح داند صرف کند. |

۱۰ مجموع بهای این نفط و فتیله به تخمین برین موجب که نویشه شد در سال یکهزار پانصد شصت دینار باشد. باید که متولی بموجبی که ذکر رفت احتیاط کند.

[۲۱۷]

| چهار | | | چه | | |
|--------------|-----------------|-------------|----------------|------------------------|-----------|
| بیست پنج عدد | | | چه | | |
| ۱۵ | جه | جه | جه | جه | جه |
| | مطبخ دارالضيافه | ممر کوچه | مطبخ دارو خانه | ممر بزرگ | ربع رشیدی |
| | از دو جانب | دارالمتولی | | | |
| | چهار چراغ | دو چراغ | یک چراغ | هشت چراغ | |
| چه | | | چه | | |
| ۲۰ | جه | جه | جه | جه | جه |
| | مطبخ خانقه | ممر حوضخانه | ممر کوچه مشرف | کوچه و در | |
| | یک چراغ | یک چراغ | رواق المربیین | دارالمصاحف | |
| | | | یک چراغ | که از روشه بدان راه | |
| | | | | به جانب سقايه‌هی روند. | |
| | | | | یک چراغ | |
| چه | | | چه | | |
| ۲۵ | جه | جه | جه | جه | جه |
| | حوالیج خانه | ممر سقايه | | | |
| | یک چراغ | پنج چراغ | | | |

[۱] بن چراها را چهار مشعله‌دار که معین‌اند ترتیب کنند و به عهده ایشان باشد تا آنج به هر موضع که مشعله هر یک از ایشان به تزدیک آن باشد از اول شب و به سحر به عادت می‌نهد، و آنج در مطبخها و حوالیج خانه باید به عهده مطبخیان و حوالیج داران باشد تا ایشان نیز به موجب مذکور می‌نهند.

[۲۱۸] و باید که متولی احتیاط کند تا مایحتاج آن چندست. حالیا ما به تخمین چهارمن روغن معین کردیم و بیست پنج درمسنگ قتیله. اگر زیادت باید متولی بدهد و اگر زیادت آید متولی بروجہی دیگر صرف کند. و شرط آنست که البته نفط در این مواضع در ممرها [ای] مطبخها وغیره نوزانند، چه سقف خانه‌ها و دیوارها سیاه کند.

و همچنین باید که مرتزقه و عمله که مجاور رباع رشیدی اند وجهت خود لاشک روغن خرنده و چراغ افروزند قطعاً باید که ایشان را نیز رخصت بدنه که نفط نوزانند، و مجموع این بزر و قتیله این مقدار باشد:

فلی زر
در یک شب بیست پنج درمسنگ ، در یک سال
سی چهار من و صد شصت درم باشد به وزن تبریز
قرار یک من در چهار دانگ یک ساله باشد
بیست سه دینار.
یکهزار چهارصد چهل من
قرار یک من دو دانگ
چهارصد هشتاد دینار باشد.

۱۵

بهای این بزر و پلیته مذکو [ر] بعضی که نویشته شد در یک سال باشد
پانصد سه دینار.

۱۵

فصل چهاردهم

در تعیین مساکن مجاوران و ملازمان و عمله رباع رشیدی داخل و خارج و مواضعی که جهت جمعیتها [ای] متنوعه وجهت هر چیزی و هر کاری و مصلحتی معین رفته به موجبی که مفصل ذکر هر یک باید و شروعی که بدان متعلق است |

[۲۱۹]

و در این فصل معین می‌گردانیم که هر یک از ملازمان و مجاوران و عمله رباع رشیدی را مسکن در کجا و کدام موضع باشد و از آن جمله کدام را مسکن داخل رباع رشیدی باشد و کدام را خارج. و شرط کرده‌ام که البته هیچ یک را عورات و عیال در رباع رشیدی نباشد و مجرد در آنجا ساکن باشند، و از آن جمله آنانکه متأهل باشند اهل و عیال ایشان البته در شهرستان رشیدی مقیم و ساکن باشند وجهت خود خانه‌ها بسازند یا به اجرت گیرند.

۲۰

وبعضی عمله که ضرورت نیست که مجاور و ساکن رباع رشیدی باشند مساکن ایشان نیز معین کردم چنانکه مفصل باید، و شرطی واحوالی که به هر یک از ایشان تعلق دارد جدا جدا می‌نویسم تا بدان موجب پیش گیرند و ازان تجاوز ننمایند.

۲۵

وبعضی مواضع و مساکن که جهت جمعیت و هر مصلحتی و هر کاری و هر چیزی که معین کرده‌ایم مفصل می‌نویسم چنانکه تمامت مواضع و مساکن رباع رشیدی معلوم شود که هر یک جهت کدام و جهت چه چیز

معین شده، بهوجهی که تمامت مستقرگشته باشد و معلوم شود که چند مسکن و مواضع است.
وشرط هر کاری و مصلحتی که بدان تعلق دارد شرح می‌دهیم و آن به طریق سیاقت به حرف و دفعه
نویشته می‌آید تا روشن و مبجنّس و مفهوم باشد.
واین فصل مشتمل است بر دو حرف، و هر حرفی ازان باز مشتمل است بر دو دفعه، و هر دفعه‌ای ازان باز
مشتمل است بر دو حرف براین ترتیب و سیاقت.

۵

حرف اول

[۲۲۰] و آن مشتمل است بر مسکن مجاوران رباع رشیدی و عمله آن و آن بدرو دفعه منقسم می‌گردد |

دفعه اول

و آن مشتمل است بر احوال و مسکن مجاوران که ایشان مجرد در رباع رشیدی باشند و ایشان عزب
باشند و بمقام دائم ملازم و مجاور آنجا باشند، و بر احوال و مسکن مجاوران که ایشان کدخدا باشند و
خویشتن در رباع رشیدی مسکن داشته باشند و بیرون رباع رشیدی نیز جهت عیال خود خانه ساخته باشند و
آن محصورست در دو قسم :

قسم اول [از دفعه اول]

دوم از دفعه اول

۱۵ جماعتی که ایشان در رباع رشیدی مسکن داشته باشند تا مجرد ملازمت نمایند، و اگر کدخدا باشند
جهت عیال خود خانه بیرون رباع رشیدی در محله صالحیه بسازند.

در باب جماعتی که ایشان عزب و مجرد باشند و در رباع رشیدی مسکن داشته باشند و همواره ملازم
باشند و احتیاج نباشد که ایشان را خارج رباع رشیدی خانه دیگر باشد.

دفعه دوم

۲۰ از حرف اول و آن مشتمل است بر احوال مسکن عمله رباع رشیدی که ایشان در داخل رباع رشیدی
حجره و مسکن نداشته باشند و خارج رباع رشیدی باید که البته مسکن داشته باشند و تا مهی ضروری نداشته
باشند به شهر و جائی دیگر نروند. چه شرط آنست که هر که مجاور رباع رشیدی نباشد یا مقیم شهرستان
رشیدی و ملازم رباع رشیدی نباشد او را هیچ ندهند، و آن محصورست در دو قسم:

[۲۲۱]

ق دوم از دفعه دوم

جماعتی که ایشان را مسکن در محله صالحیه
نشاشد. و شرط آنکه بهمایه خود خانه‌ها در آنجا بسازند.
در و شرط آنکه البته در شهرستان رشیدی [و] در
دیگر محلات جهت خود خانه بسازند و آنجا مقیم
شوند.

ق اول از دفعه دوم

جماعتی که ایشان را مسکن در محله صالحیه باشد
و شرط آنکه بهمایه خود خانه‌ها در آنجا بسازند.
و این محله صالحیه محله‌ای است از محلات
شهرستان رشیدی که بربع رشیدی نزدیک است
و یک در کوچه آن در مرمر بزرگ ربع رشیدی است
که بر بالا می‌روند، و یک در دیگر به جانب بازار که
بدراه دروازه سرخاب می‌روند.

و جهت آن نام آن محله، صالحیه نهاده شد
که جماعت اهل صلاح که مجاوران و ملازمان
ربع رشیدی باشند خانه‌های ایشان در آنجا باشد^۱ و
فاسقان را در آنجا راه و مدخل و مقام نباشد.

→ رف دوم

و آن مشتمل است بر موضعی که هر یک جهت چیزی معین شده و آن به دو قسم می‌گردد [د]:

دفو ده اول

از حرف دوم

و آن مشتمل است بر موضع که آن جهت جمعیت هر وقت و هر قوم معین است و آن محصورست در دو قسم:

ق دوم از دفعه اول که از حرف دوم بر خاسته است:

اول از دفعه اول که از حرف دوم بر خاسته است:
مواضع که جهت جمعیت و هر چیز معین گشته.
دوام از دفعه اول که از حرف دوم بر خاسته است:
مواضع که خالی باشد تمامولی به هر وقت جهت
هر مصلحتی و هر چیزی و هر کس که باید به حسب
حال معین می‌کند.

۱۵

۴۰

[۲۲۲]

دفو ده دوم

از حرف دوم

و آن مشتمل است بر موضع که جهت مخزن چیزها [ی] متنوع و انبارها معین گشته و آن محصورست
در دو قسم:

۱ – اصل : باشند.

| ق | س | م | ق |
|---|---|---|---|
| | | ۵ | اول از دفعه دوم از حرف دوم |
| | دوام از دفعه دوم از حرف دوم | | مواضع که جهت انواع مخازن و ابزارها و مصالح ربع رشیدی در خارج ربع رشیدی در ربع و در شهرستان رشیدی و بازار آن معین شده. |
| ۵ | و شرح و تقریر و شروط ومصلحتی که در هر حرفی و دفعه‌ای اذان است بدین موجب [است] که شرح داده می‌شود. | | و جهت بیان مصالح و امور متنوعه مذکور که در هر حرفی و دفعه‌ای هست آن حرف و دفعه مکرر می‌گرداند و تفصیل هر یک مشروح و مفصل می‌نویسد، بدین موجب: |

حرف اول →

و آن مشتمل است بر مسکن مجاوران ربع رشیدی و عمله آن و آن به دو دفعه منقسم می‌گردد:

دفعه اول

از حرف اول

و آن مشتمل است بر احوال و مسکن مجاوران که ایشان مجرداً در ربع رشیدی باشند و ایشان عزب باشند و بمقام و دایماً ملازم و مجاور باشند، و بر احوال و مسکن مجاورانی که ایشان کدخدا باشند و خویشتن داخل ربع رشیدی نیز مسکن داشته باشند یا ملازمت نمایند و خارج ربع رشیدی نیز جهت عیال خود خانه ساخته و آن محصور است در دو قسم:

| ق | س | م | ق |
|---|---|----|-------------------|
| | | ۲۰ | اول [از دفعه اول] |

جماعتی که ایشان عزب و مجرد باشند و در ربع رشیدی مسکن داشته باشند و همواره ملازم باشند و حاجت نباشد که ایشان را خارج ربع رشیدی خانه دیگر باشد.

جماعات

متفرقه از پنج نفر

و شرط آن است که ایشان مجرد و عزب باشند و صالح و عابد و زاهد و عارف باشند، و اگر نیز متأهل باشند چون غریب باشند و خانه ایشان دور و رغبت نخواهند و نخواهند و به آموختن آن رغبت نمایند، و اگر نمایند که مجرد بشینند روا بود.

| ق | س | م | ق |
|---|---|----|-------------------|
| | | ۲۵ | اول [از دفعه اول] |

آموخته باشند ايشان را تعين نکنند، چه مزاج ايشان مخبط و گستاخ شده باشند.
و دونفر متعلم حدیث نبوی مصطفوی علیه افضل.
الصلة واکمل التحیات و تفسیر که مدرس آن معین شده استماع کنند.
و باید که این تمامت دوازده نفر صالح و عابد و زاهد باشند و هیچ چیز نامشروع و نامستحسن نکنند و همه مجرد و عزب باشند و همواره به تعلم و ملازمت مدرس مشغول باشند و تحصیل به جد کنند، و اگر در تحصیل جد نمایند یا جریمه‌ای ایشان صادر شود متولی ایشان را بیرون کند و دیگران را نصب کند، و اگر به جد به تحصیل مشغول باشند و ایشان جریمه‌ای صادر نشود مدت پنج سال ملازم و مقیم و ساکن باشند. بعد ازان بیرون روند تام‌تولی دیگران را نصب کند.
و جهت مسکن ایشان هر دوازده، متولی دوازده حجره از حجر[ه]های روضه هر یک را چنانک صلاح داند بدهد تا در آنجا مجاور و ساکن باشند.
و باید که تا ضرورتی تمام نباشد و اجازت متولی نبود به شهر و دیها و مواضع نرond و غیبت نمایند و به وقت آش خوردن بهدار الضيافه حاضر شوند، به موجبی که در فصل آش معین و مشروح شده، و اگر نیایند به هیچ وجه آش طلب نکنند.
و باید که در حجر[ه]های آتش نکنند چه دود شود و خانه سیاه گردد. اگر البته آتش باید قدری فحم که آن را دود نباشد جهت گرم شدن برآفروزن.
و متعلم ان علم طب را دونفر در دو حجره بالائين که بر پشت حوالی داروخانه ساخته شده بدهند تا در آنجا مدت پنج سال اقامت کرده ملازم طبیب باشند به

و اگر خطای نامشروع از یکی از ايشان در وجود آید در حال متولی او را بیرون کند و دیگری را به جای او نصب کند و باید که همواره مجاور و ساکن باشند و تا ضرورتی تمام نباشد به شهر و دیها و مواضع نرond و غیبت نمایند و همواره به عبادت مشغول باشند.

و مسکن ایشان در خانقه از حجر[ه]ها هر یک را حجره‌ای که متولی معین کند بدهند.
و قطعاً به هیچ وجه نشاید که ایشان و غیر ایشان در آنجا آتش و دود کند، چه خانقه دودگیر و نقاشی همه به زیان رود.

[۲۲۴]
و باید که حجره و مراقب آن عظیم پاک دارند و مردم نا[ه] معتمد و فاسق را پیش خود نگذارند و با ایشان صحبت نورزن و چون زمستان باشد و سرما سخت گردد صفة بزرگ که در مطبخ بود با حجره بهم از آنجا باز بریده شده و راه آن در پس در خانقه کرده شد و مهر آن هم بدان حجره مطبخ است به اتفاق آنجا روند و هر یک جهت خود تنوری کوچک بسازند تا آنجا گرم شوند و آتش کنند.

[۲۰]
وبه وقت آش خوردن بهدار الضيافه حاضر شوند، به موجبی که در فصل آش شرح آن داده شده.
و شرط آنست که چون پنج سال ملازمت نموده باشند اگر متولی خواهد بگوید تا ایشان سفر کنند و دیگران را نصب کند و هر کدام را که متولی نخواهد که بعد از پنج سال سفر کند آن بدرأی متولی تعلق دارد.

درین خواندن و بهوقت معالجه بیماران کردن ملازم
باشند کی واقف گردند.

بهشرط آنکه مجرد باشند و امین و متدین و صالح
و اگر به خلاف این معانی باشند یا پنج سال دراقامت
بگذرانند متولی ایشان را بیرون کرده دیگران را
بهجای ایشان نصب کند.

[۲۲۵]

۵

دوم از دفعه اول

جماعتی که ایشان کدخدا باشند و در ربع رشیدی مسکن داشته باشند تا مجرد ملازمت نمایند، و اگر
متأهل باشند جهت عیال خود خانه بیرون ربع رشیدی در محله صالحیه بسازند و اجرت آن زمین بهوقف
رسانند.

۱۰

و این محله را جهت آن محله صالحیه نام نهاده شده که جماعت اهل صلاح که ملازمان و مجاوران
ربع رشیدی باشند خانه های ایشان در آنجا باشد و فاسقان را در آنجا مدخل و مسکن نباشد.

شرف

۱۵

احوال و ترتیب و زندگانی او به وجهی باید که
هم درین شرط نامه و وقفیه بهجای خود مشروح و
مشروط نویشته آمده.

متولی

احوال و ترتیب و زندگانی او بهوجهی باید که
هم درین شرط نامه و وقفیه بهجای خود مشروح و
مشروط نویشته آمده.

۲۰

اما مسکن او: آنج در ربع رشیدی خواهد
بود جهت آنست تا کار دیوان وقف در آنجا سازد و
آنجا به هر وقت که خواهد شد و روز مقام سازد.

اما مسکن او: آنج در ربع رشیدی می دهیم
جهت آنست تا خویشن مجرداً در آنجا باشد و کار
دیوان وقف سازد و آنجا هر وقت که خواهد برود و
شب می باشد و کسان معتمد و پاک سیرت را در آنجا
پیش خود و جهت نگاهداشت خانه می گذارد و آن دو
سرای است. در آن یکی در آن دیگر بوده و هر دو
معروفند بهدار المتولی با مراافق تھاتانی و فرقانی و
زیر زمین که در آنجا است و خزانه نقود و اجناس^۱ در
آنجا باشد به موجبی که ذکر آن خواهد آمد.

۲۵

اما جهت مسکن اهل و عیال خود گفته شد که
در ربع بالائین که متصل است به ربع رشیدی به مال
خود خانه بسازد و وقف کند بر اولاد او اولاد به

اما جهت مسکن اهل و عیال خود در ربع بالائین

۱- درین موضع «وکتاب خانه نیز» را خط زده است. ولی در حاشیه به خط رشید الدین این عبارت الحاق شده است: «جون در کتابخانه معین(؟) در جنب گنبد ساخته شده و کتب در آنجا است و شروط آن علی حده نویشته شده اینجا یگاه باطل کرده آمد».

ترتیب وقف.

و اگر چنانکه تقصیر کند و خانه نسازد از حصة وقفی که جهت او شرط رفته بسازند، چنانکه در باب خانه متولی شرط رفت و شرح آن داده آمد. و حکم همه فرزندان همچنان است.

ناظم

که مانند فایب متولی است

احوال و ترتیب وزندگانی او بهوجهی باید که هم درین شرط نامه و وقفیه مشروح و مشروط به جای خود نویشته شده.

اما مسکن او: آنج او مجرد در آن باشد و در آنجا کار دیوان وقف سازد و به هر وقت که خواهد مجرد شب و روز آنجا مقام سازد و کسانی را که جهت محافظت به هر وقت در آنجا بگذارد، باید که کسان امین باشند و متدين **|** و پاک دین و باطاعت.

و آن مسکن سرايچهای است که بر سر درگاه ايسروضه است با مرافق آن، و آشکوب زیرین نيز در حکم او باشد و يك خانه از آشکوب زیرین به بواب در ايسروضه دهد تا مجرد در آنجا باشد و بوابی اين در به جای می آرد و درخانه ناظر نيز گوش می دارد. و اين سراچه از زير و بالا مشهور است به عمل استاد حاجی قروينی.

اما آنج جهت اهل و عیال خود سازد تا در آنجا مقیم و ساکن باشند **|** شرط آن بر همان موجب است که در باب متولی و مشرف گفته شد.

و حکم خانه های تمامت فرزندان همچنان است.

که متصل و بع ورشیدی است سرایی بسازد بهمال خود و بر اولاد او لاد خود، ماتولد و اتنا سلوا، وقف کند.

و ترتیب وقف چنانست که بطن اعلی مقدم باشد بر بطن اسفل دائماً، و غرض از این معنی آن فایده است که می خواهیم که فرزندان او بدان منتفع شوند، و آن آنست که چون بعد از انتقال تولیت از پدر ایشان به فرزندی منتقل شود بتحمل که در طوری دیگر نوبت استحقاق تولیت بدیشان رسد و ایشان را علی حده خانه در ربع مذکور باشد که فرزندان و عیال او در آنجا ساکن باشند تا در دارالتولیه مجرد تواند بود و اهل و عیال نزدیک او باشند.

و چون این معنی در احوال همه فرزندان ممکن و محتمل است **|** که هر یک از فرزندان خانه ای که لایق او باشد در ربع مذکور بسازد بهمال خود و وقف کند بر اولاد خود بهوجه مذکور، و هر که از ایشان آن خانه نسازد و بر وجه مذکور وقف نکند باید که از حصة ارتفاعات وقفی که جهت او شرط رفته بسازند و تا آن خانه نسازند و بر وجه مذکور وقف نکنند از ارتفاع موقوفات که جهت او شرط رفته چیزی بدو ندهند.

۵

۱۰

۲۲۷

۱۵

۲۰

۲۵

| ردیف | دست | تفسیر و معنی |
|-------|---|---|
| مدرس | دست | دست |
| ۵ | <p>علوم فقه و اصول فقه و اصول کلام و سایر علوم که از مقدمات این علوم اند، به شرط آنکه عالم [و] متدين صالح باشد تا در نظر فقیه را درس گوید، و چون اهل تبریز شافعی مذهب اند باید که او، نیز معمید و فقها شافعی مذهب باشند و واجب است که درس علوم شریعت [ندهد] ۱</p> | <p>باید که شخصی باشد عالم به علم نفسی و حدیث و متدين و صالح، و صاحب روایت و اجازت باشد و بر درس هر دو فن قادر تا دو متعلم را که معین شده بر سبیل وجود درس گوید و اجازت روایت دهد بر سبیل جواز و ارادت و رغبت خود، و تا او را عنده واضح نباشد و متولی اجازت [ندهد] ۱</p> |
| [۲۲۸] | | |

(اینجا یک ورق افتاده است)

| | | |
|-----------|---|---|
| <p>۱۰</p> | <p>قیام نماید و هم به امامت صلوٰات مفروضه.</p> <p>و باید که همواره ملازم باشد و طریق امامت و دیانت سپرد و تامه‌ی ضروری نباشد و متولی اجازت ندهد به شهر و دیه‌ها تردد نکند.</p> <p>و مسکن او: اما آنج او مجرد در آنجا باشد</p> | <p>و تفصیل آن این است:</p> <p>از حجر [ه] [های]</p> <p>روضه به موجبی</p> <p>که متولی تعیین کند</p> <p>یازده حجره.</p> |
| <p>۱۵</p> | <p>سرآچه نقاشی کرده که در دهليز خانقه بر ابر مطبخ است آشکوب زيرين غير بالائين، و چون آن سرآچه به نقاشی کرده به زمستان که احتياج باشد به آتش جهت گرم شدن، باید که قطعاً در آنجا آتش نکنند بلکه خانه‌ای که بر صفحه دارد از جانب شرقی و در آن در صفحه است از اندرون به آجر برآورند تا دود در اندرон نیاید و چون يك دیوار آن با آن باعچه است که در پس آن و پس صفحه است آن مقدار از آن باعچه که محاذی و متصل آن تابخانه است اضافه آن تابخانه کنند و به آجر يك دنده برآورند، چه زير آن زير زمين است تا تحمل کند چنانکه جامات روشناني صفحه [را] نگيرد، آن مقدار که در محاذاه صفحه است به قرار باعچه بگذارند تا صفحه روشن باشد، و در آن تابخانه ازان باعچه صفحه باشد که بدان موضع که از</p> | <p>از حجر [ه] [های]</p> <p>آتش نکنند الاقدار</p> <p>فحتم که البتہ دونکنند</p> <p>بر منقل کنند و بدان</p> <p>گرم شوند.</p> |
| <p>۲۰</p> | <p>و شرط كردیم که درین حجر [ه] [های]</p> <p>قطعاً آتش نکنند و</p> <p>چون زمستان باشد و</p> <p>خواهند که آتش نکنند</p> <p>و گرم شوند در</p> | <p>از حجر [ه] [های]</p> <p>که بر بالاي</p> <p>داروخانه است، از نه</p> <p>حجره بعد و حجره</p> <p>که جهت متعلم ان علم</p> <p>طبع مخصوص است و دو</p> |
| <p>۲۵</p> | <p>تابخانه ای هست که</p> | |

باغچه اضافه کرده باشند در آنجا روند، و چون آن را
پیوشنند سوراخی بزرگ بگذارند تا دود بیرون رود،
وشیخ بهزهستان در آنجا باشد تا آتش تواند افروختن.
و چنان سازد که دود قطعاً به آشکوب بالائین وزیرین
نرسد و بهزیان نیارد و سیاه نگرداند، ان شاء الله تعالى.
فراش
ان

و قیم روضه

چون ایشان چند نفراند و هر یک را از ایشان شرحی
مطول می‌آمد بدین سیاق مفصل نویشته می‌آید.

| فراش | گنبد و افق |
|----------------------|---------------------|
| و خادم خانقه | |
| که هرج به کار | شرط آنست که |
| فراشی و خادمی تعلق | این فراش مدام ملازم |
| دارد به تقدیم رساند | حافظ باشد به شب و |
| و علی الدوام خانقه | به روز، و هر شب به |
| پاک دارد و بدو قتی | موقعی که قبلی گنبد |
| که شمع بر باید | است که آنجا منابر |
| افروختن به موجبی | مختصر ساخته شده |
| که معین شده بر افزود | جهت آنک تا حفاظ |
| و قندیل و چراغ که | به نوبت هر نوبتی سه |
| در خانقه باشد تمامت | نفر علی الدوام قرآن |
| بر افزود و به وقت | خوانند به موجبی که |
| آش خوردن جماعت | در شرایط حفاظ در |
| کوزه آب بر دست | فصل گنبد مسطور است. |
| گیرد و می‌دهد و شمع | و وظیفه این فراش |
| دان و آلات فرش و | آن است که چون نماز |
| طرح که بدو سپرده | شام بدنهند وقت |
| باشند نیکو نگاه | افروختن چراغ باشد |
| دارد و خدمت | شمی پاک که قطعاً |

حجره جهت کحال
و شرابدار، بقی بعدها
و شیخ بهزهستان در آنجا باشد تا آتش تواند افروختن.
پنج حجره.

ان

دیوار آن با دهليز
خانقه دارد در آن در
این تابخانه کنند و

دری که باصفه دارد
آن را به آجر بگیرند

تا دود در اندرون

حجره فرود که شیخ
در آن خواهد بود

و نیز چون نقاشی
کرده ایم سیاه نشود.

و اقدری زمین

دراز که اسم باغجه

دارد در پس آن

تابخانه، و روشنائی آن

از است و روشنائی

صفه سر اچه همچنین.

گفتیم تا آن قدر

زمین که در محاذة

آن تابخانه است ازان

باغچه باز برند و داخل

آن تابخانه کنند، لکن

سقف آن بلندتر

پیوشنند و سوراخی

بزرگ باز گذارند تا

دود از آنجا بیرون

رود چنانک قطعاً

دود آن در آن سر اچه

که شیخ خانقه که امام

نیز هم او باشد در

۵

۱۰

۱۵

۲۳۰

۲۵

[باب سوم، قسم دوم، فصل چهاردهم : مساکن مجاوران و ملازمان]

| | | | |
|-------|---|---|---|
| [۱۷۹] | مجاوران آنجا بوجه کند و آب ایشان بدهد و امانت و دیانت بهجای آزد. ۵ و سقاراً متقاضی باشد تا آب بیاردو آب پیاشد و میان سرای و مواضع که بیاید شستن بشوردو ۱۰ مواضع که چرا غاید نهادن و در حدود خانقاہ باشد چنانچه در فصل روشنائی آمده بنهند. ۱۵ اما مسکن ایشان آنج در ربیع رشیدی باشد: اما خادم در سراچه شیخ خانقاہ باشد. ۲۰ و مسکن فرانش کی او در آنجا مجرد مجاور باشد حجره‌ای از حجر ها[ه]ای خانقاہ متولی بوده‌د ۲۵ و شمع دان و آلات چرا غ آنج همه روزه او را به کار باید پیش خود نهاد و باقی فرش و طرح و رختها جائی | پیه با آن آمیخته نباشد به موجبی که در فصل شمع و روشنائی معین شده در شمع دانی نهاده بر افر و زد پیش حفاظ که به نوبت فر آن خواندن نشته باشند نهند در شبکه، و باید که در شبکه باز باشد تا روشنائی در اندرون نیز بود، و قدری بوی خوش در مبخره‌ای که دسته دراز داشته باشد از شبکه در اندرون نهاد تا هم بوی خوش در گبید باشد و هم از شبکه بیرون آید و بمشام حفاظ نیز رسدو تا روز که روشن شود شمع سوزد. و کیفیت و مقدار و احوال شمع در فصل شمع و روشنائی و مشعله و قنادیل نویشته شده و مقرر گشته، بدان موجب پیش گیرد. و چون مقر راست و | آنجا باشد نتواند رفقن. و باید که دیوار آن به یک دند برآورند چه زیر آن زیر زمین است چنانک حاصل صفة سراچه نباشد. و اما مسکن جهت کسانی که ایشان اهل و عیال داشته باشند، در محله صالحیه هر یک جهت خود خانه بسازند و عیال را در آن خانه نشاند و اجرت زمین را به متولی وقف می‌رساند. ۲۳۱ کلیه گنبد و این فرزند طوقلی است باید که قطعاً پیرامون مسکرات نگردد و امانت و دیانت ورزد و ملازمت بوجه نماید، وبعداز او این کلیدداری ازان اولاد اوست نسل بعد نسل، و احوال و شرایط آن در فصل گنبد پیش ازین نویشته شده بدان موجب پیش گیرند. و باید که گنبد را دوبند و کلیدهای بغايت محکم باشد به وجهی که قطعاً هیچ کس به کلیدی دیگر آن را باز نتواند کردن و اعتماد را شاید و در آن باب احتیاط تمام نماید. چه در گنبد مصاحف و دیگر |
|-------|---|---|---|

که متولی معین کند
در آنجا بنهد.
اما مسکن اهل و
عیال او اگر متأهل
باشد:
در محله صالحیه
جهت خود خانه
بازد.

فراش روضه و قیم سه نفر.

و وظیفه ایشان
آنست که روضه را
پاک دارند و میان
سرای آن بشورند و
مواضع همه بروند
و ملازم مجاوران
آنجا باشند و سقا را
متقاضی باشند تا آب
بیارد و مجاوران را
آب بدند و آلات
فرش و طرح و قندیل
و چراغ نگاه دارند
و به وقت برافروختن
برافروزند و روغن
از دیوان وقف طلب
می دارند و می ستانند
و آلات فراشان و
آنچ در مسجد باشد

شرط رفته که هر شب
آدینه کلیددار باید
و در گنبد باز کند تا
حافظ ختم کند باید
که این فراش و کلید
دار با معتمدی ازان
متولی که معین کرد
باشد پیشتر در اندرون
روند و فراش گنبد را

پاک کند و چهار
قندیل که در آنجا
آویخته است پر از
روغن کنجد در کند و
برافروزد و چهار شمع
که هم معین شده و
وزن و کیفیت آن هم
در فصل شمع و
روشنائی معین گشته
در شمع دان نهاده
برافروزد و کوزه آب
بر دست گیرد و باز
ایستد تا چون حفاظ
بتمامت بیست و چهار
نفر که در آنجا روند
به وقت احتیاج آب
بدیشان دهد.

ومقر رچنان است
که حفاظ پیش از نماز
شام در آنجا روند و

چیزهای عزیز باشد که مردم جاهم بد بدان طمع
کنند، تا بادا که بر آن ظفر یابند.
اما مسکن او: جهت آنکه مجرد در آنجا ساکن
باشد و هر که بعداز او قایم مقام او باشد برابر گنبد
در جنب سراچهای که مسکن ناظر - که مانند نایب
متولی است و آن سراچه مشهور است به عمل استاد
حاجی قزوینی باید که در جنب دیوار سراچه
مذکور حجره یک درخانه هم اکنون بهمال وقف بسازد
و او مجرد در آنجا باشد.

اما جهت مسکن اهل و عیال او خانه در ربع
رشیدی بهمال خود [بسازد وقف کند برا اولاد واولاد
[اولاد] خود.

و اگر او آن خانه نسازد و بروجه مذکور وقف
نکند از مرسومی که از اصل وقف جهت او مقرر شده
خانه بسازند و تا آن تمام نشود به وی ازان چیزی
ندهنند به همان موجب که در باب متولی و مشرف و نایب
متولی که او ناظر است گفته شد.

اعبارت در حاشیه دست راست صفحه ۱۴۳

چون کلیددار تغایرت جهت خود مسکن درین موضع
که ذکر کرد شده نساخته بودو آن را به کتابخانه ساختیم
متولی باید که جهت او مسکن که مجرد در آنجا باشد
مقرر گرداند تا ملازم تواند بود. کتبه فضل الله بن
ابی الخیر بن عالی المشتهر بالرشید الطبیب
الحمدانی.

طبیب
که هم مدرس باشد و هم معالج، بر موجبی که در
فصل طبیب یادگرده شد پیش گیرد.
اما مسکن او در ربع رشیدی جهت آنکه او

۵

۱۹

[۲۲۱]

۱۵

۲۰

۲۵

| | | | | |
|----|-------|--|---|--|
| | | از فرش و طرح وغیره محافظت نمایند و امانت و دیانت ورزند و احتیاط کنند تا مردم دزد و طرار و ناهموار در آنجا باشند و اگر آمده باشند تفحص نموده با متولی بگویند. | نمایش شام در آنجا بگزارند و بعد ازان به ختم قرآن مشغول شووندو به موجبی که در فصل حفاظت مشروح و مشروط نویشته شده قرآن ختم کنند و در انتای آن دو سه نووب بوی خوش بسوزانند. | مجرد در آنجا باشد، سرانی که معروف است به دار الطیب تا درس دو متعلم علم طب نیز هم آنجا می‌گوید. اما مسکن که جهت اهل و عیال او باید اگر متأهل باشد در محله صالحیه خانه جهت خود بسازد به موجبی که ذکر رفت اجارت زمین آن به دیوان وقف می‌رساند چنانکه مقرر شده. |
| ۵ | [۲۳۲] | و به اوقات اعیاد که مقدراست که در آنجا آش دهنده کوزه آب بر دست گیرند و به مردم دهنده، و چراغ و قدیل به موجبی که در فصل روشنائی معین شده و وظیفه ایشان است در مواضع بنهند. و مسکن ایشان: | و چون ختم تمام شود شیرینی با فان بعدهم که معین شده به موجبی که در فصل آش تعیین رفته و مشروح نویشته شده بدهند. و بعد ازان پیرون آیند و معمتمدی ازان متولی که معین کرده و کلیددار و آن فراش توقف نمایند تا گنبد بر و بند و پیر و ن آیند و در بینندند. | شرط آنست که از مسکرات اجتناب نمایند و متدین باشد و طریق امانت ورزد و ادویه و اشربه جهت بیماران بجوشاند و به سخن طبیب به بیماران دهد و به حضور طبیب ترکیب معاجین و دیگر مرکبات کند، و مدام ملازم آن باشد و گلاب و عرقها گیرد و از هر کاری که بدان تعلق ^۱ دارد و متولی او را فرماید تجاویز ننماید. اما مسکن او: آنج در ربع رسیدی خواهد بود تا او مجرد در آن باشد در حجره که بر بالای دار و خانه ساخته آند. |
| ۱۰ | | آنج در ربع رسیدی خواهد بود جهت آنکه ایشان مجرد در آنجا باشند و ملازمت نمایند و | اما آنج جهت اهل و عیال او باید اگر متأهل باشد، باید که در محله صالحیه خانه جهت خود بسازد و به موجب مذکور اجارت زمین آن به دیوان وقف می‌دهد. | |
| ۱۵ | | آلات فراش در آنجا بنهند و متولی سه حجره از روشه که مناسب داند بدیشان دهد. | خادم الله رضی دو نفر: باید که متدین و امین باشند و مشفق و از مسکرات اجتناب نمایند و مدام ملازمت بیماران کنند. چنانکه متولی فرماید و طبیب صلاح بیند و خدمت بیماران و هرج بدان تعلق دارد و ایشان را گویند | |
| ۲۰ | | | | |
| ۲۵ | | | | |

۱- «تعلق» دوبار تحریر شده است.

| | |
|---|--|
| <p>اما اگر متأهل باشند، مسكن اهل و عیال ایشان در محله صالحیه به موجب مذکور جهت خود [خانه] بسازند و اجرت زمین آن به موجب مقر ربدیوان وقف می‌رسانند.</p> <p>فراش دارالضیافه</p> <p>ملازم آنجا باشد و هر کاری که به فراشان تعلق دارد به موجبی که شرح آن در خانقه و روشه داده شد به تقدیم رسانند.</p> <p>و مسکن او: در ربع رشیدی تا خویشن مجدد در آنجا باشد.</p> <p>چون دارالضیافه بیشتر اوقات خالی باشد خصوصاً دارالضیافه مجاوران، شب در آنجا کسی دیگر نباشد و روز به وقت آش خوردن در آنجا است مسکن او باشد تا او در آن جامعجاور و ساکن باشد و ملازمت گنبد نماید و شمع و شمع دان و آلات فراشی در آنجا بنهند.</p> <p>اما جهت اهل و عیال خود اگر متأهل باشد در محله صالحیه بهموجبی که ذکر رفته خانه بسازد و اجرت زمین به وقف می‌دهد به موجب مقرر.</p> <p>فراش داروخانه</p> <p>یک نفر.</p> <p>بهموجبی که در شرح فراش روشه و خانقه گفته شد هرج به فراشان تعلق دارد بدان موجب به تقدیم رساند، و فراش داروخانه و طبیب و دارالشرابی اوست.</p> <p>اما مسکن که او مجرد در آنجا باشد در ربع رشیدی در سراچه‌ای که طبیب در آنجا باشد تا در و بدو قبیه ایشان باید شستن بشورند و ملازم ایشان باشند و هر خدمتی و مراعاتی که باید کردن بکنند.</p> <p>اما مسکن او: در ربع رشیدی که مجرد آنجا مجاور باشد در سراچه رواق المرقبین یک در خانه متولی بدهد.</p> <p>اما اگر متأهل باشد، جهت اهل و عیال او خانه باید در محله صالحیه جهت خود خانه بسازد و بهموجب مذکور اجارت زمین آن بدبیوان وقف می‌رساند چنانچه مقرر است.</p> <p>مطبخ که جهت بیماران غذا و مزوره سازد و شربت نیز جوشاند.</p> <p>و امانت و دیانت ورزد واژ مسکرات دور باشد و شفقت بر بیماران برد و ملازم باشد.</p> <p>اما مسکن او: جهت آنک او در آن مجرد باشد هم در مطبخ بیماران مجاور و ملازم باشد چنانک متولی گوید.</p> <p>وجهت اهل و عیال خودهم بهموجب مذکور خانه بسازد.</p> <p>خانه داروخانه</p> <p>شرط آنست که امین و متدين باشد و مدام ملازم گردد و کلید داروخانه و مخزنهاي آن به دست او باشد. لکن باید که معتمدی که متولی و مشرف از قبل خود نصب کرده باشند و طبیب هر سه مهر بر آن نهند و به هم دیگر بکشانند و هیچ کس دیگر را در اندرون نگذارند. هر کس کی چیزی خواهد بهدر شبکه آید و بیرون به صفاتی که به در شبکه بسته بنشینند تا از شبکه بدو دهنند و باز گردد.</p> | <p>بجای آرند.</p> <p>[۲۳۳]</p> <p>۵</p> <p>۱۰</p> <p>۱۵</p> <p>۲۳۴</p> <p>۲۵</p> |
|---|--|

[باب سوم، قسم دوم، فصل چهاردهم: مساکن مجاوران و ملازمان]

| | |
|--|--|
| <p>۵ [۱۸۳]</p> <p>باشند او شب و روز در آنجا مجرد مجاور باشد.</p> <p>اما اگر متأهل بود جهت اهل و عیال خود در محله صالحیه خانه جهت خود بسازد به موجب مذکور و اجرات آن به موجبی که مقرر شده به دیوان وقف می-رسانند، تمام.^۱</p> | <p>حوالی آن جائی که متولی معین کند مجاور و ملازم باشد و آلات فراشی نیز هم در آن خانه نگاه دارد و ملازم طبیب نیز باشد و خدمت او نیز می‌کند - آنج به فراشی تعلق دارد.</p> <p>اما جهت اهل و عیال او باید اگر متأهل باشد در محله صالحیه جهت خود خانه بسازد به موجب مذکور و اجرات زمین آن به موجب مذکور به دیوان وقف می‌رسانند.</p> |
| <p>۱۵ [۲۳۵]</p> <p>باید که متدين باشد و طريق امانه و شفقت و رزد و ادويه چشم و مراهم می‌سازد، به نظر نواب متولي و مشرف و در مخزن داروخانه می‌نهد تا ازانجا به موجبی که شرط رفته هر يك بيمار را آنج لايق او باشد از شباك داروخانه بيرون می‌دهد و ملازم باشد و علاج چشم و جراحت بيماران می‌کند.</p> | <p>که جراحی نیز دارد</p> |
| <p>۱۵</p> <p>هر قسم از حجرهای از جمله حجر[ه] هاکه در ساباط خانقه ساخته‌اند و بعضی حفاظ آنجا می‌نشينند، يکي که بزرگ‌تر باشد متولي بدو دهد.</p> | <p>اما مسكن او: آنج در ربع رشیدی باشد تا او مجرد در آنجا مجاور باشد حجرهای از جمله حجر[ه] هاکه در ساباط خانقه ساخته‌اند و بعضی حفاظ آنجا می‌نشينند، يکي که بزرگ‌تر باشد متولي بدو دهد.</p> |
| <p>۲۵</p> <p>اما آنج اگر متأهل باشد اهل و عیال او در آنجا بنشينند در محله صالحیه خانه جهت خود بسازد و به</p> | <p>۱ - کلمه «تمام» الحاقی و به خط جدیدترست. در ذیل این قسمت که بیان بوده است به خط جدیدتری این سطور نوشته شده است.</p> <p>«تمامت یک قطمه زمین که مبدل یک جریب است از اراضی قریه نیرج (ظ، هرنچ) از قرای مهران رو. حدود آن متصل است به قطمه زمین که عرض آن دو گز است و آن از توابع طاحونه[ای] است که نزدیک آن است و به فضای این طاحونه و به قطمه ستیان المحدوده بعد و به کثوار نهر مهران رو و به قطمه زمین متصل به جوی طاحونه مذکوره که داخل نهر مهران رو.</p> |

متولی یانایب متولی و مشرف حاضر گردانند و خازن با ایشان وجوه بیارد، حصه هر یک از مر تز فهد را کاغذی پیچند و نام هر یک بر آن نویسنده و بر طبقی نهاده سر آن بپوشانند. آن داعی مرتب به حضور ایشان دست در زیر آن بردو یکی برگیرد. به نام هر کدام که برآید بدود دهد و چون تمام داده باشد بهموجب مذکور دعا بخواند.

و همچنین هر روز که در دارالضيافه مر تزقه و عمله و مسافران جمع شده باشند و طعام بخورند چون حفاظ قرآن خوانده دعا بگویند او نیز دعائی بگوید. و اگر دوکس از مجاوران جنگ کنند هر دو را بیرون کنند و با متولی بگویند تا متولی بهموجبی که شرط رفته است هر دو را معزول کرده دونفر دیگر را که جنگ نکنند و لایق باشند نصب کند.

و باید که این مرتب جماعت مجاوران و غیر مجاوران که در ربع رشیدی مجتمع شوند هر کس را لایق حال او در مکان مناسب او بنشاند^۱ و نگذارد که بی ترتیب نشینند، و آنج معهود است که رسم مرتب باشد بهجای آرد.

اما مسکن او : آنج داخل ربع رشیدی باشد جهت آنک او مجرد در آنجا باشد از حجر[ه] هائی که خالی مانده متولی حجرهای بدود دهد.

اما جهت آنک اگر متأهل باشد اهل و عیال آنجابنشاند، جهت خود در محله صالحیه خانه بسازد و بهموجبی که مذکور و مقرر است اجارت زمین آن بهدیوان وقف می رساند.

موجبی که مذکور و مقرر است اجارت زمین آن بهدیوان وقف می رساند.

باب واب که در هر موضع خواهند بود به موجبی که مفصل نویشه می شود و شرح آن می آید | بهذه الترتیب والساقة.

باب واب

درگاه بیرونی

یعنی درگاه اولین

ربع رشیدی

شرط آنست که

معتمد و مشفق و متدين

و امین باشد و از

مسکرات اجتناب

نماید و شب و روز

ملازم باشد و احتیاط

کند تا کسان مجھول

و دزد را در اندر و

نگذارد و بداند و

بپرسد که هر کس کمدر

اندر و آن آید کیستند و

کسانی که بیرون روید

هم احتیاط کند تا

چیزی دزدیده بیرون

نیزند و هر کسی که

مانند چنین چیزها

که ذکر رفت و هم و

گمان برد در حال با

متولی یانایب متولی

[۲۳۶]

۱۰

۱۵

۲۰

۲۵

[باب سوم، قسم دوم، فصل چهاردهم: مساکن مجاوران و ملازمان]

| | مُؤذن | آن | بگوید تا تدارک نمایند و به شب در بیند[و کلیدبرگیرد، و گشودن در به وجهی باشد]که متولی احتیاط کرده با او گفته باشد و شرح داده. |
|-------|--|---|--|
| [۲۳۷] | دو نفر از ایشان مدام ملازم مداوم و مجاور خواهند بودن تا در پنج وقت اذان می گویند و امانت و دیانت گوش دارند و هر گز غیبت نمایند. اگر کاری ضروری پیش آید و با متولی بگوید و او را اجازت دهد که بعضی از روز یا یک دو روز بدان کاربرد، و باید که قایم مقام خود یکی را بازدارد تا اذان می گوید. | آرد احتیاط کرده بگیرند و با متولی بگویند تا تدارک و ادب کند. | و آلات دزدیده بیرون |
| ۵ | اما مسکن ایشان: آنچ در ربع رشیدی باشد در روضه دو حجره متولی بدیشان دهد تا در آنجا مجرد مجاور و ساکن باشند. | دارالضیافه مسافران موضعی هست که اگر نساخته اند جهت آن حجره بسازند بقدر آن زمین تا ایشان در آنجا باشند. | دارالضیافه مسافران |
| ۱۰ | اما اگر متأهل باشد جهت اهل و عیال ایشان در محله صالحیه جهت خود خانه بسازند و اجازت آن زمین به دیوان وقف می رسانند. | اما اگر اهل و عیال داشته باشند هر یک جهت خودخانه [ای] در محله صالحیه بسازند و بهموجبی که مذکور و مقرر است اجارت زمین آن به دیوان وقف می رسانند. | موسوعی هست که اگر نساخته اند بسازند تا او در آنجا باشد |
| ۱۵ | و چون شرط رفته که در تمام ماه رمضان و تمام شبها [ای] آدینه و روزها و شباهی متبرک دوازده نفر مؤذن به اتفاق اذان و تمجید گوید و چون آن ده نفر و ایشان مقرر کرده که به محله صالحیه | دشته باشند هر یک جهت خودخانه [ای] در محله صالحیه بسازند و بهموجبی که مذکور و مقرر است اجارت زمین آن به دیوان وقف می نهد. | و مسکن او: همانجا در پس در موضعی اگر نساخته اند بسازند تا او در آنجا باشد |
| ۲۰ | که مساکن ایشان خارج ربع [رشیدی] | و ایشان باید که همواره ملازم در باشند، و اگر به نادر به خانه روند معتمدی قایم مقام خود بر آن در که ایشان نگاه می دارند نصب کنند | اما اگر متأهل باشد جهت خودخانه در محله صالحیه بسازد و به موجب مقرر اجارت زمین آن به دیوان وقف می رساند. |
| ۲۵ | می آید نویشته شده و روز باشندیاشب تمجید [گویند] به اتفاق در آنجا باشند بد[د] | | و اگر احیاناً به نادر به خانه رود |

۱- درین موارد بیش از نیمی از هر سطر سائیده و محوشده است.

[۲۳۸]

معتمدی از قبل خود

قایم مقام خود بر آن

در بگذاردن به موجب

مذکور محافظت

می نماید.

۵

تا بدوقت بازآمدن

ایشان ملازم باشد.

ب——واب

خانقهاه

شرط و ترتیب آن

به موجب مذکور است.

اما مسکن او: تا

مجرد در آن باشد

در پس در خانقهاه

قدرتی موضوع هست

بدو دهنده.

ب——واب

درگاه مناره

شرط و ترتیب آن

بر همان موجب که

در باب درگاه بیرونی

گفته شد.

۱۰

و اگر متأهل باشد

مسکن جهت اهل و

عيال خود در محله

صالحیه بسازد و

اجارت زمین آن

چنانکه مذکور و مقرر

است به دیوان وقف

می رساند.

و مسکن او که مدام

در آنجا مجاور باشد

در پس در دو صفحه

هست، از یکی قدری

باز بینیده‌اند مجرد

در آنجا باشد.

۱۵

اما اگر متأهل

باشد جهت اهل و عیال

خود در محله صالحیه

خانه بسازد و به موجبی

که مذکور و مقرر

است اجارت زمین

آن به دیوان وقف

[۲۳۹]

می رساند.

۲۰

ب——واب

دارالمتوسلی

که خزانه نیز و

کتابخانه نیز در آنجا

باشد.

شرط و کار ایشان

به موجبی که جهت

دیگر بوابان ذکر

رفته.

و مسکن او: آنج

ب——وابان

روضه

یکی بر درگاه

ایمن، یکی بر درگاه

۲۵

[باب سوم، قسم دوم، فصل چهاردهم: مساکن مجاوران و ملازمان]

[۱۸۷]

ایس. در ربع رشیدی می-

و شروط آن بهموجبی که جهت باشد هم آنجا که پس در است جائی که مناسب باشد حجره رفته است.

اما مسکن ایشان که مجرد در آنجا باشند یکی در آشکوب

زیرین در گاه ایس خانه کوچک هست خود در محله صالحیه در آنجا باشند و دیگری در آشکوب زیرین در گاه ایمن حجره ای مقدار آنج دست دهد باشند تا در آنجا ساکن باشد و آلات

فراشان نیز در آنجا می نهد.

اما اگر متأهل

باشد، جهت اهل و عیال ایشان خانه ای جهت خود هر یک در محله صالحیه باشند و به

موجبی که ذکر رفته و مقرر شده اجارت زمین آن به دیوان اوقاف می رسانند.

۵

۱۰

۱۵
[۲۴۰]

۲۰

۲۵

دفعه

۵

دوم از حروف اول

و آن مشتمل است بر احوال مسکن عمله ربع رشیدی که ایشان در داخل [.....] و مسکن نداشته باشند و خارج ربع رشیدی باید که البته مسکن داشته باشند تا ملازم باشند باشند به شهر و دیه نر وند، چه شرط آنست که هر ک مجاور ربع رشیدی باشد یا مقیم شهرستان [ن] باشد اوزراهیچ ندهند.

و آن محصور است در دو قسم:

قسم

۶

اول از دفعه دوم از حرف اول

جماعتی که ایشان را مسکن در محله صالحیه باشد، و شرط آنکه ایشان خانه خود در آنجا [بازند.] [۲۴۱] و این محله صالحیه محلتی است از محلات شهرستان رشیدی که به ربع رشیدی [ی] تزدیک است و یک در کوچه آن مر بزرگ ربع رشیدی است که بر بالا می روند، و یک در دیگر به جانب بازار که بدهان دروازه سرخاب می روند و جهت [آن نام] محلت صالحیه نهاده شده که جماعت اهل صلاح که مجاوران و ملازمان [شهرستان] رشیدی باشند خانه های ایشان در آنجا باشد، و فاسقان را در آنجا [راه و] مدخل و مقام نباشد.

۱۵

مشعل نداران

مرسوم و مشاهر ایشان در مصارف آمده و شرط آن است که اگر اتفاق افتاد که بعضی از شبها باید که ملازم در ربع رشیدی باشند و آنجا بخسبند در حجره بوابان بخسبند.

و این مشعله داران که متدين باشند و امین و منافق و آنانکه متأهل باشند جهت خود خانه ها در محله صالحیه بازند تا هل و عیال ایشان آنجا مقيم شوند و ایشان به نفس خود شب پیش مشعله ملازم [م] باشند و پیش بوابان که بدبیشان تزدیک باشند بخسبند. و مرسوم ایشان هر یک در موضع خیر در آمده.

سقایی

شرط آنست که خانه [ی] تمامت سقاییان که در ربع رشیدی معین شده و ملازم، و اگر اتفاق افتاد که شب باید که ملازم باشند در ربع رشیدی بخسبند در حجره فراشان بهم باشند با آنکه عزب باشند. آنانک عزب باشند و آنانک متأهل باشند درین محله صالحیه خانه بازند و مقیم شوند.

[۲۴۲] و شرط آنست که از مسکرات اجتناب نمایند و صالح و متدين باشند، و جهت هر موضع که معین شده مجاوران آن موضع را آب بدھند و آب بیاشند تا فراش بروند^۳ و بشوید.

۲۰

و مرسوم ایشان هر یک در موضع خیر در آمده.

۲۵

۱- به علت سائیدگی و محوشیدگی مرکب، کلماتی چند از انتهای سطور قابل خواندن نیست.

۲- اصل: بخشید

۳- اصل: بروید

[باب سوم، قسم دوم فصل، چهاردهم : مساکن مجاوران و ملازمان]

| | | | | | | | |
|----|---------------|-----------------------|-----|-----------------------|-----|-------------------|----------------------|
| | | مشعله | دار | مشعله | دار | سق | سق |
| | | مفتح الابواب | | كه ملازم باب- | | روضه و مجاوران | خانقه و مجاوران |
| | | و آن صحن در گاه مناره | | الابواب باشد. | | آن و دار المصاحف. | حجر[ه]ها و مطبخ |
| | | و در گاه دار الضيافه | | و باب الابواب آن | | | آن و مجاوران سا باط |
| ۵ | | است ... روضه به | | است که پيش ازین | | | خانقه و ممر آن تا |
| | | جانب ايس : | | در باغ رشيد اباد | | | در گاه روضه و در گاه |
| | | سه مشعله. | | آنجا بود و در آنجا | | | مناره و سقايه که در |
| | | در گاه | | به جانب بالابر ممر | | | آن ممر است. |
| | | ... روضه به جانب | | ربع رشيدی می باشد | | | |
| ۱۰ | | ... [ا]يس | | و بايد که چرا غها[ای] | | | |
| | | ... يك مشعله | | آن ممر هم به عهده | | | |
| | | | | او باشد، او يك | | | |
| | | | | مشعله دارد. | | | |
| | | | | مرتبين و ممر | | | |
| | | | | ومرسوم و مشاهره | | | |
| ۱۵ | [مشعله دار] | | | او در خاتمه اين دفعه | | | |
| | در | | | ثبت شده. بايد که بدان | | | |
| | ... د[و]مشعله | | | موجب بدنه. | | | |
| | | | | | | | |
| | | مشعله | دار | | | | |
| | | در داروخانه و | | | | | |
| | | در خانقه: دو مشعله | | | | | |
| ۲۰ | | | | | | | |
| | | در خانقه: يك | | | | | |
| | | مشعله | | | | | |
| | | در داروخانه: | | | | | |
| | | يک مشعله | | | | | |
| ۲۵ | | | | | | | |

۱- مواردي است که به علت سائیدگی حروف مطالب محو شده است.

و تمامت چراغها که درین ابواب البر در
میرها^۱
که درفصل روشنائی این مشعله درآن^۱

اتا
تابك
ده نفر کودک یتیم که ش[رط رفته]....^۱ قرآن
آموزد،
اتا^۱ تابك درخانه خود باشد.....^۱ مقام داشته باشند.
این اتابك همه را پيش معلم...آمده ...^۱ مرد پير
و معتمد و مشفق باشد که همه ک[ودکان]^۱ دیگر....^۱ ید
که آن اتابك مردی عزب و مسن باشد تا پيش کودکان...^۱
مدام ملازم تواند بود و ایشان را نگاه تواند داشت
و ایشان را به حمام او برد و آرد و جامه و خورش
ایشان متولی به دست او دهد و واقف باشد تا او به
راستی جهت ایشان صرف می کند.
و همه روزه ایشان را پيش معلم می آرد و آنجا
می نشیند تا قرآن می آموزند و باز ایشان را به خانه
برد و نگذارد که بی ادبی کنند.

یتیم
ازده نفر که شرط رفته که ایشان را معلم قرآن
بیاموزد.
آنکه ایشان را هیچ کس مادر و خویش نباشد که
نگاه دارد. ۵

جهت ایشان خانه در محله صالحیه بسازند تا
در آنجا باشند و روز پيش معلم و اتابك که معین شده
ملازم باشند بهموجبی که ذکر رود و بهموجبی که در
وقفيه آمده مایحتاج ایشان می دهند و چندین مدت
که مقرر شده قرآن خوانند. ۱۰

وبعد ازان ایشان بیرون روند و به عوض ایشان
دیگر یتیمان بیارند.

مؤذن
ازدوازده نفر. ۱۵

بعد دو نفر که ایشان را در حرف بالا نویشته و
مسکن ایشان معین رفته، تا در آنجا مجرد و ملازم
باشند.

وجهت اهل وعیال خود در محله صالحیه خانه
بسازند، بقی بعده ده نفر. ۲۰

این ده نفر مؤذن را وظیفه آنست که ماه رمضان
بتمام و روزها و شبها^[۱] متبرک بدین تفصیل:
شب رغایب، شب برات، شب قدر^۱، شب عیدین،
شب میلاد مصطفی علیه الصلوٰة والسلام، شب وفات
واقف، شب نوروز، و شباهی آدینه،
بتمام ملازم و بع رشیدی باشند و به روز
و شب اذان و به شب تمجید گویند. ۲۵

ومکبری در مسجد، چنانکه وقفيه بدان ناطق،
با آن دونفر بهم و شبها^[۱] [رمضان و شبها و روزها^[۱]]

۱ - مواردی است که مقداری از مطالب تالنتهای هر سطر سائیده و محو شده است.

عزیز که مفصل گشته به سفره آش حاضر شوند و طعام بخوردند و روز آدینه به سفره دارالضيافه به دو وقت حاضر شوند، متولی درین روز آدینه راتب آش و نان ایشان از انج از راتب دارالضيافه مجاوران و مسافران زیادت آمده باشد اضافه کند، و اگر ازان چیزی زیادت نمانده باشد از وجهی دیگر که صلاح داند اضافه کند تا ایشان مشاهره [و] میاومه که معین کرده‌ایم و در فصل مشاهرات و مراسم و نان در آمده می‌ستانند و به موجبی که شرح داده شد مداومت نمایند.

۱۰

و اگر در آن کار تقصیر نمایند و بدان وفا ننمایند متولی آن را که تقصیر کرده چیزی ندهد و بیرون کند و دیگری را نصب کند، و تا جهد باشد مؤذنان خوش آواز اختیار کند.

۱۵

و مسکن ایشان : باید که در محله [صالحیه]
.... 'بازند و آنجا مقیم باشند و اجرت زمین
.... 'ایشان معین کرده‌ایم که همواره ملازم و مجاور
..... ' که آنجا ملازم خواهند بودن به کاری
و تردد کنند اختیار ایشان راست.

۲۰

۵

قس

دوم از دفعه دوم از حرف اول

جماعتی که ایشان را مسکن در ... ' نباشد و شرط آنکه البته در شهرستان رشیدی در دیگر محلات جهت خود خانه بسازند و آنجا مقیم [باشند.]

[۲۴۵]

۱- مواردی است که کلماتی چند به علت سائیدگی محو شده است.

| ان | لار | اسفه |
|--|---|------|
| بهموجبی که مقرر است خانه ایشان ... [رشیدی] | ونه نفر سرهنگ | |
| باشد. اجرت زمین به دیوان وقف رسانند، و مرسوم و میاومه ایشان. ^۱ از سه نفر هر یک | ایشان را خانه در ربع زیر باشد. اجرت زمین به دیوان وقف رسانند، و مرسوم و میاومه ایشان : | |
| بالمیاومه | ازان اسفه سالار | ۵ |
| هریک را | یک نفر | |
| در روزی نان | از نه نفر | |
| دومن | بالمشاهره بالمیاومه | |
| غلامان | سرهنگان | |
| قزوینی و رومی و گرجی ارمنی و ۵..... ^۱ | هر سال هر روز نان سی دینار نان هر روز سه من | |
| و حبسی و زنگ و هندو وغیرهم که ایشان را | چهل دینار سه من | |
| وقف کرده ایم به موجبی که در فصل مصارف به شرح | غلامان | |
| گفته و شروط آن نویشته [شده]. | ترک که ایشان را با زنان و فرزندان بهم وقف کرد هم به موجبی که در فصل مصارف به شرح و بسط نویشته و شرایط آن تمام گفته شده. | |
| مساکن ایشان به چندموضع معین می رو دیر و ازان | مسکن ایشان: بعضی در ربع بالا و بعضی در ربع | |
| به جا [ئی دیگر] ^۱ نرون و مقیم و ساکن نشوند. | زیر. به موجبی که متولی مصلحت داند. هریک ازین بیست گانه جهت خود خانه بسازند، و آنانک قدرت ساختن ندارند به اجرت بگیرند. | |
| دفعه | دفعه | ۱۵ |
| که باغی کنند در | از صدو پنجاه نفر | |
| باغ فتح باد و در باغ | که با غبان اند. | |
| رشیدا باد. خانه جهت | صد نفر از ایشان مقرر | |
| خود بسازند یا به اجرت | است که در درزها که | |
| بکیر ندو جائی دیگر | در باغ رشید اباد | |
| مقیم نشوند. | است ساکن شوند و در آن درزها مقیم باشند. | |
| فتح باد: بیست | و پنجاه نفر در | |
| نفر. | باغ فتح باد در درزها | |
| رشیدا باد: ده | که در آن جا است مقیم و | |
| نفر. | ساکن باشند. | |
| دفعه | معه لار | ۲۰ |
| غلامان بیست گانه | اصل رقبه ابوب البر | |
| | در شهرستان خانه ای جهت خود بسازد و اجرت | |
| | زمین به موجب مقرر به دیوان وقف رساند. | |
| | و مرسوم و میاومه او : | |

۱- مواردی است که چند کلمه سائیده و محو شده است.

[۱۹۳]

| | | |
|--|----------------------------------|-------------------------------------|
| که جهت اعمال و صناعات متفرقه و باغبانی و هر کار که متولی صلاح دارد نصب کند. | بالمیاومه هر روز نان دو من | بالمشاهره در سالی پنجاه دینار |
| خانه ایشان در شهرستان رشیدی باشد، جهت خود خانه بسازند یا با اجرت گیرند. | | |
| ۵ | | |

[۲۴۶]

حرف دوم

و آن مشتمل است بر موضع که هر یک جهت چیزی معین شده و آن به دو دفعه منقسم می‌گردد.

دفعه

اول از حرف دوم

و آن مشتمل است بر موضع که آن جهت جمعیت هر وقت و هر قوم معین است، و آن محصور است در دو قسم:

۱۵ ۵

دوم از دفعه اول از حرف دوم

موضع که جهت جمعیت و هر چیز معین گشته.

روض

ه

دارالمصادر

وکتب الحديث

[و] حجر [های] ان

جهت مجاوران است بمحضی که مفصل معین گشته.

ونماز جمعه و اعياد ولیالی متبرکه در صفة بزرگ
وصفات های کوچک و صحن و گنبد گزارند.

و مقرر چنان است که درین ایام که ذکر می‌رود
به موجب مفصل در آنجا آش بدهند:

روز عیدین، روز نوروز، روز عاشورا، روز عید

شش، روزها [ی] عید ایام البيض غیر از ماه رمضان،

روز وفات واقف.

[در] صفة بزرگ خطیب خطبه خواندواعظ وعظ

انقاذه

و حجر های آن

بمحضی که مفصل گشته به مجاوران داده شده و به

بنام هر یک ثبت گشته، بیرون از آن این موضع....

جهت هر چیز و هر کار.

۲۰ ۲۵

۲۴۷

۱- اینجا چند کلمه سائیده و محو شده است.

۲- نکاه کنید به سطر سوم ستون اول صفحه ۲۰۲.

| صفه | صفه | |
|--|--|--|
| ... در آنجا جمعیت‌سازند و سفره نهند در بعضی اوقات که معین شده. | بزرگ و صحن سرای و صفحه‌های کوچک جهت آنک آنجا جمعیت سازند و سفره نهند، به موجبی که معین شده بخواهد به | ودر هرسال یک سی پاره و یک جامع الاصول که شر طرفه در دارالمصاحف بنویسنده وقف مسجد هر شهری از شهرها [ی] اسلام کنند به موجبی که معین شده بر آن صفة دعائی که معین شده بخواهد به موجبی که شرح آن در فصل دارالمصاحف آمده. و درس حدیث و تفسیر و فقه و سایر علوم دینی به تابستان آنجا گویند و در زمستان در گنبد. |
| زیرزمیه——ن جهت آنک بعضی ریچارها [ی] ترش وشیرین و میو [ه] هاو چیزها که ممکن باشد که افسرده گردد متولی بفرماید تا در آنجا بنهند تابه وقت احتیاج که در آن خانقه آش دهنده بر خوان بنهند. | مطبخ جهت آنک به اوقات که آش در خانقه‌دهند، بعض آش در آنجا پزند. یا چون آش بسیار باشد که در مطبخ دارالضیافه میسر نگردد چیزی در آنجا نیز اضافه کرده بپزند و بریان در نهند. | و به زمستان حجره بزرگ که در آشکوب زیرین است در حوالی صفة بزرگ و طول آن دهگز و عرض آن هفت گز است و یک حجره دیگر کوچک که هم در جنب آن است تعلیم کند. |
| طنب——ی جهت آنک در بعضی اوقات آنجانیز جمعیت‌سازند و سفره نهند. | و چند روزه هیزم در آنجا بنهند و بعضی آلات مطبخ در آنجا در مخزن بنهند، و مطبخی بهره‌ وقت که آش پزد در آنجا باشد. | رواق الـ ترتبیـن جهت آنک ترتیب بعضی ادویه و اشربه در آنجا کنند و مزورات که جهت رنجوران سازند آنجا مقرر کنند و تفحص نمایند و طبیب بهره‌ وقت آنجا آید و بعضی چیزها که بهداروخانه تعلق می‌گیرد طبیب آنجا معین کند و در خانه‌ها که بدان متعلق است عمله معین شده‌اند و مفصل شده که مجرد آنجا مجاور باشند و غرفه‌ها در خانه‌ها و مطبخها [ی] آن گیرند. |
| زیر نمیه——ن در جنب گنبد که در آن برابر حمام است، متولی چیزها که صلاح داند در آنجانید و میو و چیزها [ئی] که در زمستان افسرده گردد هم در آنجا نهند. | داروخانه جهت آنک ادویه مفرد و مرکب و اشربه در آن نهند به موجبی که معهود است و مخزن‌های آن جهت آنک مایحتاج در آنجا نهند. | ۱- دو سه کلمه‌ای سائیده و محو شده است. |

[باب سوم، قسم دوم، فصل چهاردهم: مساکن مجاوران و ملازمان]

| | حـمـ | امـ | بـهـ | رـزـهاـ |
|-----|--------------|--|------------------|------------------|
| ۵ | و مسلخ آن | جهت آنک جماعتی که متولی صلاح داند آنجا روند، و هر ک برود اجرت حمام بددهد تا حمام زود خراب نشود، واین حمام از موقوفات ابواب البراست. | مهـ | مهـ رـزـ |
| ۱۰ | زـيـ | جهت آنک جماعتی که متولی صلاح داند در آنجا نهد از مأکولات و مشروبات وغیره. | بـزـرـگـ | بـزـرـگـ |
| ۱۵ | مفتـحـالـابـ | جهت آنک تابستان واوقاتی که برف و باران نیاید قیان آنجا نهاده باشد و نان آنجا بر کشند. و ممن بیرونی و اندرونی و دارالضیافه اینم و ایسر و ممن مواضع در آنجاست. | دارـالـضـیـافـ | دارـالـضـیـافـ |
| ۲۰ | سـراـچـ | و حجر[ه]ها که بر پشت دارالضیافه است. تمامت حوایج و نمکسود و انگور آونک و هرج متولی صلاح داند و رأی او اقتضا کند در آنجا می نهد. | آـیـمـنـ | آـیـمـنـ |
| ۲۴۹ | | | مـطـبـخـهـ | مـطـبـخـهـ |
| ۲۵ | | | ایـ | ایـ |
| | | | دوـ | دوـ |
| | | | دارـالـضـیـافـهـ | دارـالـضـیـافـهـ |

وازان مسافران غیر
آنچ کفته شده که ایشان
را وثاقی دیگر بدنهند
دیگران همه درین
دارالضیافه بخسبند.

جهت آش پختن
جهت مجاوران و
مسافران غیرهم.

۵

۳

قسم

دوم از دفعه اول از حرف دوم

موضع که خالی باشد تا متولی به وقت جهت هر مصلحتی و هر چیزی و هر کس که باید به حسب حال
معین می کند.^۱

۱۰

سراج بالا - سراجهای که شیخ در آن باشد در خانقه.
متولی آن را جهت بعض رختها و فرش و طرح و
جهت مصالحی که بهر وقت او را روی نماید معین
کند، یا اگر اتفاق افتاد که چند روز عزیزی را آنجا
آرد هم شاید. لکن قطعاً به مسکن اقامت به کس ندهد.

سراج ۴ ها
که بر سر در گاه بیرونی ربع رسیدی است و چهار
صفه ها که بر غلام گردش است متصل فر جاب که روی
بامفتح البواب دارد.

باید که همواره در آن بسته کلید پیش متولی باشد.
تا وقتی که خواهد مسافری باعزمیزی را چند روز آنجافرو
آرد از آنانک معین شده که دارالضیافه مسافران آیند
و ایشان را غیر دارالضیافه مسکنی باید دادن که چند
روز که معهود است و مشروط است آنجا نزول کنند.
و موضعی که میان دو منواره برس در
ربع رسیدی است هم جهت امثال این جماعت در آن بسته
دارند تا متولی کسانی را که لا یق داند آنجافرو آرد.

اهنشاهی ش خانقه
سه موضع :
از ان صفة، و ازان طنبی، و ازان تابخانه.
اگر در اوقات سماع کسی خواهد که ازانجا
تفرج کند شاید، و اگر متولی رختی در آن نهاد بدرأی او
تعلق دارد.

سراجهه درگاه خانقه [ای]

سه موضع :
بدرأی متولی تعلق دارد.
این موضع جهت آلات و فرش و طرح و نقل و میوه
نهادن و ترشیها نیز در آنجا نهادن لایق است. باقی
بدرأی او تعلق دارد.

حج ره
کوچک بر بالای خانقه، آنجا که شهنشاهی تابخانه
است و نام آن روزنه الحیات است.
در آن بسته دارند تمام توپی وقتی که خواهد به خلوت

۱۵

۲۰

۲۵۰

۲۵

۱

۱ - در کنار این سطر به خط جدید این عبارت آمده است، «از باغ شبستر انگور ده هزار من».

آنجا نشیند یا کسی را که خواهد روزی دو سه آنجا
فرو آرد.

دیگر

مواضع که داخل ربع رشیدی است

و آن داخل این تفصیلات مذکور نشده، متولی
جهت هر چیز و هر کس که صلاح داند معین کند.

دفعة

دوم از حروف دوم

و آن مشتمل است بر مواضع که آن جهت مخزن چیزهای متنوع و انبارها معین گشته
محصور در دو قسم.

قسم

اول از دفعه دوم از حرف دوم

مواضع که جهت انواع مخازن و انبارها داخل ربع رشیدی معین گشته

جهت

خرانه کتب

دو در کتابخانه از یمین و یسار گنبد ساخته
شده، و ترتیب آن چنان است که مادام که ممکن
باشد مصاحف که زیادت ازان باشد که در گنبد نهند
و کتب منقولات و مصنفات خاصه در کتابخانه ایمن

نهند و کتب معقولات در کتابخانه ایس، واگر میسر
نگردد بعضی که از جانبی زاید آید و در دیگر جانب
گنجید علی حده بنهند.

و شرط چنانست که این کتابخانه را یک خازن
و یک مناول باشد، هر یک عاقل و کافی و متورع و
نویسنده و صاحب معرفت کتب.

و کلید به دست خازن باشد و متولی و مشرف و
ناظر هر سه مهر می کنند، و پیش هر یک ازین جماعت
نسختی از فهرست کتب باشد مقابل ومنقح و یک

خرانه نقود و اجناس

از خانه متولی خانهای که محکمتر باشد متولی از
بهر خزانه معین کند و به مهر متولی و مشرف و ناظر
باشد و به وقتی که چیزی خرج کنند مهر برگیرند و
صرف کنند.

و شرط رفته که هر وجهی که نقد که باشد و به خزانه
آرند در صندوقی نهند که ما اختراع کرده آن را
«صندوق ضبط» نام نهاده ایم و هر سه به اتفاق مهر
کنند و هم به اتفاق ازانجا بیرون آورده صرف
می کنند و نسخت اصل و خرج آن در آن صندوق نیز
می نهند.

نسخت ازان فهرست در هر کتابخانه‌ای در خریطه‌ای
به مهر ایشان نهاده باشد.

و شرط آنست که هر کس که خواهد که کتابی از انجا
بیرون آورد تا چندان کتاب که ضعف قیمت آن ارزد
به رهن در کتابخانه ننهد بدو ندهند و چون به شرط
مذکور بدو [دهند]....^۱ زیادت از یک ما[ه] ...^۱
بیشتر نگذارند و بعد از ماهی البته باز گیرند و
با جای خود نهند.

و قطعاً رخصت [چنان] نیست که از تبریز و
حومه آن بیرون برند، و اگر به خلاف این شروط کنند
دهند [و گیرند]....^۱ [در سخ] ط باری تعالی باشند
و غرم آن بکشند.

و باید که مهری که ما ساخته‌ایم بر [پشت]
کتب...^۱ به چند موضع بزنند تا از خیانت دور باشد.

جهت

فرش و طرح

از هر نوع در آن نهادن

از جمله موضع که آن در تفصیل نیامده متولی
صلاح داند در آن بسته دارد و کلید آن برگیرد.^۵

انباره

که در ربع رشیدی است بعضی جهت گندم و
بعضی جهت جو و بعضی جهت آرد و بعضی جهت
گاورس و بعضی جهت دیگر حبوب و بعضی جهت
حوالیج و بعضی جهت کاه، چنانکه متولی معین کند.
و اگر انباری چند دیگر در بایست باشد متولی
از جمله وجوه عمارت وقف این بقاع بر حسب مصلحت
بسازد.

۱۵

۴

ق**دوم از دفعه دوم از حرف دوم**

موضع که جهت انبارها و مصالح ربع رشیدی خارج ربع رشیدی در ربع و شهرستان معین شده.

انبارها
که جهت هیزم و فحم و حوالیج و مایحتاج ربع
رشیدی معین شده.

و هر چند دیگر که در بایست باشد متولی بسازد
بر حسب مصلحت از مال عمارت وقف این بقاع.

انبارها
که در کاروانسراها وغیر آن جهت راتب نان ربع
رشیدی معین شده.

تا همواره غله وغیره در آن نگاه دارند، و هر چند
دیگر که باید متولی بسازد از مال عمارت وقف.

۲۰

۱- مواردی است که یکی دو سه کلمه به علت سائیدگی محو شده است.

[فصل پانزدهم]

در بیان آنک جهت اضافت عیدین و دیگر اعیاد و ایام عاشورا و نوروز
وصول واقف به عالم باقی و هر روزی که مثل آن روز باشد از هرسال و وجه
سامع جهت اهل خانقاہ و صادر ووارد و وجه مدارس فقراء وارد خانقاہ باشند
و زیادهای که اضافه مایحتاج صادر و وارد کرده ازین نیمه معین شده است
و در بعض ازین امور به موجبی که در تفصیل می‌آید متولی مخیر است که اگر
صرفی دیگر اولی داند وجه آن بدان صرف کند.

[۲۵۲]

۵

| | اضافه | اضافه |
|----|---|--|
| ۱۰ | جهت آش عیدین ^۱ راتب یومی آن روز که به قرار معهود هر روزه موجود و معین باشد. | جهت راتب شبهای رمضان بیرون راتبی که در فصل دارالضیافه در مایحتاج آش میاومه مجاوران و مسافران آمد. |
| ۱۵ | نقدان صد هزار شصت دینار نیم دانگ یک کهزار ... ^۱ جهت مرتز [قه] و عمله وسایر ارامل | نقدان جهت مصالح صد کاسه آش شش دینار نیم سه تسو شرط کرده آمد که بدین موجب اضافت این شبهای کنند، در هر شب: |
| ۲۰ | نقدان جهت اطعمه و حلاوه سی پنج من | نقدان و شربت و غیره سی پنج دینار نیم دانگ (عبارت در حاشیه بطور ازیب) |
| ۲۵ | عید اصحی، به موجبی که در شبهای رمضان [به راتب] بد هند و این قدر اضافت کنند، [زاید ببر] میاومه آن روز. | عید فطر، [ونیز] آنج در شبهای رمضان معین است بد هند و این قدر اضافت کنند زاید بر کاسه نیز به وقت خوان نهادن اضافت این کاسه های آش بر سفره نهند. |

[۲۵۳]

۱- یکی دو کلمه سائیده و محو شده است.

| | | | |
|--|---|---|--|
| <p>فان</p> <p>شصت پنج من</p> <p>قد</p> <p>صد سی هشت دینار</p> <p>چهار دانگک تسوئی</p> <p>جهت اضافه آش:</p> <p>چهل یک دینار</p> <p>چهار دانگک تسوئی</p> <p>جهت قربان:</p> <p>نود شش دینار</p> <p>شتر رأس شصت دینار</p> <p>کاو رأس پانزده دینار</p> <p>گوسقند هشت سر</p> <p>بیست یک دینار</p> | <p>فان</p> <p>شصت پنج من</p> <p>گندم</p> <p>جهت فطر</p> <p>یکهزار دویست من</p> <p>نقند</p> <p>پنجاه هشت دینار و</p> <p>دانگک تسوئی</p> <p>جهت اضافه راتب:</p> <p>چهل یک دینار</p> <p>چهار دانگک تسوئی</p> <p>جهت صدقه:</p> <p>شازده دینار</p> <p>چهار دانگک</p> | <p>جهت</p> <p>کشکک یا جوداب</p> <p>از ده صحن</p> <p>یک دینار دو دانگک</p> <p>دنبه</p> <p>سه من</p> <p>یک دانگک</p> | <p>جهت</p> <p>بر نج بدایه^۱</p> <p>از بیست صحن</p> <p>یک دینار</p> <p>روغن دنبه</p> <p>هشت من</p> <p>یکمن نیم</p> <p>دو دانگک</p> |
| <p>۵</p> | <p>۱۰</p> | <p>۱۵</p> | <p>۲۰</p> |
| <p>اضافه</p> <p>جهت شب میلاد رسول علیه الصلوٰة والسلام ...^۲</p> <p>ربيع الاول باشد بهموجبی که جهت شباهی رمضان</p> <p>معین گشته.... صرف کنند بیرون میاومهای که هر روز</p> <p>مقرر است.</p> | <p>جهت شب میلاد رسول علیه الصلوٰة والسلام ...^۲</p> <p>ربيع الاول باشد بهموجبی که جهت شباهی رمضان</p> <p>معین گشته.... صرف کنند بیرون میاومهای که هر روز</p> <p>مقرر است.</p> | <p>جهت</p> <p>آنک بر سر بر نج</p> <p>نهند</p> <p>مرغ و کبوتر ده پاره</p> <p>یک دینار دو دانگک</p> <p>پیاز</p> <p>و چندر</p> <p>پنج دانگک</p> <p>نیم</p> | <p>جهت</p> <p>قلیه ترش و شیرین</p> <p>از ده صحن</p> <p>یک دینار دانگک</p> <p>گوشت</p> <p>هفت من</p> <p>پنج دانگک</p> <p>تخم مرغ</p> <p>و سرکه</p> <p>دانگک</p> |
| <p>۱۵</p> | <p>۲۵</p> | <p>۳۰</p> | <p>۴۰</p> |
| <p>نقند</p> <p>جهت بهار رس و حلساه</p> <p>(۹) و غیره</p> <p>چهل یک دینار</p> <p>چهار دانگک تسوئی</p> | <p>فان</p> <p>صد من</p> | <p>جهت</p> <p>باقلی آب از ده صحن</p> <p>یک دینار دو دانگک</p> <p>باقلی عسل</p> <p>یکمن نیم</p> <p>چهار دانگک</p> <p>روغن</p> <p>سه من</p> <p>دانگک</p> <p>نیم من</p> <p>دو دانگک</p> | <p>جهت</p> <p>سنبوسه که بر سر</p> <p>بر نج نهند.</p> <p>بر هر صحنی چهار</p> <p>عدد در هشتاد عدد</p> <p>یک دینار دانگک</p> <p>آرد</p> <p>کنجد یا</p> <p>روغن گاو</p> <p>هشت من</p> <p>یک دینار</p> |
| <p>۴</p> | <p>۴</p> | <p>۴</p> | <p>۴</p> |
| <p>اضافه</p> <p>جهت شب معراج بیرون راتب یومی هم بهموجبی</p> <p>که جهت میلاد رسول علیه الصلوٰة والسلام شرح داده</p> <p>شد.</p> | <p>جهت شب معراج بیرون راتب یومی هم بهموجبی</p> <p>که جهت میلاد رسول علیه الصلوٰة والسلام شرح داده</p> <p>شد.</p> | <p>جهت</p> <p>گوشت و روغن و توابل</p> <p>هشت من</p> <p>یک دینار</p> | <p>[۲۵۴]</p> |

^۱- کذا در اصل، مناجه شود به سطر ۲۴ صفحه ۱۳۶ که همین کلمه استعمال شده است. ۲- دو سه کلمه سائیده و محو شده.

[باب سوم، قسم دوم، فصل پانزدهم : اضافت عیدین...]

[۲۰۱]

| | | اضافت | جه | جه |
|----|--|---|---------------------------------------|---|
| | | نقد | نقد | نقد |
| ۵ | | جهت شب برات، بیرون راتب یومی، که آن شب پانزدهم شعبان است به موجب شبهای[۱] رمضان | قطایف از بیست صحن ده دینار دانگ | حلوات پالوده یا حلوا[۱] گرم از بیست صحن |
| ۱۰ | | نقد | نقد | نقد |
| | | چهل یک دینار | صد من | شش دینار دو دانگ نیم |
| | | چهار دانگ تسویی | | |
| | | اضافت | اضافت | اضافت |
| ۱۵ | | جهت شب استفتح که شب پانزدهم رجب باشد که روز روزه داشته باشند و شب افطار کنند، بیرون راتب یومی، هم به موجب شبهای[۱] رمضان ^۱ | مغز بادام یکمن نیم دو دینار نیم | هفت من سه من دو دینار |
| ۲۰ | | نقد | نقد | نقد |
| | | چهل یک دینار | صد من | سه دینار نیم |
| | | چهار دانگ تسویی | | نیم دانگ |
| ۲۵ | | اضافت | اضافت | اضافت |
| | | جهت شب غایب که شب آدینه اولین باشد از ماه رجب بیرون راتب یومی هم به موجب شبهای[۱] رمضان | سیزده صحن شش دینار دانگ | بریان ذعفران |
| | | نقد | نقد | نقد |
| | | چهل یک دینار | صد من | دانگ |
| | | چهار دانگ تسویی | | دوسر |
| | | اضافت | اضافت | اضافت |
| | | جهت روز نوروز بیرون راتب یومی هم به موجب شبهای[۱] رمضان، لکن درین روز وجه صدقه ریادت است به موجب مفصل | شکر دو من دو دینار | چهار دینار پنج دانگ |
| | | نقد | نقد | نقد |
| | | پنجاه هشت دینار | صد من | مغز جوز |
| | | دو دانگ تسویی | | شیره |

[۲۵۵]

۱- یکی دو کلمه محو شده است.

جهت جهت

آخر اجات...^۱ ...
^۱ ... حلاوه
^۱ ...
^۱ ...

اضافه

جهت آش و صدقه روز وفات واقف بیرون راتب

اضافه

جهت اعیاد ایام البیض که شانزدهم هر ماهی باشد
 بیرون ماه رمضان یازده عید باشد و یک عید ششم که
 هشتم شوال باشد ازدوازه عید

۵

چهارصد چهل دینار

بیرون راتب یومی که آن هر روزه معین است.

جهت جهت

ما يحتاج نان و
 حلوا در هر عیدی
 شانزده دینار چهار
 دانگ
 بیست دینار
 دویست چهل دینار

۱۰

جهت جهت

آش و حلاوه صدقه
 وغيره چهل چهل شش
 پک دینار دینار
 چهار دانگ چهار دانگ
 تسوئی

و متولی درین هر دو مخیر است تا اگر مصرفی
 دیگر اولی داند بدان صرف کند.

۱۵

اضافه

جهت وجه سمع که در هر ماهی دو ساعت شرط
 رفته بیرون راتب میاومه آن روز یا آن شب که سمع
 کنند، بهر سمعای مقرر بیست دینار که درسالی باشد
 چهارصد هشتاد دینار

۲۰

متولی در یکی ازین سمع مخیر است اگر مصرفی
 دیگر اولی داند وجه یک سمع بدان صرف کند.
 شرط کرده آمد که در خانقه هر ماه دو نوبت سمع

سازند جهت مقیمان و مرتزقه ربع رشیدی و صادر و
 وارد و کسانی که متولی مناسب داند در اوقات مختلفه
 هر ماهی، و هر که حاضر شود از غیر ایشان مایحتاج
 هر سمعای بیست دینار رایج از حاصل این یک نیمه

۲۵

[۲۵۶]

اضافه

جهت روز عاشورا که دهم ماه محرم باشد بیرون
 میاومه

چهل شش دینار چهار دانگ

۱- از مواردی است که کلمات سائیده و محو شده است.

۲- در ذیل این بند به خط جدید و بد اضافه شده است: «جهت مسافران و درویشان از باغ شبستر هرسال سه هزار من خشکبار پانصد من، چارصد من بادام»

اضافه

۴ مصالح اخراجات خانقه جهت نازلان به موجبی
که ذکر می‌رود
رایج پانصد دینار

۵ شرط کرده آمد که این پانصد دینار رایج بنابر
آنک شاید که در اوقات مسافران بیشتر نازل شوند
یا بغایت بزرگوار و عزیز النفس و متمیز باشند و راتب
یومی به وقت تزول ایشان پرداخته شده باشد و چیزی
نمانده، یا اگر مانده باشد لایق حال این نازلان باشد
از قبل قدر، یا از قبل نوع، یا از قبل هردو؛ یا جمعی
بررسنده متولی صواب آن بیند که جهت ایشان به
استقلال سفرهای بیندازد و چون بیندازد وی را خجالت
باید کشید.

و چون جهت ضیافت چنین مردمان چیزی تعیین

۱۵ نرفته باشد هر آینه که وی را خجالت باید برد و
با زماندگی کار خانقه باشد، ولهذا که ما روانداشته ایم
که مردمان متمیز را خود تکلیف کنند که در میان
اهل خانقه در آیند جهت مقام و مسکن یا جهت
تناول کردن با ایشان، بلکه گفته ایم که مردمان متمیز
را جدا یگانه فرو آرند و جای ایشان تعیین کرده تا
منفرد در آن موضع فرو آیند تا ایشان را تقلی یا
ملالتی از ناجنسان فرسد.

۲۵ لاجرم جهت این مهم و مصلحت هر سال مبلغ
پانصد دینار مذکور از حاصل این یک نیمه که تعلق
به ربع رسیدی و اهل آن دارد تعیین رفت تامتو لی هر
سال این پانصد دینار را در وجه کلیچه و حلو او نانها [ی]
نازک از تنک و گرده و انکور آونک و دیگر فواکد و
میویز و خرماقصب و دوشاب و مغز جوز و پنیر و بادام و
لبنیات و مخللات و ریچارات و دیگر طعامها و آشها

موقوفات که شرط رفته و مشروح گفته و نویشته شده
بدهنده تا اضافت سفره راتب آن روز یا آن شب کنند که
متولی اختیار کرده باشد که در آن وقت آن سماع کنند
چنانکه به موجب مذکور در هر سال چهارصد هشتاد
دینار باشد.

و وقت سماع که به شب باشد یا به روز هم مفوض
است به رأی متولی.

و اگر در ماهی مانعی و سببی حادث گردد که سماع
نتوان کردن در ماهی دیگر به وقتی که متولی مصلحت
داند بکند، ولاشک اگر اتفاق سماع در اوقات متبر که
افتد که در آن اوقات مبالغ و جووه اضافت می‌آورند
رفته هر آینه وجه سماع زیادت باشد و آن سماع را
جمعیت بیشتر تواند بود به حسب طعام، و یقین که متولی
احتیاط آن بکند که سماع جهت هر قومی در کدام
وقت صلاح باشد.

و تعهد قولان از مجموع اخراجات این سماعها
که بیست دینار با میاومه و اضافات که داخل
همدیگر خواهد بود متولی آن مقدار که جهت تعهد
قولان مناسب دارد از مجموع آن وجوهات در هر
سال وجهی معین کرده بدان قولان دهد.

اضافه

جهت اخراجات خانقه به موجه پای افزار مسافران
درویش

دویست دینار

شرط کرده آمد که از فقراء و مستحقان که بدین
خانقه نازل شوند و بی پای افزار باشند هر یکی را
به وقت آنک مدت سه روز که زمان مهلت اقامت
ایشان است نگذرد و خواهد که از خانقه رحلت کند
نیم دینار رایج به وی دهند، و جهت این خیر هرسال

وغیره صرف کند و تمامت را معد و مهیا دارد تا این مجموع بطول السنه به وقت آنکه ضرورتی ازین ضرورات که ذکر رفت لیلاً کان او نهاراً سانح شود ایشان را بدان ضیافت می‌کند تا بنسبت امثال چنین بزرگان امور ضیافت مهم‌نماینده باشد و نصیبی ازین مواید فواید به کام و دهان نیز رسیده، ان شاء الله تعالى.

چهار صد درویش را پای افزار باشد که بدنه، چنانکه در هر سال دویست دینار رایج تبریز باشد. و اگر چهارصد درویش مستحق نازل نشوندواین دویست دینار تمام به خرج نرود هر چه بعد از یک سال فاضل آید آن را به دیگر درویشان که پای افزار [نداشته باشند دهنده].

[۲۵۸] ۵

در بیان شروط و اصول مجازی آبها که جهت ساکنان شهر تبریز و شهرستان رشیدی و اهل کلات داخلی و خارجی آن هر دو بقعه و حمامات تبریز از مبادی شهر تا حمامات که خارج دروازه و یجویه است و حمامات شهرستان و کاغذخانه آنجاو گازرگاه و حمام رشیدی به محله شش گیلان وقف سبیل کرده‌ام و حقابه باع نزهه و حقابه باعچه‌های خانهای شهرستان مشتمل بر دو بابت

۱۰

با

اول

آنچ بجهت ساکنان شهر تبریز به محلات بیرونی شرقی و محلات اندرونی آن و حمامات آنجا وقف مسبل کرده‌ام با حقابه حمام رشیدی شهرستان و کاغذخانه و حمام رشیدی که در محله شش گیلان است به موجبه مسروچ نویشته می‌شود و آن سه ممر است که موسوم اند به ممر ایمن و ممر وسطانی و ممر ایس بدین تفصیل:

۱۵

دفو

قنواتی که از جانب یمین رودخانه تبریز می‌آیند در ممری که موسوم است به ممر ایمن که آن از بالای باعچه فی کس^۱ جاری شده بر راه جاده کندرو و تا نزدیک در باع فتحیاباد و دروازه عراق و از آنجا هم بر جاده می‌آید تا پول سنگین که به قرب خانقاہ جانبدار است واز آنجا تا کاروانسرای خاصه که مشهور است بدفتر تو واز آنجابه مصلای تبریز که در شش گیلان است واز آنجا راه به راهی رود تا رودخانه به تزدیک دروازه ری و آنجا در زیر رودخانه گذرانیده در جنب سدی و نقیبی که جهت این رودخانه ساخته‌ام می‌گزدد و در جنب دروازه ری که مشهور است به دروازه نو در شهر می‌رود، و آن قنوات که آبهای آن درین ممر مذکور جاریست پنج‌اند، بدین تفصیل:

۲۰

[۲۵۹]

۲۵

۱- در سطر دهم صفحه ۲۶۰ عکسی مصراحاً «نیکس» است و در موارد دیگر بی‌ نقطه.

کهریز — ز — کهریز!

که معروف است به کهریز کاروانسرا رشیدی دروازه عراق

که از آنجا که کاروانسرا سرکیس چینان است

هم در نفس مر، آبده آن مقدار پانصد گر بریده شده.

و هم درین مر که بالای کاروانسرا است
صدگز خشکوا^۱ بریده شده تابه آب ده^۲ رسیده شده
وازان چادر نفس فتحاباد بریده شده به طرف ده سنجد.

کهریز — ز — حیر بالائی

ودهن آن هم درین مذکور است به موضوعی

که تقریباً پانصد گز زیر باعجه نی کس^۳ است و آبده

آن در زیر جوی فتوح آباد در داخل فتحاباد

در جنب دیوار می رود. تقریباً یکهزار گز

دو شعبه شعب — شعب — تقریباً یکهزار گز تقریباً پانصد گز

کهریز — ز — کهریز!

حیر زیرین معروف به کهریز نی کس^۴

دهنه آن در نفس باعجه نی کس است و آبده آن

مقدار هفتصد گز به راه بالا[ی] باعجه بریده شده و

چندانک خواهد می توان برید.

که آبده آن در اندرون فتحاباد است و نهصد گز
خشکوه دارد شصصد گز از بیرون فتحاباد تا نزدیک
راه که به مر کهریز مذکور می پیوندد و ششصد گز
در اندرون فتحاباد، و آبده آن در اندرون فتحاباد
است. تقریباً دو هزار گز

حق الرابع

احاشیه مربوط به کهریز نی کس

ربعی ازین کهریز که حق من بود جهت حوض جامع شهر تبریز و مصالح شهر وقف مسبل کرده ام و
سه ربع دیگر پادشاه سعید غازان خان انصار الله بر هانه بر مقام دروازه سنجران^۵ جهت مصالح شهر وقف
فرموده تولیت...

۱- اصل، بی نقطه، به حاشیه صفحه قبل مراجعه شود. ۲- نه سطر بعد «خشکوه» آمده است، ولی در همه موارد بعد «خشکوا».

۳- در موارد دیگر متصل است، «آبده». ۴- یک سطر از مطلب حاشیه به علت سائیدگی و محوشیدگی خوانده نمی شود.

۵- نام این دروازه در روضات الجنان و جنات الجنان که بالائی آمده است، (درب سنجران).

ایسر که به حدود مصلی شش گیلان از آنجا که با غ شیرین اکجی است و مر ایمن و وسطانی بهم می رسد آغاز کرده به طرف دروازه روم شهرستان مری بریده شده معروف به مر سرخاب و از آنجا به جنب جوی هیرآباد که به شهرستان می گذرد بریده شده، و آب این مر از سه کهریز است بدین تفصیل:

کهریز

به حدود مصلی شهرستان که آبده شعبه‌ای آن در زمینی است معروف به پهلوان سعید که آن داخل شهرستان شده و منبع آن در با غ رسیده است. این کهریز نیز در مر [ی] که معروف است به سرخاب و شرح آن داده شد اندازند تا با کهریز [ی] که معروف است به جلالاباد جاری شده به مر ایمن و وسطانی پیونددند.

کهریز

بالایین که معروف است به کهریز جلالاباد و دهن آن در با غ جلالاباد است و آبده آن در با غ مختارآباد شعبه است: شعبه شعبه از با غ در نفس با غ درخت هریوه نایان تا گنبد رمانه و بالاترازان و مقرر شده که آب این کهریز در مری که فرزند اعز علی جهت کهریز ها [ی] خود به اجازت من درملک

و سلطانی و این مر به قرب موضعی که آن را پل سنگین خواند به قرب خانقاہ جاندار به مر ایمن می رسد که شرح آن داده شد و با هم افتاده به جانب شهر می روند، و درین مر وسطانی آب چهار کهریز جاری است، بدین تفصیل:

کهریز
مشهور به کهریز
علالدین.

خشکوا [ی] آن

قرب دو هزار گز می رود تا نزدیک پل بلهیجان و آبده آن قدیماً هم درین مر بریده در جنب رودخانه به حدود آسیا [ی] بلهیجان و تقریباً یک هزار گز باشد.

کهریز

مشهور به کهریز در حمام رسیده آباد و آبده آن تا اندرون با غ رسیده بازداد می رود قرب ششصد گز.

۵

۱۰

۱۵

۲۰

۲۵

[۲۶۱]

[باب سوم، قسم دوم، فصل شانزدهم: امور مجازی آبها...]

[۲۰۷]

| | | | | |
|----|--|---------------------|----------------------|--------------------|
| | که ریز | من ساخته تا آب | که ریز | که ذکر کرد شد |
| | جاندار | که ریزهای او به هم | مشهور به که ریز | می پیوندد و با |
| ۵ | به حق الربع | جاری باشد تا | علاوه‌الدین ایضاً | همدیگر جاری |
| | آب این که ریز | شهرستان و به حدود | آبده آن در | می شوند. |
| | بموضعی که مناسب | دروازه روم به | داخل شهرستان | و حقاب |
| | باشد و کسی در آن | مقسمی عدل از آبهای | به جنب دیوار باغ | حمام رشید آباد |
| | تصرفی نتواند کرد | او به همان مقدار که | اصلان می رود تا | مذکور و حقابه کاغذ |
| | قسمت کرد میگردد | در مبدأ آن آمیخته | دروازه موغان و | خانه ها [ای] |
| | جدا کنند و هم درین | شده باشد جدا کنند و | از آنجا تا دوراه کوه | شهرستان رشیدی |
| ۱۰ | مر مر مذکور اندازند | در ممر سرخاب | سرخاب می توان | هر یک به مقدار |
| | تا با همدیگر جاری | مذکور اندازند تا به | بریدن. حالی قرب | احتیاج و کفاف ازین |
| | باشد. | مر مر این وسطانی | سصدگز بریده شده. | که ریز مذکور است و |
| | و سه ربع دیگر | پیوند. | و خشکوا [ای] | سابقی آن به شهر |
| | به مر معهود آن | | آن قرب هفتند | تبریز رود و به |
| ۱۵ | که ریز چنانک تا | | گز باشد تا به | شایطی که ذکر آن |
| | ^۱ معتاد بوده به | | که ریز نزهه می رسد | می آید سبیل باشد. |
| | جانبی و موضعی که | | به حدود باغ اصلان | |
| | همواره رفته می رود. | | مذکور و با همدیگر | |
| | و شرط چنان است که چون آب این که ریزها [ای] | | به جانب شهر می رود. | |
| ۲۰ | سه گانه درین مر مذکور بهم پیوسته باشد به مقسمی | | | |
| | عدل دودانگ ازان جمله جهت حقابه باغ نزهه جدا | | | |
| | کنند و چهار دانگ آن جهت سبیل خانی ها و حمامات | | | |
| | و سقاییات محلات شهر تبریز باشد، اعنی محلات | | | |
| | داخلی و محلات خارجی شرقی آن به شایطی که | | | |
| ۲۵ | ذکر آن می آید و کیفیت شرط انتفاع بدان مشروح | | | |
| | نویشته می شود. | | | |

۱ - یک کلمه سائیده، شاید «بنایت».

جملگی اين هرسه ممن مذكور و تمامت کهریزها و حصن کهریزکه آب آن درین ممنها جاري است از منابع تا مظاهر باتمامت توابع و مضادات آن بهغير ازانج استثنادرد شدکه ملک فرزند اعزازکرم على ابقاء الله است وقف مسبيل کردهام بهموجبي که ذكر رفت، وقفی درست شرعی معتبر.

و شرط آنست که آب اين کهریزهای مذکور را قطعاً هیچ کس از ممن اصل نگرداند و بهخانهها و به کوچههایبرد، الا آنقدر که در بالای شهر جهت حمامی احتیاج باشد به لوله معین برگیرند تا بدانجا می روود و بیرون ازان تصرفی دیگر نکنند، و در محله شش گیلان آنقدر آب که جهت حمام رسیدی شش گیلان احتیاج باشد ازان مجری بقدر کفاف بيرند. چه حقابه آن ازین آبهاست و ازانجا به سقایهها [ی] آب که برابر مسجد جامع رسیدی است روود، و ازانجا به لولهها و مزملاها که جهت آن سقایه ساخته شده و در آنجا نهاده بیرون آید بروجهی که قطعاً کسی چیزی در آن نشوید و تصرفی نتواند کردن الا آنکه به کوزه و سبو آب ازانجا برگیرند، فحسب. ۱۵

و چون ازانجا بگذرد در ممن که معین است به شهر روود، و به هر موضع که سقایهای معین ساخته شده می گذرد، و بهر موضع که سرچاهی سنگین نهاده باشد آب به کوزه برگیرند و در سبوها کنند، و در جنب سرچاهها [ی] سنگین حوضها [ی] سنگین نهاده تا به کوزه آب در آن کنند تا چهارپایان باز خوردند، و قطعاً جایز نداشتم که هیچ چیز در آن سقایهها شورند. ۱۵

و همچنین جایز نداشتم در خصت نهاده که از خانهها سوراخ در ممن آب کنند یاد ر حوض خانهها گیرند. چه اگر چنین کنند آب بی صفا و چرکن گردد. همانقدر جایز نداشتم که از سرچاهها و سقایهها که بر سر راهها ساخته شده آب به سبو و کوزه برگیرند، فحسب.

و اگر آب زیادت ازان باشد که در همه شهر از بیرون و اندرون به کوزه و سبو برگیرند جهت حمامات گنگ در آن مجری نهاده مقداری که هر حمام را ضروری باشد بیش ند، به شرط آنکه در مسلح هر حمامی فوارهای بسازند تا آب بدان فوارم [ی] بیرون آید و ازان فواره به حوض گرم و سرد حمام روود. و اگر زمین موضع حمام چنان باشد که فواره نتوان ساختن در مسلح حمام حوضی سنگین در جنب دیوار نهند و چنان سازند که لولهها در دیوار نشانده باشند بروجهی که چون دهن آن لولهها باز گیرند آب در آن حوض ریزد و مردم بدان وضو توانند ساختن و نواب حاصل آید. ۲۶۳

و بر ممن این کهریزها [ی] مذکور که جهت اهالی شهر تبریز و مواضع مسبيل کردهام و بر آن سقایهها و سرچاهها ساخته آمده اگر جماعتی که اهل خیر باشند خواهند که در میان راهها و کوچهها به موجی که من ساختتم سرچاهها [ی] سنگین و حوض سنگین بسازند و سوراخ در پشت آن ممن کرده بنهند و آن موضع جهت آن لایق و مناسب باشد چنانکه طاهر بود و نه در خانهها و باغچهها و محوطهها باشد تامر دم محله و صادر و وارد آب به سبو و کوزه ازان برگیرند و بدان انتفاع یابند جایز نداشتم، و سازنده آن را لاشک نواب باشد. ۲۵

و وجهه عمارت این کهربا و عمر آن به مقدار احتیاج از ابتدای [۱] منابع تا انتهای [۱] آنکه آب از شهر تبریز بیرون رود به دروازه ویجویه و دروازه سرد وغیره به چند شاخ و عمارت سقاوهای که بر آن ساخته ام بیرون آنج در وقفیه مسجد رشیدی معین کرده ام و از موقوفات آنجا واجب که برسانند، مابقی مایحتاج آن تمام است از محصولات او قاف ربع رشیدی و آنج از اجرت و منال فضلهای این آبها که از دروازه های مذکور بیرون رفته مردم به باغات برند به راستی حاصل شود می رسانند و بدان صرف می کنند.

و بر متولی واجب است که عمارت آن نیکو بکند چنانکه همواره آب درین ممرها و سقاوهای جاری باشد و نگذارد که در آن نقصانی یا خللی ظاهر گردد و پیوسته معمور می دارد، ان شاء الله العزیز.

۵

[۲۶۴]

باب

دوم

آنج جهت ساکنان شهرستان رشیدی و مواضع محلات آن وقف مسبل کرده ام از حقابه خانی ها و چشممهای و سقاوهای [۱] آنجا و گازرگاه و حقابه ای که جهت باغچه های [۱] خانه های مردم در شهرستان رشیدی باشد معین کرده ام تا هر کس که خانه ای ساخته یا سازد و باغچه ای متصل آن باشد و از دیوان وقف ربع رشیدی زمینی به اجرت گیرد آن زمین با حقابه آن بهم بروی مقرر باشد و چون اجرت زمین دهد جهت آب چیزی نخواهد.

۱۰

۱۵

دفعه

۴

حقابه خانی ها و چشممهای و سقاوهای [۱] شهرستان مذکور و گازرگاه که در آنجاست و این حقابه از چهارده کهربا است که شانزده شعبه اند و مجموع آن معروف و مشهورند به کهربا های [۱] رشیدا باد، بدین تفصیل:

۲۰

| | | | |
|------------------------|---|-------------------------------------|---|
| کهربا | ز | کهربا | ز |
| حجاجی محمد سلیمان ... | | حسین بشیر زیر کهربا | |
| حسان فتوح اباد یک شعبه | | محمد قویلیون ^۱ بیک شبانه | |
| یک شعبه | | زیر کهربا نهایی | |
| | | یک شعبه | |

۲۵

| | | | |
|--------------------------------|---|---------------------------------------|---|
| کهربا | ز | کهربا | ز |
| محمد زیر با غدر دیه نسری (۱) | | عبدالصمد در نفس تیختستان ^۲ | |
| و آن به زمینهای فقیر مواده (۲) | | زیر کهربا ابوبکر | |
| یک شعبه | | دو شعبه | |
| می رو ^۳ | | و اعلای (۴) | |

۱- دو کلمه خوانده نمی شود. ۲- کذا در اصل، به سطر ۲۶ ستون اول و سطر ۲۵ ستون سوم نگاه شود.

۳- به سطر ۲۳ ستون اول و سطر ۲۵ ستون سوم مراجعه شود.

۴- عبارت «و آن... می رو» به خط دیگری است. ۵- ممکن است همان قوتلوق بیک باشد سطر ۸ ستون اول صفحه بعد.

۶- به سطر ۲۳ ستون اول و سطر ۲۶ ستون اول مراجعه شود.

| | | |
|----------------------------|--|---------------------------|
| کهریز | کهریز | کهریز |
| خالو زیر کهریز حسین بشیر | حاجی ایاز بجنب با غ علیان ^۱ | ز |
| یک شعبه | زیر کهریز خالو | یک شعبه |
| قیماس | | |
| کهریز | کهریز | کهریز |
| محمود کولوانه‌ای زیر کهریز | حاجی سلیمان از یمین قبر تو | قیماس زیر کهریز قتلغ |
| یک شعبه | وکور به پهلوی با غچه کرمان | یک شعبه |
| قوتلغ بیک | می افتد(؟) شورمی آیدوبدره کاو. | بیک |
| کهریز | کهن(؟) در مرکم بر فروند علی | قتلغ بیک شبانه، زیر کهریز |
| نظاما در صدر اباد از یمین | کهن(؟) در مرکم بر فروند علی | عبدالصمد |
| رودخانه است و مر ساخته در | می رود. ^۲ | یک شعبه |
| کهریز ایاز انداخته | | دو شعبه |

[۲۶۵]

آب مجموع این کهریزها به با غ مختار اباد و جلال‌abad گذر کرده به با غ رسیدا باد ربع رسیدی می‌آید و حقابه بعضی از با غ مختار اباد که این آب بر آن می‌افتد و حقابه با غ جلال‌abad، همچنین آنج این آب بر آن می‌افتد ازین آب است و بعد از افزایش این دو حقابه که بحسب احتیاج باید چون باقی به با غ رسیدا باد افتاد پانزده لوله به لوله رسیدی که شرح آن داده شد و گفته‌اند که لوله [ای] ازان چه مقدارست جهت حقابه خانیها و چشمدها و مواضع شهرستان به موجب مذکور جدا کنند، و این حقابه پانزده لوله مذکور بر محلات جانب این شهرستان و قیصریه و محلات جانب ایسر آن موزع است بدین تفصیل:

۱۵

آنج حقابه محلات جانب این شهرستان و قیصریه است

۲۰

به لوله رسیدی مذکور این شش لوله مذکور از مقسمی که بر بالای دنباباد^۳ نهاده آورده‌ایم و مقسمی دیگر نهاده، ازان جمله دولوله به لوله مذکور جهت محلت لطیفا باد افزایز کرده شده و چهار لوله جهت محلات که در زیر آن افتاده و قیصریه مقرر است.

وشرط آن است که این دولوله جهت محلت لطیفا باد معین شده به هشت خانی برنده که در آن محله ساخته شده بر وجهی که همه را آب پاک بر سبیل تساوی باشد، واژ فضله آب^۴ این هشت خانی مذکور یک لوله به مقدار اصبعی بر گیرند و به حوض دروازه موغان از دروازه‌های شهرستان برنند و باقی حقابه با غ نجم آباد است.

[۲۶۶]

۱- اصل؛ بی نقطه. تصحیح قیاسی است. ۲- از «وکور» به بعد به خط دیگری است.

۳- به همین اسم در سطر ۲۷ ستون اول صفحه قبل مراجعت شود.

۴- کذا در اصل، در صفحه ۱۵۳ سطر ۸ هم آمده و «دبنا باد» ضبط شده است. در مورد اخیر هم «دبنا باد» می‌توان خواند.

و اما چهار لوله که به دیگر محلات می‌آید به قسم و نصیب به خانیها برند که در آن محلات ساخته شده بر وجہی که چرکن نشود، و باز همه را دریک مر مر اندازند و تمامت به فواره قیصریه آرند، و چون ازانجا بگذرد قدریک لوله که مقدار اصبعی باشد از موضعی مناسب برگیرند و به حوضی برند که بر در دروازه عراق از دروازه‌ها^[۱] شهرستان نهاده است، و فضله مجموع این آبها به ترهزاری برند که در موضعی لایق بسازند تا حقابه آن باشد، یا به باغات وقف ربع رشیدی برند، یا به اجرت به مردم دهند، یا به باغات و موضعی برند و محصول آن ترهزار و اجرت آن آب داران سایر فضلهای آبها که حقابه محلات شهرستان است خواه به باغات و قفقی رفته باشد و خواه مردم به اجارت گرفته تمامت دروجه عمارت‌این ممرها و سقايه‌ها و خانیها^[۲] شهرستان رشیدی باشد و بدان صرف کنند.

و اگر وفا نکند از حاصل موقوفات ربع رشیدی تتمه آن بدهند. چه آن نیز حکم عمارت رقبه ربع رشیدی دارد و بر دیگر مصارف مقدم است.

و بر متولی ربع رشیدی در هر عهدی و زمانی که باشد واجب و لازم است که هماره عمارت آن کند تا این آب بی نقصان به موجب مذکور در آن شهرستان جاری باشد و مردم بدان انتفاع گیرند.
و باید که قطعاً فضله آب در مرکهریزهای [شهر] تبریز نیندازند [وچر]^[۳] کن نشود.

حروف

آنچه حقابه محلات جانب ایس شهرستان است مقدر به لوله رشیدی مذکور
نه لوله

و این نه لوله مذکور موزع است بر خانیها و چشممهای سقايه‌های موضع محلات این جانب ایس به گاز رگاه
که هم درین جانب است و مقسم است به سه تقسیم بدین تفصیل:

| مقدس | مقدس | مقدس |
|---|---|---|
| اول - آنج به روشه می‌رود به لوله مذکور | دو - به لوله مذکور | سه - به لوله مذکور |
| دولوله | دولوله | و از انجا حقابه حمام بالا و در خانی که در ربع |
| و از انجا حقابه حمام بالا و در خانی که در ربع | و از انجا حقابه حمام بالا و در خانی که در ربع | رشیدی است بدهند و باقی به محله صالحیه به |
| رشیدی رفته و این سه لوله جهت حقابه محلات | رشیدی رفته و این سه لوله جهت حقابه محلات | خانیها برند که در آن محلت وزیر اشتراخان و حوالی |
| عزاباد است که آن بر زمینها ^[۴] پهلوان سعید زیر | عزاباد است که آن بر زمینها ^[۴] پهلوان سعید زیر | آن ساخته شده و می‌سازند، و فضله این آبها بتمام |
| پشته‌های سرخاب نهاده شده. | پشته‌های سرخاب نهاده شده. | گاز رگاه برند. |

| مقدس | مقدس |
|--|-----------|
| سوم - هم به لوله رشیدی مذکور | چهار لوله |
| است تمام بدهند و از جانبی که به دروازه روم نزدیک | |

باشد قدر یک لوله به مقدار اصبعی برگیرند و به حوضی سنگین برند که در آن دروازه داخل بارو نهاده. و بعد ازان تمامت فضله‌ها^[۵] این سه لوله آب را جمع کنند و با آبی که ترشح می‌کند از شعبه‌ای جانب بادام استان تا آنجا که گنبد کوچک است تمامت به گازرگاه برند تا آب گازرگاه بسیار باشد. و فضله آب گازرگاه به ترمیزی برند، یا به اجرت می‌دهند و ربع و منال آن دروجه عمارت این ممرها و خانیها و سقایه‌ها باشد به موجبی که در حرف سابق شرح داده شد.

این مقسم به حدود کریاس ربع رشیدی در زیر آسیاهانهاده و آب آن جهت خانیها و چشمehای محلات است که در زیر آن افتاده و جهت حمامات شهرستان که در آن محلات باشد و جهت جامع شهرستان و سقایه‌ها^[۶] آن و حوض که بر در دروازه تبریز از دروازه‌ها^[۷] شهرستان نهاده جهت هر یک آن مقدار که مناسب باشد و استادان مهندس صواب دانند مقدر گردانند و به قسم و نصیب قسمت کنند و فضله‌ای آن چون از شهرستان بیرون رود اگر به ترمیز گازرگاه توان بردن بینند، والترمیزی بسازند یا به اجرت می‌دهند و محصول و منال آن به موجبی که پیشتر گفته شد به عمارت صرف می‌کنند.

۵

۱۰

[۲۶۸]

جملگی مجاری و ممرها^[۸] مجموع این حقابه‌ها که یادکرده شد و منابع و مظاهر و آثار و کظایم قنوات مذکوره به نسبت لوله‌ای آب که شرح داده آمد وقف مسبل کرده‌ام جهت حقابه‌ها^[۹] مواضع محلات شهرستان رشیدی و ساکنان آنجا تا بدان انتفاع می‌گیرند.

۱۵

شرط چنان است که چون این همه مقسمها نهاده شده و آب به محلات و خانیها و مواضع برده و ممرها به موجب غبظه و مصلحت ساخته و دلایق احتیاط در آن باب به جای آورده مرتب گردانیده دستوری روشن مشروح مسمی مفصل بنویسند و پیش متولی باشد و طرح آن بر کاغذ کشیده مصور کرده در مجلد...^۱ کتاب جامع التصانیف رشیدی که به قطع بزرگ نویشته شده و آن مجلد مشتمل است بر صور الاقالیم و صور البلدان ثبت کنند تا همواره معین و مقرر باشد. و اهل محلات جانب این وایس شهرستان به موجبی که شرح داده شد به حسب قسمت راست بدان آبها انتفاع می‌گیرند.

۲۰

و باید که بر ممری که به میان راههای محلات بگذرد به هر موضع که سقایه‌ای توان ساخت بسازند، و هر جا که سر چاه سنگین توان نهاد بنهند تا مردم آب به کوزه ازان بر می‌گیرند، و هر جا که حوض سنگین در جنوب سر چاه سنگین توان نهادن بنهند و آب به کوزه در آن حوض می‌ریزند تا چهارپایان از آن بازمی‌خوردند و مردم بدان منتفع می‌شوند، و قطعاً باید که چیزی در آن آب نشویند و ازان آب در باغات و خانه‌ها و حوض خانه‌ها نبرند و سوراخ از خانه‌ها بر سر آن ممر نکنند.

۲۵

و مقداری که جهت حمامات باید اجازت هست که در ممری جداگانه بقدر حاجت بینند، و باید که چرکاب حمامات قطعاً در ممر آب پاک نیندازند.

۱. در اصل جای سه چهار کلمه بیاض است.

[باب سوم، قسم دوم، فصل شانزدهم: امور مجاری آبها...]

وچون این هرسه مقسم که شرح داده شد یکی بر ربع رشیدی و یکی بر طرف شرقی آن و یکی بر طرف غربی آن چنانچه بدان نزدیک است نهاده شده، ضرورت است که همواره در چهارفصل سال اکثر آب این ممر که مشهور است به ممر رشیدا باد زیرین بر ربع جاری باشد.

[۲۶۹] وچون در تابستان باعث به آب محتاج باشد آنج ازین مقامات زیادت آید و حفاظه باعث است مفرد کرده‌ام
که در تابستان همواره آب رشیدا باد مذکور به ممر خانقه بر پشتۀ ربع مذکور آرند و آنجا که آسیا [۵]
اولين است اگر قوت آسیا گردانیدن داشته باشد لاشک آسیا نیز به تابستان در کار باشد و به جوی باعث بازگردد و
تمامت زمینها [۵] باعث رشیدا باد که در زیر آن جوی افتاد حفاظه آن ازان جوی باشد. واز بالاتر واژه‌یچ جای
دیگر که ازین ممر زیرین آب بر توان گرفتن حفاظه این زمینها که در تحت آن باشد ندهند تا همیشه آب
بر آن پشته و ربع جاری باشد.

۱۰ واگر آب قوت آسیا گردانیدن نداشته باشد هم در آن ممر وجودی مذکور می‌رود تا فایده آنکه همواره
بر ربع رشیدی آب روان بود مرعی باشد.

واما در زمستان آن مقدار آب که باعث بدان محتاج باشده باعث برند و به باعث فردوس نیز همچنین، چنانچ
متتابع شرح آن می‌آید، و باقی به محلات جانب ایس شهرستان آنج جهت خانه‌ها و گازرگاه و حمامات به کار
باید بردارند، و آنج نخواهند در ممر آب سبیل که به شهر تبریز می‌رود اندازند تا با آب سبیل بهم
۱۵ به شهر می‌رود.

و آنج گفته‌یم و مقتدریم که اکثر آب این ممر بر ربع آید و مجموع رانکفیم جهت آنست که بعضی
زمینها [۵] باعث رشیدا باد باشد که در تابستان چون آب بر ربع رود و به موجی که ذکر رفت بازگردد آن را آب
نتواند داد، سبب آنکه بر بالای آن مانده باشد.

و در زمستان چون گفته‌ایم و مقتدریم که آب گرم ازین که بریز در ممری سرپوشیده معین که از بہر باعث
۲۰ فردوس ساخته شده به باعث فردوس برنده تحرارت آن آب به درختها [۵] ترنج و نارنج که در آنجا است می‌رسد
واز سرما متأثر نگردد، واز آنجا بیرون آمده در جویی که معروف است به جوی هیرا باد به شهرستان رود و در
محلات جانب ایس آنج ازان خواهند به خانه‌ها و حمامات و مسجد و دیگر موضع برند، و آنج نخواهند در ممر آب
سبیل شهر تبریز اندازند تا به شهر می‌رود. پس بالضوره مقتدری است گردانید به لفظ اکثر جهت این معنی مذکور.
۲۵ و حفاظه زمینها [۵] باعث رشیدا باد که بر [با] لای این ممر افتاده که مشهور است به ممر رشیدا باد زیرین
از جوی بالائی رشیدا باد که ... می‌آید مقرر و معین است.

واگر وقتی از اوقات آب ممر رشیدا باد زیرین به سببی از اسباب به تمام حفاظه‌های موضع محلات شهرستان
که ذکر رفت و حفاظه بعضی از باعث رشیدا باد که گفته شد که ازین ممر زیرین است وفا نکند به موجی که
پیشتر گفته شد تا وقت اصلاح آن کردن حفاظه باعث رشیدا باد آن مقدار که در باید از جوی ممر بالائی باشد.

۱- یک کلمه خوانده نمی‌شود (شاید، تا به آخر)

دوم از پاپت دوم

آنچه حقایق باشند ممکن است این باشد که بعضی از آن به تصرف متولی باشد و بعضی به مبایعه شرعی بدهرکس فروخته و فروشد تا باعچه‌ها^[۵] خانه‌ها ساخته‌اند و می‌سازند و نمن آن در وجه عمارت مسجد جامع شهرستان نهاده شده تابدان ص[ف] کنند.^۵

چون اکثر مواضع که در شهرستان رشیدی ساخته‌ایم و داخل محوطه باروی آن شده باغات بود که آنرا باحکایه بهم خریده‌ایم و قبالات شرعی مسجل بهذکر آن ناطق است و آن باغات این است که مفصل در قلم می‌آید:

| | | | | |
|-----|-----------------------------|-----------------------|----------------------------------|------------|
| ۱۰ | بـاغ | بـاغ | بـاغ | بـاغ |
| | دوله ایضاً | دوله معروف به حامه(۱) | هیر معروف به پیر احمد | مهدبی(۲) |
| | احمد شیتله | نجم اباد... و بعضی | که از والده فرزند | دروبدگران |
| | از جمال الدین حاجی | زمینها که بدان متصل | جلال ابقاء الله خریده ایم | |
| | کالی و شرکا خریده | است و پیش ازین | اصلان که از... ^۱ بعضی | |
| ۱۵ | بـاغ | بـاغ | بـاغ | بـاغ |
| | از ... ^۱ فقاعی و | داخل رسیداً باد بود | پیشتر و بعضی پست | جوانمرد |
| | و کلا... | | | |
| ۲۷۱ | بـاغ | برج | بـاغ | بـاغ |
| | شمس الدین حافظ | | معروف به | عماداً باد |
| | بالحصه | | پهلوان سعیدی | |
| | | | که از رسیداً باد ^۱ | |

و بسیاری ازین باغات را به بازار و کاروانسرای و دیگر عمارت‌های ساخته‌ایم، و بعضی ازان هر کس به خانه‌ها ساخته و می‌سازند، لاشک حقابه مجموع آن زمینه‌ها که در تحت عمارت مستغرق گشته باشد باز ماند.

وحصة آب زمینه‌هایی که ازان باغات مذکور بر قرار مانده و بعضی ازان در تصرف متولی و بعضی با غچه‌هایی است که آن را متولی با زمینه‌ها [و] خانه بهم به هر کس به مبایعه شرعی فروخته اکنون گفته شد تا آن آبهای بمحض مذکور بازمانده و از حقابه با غچه‌هایی که مستغرق عمارت نشده زیادت آمده مضایقت نکند و تمامت را به قسم و نصیب بر با غچه‌هایی که در شهرستان رشیدی باشد به راستی پخش کنند تا همه را حقابه مستولی و

۱- کلماتی است که بعلت سائیدگی، حروف خوانده نمی‌شود.
۲- ظاهراً دنباله مطلب سائیده است.

تمام باشد و عمارت باغچه‌ها به مراد توانند کرد و جمله سیراب گردد.

و چون این زمینها، آنجاییکه هر کس از متولی به مبایعه شرعی خریده و بعد ازین نیز به قیمت عدل خواهند خرید معین شده، و شرط می‌رود که به علت اجرت آب ازیشان چیزی نخواهد و آن حقابه را از توابع زمین دانند که اجاره داده باشند تا موجب رفاهیت آن جماعت و سبب رغبت دیگران باشد.

۵ اکنون چون از تفصیل و شرح و بیان آبهایه اصل آن سبیل شهر تبریز و شهرستان رشیدی کرده‌ام و جهت حقابه‌ها [۵] مذکور معین گردانیده فارغ شدم می‌گوییم چون در زمستان باغات از آب مستغنى می‌باشد و آب که‌ریزها گرم بود و فایده آن در شهر تبریز ظاهر، چون ربیع از که‌ریز جاندار که آن را حقابه با غ نزهه کرده‌ام و عمر آن به مر آبهای سبیل شهر تبریز نزدیک است در زمستان در مجری آب سبیل شهر تبریز که من ساخته‌ام اندازند.

۱۰ و همچنین از حقابه‌های با غ رشیداً باد و خیراً باد و مختاراً باد و دیگر باغات وقف رشیدی آنج زایدآید و آنجا در محل احتیاج نباشد، نهجهت باغات و نهجهت مصالح شهرستان و ابواب البر ربع رشیدی، جایز داشتم که آن را درین مجریها سبیل شهر تبریز [۶] و ممرها [۷] مذکور توان انداخت در اندازند و به شهر برند و بدان انتفاع گیرند.

۱۵ اما بهوقتی که باغات مذکور و شهرستان و اهل آن بدان محتاج باشند جایز نداشتم که ازان قطعاً چیزی به شهر برند، و پیش ازین موقوف برین مصالح شهر ازین که‌ریزها به همین مقدار فاضل بوده است، فحسب.

فصل هفدهم

در بیان امور ارامل و آنج جهت ایشان تعیین رفته است و شرایط آن

شرط کرده آمد که از جمله یک نیمه حاصل موقوفات که به این ابواب البر ربع رشیدی تعلق دارد هر سال مبلغ دویست دینار نقدر ایج تبریز به صد نفر ارامل دهنده، به شرط آنکه درویش و اهل استحقاق باشند، هر یکی را دو دینار تا آن را بهینه محلوج بدنه و آن پنبه را رأس‌المال سازند و بدان تعیش کنند.

۲۵ و شرط رفت که آن ارامل از جمله عتقای واقف باشند، و اگر از عتقای واقف موجود نباشند یا تمام صد نفر موجود نباشند از ارامل ذاری ایشان و ارامل اکره موقوفات ربع رشیدی، و اگر از اکره نیز نباشند یا تمام موجود نباشند از ارامل جیران ربع رشیدی، و اگر از جیران نیز نباشند یا تمام صد نفر موجود نباشند از سایر ارامل تمام کنند، و این مبلغ به قمam بر سانند و هیچ از ان قاصر نگردنند و بدان اهتمام نمایند تا ثواب یابند، ان شاء الله تعالیٰ.

خاتمه

که آن فصلی است مشتمل بر بیان مصارف منال و محصولات این یک نیمه که معروف است به وقف ربع رشیدی از تمامت موقوفات، بعد از مرسم متولی و مشرف و ناظر که کتاب نیز است و آن یک‌عشر تمام ازین یک نیمه مذکور است.
و این خاتمه مشتمل است بر بیان مجمل مصارفی که درسایر فصول این و قبیه مذکور است، و اگر چه ۵
مکر رهی نماید لکن جهت سهولت ضبط و سرعت فهم در یک موضع جمع کرده شد و آن مصارف مذکور مجمل‌
اینسست که ذکر می‌رود و مفصل آنست که متعاقب آن مفصل می‌آید.

وج —————ه مصالح مصحف مجید و کتاب حدیث که معین شده که هرسال از هر یک یکی بنویسد،

وج —————ه مرسومات که به مشاهره ستانند،

وج —————ه وظایف که به میاوه رسانند،

وج —————ه طعام مجاوران و مسافران در دارالضیافه،

وج —————ه آش مسکینان در دارالمساکین،

وج —————ه آش ایام ولیالي متبرکه،

وج —————ه اوقات سماع،

وج —————ه انواع روشنائیها از شمع و قندیل و مشعله و چراغ،

وج —————ه عطر و بخور،

وج —————ه دارالشفا،

وج —————ه پای افزار مسافران و تکفین اموات،

وج —————ه پنبه ارامل،

دیگ ————— مرسم و وظیفه جماعتی که در فصول مذکوره ذکر ایشان نیامده بنابر آنک بهیج
یک ازین بقاع مخصوص نیستند، مانند اسپهسالار و سرهنگان و بیکان و معمار و یک مشعله‌دار، و بعضی
فواید و مهمات دیگر چنانکه یاد کرده آید.

و تفصیل این وجوهات مذکوره و سر بالای آن بدین موجب است که در قلم می‌آید.

[۲۷۲]

* نق ————— درایج تبریز

۲۵

بیست سه‌هزار هفت‌صد‌پنج دینار پنج دانگ سه تسو

زاد —————!

جهت صد نفر ارامل که پنبه بدان خرد و بدنه

دویست دینار^۲

* جون قسمتی از مطالب این بخش در سخن فانوی و فقنه (مندرج در صفحات ۳۰۳ ببعد و با پس و پیش) وجود دارد موارد اختلاف ضبط آن نسخه (ص ۳۱۹ ببعد) با نسخه خط رشید الدین در حاشیه آورده می‌شود.

۱- نسخه دیگر، العین الراجح ۲- این سه‌خطا خیر بطور اریب درکنار مبلغ فوق آن نوشته شده است.

نـ زـ اـ نـ گـ نـ دـ عـ يـ نـ بـ هـ وـ زـ نـ تـ بـ زـ

دویست نودهشت هزار هفتصد پنجاه من
ازین جملت هر روز پنج من که در سالی یکهزار
هشتصد من باشد کمتر می باید که در . . .

۵ ۴ اضافه
که در شبها و روزها [ی] متبرک^۹ اضافت می‌رود
وغیره به موجبی که تفصیل آن به شرح می‌آید
دو هزار چهارصد هفتاد من

میاوم ۴
که روز به روز بہ مر ترقہ و عملہ و غلامان دھند و
[جہت] راتب دار الضیافہ و دار المساکین [معین رفتہ]
هر روز هشت صد بست سه من

دویست نود شش هزار دویست هشتاد من

گندم به جریب تبریز

چہل جنیں

یزد ایضاً جهت آنج در تاریخ منتصف شعبان سنه خمس عشرة وسبع مائه زیادت کرده شد تا از حاصل موقوفات مجده میرساوند:

یزاد جهت مصارفی که بعد از اتمام تحریر اصل وقفیه تعیین کرده شد و در آخر الحقاکرده بررسیل تفصیل نویشته شده و آن این مقدار است:

| | | | | |
|----|---|--|---|--|
| | | | | نقد رایج تبریز |
| ۲۰ | فان هر روز دویست چهار من در سالی باشد هفتاد سه هزار چهار صد چهل من | نقد چهار هزار هشتصد هفتاد دینار | فان یازده هزار نهصد و نه وظایف و مرسومات مرتبه و عمله سه مسجد کوچک شهرستان و | دو هزار هشتصد چهل سه دینار النصف: یکهزار چهار صد بیست یک دینار نیم |
| ۲۵ | جهت مرتبه مدرسه: مدرسان و معیدان و متعلمان و مرقب، نقد در سالی یکهزار | جهت وجهما یحتاج روشنائی آن و فرش وغیره | فان وجهما یحتاج روشنائی آن و فرش وغیره | |

۱- نسخه دیگر، الخبز الحنطي ۲- این سه خط آخر بطور اریب در کنار رقم مربوط بهنان گنبدیم کتابت شده است و چند کلمه‌اش خوانده نمی‌شود. سه خط آخر در نسخه دیگر وجود ندارد.

۳- داخل [] نقل از نسخه دیگر است.

۶- اصل: متبکه

٤- نسخة ديكغر: يكون ٥- نسخة ديكغر

۶- اصل: متبکه

| | |
|---|--|
| <p>نقد رایج هفتاد سی نهصد دینار، نان هر روز صد بیست هشت من</p> <p>جهت مر ترقه دارالشفا: مدرس و معید و متعلم ان و جراح، نقد هفتاد سی دینار هر سال، نان هر روز هیجده من</p> <p>جهت مر ترقه خانقاہ: شیخ و متصوفه، نقد هر سال سیصد دینار، نان هر روز یازده من</p> <p>جهت عمله دارالکتب: خازن و مناول، نقد هر سال دویست هفتاد دینار، نان هر روز سی من</p> <p>جهت اضافه آش دارالضيافه: جهت مجاوران که زیادت شده‌اند و وظیفه حوایچ دار، نقد یکهزار شصدهفتاد دینار...^۱، نان هر روز سی هشت من</p> | <p>مصالح تدریس مصنفات خاصه</p> <p>نقود رایج هشتاد سی دینار</p> <p>النصف: چهارصد پانزده دینار</p> <p>وظیفه و مرسوم دروازه بانان شهرستان چهار نفر را نقد رایج: صد شصت دینار</p> <p>آش دو هزار نهصد بیست من</p> |
| <p>شیخ و متصوفه، نقد هر سال سیصد دینار، نان هر روز یازده من</p> <p>جهت عمله دارالکتب: خازن و مناول، نقد هر سال دویست هفتاد دینار، نان هر روز سی من</p> <p>جهت اضافه آش دارالضيافه: جهت مجاوران که زیادت شده‌اند و وظیفه حوایچ دار، نقد یکهزار شصدهفتاد دینار...^۱، نان هر روز سی هشت من</p> | <p>صدقة شیخ و متصوفه، نقد هر سال سیصد دینار، نان هر روز یازده من</p> <p>جهت عمله دارالکتب: خازن و مناول، نقد هر سال دویست هفتاد دینار، نان هر روز سی من</p> <p>جهت اضافه آش دارالضيافه: جهت مجاوران که زیادت شده‌اند و وظیفه حوایچ دار، نقد یکهزار شصدهفتاد دینار...^۱، نان هر روز سی هشت من</p> |
| <p>شیخ و متصوفه، نقد هر سال سیصد دینار، نان هر روز یازده من</p> <p>جهت عمله دارالکتب: خازن و مناول، نقد هر سال دویست هفتاد دینار، نان هر روز سی من</p> <p>جهت اضافه آش دارالضيافه: جهت مجاوران که زیادت شده‌اند و وظیفه حوایچ دار، نقد یکهزار شصدهفتاد دینار...^۱، نان هر روز سی هشت من</p> | <p>شیخ و متصوفه، نقد هر سال سیصد دینار، نان هر روز یازده من</p> <p>جهت عمله دارالکتب: خازن و مناول، نقد هر سال دویست هفتاد دینار، نان هر روز سی من</p> <p>جهت اضافه آش دارالضيافه: جهت مجاوران که زیادت شده‌اند و وظیفه حوایچ دار، نقد یکهزار شصدهفتاد دینار...^۱، نان هر روز سی هشت من</p> |
| <p>شیخ و متصوفه، نقد هر سال سیصد دینار، نان هر روز یازده من</p> <p>جهت عمله دارالکتب: خازن و مناول، نقد هر سال دویست هفتاد دینار، نان هر روز سی من</p> <p>جهت اضافه آش دارالضيافه: جهت مجاوران که زیادت شده‌اند و وظیفه حوایچ دار، نقد یکهزار شصدهفتاد دینار...^۱، نان هر روز سی هشت من</p> | <p>شیخ و متصوفه، نقد هر سال سیصد دینار، نان هر روز یازده من</p> <p>جهت عمله دارالکتب: خازن و مناول، نقد هر سال دویست هفتاد دینار، نان هر روز سی من</p> <p>جهت اضافه آش دارالضيافه: جهت مجاوران که زیادت شده‌اند و وظیفه حوایچ دار، نقد یکهزار شصدهفتاد دینار...^۱، نان هر روز سی هشت من</p> |

این زیادت که به دو حرف در قلم آمده من کردام که واقفام و مقاصد من در وقفیه هریک به موضع خود به تفصیل بیان کردام ...^۲ کتبه فضل الله بن ابیالخیر ابن العالی المشتهر بالرشید الطیب الهمدانی اصلاح اللہ شانه. | ۲۷۵

حروف
مصالح مصحف مجید و کتاب حدیث و مرسومات که به مشاهره ستاند و وظایف که به میاومه ستانند و وجه طعام مجاوران و مسافران در دارالضيافه و آش مسکینان در دارالمساكین و وجه آش ایام ولیالي متبر که و اوقات سماع وغیره . ۲۵

۱- یکی دو کلمه سائیده شده.
۲- محل سائیدگی هفت هشت کلمه که خوانده نمی شود.

اول از حرف اول

وجه مصالح مصحف مجید وكتاب حديث ومرسومات ووظائف جماعت مرتفعه وعمله

| | | | | | |
|------------------------------|-----------------------------|----------|----------|----|----|
| نقد | د | ان | گز | دم | ۱۰ |
| هفت هزار ششصد هشتاد شش دینار | دویست پنجاه چهار هزار هشتاد | چهل جریب | هشتاد من | | |

رف اول از دفعه اول

اول از دفعه اول

وجه مصالح مصحف مجید و كتاب حديث

نقد رایج تبریز

دیجیکا

دوم از دفعه اول از حرف اول

دوم از دفعه اول از حرف اول

مرسومات که به مشاهره ستانند و وظایف که به میاومه ستانند به اسامی جماعت مرتفقه و عمله که مفصل می‌گردد وازیشان بعضی مخصوصاند^۲ بهر یک از بقایع خیر و آن هر یک به موضع خود در فصول سابقه ذکر رفته و بعضی غیر مخصوص.

نقد دم فان گز دندان رایج
دویست پنجاه چهار هزار سی جریب
پنجهزار ششصد هفتاد شش دینار هشتاد هشتاد من

۱- فسخہ دیگر: + بحریب قبضیں

۲- نسخه دیگر: مخصوص اند

٣- نسخة دیگر؛ ششصد

دفعه

اول از حرف دوم ار دفعه اول از حرف اول

آنچ مخصوصاند به هر یک از بقاع خیر که مفصل می شود.

ان

ف

د

رقه

را [ایج]

[۲۷۷]

صدده هزار هشتاد هشتاد من

پنج هزار صد سی شش دینار

اه خاتمه
نقد ننان
پانصد ده دینار
پانصد ده دینار
بیست من

روضه
نقده
چهل پنج هزار سیصد
شصت من
شش دینار

۱۰

مرتزقه
نقده: سیصد هفتاد دینار
نان: دو هزار چهار صد چهل من

مرتزقه
نقده: یکهزار هفتاد ده دینار
نان: چهل هزار سیصد بیست من

۱۵

متصرفه
از پنج نفر
نقده رایح: بالمشاهره
درسالی هر یک کراسی
دینار صد پنجاه دینار
نان: بالمیاومه هر
یک کراده روزی سه من
درسالی پنج هزار چهار
صد من

مدرسان
از^۱ دو نفر
نقده: بالمشاهره در
سالی صد شصت^۴ دینار
نان: هفت هزار دویست
من^۳
جهت تفسیر و حدیث
یک نفر
نقده: بالمشاهره در
سالی صد پنجاه دینار
نان: بالمیاومه هر
روز ده من در سال
سه هزار ششصد من

[۲۷۸]

۳- نسخه دیگر، نه هزار من
۵- نسخه دیگر، «که امامت نیز او کند یک نفر» ندارد

۱- نسخه دیگر، ندارد
۲- نسخه دیگر، پانصد
۴- نسخه دیگر، صد و پنجاه دینار

جهت سایر علوم

یک نفر

نقد: بالمشاهره در

سال سیصد شصت دینار

فان: بالمیاومه هر

روز ده من، در سالی

سه هزار شصت من^۱

۵

* قسمت افتاده از نسخه اصلی

| امام | واعظ خدام | خازن | ۱۰ |
|--------------------|-----------------------|---------------------------------|----|
| کی خطیب نیز باشد | یک نفر | کی ... خانقه نگاه | |
| یک نفر | نقد: بالمشاهره در | دارد یک نفر | |
| نقد: بالمشاهره در | در سالی چهل دینار | نقد: بالمشاهره در | |
| سالی صد بیست دینار | فان: بالمیاومه هر روز | سالی سی دینار | |
| سالی صد بیست دینار | دومن در سالی هفتصد | فان: بالمیاومه هر | ۱۵ |
| روز شش من در سالی | هشت من | روز دو من در سالی هفتصد بیست من | |
| دوهزار صد شصت من | | | |

| فقه | معد | عمل | ۲۰ |
|--------------------|-------------------|------------------------------|----|
| دوازده نفر | ایتمام یک نفر | نقد: بالمشاهره صد چهل دینار | |
| نقد: بالمشاهره هر | نقد: بالمشاهره ضد | فان: بالمیاومه دو هزار هشتصد | |
| یک سی دینار در سال | بیست دینار | هشتاد من | |
| بـواب | فـراش | ۲۵ | |
| سیصد شصت دینار | فان: بالمیاومه | نقد: بالمشـاهـره در | |
| فان: بالمیاومه | هر روز چهار من در | سالی سی دینار | |
| هر روز سه من هر یک | سالی یک هزار چهار | فان: بالمیاومه هر روز | |
| را در سالی دوازده | صد چهل من | دومن در سالی هفتصد | |
| هزار نهصد شصت من | بیست من | بیست من | |

*- از نسخه دیگر (صفحات ۳۰۵ و ۳۰۶ عکسی) استخراج و نقل شد.

۱- نسخه دیگر، هر روز پانزده من سالی پنج هزار چهارصد من.

| مشعله دار | سق | مرتب | مؤذن | ان |
|---|---|---|--|----------|
| کی درخانقه و هم بر در دارالشفا باشد | یک نفر نقد: بالمشاهره هر سال پنجاه دینار | یک نفر نقد: بالمشاهره هر سال | دو ازده نفر نقد: بالمشاهره در سالی صد چهل دینار | |
| یک نفر نقد: بالمشاهره هر سالی سی دینار | فان: بالمیاومه هر روز دو من در سال | نام: بالمیاومه هر روز چهار من در سالی یکهزار چهل من | نام: بالمیاومه در سالی پنج هزار چهل من | ۵ |
| فان: بالمشاهره هر سالی درسالی هفتصد دومن درسالی هفتصد بیست من | هفتصد بیست من | صد چهل من | مقیمان: دو نفر نقد: بالمشاهره هر سال نود دینار | [۳۰۵] |
| <hr/> | | | | |
| قبه | ایتام | | فان: بالمیاومه هر روز چهار من در سالی یکهزار چهل چهار من | ۱۰ |
| فان بالمیاومه بیست هشت هزار هشتاد من | نقد بالمشاهره یکهزار پانصد چهل دینار | کی ایشان را مرتبی باشد و آنجا فرآن آموزنده نفر نقد: بالمشاهره فی | جهت شبهای جمعه و نماز جمعه: ده نفر | |
| <hr/> | | | | |
| مرقت | نقد: در سالی پنجاه دینار فی نفر پنج دینار | | نقد: در سالی پنجاه دینار فی نفر پنج دینار | ۱۵ |
| نقد: یکهزار پانصد دینار فان: بیست هشت هزار سیصد شصت من | | فان: بالمیاومه هر روز یک من در سالی سه | فان: بالمیاومه فی نفر یک من در سالی سه | |
| کلیددار | حافظ | سه هزار شصت من | هزار شصت من | |
| که خازن نیز است نقد: بالمشاهره در سالی سیصد دینار فان: بالمیاومه هر روز چهار من در سالی یکهزار چهار صد چهل من | بیست و چهار نفر نقد: بالمشاهره هر سالی پنجاه دینار یکهزار دویست دینار فان: به میاومه هر روزی که هفتاد دومن باشد در سالی بیست | | اتابک ایتم یک نفر نقد: بالمشاهره در سالی شصت دینار فان: بالمیاومه هر روز دومن در سالی هفتصد بیست من | ۲۰ ۲۵ |

| عمل | | نقه | نے | نے | نے |
|-------|------------|--------------------------------|--------------------|---------------------|---------------------|
| | عما | پنج من | پنج هزار نهصد بیست | بالمیاومه | بالمشاهره |
| ۵ | نے | یک نفر | نے | پنج هزار صد من | دویست سی شش دینار |
| [۳۰۶] | نے | بالمشاهره در | نے | فراش | قیمه |
| | نے | دو من در سالی | نے | [دو نفر] | مسجد یک نفر |
| | نے | سالی صد دینار | نے | نقد: بالمشاهره هر | نقد: بالمشاهره در |
| | نے | هفت‌تصدیبیست من | نے | یک را سی دینار در | سالی سی و شش دینار |
| | دارالضیافه | به اسم عمله | نے | سالی شصت دینار | نان: بالمیاومه هر |
| ۱۰ | نے | نقد: بالمشاهره دویست شصت دینار | نے | فان: هر یک را | روز دو من در سالی |
| | نے | نان: بالمیاومه پنج‌هزار چهل من | نے | به میاومه دو من هر | هفت‌تصدیبیست من |
| | نے | دو نفر | نے | روز چهار من در سالی | |
| | نے | نقد: بالمشاهره هر | نے | یک‌هزار چهارصد | |
| ۱۵ | نے | یک را سی دینار | نے | چهل من | |
| | نے | شصت دینار | نے | مشعل دار | بوا |
| | نے | فان: بالمیاومه هر | نے | و سراجی که بر در | دو نفر |
| | نے | روز دو من در سالی | نے | ایمن روشه و سردر | نقد: بالمشاهره هر |
| | نے | هفت‌تصدیبیست من | نے | سرای متولی نیز باشد | یک در سالی سی دینار |
| ۲۰ | نے | فراش | نے | یک نفر | شصت دینار |
| | نے | دو نفر | نے | نقد: بالمشاهره در | نان: بالمیاومه هر |
| | نے | نقد: هر یک را به | نے | سالی سی دینار | یک راه روز دو من |
| | نے | مشاهره سی دینار | نے | فان: بالمیاومه هر | در سالی یک‌هزار |
| | نے | در سالی شصت دینار | نے | روز دو من، در سالی | چهارصد چهل من |
| | نے | فان: بالمیاومه هر | نے | هفت‌تصدیبیست من | سقا |
| ۲۵ | نے | یک‌را دو من که چهار | نے | یک نفر | یک نفر |
| | نے | من باشد در سالی | نے | نقد: بالمشاهره در | نقد: بالمشاهره در |
| | نے | یک‌هزار چهارصد چهل | نے | سالی پنجاه دینار | سالی پنجاه دینار |

| | | | | |
|---|---|---|---|----|
| سق یک نفر نقد: بالمشاهره در سالی پنجاه دینار فان: بالیاومه هر روز دو من، در سالی هفت‌صد بیست من | واب^۲ یک نفر نقد: بالمشاهره در سالی سی دینار فان: بالیاومه هر دو من در سالی هفت‌صد بیست من | فان: بالیاومه هر روز دو من در سالی هفت‌صد بیست من داروخ نقد فان چهارده هزار چهار صدمن^۱ | | |
| | | ۵ [۲۷۹] | | |
| مشعل دار که در مفتح الابواب باشد که در دارالضيافه نیز آنجا است و چراغ آن مواضع نیز او نهد یک نفر نقد: بالمشاهره در سالی سی دینار فان: بالیاومه هر روز دو من در سالی هفت‌صد بیست من | مرت زقه نقد: چهارصد نود دینار فان: هفت هزار پانصد شصت من | متعلم علم طب دو نفر نقد: هر یک را به مشاهره سی دینار در سالی شصت دینار فان: بالمشاهره هر هر یک را سه من که شش من باشد در سالی دوهزار صد شصت من | طبی که مدرس علم طب نیز باشد یک نفر نقد: بالمشاهره در سالی سیصدسی دینار فان: بالیاومه هر روز ده من در سالی سه هزار شصت من ^۳ | ۱۰ |
| دارالمساکین به اسم عمله نقد: شصت دینار | کحال که جراح نیز باشد یک نفر نقد: بالمشاهره در | دان دو نفر باشد یک نفر نقد: بالمشاهره در سالی | طبی که مدرس علم طب نیز باشد یک نفر نقد: بالمشاهره در سالی سیصدسی دینار فان: بالیاومه هر روز ده من در سالی سه هزار شصت من ^۳ | ۱۵ |
| مطربخی یک نفر نقد: در سالی در سالی سی دینار | کحال یک نفر نقد: بالمشاهره در سالی | دان دو نفر باشد یک نفر نقد: بالمشاهره در سالی | طبی که مدرس علم طب نیز باشد یک نفر نقد: بالمشاهره در سالی سیصدسی دینار فان: بالیاومه هر روز ده من در سالی سه هزار شصت من ^۳ | ۲۰ |
| | | ۲۵ | | |

۱- نسخه دیگر، چهارده هزار من ۲- نسخه دیگر، سه هزار من
 ۳- نسخه دیگر: مطلب مربوط به آن بیاض است و جز عنوان مطلبی ندارد.

| | | | | |
|--|--|--|--|-------------------------------|
| | | | | عما |
| | | | | نقد: دویست هفتاد دینار |
| | | | | فان: شش هزار هشتاد و چهل من |
| | | | | شراپندر |
| | | | | یک نفر |
| | | | | نقد: بالمشاهره |
| | | | | در سال چهل ^۱ دینار |
| | | | | فان: بالمیاومه |
| | | | | هر روز چهارمن در |
| | | | | سالی با[شد] یکهزار |
| | | | | چهارصد چهل من |
| | | | | قیام |
| | | | | که خادم نیز باشد و نفر |
| | | | | نقد: بالمشاهره |
| | | | | هر یک سی دینار |
| | | | | در سال شصت دینار |
| | | | | فان: بالمیاومه هر روز |
| | | | | روز چهار من [در |
| | | | | سالی] یکهزار چهار |
| | | | | صد چهل من |
| | | | | فراش |
| | | | | یک نفر |
| | | | | نقد: بالمشاهره در |
| | | | | سالی سی دینار |
| | | | | فان: بالمیاومه هر روز |
| | | | | روز دو من در سالی |
| | | | | هفتاد بیست من |
| | | | | ۳- نسخه دیگر؛ هشتاد |
| | | | | ۲- اصل؛ بالمشاهره |
| | | | | ۱- نسخه دیگر؛ سی |

بـ وـ اـ بـ

یک نفر

نقد: بالمشاهيره در

سالی سی دینار

4

نامه هر میاومه با نان:

روز دو من هفتاد

مستہ مہن

بیست من

دفعت

دوم از حرف دوم از دفعه اول از حرف اول

10

آنج غیر مخصوصاند بهیکی ازین بقاع مذکوره و حکم عام دارند

| | | | | |
|-----------------|--------------------|---------|----|-----|
| ن | ان | گز | دم | لقة |
| پانصد چهل دینار | صد چهل چهارهزار من | سی جریب | | |

| | | | |
|--------------------------------------|----------------------|-----------------------------|---------------|
| غلام | ان | سایر الجماء | ۴ |
| نان: صد بیست هشت هزار هشتاد هشتاد من | نقد: پانصد چهل دینار | نان: پانزده هزار صد بیست من | گندم: سی هریت |
| | | | |

| | | | |
|-----------------------|----------------------|--------------------|---------------------------------|
| سرهنجان | اسفع سالار* | قزوینیان | آرک |
| نه نفر | یک نفر | د رومیان و هندوان | بیست نفر |
| نقد: بالمشاهره هر | نقد: بالمشاهره در | و زنجیان و گرجیان | هر یک را هر روز |
| یک سی دینار، در | سالی چهل دینار | و غیرهم | نان سه من که در روزی |
| سالی دویست هفتاد | نان: بالمیاومه هر | صد پنجه نفر | شصت من باشد، در |
| دینار | روز سه من در سالی | بعد یک نفر که | سالی بیست یک هزار |
| نان: بالمیاومه هر | یک هزار هشتاد من | مقدم صد نفر است که | شصده من |
| روزه ریکرا سه من | بیگان | در رشیدا باد باشند | ساپر غلامان |
| باشد بیست هفت من | سه نفر | و نام او در سایر- | از هر نوع که کومشی ^۱ |
| در سالی نه هزار هفتاد | نقد: بالمشاهره هر | الجماعه می آید، هر | کنند سی نفر |
| بیست من | یک هزار در سالی پنجه | روز هر یک را دو من | آنندم : سی جرب |

۱- این قسمت فقط در نسخه‌ای که به خط دیگرست و چند ورق از آن باقی‌مانده است (صفحه ۳۱۱ چاپ عکسی) وجود دارد.

۲- از موارد سائیدگی کلمات است.

۳- در نسخه دیگر که ورق آن در صفحه ۳۱۱ عکسی چاپ شده است قسمت اول این مطلب مکرر نقل شده است، ولی اضافه‌ای هم دارد بدین شرح: «نقد بالمشاهیر» دویست دینار، گندم سی جزیب».

دفعه

دوم از حرف اول

وجه طعام مجاوران و مسافران در دارالضيافه و آش مسکینان در دارالمساکين
و وجه آش و صدقه ايام و ليالي متبركه و اوقات سماع

۵

| | | | | | |
|-------------------------|---------------------------------------|---------------|---------------------|----|-------|
| نقد | د | ان | عند | دم | |
| ده هزار دویست چهل دینار | چهل هشت هزار هشتصد هفتاد ^۱ | هزار دویست من | از هزار دویست من | د | |
| دانگ سه تسو | دانگ | من | ده گري ^۲ | | [۲۸۳] |

حرف

اول از دفعه دوم از حرف اول

وجه طعام مجاوران و مسافران در دارالضيافه و آش مسکينان در دارالمساکين

۱۰

| | | | | |
|------------------------|-----------------------|----|----|-----------------|
| نقد | د | ان | ف | نقد |
| شش هزار هشتصد يك دينار | چهل يك هزار چهارصد من | نه | نه | چهار دانگ و نيم |

| | | | |
|---|-------------------------------------|-----------------------------|----------------------|
| وج | ه | وج | ه |
| آش مسکينان در دارالمساکين مع ساير مصالحها | طعم مجاوران و مسافران در دارالضيافه | نقد: دو هزار سیصد هشتاد پنج | نقد: بهوجه مصالح |
| نقد: چهار هزار چهارصد شانزده | نقد: بهوجه مصالح | دينار | آش هر روز چهار |
| دينار چهار دانگ نيم | آش در روزی دو دينار | نان: بیست سه هزار چهارصد من | دينار نيم در سالی يك |
| نان: هر روز پنجاه من در سالی | سنه تسو در سالی | ه | هزار شصت پنج دينار |
| هجدنه هزار من | من در سالی هجدنه | ه | نان: در روزی سی من، |

| | | | | |
|----------------------|---------------------|--------------------------|--------------------------|----------------------|
| مجاوران | مسافران | مسافران آش | مسافران آش | مسافران آش |
| نقد: بهوجه مصالح | نقد: بهوجه مصالح | نقد: چهار هزار سیصد | نقد: چهار هزار سیصد | نقد: بهوجه مصالح |
| آش هر روز چهار | آش در روزی دو دينار | دينار نيم در سالی يك | دينار نيم در سالی يك | آش هر روز چهار |
| دينار نيم در سالی يك | سنه تسو در سالی | هزار شصت پنج دينار | هزار شصت پنج دينار | دينار نيم در سالی يك |
| هزار شصت پنج دينار | من در سالی هجدنه | نان: در روزی سی من، | نان: در روزی سی من، | هزار شصت پنج دينار |
| دينار نيم در سالی يك | هزار من | در سالی ده هزار هشتصد من | در سالی ده هزار هشتصد من | دينار نيم در سالی يك |

| |
|---|
| من دوازده هزار ششصد پنج من در سالی فان : در روزی سی |
| جهت جراغ و ما بحتاج آن در سالی بیست |
| اجرت بلغور کردن در شش دینارچهار دانگک نیم |
| دینار ده دینار دانگک ، در سالی شصت دینار |
| کفچلیز شود هر روز |

۱۰۷

10

دوم از دفعه دوم از حرف اول

وجه آش و صدقه لیالی و ایام متبرکه و اوقات سماع

| | | |
|---|-------------------------|---------------------|
| ن | ان | نم |
| د | دو هزار چهارصد هفتاد من | از یسکهزار دویست من |
| ف | دو هزار چهارصد هفتاد من | از یسکهزار دویست من |
| ت | دو هزار چهارصد سی هفت | از یسکهزار دویست من |
| د | دو هزار چهارصد سی هفت | از یسکهزار دویست من |
| ن | دو هزار چهارصد سی هفت | از یسکهزار دویست من |
| م | دو هزار چهارصد سی هفت | از یسکهزار دویست من |

۱۰۱. از ح ف دوم از دفعه دوم از ح ف او.

وجه آش وصدقه لسالی، و ایام متبر که

| | | | | | |
|-------------------------|-----------------|----|---|---|----|
| دو هزار چهارصد هفتاد من | یکهزار دویست من | ان | ن | د | دق |
| دو هزار چهارصد هفتاد من | یکهزار دویست من | ان | ن | د | دق |

| جهت | جهت | جهت | جهت |
|--------------------|---|----------------------|---------------------------------------|
| عید اضحی | عید فطر | شہبازی آدینہ به | شبہا [ی] رمضان |
| نقد: صد سی هفت | نقد: پنجاہ هفت دینار | وجه مصالح نان و حلوا | که این مقدار اضافت |
| دینار چهار دانگ ک | دو دانگ ک تسو | که به حفاظ ملازم | آش میاومه معہود |
| تسوئی ^۳ | ما یحتاج آش صدقہ چهل پانک دینار پانزده دینار چهار دانگ ک تسویه چهار دانگ ک(۴) | دهند | کنند که در دار الضیافہ شرح آن آمده |

۳- نسخه دیگر، جهاد دانک تسوئن، ندارد

۱- نسخه دیگر، جریب
۲- نسخه دیگر؛ تسو
۳- نسخه دیگر، مطلب مر بوط به صدقه ذبیل، «ثان» آمده است.

| | | | |
|--|--|--|--|
| ما میحتاج آش : بهای چهل یک شتروگاو دینار نودش دینار ^۷ چهار دانگ شتر شصت تسو (بهسیاق) گاو رأس پانزده (بهسیاق) گوسفند شش سر بیست و یک دینار (بهسیاق) | فان : شصت پنج من ^۵ گندم: جهت فطر ^۶ یکهزار دویست من، ده جریب | هر شبی هشت دینار ^۱ در چهل شش شب سیصد شصت هشت دینار ^۴ فان : هر شب پانزده من، در چهل شش ^۲ شب ششصد نود من | نقد: در شبی سی پنج دینار نیم دانگ، در یک ماه باشد یکهزار پنجاه دو دینار نیم فان : هر شب سی پنج من در ماهی باشد یکهزار پنجاه من |
| فان : شصت پنج من | | | [۲۸۵] |

| | | | |
|---|--|---|---|
| جهت | جهت | جهت | جهت |
| شب میلاد نبی علیه الصلوٰة والسلام که شب دوازدهم ربیع الاول است | شب استفتح پانزدهم رجب تا به روز روزه دارند و بدشب افطار کرده دعا کنند | شب برات نقد: جهت تتمه ما میحتاج آش چهل دانگ تسوئی ^۸ | شب رغایب نقد: جهت ما میحتاج آش چهل یک دینار چهار دانگ تسوئی ^۹ |
| نقد: جهت تتمه ما میحتاج آش چهل یک دینار چهار دانگ تسوئی ^۸ | ما میحتاج آش چهل یک دینار چهار دانگ تسوئی ^۹ | فان : صد من | فان : صد من |
| فان : صد من | | | |

| | | | |
|--|---|---|--|
| جهت | جهت | جهت | جهت |
| جهت روز سوروز جلالی کی ^{۱۰} اضافت آش میاومه کند نقد: پنجاه هشت دینار دو دانگ تسوئی ^۸ | روز عاشور که آن دهم محرم باشد چهل شش دینار چهار دانگ | عیدشده و عیدها ^{۱۱} ایام البیض که آن مقدار جهت حلوا و غیره اضافه میاومه | شب معراج نبی علیه الصلوٰة والسلام نقد: جهت تتمه ما میحتاج آش چهل یک دینار |
| فان : صد من ^{۱۰} | جهت فان و حلوا ^{۱۱} | کنند و صدقه دهند | چهار دانگ تسوئی ^۹ |
| | گرم که در آخر روز | چهار صد بیست دینار | فان : صد من |

۱- نسخه دیگر: شبی ۲- نسخه دیگر: صد و شش

۳- نسخه دیگر: نسخه دیگر: شصت من

۴- نسخه دیگر: سیصد شصت دینار ۵- نسخه دیگر: شصت من

۶- نسخه دیگر: گندم فطر ۷- نسخه دیگر: نودش دینار ندارد ۸- نسخه دیگر: تسو

۹- نسخه دیگر: با ۱۰- نسخه دیگر: بعدازین بخط دیگر دارد: «از قریبة کاوه ناو مرند، نقد پنجاه دینار، فان صد من»

| | | (به سیاق) | جهت |
|-----|------------------------------------|--|---------------------|
| | | به سادات دهنده سی دینار | روز وفات واقف |
| | | عید شش هشتم شوال | غفر الله ذنبه |
| | | یک روز ^۱ | لقد: هشتاد هشت |
| ۵ | جهت صدقه شانزده دینار چهار دانگ | اضافه صدقه جهت نان شانزده دینار و حلوای چهار دانگ | دینار دو دانگ تسوئی |
| | جهت | بیست دینار | اضافه آش چهل یک |
| | نان نهادن که به اضافت | عیدها[۲] ایام البيض | دینار چهار دانگ |
| | آش کنند و چیزی که | که شانزدهم هر ماه | تسوئی |
| | زیادت باید به موجبی | باشد ازدوازده عید بعد | صدقه: چهل شش دینار |
| ۱۰ | که قبل ازین شرح | یک ک عید که داخل ماه | چهار دانگ |
| | داده شد متولی صرف | رمضان افتاد بقی بعده | نان: صدم من |
| | کند به حسب مصلحت | یازده عید | |
| | دید او | چهار صد سه | |
| | نقد | (به سیاق) | |
| ۲۸۶ | پانصد دینار | اضافه صدقه | |
| ۱۵ | | آش هر نوبت هر عیدی دویست شانزده دینار بیست دینار چهار دانگ، صد هشتاد سه دینار دو دانگ | |
| ۲۰ | | | |

دفعه

دوم از حرف دوم از دفعه دوم از حرف اول

جهت اوقات سماع که اضافت آش می‌اومه کنند و گاهی که اتفاق چنان افتاد و متولی صلاح دیده باشد که در ایام ولیالی متبر که آن سماع کنند، لاشک آن آش ایام ولیالی متبر که نیز اضافه آن رود و آش زیادت باشد و سماع بترتیب قر و جمعیت بیشتر تا معلوم باشد، به هر ماهی دونوبت [باشد]^۳ که درسالی بیست چهار نوبت باشد^۳، هر نوبتی بیست^۴ دینار باشد

۱- نسخه دیگر: «هشتم شوال یک روز» ندارد ۲- داخل [] از نسخه دیگر، نقل شد
۳- نسخه دیگر «که درسالی بیست و چهار نوبت باشد» ندارد ۴- نسخه دیگر، هشت

حـرف

دوم

وجه روشنائيها از شمع و قنديل و مشعله و چراغ و وجه عطر و وجه داروخانه وغيره

نقد

۵

پنجهزار هفتاد هشتاد نه دينار چهار دانگ

[۲۸۷]

دـفعـه

اول از حرف دوم

وجه روشنائيها از شمع و قنديل و مشعله و چراغ و وجه عطر جهت بخور

نقد

۱۰

سه هزار چهارصد هشتاد نه دينار چهار دانگ

حـرف

اول از دفعه اول از حرف دوم

وجه روشنائيها از شمع و قنديل و مشعله و چراغ

نقد

۱۵

سه هزار سیصد نه دينار چهار دانگ

سـالـعـ

قنديل و چراغ و مشعله

شـمع

۲۰

نقد

نقد

دویست شصت دینار سه هزار چهل نه دينار چهار دانگ

جـهـتـ

جهـتـ

جهـتـ

جهـتـ

۲۵

| | | | |
|------------------------------|------------------------------|---------------------|----------------------------|
| چـراـغـها | قـنـديـلـ | شـبـهاـ[ـيـ] | گـنـبدـداـخـلـحـفـاظـ |
| پـانـصـدـ سـهـ دـيـنـارـ | نهـصـدـهـشـتـادـشـ | شـبـهاـ[ـيـ] | بـيرـونـ درـيـچـهـ گـنـبدـ |
| بـزـرـ:ـهـرـشـبـچـهـارـمنـ،ـ | دـيـنـارـ چـهـارـ دـانـگـ | شـبـهاـ[ـيـ] | شـبـ زـنـدهـ دـارـنـدـ وـ |
| درـسـالـيـ يـكـ هـزـارـ | بـزـرـ:ـهـرـشـبـ هـشـتـ | شـصـتـ دـيـنـارـ | قرـآنـ خـوانـنـدـ |
| چـهـارـصـدـ چـهـلـ منـ | منـ،ـ درـسـالـيـ دـوـهـزـارـ | باـبـتـشـبـهاـ[ـيـ] | دوـيـستـ دـيـنـارـ |

| | | | | |
|----|--|---|--|--|
| | یک من دو دانگ چهارصد هشتاد دینار فتیله: هر شب بیست پنج درم سنگ درسالی سی و سه من ^۲ دو دانگ مقرر بیست سه دینار | هشتصد هشتاد من ، یک من در دو دانگ نهصد شصت دینار فتیله: هر شب سی درم درسالی چهل من ، یک من به چهار دانگ بیست شش دینار چهار دانگ بیست و چهار سماع که دوازده پنج من در مشعله یک هزار پانصد شصت دینار فقط: در شبی هشت من در سالی دو هزار هشتصد هشتاد من ، یک من دانگ تسوئی ^۳ ششصد دینار حلقه: هر شب هشت من در سالی دو هزار هشتصد هشتاد من ، یک من دو دانگ نهصد شصت دینار | و شبهای[۱] متبر که از سی شش شب، هر شب یک من نیم پنجاه چهار من، یک من پنج دانگ چهل پنج دینار بابت شبهای سماع از دینار چهار دانگ بیست و چهار سماع که دوازده پنج من در روز باشد و دوازده پنج من در شب باشد هجده من پانزده دینار من در سالی دو هزار هشتصد هشتاد من ، یک من دانگ شصت دینار حلقه: هر شب هشت من در سالی دو هزار هشتصد هشتاد من ، یک من دو دانگ نهصد شصت دینار | بابت آنک حفاظه علی - الدوام هر شب به در شبکه گنبد ازیرون قرآن خوانند هر شب نیم من در سالی صد هشتاد من، یک من پنج دانگ صد پنجاه دینار بابت شبهای[۱] آدینه و شبهای[۱] متبر که از شصت شب به هر شب یک من که ^۱ پنج دانگ پنجاه دینار |
| ۵ | | | | |
| ۱۰ | | | | |
| ۱۵ | | | | |
| ۲۰ | | | | |
| ۲۵ | | | | |

رف

دوم از دفعه اول از حرف دوم

وجه عطر جهت بخور که به اوقات معینه بسوزانند

نق

صد هشتاد دینار

۱- نسخه دیگر، به

۲- نسخه دیگر، مقرر در دو دانگ

۳- نسخه دیگر، تسو

| | |
|--|--|
| <p>ج آنکه تا به اوقات سماع و ایام ولیالی متبرکه و روز جمعه در جامع بسو زاند هشتاد دینار</p> | <p>ج آنکه در قبه شبها [۵] آدینه وايام ولیالی متبرکه که در آنجا قرآن ختم خواهند کردن بسو زاند و جهت آنکه چون حفاظت همواره بیرون شبکه قبه قرآن می خواند بسو زاند و باز بیرون شبکه به موجبی^۱ که در سابق شرح داده شده به مجموعه ای در اندرون نهند صد دینار</p> |
| | [۲۸۹] ۵ |

دفعه

| | | | |
|--|---|---|---|
| <p>دوم از حرف دوم وجه داروخانه و پای افزار مسافران و تکفین اموات دو هزار سیصد دینار</p> | <p>د وجه داروخانه بیرون از مرسم و میاومه طبیب و کحال و معلمان و عمله که پیشتر ذکر رفت و بیرون از بهای آلات و ادوات که شرط رفته که در تفرقه این یک نیمه بر همه مقدم دارند</p> | <p>د نقد داروخانه بیرون از مرسم و میاومه طبیب و کحال و معلمان و عمله که پیشتر ذکر رفت و بیرون از بهای آلات و ادوات که شرط رفته که در تفرقه این یک نیمه بر همه مقدم دارند</p> | <p>د نقد داروخانه بیرون از مرسم و میاومه طبیب و کحال و معلمان و عمله که پیشتر ذکر رفت و بیرون از بهای آلات و ادوات که شرط رفته که در تفرقه این یک نیمه بر همه مقدم دارند</p> |
| | | ۱۰ | |
| <p>ه پای افزار مسافران به قرار آنکه هر یک را نیم دینار بدنه نده به موجبی که شرح داده شده هر سال دویست دینار</p> | <p>ه مصالح مزوره رنجوران و هیمه آن هر سال شصتص دینار</p> | <p>ه ادویه و اشربه بیماران مجاور و مسافر و آنج روز پنج شنبه و دوشنبه بدنه هر سال</p> | <p>ه ادویه و اشربه بیماران مجاور و مسافر و آنج روز پنج شنبه و دوشنبه بدنه هر سال</p> |
| | | ۱۵ | |
| | | ۲۰ | |
| | | [۲۹۰] | |

دیگر جهت ارامل که پنبه بخرند و بدیشان دهنند به موجبی که در فصل هفدهم نویشته و مبلغ آن دویست دینار است درین تفصیل خاتمه از قلم فرو^۲ افتاده بود.
چون درین حالت معلوم شده درین خاتمه و تاریخ^۳ نیامده این جایگاه نویشته شده تا اگر مبلغ آن اضافت سر بالا شده باشد برسانند و سر بالا نیز نرسد.^۴

۱- نسخه دیگر، به موجبی ۲- نسخه دیگر، بیرون ۳- نسخه دیگر، در این تاریخ و تاریخ (۱)
۴- این چهار سطر در هر دو نسخه بطور ادب در کنار صفحه جنب عنوان دفعه دوم از حرف دوم نوشته شده است.

اکنون چون این وقفیه به آخر رسید و شرایط این وقف مبوب و مفصل مشروح و مبسوط در قلم آمد وصیت و نصیحت می‌رود^۱ تا هر متولی که انتها تولیت بدو رسد و مباشر آن عمل گردد سعی و اجتهاد تمام نماید در آنکه این وقفیه همواره زنده [و] گواه و ناطق باشد.

و طریق آن چنان است که پیوسته احتیاط‌کنندوشهادت‌گواهان اشها‌سجّل قاضی را که به تجدید تسجیل آن کرده باشد به سبیل تفریغ محفوظ می‌دارد و به هر وقت که آن قاضی که مسجّل آن باشد درگزد یا معزول شود فی الحال که قاضی دیگر به جای او بنشیند متولی که در آن وقت باشد برفور این وقفیه را پیش آن قاضی برد و گواهان اشهاد قاضی ماضی را حاضر گردد، و بروجهی که مقتضی شریعت باشد مضمون سجل قاضی گذشته را نزد قاضی که به جای او نشسته باشد به ثبوت رساند^۲ و التمام کند تا آن را به همان شرایط و ضوابط سابقه مسجّل گردد و جمعی عدول را بر آن سجل اشهاد کند.

و همچنین بر سبیل دوام و استمرار تمامت متولیان این قاعده و ضابطه را نگاه می‌دارند و هیچ دقیقه از آنج بدان تعلق داشته باشد قطعاً فرو نگذارند.

و شرط کردم که هر متولی که درین باب تصریف نماید و اهمال کند و برفور که قاضی که به تجدید منصوب شده باشد این وقفیه را پیش او نبرد و برین موجب که تقدیم یافت به ثبوت نرساند و مسجّل و مشهود علیه مکرداند^۳ از تولیت معزول گردد و تولیت به دیگری که بعد از او شرط رفته باشد منتقل شود.

۱۵ و چون پادشاه سعید مغفور غازان خان انا رالله بر هانه در وقفیه ابواب البر شنب که در تبریز است شرط فرموده در آنج هر قاضی که در دارالملک تبریز مولی و منصوب گردد باید که اول حکم او این باشد که وقفیه شریفه ابواب البر شنب را محکوم به و مسجّل گردد و بر آن اشهاد کند و نشاید که قطعاً در آن اهمال نماید یقین^۴ حاصل که تمامت قضاتی که فیما بعد به قضای آنجا منصوب گردند تینماً و تبر کاً امثال و انقباد این شرط که او فرموده بر خود لازم شمرند و هیچ کدام از رعایت آن وقفیه در نگذرند.

بنابرین قضیه، این بنده صعیف از.... آن قضات التمام می‌نمایم تا چون این وقف ریزه که این ضعیف کرده خیری است که منافع آن به جمعی صلحاء و مستحقان هر عصر می‌رسد ایشان نیز خود را در جریمه اجر

[٢٣٦]

[متن وفیه]

این ثواب آرند و بر ولای تسجیل و قویه شریفه غازانیه، این وفیه را مسجّل فرمایند و بران حکم و
بران اشهاد کنند.

این وصیت وصیحت وشرط والتماس، جمله برین وجه که تقدیم یافت کرده شد، فمن بدلہ بعد ماسمعه
فاما ائمه علی‌الذین یبدلوه ان الله سمیع علیم.

و ذلك اتفق تحریره في غرة ربیع الاول سنة تسع
وسبع مائة هجرية. این وقف بدین موجب که درین
وقویه به خط خویش مبوب ومفصل نویشتم کردم به.
شرايطی که بر سبیل تفصیل مشروح در قلم آوردم و به.
مضمون این وقویه از اول تا آخر آن اقرار کردم واعتراف
آوردم و علم من به کیفیت و کمیت هریک از افراد این
موقوفات و موقوف علیه آن محیط است و برین جمله
برخود گواه گرفتم. ٥

کتبه کاتب هذه الواقفیة فضل الله ابن ابی الخیر بن
عالی المشتهر بالرشید الطبیب الهمدانی بخطه فی التاریخ.
المذکور فیه، و حامد أربه ومصلیاً علی تبیه وآل الطیبین.
الظاهرین اجمعین. ١٥

[٢٩٢]

-۴-

[شراحت الحق شده به آخر و قفيه]*

واز جمله شرائطی که این ضعیف درین وقف ابواب البر ربع رشیدی کرده و چون این وقفیه را به خط خود می‌نوشت از قلم فرو رفت و درین وقت به آخر آن الحق می‌کنم آن است که شرط کرده‌ام که متولی این اوقاف هر سال ازین کتب که مصنفات من است برین موجب که مفصل می‌گردد نسخه‌ها[ای] مکمل است کتاب کند.

| | كتاب بيان الحقائق دونسخت | كتاب آثار واحيَا دونسخت | كتاب جامع التواريخ به چند مجلد که متولي صلاح داند، چنانکه زود خراب نشود | كتاب مجموعه رشیديه keh آن مشتمل است بر چهار كتاب توضيحات، مفتاح التفاسير، سلطانيه، لطایف |
|----|---|--|--|--|
| ١٥ | پارسي يک نسخت | عربى يک نسخت | پارسي يک نسخت | العربى يک نسخت |
| ١٥ | كتاب اسئله و اجوبه و تعلیقات keh در چند مجلد | كتاب تحقيق المباحث keh در چند مجلد | دو نسخت پارسي يک نسخت | دونسخت پارسي يک نسخت |
| ٢٠ | نوشته شده پارسي يک نسخت | پارسي يک نسخت | عربى يک نسخت | عربى يک نسخت |

* - خط این قسمت (صفحات ۳۶۴-۳۶۵ عکسی) شباھتی به خط رشیدالدین ندارد. ضمناً باید گفت که قسمتی کوتاه از اول این قسمت با مختص اضافه‌ای در دو نسخه وجود دارد. نسخه دوم در صفحات ۲۹۶-۲۹۳ عکسی آمده است.
۱- اطلاعات مربوط به این دو کتاب در نسخه دیگر نیامده است.

از هر یک به موجبی که شرح داده شد هرسال یک نسخت مکمل بر کاغذی بغايت نیکو و لطیف به قطع حال بزرگ بغدادی به خطی پاک درست بنویسند و آن را با نسخت اصل که در کتبخانه^۱ ربع رسیدی نهاده مقابله کنند بر^۲ وجهی که در آن غلط و تصحیف نباشد.^۳

و باید که آن نسختها تمامت متكلّف باشد به موجبی که نسختها^۴ اصل است و جلدّهای آن^۵ از ساختیان ادیم کار بسازند.

و اجرت کتابت^۶ و وجه مصالح و مایحتاج آن از حاصل یک نیمه موقوفات مستبعد باشد که به این ابواب البر تعلق دارد.

ومتوالی باید که نساخان جلد را که خط نیکو و پاک نویسند و اهلیت داشته باشند جهت این کتابت اختیار کند، چندانکه داند که به اتمام سال نیز کتابت این نسختها تمام شده باشد و هم در جلد کرده شده تا تأخیری نیافتد.

ومواضع که این نساخان در آنجا نشینند و این کتابت کنند متولی از جمله مواضع ابواب البر که جهت کسی و کاری^۷ تعیین رفته معین گرداند.

و چون آن نسختها تمام شود در صفة بزرگ روشه همه را حاضر گرداند^۸ و هر یک را بر مرفعی نهد^۹ میان منبر و محراب و آنجا برای واقف این دعا بخواند^{۱۰}:

«اللهم يا ملهم الاسرار ويَا معلم الاخبار [ر] وَ الْآتَارِ كَمَا وَقَتَ عَبْدَكَ الْمُفْتَرَ إِلَى رَحْمَتِكَ الْوَاسِعَةِ
رشید الطبیب لتصنیف هذه الكتب المشتملة على التحقیقات المقویة لقواعد الاسلام والتدقیقات الممهدة^{۱۱} لبيان
الحكم والاحکام المفیدة للمتأمّلين فی بدايـع المصنوعات، النافع للمـتفکـرـین فـی غـرـائـبـ الـمـخلـوقـاتـ وـ وـقـتـهـ اـیـضاـ
لان وقف بعض املاكه شارطاً ان يتـخـذـ من مـنـالـهـ نـسـخـاـ من هذه الكـتبـ لـيـنـتـفـعـ بهاـ الـمـسـلـمـونـ منـ اـهـلـ الـبـلـدـانـ فـیـ
کـلـ حـیـنـ وـ اوـانـ، فـتـقـبـلـ اللـهـمـ ذـلـكـ مـنـهـ قـبـولاـ حـسـنـاـ وـاجـعـلـ سـعـيـهـ مشـکـورـاـ وـذـنـبـهـ مـغـفـورـاـ وـأـغـفـرـ السـاعـینـ فـیـ اـتـامـ
هـذـاـ الخـيـرـ وـالـمـسـتـفـیدـینـ مـنـ هـذـهـ الـكـتبـ وـالـنـاظـرـینـ فـیـهـ وـالـمـتأـمـلـینـ لـمـاـ فـیـ مـطـاوـیـهـ وـآـتـهـمـ الـحـسـنـةـ فـیـ الدـنـیـاـ
وـالـآـخـرـةـ اـنـكـ اـنـتـ اـهـلـ التـقـوـیـ وـاهـلـ المـغـفـرـةـ.»

و در آخر هر نسخه‌ای ازین نسختها این دعای مذکور بنویسد^{۱۲} و بعد ازان این تحمید و این کلمات

۱- نسخه دیگر؛ گنبد

۲- به

۳- نسخه دیگر؛ مجلدّهای آن نیز از ادیم با

۴- نسخه دیگر؛ کتب

۵- نسخه دیگر؛ گردانند

۶- نسخه دیگر؛ نهند

۷- نسخه دیگر؛ بخوانند

۸- اصل: المهدة

۹- نسخه دیگر، لل تعالیین

۱۰- نسخه دیگر، بها

۱۱- نسخه دیگر؛ بنویسند

بنویسنده:

«اما بعد، حمد لله الملك العلام الدائم^۱ نعمته^۲ بلا انقطاع وانصرام والصلوة والسلم على نبيه المبعوث الى كافة الانام محمد وآلـه وصحبه^۳ الكرام يقول العبد الضعيف المحتاج الى رحمة الله تعالى فضل الله بن ابي الخير بن

عالي المشتهر بالرشيد الطبيب الهمداني جزاء الله خير آنـي بتوفيق الله وحسن تيسيره صفت [تبصرة لمن تبصر

و تذكرة لمن اراد ان يذكر واستكتبت هذه..... امالي وشرطـت ان يتـخذ كل سـنة من حاصلـها نسـخـة من^۴ هذاـ

الكتـاب و سـایر الكـتب التـى هـى من مؤـلفـاتـي ليـكون وـقـفـاً عـلـى المـسـلمـين من اـهـل بلـدة كـذا، وـ المـأـمـولـ من كـمالـ

افـضـالـ الـعـلـمـاءـ الـمـحـقـقـينـ فـيـهاـ انـ يـشـرـحـواـ وـ يـبـيـنـوـ الـلـمـبـتـدـئـينـ ماـ يـعـسـرـ مـنـ عـلـيـهـ بـحـثـ يـقـفـونـ عـلـىـ جـمـيعـهـ

وـ قـوـفـاًـ تـامـاًـ وـ لـايـقـىـ لـهـمـ فـيـهـ شـكـ وـ اـرـتـيـابـ وـ اـنـ وـجـدـواـ فـيـهـ سـهـوـاـ اوـ غـلـطـاـ يـصـلـحـوـهـ تـفـضـلاـ وـ تـكـرـماـ».

وبـعـدـ اـزاـنـ متـولـيـ بـرـظـهـ وـ [رـ]ـ قـيـ كـهـ اـيـنـ كـلـمـاتـ بـرـآـنجـاـ نـوـشـتـهـ باـشـدـ بـنـوـيـسـدـ كـهـ اـيـنـ كـتـابـ فـلـانـ اـزـ بـرـاـيـ

اهـلـ فـلـانـ شـهـرـ نـوـشـتـهـ آـمـدـ درـ اـيـامـ توـليـتـ فـلـانـ تـاـ وـقـفـ باـشـدـ بـرـيـشـانـ وـبـعـدـ اـزـيـشـانـ بـرـعـمـومـ مـسـلـمـانـانـ كـهـ آـنجـاـ

باـشـنـدـ، وـهـرـ متـولـيـ كـهـ باـشـدـ نـسـخـهـ خـودـ باـ وـاقـفـ پـدرـ بـرـپـدرـ بـنـوـيـسـدـ تـاـ وـاقـفـ رـاـ درـ دـعـاـ فـرـامـوشـ نـكـنـندـ.

بعدـ اـزاـنـ حالـ آـنـ نـسـخـهـاـ رـاـ عـرـضـ كـنـنـدـ بـرـقـضـاتـ تـبـرـيـزـ تـاـ صـورـتـ حـالـ رـاـ درـ مـكـتـوبـ ثـبـتـ كـرـدـ بهـ

توقيعـ خـودـ مـشـرفـ [اـكـرـدـانـدـ وـ آـنـ مـكـتـوبـ رـاـ بـهـمـتـولـيـ تـسـلـيمـ كـنـنـدـ وـ پـيـشـ هـرـ قـاضـيـ اـزـقـضـاتـ تـبـرـيـزـ بـدـانـ مـوجـبـ

مـكـتـوبـيـ باـشـدـكـهـ خـطـ مـتـولـيـ وـمـشـرفـ وـنـاظـرـكـهـ كـاتـبـ نـيـزـاستـ^۷ يـاـنـايـبـ اـيـشـانـ بـرـآـنجـاـ باـشـدـ تـاسـالـ بـهـلـسـالـ اـيـنـ كـارـ

مضـبـطـ باـشـدـ وـدـرـ آـنـ وـهـنـيـ وـخـلـلـيـ نـيـابـدـ.

ديـكـرـشـرـطـ آـنـ استـ كـهـ بـعـدـ اـزـينـ متـولـيـ اـيـنـ اوـقـافـ اـيـنـ نـسـخـهـاـ رـاـ كـهـ تـامـ شـودـ هـرـ سـالـ^۸ بـهـ شـهـرـيـ

فرـسـتـدـ اـزـشـهـرـهـاـ اـسـلـامـ، عـرـبـيـ^۹ بـهـ بـلـادـ عـرـبـ، وـعـجمـيـ بـهـ بـلـادـ عـجـمـ، وـابـتـداـ بهـ مـعـظـمـ تـرـيـنـ شـهـرـهـاـكـنـدـ. پـسـ

بـمـعـظـمـ تـرـيـنـ^{۱۰} بـهـ وـقـعـ مـقـتضـاـيـ رـأـيـ اوـ تـاوـقـ باـشـدـ^{۱۱} بـرـاهـلـ آـنـ شـهـرـ بـهـ مـوجـبـ مـذـكـورـ، وـدـرـ آـنـ شـهـرـ درـ مـدـرـسـهـاـيـ

كـهـ آـنـ رـاـمـدـرـسـيـ باـشـدـ بـهـ فـنـونـ عـلـمـ مـشـهـورـ وـمـشـارـالـيـهـ^{۱۲} وـقـضـاتـ وـائـمـهـ وـعـلـمـ اـخـتـيـارـكـنـدـ بـنـهـنـدـ تـاـ مـتـعـلـمـانـيـ كـهـ

رـغـبـتـ نـمـاـيـنـدـ پـيـشـ آـنـ مـدـرـسـ آـنـ رـاـ مـيـخـواـنـدـ.

۱- نـسـخـهـ دـيـكـرـ، الدـاـيـمـةـ

۲- اـصـلـ، نـعـمـهـ

۳- اـصـلـ، حـصـبـهـ

۴- عـبـارتـ دـاخـلـ []ـ مـنـقـولـ اـزـ نـسـخـهـ دـيـكـرـستـ.

۵- نـسـخـهـ دـيـكـرـ، جـمـيعـ ذـلـكـ

۶- نـسـخـهـ دـيـكـرـ، يـاـ

۷- نـسـخـهـ دـيـكـرـ، كـهـ مـانـنـدـ نـايـبـ مـتـولـيـ استـ (وـاـيـنـ صـورـ ظـاهـرـاـ صـحـيـحـ استـ)

۸- نـسـخـهـ دـيـكـرـ، هـرـ سـالـ تـامـ شـودـ بـهـ شـهـرـيـ اـزـ شـهـرـهـاـ اـسـلـامـ...

۹- نـسـخـهـ دـيـكـرـ، يـارـسـيـ

۱۰- نـسـخـهـ دـيـكـرـ، عـظـيمـ تـرـيـنـ

۱۱- نـسـخـهـ دـيـكـرـ، وـاقـفـ باـشـنـدـ(؟)

۱۲- نـسـخـهـ دـيـكـرـ، مـشـهـورـالـيـهـ

واگر کسی خواهد که آن را استنساخ^۱ کند آن مدرس رهنی که مناسب باشد بستاند و آن را بدهد تا ازان نسخت کیرند [و باز سپارند]^۲، واگر از بهر مطالعه خواهند همچنان رهن بستاند^۳ و بدهد. و چون به تمامت شهرهای عظیم فرستاده باشد باز از سرگیرد، و به همان ترتیب که اول فرستاده باشد می فرستد و به وقت فرستادن نوبتی دیگر در صفة بزرگ روضه میان منبر و محراب بر مرفعی نهند و بر قاعده دعای مذکور بخوانند و بعد ازان بفرستند، و باید که بر ظهر هر نسخه ای کی به شهری فرستند این شرایط که ذکر رفت برین^۴ موجب بنویسنده.

وما یحتاج ومصالح این نسخه ها^۵ و اجرت کتابت آن در هر زمان^۶ متولی^۷ که باشد چنانکه مصلحت دارد و اجرت المثل آن باشد تعیین کرده می رساند.

[نقل قسمت اضافی از نسخه دیگر که مربوط به این موضع می شود]

(منحة ۲۹۶ مکسی)

^{۱۰} دیگر شرط کرده ام که از جمله این کتب بغیر از نسخه اصل که در گنبد ربع رشیدی نهاده باشد از مجموعه رشیدیه و کتاب بیان الحقایق و کتاب آثار و احیا هر یک نسختی پارسی و نسخه [ای] عربی متولی علی حده استنساخ کند بیرون از آنج شرط رفته که به شهرها فرستند و ازان همواره پیش مدرسی که در روضه ربع رشیدی درس گوید باشد، و هر روز چیزی ازان به درس بگوید.

^{۱۵} و هر فقیهی که در آنجا معین باشند باید که ازین کتب جهت خود نسختی به قطع حال بغدادی بزرگ بنویسد، اگر خواهد پارسی و اگر خواهد عربی.

و باید که در مدتی که شرط رفته که هر فقیهی آنجا باشد ازان کتب یک نسخه تمام بنویسد، و اگر بیشتر از میعاد مذکور تواند نوشت، یازیادت از یک [نسخه] تواند نوشت و بنویسد، لاشک سعی او مشکور تر باشد.

^{۲۰} و هر کدام کدر نوشت آن تقسیم نماید و متولی را معلوم شود اور [از] آنجا بیرون کند و دیگری را به جای او نصب کند تا در آن باب سعی نماید، و هر یک از ایشان...^۸ ملک او باشد و کس را در آن منازعتی نباشد. اگر خواهد فروشد و اگر خواهد بخشید و اگر خواهد جهت خود نگاه دارد.

وبوجود آنکه اجازت و رخصت داده ایم که از نسخه اصل که در گنبد نهاده باشد هر کس که خواهد استنساخ کند [به] شرط آنکه از ربع رشیدی بیرون نبرد، همچنین اجازت و رخصت داده ایم که ازین نسخه نیز که پیش

- ۱- نسخه دیگر، استنساخ
- ۲- داخل [] از نسخه دیگر نقل شد
- ۳- نسخه دیگر، بستاند
- ۴- نسخه دیگر، بدین
- ۵- نسخه دیگر، نسختها
- ۶- نسخه دیگر، زمانی
- ۷- نسخه دیگر، متولی
- ۸- جای دوسره کلمه بیاض است

مدرس باشد هر کس که به استنساخ آن رغبت نماید مدرس بدو دهد. به شرط آنکه از ربع رشیدی بیرون نبرد. و فقهاء^۱ آنجا که به استنساخ کنند مقدم باشند بر دیگران.

این شرایط برین جمله کرده بودم و چون از قلم فرورفت بر سبیل الحق نوشه^۲ شد، «فمن بدله بعد ما سمعه فانما ائمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم».

واین شرایط مذکوره همان حکم دارد که دیگر شرایط که گفته شده که بر متولی^۳

(اکنون باز می‌گردیم به دنباله مطلب)

و همچنین شرط کرده‌ام که مدرس سایر علوم که در روضه ربع رشیدی باشد و معید و ده نفر متعلم که معین‌اند بر موجبی که در آن فصل ذکر رفته بر سبیل وجوب ولزوم به درس و املا و کتابت کتب مصنفات خاصه^۴ این ضعیف اشتغال نمایند^۵ [و بر] آن مواظب و مداوم باشند.

و چون در تمامت ابواب البری که این ضعیف در تبریز و سلطانیه و همدان و یزد ساخته این معنی شرط رفته [وبه]^۶ تخصیص در هفت شهر معظم جهت این امر مخصوص وقفی معین کرده و در ابواب البر غازانی تبریز و بغداد که تولیت^۷ آن بدین ضعیف تعلق دارد همچنین این معنی مشروط است چنانکه مجموع آن موضع را حکم [جدا] نیست و یک موضع است وجهت هر موضع وقفیه مطول مبسوط مناسب حال آن درین باب بر طوماری نوشته شده بر وجهی که دیباچه همه یکی است و شرایط به حسب [حال مختلف]، و در آخر این وقفیه نسخه‌ای از آن طومار در قلم خواهد آمد.

و در شهر بسطام نیز جهت این تدریس^۸ مصنفات خاصه بقدهای ساخته شده که آن علی‌حده است و بعضی شروط آن بر وجهی دیگر، و بست‌الادویه نیز در آن داخل و وقفیه آن جدا گانه و در ذیل وثیقه وقفیات جامع المبرات و فهرست الخیرات رشیدی نیز نوشته شده تا معلوم باشد که درین موضع آن مقدار که خلاصه مقصود است بر سبیل ایجاز و اجمال نوشته می‌شود تاکیفیت وجه اشتغال در آن مجملًا معلوم گردد و بر سبیل تفصیل از مطالعه آن نسخت به وقوف پیوندد.

و آن چنان است که تمام مصنفات خود را که نه پاره کتاب است به هفت قسم معین کرده بر جدولی نهاده‌ام بر وضعی کی هرسال در سه موضع ازان موضع بیست و یک گانه به هر موضعی قسمی ازان اقسام هفت گانه به درس گویند و به املا نویسنده، هر روز مقدار پانصد کلمه تقریباً - [جن]^۹ آنکه در مدت هفت سال در همه آن موضع به هر موضعی تمام اقسام مصنفات مذکوره را به در[رس]^{۱۰} گفته باشند و به املا نوشته.

ومفرد چنان است از کتابی یک نسخه عربی مدرس برینج متعلم املا کند و یک نسخه پارسی معید برینج متعلم، و هر یک ازان متعلم نسخه‌ای که نویسد ملک^{۱۱} او باشد و کاغذ و مایحتاج آن معین^{۱۲} ...

۱- اصل، وفقها (۱).

۲- دنباله مطلب افتاده است (به علت نقص اوراق از نسخه‌ای که ورق مذکور هم متعلق به آن نسخه بوده است).

۳- صفحات ۳۲۷ و ۳۲۸ در چاپ عکسی جا بهجا چاپ شده است.

۴- شاید، تدریس این

۵- اینجا نسخه یکی دو سه ورق افتادگی دارد.

...پادشاهان عادل جهاندار کامگار ابا قاخان و پادشاهان عالم آرای ارغون خان و پادشاه اسلام کشورگشای دادگستر سعید مغفور غازان خان آنارالله برهانه قربت و در تبت یافت، و بعد از آن درین وقت پادشاه اسلام شهنشاه هفت اقلیم، راقع لوای مسلمانی، ناصل رایات جهانی، مظہر فیض ذوالجلال، مظہر سرلایزال، باسط امن و امان، ناشر عدل و احسان، ظل الله فی الارض، محیی مراسم السنة والفرض، سلطان سلاطین العالم، مالک رقبا...^۱ الحق والدنيا والدين، المخصوص بعنایة رب العالمين، او لجایتو سلطان محمد خلد الله ملکه بهاضعاف اضعاف آن درحق او عواطف و مراحم و سیور غامیشی...^۲ سرافراز گردانید و به حضرت خود قرب و نزدیکی داد و از جاه و مال و ملک و انواع نعمتها حظی و افر ارزانی داشت بروجهی که هیچ پادشاهی در حق هیچ بنده‌ای تا بدآن حد نرسانیده و نفرموده، چنانچ مشاهد و محسوس عالمیان است.

و خلاصه آن همه آنک چون همواره روزگار همایيون خود به تعلیم و تعلم مصروف داشته و علماء و حکما و اصحاب هنر را عزیز و مقرب می‌داشت، و این بنده به حکم آنک گفته‌اند «الناس علی دین ملوکهم»^۳ واردات و هم به اشارت اعلی میل بدآن کرد و هر وقت کی فرصتی بوده در اثنای شب کلمه [ای]^۴ چند از علوم متنوعه به قدر مرتبه و...^۵ شکسته و بسته برهم می‌بست، خصوصاً به اوقاتی که پادشاه اسلام خدمملکه در آن باب سؤال یا فایده‌ای می‌فرمود، یا دوستان به طریق حسن الظن کلمه [ای]^۶ می‌برسیدند و نوشته می‌شد.

و چون هر وقت آن معانی به سمع اشرف می‌رسید پسندیده داشته می‌فرمود کی ذکر جمیل ما به تواریخ و علوم متنوعه و خیرات جاریه که بازمائد باقی [و]^۷ ثابت گردد و در عالم منتشر شود و ثواب آن به روزگار همایيون ما واصل گردد و تو نیز از حظی و نصیبی خالی نباشی و اگر ترا شهرتی و نیکنامی باشد آن نیز هم عاید باما^۸ باشد، چه تو غرس دولت و صنعت نعمت خاندان مائی، و مغرب و مفرد و معتماد است که چون استماع افتد که پادشاهی را وزیری یا بنده‌ای عاقل مشفع بوده باشد حمل بر بزرگی و کمال پادشاهی و آرایش ملک و حسن اخبار و اصابت رأی و صدق فراتست^۹ او باشد، چنانک بعضی از ارکان دولت پادشاهی گفته است: «وکنا كالسهام اذا اصابت مرآمیها فرامیها اصابا». ^{۱۰}

و این معنی مأخذ است از آنج حق تعالی می‌فرماید: «ومارمیت اذ رمیت ولكن الله رمی»، لاجرم ترا درین کار به قدر وسع باید کوشیدن.

هر چند این بنده ضعیف را استعدادی زیادت نبود و به سبب اشتغال به امور مملکت که به حکم بر لینه همایون بدو حواله رفته مجال و فرصت آنک زیادت چیزی به ترتیب بنویسد نداشت، لکن آنک به حکم آنکه گفته‌اند «المأمور معدور» بدآن قدر که وسع او بود آن حکم بر لینه همایون به هر وقت از لطایف تفسیر آیات الهی و شرح احادیث نبوی کی دوستان به هر وقت استفسار می‌کردند و حل مشکلات اصول دین و غوامض اسرار حکمت و امہات قواعد طب وغیره کلمه [ای]^{۱۱} چند متفرق به حسب سؤال دوستان و اقتضای احوال نوشه و از تواریخ و اخبار^{۱۲} طوایف عالم آنچه مقدور بود در قلم آورده و پیش ازین چون از جمله این تصانیف

۱- از موارد ناخواناست به علت ریختگی و سائیدگی (یکی دو کلمه) ۲- یک کلمه ناخوانا ۳- اصل، عانایدیاما (۱۴) ۴- اصل، اخسار (شاید، اختیار)

چند پاره کتاب از تواریخ و دیگر علوم تمام شده به بندگی حضرت عرض کرد و به شرف مطالعه رسید، پسندیده داشته از غایت کمال علوهمت و علم و بنده پروری در حق این بنده دولتخواه چندان انعام و مرحمت و شفقت فرمود که «لا عن رأت ولا ذن سمعت ولا خطر على قلب بش بر آن وجه کی هیچ پادشاهی در هیچ وقت جهت هیچ کاری در حق هیچ بنده ای مانند آن نفرموده باشد، و بر لفظ گهر بار راند که هیچ کاری و یادگاری و ناموسی و ذکری حسن واسمی جمیل ازین معظمه و شریقت و باقی قر نتواند بود، و باید که چندانک ترا دست دهد و فرصلت باشد ازین کار خالی نباشی، و درین وقت کی حق تعالی [تو] فیق داده تا به یمن دولت روزافزون این چند پاره کتاب تمام شد بهموجبی که ذکر رفت در تشهیر آن حکم راند.

واین بنده بر خود حق گزاردن نعمت واجب دانست و در آن [۱] همال نمودن از گناهان کبایر شمرد، چنانک گفته اند: «ترک فرمان ز همه روی گناه است گناه». و قطعاً جایز نداشت که در هیچ امری و اشارتی که از آن حضرت عالیه نافذگردد ترددی نماید | یا اهمال ورزد و عموم مردم را - خصوص علماء و کاملان را - که برین احوال واقف گردد از روی صدق و راستی و درستی تنبیه می کنم. اگر ایشان نیز درین باب اکنون ومن بعد سعی نمایند و به موجبی کی پادشاه اسلام خلدملکه فرموده و درین وقفیه شرط رفته است تشهیر و تمثیل آن کنند در دنیا نیکوئی بسیار به ایشان رسد و در عقبی ثواب جزیل یابند، و ازین معنی ازین ضعیف به طریق مبالغت تصور نکنند، چه نفوس پادشاهان عالم عادل کامل را اثر عظیم تواند بود و مرتبه ایشان، و اگر چنین نبودی نبی علیه الصلوٰة والسلام نفرمودی «ولدت فی زمن الملک العادل» و انوшуروان «اولی الامر منکم» نبود. و حق تعالی درون مبارک پادشاه اسلام را خلدملکه به نور اسلام و هدایت ایمان منور و آراسته، و این ضعف به کرات و مرات قضایا [۲] عظیم درین معنی در حق خود تجربه کرده، بل به رأی العین مشاهده کرده. و آن چنان بود که به کرات این بنده عظیم رنجور شد، بروجهی که اطبا امیدحیات^۱ نمی داشتند و خود نیز از خود مأیوس شده. پادشاه اسلام خلدملکه به التفات خاطر مبارک کی بدین ضعیف داشت تشریف قدم مبارک ارزانی فرمود و در عبارت آوردکه ما را هنوز با تو کار است وجود تو در بایست! دلستگی به حال وجود تو بسیار داریم و همانا حق تعالی ترا به ما بخشید! بدان الفاظ گهر بار و التفات پادشاهانه معین در یافتم که حیاتی تازه و عمر... از سر گرفت و چراغ نیم مرده آفتاب به زرده رسیده با زغالی افروخته گشت، و این قضیه چند نوبت مکرر اتفاق افتاد.

وجون آن حال مشاهده کرده بود از سر صدق و حقیقت و راستی و به جهت درست زمین بوسیله عرضه داشتم که این بنده را حقیقت شدکه هر نوبت در چنین رنجوری صعب حق تعالی جهت التفات خاطر پادشاه اسلام خلدملکه [م] هلت می دهد، چنانچه معاین و مشاهد است که از وقت جلوس مبارک تا اکنون به واسطه همت عالیه پادشاهانه | هر چه در دولت و مملکت مکروه و ناپسندیده باشد و خاطر عاطر پادشاهانه ازان ملول و متنفر تواندش بی سعی و رنجی حق تعالی لطیقه ای ساخت که همه مرتفع شد، و هر چه مراد خاطر مبارکش بدان مایل و

۲ - از مواردی است که یکی دو کلمه خوانده نمی شود.

۱ - اصل، حیوة

خواهان بود همه به احسن الوجوه به اتفاقات حسنی رحمتی دست داد که هیچ پادشاهی دیگر را از ان جملت مختصری دست نداده باشد، «وَذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ».

و چون مجروب و مشاهد است کی مانند آن امور و قضايا^[۱] عظیم حق تعالیٰ به واسطه صدق نیت و معامله راست کی با حضرت عزت داری از حساب^[۲] مبارکت درین فمی دارد و مانند آن کی از خاک بر گرفته چنان حضرت پادشاهانه است چه درین دارد، و بیتی چند کی به وقت جهت گفته مناسب حال خود دید و عرض داشته در کتب و تواریخ ثبت کرد.^۵

پرسیدن شاه عمر افزون کندم
از دست اجل به حیله بیرون کندم

هر گه که اجل قصد شیخون کندم
شرم از قدم شاه که تا چند آخر
و اینجا

وز وصل تو بوی طبیت و فناز آید
در گردن عمر رفته، تا باز آید

پیریم، ولی چو بخت را ساز آید
از زلف دراز تو کمندی فکنم

۱۵

و بنا بر آنک حق شناسی و شکر منعم واجب است خصوصاً ازان پادشاهان فکیف کی به خصوصیت ولی نعمت شخصی باشد و اورا از خاک بر گرفته و سرافراز گردانیده و این همه انعام و نیکوئی که یادگردش داشت حضرت پادشاهان مستفاد باشد چگونه روا باشد که در ادائی شکر نعم ایشان تقسیری رود و به قدر مجهود دران نکوشد، و گفته اند: «شکر المنعم واجب»، و حدیث نبوی است که فرموده: «من لم يشكرا الناس لم يشكرا الله»، و حق تعالیٰ فرموده: «اعملوا آل داود شکرا»، و مروری است که آن وحی به داود عليه السلام فرو آمد گفت: «کیف اشکر ک و شکری لک نعمة یجب عليه الشکر». وحی بدو آمد که «الآن شکرتني».

پس این بنده هر چند ادائی شکر حق تعالیٰ نتواند کرد و از عهدہ آن بیرون نتواند آمد لکن برو واجب است کی به قدر وسع و امکان و قدرت و توان در شکر حق تعالیٰ و شکر پادشاه ولی نعمت منعم خود بکوشد و دعا اندازی و ذکر جمیل و ثواب جزیل | جهت ایشان حاصل کند.

[۳۳۲]

وبه موجبی که اشارت اعلیٰ رفته علوم و کمالات انسانی آنچه معلوم کرده [و] آنچه ازان فاس شریفه ایشان اقتباس کرده و آنچه این بنده در عبارت آورده که مستفاد ازان حضرت است به قدر وسع تشهیر کند برو جهی کی اکنون و تا من بعد سالها^[۳] بسیار در اکثر بلاد شایع و مشهور و معروف گردد و ابناء روزگار ازان نسختها گیرند و به خواندن مشغول شوند و فوائد آن معلوم کنند تا آن غرض و مطلب حاصل شده باشد و ادائی بعضی از حقوق نعم آن حضرت کرده، و بنده را چه مقدور باشد جز دعا و تناکفتن و اندوختن.^{۲۵}

وبه حکم آنک گفته اند: «الدال على الخير كفاعله» شاید که من بنده را ازان مثبت حظی و نصیبی باشد. چه همچنانک درین وقت مال و ملک و جاه و علم و هر چه دارد از فواضل صدقات ایشان است من بعد نیز شاید که به طفیل و تبعیت ثوابی و ذکری جمیل حاصل شود و در آخرت «یوم ندعو کل اناس بامامهم حشر» و در^۴

۱- کندا در اصل (شاید، جناب ۲- شاید عبارت رشید الدین این بوده است که، حشر او در تحت لوای...)

تحت لوای ایشان فرمایند.

و چون به موجبی که یادکرد شد حکم بر ق شهر آن کتب نافذ شده بود این ضعیف موروار پای ملخی به حضرت سلیمان برد. بر خود واجب دانست که این مقدار بندگی به جای آورد و به وسیلت چند پاره کتاب که به نام مبارک ایشان موشح است و به ذکر القاب همایون مزین و پسندیده حضرت ایشان آمده ذکر جمیل ایشان را بر سبیل تأیید و تخلیق شایع گرداند و بروجھی بسازد که آن نسختها در بلاد بسیار دور و نزدیک منتشر شود. چه‌اگر سعی برده باشد و این نسختها در بلاد بسیار بباشد و مشهور و معروف نگردد چه مردم را ازان فایده‌ای نباشد و هم مراد از تصنیف به حصول نیپوند و از صیت نامدار و کمال عظمت و وفور خیرات ایشان بعضی از مردمان غافل مانند و دعاگوئی و ثناگستری ایشان چنانکه حق باشد به جای نیارد.

پس واجب آمد جهت آن وقفی کردن، هم از آنچه بر سبیل مذکور در تحت تصرف اوست و آن هم از فواضل صدقات ایشان حاصل شده. چه هر چه این ضعیف پیش ازین تاکنون برابوب البر^۱ که بهر موضع ساخته وقف کرده است تمامت در ایام دولت پادشاهان ماضی اناوار الله^۱ بر اینهم و عهد همایون پادشاهانه ایشان به دست آورده، خصوصاً درین عهد همایون که این انعامات و صدقات از اموال و املاک که پادشاه اسلام خلد ملکه در حق این ضعیف سیور غامیشی فرموده زیادت از حد وصف است و آنچه به واسطه اعزاز و اکرام و مرحمت و سیور غامیشی که در حق این بنده ضعیف فرموده و می‌فرماید همواره مال بر مال وجاه بر جاه افزوده و می‌افزاید و این ضعیف بر اکثر تفاصیل این واقف است، لاشک ثواب آن به روزگار همایون ایشان واصل خواهد بود و این ضعیف درین میانه معماري و واسطه‌ای بوده.

و مثال آن آنکه معهود است کی پادشاهان را انواع راتبه باشد. و یک راتب ازان جمله مطبخ و مطبخی را نصب کرده تا آن را ترتیب می‌دهد و وظایف می‌رساند. اگر مطبخی و دیگران پندارند که آن از آن مطبخی است بی توجیه بود. چه مطبخی جز واسطه نیست، و به هر وقت او نیز ازان کاسه طعام بخورد و آن صدقات و انعامات را ثواب همه ازان ایشان است.

و این ضعیف را در میانه به مقدار آن یک کاسه طعام که مطبخی خورد ثوابی تواند بود، و درین وقفیه شرطی چند مناسب آن تعیین می‌کند که مستدعی آن گردد که آن نسخه‌ها به تدریج به همه شهرها بر سرده و در اقطار و اکناف عالم مشهور گردد، ان شاء الله تعالى.

و در آن شک نیست که به نزد عموم مردم ذکر جمیل در...^۱ مستحسن است و هر چند اسباب و وسایط آن به انواع قواند بود لکن به موجبی که حکم اشارت همایون پادشاه اسلام خلد ملکه نافذ گشت که آن معانی بیشتر علوم و خیرات جاریه اقوی و افضل و اکمل و...^۱ تواند بود خصوصاً که رنجی در آن باب برده باشد ضایع و مهمل گذاشتن، و چنان باید کرد کی آن شایع و منتفع به گردد. و چون عقلاً در حقیقت آن گاه‌گاهی متغير باشد تا سبب آن دواعی چیست و از کجاست و مطلوب از آن چه و مآل آن به کجا انجامد، خواست که بیشتر در آن

۱- از مواردی است که یکی دوکلمه خوانده نشده است.

[۳۳۴] باب شرحی دهد که هم به طریق معقول وهم به طریق منقول به نزد عموم این معنی ظاهر و روشن شود و بعد از آن ادر شروط آن شروع نماید.

وآن چنان است که گوئیم که پوشیده نیست که در تمامت ازمان و عهود بعضی مردم در عنفوان جوانی و ریحان زندگانی که زمان هوس لذات جسمانی بوده جهت آنکه گفته اند:

بقدارالکدتکتسب المعالی ومن طلبالعلی سهراللیالی ۵

ترک خواب و آسایش و دیگر لذات گرفته اند تا باشد که ایشان را ازان حظی و نصیبی حاصل شود، «وذلك فضل الله يؤتیه من يشاء». چه موهبتی و کرامتی بود که حق تعالی در ازل به قدر استعداد هر یک ایشان کرامت فرموده و مناسب آن هم عالیه توفیق رفیق گردانیده تا نفع ازان مقصود متصور شود، «وانفضل بيد الله يؤتیه من يشاء، والله ذو الفضل العظيم».

پلاشک هر که را از خود استعداد توفیق زیادت باشد در اکتساب کمالات سعی و اجتهاد بیشتر نماید و اورا ازان حظ و نصیب او فی و اکمل تو اند بود، و مقرر است که هر که در کاری جلیل یا حقیر شروع نماید...^۱ به مقتضی «اول الفکر آخر العمل» غرضی و مطلوبی که علت غائی آن باشد تصور نکند در آن شروع نماید و کلفت و مشقت برخود نهند، و به حکم کلام امیر المؤمنین علی علیه السلام: «بالتعب الشديد يدرك الدرجات الرفيعة واللذات الدائمة» و ایضاً: «لا يدرك الحق إلا بالجد» او را محقق گردد که درجات رفیعه ولذات دائمه را سعی و اجتهاد در بایست باشد، و چندانکه فایده آن بیشتر تصور نکند کلفت و مشقت زیادت تو اند کرد. ۱۵

ومجرب و مقرر و معین است کی هوس جاه و منصب و شهرت بر همه راجح است، و نیز هر چند همت عالی تر و نفس کامل تر باشد طلب جاه غریض و منصب بلند و شهرت تمام بیشتر باشد و به جائی رسد که سر به جاه و منصب دنیا^۲ فانی فرو نیارد و بکل نظر بر مراتب عالیه و عظمت و شهرت باقی اخروی داشته باشد و متوجه آن گشته و غالباً آنکه جاه و منصب و عظمت و ناموس و شهرت دنیا نیز بالعرض در آن ضمناً مندرج بود. ۳۳۵

چنانچه از احوال انبیا و اولیا و علماء و کاملان معلوم و محقق گشته کی جاه و منصب^۳ و ناموس و عظمت و شهرت ایشان هم در حال حیات^۴ وهم بعد از مفارقت در غایت کمال بوده است، بلکه شهرت و عظمت ایشان بعد از مفارقت به اضعاف حال حیات^۵ ایشان شده و صیت و نام و آوازه و عظمت ایشان بقدر مرتبه هر یک در اقطار عالم معروف و مشهور گشته، و چون بنگری همه از پرتو و شبیه صفت «کنت کنزاً مخفیاً فاحبیت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف» فایض ولایح و صادر تو اند بود، تا همه مظہر صفات حق تعالی باشد و در آن شک کی صفت تابع موضوع و...^۶ تو اند بود، و هر که بدو و صفات او نزدیک^۷ تر شبیه آن صفات باید که بدو بیشتر بود و داعیه تعریف و تشهیر کمالات خود بروغالب تر و در آن غالی و در تحصیل آن جاهد تر بود. ۲۵

وآنچه نبی علیه الصلوٰة والسلام فرموده: «آخر ما يخرج من رؤوس الصديقين حب الجاه» مصدق آن تقریرات تو اند بود. چه وقتی که انسان را این مرتبت و قوت بادید آید که به جاه و منصب دنیوی بی التفات گردند و سر

۱- از مواردی است که یکی دو کلمه خوانده نشده ۲- اصل: حیوة ۳- در اصل جای یکی دو کلمه بیاض است.

بدان فرو نیاورند ازان جهت کی انسان را با وجود جاه و منصب پیشینه ماورای آن مرتبه اعلی و عظمتی و شهرتی زیاده که آن اخروی باقی ابدی بود حاصل شده باشد.

و نسبت مراتب جاه و منصب دنیوی با مراتب اعلی اخروی باقی ابدی همچنان تصور باید کردن که به سبب حروف تهجی و ابجده که دقایق حقایق معانی در آن مندرج بود، و هر چند مانند این حروف تهجی ازان شخص که بر الفاظ دقایق حقایق معانی واقف گشته باشد جدا نمی شود و از آن مستغنی و بدان بی التفات شده باشد همچنین جاه و منصب پیشینه آن شخص کی مراتب اعلی اخروی یافته باشد هر چند او را باشد و ازو محو نگشته لکن از آن مستغنی و بدان بی التفات شده.
۵

ومثال دیگر چنان بود که کسی را خیری نیکویا محبوبی نیکوتر دست دهد، لاشک بدان خیر و محبوب اولین بی التفات گردد و محبت آن از سر او میرون رود. آن خیرهای شریف و محبوب بی نظیر در دل و دماغ او مستحکم گردد، گوید:

۱۰

مستغرق یادت آن چنانم کم هستی خویش شد فراموش

و هر چند به موجبی که پیشتر یاد کردیم ازین مراتب اولین و آخرین همه از پرتو^۱ [و] شبه صفت «کنت» کنزاً مخفیاً فاحبیت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف» مستفاد و مستفیض و صادر است دیگر مرتبه اعلی که آن اشرف است بدان نزدیکتر تواند بود، و مرتبه اولین به اوساط الناس تعلق دارد و این قابل اشد و اضعف است و مراتب عظیم بسیار با صدیقان منتهی گردد و ماوراء این ایشان را مراتب دیگر بالاتر ازان حاصل شود و مرتبه [ای] ازان عالی تر باشد که آن مخصوص بود به انبیاء مرسل و غیر مرسل و آن نیز قابل اشد و اضعف و مراتب عظیم و بسیار مختلف تواند بود، تا به مرتبه خاتم النبین رسد که ماوراء آن هیچ مرتبه از مراتب انسانی متصور نیست.

و مرتبه خاتمیت یکی تواند بود. چه اگر زیاده تصور کنند خاتمیت مفقود ماند و احوال آن به شرح و بسط در کتاب سلطانیه یاد کرده ایم. چون کسی خواهد که به شرح معلوم کند از آنجا مطالعه باید کرد تاغرض اکثر از آنجا معلوم شود. و در مرتبه خاتمیت هیچ یک از انبیا و نوع انسان [را] اشتراک نتواند بود.

و هر چند در مرتبه خاتمیت و احوال آن در فرق آن مجید و اخبار بیوی آیات و بینات و احادیث بسیار آمده آنچه درین موضع مناسب [است] آن است که نبی علیه السلام فرموده: «لِمَعَ الْهُدَىٰ وَقْتٌ لَا يُسْعَنِ فِيهِ مَلِكٌ مُّقْرَبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ».

و به موجبی که تقریر رفت هیچ آدمی نباشد که در وکم ویش هوس جاه و منصب و شهرت نباشد، و این معنی تاحدی است کی در دیگر حیوانات نیز می باییم، چنانکه اسپان در سبقت از یکدیگر سعی بسیار نمایند و بعضی نیکوتر باشند جهت سبقت بر یکدیگر. چندان بدوند که بعمر دن رسنند.

و به موجبی که تقریر رفت جاه و شهرت و مناصب عظمی آن بود که پایدار و ابدی باشد و آن را عمر جاودانه

۲۵

۱- از مواردی است که یکی دو کلمه خوانده نشده است.

شمرنده، چه:

ذکر باقی را حکیمان عمر ثانی گفته‌اند

وکسانی را که خواهند که ایشان را ازان حظی و نصیبی تمام حاصل شود به تحصیل علوم و اعمال صالح

[۳۳۷]

خصوصاً به خیرات جاریه پر دست دهد و نامدارتر تواند بود، و مصدق این معنی حدیث نبوی که فرموده: «اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلث: صدقة جارية و علم ينتفع به و ولد صالح يدعوله».

ولاشك چندانک دران رنج يشتربرند و كوشش ييشتر نمايند تاز آن معاني حاصل گتند غرض و مطلوب ایشان زیادت ميسر و مهيا گردد.

و در علم منتفع به خاصیت و فایده صدقة جاریه که آن را بروقف حمل کرده‌اند موجود است، جهت آنکه

خیرات جاریه بعداز وفات واقف به سبب سعی جميل او مدتها جاري می‌ماند. پس بهمين تقدير علمی نيز که از وی بازماندو ازان منتفع شوند و سبب رشد ایشان گردد، و فرزند صالح که بعداز پدر دعای خیر او کند لاشک اثر آن نيز مدتی می‌باشد - وبه حقیقت آن نيز خیری جاری باشد بلک غالباً مدت انتفاع وقف.

۱۰

چه علم، مادام تا اهل عالم باشند فواید آن متصور است. بل کی نفوس را بعد از مفارقت بدن بسب اتفاعی که بدان علم گرفته باشند زیادتی فواید ممکن و متصورست، وازین جهت است که در هر عهدی و زمانی اعیان علما و حکما با وجود زحمتی که در جوانی کشیده باشند تا کسب علوم کرده دیگر باره به حکم آنک امیر المؤمنین علی عليه السلام گفته: «الذکر الجميل احد العبرين» متعدد تکلیف زحمات تصاویف ساختن شده واکثر روزگار خود بدان مصروف گردانیده تاچون بمواسطه دانستن علوم اورا شهرت و کمال دنیوی و اخروی حاصل شده و اسم عالمی و کاملی بروی اطلاق رفته و بدان معروف گشته به واسطه تصنیف کردن نيز مرتبه عظمی کی آن معلم و مکمل است اورا حاصل شود و علم منتفع ازو يادگار و باقی ماند، چنانک گفته‌اند:

۱۵

چونام نیک ز مردم بهینه افسانه است در آن بکوشد و خود را بهین فسانه کند

[۳۳۸]

تاچون دیگران ازان اتفاع کیز د علم او منقطع نگشته باشد و همواره در دنیا بدان واسطه در میان

خلق نیکونام و معروف و مشهور بود و در عقبی اجر و ثواب آن همیشه بدو رسیده به مراتب عظمی ترقی کند، به حکم آیه: «يرفع الله الذين آمنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات».

۲۰

و در آن شک نیست اتفاع مردم از آن تصاویف علم ینتفع به است و شهرت آن میان ایشان بهوقتی تواند بود که از آن نسختها نوشته در ولايات منتشر گردد.

و با آنک وجود آن بسیار بود و منتشر گشته وقتی فواید آن به مردم رسد و شهرت تمام پذیرد که مردم به خواندن آن مایل و مهوس شوند و معانی آن بدانتند، والا فایده‌ای ازان زیادت تصور نرود و آن به واسطه اعیان علما که آن را اختیار کرده به درس بگویند و متعلم ان ازان بهره مند گشته محبت آن در دل و دماغ ایشان راسخ گردد، و هر چند گویند ازان بازگویند و فواید آن سخنها و سؤال وجواب ایشان [را] بود و همواره در بند

۲۵

۱- در اصل «اجر» دوبار تحریر شده.

تشهیر آن باشند، و طلبه علم چون ازان خبر یابند همه بدان و دانستن و آموختن مایل و راغب شوند و به آن دک زمانی میان مردم متداول و معروف و مشهور گردد.

و آنچه بعضی کتب و تصانیف با وجود آنکه نیکو باشد مهم ماند و مشهور و متداول و مشارالیه نگردد به سبب آنکه قلت نسخ یاد عدم التفات علماء و مدرسان بود بدان یا هر دو سبب مذکور.

[۳۳۹] و ازین تقریر و مقدمات معلوم و محقق گشت که جستن جاه و منصب و مرائب تعالیٰ و تشهیر و تعریف خود مرکوز است بر طبیعت عموم انسان و در طبیعت کاملاً بیشتر وقوی‌تر، و این از جمله صفات پسندیده است.

چه بهموجبی که درسابق ذکر رفته مستفاد و مستفیض از صفت باری عز اسمه است و هر یک بدان موضوع تر به حضرت بی‌نیاز نزدیکتر، و حدیث نبوی کی فرموده: «ان الله يحب معالی الامور و يكره سفسافها»، مصدق این معنی است.

پس سعی در اکتساب آن از جمله واجبات باشد و حصول آن هر چند به اسباب متنوعه است لکن به واسطه اکتساب علوم و خیرات جاریه بیشتر و بهتر و نامدارتر باشد و به واسطه تصانیف در انواع علوم مانند «نور علی نوریه‌دی اللہ لنوره من يشاء» هر که را دست دهد یا دیگران ازان تصانیف همواره منتفع به می‌گردد آن غرض و مطلوب نیز ایشان را زیادت به حصول پیوندد و جهت ایشان آن غرض و مطلوب به حکم «کل میسر لما خلق له» همواره میسر و مهیا باشد.

و اگر سعی ورزیده و تصانیف ساخته و پرداخته باشند چون آن در میان مردم به اسباب مذکوره متداول گشته باشد فایده زیادت ازان تصانیف متصور نبود، و رفع ایشان ضایع مانده و آن مانند آن باشد که به روز گارها با غی بسازد و درختان آن پرورد و از ثمره آن هم او وهم دیگران محروم مانند و آن غبنی عظیم فاحش باشد. ۱۵ و همچنین ازین تقریر و مقدمات معلوم و محقق گشت که بر صاحب تصنیف واجب و لازم بود که زیادت از آنج در تصنیف کردن رفع برده و کوشش نموده در تشهیر آن میان مردم سعی و کوشش نماید و آن را از صفات پسندیده شمرد، نه ازان مبارفات و خودبینی.

و به موجب تقریری که کرده آمد و معلوم است کی در تمامت عهود و ازمان اعیان و علماء و حکما در هر باب مصنفات ساخته‌اید بهموجبی که تقریر رفت لاشک نظر بران داشته که یادگاری بازگذارده مردم ازان مستفید شوند و ذکر ایشان نیز بدان باقی ماند، ازان جهت گفته‌اند:

و کن حدیثاً حسناً ذکره فاما الناس احاديث

ومصدق این معنی ابرهیم خلیل با وجود کمال و بزرگی از حضرت عزت درخواست کرد گفت: «و اجعل لسان صدق فی الاخرين»

۲۵ و آنج از امیر المؤمنین علی علیه السلام مروی است که گفته: «و لسان صدق يجعل الله للمرء فی الناس جزاء من المال یورثه غيره»،

و هر چند مصنفان را غرض و مطلوب این معنی باشد که یادگرده آمد بعضی تصانیف اشتہار گیرد و میان

هر دم متد اول گردد و بعضی اشتها را پذیرد بروجہی که تقریر رفت، چندان کک سعی تواند نمود تا نسخ تصانیف بیشتر بود و به هر طرفی از اطراف رسید و نزد افضل شہرت پذیرد اولی باشد و غرض و مطلوب به حصول پیو نند.

و چون این ضعیف را به هر وقت در هر قصیه و مسئله معنی [ای] چند در خاطر آمده، وبعضی پادشاه اسلام خلد ملکه به هر وقت سؤال فرموده، وبعضی به التماس طایفه افضل و اکابر که بر وفق حدیث «ان حسن الظن من الايمان» در حق این ضعیف حسن ظنی داشته و آن را در قلم آورده وازان چند پاره کتاب جمع شده، هر چند نسبت آن با مصنفات علماء و حکماء [ای] متقدم و متاخر نسبت قطره با دریا و مهرا بالؤلؤی لالا تواند بود لکن به حکم «تحفة الفقیر حقیر»، به مقتضی پای مورکه ملخ نزد سلیمان علیه السلام برد اندک مایه امید قبول آن می تواند داشت.^۵

و چون حصول سعادت به واسطه شروع در آن معانی، به سبب توفیق و تأیید یزدانی بوده و آن دقایق از فیضان فضل باری روی نموده و آن هم از پرتو شاعر رأی انور و تأثیر یمن دولت قاهره می داند به موجبی کی تقریر رفت تشهیر کردن و ضایع نگذاشتن از واجبات بود، و نیز به حکم نص: «واما بنعمه ربک فحدث شکر آن موهبت و کرامت اظهار و افشا کردن از لوازم بود، و این معنی را هر چند طرق و اسباب بسیار است و به موجبی که یاد کرده شد تشهیر آن بر خود واجب دانست خصوصاً که اکثر آن کتب و مصنفات به نام مبارک پادشاه اسلام خلد الله ملکه ساخته شده و حکم به تشهیر آن نافذ گشته، از انج این ضعیف را در خاطر آمد که سبب شهرت آن باشد و جهی احسن این یافت که به موجبی که در سابق گفته شد که در مجموع مواضع که من بعد در جدول مفصل می شود به املا واستملاء [ای] آن مشغول گردد و ازان جمله یک روضه ربع رشیدی است که انشاء این ضعیف است به دارالملک تبریز بیرون شهر به موضع سرخاب.^{۱۵}

و در آنجا شرط رفته که مدرس و معید و متعلم ان به افادت واستفادت مشغول باشند. اکنون این زمان شرط می رود که از ابتدای مهر جان واقع از بیستم جمادی الاول سنّه گلش عشرة و سبعماهه معید و ده طالب علم که در وقفيه ثبت گشته و مقرر شده که در آنجا به تحصیل علوم متنوعه مشغول باشند هر روز، بیرون ایام تعطیل کی معهود است، در روضه پیش مدرس جمع شوند تا هر یک از مدرس و معید یک درس که تقریباً پانصد کلمه باشد از کتابی که از تصانیف این ضعیف [است] کی به موجب جدول کی می آید آن کتاب در ان سال متعین شده بر پنج نفر از ایشان املا کنند و هر پنج نفر به اتفاق بشنوند و بنویسند و اگر اشکال روی نماید در آن بحث کنند. اگر محقق شود مقرر دارند، و اگر سهوی در آن کتاب اصل که به دست مدرس بود یا معید باشد اصلاح کنند و نسخه ها که متعلم ان نویسند با آن مصحح کرده موافق باشد.

و آن کتب مصنفه نه پاره است و از هر یک دونسخه یکی عربی و یکی فارسی، و آن نه کتاب را به هفت قسم کرده در هفت جدول نهاده ام تا هر قسمی از آن هفت قسم غیر یک قسم که آن تحقیق الابحاث - از نسخه

وقطعاً اجازت و رخصت نیست که این نانها از موضعی دیگر دهنند. به طریقی که در فصل نان دادن شروط آن مشروح گفته‌ایم این شرایط بین جمله رفت و چون از قلم فراقتاده بود در آخر به فصول سابقه الحق کرده نوشته شد.

هر آفریده که تغییر و تبدیل آن کند در غصب و سخط باری تعالی باشد، «اولئک يلعنةم الله و يلغنهم اللاعنون»، «فمن بدله بعد ما سمعه فاما ائمه على الدين يبدلونه، ان الله سمیع علیم..»^۵

بدین موجب اقرار کردم و گواه بر خود گرفتم: واتفاق ذلک فى التواریخ المختلفة السابقة واللاحقة، و تحریر هذه الكلمات فى اوایل شهر الله الحرام ذى الحجۃ من شهور سنۃ ثلث عشرة وسبعمائة الهجریة الھلالیة. [٣٤٣]

-۵-

[صورت موقوفات تبریز، سرآه، مرند، زنوز]

استنساخ و تصحیح و حواشی بااهتمام عبدالعلی کارنگ

صفحات ۳۵۳ تا ۳۸۲ چاپ عکسی قسمتهایی است

۵ از نسخه‌ای از وقفا نامه ربیع رشیدی به خطی غیر از خط
رشیدالدین فضل الله، و طبعاً اوراقی است از یکی از نسخ
وقفا نامه که با نسخه خط رشیدالدین ظاهرآ به علت یک
اندازه بودن قطع آنها مخلوط شده است. به هر تقدیر فعلاً
تا حدودی مکمل نسخه خط رشیدالدین است، زیرا نسخه
اصلی (خط رشیدالدین) فاقد صورت موقوفات تبریز است.

اما متأسفانه اوراق نسخه حاضر، هم به علت سقط
اوراقی چند و هم به سبب محو و پاک کردن سطوری از
اوراق موجود، در چندین موضع مطالibus بهم وصل نمی‌شود.
در بعضی از موضع هم مطالب مخدوش و نامرتب شده است.

۱۵ چون تصحیح این قسمت از وقفا نامه محتاج بصیرت در
اعلام جغرافیائی منطقه آذربایجان و کسب اطلاع محلی بود،
از دوست عزیز دانشمند آقای عبدالعلی کارنگ درخواست
شد که از راه لطف و نیز علاقه‌ای که به جغرافیای تاریخی
آن صفحات دارد به استنساخ و اصلاح متن بپردازند.

۲۰ ایشان مطالب هر صفحه عکسی را جداگانه استنساخ
فرمودند. ولی به ملاحظه آنکه ارتباط ستونی میان صفحات
در بسیاری از موارد موجه قر بود، به هر رقبه یک شماره

داده شد و بترتیب، ابتدا ستون دست راست و پس از آن ستونهای دست چپ به چاپ رسانیده شد. ضمناً مواردی که آقای کارنگ از متن عدول و آن را بنابر اطلاعات واستنباط خویش تصحیح فرموده‌اند در حاشیه به قام ایشان ضبط شد.

10

4

بر آن مقر و معترف شده که آن جمله را با توابع ولو حاقد وقف کرده است در تاریخ اوایل شعبان سنه
ست عشرة و سبعمائه، يك نیمه بر اولاد و اعقاب و يك نیمه بر ابواب البر و برع رشیدی بهموجب شرایطی که
در اصل این وقفیه مشروح و مسطور است، و آن املاک بدین تفصیل است:
املاک بمدینه تبریز، وبه ظاهر آن ونواحی آن
املاک بناحیه بلدة سراه
املاک ببلدة مرند و زنجوز و توابعهما.

اما املاک خارج و داخل تبریز و ظاهر آن و نواحی آن

| | | |
|--|---|--|
| <p>[۳] محوط کی معروف است به باعچهٔ محمد ترک به دیهٔ بلهیجان^۱ السفلی، حدود آن متصل است بهموضع وشت و به باع رفاش آباد^۲ و به باعچهٔ اوقف وبهشارع والیه‌المن، بالتمام.</p> | <p>[۲] تمامت باغ خید که به ظاهر بلهیجان^۳ زیرین است . حدود آن متصل است به باع فرمان وشت^۴ و بدراء بالائین دیه و نیمه مفرز آن باع و به کوچه باع سواران والیه‌المن، بحق النصف المفرز بامر سوم آب که یک هفتاد و نیم است از حفاب و مثل آن از ارزاب در ساقیه‌هده از مهران رود بحق النصف.</p> | <p>[۱] تمامت محوطی که معروف است به دمدول^۵ خارج تبریز به درب اعلیٰ. حدود آن متصل است به خانه‌ها که معروف است به صاحب سعید صفوی- الدوله[۶] و به شارع و به باع سرو و بالطريق والیه‌المن. این ملک به مال وقف خریده شده است و درینجا در دفعه اول آمده، اینجا مکرر است.^۷</p> |
| | | ۱۵ ۴۵ |

۱- ظ، خانقاہی که دارای خان و سرای بوده، پا دراصل خانقاہ خاندان بوده است. (ع. ک.)

۲- این ساخته به خط زیر ترسی و طبیعاً بعد الحاق شده است. (۱.۱.)

۳- اصل، پلهجان هم خوانده می شود، به شماره ۳ من اجعه شود. (۱.۱)

۳- اصل، فرمان رشت، به «وشت» شماره ۳ و «کمر وشت» شماره ۵۵

۵- در شماره ۱۲۳ «رقام آباد» و «رفاس آباد» آمده است. (۱.۱.)

[صورت موقوفات تبریز، سراه، مرند، زنوز]

[۲۵۵]

| | | | | |
|----|--|---|--|---|
| | | در نواحی تبریز که آن را این ضعیف واقف انشاء کرده است، مشهور و معروف است به‌این نسبت مذکور و مشرب‌این درزمینها[۵] | حرام خید و به‌زمین‌کوشن‌زار معروف به‌زراعه شرف. | [۴] عمارت باغ یعقوبان. ^۱ |
| ۵ | | مرح‌اد... ^۶) ^۷ بر‌ظاهر شهر تبریز باقوابیع آن از اراضی مذکوره و غیرها می‌رود. | [۹] تمامت زمین ولستان، متصل به خید مملی و به‌زمین‌کولسار ^۸ و به‌زمین موسکان کنار و به زمین کوخید معروف به‌زراعه احمد بندار. | [۵] تمامت زمین‌سال ^۹ متصل به‌زمین‌سفن و به راه قریه صفوان و به زمین کورما(?) و به زمین کوکلایه. |
| ۱۰ | | قریه‌ومنجق ^{۱۰} از ناحیه‌رودقات از نواحی تبریز، واین قریه مشهور و معروف است به‌این اسم مذکور مستغنى از ذکر حدود و اوصاف باقوابیع ولو احق آن، سو[۱] ^{۱۱} حصة معین از آن که وقف است بدغیر این جهات. | [۱۰] تمامت زمین معروف به حاجی احمد متصل به‌زمین دهخدا اویس و به راه سعید‌آباد و به موضع یدعی شوره ^{۱۲} مرج. | [۶] تمامت زمین سحران ^{۱۳} متصل به حدود رافق ^{۱۴} و به زمین محمود اوچانی و به زمین رودخیبد و به ساقیه کندرو[۱۵]. |
| ۱۵ | | [۱۴] تمامت زمین بیشه ^{۱۶} متصل به زمین اسپست‌زار قاضیان و به زمین شحر(?) ^{۱۷} معروف به‌زار عثمان و به‌زمین‌ورثه‌ حاجی بدران و به‌زمین | [۱۱] تمامت زمین معروف به‌برزن ^{۱۸} واین دهی مشهور است مستعنی از ذکر حدود. ^{۱۹} | [۷] قریه از قر[۱] ^{۲۰} ای‌مهران رودمحدود به فحله سر ^{۲۱} و به عقبه بیکس ^{۲۲} و به باغ‌سفلى و به درب‌اعلی، بالتمام. |
| ۲۰ | | ۱- اینجا نسخه ورقی یا اوراقی افتادگی دارد. ۲- بنیال (ع. لک.) ۳- سنجران (ع. لک.) ۴- اسم قریه محو شده است (۱.۱.۱) ۵- عجلسر (ع. لک.) ۶- اصل: بیکس، به شماره ۱۱۷ مراجعت شود. (۱.۱.۱) ۷- درشماره ۹ «کولسار» (۱.۱.۱) ۸- در شماره ۸ «کلساار» (۱.۱.۱) ۹- اصل: سوره (۱.۱.۱) ۱۰- اکنون در شهرستان مشکین شهر قلعه و روستائی به‌نام «برزند» وجود دارد. (ع. لک.) ۱۱- اینجا نسخه ورقی یا اوراقی افتادگی دارد. (۱.۱.۱) ۱۲- دنباله کلمه محو شده است (ع. لک.) ۱۳- اکنون در رودقات روستائی به‌نام «النجق» وجود دارد. (ع. لک.)، به شماره ۲۲ مراجعت شود (۱.۱.۱) ۱۴- اصل: بدون نقطه، درشماره ۱۱۴ مصباح «بیشه» است (۱.۱.۱) ۱۵- شینخیز (ع. لک.)، به شماره ۷۶ نیز مراجعت شود. (۱.۱.۱) | [۱۰] نهر فضل‌الله ^{۲۳} و به زمین متصل به‌ساقی کلساار ^{۲۴} و به زمین معروف‌فیها به‌مامسر و به زمین | [۸] تمامت زمین معروف به‌کرفس زار، متصل به‌ساقی کلساار ^{۲۵} و به زمین دنیله کلمه محو شده است (ع. لک.) |

بنست به وايقان و حریم ابار و
قنات وايقان و به حریم قناتی
معروف به انشاء رعایا و منسوب
به امیر علاءالدین فلکی و بدراء
کوزه کنان از تبریز با جمله قناتی
که منسوب است، و این هردو
معروفند به انشاء این ضعیف.

[۲۱] تمامت
قریه اشدق ناحیت مهران و د
از توابع مدینه تبریز، حدود آن
متصل است به اراضی گلوانق علیا
و به اراضی قریه واعدان و به اراضی
قریه کجل اباد و به موضع شوره^۸
دره باتوابع و لواحق.

[۲۲] تمامت
قریه ایشی دره^۹ معروف به بلدق
از هزارع رو دقات از نواحی تبریز
محبود به اراضی دیه کاروا [نه]^{۱۰} و به
اراضی معافان و به اراضی دیه
وسنجق^{۱۱} و به نهر سراه رود^{۱۲} با
جمعیت توابع و لو لاحق و مضافات و
منسوبات و متعلقات.

نظام الدین به مبایعت شرعی منتقل
شده.

که موقوف^۱ بر مصالح مسجد
دیه.

[۱۸] تمامت

چهاردانگ مشاع از قریه
مینق از دیههای ناحیت ربوستان
از توابع مدینه تبریز. حدود آن
متصل است به اراضی قریه پرام^۲

علیا و به اراضی مزرعه کردل^۳ و به
اراضی مزرعه نمرود و به اراضی
قریه سماج باتوابع و لواحق که
منسوب، است و این حصه از میر^۴
جمال الدین محمد ابرقوئی به
این ضعیف واقف به مبایعت شرعی
منتقل شده.

[۱۵] تمامت

زمین بدراء تبریز و زمین بردہ
کوش^۵ معروف به زراعت حسین
دنдан(?) و بدمین کنه راه و به
زمین معروف به زراعت محمد
الیاس.

۵

۱۰

[۱۶] تمامت

زمین^۶

۴

[۱۷] تمامت

سدس و ثمنی مشاع از قریه
لاکذج از دیههای ناحیه صحرای

تبریز، حدود آن متصل است به اراضی
قریه علیا باد و به اراضی قریه مایان و
ابلال و به اراضی قریه کجا باد و
به اراضی مزرعه فخر الدین احمد و
بساقی خواهان بنده و به سورج دیدو
به اراضی درب ویجویه و به اراضی
درب نو باخونی، با جمیع توابع و
لواحق و مضفات و منسوبات و

۱۵

۲۰

متعلقات، و این حصه از ملک

۲۵

[۱۹] تمامت

حوالیت متلاصقه که مبني اند
بر ساقیه قرمو و ما (۷) برس کوچه
خاور می (۸) کی از توابع این مفتح
است بر طریق خراسان، سوای
ملک و رثه حسن دول...^۹

[۲۰] تمامت

قطعه انبند شبستر محدود بدراء

۱- به اندازه نیم سطر محظوظ است (۱.۱.۱).

۲- اصل، بردہ کوش (۱.۱.۱).

۳- یک سطر سائیده شده و ناخواناست و پس از آن نسخه افتادگی دارد.

۴- اصل، برام (۱.۱.۱).

۵- به صورت «کرده هل» در شماره ۸۱ (ع.ک.).

۶- کلمه بدون نقطه است و «پیر» هم می‌توان خواند. (۱.۱.۱).

۷- ذبالتاً اسم سائیده شده است. (۱.۱.۱).

۸- اصل، سوره دره، در شماره ۱۱۰ هم مصراحاً «شوره دره» است. (۱.۱.۱).

۹- در شماره ۸۲ «ایشیدره» (ع.ک.).

۱۰- اکنون در رو دقات روستایی به نام «النجق» وجود دارد. (ع.ک.).

۱۱- سراه رود را اکنون تلخرو و آجی چای می‌گویند. (ع. ک.).

| | | |
|---|---|---|
| <p>۱۰</p> <p>۱۵</p> <p>۲۰</p> <p>۲۵</p> <p>۳۰</p> | <p>منسوبات. از توابع مدینه تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریه کوروان و قریه توکلک من اعمال بلدة خوی مذکور با جمیع توابع و مضافات و منسوبات و لواحق متعلقات مستغنى از ذکر حدود.</p> <p>۲۸ تمامت قریه گرموجان از ناحیه جان^۶ براغوش از توابع بلده سراه از بلاد اذربایجان، حدودش متصل به اراضی قریه گلوانق علیا و به اراضی قریه کوچ^۷ و به اراضی قریه زرنق^۸ و به نهر سراه رود، با جمیع توابع ولواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.</p> <p>۲۹ تمامت قریه قزلجه از قرای ناحیه جان^۹ و براغوش، حدودش متصل است به اراضی قریه باروج^{۱۰} و به اراضی قریه جمال آباد و به اراضی مزرعه شمشاد و به قله جبل قبچقی با جمیع توابع ولواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.</p> <p>۳۰ تمامت مزرعه مشهور به نهار از مزارع</p> | <p>۲۳ تمامت قریه توکلک من اعمال بلدة خوی مذکور با جمیع توابع و مضافات و منسوبات و لواحق متعلقات مستغنى از ذکر حدود.</p> <p>۲۴ تمامت ... از قرای ... از توابع مدینه تبریز، حدود آن متصل است به جبل ... و به قله تجره سره و به قله جبل هلس و به سد دوشمداش در مابین اراضی این دیه و دیه ... سد دوشمداش [اش] ممتد است به موضع زمین محمود اوچانی و به زمین رو خید و به ساقیه کندرود، مبذور آن هفت قفیز و نیم است.</p> <p>۲۷ تمامت قریه جانقور از دیه های ناحیه مهران رود از توابع مدینه تبریز، حدودش متصل است به نهر سarah رود و به اراضی قریه گلوانق سفلی و به شارع تبریز و به اراضی قاسم آباد با توابع ولواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.</p> <p>۲۵ تمامت چهار دانگ مشاع از قریه هرس از دیه های ناحیت خانمرود</p> |
|---|---|---|

۱- کلماتی چند سائیده و محو شده است. (۱.۱.)
۲- برآزین (ع. ک.).

۳- اصل، برام (۱.۱.)

۴- طبق ضبط شماره ۲۹ که مصروف شمشادست اصلاح شد. (ع. ک.).

۵- این دیه را اکنون «هرزه ورز» نویسنده. (ع. ک.)، در شماره ۱۳۱ «مرده مرز» آمده. (۱.۱.)

۶- این دیه را اکنون «آغ درق» نویسنده. (ع. ک.).

۷- اصل، حان (۱.۱.)

۸- اصل، کوچ (۱.۱.)

۹- اصل، دریق، در شماره ۱۰۹ هم مصروف «زرنق» است. (۱.۱.)

۱۰- اصل، فاروج (۱.۱.)

| | | | | | |
|------------|---|------------|--|---|---|
| [۳۶] تمامت | خانه و باعچه داخل مرند به درب اسپریس متصل عسکر امام نجم الدین و عسکر بال تمام محمد کلکای و محلی ازدو جانب. | [۳۲] تمامت | اراضی مشهور به نذامان (۴) واقعه در دیه ... ^۷ از دیههای ناحق (۴)... ^۷ و حدود آن متصل است به شارع ... ^۷ و به نهر که ... ^۷ ماخور (۴) است برین موضع و به باع خواجه | ناحیه خانمرود ^۱ از بلاد آذربایجان ^۲ از توابع مدینه تبریز و این مزرعه مشهور و معروف است به این اسم و مستغنى است از ذکر حدود با جمعیت توابع ولواحق و مضائق و منسوبات و متعلقات. ^۵ | |
| [۳۷] تمامت | خانه‌گاه و کادان و محوطی | [۳۳] تمامت | قریه ازنق از دیههای ناحیه رودقات از توابع مدینه تبریز، حدود آن متصل به اراضی قریه هفتوران و به اراضی قریه سنقر اباد و به شارع بلا فاق و به کوه کلومبر ^۹ با جمیع توابع ولواحق و مضائق و منسوبات و متعلقات. | [۳۱] تمامت | قریه جولفا ^۳ که مشهور و معروف است به دوزج ^۴ کبیر از دیههای ناحیه بلده مرند، از بلاد آذربایجان از توابع تبریز در جنوب شارع بزرگ، حدود آن متصل است به اراضی بلده مرند و به موضع که مشهور و معروف است به یام گدوكی و به اراضی قریه یوسف ^۵ و به شارع تبریز و به قله جبل با قنوات و انبار و اراضی و باغات و طواحين با توابع ولواحق، و این قریه از ورثه مرحوم امیر جمال- |
| [۳۸] تمامت | قنات لونه ^{۱۱} بحق خمسه سهم من اصل خمسه و نلثین سهماً. | [۳۴] تمامت | قنات شرفه خوسی ^{۱۰} بال تمام و من ایضاً خرابه وايقان. | [۳۲] تمامت | الدین محمد کرمائی ^۶ به مبایعت شرعی منتقل شده. |
| [۳۹] تمامت | قنات میشاو ^{۱۲} به حق هفت سهم از اصل سی و پنج سهم. | [۳۵] تمامت | قنات سبلید (۴) بحق یک سهم از اصل سی و دو سهم و نیم. | [۳۳] تمامت | ۱- اصل: خانمرود (۱.۱.) ۲- درین مورد مصراحاً «آذربایجان» است. (۱.۱.۱.) ۳- «جولفا» هم خوانده می‌شود؛ (۱.۱.) ۴- این روستا امروز به «دیزج» مشهور است. (ع. ک.) ۵- اصل: یوسف (۱.۱.)، این روستا امروز به «علا یوسف» معروف است. (ع. ک.) ۶- اصل: جمال الدین (۱.۱.) ۷- کلماتی سائیده و محو شده است. (۱.۱.۱.) ۸- در اصل حرف واو سائیده شده و ممکن است که «یافت» هم خوانده شود. (۱.۱.۱.) ۹- اصل: کلومبر (۱.۱.) ۱۰- کذا در اصل، به شماره ۱۵۴ مراجعت شود. (۱.۱.۱.) ۱۱- اصل: لونه (۱.۱.) ۱۲- اصل: میشاو، به شماره ۵۰ مراجعت شود. (۱.۱.۱.) |

- ۱- اصل: خانمرود (۱.۱.)
 ۲- درین مورد مصراحاً «آذربایجان» است. (۱.۱.۱.)
 ۳- «جولفا» هم خوانده می‌شود؛ (۱.۱.)
 ۴- این روستا امروز به «دیزج» مشهور است. (ع. ک.)
 ۵- اصل: یوسف (۱.۱.)، این روستا امروز به «علا یوسف» معروف است. (ع. ک.)
 ۶- اصل: جمال الدین (۱.۱.)
 ۷- کلماتی سائیده و محو شده است. (۱.۱.۱.)
 ۸- در اصل حرف واو سائیده شده و ممکن است که «یافت» هم خوانده شود. (۱.۱.۱.)
 ۹- اصل: کلومبر (۱.۱.)
 ۱۰- کذا در اصل، به شماره ۱۵۴ مراجعت شود. (۱.۱.۱.)
 ۱۱- اصل: لونه (۱.۱.)
 ۱۲- اصل: میشاو، به شماره ۵۰ مراجعت شود. (۱.۱.۱.)

| | | | |
|----|---|---|--|
| | موجب مذکور. | [٤٤] تمامت قریه ضاریان من اعمال خوی | شبستری و بسه زمین سنجلاباد ^۱ و به طریق شندوار. |
| ۵ | [٤٥] تمامت قریه غوالان که معروف و مشهور است... ^۲ از دیه های ناحیه... ^۳ از توابع... ^۴ و حدود آن متصل است | از کوره اذربایجان با جمیع توابع و لواحق مستغنی از ذکر حدود. | [٤١] تمامت قنات ردر کاهاسر (۴) بحق - الربع. |
| ۱۰ | به اراضی مزرعه لاموشه جان و به حجر قراغیا ^۵ و به اراضی قریه کلاو و الربع واين قریه از قرای صحرای تبریز است از ناحیه محدوده به دیه نابیجان ^۶ و دیه گوارجان ^۷ و بسیگاه و قروچای ^۸ و بدقله جبل کی معروف است به یالاش و به اراضی قریه انباردان و به موضعی کی مشهور است به اوشبندو ^۹ و به نهر اوچان با جمیع توابع ولواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات، و این قریه در اصل ملک طلاق بوده از ورنه حاجی ابوبکر سلطان بخشلو ^{۱۰} به مبایعت شرعی به این ضعیف واقف منتقل شده. | [٤٥] تمامت قریه اسفهانان بحق الثلت والربع واين قریه از قرای صحرای تبریز کی معروف است به مدیوه سنگ و حدود آن متصل است به ابار قناتی که معروف است به انشاء امیر علاء الدین و به باخ مجداباد و به طریق قریه شبستر و به مسیل و باخ شمساباد و به فرس موران (۴) ابوبکر بن جبریل با توابع و لواحق. | [٤٢] تمامت اراضی کی معروف است به مدیوه سنگ و حدود آن متصل است به ابار قناتی که معروف است به انشاء امیر علاء الدین و به باخ مجداباد و به طریق قریه شبستر و به مسیل و باخ شمساباد و به فرس موران (۴) ابوبکر بن جبریل با توابع و لواحق. |
| ۱۵ | [٤٦] تمامت ثلث والثمنی از تمامت و همکی | مزرعه قاضی علی از مزارع بلده اهر از بلاد اذربایجان مستغنی از ذکر حدود. | [٤٣] تمامت مزرعه قاضی علی از مزارع بلده اهر از بلاد اذربایجان مستغنی از ذکر حدود. |
| ۲۰ | | | |

- ۱- ظاهر اهمان است که اکون «شنکل آباد» گویند. (ع.ک.) ، اصل: سنجاباد (۱.۱)
- ۲- اینجا نسخه اوراقی افتدگی دارد. (۱.۱)
- ۳- اصل: ناجان (۱.۱) . ۴- اصل: کوارجان (۱.۱)
- ۵- امرور «باویل» می گویند (ع. ک.)
- ۶- قطعات پر ابر و مساوی، کوچه و برزن (ع.ک.)
- ۷- گودالهایی که آب در آن جمع شود، (ع. ک.)
- ۸- کلماتی سائیده و محبو شده است. (۱.۱)
- ۹- کلمه ترکی است به معنی سنگ سیاه (ع. ک.)
- ۱۰- کلمه ترکی است به معنی خشکه رود (ع.ک.) ، اصل: فروجای (۱.۱)
- ۱۱- اوشبندو هم می توان خواند. (۱.۱)، ظاهر ا ترکی وبه معنی «دارای سه بند» است. (ع. ک.)
- ۱۲- اصل: بخشلو (۱.۱)

| | | |
|---|---|--|
| کی میان بستام ^{۱۴} و دمعان ^{۱۵} است، معروف و مشهور باین اسم، و بدراه از دو طرف. | نصف تام شایع از مزرعه کاه از مزارع ناحیه مهران و از نواحی مدینه تبریز با جمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات مستغنى از ذکر حدود. | قصبه‌ای که مشهور و معروف است به طسوج واقعه در ناحیت انذاب ^۱ از کوره آذربایجان ^۲ از توابع مدینه تبریز با جمیع قنوات و انها و باغات و اراضی و حصون ^۳ دزجات و دیه‌کده و حمامات و حوانیت ^۴ ، و این قصبه مستغنى است از ذکر حدود، |
| [۵۲] تمامت قریه پرام علیا از قر[۱] ناحیه ربوستان از توابع مدینه تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریه سرای جق، و به اراضی قریه پرام سفلی و به اراضی قریه مینق و به اراضی مزرعه بزوان از مزارع قریه هرس با طاحونه‌هایی که درین قریه است با جمیع توابع و لواحق. | [۵۰] تمامت قریه دادیان ^{۱۰} از قرای ناحیه ارونق از توابع مدینه تبریز بحق الثالث والشمنی، حدودش متصل به اراضی غیاث آباد مشهور به خامنه به موضع که معروف است به کمر و شت و مسل کاه و به اراضی قریه کوزه کنان[۲] و به اراضی مزرعه میشن و به قله جبل میشاو ^{۱۱} و به اراضی مزرعه هرونق، با جمیع توابع و لواحق از اجزاء قنوات و حصون و دزجات ^{۱۲} و باغات و اراضی با توابع و لواحق. | [۴۸] تمامت [قر] یه ^۹ از قرای ناحیه ارونق از بلاد آذربایجان از توابع مدینه تبریز بحق الرابع والشمن، حدودش متصل به اراضی قریه شبستر و به اراضی قریه بنست و به اراضی مزرعه آبندو و به اراضی قریه شندا باد ^۷ نشب البحر ^۸ با جمیع توابع و لواحق از اراضی و باغات و قنوات و دزجات، و این حصه ملک بوده و این ضعیف واقف آن را به مال و رجال خود خریده و وقف کرده. |
| [۵۳] تمامت قریه سفیده خونی از دیه‌های ناحیه رودقات از نواحی تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریه استیارد و به اراضی قریه نهند و به اراضی مزرعه ششیکله و به اراضی قریه معناب، با جمیع توابع و لواحق. | [۵۱] تمامت مزرعه جندق ^{۱۳} واقع در بیان | ۱- اکنون «انزاب» نویسنده (ع. ک.). ۲- مصر خا آذربایجان (۱. ا.). ۳- اصل، حسون (ع. ک.) ۴- اصل، حوان (ع. ک.) ۵- بعدازین کلمه در موضع چند سطر سفید به خط تعلیق درشت نوشته شده، «صحیبیاض» (ع. ک.). ۶- نام قریه محو شده (۱.۱. ا.). ۷- کذا در اصل، ظاهرآ حرفی از اول کلمه سائیده و محو شده است. ولی ممکن است «شند» باشد نظیر «شندوار» شماره ۴۰ (۱.۱. ا.). ۸- کذا در اصل (۱.۱. ا.). ۹- اصل، جمع (۱.۱. ا.). ۱۰- نام این قریه در همه موارد «دادیان» آمده است. امروز معروف است به «داریان» و «دریان». (ع. ک.). ۱۱- اصل، مشاو (۱.۱. ا.). ۱۲- (= دزجات موارد قبل) ۱۳- اصل، حدق، به شماره ۱۸ مراجعت شود. (۱.۱. ا.). ۱۴- در شماره ۱۶۳، بسطام (۱.۱. ا.). ۱۵- اصل، دمعان (۱.۱. ا.). |

۱- اکنون «انزاب» نویسنده (ع. ک.).
۲- مصر خا آذربایجان (۱. ا.).

۳- اصل، حسون (ع. ک.)

۴- اصل، حوان (ع. ک.)

۵- بعدازین کلمه در موضع چند سطر سفید به خط تعلیق درشت نوشته شده، «صحیبیاض» (ع. ک.).

۶- نام قریه محو شده (۱.۱. ا.).

۷- کذا در اصل، ظاهرآ حرفی از اول کلمه سائیده و محو شده است. ولی ممکن است «شند» باشد نظیر «شندوار» شماره ۴۰ (۱.۱. ا.).

۸- کذا در اصل (۱.۱. ا.).

۹- اصل، جمع (۱.۱. ا.).

۱۰- نام این قریه در همه موارد «دادیان» آمده است. امروز معروف است به «داریان» و «دریان». (ع. ک.).

۱۱- اصل، مشاو (۱.۱. ا.).

۱۲- (= دزجات موارد قبل)

۱۳- اصل، حدق، به شماره ۱۸ مراجعت شود. (۱.۱. ا.).

۱۴- در شماره ۱۶۳، بسطام (۱.۱. ا.).

۱۵- اصل، دمعان (۱.۱. ا.).

۵

طلق بوده است و این ضعیف واقف آن را خریده و به یعنی صحیح شرعی در آورده و وقف کرده . سو [۱] ای حصه [ای] که وقف است به غیر این جهات.^{۱۱}

۱۰

[۵۹] تمامت
قریه^۲ کاغاله از قرای بلده اهر از بلاد اذربایجان از توابع مدینه تبریز، مستغنى از ذکر حدود.

۱۵

[۶۰] تمامت
قریه^۳ سفیده سنگان از ناحیه بلده اهر از بلاد اذربایجان، مستغنى از ذکر حدود.

۲۰

[۶۱] تمامت
باغ که بعضی از آن مفروض و بعضی زمینهای ساده است از باغات قریه^۴ و ایقان از ناحیه^۵ ارونق بعد از تملک و به احیاء شرعی، و این باغ متصل است به راه دیه شیستر از

و با جمیع طاحونه‌ها که در این قریه است با جمیع توابع ولو احق و المضافات والمتعلقات والمنسوبات.

[۵۷] تمامت

اراضی هریوانق^۶ به جبل کی معروف است به کوه کا از اراضی قریه^۷ تبریز محدود و متصل به سد شهر بند قدیم و به درب اعلی و به شارع خراسان و به نهر مهران رود با توابع ولو احق.

[۵۴] تمامت

^۱ [به] ظاهر قر[یه]^۸ ...
متصل به نهر ...^۹ و به اراضی ...^{۱۰} و به شارع ...^{۱۱} و به شارع^{۱۲} [ع]^{۱۳} مبذر سی و هفت قفیز.

[۵۵] تمامت

عادلخان از مزارع ناحیه روستان از توابع مدینه تبریز، حدودش متصل...^{۱۴} و به اراضی قریه^{۱۵} گلوانق علیا و به اراضی مزرعه شران^{۱۶} و به اراضی قریه^{۱۷} ...^{۱۸} اسحق(?) که معروف است به نروکل(?) با جمیع توابع ولو احق و مضافات و منسوبات.

[۵۶] تمامت

قریه^{۱۹} گوروان از ناحیه^{۲۰} خانمروود از بلاد اذربایجان از توابع مدینه تبریز، حدودش متصل است به اراضی قریه^{۲۱} هرس و به اراضی قریه^{۲۲} نهرام و به قله^{۲۳} جبل غشقيه^{۲۴} و به چشم^{۲۵} آن بلاق

۱- مواردی است که یکی دو کلمه پاک شده است. (۱.۱.)

۲- شنزار (ع. ک.). این اسم را «شنزان» هم می‌توان خواند. (۱.۱.)

۳- امروز «نهران» گفته می‌شود. (ع. ک.)

۴- به معنی «صخره باز» یا «صخره عقاب». (ع. ک.)

۵- اصل، هر موافق. (۱.۱.)

۶- کذا، بجای «بلد» یا «مدینه» بطور سهوال قلم «قریه» آمده است. (ع. ک.)

۷- در اصل بی نقطه است. (۱.۱.)

۸- شالجان هم خوانده می‌شود. (۱.۱.) ولی همان روستای بزرگ و آباد شانجان کنونی است. (ع. ک.)

۹- اصل، سنگران (۱.۱.), به شماره ۶۱ مراجعت شود. (۱.۱.)

۱۰- اصل، فوجه دیه. (۱.۱.)

۱۱- بعدازین تقریباً نیم ستون از مطالب را پاک کردند. (۱.۱.)

| | | |
|--|--|---|
| [۶۷] از تمامت طاحونه بالائین معروف به قاضی زین مشتمل بر دو دواره و از زمینهایی که معروف است به این آسیاب، سدی و رباعی. | حق مجرای آب و آن قسمی است ^۴ از مجاری دوهفتونی از آب مهران و در از ساقیه هذه ^۵ ، از حتاب دیهسر، بال تمام. | وایقان و به شارع کوزه کنان و به اراضی بنال بدر و به قل معروف به سنقریان و به آبار قنات ^۱ امیر علاء الدین فلکی با تمامت سه کاریز که جهت این باغ انشاء و احیاء ۵ کرده است، قنات ^۲ هاشمی و قنات معروف به خشکوه و قنات ^۳ کمان. |
| [۶۸] تمامت زمین سرد، متصل به طریق قریه و هوسفنج ^۶ و به زمین معروف به حاجی احمد و به زمین معروف بورحابون ^۷ و به زمین سردوا ^۸ معروف به زراعه احمد بن... ^۹ مع مجاری شربها من ساقیه کلسار. | گز به ذرعان مکسره از زمین باغ سواران به قرب در بلهیجان سفلی، حدود آن متصل است به راه و به زمین که متصل است به حمام خراب و زمین جمال الدین و بالزفاف والیه الممر. | گران، و ابار آنها منتهی می شود به موضع بلاسلهد(؟) و وشت و توابع ۱۰ ولواحق. |
| [۶۹] تمامت زمین ناوستان ^{۱۰} ، متصل به ساقی اماروا ^{۱۱} و به زمین کولان سر و به زمین معروف به زراعه علی نرام(?) مدعو به ناوستان ^{۱۲} . | | [۶۲] خان مقدم معروف به خشب و حدیثاً بخان الحشم، داخل شهر تبریز، و در این خان متعادع دزمارمی فروشندو ۱۵ این خان مستغنى است از ذکر حدود، بحق الثالث. |
| [۷۰] تمامت مرغزار حسنان متصل به زمین معروف بورحابون ^۷ و به زمین احمد صفواني و به زمین مملسر زار(?) و به زمین حاجی ابرهیم و به زمین زاهدان ^{۱۳} و به کوچه والیه الممر، با | [۶۴] قطعه زمین که مشتمل است بر شصده گز به ذرعان مکسره از زمین باغ سواران به قرب در بلهیجان سفلی، حدود آن متصل است به راه و به زمین که متصل است به حمام خراب و زمین جمال الدین و بالزفاف والیه الممر. | [۶۳] فالیزج که موضع آن به ظاهر دیده بلهیجان زیرین است، حدودش متصل است به راه سیجان ^۲ و به باغ اوحد. |
| [۷۱] این عنوان در بالای دو ستون از مطلب قرار گرفته است (۱.۱). | [۶۵] باغ | ۱- اصل، قناتی (ع. ک.) ۲- اصل، سیجان (۱.۱) ۳- اصل، راهران (۱.۱) |
| [۷۲] این عنوان در بالای دو ستون از مطلب قرار گرفته است (۱.۱). | | ۴- اصل، حسین استام، (۱.۱) ۵- اصل، هنرمه، (۱.۱) ۶- اینجا نسخه یکی دو ورق افتدگی دارد، (۱.۱) ۷- نورخاتون (ع. ک.) |
| [۷۳] چهار سطر قبل، سرد (۱.۱). | [۶۶] تمامت | ۸- این عنوان در بالای دو ستون از مطلب قرار گرفته است (۱.۱) ۹- قریه «هوسفنج» را اکنون «باسمنج» می گویند، (ع. ک.) ۱۰- یک کلمه خوانده نمی شود (۱.۱)، بندار (ع. ک.) ۱۱- در شماره ۱۰۵ «باروا» آمده است (۱.۱). ۱۲- اصل، ناوستان (۱.۱) |

| | | |
|---|--|---|
| <p>۲۶۳</p> <p>هذه الاراضی از ساقیه کلاتجان.^{۱۳}.</p> <p>۷۷ تمامت قریه مارکوی من قری بلدة هرند، حدودش متصل است وبه زمینها^{۱۴} ...</p> <p>۷۸ تمامت ^{۱۵} محدود به اراضی مزرعه....^{۱۵} به موضعی کم معروف و مشهور اس[ت]^{۱۵} [باجمی] ع معروف [است]^{۱۵} [باجمی] ع توا بع ولوا حق و مضافات و منسوبات و متعلقات.</p> <p>۷۹ تمامت قریه....^{۱۵} ان من توابع مدينة تبریز، حدودش متصل است به اراضی قریه مقصود لمشهور به پیرام علیا و به اراضی....^{۱۵} و به اراضی مزرعه پیر[۱] م سفلى، با جمیع توابع ولوا [احق].</p> | <p>۷۳ تمامت سه زمین متلاصق معروف به سفن^۵ متصل به محوط و به زمین ابی بکر و زمین صدرالدین و زمین وحی(?) محمد.</p> <p>۷۴ تمامت زمین میدان^۶ متصل به زمین کلاه دوز و زمین میدان^۶ و زمین کلاه دوزان.</p> <p>۷۵ تمامت در راه(?)^۷ متصل به فالیز بندار^۸ و ارض هرش(?)^۹ و به راه دیه و هو سفنج^{۱۰} و به قنات ابراهمان(?)</p> | <p>۷۰ تمامت زمین معروف به حاجی ابرهیم متصل به زمین ابی بکر و به راه وزما(?) و به تل یدعی سومسر و به ارض حسنان.</p> <p>۷۱ تمامت عمارت محوط سحسنان(?) متصل به خانه و به با غچه معروف به احمد بن صدیق و به زمین مار(?) آسیاب و به ساقیه الطاحونه و به شارع^{۱۱}.</p> <p>۷۲ تمامت زمین سنادان^{۱۲} متصل به ساقیه طاحونه و به اراضی (کذا) به راه دوسر و به زمین عرب خاقون^{۱۳} و به زمین معروف به خواجه اقبال.</p> |
|---|--|---|

- ۱- این عنوان بالای مطالب دوستون نوشته شده است (۱.۱.۱).
- ۲- اینجا نسخه افتادگی دارد (۱.۱.۱).
- ۳- شادان (ع. ک.).
- ۴- اصل، عرب حانون (۱.۱.۱).
- ۵- اصل، سعن (۱.۱.۱).
- ۶- اصل، میدان (۱.۱.۱).
- ۷- ظاهر، در چاه (۱.۱.۱).
- ۸- اصل بی نقطه. (تصحیح ازع. ک.).
- ۹- در شماره ۵۶ «هرس» داریم (۱.۱.۱).
- ۱۰- امروز «باسمیج» گفته می شود (ع. ک.).
- ۱۱- اصل بی نقطه، به شماره ۱۴ مراجعت شود (۱.۱.۱).
- ۱۲- اصل، بی نقطه (۱.۱.۱).
- ۱۳- اصل، کلاتجان، در شماره ۹۱ «کلایتچان» (۱.۱.۱).
- ۱۴- اینجا نسخه افتادگی دارد (۱.۱.۱).
- ۱۵- از مواردی است که پاک کرده اند. (ع. ک.).

| | | |
|--|--|---|
| <p>[۸۵] تمامت زمین سعید الدین ولیانکوهی، مشهور به اسپدیس^۱، در جنوب نهر مهرانرود و به رامسیاوان، بیست قفیس^۹ است.^{۱۰}</p> <p>[۸۶] تمامت ... بلده اهر از بلاد اذربایجان از توابع مدینه تبریز، واین قریه بهاین اسم معروف است و مستغنى است از ذکر حدود.</p> <p>[۸۷] تمامت زمین کسی معروف و مشهور است به زمین... به ظاهر قر[یه]^{۱۱} ... لبا، حدودش متصل است به تل کوره کمر و به تل قریه مذکوره و به زمین نجم اباد و به زمین با غ فردوس و به مسلگاه با جمیع توابع و لواحق.</p> <p>[۸۸] تمامت زمین ردن^{۱۲} به ظاهر بد...^{۱۳}</p> | <p>حدودش متصل است به اراضی قریه و سنجق و به طریق اهار و قراباغ و به اراضی قریه استیار و به اراضی قریه نهند و به نهر سراهود و به مزرعه‌ای که معروف است به ایشدره، با توابع و لواحق.</p> <p>[۸۳] تمامت ... از کوره اذربایجان، ...^{۱۴} از کوره اذربایجان، حدودش متصل به اراضی قریه...^{۱۵} و به اراضی مزرعه...^{۱۶} با قنوات، با توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات</p> <p>[۸۴] تمامت کاهریز امیر علاء الدین فلکی در ق[ریه]^{۱۷} ...^{۱۸} من ناحیت ارونق و فوهة آن در موضوعی است که معروف است به کوی منصوران و به با غ شمسا با دمتصل به راه دیه بشتر و با غ این ضعیف واقف مشهور به رشید اباد و به باستان لاوید.^{۱۹}</p> | <p>[۸۰] تمامت اراضی کی معروف است به شهر بند زمین از اراضی قریه زنوزاز توابع بلده مرند، حدود آن متصل است به شارع بلده نخجوان و به جبل سنگ بران و به نهر ذلیلد - الجبیر^۱ و به اراضی قریه لیوار با مزارع و قنوات و انبار با توابع و لواحق و متعلقات.^{۲۰}</p> <p>[۸۱] تمامت نصف تام شایع از مزرعه کرده هل^۲ از مزارع ناحیه مهرانرود، حدود آن متصل است به زمینهای دیه مردناب^۳ و به زمینهای [ی] دیه کاه و به زمینهای دیه نفوی^(۴) و نهر و به اراضی قریه رائق و به اراضی دیه سعید اباد و به اراضی قریه سفوان^۵ با توابع و لواحق.^{۲۱}</p> <p>[۸۲] تمامت قریه کاروانه معروف و مشهور به باریک آب از ناحیه روقدات،</p> |
|--|--|---|

- ۱- اصل، زلیدالکبیر^(۱)، به شماره‌های ۱۲۰ و ۱۲۴ مراجعت شود. (۱.۱.۱)
- ۲- این اسم بصورت «کردل» هم آمده است، به شماره ۱۸ مراجعت شود. (ع. ک.)
- ۳- در شماره ۹۱ و ۱۰۹ «مردناب» (۱.۱.۱)^۴ در موارد دیگر «صفوان» ضبط شده است (ع. ک.)
- ۴- یک سطر وسیع چندکلمه درین موارد پاک شده است (ع. ک.)
- ۵- از موارد حذف چند کلمه (ع. ک.)
- ۶- شاید «لاوید» مرکب از «لا» (دره کوچک) و «وید» (لهجه‌ای از بید). (۱.۱.۱)
- ۷- اسپریس (ع. ک.)
- ۸- کذا در اصل = قفیز (ع. ک.)
- ۹- اینجا نسخه افتادگی دارد. (۱.۱.۱)
- ۱۰- کذا در اصل (ع. ک.)
- ۱۱- کذا در اصل (ع. ک.)
- ۱۲- کلمه‌ای سائیده و محو شده است. (۱.۱.۱)

با طاحونه‌کی [در] هم این دیه است
و مشتمل بردو دواره، معروف به
طاحونه میانین و ما مشحرسید^(۴)
متصل به این آسیاب، متصل به
انشا...^{۱۵}

۵

مدینه تبریز و آن متصل است...^۷
مذکور. حدود این دو دیه متصل
است به زمین کی آن را کلسان^(۴)
می خواند از اراضی...^۷ و به مسیل
لودره^(۴) فاصل میان اراضی ...^۷ و

[س] غلی، حدودش متصل است به
باغچه طاحونه ردن^۱ و به جوی
آن و به ساقی طاحونه سیجان^۲،
بالتمام.

[۹۲] تمامت
قطعه زمین از قصیره کاه^۳
مذکوره و مبذر آن هفت قفیز است
که متصل است به ساقیه قصیره سهله
و بزمین صاحب معروف خواجه
فخرالدین و به ابارقات وی و بر
کوره راه.

۱۵

[۹۳] تمامت
زمین در^{۱۴} متصل به زمین بوده^{۱۵}
و به زمین سفن از ...^۷ و به زمین
خرمنگاه...^{۱۵}

۲۰

[۹۴] تمامت
قریه سنقراباد از دیه‌های
ناحیه سرند از نواحی تبریز،

مرده ناب^۹، الفاصل بینهما و بین
قصیره العاصی و بتل بدمعی قدیماً
اشابدله^(۴) و حدیثاً بسیبه دول^(۴)،
فاصل میان اراضی ...^۷ و به تل
هره سرمه^(۴) فاصل میان دیه‌صفوان
و به اراضی قریه مرده ناب^۹ و به
مقبره کالی و به اراضی قریه کاه^{۱۰} و
به راه دیه و نهر فاصل میان جبل
صفوان و کساه^{۱۰} و به کوشن دیه
سعیداً باد و به مسیل لورز کامان
والی الساقیه السفلی الجاریة الى
قریه...^۷ الفاصل بین اراضی ...^۷
والی الشارع سوی املالک الملک

المعین و المقابر و المسجد و ماما

کاه^(۴) و کاهدان متلاصق که
داخل...^۷ متصل به باغچه‌دادس^{۱۱} و

[۸۹] تمامت
قریه [ای]^{۱۶} که مشهور است...^۳
[از] دیه‌های ناحیت رودقات از
توابع مدینه تبریز، حدودش متصل
است به اراضی قریه زرقان و به طریق
تر که راه^۳ و به موضعی^۴ که معروف
است به تکمده‌اش و به دره [ای]^{۱۷} که
مشهور است به قشلاق دره‌س[ای]^{۱۸} و به
تل کنده سرمه^(۴) و به شارع جبل
دوگیجان باقیات و آثار و توابع و
لواحق.

[۹۰] تمامت
.....^۵

[۹۱] تمامت
...^۶ بحق الثالث...^۷ از نواحی

- ۱- کندا در اصل (ع. ک.)
- ۲- اصل، سیحان (۱.۱.۱.)
- ۳- یک کلمه بیاض است (۱.۱.۱.)
- ۴- در شماره ۲۰ «ترکراه» (۱.۱.۱.)
- ۵- اینجا نسخه افتادگی دارد. (۱.۱.۱.)
- ۶- اینجا یکی دو سطر بیاض است که ظاهرآ محکرده‌اند. (۱.۱.۱.)
- ۷- اینجا چند کلمه را پاک کرده‌اند. (۱.۱.۱.)
- ۸- اصل، کلامجان، در شماره ۷۶ «کلاتیجان» (۱.۱.۱.)
- ۹- در شماره ۸۱ «مرداب» و در ۱۰۹ «مرده ناب» است (۱.۱.۱.)
- ۱۰- در جاهای مختلف به دو صورت «کاه» و «کساه» آمده است (ع. ک.)
- ۱۱- دو سه کلمه را محکرده‌اند (۱.۱.۱.)
- ۱۲- بکاه (ع. ک.)
- ۱۳- نردیه (ع. ک.)
- ۱۴- ذر (ع. ک.)
- ۱۵- چند کلمه سائیده و محو شده است و اینجا موضع افتادگی نسخه است. (۱.۱.۱.)

۱۱- ظ، اویس (ع. ک.)

داخل این محله نجاران است، تعلق^{۱۱} به این ضعیف واقف دارد به بیع صحیح شرعی خرید و وقف کرده شد با جمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.

[۹۹] تمامت
فنا کرده بحق نه سهم از اصل
سی و پنج سهم.

[۱۰۰] تمامت
قطعه زمین معروف به دهدخدا
یعقوب کی مبذر آن یک جریب و
پنج قیزاست متصل به زمین حاجی
بابا ولوار(؟) و به زمین ابراهیم...
و بلور سحابله(؟)

[۱۰۱] تمامت
قطعه زمین معروف به میلان^{۱۲}
السفلی کی مبذر آن ده جریب
است متصل است به زمین میلان^{۱۳}

[۹۶] تمامت
قریه هرزند عتیق از قراء
ناحیه بلده مرند از توابع مدینه
تبریز، حدود آن متصل است به
اراضی قریه میاب و به اراضی قریه
اربان^۳ و به وادی خشکه ناو و بر رود
و به موضع که مشهور است بدده
دزد^۴ با توابع و لواحق و مضافات و
منسوبات.^۵

[۹۷] تمامت
... بن حسین معروف به فره^۶ و
به زمین عثمان الخراسانی و به زمین
معروف بمسافات(؟)
[۹۸] تمامت
خانه و باغچه و محوطه پاکا^۷
و کاهدان و دوکان ملاصق^۸، داخل
بلده مرند معروف به محله نجاران
متصل به سعایخانه^۹ واقف و به
خانهها[؟] او و به باغچه و هرچه
و منسوبات.

حدود اراضی آن متصل است به
جبل زردکوه و این حد ممتد است
تا آبی کی جاری است در جبل شنه
کوه و به تخوم قریه نیچوران^۱ و
به شارع که از قریه کویق به قریه
هیق^۲ می روند و به تل گگ قریه
و به تل گرده پشته و به اراضی قریه
از نق و به موضع که آن را با ذاب
می خوانند و به آب زربیلان و به
جبل کبودکمر و به جبل کلومبر،
با جمیع توابع و لواحق.

[۹۵] تمامت
قریه کافی ملک از دیدهای
ناحیه ارونق از توابع مدینه تبریز،
حدود آن متصل است به اراضی
قریه شناباد و به اراضی قریه
کوزه کنان و به اراضی قریه کوشک
با جمیع قنوات و باغات و دیه کده
با جمیع توابع و لواحق و مضافات
و منسوبات.

۱- امروز «نیچران» گفته می شود. (ع. ک.)، اصل بی نقطه است (۱.۱.۱.)

۲- اصل، هیق (۱.۱.۱.)

۳- اصل، اربان (۱.۱.۱.)

۴- امروزه «دره دز» و «دره دیز» گویند. (ع. ک.)

۵- اینجا نسخه افتادگی دارد. (۱.۱.۱.)

۶- یک اسم نیمه سائیده شده است. (۱.۱.۱.)

۷- قره (ع. ک.)

۸- در شماره ۹۱ «داماکاه» است (۱.۱.۱.)

۹- اصل، ملاق (۱.۱.۱.)

۱۰- کذا در اصل، شفای خانه (؟) سقای خانه (؟) (۱.۱.۱.)

۱۱- اصل، متعلق

۱۲- میلان (ع. ک.)

۱۳- شاید همان «میلان» مذکور در قبل است (۱.۱.۱.)

[صورت موقوفات تبریز، سراه، مرند، زنوز]

[۲۶۷]

| | | | | |
|-----|--|--|---|---|
| | | اوجان از ناحیهٔ مهران رو از توابع مدینهٔ تبریز که حدود آن متصل است به اراضی قریهٔ نوجه دیه و به اراضی مزرعهٔ لاموشه‌جان و به اراضی قریهٔ نرسکند(？) و به نهر اوچانه رود با جمیع توابع ولو احق و مضافات و منسوبات ... ^۱ و رئهٔ حاجی شرف‌الدین سلطان بخشلوی به مبایعت شرعی به این ضعیف واقف انتقال یافته. | تمامت [۱۰۵] زمین مشهور به معلکاه (？) محدود به راه عقبه... ^۴ و ساقیهٔ باروا ^۳ و باغ سه شرب(？)، زمین خوبی ^۵ و راه رو حقل متلاصق به کوه معروف سکحی(？) و دیگر قدیماً به ربله (？) و جدید[آ] ^۶ به عبد‌الملک محدود به کوی زیردم ^۷ و زمین دهخدا عثمان و راه عقبهٔ پامان ^۸ و زمین حاجی فارس، مبدز در جریب سدقیز. | خاصه و به زمین نسردان و به زمین خانقهٔ مرزوق ^۹ و به زمین سحلابان(？) ^{۱۰} |
| ۵ | | | | تمامت [۱۰۲] نصف و ربیعهٔ مشاع از مزرعهٔ نوجه دیه از هزارع ناحیهٔ روستان از توابع مدینهٔ تبریز، مستغنى از ذکر حدود. |
| ۱۰ | | | | تمامت [۱۰۳] زمین موروثهٔ خید متصل به ساقی باغ علوی و زمین ابوبکر ابراهیم و زمین موروثهٔ خید از دو طرف و به طریق تبریز. |
| | | تمامت [۱۰۸] مزرعهٔ لاموشه‌جان که مشهور و معروف است به گوگر چنل ^{۱۱} | تمامت [۱۰۶] قطعه‌زمین‌مضای(؟) به‌موقع بالا بر راهی کی مسلوک است از این قریه بنست به قریهٔ و [آ] ^{۱۲} [یقان ^{۱۳} بریمین رونده و حدود آن متلاصق ... ^۹ | تمامت [۱۰۴] زمین در جنوب اراضی ق[ریه] ^{۱۴} ... واقع به کنار مهران و دم‌معروف به اراضی سی‌باغ که شانزده‌ج‌ریب و هفت قفیز است. |
| ۱۵ | | اوچان از هزارع ناحیهٔ مهران رو که حدود آن متصل است به اراضی قریهٔ نوجه دیه و به اراضی قریهٔ سی‌اپهناپ(؟) ^{۱۵} مذکور و به اراضی قریهٔ غوالان و به اراضی قریهٔ | تمامت [۱۰۷] قریهٔ قراجلو که مشهور و معروف است به سیاه باد از دیه‌های | |
| ۲۷۱ | | انباران و به نهر اوچانه رود با جمیع توابع ولو احق و مضافات و | | |
| ۲۰ | | | | |

۱- اصل، مرروق (۱.۱).

۲- سنجلابان (ع.ک)، اینجا نسخهٔ افتادگی دارد. (۱.۱).

۳- دو سه کلمه سائیده و محو شده است. (۱.۱).

۴- یک کلمه سائیده و محو شده است. (۱.۱).

۵- کذا در اصل، خونی (ع. ک).

۶- اصل، چدید ک (۱.۱).

۷- کذا در اصل، پایان (ع. ک).

۸- اصل، ونقان (۱.۱).

۹- اینجا نسخهٔ افتادگی دارد. (۱.۱).

۱۰- سه چهار کلمه سائیده و محو شده است. (۱.۱).

۱۱- یمنی کبوتر زار (ع. ک).

۱۲- شاید «سی‌اپهناپ» باشد (۱.۱)

۱۴- شماره ۶۹ «آناروا» آمده است. (۱.۱).

۱۵- شاید همان «زردم» (شماره ۱۱۵) باشد (۱.۱).

منسوبات و متعلقات.
کو خید متصل به زمین نهند و به
زمین‌الیابان و به زمین خیارکوهه(؟)
و بیست و هفت قفیز است.

[۱۰۹] تمامت
و به زمین شیره سر.

[۱۱۶] تمامت

مزرعه سرخه دوزج از مزارع
ناحیت خانمروداز بلاد اذربایجان
از توابع مدینه تبریز، حدود آن
متصل است به اراضی قریه هرس
و به اراضی قریه پرام سفلی و به
اراضی قریه شترخان و به اراضی
قریه باروج^۴ و به اراضی مزرعه
شماد با جمیع توابع و لواحق و
مضافات و منسوبات.

[۱۱۲] تمامت

زمین اوحد(؟) متصل به شار[ع]
از دو جانب و بر...^۵ و به زمینهای...

[۱۱۳] تمامت

زمین کوهه خیز بزرگ متصل
به زمین کو خید احمد بندار و به
زمین مردمجد(؟) مشهور به رانجه
وح(؟) محمد دویسمار(؟) و ارض

قریه اوسبنج^۶ مشهور به ترک
دیه، از دیههای [نا] حیه مهرانرود،

حدودش متصل است به شارع
خراسان و به اراضی قریه زرق و به
اراضی قریه شادباد علیا و به شارع
قریه مرده ناب و به [س.][س.] مورباغ
فتحباد باقفات، با توابع و لواحق و
مضافات و منسوبات و متعلقات.

[۱۱۰] تمامت

قریه کوچ از قر[ا]ی جان

براغوش از جانب بلده سراه محدود

به تل برده بران و مقتسم دیه
گلوانق مدعوه به رسکگاه(؟) و به
موقع شوره دره و به نهر زرق^۷ با
توابع و لواحق آن، سو[ا]ی
حصة معین از آنک وقف است به
غیر این جهات، بحق النصف.

[۱۱۷] تمامت

...^۸ و به قله تل ییکس^۹ و به
دو شمداش که به قله تل مذکور
متنداست به موضع که معروف است
بلول(؟)...^{۱۰} به آدینه داشی در
جن[ب]...^{۱۱} لیقوان^{۱۲} مذکور و به
حجری کی معروف است به کاسانه
سنگ و به ارا[ضی]...^{۱۳} و به تلی که

[۱۱۴] تمامت

زمین متصل به ساقی...^{۱۴} معروف
بیشه متصل به زمین سعید و به زمین
شیخالکبیر السعید صدیق
الکجیجانی.

[۱۱۵] تمامت

معروف است به کبوده سر(؟)، با
جمیع توابع و لواحق.

[۱۱۱] تمامت

دو زمین متلاصق معروفند به
زمین سعد الدین ولیانکوهی در

۱- اکنون «با سمنج» گفته می‌شود (ع. ک.). در شماره‌های ۶۸ و ۷۵ «وهو سمنج» آمده است. (۱.۱.)

۲- اصل، زرق (۱.۱). ۳- چند کلمه محو و سائیده شده است. (۱.۱.)

۴- شاید همان «زیردم» شماره ۱۰۵ باشد. (۱.۱.) ۵- اصل، باروج (۱.۱.)

۶- از سطر مقداری مطلب را محو کردند. (۱.۱.)

۷- اصل، بی نقطه، به شماره ۷ مراجعت شود. (۱.۱.)

۸- اصل، لیعون (۱.۱.)

| | | | |
|----|---|--|---|
| ۵ | <p>بلهیجان^۷ سفلی متصل است به رقان آباد^۸ و به باخ سواران وشت و به فالیز محمد قصاب و به فالیز ترکمان و به باخ رقان آباد^۹ و به شارع فراباغ و مجر[۱] شرب آن ساقی شرب اعلی بدرسم قدیم.</p> | <p>و به ساقیه ذلبدالکبیر^۴ و به زمینهای مزرعه باعچه چوق [و] به جبل پیره گدوکی...^۵</p> | <p>[۱۱۸] تمامت قریه که مشهور است به...^۱ از دیههای قریه استیارد از ناحیه رودقات از قرای مدینه تبریز محدود به اراضی قریه جندق و به</p> |
| ۱۰ | <p>[۱۲۴] تمامت چهاردانگ مشاع از مزرعه شمامه درق معروف و مشهور به نوجه دیه از مزارع ناحیه بلده مرند، حدودش متصل به اراضی</p> | <p>به اراضی قریه پرام علیا و به اراضی قریه سداحق^(۶) و به اراضی مزرعه شتر خان و به تل سرخ کوز با جمیع لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.</p> | <p>[۱۲۱] تمامت قریه پرام سفلی از ناحیه ربوستان مذکور، حدودش متصل به اراضی قریه پرام علیا و به اراضی افشد و به اراضی قریه کولق و به اراضی قریه نهند، با جمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات و متعلقات.</p> |
| ۱۵ | <p>قریه کاوه ناو^{۱۰} و به اراضی قریه زرقان^{۱۱} و به اراضی مزرعه ایلیار^{۱۲} و به نهر ذلبدالکبیر^{۱۳} و به جبل معروف به زنجیر با جمیع توابع و لواحق و این حصه از ورثه شیخ عمر نوجه دیه به مبایعت شرعی به این ضعیف واقف انتقال یافته.</p> | <p>[۱۲۲] تمامت ... از قر[۱] ناحیه رودقات، حدود اراضی آن متصل است به اراضی کاروانه و به اراضی قریه سفیده خونی و به اراضی قریه نهند و به اراضی مزرعه عمودزه و به اراضی قریه...^۱ و به نهر سراه</p> | <p>[۱۱۹] تمامت قریه...^۱ از قراء بلده مرند از توابع مدینه تبریز، حدودش متصل[۱]...^۲ با جمیع توابع و لواحق آن، بحق النصف سو[۱] ای حصه ای که وقف است به غیر این جهات.</p> |
| ۲۰ | <p>[۱۲۵] تمامت قطعه زمین متصل به باخ مزرعه مذکور و به زمین...^{۱۴}</p> | <p>[۱۲۳] تمامت باخ فروراباد^{۱۵} به ظاه[ر]</p> | <p>[۱۲۰] تمامت قریه کاوه^{۱۰} که متصل است به اراضی قر[یه]^{۱۶} نوجه دیه و به طریق ترکاه^{۱۷} و به زمینها[۱] قریه زنوزق متصل به زمین رودخانه اسفدیار^(۹)</p> |

۱- یکی دو کلمه سائیده و محو شده است. (۱.۱.)

۲- یکی دو کلمه و تمام یک سطر بعد و چند کلمه از سطر بعدتر را محو کردند. (۱.۱.)

۳- شاید به معنی «ناوکنده» (ع.ک.).

۴- در شماره ۸۹ «ترکه راه». (۱.۱.)

۵- در شماره ۸۰ ذلبدالکبیر (۱.۱.)

۶- اصل؛ سره کدوکی، به شماره ۱۶۸ مراجمه شود. (۱.۱.)

۷- اصل؛ فروزان آباد (ع.ک.).

۸- در شماره ۳ «روفان آباد» آمده است. (۱.۱.)

۹- کذا در اصل؛ در شماره ۱۲۰ «کاوه ناو» آمده (۱.۱.)

۱۰- اصل؛ رروان (۱.۱.)

۱۱- اصل؛ ایلیار (۱.۱.)

۱۲- اصل؛ ذلبدالکبیر به شماره های ۸۰ و ۱۲۰ مراجمه شود. (۱.۱.)

۱۳- اینجا نسخه افتادگی دارد. (۱.۱.)

| | |
|---|--|
| <p>دو جانب و به باع سوا [را] ان، ساقی کلاتجان^۱ و به زمین فسیر - الحکاک و به زمین ناماوه (？) و به ازدها هل.</p> <p>[۱۲۶] باع به ظاهر مدینه تبریز به خارج در ب ویجویه بر راه شنب و آن با غ معروف است به شیته کوچک، حدوده متصلة بیان شیق الكبير و بیان علیشیر و بجر بدھی (？) بقریة لسان الشنب و بطريق قریة کجاداد^۲ والیه الممر، بال تمام.</p> | ۵ |
| <p>[۱۳۳] تمامت زمین لهران متصل به مرج سنجد^۳ و به زمین محمد علی و به زمین دلسه ها (؟) و به زمین معروف به زراعه ابی بکر مع مجاری شرب هذا الاراضی من ساقی کندرو.</p> <p>[۱۲۹] باعچه حصر (؟)</p> | ۱۰ |
| <p>[۱۳۰] تمامت زمین معروف به سنجر فی موضع یدعی لمحسر (؟) متصل به زمین کلنگ^۴ خید و به زمین هند (؟) و به زمین کوخید و به زمین سبزه سر.</p> <p>[۱۲۷] باعچه کی معروف است به ابرهیم فقاعی، موقع آن به ظاهر بلهیجان^۵ سفلی است، حدودش متصل است به فالیز محمد صانع و به زمین وقف مسجد دیه و خانقاہ جانبدار^۶ و به باعچه ای که معروف است به پهلوان سعید وبدران شارع والیه الممر، بال تمام.</p> | ۱۵ |
| <p>[۱۳۴] باع معروف به صدر مر حوم مجد - الدین رکی سلمن (؟) مستغنى از ذکر حدود، بحق الثلث بغير از قطعه زمین قفر نزدیک طاحونه حاج (؟) محمد، کی آن قطعه ملک و رثیه مر حوم صدر الدین محمد است و مبذر آن پنج قفیز است....^۷</p> <p>[۱۳۱] قریه ... از قر [ا] ای مهران رود، محدود به موضع شور درق و به حافه^۸ نهر او جان رود و به اراضی قریه سر سکان و به موضع مرده هرز، و حق الشرب آن با توابع ولو احق، بحق النصف.</p> | ۲۰ |
| <p>[۱۳۵] تمامت زمین یرده کوشه^۹ متصل به ساقی</p> <p>[۱۳۲] تمامت زمین ازدها هل (؟) متصل به</p> | <p>[۱۲۸] دو باب طاحونه لی چار به ظاهر بلهیجان سفلی، حدودش متصل است به دربع رشیدی و به سور فالیز و راه از</p> |

۱- اصل، کجاداد (۱.۱).

۲- اصل، بلهیجان (۱.۱).

۳- اصل، جانبدار، (۱.۱).

۴- اینجا نسخه افتادگی دارد (۱.۱).

۵- اصل، بی نقطه (۱.۱).

۶- اسم قریه را محظوظ دانند. (۱.۱).

۷- کناره وادی (ع. ک.).

۸- اصل، کلامیان (۱.۱).

۹- اصل هر دو کلمه بی نقطه است (۱.۱)، مرج مغرب «مرغ» فارسی است (ع. ک.).

۱۰- اینجا نسخه افتادگی دارد. (۱.۱).

| | | |
|--|--|--|
| <p>۵</p> <p>[۱۴۱] تمامت قریه کاشانه^{۱۱} از بلادزار بایجان از دیدهها نا[حیه]^{۱۲} ... اهر از توابع مدینه تبریز، مستغنی از ذکر حدود، بحق الثلث.</p> | <p>خید متصل به جوی بزرگ ذلیلید از دوجاپ و به زمینهای خوجه رشید اورماق.</p> | <p>طاحونه و بدهزمین یرده کوشه^{۱۳} و بدهزمین معروف به خواجه و به زمین معروف به محمود الوجانی.</p> |
| <p>۱۰</p> <p>[۱۴۲] تمامت چهار دانگک مشاع از قریه میاو از دیدههای بلده مرند، حدود آن متصل است به طریق قریه مارکوی وبهاراضی قراگز^{۱۴} مشهور به هزار^{۱۵} وبهاراضی هرزند جدید و به اراضی قریه هرزند عتیق با جمع توابع ولوائح و مضافات و متعلقات ومنسوبات.</p> | <p>[۱۳۸] تمامت زمینهای که مبذر آن هشتاد جریب است به جربیان مرند ...^{۱۶}</p> | <p>[۱۳۶] تمامت دو زمین ملاصق در زمین یشه^{۱۷} متصل به زمین نوودیه و بدهزمین معروف به محمد نجار و بدهزمین سه گوشه^{۱۸} قاضیان و به زمین وقف مسجد دیه و به نهر مهرآنرود، مع مجاری شروب هذه الارضی من ساقيه مبابو. (۹)</p> |
| <p>۱۵</p> <p>[۱۴۳] تمامت قریه نهند از ناحیت روستا مذکور بحق الثلثی و الثمنی، حدودش متصل است به قریه سفیدان^{۱۹} و به اراضی قریه استیار [د] و به جبل سفید طاش و بهار [ا]^{۲۰} ارضی قریه افسرد^{۲۱} و به اراضی قریه سفیده خونی و کاروانه و به جبل الملح قریه</p> | <p>[۱۴۰] تمامت مزروعه خرمشاه از مزارع بلده مرند از توابع مدینه تبریز، محدود متصل به اراضی قریه چاوش معروف به اندام^{۲۲} و به شارع و به اراضی قریه هرزند.</p> | <p>[۱۳۷] تمامت اراضی متصل کی مبذر [ر] آن هفتاد جریب است به جربیان مرند از اراضی مزرعه کورقان از مزارع بلده مرند و آن زمینها با اتصال مجاری راهی اند که به قریه زبرارود^{۲۳} می روند و به زمین خواجه بواسحاق و با قریه تدعی ذلیلید الکبیره^{۲۴} و بن رحاح ممتد الى قریه هذه تدعی کهده و ارزیل (۹)</p> |

- ۱- اصل، بی نقطه (۱.۱). ۲- اصل، بی نقطه (۱.۱). ۳- اصل، سه گوشه (۱.۱).
- ۴- اصل، حربان (۱.۱). ۵- در شماره ۲۳۷ «زلوارود» (۱.۱).
- ۶- اصل، تدعی (۱.۱). ۷- به شماره های ۸۰، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۰ مراجمه شود. (۱.۱).
- ۸- دو سه کلمه محو شده است (۱.۱). ۹- محل افتادگی نسخه (۱.۱).
- ۱۰- کذا در اصل، در شماره ۲۰۷ اقدام (۱.۱). ۱۱- اصل، کاسانه (۱.۱).
- ۱۲- اصل، قراکر، (۱.۱) در ص ۳۶۰ متن ستون ۴، «قراکوز» و در ص ۳۸۲ متن، ستون ۴، قراکز قید شده است (ع. ک.).
- ۱۳- ظ، میزاب کنونی (ع. ک.). ۱۴- اصل، سفدان (۱.۱).
- ۱۵- در نزهه القلوب «او فرید» آمده است (ص ۹۰ تهران ۱۳۳۶)، اکنون هم قریه‌ای به نام «افشد» هست، فرهنگ جغرافیائی ایران، ج ۴ ص ۳۷ (ع. ک.)، به شماره ۱۱۸ و ۱۷۴ مراجمه شود. (۱.۱).

[۱۴۹] تمامت نصف و نمن مشاع از تمام حصه‌ای که مقرر است به حق الثلث از تمامت قصیره بکا، حدود آن تل متصل است به ساقی خواهان بند^۵ و به کوره راه و به سور جدید و به تلی که مقرر است از این قصیره و به باع صاحب معظم خواجه فخر الدین و به زمین قصیره بکا و به زمین مشترک میان اخوی مولانا تاج الدین و صدرالدین خطیب و دیگر...^۶ بکا، با حفظ [۱] آن ساقیه...^۷

[۱۵۰] تمامت^۸ و باع الہیدو(؟) و به طریق شبستر و شانجان^۹، باشرب این از قنات سعیداباد، واقع به بقعموشت، کی به ظهر این به باع محمد ابراهیم است.

[۱۵۱] تمامت حوانیت متلاصقه که مبنی اند

وبهاراضی قریه قزلجه و به قله جبل قبچقی و با طاحونه‌ها که در این قریه است، با جمیع توابع ولو احق و مضافات و منسوبات، و این دیه در اصل ملک طلق بوده، به مبایعت شرعی از وزنه حاجی عنمان زرقی^{۱۰} به این ضعیف واقف منتقل شده.

[۱۴۷] تمامت قنات که این ضعیف واقف احداث نموده‌ام، واقعه در قسیره صوفیان از نواحی ارونق متصل به طریق بلده هرند معروف به انشاء این ضعیف واقف.

[۱۴۸] تمامت چهار دانگ ...^{۱۱} به شارع ناحیت ...^{۱۲} حدودش متصل بهاراضی خرمنگاه و بهاراضی ...^{۱۳} به موضع سفن و بهاراضی ...^{۱۴} ابار ...^{۱۵} بهاراضی معروف به مشکورگاه، با جمیع ...^{۱۶} توابع ولو احق آن.

معناب، با جمیع توابع ولو احق.

[۱۴۴] تمامت هزارعهائی کی معروف و مشهورند به جناغ^{۱۷} علیا و جناق^{۱۸} سفلی، از ناحیه روستان من توابع مدینه تبریز و حدودشان متصل است بهاراضی قریه چالان و به وادی شوره دره^{۱۹} و به نهر سراه رود و به شارع بلده اهار که به قریه نهند و دیگر دیه‌ها می‌روند، با جمیع توابع ولو احق و مضافات و منسوبات.

[۱۴۵] تمامت ...^{۲۰} با جمیع قنوات و فالیزها و توابع ولو احق و مضافات و منسوبات و متعلقات.

[۱۴۶] تمامت قریه‌ای است مشهور...^{۲۱} از دیه‌های ناحیه خوان...^{۲۲} نواحی بلده سراه، حدود آن متصل است بهاراضی قریه...^{۲۳} و بهاراضی قریه...^{۲۴}

۱- اصل؛ جمیع (۱.۱.۱).

۲- در موارد مختلف «جناق»، «جناغ»، «جناق» آمده است. (ع. ک.).

۳- اصل؛ سوره دره (۱.۱.۱). ۴- چهار پنج سطر را محو کردند. (۱.۱.۱).

۵- از موارد محو شدن یکی دو کلمه (۱.۱.۱).

۶- اصل؛ درنگی (۱.۱.۱).

۷- اصل؛ خواهانید (۱.۱.۱).

۸- یک کلمه ناخواناست (۱.۱.۱).

۹- آینجا نسخه افتادگی دارد. (۱.۱.۱).

۱۰- اصل؛ سانحان. به شماره ۵۸ مراجعت شود. (۱.۱.۱).

| | | | | |
|----|-------|--|--|--|
| | | شبستر، بال تمام. | [۱۵۴] تمامت قناط مهنه خوی ^۱ بال تمام و من خرابه... وایقان ^۲ . | هربیک و ردد واحد به راه محلت شش گیلان با فضائی صد و پنجاه گز زمین تقریباً، متصل با حرمان(？) |
| ۵ | [۱۶۰] | تمامت معروف به بسره ^۳ خید، مبذر آن چهار جریب است و متصل است به باغ هلی و به باغ وله هسلی(؟) وهلوی هلی و به راه شندوار و به موقع شبستر ^۴ و ملو(؟). | [۱۵۵] تمامت قناط عدله ^۵ بحق بیست و شش سهم از اصل سی و دو سهم. | محدود به خانه خواجه یاقوت و خانه ورثه شیخ احمد کل سرن(؟) و دکانهای ایشان و خانه... ^۶ قلعه بیک(؟) حاکم. |
| ۱۰ | [۱۶۱] | تمامت قناط معروفه به لونه به حق پنج سهم از اصل سی و پنج سهم ^۷ . | [۱۵۶] تمامت قناط اسمع بحق پنج سهم قسم بحق سی و پنج سهم. | [۱۵۲] ^۸ مزرعه که معروف است به هرونق از مزارع ناحیه ارونق، محدود به اراضی باغ غیاث آباد مشهور به خامنه و به اراضی دیه دادیان و به اراضی قریه شبستر و به موقع ایسه هله(؟) با جمیع قناط و توابع ولواحق و مضائق و منسوبات. |
| ۱۵ | [۱۶۲] | تمامت زمین معروف به موسیان خید کی محدود آن متصل است به زمین تشن(؟) و زمین شراه(؟) و زمین وقف مسجد د[یه] ^۹ و به راه دیه سرچ(؟) مبذر آن شش قفیز. | [۱۵۷] تمامت قناط مصل(؟) و من خرابه بحق بیست و یک سهم از اصل سی سهم. | [۱۵۳] تمامت خانه در دیه وایقان معروف به ابی بکر وایقانی. |
| ۲۰ | [۱۶۳] | تمامت دو قصبه مغازه ^{۱۰} که این ضعیف واقف انشاء کرده است و این قصبه ها واقع اند هم در بیابان کی در میانه دمغان و بسطام ^{۱۱} است، مستغنى از ذکر حدود. | [۱۵۹] تمامت قطعه زمین معروف به مسل کی مبذر آن شش جریب است، متصل است به باغ مسل و به نهر مسل و به قناط سحبان ^{۱۲} و به بام خانقاہ مرزو ^{۱۳} . | [۱۵۴] تمامت ارونق از توابع مدینه تبریز، در میانه دیه شبستر و دیه شانجهان محدود به بقیه ایند شبستر و به طریق بنست و به بنال وشت و به قطعه ای از بقیه ایند ^{۱۴} واقع میان این باغ و باغ محمد ابراهیم. |

۱- یکی دو کلمه را حذف کردند (۱.۱). ۲- اصل، اند (۱.۱.۱). ۳- در شماره ۳۴ «خوبی» آمده است. (۱.۱.۱)
 ۴- اصل، وایقان (۱.۱.۱). ۵- اصل، عدله (۱.۱.۱). ۶- اصل، سحنان (۱.۱.۱). ۷- اصل، مرroc (۱.۱)
 ۸- اصل، مه (۱.۱.۱). ۹- اصل، شسس (۱.۱.۱). ۱۰- اینجا نسخه افتادگی دارد (۱.۱.۱)
 ۱۱- «مغازه» هم خوانده می شود، ولی بمناسبت ذکر «بیابان» مغازه مناسب است (۱.۱.۱). ۱۲- در شماره ۵۱، بستان (۱.۱.۱)

که اين ضعيف واقف از نهندرود استخراج كرده و آب آن به زمينهای شهر جاري می شود با جميع توابع و لواحق.

ديههای ناحیه ارونق و فوهه آن در...^۱ مشهور است بهشت، و آبار آن منتهی می شود بهاراضی قريه شانجان، و اين حصه را از سکينه خاتون دختر صدرالمعظم شمس -

[۱۶۴] تمامت

هزارعه نمرود از مزارع روستان از توابع مدینه تبريز، مستغنى از ذكر حدود.

۵

[۱۶۸] تمامت

قصبه زنوز از قرای ناحیه مرند از بلاد آذربایجان از توابع مدینه تبريز به حق النصف، و اين قريه مشهور و معروف است به اين اسم، حدودش متصل است به جبلی کي معروف است به سنگبران و به فهرذليبدكبير و بهاراضی قريه ليلوار و به موضع كه معروف است به لشکر تپهسي^۳ و به جبل سرخه کمر و به اراضي قريه هر زند جديد و به اراضي قريه زمهري^۴ و بهاراضي قريه زنوز و به تل کي متند است به بيره گدوکي^۵ و تلالی کي معروف است به عطاران، و اين حصه از انتقال ملک محمودشاه و برادران او به اين ضعيف واقف منتقل شده و اين حصه را اين ضعيف واقف خريده و وقف كرده و هر چه داخل اين حصه است از انهار و قنوات و طاحونه و باغات و اراضي و

الدين محمد صاحبديوان به اين ضعيف واقف به مبایعت شرعی انتقال يافته و آب آن داخل همین قريه می شود و از آنجا به اراضي و باغات وقفي اين جهات می رود و اين حصسو^[۱] اى حصه اي که وقف است به غير اين جهات.

[۱۶۵] تمامت

قريه بارو از ديههای ناحیه جان براغوش از نواحی بلده سراه از بلاد آذربایجان، حدود آن متصل است بهاراضی قريه کلوانق عليا و به موضعی که معروف است به قبق تپه و سقنه بولاق و بهاراضي...^۱ و به اراضي قريه^[۲] ...^۱ بهاراضی قريه

۱۰

ربوريق(?) و بهاراضی مزرعه شمشاد و به اراضي قريه سرخه دوزج مشهور به موالوي اراضي قريه....^۱ و به موضع....^۱ با جميع توابع و لواحق، و اين ديه در اصل ملك طلق بوده به مبایعت شرعی ازورنه حاجی هيرحسين زرقني^۲ به اين ضعيف واقف منتقل شده.

۱۵

[۱۶۷] تمامت
مزارعه ياراخی کي آن را دوه بطاقی می خوانند، و اين مزارعه داخل قريه معرناب از قر^[۱] اى مهرآزاد و حدود آن متصل است به نهر سرازدرو و به نهر نهندرو و بهاراضي قريه باکشين و به موضع که معروف است به دوشمنداش و اين دوشمه در کنار طريقي است که به قريه نهند و دیگر ديهها می روند و بهاراضي قريه معرناب مذکور و به خان خراب و به گره نهندرو و حق الشرب آن از نهری است

[۱۶۶] تمامت

نصف والثمني مشاع از قنات که معروف و مشهور است به قنات دازيق(?) واقعه در قريه بنست از

۲۰

- ۱- از موارد سائیدگی و محو شدگی کلماتی چند (۱.۱)
- ۲- اصل، زردی (۱.۱)
- ۳- اصل، تیهسی (۱.۱)
- ۴- در شماره ۱۹۷ «زمهریر» است (ع. ک.)
- ۵- کذا در اصل، به شماره ۱۲۰ مناجمه شود. (ع. ک.)

| | | | |
|------------------------------|--|---|--|
| <p>۵</p> <p>۱۰</p> <p>۱۵</p> | <p>استیارد و بهاراضی قریه نهند و به قله جبل اشکنیر، باطاخونهها که درین قریه است با جمیع توابع و لواحق.</p> <p>۱۷۵ تمامت قریه ارنجان(？)^۴ از دیه های ناحیه روستان از بلاد آذربایجان، حدودش متصل بهاراضی قریه هیق و بهموضع کمشهور است بهمیدان.</p> <p>۱۷۶ تمامت با غ رفاس آباد به ظاهر بلهیجان^۵ سفلی، حدود آن متصل است به تل غربیان و به با غ فیروزاباد و به با غ سفیدان و به فالیز محمد ترکمان با توابع و لواحق.</p> | <p>۱۷۲ تمامت از مزرعه واز آن ثمنی و شعرة مشاع من جملة رباع و الشعرين و با حصة این از قنات خراب، این مزرعه مشهور است به یوسفان، حدودش متصل است به اراضی شهرینه زمین وبهشارع قریه لیوار با جمیع توابع و لواحق.</p> <p>۱۷۳ تمامت اراضی کی مشهور و معروف است به سرانداب از اراضی درب اعلی واقعه در کوچه با غ نوبر از توابع مدینه تبریز محدود بهاراضی قریه کججان و بهاراضی قریه شادباد سفلی و به سر قله تجره سره و به اراضی با غ فتح اباد و به اراضی با غ غیاث آباد و به شارع که از تبریز به قریه کججان می روند با جمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات.</p> <p>۱۷۴ تمامت قریه افسرد از دیه های ناحیت رو دقات از توابع مدینه تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریه زرق^۶ و بهاراضی قریه</p> | <p>مزارع و دکاکین و حمامات.</p> <p>۱۶۹ تمامت مزرعه ایشه دره از مزارع فاحیه رو دقات از نواحی تبریز، محدود به اراضی قریه کاروانه و اراضی دیه معناب و اراضی دیه و سنجق با تمامت توابع و لواحق آن.</p> <p>۱۷۰ تمامت دوزمین معروف به سفن^۷ دراز متصل به ساقی کندرود^۸ و به زمین کندرود...^۹ و به محظوظ آخر ملک للجماعة با توابع و لواحق.</p> <p>۱۷۱ تمامت از قطاع اراضی متلاصقة معروف به مشهور پشت(？) به در دودحوش(？) من دروب بلده مرند، حدود آن جمله متصل به طریق قریه لیوار و به ساقی و بارض هذه للاخوی تاج الدین احمد شاه و امام الدین محمد و بارض المعروف بورئۃ حسین الحسینی، مبدز آن هائمه و سبعین جرسیما بجریان مرند.</p> |
| <p>۲۵</p> | <p>۱۷۷ تمامت قریه کلیخان^{۱۰} از دیه های ناحیه مهران رو به اراضی قریه زرق^{۱۱} و به کوهها و زمینهای دیه</p> | <p>قریه افسرد از دیه های ناحیت رو دقات از توابع مدینه تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریه کولق و بهاراضی قریه</p> | <p>۱- اصل، سعن درار (۱.۱). ۲- به تقاویت کندرود (شماره ۱۳۳، ۶) و کندرود (شماره ۱۷۰، ۷۰) ضبط شده است (۱.۱.۱). ۳- یک کلمه محو شده است (۱.۱.۱). ۴- کذا در اصل، امروز «اره جان» داریم (ع. ک.). ۵- اصل، امالقلو (۱.۱.۱). ۶- اصل، بلهیجان (۱.۱.۱). ۷- اصل، کلخان (۱.۱.۱). ۸- اصل، دریق. به شماره ۱۱۰، ۱۰۹، ۲۸ مراجعت شود (۱.۱.۱).</p> |

موضع آن به ظاهر بلهیجان^۳ سفلی است، حدودش متصل است به با غ میوس و به با غ کلاه دوزان و به زمین وقف مسجد مذکور و خانقاہ جاندار^۴ و به با غ محمد - الصانع و به با غ دول خید، والیه - الممر، بامر سوم آب، و آن هفتادی حقاب و ارزاب است از ساقیه هذه، از نهر مهران رود، بال تمام.

[۱۸۲] دو قطعه

زمین متلاصق از زمین با غ سواران، نزدیک در دیه بلهیجان سفلی، یکی از آن مشتمل است بر هزار و سیصد و بیست گز به ذرعان مکسره^(۵) و آن دیگر مشتمل است بر شصت و پنج گز تقریباً. حدود قطعه اول متصل است به زمین شرف الدین عثمان و دیگری به با غ سواران و به زمین متصل حمام و به زمین شرف الدین محمد و به کوچه، والیه الممر.^۶

[۱۸۳] تمامت

زمین بزرگ ک معروف به ...^۷

قتوات کی جهت این دیه احداث نموده و با جوی کی از الانه رود بر گرفته اند با توابع ولو احراق، تمامماً.

[۱۷۹] تمامت

دو قطعه زمین مسحاذی زمین مبارک حسین قرا و زمین محمد بن شیخ قرا و زمینها^(۸) صدر الدین امیر محمد مؤمن معروف به علی حمال و به مبارک حسین مذکور واقعه در قریه زرقان^۹ رودقات... ده سهم از جمله چهل و شش سهم از سهام هفت کاریز.

[۱۸۰] حمام

بحق النصف بظاهر تبریز بالباب در اعلی، فی زفاف با غ اسواران، حدود آن متصل است به با غ اسواران از دو جانب و به حانوتی که ذکر کرده شود و به کوچه، والیه الممر، با دو دوکان کی متصل حمام است.

[۱۸۱] با غ

کی معروف است به حمره آن^(۱۰)

فهوسنج و به راه که فاصل است میان زمینها^(۱۱) این دیه و زمینها^(۱۲) دیه [نم] مت آباد و به دره [ای] که ممتد است به قصبه یکش^(۱۳) به او سنج با آنچه از توابع ولو احراق آن است، بال تمام.

[۱۷۸] تمامت

قریه کلوانق علیا از دیههای ناحیه مهران رود از نواحی تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریه اشتلق و به اراضی قریه کجل - آباد و به اراضی قریه گرم اوجان و

به اراضی قریه زرقان، مشهور به زمینهای قاضیان و به اراضی قریه

باروج و به موضع که مشهور است قبق تپه سی و سفن بلاق و به موضع سرخه کوه [وبه] نهر کوهر کی^(۱۴) عادلخان و به اراضی قریه کلوانق سفلی و به موضع که مشهور است به زمین سه گوشہ محمد صالح و به موضع سرخه کوه مشهور و معروف است به سلطان کان^(۱۵) و به نهر سر سکند رود و با با غ که این ضعیف درین قریه احداث نموده و با

۵

۱۵

۱۵

۲۰

۲۵

۱- اصل؛ روفان (۱.۱.۱).

۲- محل یک کامه محو شده و بیان است (۱.۱.۱).

۳- اصل؛ بلهیجان (۱.۱.۱).

۴- اصل؛ حاندار (۱.۱.۱).

۵- اینجا نسخه افتادگی دارد. (۱.۱.۱).

| | | | | |
|----|---|---|---|--|
| | | مهران. | [۱۸۷] تمامت | فی موصع یدعی بیشه متصل به ساقی کندرو، به زمین معروف به خواجه اقبال و ملهران(？) قاضیان ^۱ و به ارض قریه... ^۲ للشيخ المغفور شیخ صدیق احمد... ^۳ |
| ۵ | [۱۹۲] تمامت | زمین کوه خید متصل به راه راس(؟) و ساقی کندرو و اراضی زینال ^۴ و زمین دوک تراشان. | [۱۸۸] از تمامت | [۱۸۴] تمامت |
| ۱۰ | معروف به باغ متصل به جذاری(؟) متصل به اراضی کر درود و بهزمین صدرالدین و به زمین... ^۵ | دو زمین، یکی معروف به اسماں سوی(?) و دیگر به شانه زار کی مشهورند و مستعنه از ذکر حدود، ثلثی. | دو زمین بزرگ معروف به زمین باغبانان، حدودش متصل به زمین احمد اقا و به طاحونه و به زمین شاهحسین و به زمین خواجه شاه قلی. | |
| ۱۵ | [۱۹۳] تمامت | زمین متصل به اراضی محمود شاه بن بهرام شاه الحنفی و به باغ مشترک بینهم و بهزمین معروف بهورثه عثمان الدین(?) همدانی. | (۱۸۹) تمامت | [۱۸۵] قریه |
| ۲۰ | [۱۹۴] تمامت | قطعه زمین از زمینها[ئی] ^۶ که مبذر آن هشتاد جریب است متصل به راه تبریز و بهزمین وقف‌مولانا نجم الدین کاشی و به زمین وقف و بهزمینها[ئی] ^۷ محمود عطار. | آسیاب معروف به... ^۸ مرحوم عزالدین محمد به قریه و هوسفنج ^۹ جنب خانه... ^{۱۰} | کلاتجان مهران رو فاحیه تبریز، مستغنى از تحديد. ^{۱۱} |
| ۲۵ | [۱۹۵] تمامت | قنات و معمرة معروف به اسوارق که آب آن به این ... و مزرعه فارن(?) می‌رود. | [۱۹۰] تمامت | [۱۸۶] تمامت |
| | | | زمین لردم معروف نسخی متصل به لردم عثمان بن صدیق و به زمین محمد بن علی و زمین یلخید ^{۱۲} و به زمین متصل زمین شور. | زمین رو اهل(?) متصل به زمین کوخان(?) ^{۱۳} و به زمین لرسار(?) و به زمین رو اهل(?) معروف به زراعة محمد صالح و به زمین معروف به زراعة مملی و یعقوب شحنہ. |
| | | | [۱۹۱] تمامت | |
| | | | زمین دولق حاجی بدران متصل به زمین معروف به بهاء الدین عمر مستوفی و به زمین دویه ^{۱۴} و به زمین | |

۱- اصل، قاضیان (۱.۱.). ۲- شاید، گیوهان(ع.ک.). و بعد از آن یک کلمه ناخواناست (۱.۱.).
 ۳- بخط دیگر و الحاقی است (۱.۱.). ۴- اصل، رسان (۱.۱.).
 ۵- اینجا نسخه افتادگی دارد (۱.۱.). ۶- در اصل بی‌ نقطه است (۱.۱.). ۷- شاید دله، دولج و دولق باشد که در زبان فارسی به معنی زمین سر اشیب و خانه زیر زمینی وحوش و حیوانات (زاغه) به کار رفته است. (ع.ک.)

| | |
|--|---|
| <p>[۲۰۰] تمامت زمین کی معروف است به حاجی فارس، ملاصد راه عقبه... و راه...^۷ ورثه حیدر ییک، مبذر هفتاد و هفت قفیز^۸ با مجرای آب آن ساقی علیا و ساقی سفلی.</p> <p>[۲۰۱] تمامت دو قطعه زمین متلاصق معروف به بازه سر خید، محدود به زمین پشته^۹ و زمین دیه رخید(?) و زمین لردان خید، مبذر ییک جریب.</p> <p>[۲۰۲] تمامت نصف والربع مشاع از قر[یه]^{۱۰} شبستر، از دیههای ناحیت ارونق از بلاد اذربایجان از توابع مدینه تبریز، تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریه شانجان و به اراضی قریه شنداباد و به اراضی قریه دادیان^{۱۱} با جمیع قنوات و انهر و مزارع و به تخوم باغ خامنه و به اراضی قریه شنداباد و به اراضی قریه دادیان^{۱۰} با جمیع قنوات و انهر و مزارع و</p> | <p>مند از توابع^{۱۲} تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریه زنوذ و به اراضی قریه زنوذ و به جبل زنجیر و به اراضی قریه زنجیر و به جبل کی معروف است به حسن خاتون و به اراضی مزرعه قراگوز مشهور به میسرار(?) و به اراضی قریه هر[زند]^{۱۳} ... با جمیع توابع و لواحق حاجی میران شاه زنوذی به مبایعت شرعی به این ضعیف منتقل شده است.^{۱۴}</p> <p>[۱۹۹] تمامت قریه معافان از دیههای ناحیه رو دقات از توابع مدینه تبریز، حدود آن متصل است به اراضی قریه کاروانه و به اراضی قر[یه]^{۱۵} و سنجق و به اراضی قریه استیارد و به اراضی قریه جندق و به اراضی قریه جalan و به اراضی مزرعه ایشه دره و به اراضی قریه جناق^{۱۶} علیا و به نهر سراه رود، با جمیع توابع و لواحق و مضفات و منسوبات، بالتمام.</p> |
| <p>[۱۹۶] تمامت [فرو]^{۱۷} کجل آباد از قرای ناحیه جان براغوش از بلاد آذربایجان از نواحی بلده سراه، محدود به اراضی کلوانق علیا و به اراضی اشتلق و به موضع شوره دره و به اراضی مزرعه قاض خانه و به نهر سراه رود، با جمیع توابع و لواحق و مضفات و منسوبات، بالتمام.</p> <p>[۱۹۷] تمامت [قریه]^{۱۸} زنوذ از دیههای بلده مرند، حدود آن متصل است به تل کی مشهور است به پیره گدوکی^{۱۹} و به قله جبل زنجیر^{۲۰} و به اراضی قریه زمهرین^{۲۱} و به اراضی قریه زنوذ و به موضع که مشهور است به زمین حسن زنوذی، با جمیع قنوات و انهر و اراضی و باغات و طواحن و دیه کده و مزارع و توابع و لواحق.</p> <p>[۱۹۸] تمامت [قریه]^{۲۲} سیاب از دیههای بلده</p> | <p>[۱۹۶] تمامت [فرو]^{۱۷} کجل آباد از قرای ناحیه جان براغوش از بلاد آذربایجان از نواحی بلده سراه، محدود به اراضی کلوانق علیا و به اراضی اشتلق و به موضع شوره دره و به اراضی مزرعه قاض خانه و به نهر سراه رود، با جمیع توابع و لواحق و مضفات و منسوبات، بالتمام.</p> <p>[۱۹۷] تمامت [قریه]^{۱۸} زنوذ از دیههای بلده مرند، حدود آن متصل است به تل کی مشهور است به پیره گدوکی^{۱۹} و به قله جبل زنجیر^{۲۰} و به اراضی قریه زمهرین^{۲۱} و به اراضی قریه زنوذ و به موضع که مشهور است به زمین حسن زنوذی، با جمیع قنوات و انهر و اراضی و باغات و طواحن و دیه کده و مزارع و توابع و لواحق.</p> <p>[۱۹۸] تمامت [قریه]^{۲۲} سیاب از دیههای بلده</p> |
| <p>۱- اصل؛ بیره گدوکی، به شماره های ۱۲۰، ۱۶۸ مراجعت شود. (۱.۱.) ۲- اصل؛ زنجیر (۱.۱.)، این کوه را امروز سنجن و سلطان سنجنی نامند و در این وقفname به چند صورت آمده است. (ع.ک.) ۳- به شماره ۱۶۸ مراجعت شود (۱.۱.) ۴- یک کلمه ناخوانا (۱.۱.) ۵- اینجا نسخه افتادگی دارد (۱.۱.) ۶- اصل؛ حباق (۱.۱.) ۷- اینجا یک کلمه سائیده شده است (۱.۱.) ۸- اصل؛ قنیس (ع.ک.) ۹- اصل؛ بی نقطه (۱.۱.) ۱۰- داریان کنونی (ع.ک.)</p> | <p>۱۵- اصل؛ بیره گدوکی، به شماره های ۱۲۰، ۱۶۸ مراجعت شود. (۱.۱.) ۲۵- اصل؛ زنجیر (۱.۱.)، این کوه را امروز سنجن و سلطان سنجنی نامند و در این وقفname به چند صورت آمده است. (ع.ک.) ۳- به شماره ۱۶۸ مراجعت شود (۱.۱.) ۴- یک کلمه ناخوانا (۱.۱.) ۵- اینجا نسخه افتادگی دارد (۱.۱.) ۶- اصل؛ حباق (۱.۱.) ۷- اینجا یک کلمه سائیده شده است (۱.۱.) ۸- اصل؛ قنیس (ع.ک.) ۹- اصل؛ بی نقطه (۱.۱.) ۱۰- داریان کنونی (ع.ک.)</p> |

| | | | | |
|----|-------------|--|--|------------------------|
| | | انهار و اراضی و توابع ولوائح. | قریه مشهور و معروف است به این اسم و مستغنى از ذکر حدود، با قنوات و باغات و اراضی و فالیزها با توابع ولوائح و مضافات و منسوبات و متعلقات. | باغات و اراضی و طواحن. |
| ۵ | [۲۰۸] تمامت | ... ^۹ حدودش متصل به اراضی جانقور ^۱ و به اراضی شیخ رجب و به اراضی باورگاه(؟) سفلی و به اراضی قریه چباق ^{۱۱} سفلی با جمیع توابع ولوائح و مضافات و منسوبات و متعلقات. | قریه هفت‌هوران از ناحیه روقدات از توابع مدینه تبریز، حدودش متصل است به تخوم قریه سرخه گاو و به شارع بلاقان ^۱ و به اراضی قریه ارنق و به جبل کلمبر ^۲ ، با جمیع توابع ولوائح و مضافات و منسوبات و متعلقات. | [۲۰۳] تمامت |
| ۱۰ | [۲۰۹] تمامت | قریه زرق ^{۱۲} از ناحیه جان براغوش از نواحی بلده سراه، حدودش متصل است به اراضی قریه مهرابان و به اراضی قریه جمال آباد و به اراضی قریه باروج و به اراضی قریه کلوانق علیا و به اراضی قریه کرماج قران و به اراضی قریه کوچ، بحق النصف با قنوات و انهار با جمیع توابع ولوائح و... ^{۱۰} | با چشمۀ نوجهت آن استخراج کرده و بامجر[۱] آبی کی مرسوم آن است از رودخانه دوزجرود و سایر توابع ولوائح آن. | [۲۰۶] تمامت |
| ۱۵ | [۲۰۷] تمامت | ... ^۹ ثلث تام شایع از قریه لیوار از دیه‌های ناحیه بلده مرند، حدودش متصل است به تخوم قریه چاوش مشهور به اقدام ^{۱۳} و به نهر قریه مذکور از ذلیل‌الکبیر ^{۱۴} برگرفته‌اند و به اراضی قریه هرزند جدید و به شارع که مابین قریه لیوار و مزرعه خرم شاه واقع است و به اراضی زنوز و به موضع که مشهور است بهتل لشکر گاه، با جمیع قنوات و | چهاردانگ مشاع از قریه کوزه‌کنان از ناحیه ارونق و از توابع تبریز، حدود آن متصل است به اراضی مزرعه میشنه و به اراضی مزرعه هفته چشمۀ ^{۱۵} و به اراضی قریه دادیان ^{۱۶} و به اراضی قریه کوسنگ و کافرملک و به سود باغ غیاث آباد مشهور به خامنه، با جمیع توابع از قنوات و باغات و اراضی و طواحن و انهار و درزجات و دیه‌کده. | [۲۰۴] تمامت |
| ۲۰ | [۲۱۰] تمامت | قریه شانجان ^{۱۷} از دیه‌های ناحیه ارونق، حدود آن متصل است به اراضی قریه شیخان، با جمیع قنوات و | قریه شیر از از دیه‌های ناحیه دوزجرود ^{۱۸} ، از توابع مراغه و این | [۲۰۵] تمامت |

۱- اصل، ملاقان (۱.۱). ۲- در شماره ۳۳ و ۹۶ کلومتر (۱.۱). ۳- اکنون به ترتیب: مشنق، هفت چشمۀ و داریان (دریان) نویسنده (ع. ک.). ۴- اکنون دیزجرود نویسنده (ع. ک.). ۵- یکی دو کلمه را پاک کرده‌اند (۱.۱).

۶- اینجا نسخه افتادگی دارد. (۱.۱). ۷- در شماره ۱۴۰ اقدام (۱.۱). ۸- اصل، ذلیل‌الکبیر (۱.۱).

۹- یک سطر را محظوظ دارند (۱.۱). ۱۰- اصل، جان‌ور (۱.۱).

۱۱- شاید جناق مذکور در شماره ۱۹۹ (۱.۱). ۱۲- اصل، بیون نقطه (۱.۱). ۱۳- اصل، شانجان (۱.۱).

است به باغ مسل و به زمین خانقه است
مرزووق از دو طرف و به موضع لوی(؟)
بلده خوی از کوره اذربایجان با
جمیع توابع ولوحاق، مستعنی
شیستر. [از ذکر حدود.]

قریه قرا کرتای^۳ من اعمال
به نل گردن کش، بحق النصف با
قنوات و باغات و اراضی و انبار با
توابع ولوحاق، و این حصه ازورته
 حاجی عثمان شبستری به این

قریه بنست و به قله جبل میشاو^۱ و
به نل گردن کش، بحق النصف با
قنوات و باغات و اراضی و انبار با
توابع ولوحاق، و این حصه ازورته
 حاجی عثمان شبستری به این

۵ ضعیف واقف به مبایعت شرعی
 منتقل شده.

[۲۲۰] تمامت

قنات معروف به النجق دوزجرود^۴
من توابع مدینه تبریز، حدودش
متصل است بر همین(؟)

[۲۱۵] تمامت

قنات هوسکان^۵ بحق بیست
سهم و نیم از اصل سی و شش سهم.

[۲۲۱] تمامت

قنات حسنان بحق سی سهم از
اصل سی و پنج سهم.

[۲۱۶] تمامت

قنات ملک بحق النصف و من
خرابه.

[۲۲۲] تمامت

قنات لوله بحق یازده سهم از
اصل سی و شش سهم.

[۲۱۷] تمامت

قریه کوکمه از اعمال محدود
به کلی کمر و به اراضی بر[۱] غوش

[۲۲۳] تمامت

هقصد جوی محدود به جوی
باغات که معروف است بدستگستان و
باغ محمود و باغ ملک داد و باغ
اسمعیل و مجرای[۲] شرب آن از
قنات غیاس(؟)، ده جو از اصل نودو
شش جو، با توابع ولوحاق.

»

[۲۲۴] تمامت

مزروعه معروف به اینند...^۳ که

و به نهر که آنجا واقع است و به ناوی
که فاصل است میان قریه ساکوکمه
و این موضع با توابع ولوحاق.

[۲۱۸] تمامت

مزروعه دیم و ول^۴ مستغنى از
ذکر حدود، از اعمال خوی.

[۲۱۹] تمامت

قطعة زمین معروف به مسلمان،
مبذر آن ده جریب است، متصل

[۲۱۱] تمامت

باغ که مشهور است به نومو
هقصد جوی متصل به راه دیه بنست
و باغ فخر الدین احمد و باغ
تاج الدین و کوچه نومو بالاین.

[۲۱۲] تمامت

قنات که معروف و مشهور است
به نوکار، واقع در قریه شبستر،
متصل به شارع کوزه کنان، و با ران
هنتی می شود به دشت و مسلگاه.

[۲۱۳] تمامت

حوالیت که مبنی آند بر منظره
باب اعلی قدیم، از ابواب مدینه
تبریز، دو در بریمین داخل بلده،
سه در بریسار او.

۱۰

۱۵

۲۰

۲۵

۱- اصل، میشاو (۱.۱). ۲- اکنون این روستا به «گورتای» معروف است. ف.ج.۱. (ع. ک.). اصل، کربای (۱.۱).

۳- موسکان هم می توان خواند (۱.۱). ۴- اصل، بدون نقطه (۱.۱). ۵- اصل، دوزه جرود (۱.۱).

۶- پکی دو کلمه را محو کرده اند. (۱.۱).

[۲۸۱]

سنگ منتهی می شود.^۴

متصل است به اراضی قریه^۳

۵ [۲۳۰] تمامت
... و حمامات و دیه کده با
جایی توابع و لواحق و مضافات
و منسوبات و متعلقات و هرچه که
برین حصه منسوب است، تماماً.

و به تل که معروف است^۳ بر (۴)

۱۰ [۲۳۱] تمامت
مزرعه که بر کنار نهر فضل الله
انشا و احداث کرده، در بیابان
مذکور که جمله معروف اند بدین
نسبت با جایی توابع و لواحق آن.

واراضی قریه^۳ یا (۴) و به سور که

۱۵ [۲۳۲] تمامت
انهارهای سلاوی (۴) از نهرهای
اعمال مدینه السلام بغداد که مأخذ
است از فرات عظیم و نهر بالا و نهر
عیسی و نهر ملک و نهر جدید
و نهر السلم مشهورند مدعا من (۴)...^۱

معروف [ف است]^۳ فلی [م]^۳ و

20

[۲۳۳] تمامت

قریه بر ازین^۵ از قراء ناحیت
خانمود^۶ مذکور از توابع مدینه
تبریز، حدودش متصل به اراضی
قریه هرس و بغله جبل سلاق^۷ و به
تلی کی معروف است به زرده بوته^۸

قنات معروف به قنات کوته،

25

واقعه در قریه وايقان در موضعی
کی معروف است به کوچه سوخار و
فوهة آن در همین کوچه جاری
می شود و آبار آن به اراضی دیوه سنگ

حدود آن متصل است به باغ
شمساباد و به طریق تبریز و حریم
قنات امیر علاء الدین فلکی وزمین
که معروف است به صدر فخر الدین
عیسی بن احمد و طریق تملک این
زمین بسر (۴) مشروع مسموع
بوده است.

[۲۲۵] تمامت

یک نیمه مشاع از جمله زمین
محدود به ساقی مذکور و به زمین بطله
وساقیه ناولوا و زمین [دهخدا]
عثمان، حقل معروف به زمین
عبدالملک محدود به زمین کی
معروف به سارده و به جوی سفلی
از آن سیجان^۹ و زمین وقف
بیمارستان قدیم تبریز، مبدرا پنج
قفیز.

[۲۲۶] تمامت

نصف قائم شایع مزرعه که مشهور
است به بسود (۴) از مزارع دیه
کندرود و مهرانرود و مستغنى از
ذکر حدود.

[۲۲۷] تمامت

....^۳ از توابع^۳ حدودش

۱- اصل، خوی، تصحیح قیاسی است (۱.۱). ۲- اصل، سخنان (۱.۱). ۳- در مورد اول یک سطر و پس از آن مواردی است که به تفاوت دو سکلمه را محوكره اند یا سائیده شده است. (۱.۱). ۴- این جانسخه افتادگی دارد. (۱.۱). ۵- اصل، رامن (۱.۱). ۶- اصل، حانم رود (۱.۱). ۷- سیلاق (ع. ک.). به شماره ۲۵ مراجعت شود. (۱.۱). ۸- اصل، رزده بوته (۱.۱).

| | | |
|---|--|---|
| ناحیه ربوستان، حدودش متصل به اراضی قریه جناق علیا و سفلی و به اراضی قریه نوجده و به تل معروف به دوشان تپه‌سی و به اراضی معروف و مشهور به جبل و به اراضی قریه فاسم آباد، با جمیع توابع و لواحق. | [۲۳۷] تمامت مزارعه شهابدین من توابع زنوز، حدودش متصل به تلال عطاران و به سفن بولاقی و به طریق زوارود ^۱ و به طریق بلده مرند با توابع و لواحق. | وبه اراضی مزرعه بزوان از مزارع قریه هرس با جمیع توابع و لواحق. |
| [۲۴۲] تمامت مزارعه باورکاه ^۲ سفلی از مزارع ناحیه ربوستان، من توابع مدینه تبریز، محدود به اراضی جناق علیا و به اراضی مزرعه نوجده دیه و به قله جبل ایلاقلو ^۳ به موضع مزار ابوهریره و به اراضی مزرعه و شیر با جمیع توابع و لواحق. | [۲۳۸] تمامت ^۴ | [۲۳۹] تمامت مزارعه خرمالواز مزارع ناحیه ربوستان ^۵ از توابع مدینه تبریز و این مزرعه مشهور و معروف است به این اسم مستغنى از ذکر حدود. |
| [۲۴۳] تمامت ... ^۶ کوچه ارمنیان واقع در محله ششگیلان از محلات مدینه تبریز و این کوچه معروف و مشهور واین قریه معروف و مشهور است بدین نام و مستغنى از ذکر حدود، با جمله حدود و مرافق و توابع و لواحق آن، بالتمام. | [۲۴۰] تمامت ... ^۷ کوچه ارمنیان واقع در محله ششگیلان از محلات مدینه تبریز و این کوچه معروف و مشهور است به این اسم، مستغنى از ذکر حدود. | [۲۴۱] تمامت قریه باورکاه ^۸ علیا از دیهها[۹] این ضعیف واقف به مبایعت شرعی انتقال یافته. |

- ۱- حداقل هفت سطر را درینجا پاک کردند. (۱.۱.۲) ۲- اصل، بلهجان (۱.۱.۱)
 ۳- یکی دو کلمه را حذف کردند. (۱.۱.۳) ۴- ظاهرآ کرمانی (۱.۱.۱) ۵- در شماره ۱۳۷ «زیرارود» (۱.۱.۱)
 ۶- تمام مطالب را که چهار پنج سطر بوده است، حذف کردند. (۱.۱.۷) ۷- ربوستان که مکرر در صفحات قبل هم آمده است ترکیب آذری دارد. حرف «را» و کلمات آذری، در فارسی دری مبدل به «د» شده است. هائند «سوره = سبدک، نحر = نخود، و...». این اسم ظاهرآ بعدها، صورت «دبوستان» و سپس مقلوب شده و به شکل «بدوستان» درآمده است (ع. ک.)
 ۸- یک کلمه ناخواناست، شاید، نصف (۱.۱.۹) ۹- اصل بی بقطه، به شماره ۲۰۸ مراجمه شود. (۱.۱.۱)
 ۱۰- اصل، ایلاقلو، به شماره ۱۷۵ مراجمه شود. (۱.۱.۱۱) ۱۱- یک سطر را حذف کردند (۱.۱.۱)

خندان.

[۲۴۴] تمامت

نصف تام شایع از زمینهای[ئی]

که مبذر آن بیست جریب است به
جریان تبریز از زمینهای[ئی] قریه
زرقان^۱ ناحیه رودقات و این زمینهای
کی متصل اند به یکدیگر متصل اند
به ذلیل کبیر و به ساقی بر زمجهو
و به زمینهای[ئی] وقف حاجی قازان
و به زمینهای[ئی] معروف به علی

[۲۴۵] تمامت
چهار دانگ مشاع از مزرعه
مشهور به اربان از مزارع بلده
مرند، حدودش متصل به اراضی
هر زند عتیق و به اراضی مزرعه
قراگز و به شارع نخجوان و به قله
جبل دره دزد، با توابع و لواحق.

۵

توضیحاتی درباره اسامی آبادیهای آذربایجان
از عبدالعلی کارنگ

ص ۲۶۰ ستون ۱ س ۱۹: «نشب البحر» به معنی آب و زمین و عقاری است که در کنار دریا واقع باشد و روستای «شندآباد» یا بقول آذربایجانیها «شندوار» در ساحل «دریای شاهی» واقع شده است.
در سطر ۱۸ همین صفحه: مزرعه «ابنده» هم اکنون بدین نام باقی است.

ص ۲۶۱ پاورقی ۱۰: اسم روستای «نوجه دیه» را اکنون هم در قباله‌ها «نوجه دیه» می‌نویسند و در تلفظ «نوودیه» یعنی «ده نو» می‌گویند. دیهی است معروف، بزرگ و حاصلخیز در ارونق. هشت «نوجه دیه» دیگر هم در آذربایجان داریم.

ص ۲۶۲ ستون ۱ س ۶: نهر «ذلیل‌الکبیر» نهر بزرگی است و در اغلب فصول سال آب زلالی در آن جریان دارد. اکنون بنا به قاعدة کلی تبدیل «د» فارسی به «ر» در آذری (البته در موارد بخصوص) رود «زلیل» نامیده می‌شود.

ص ۲۶۹ ستون ۲ س ۱۰: «کوز» کلمه آذری و به معنی آتش برافروخته است. این لفظ هنوز متداول است. کلمه گوز *göz* (به زبان آذری) به معنی چشم و دهانه چشم است.

ص ۲۷۳ ستون ۳ س ۴: اکنون هم در روستاهای آذربایجان محل دوشیدن گوسفندها را «بره» گویند.

ص ۲۷۶ ستون ۱ س ۲۴: حالا هم روستای «سرسکند» و همچنین «سرسکندرود» وجود دارد. علاوه بر آن چهار روستای «سرسکند» دیگر هم داریم.

ص ۲۷۷ ستون ۱ س ۲۱: رواشل (؟) شاید همان «روسان» کنونی باشد.

ص ۲۸۰ ستون ۲ س ۲۳: «دیم وول» به آذری یعنی «گلرخ».

توضیحات و اصلاحات

ص ۲ س ۸ : وچون بدین وجه...

ص ۲ س ۳ : از کتاب لطائف مراد لطائف الحفائق است که مجموعه‌ای است از رسائل خواجه رشیدالدین فضل‌الله. این کتاب به کوشش غلامرضا ظاهر تصحیح شده است. جلد اول آن در سلسله انتشارات کتابخانه مکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران انتشار یافته (تهران، ۲۵۳۵). در صفحه ۱۹ وقفه نیز از آن یاد کرده است.

ص ۷ س ۲ :^۲ عدد دو افتاده است)

ص ۷ س ۶ : ظاهراً از «این ولایت» مراد تبریز است.

ص ۷ س ۱۶ : بند و گشای = بند و گشاد. تبدیل دال به «ی» در بسیاری از لهجه‌ها هم هست مانند یزدی (پاده = پایه، همساده = همسایه). بالعکس آن نیز آمده است مانند ماده که در یزدی «عاشه» گفته می‌شود. در قطعه‌ای از سیدعلی که در انتهای نسخه تفسیری مورخ به سال ۱۶۴۶ کتابت شده است «بامداد» با تبدیل به «ی» (= بامدای) در قافیه شعر آمده است:

نمی‌توانی مادرای صحبت نیست ... هیچ چیزی بجای صحبت نیست ...

شب عیش ارخوش است با محظوظ خوشت از بامدای صحبت نیست ... الخ

نگاه کنید به یادداشت من درباره این قطعه (مجله یقما سال ۲۶، صفحات ۷۳۴-۷۳۵).

ص ۸ س ۲۴۸ و ص ۲۴۸ س ۲ : این بیت در ظرف نامه شامی جلد اول صفحه ۱۲ هم آمده است.

ص ۴۸۸ فقره ۳۷ : نام جمال‌الدوله ارکاون بن منصور نصرانی که درین فقره و فقرات متعدد دیگر آمده است در تاریخ شاهی قراختائیان (تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی) یکباره دیده می‌شود (ص ۲۸۴). از آن‌جا نیز بر می‌آید که این شخص از منتفذین و ملاکین و متعینین بوده است.

ص ۴۹۰ ستون ۲ س ۲۲ : احمد بن [محمود] فهرجی (طبق فقره ۳۲۳).

ص ۵۰ فقره ۵۶ : در فقره ۴۸۶ « محله بست خوارانی » آمده است.

ص ۵۱ فقره ۶۴ : در فقره ۴۸۷ « منشیان » آمده است.

ص ۵۲ فقره ۷۰ : ظاهراً اسعد بن علی بن محمد درست است (طبق فقرات ۴۹۹ و ۵۰۰).

- ص ۵۸ فقره ۱۳۰: سراج الدین قیماز رومی درست است (طبق فقره ۲۸۰).
- ص ۵۸ فقره ۱۳۲: در فقره ۵۶۴ «قر او طاقی» آمده است.
- ص ۵۹ فقره ۱۳۶: باع کافور عتیق [و] عمر اسپراینی درست می نماید.
- ص ۵۹ فقره ۱۳۶: شاید باع بنجیر درست باشد.
- ص ۶۰ فقره ۱۴۸: به «مشکویان» اصلاح شود.
- ص ۶۰ حاشیه: ۴- اصل: بیضاوی.
- ص ۶۱ فقره ۱۹۳: شاید «زواره» درست باشد.
- ص ۶۵ فقره ۲۰۷: در فقره ۵۳ «زادانخواری» آمده است.
- ص ۶۶ فقره ۲۱۱: «بدوکی» شاید «بدوک» مذکور در فقرات ۷۶ و ۷۸ یا «بدول» فقره ۳۵۶ باشد.
- ص ۶۷ فقره ۲۲۱: شاید پشت باع رز (طبق فقره ۲۱۷) درست باشد.
- ص ۶۷ فقره ۲۲۲: عبدالرشید بن فضل [الله] (طبق فقره ۱۲۴) درست است.
- ص ۶۹ فقره ۲۳۰: اسفست یا اسپست گیاهی است که بدان یونجه گفته می شود.
- ص ۶۹ فقره ۲۴۱: امر و زه بالعکس شده است. یعنی میبند از فرای اردکان است.
- ص ۷۱ فقره ۲۵۸: شاید باع اسپست؟
- ص ۷۲ فقره ۲۷۲: محله ریبه (طبق فقرات ۵۷ و ۱۳۵) درست است.
- ص ۷۳ فقره ۲۸۴: حسین بولی (طبق فقره ۲۸۴) درست است.
- ص ۷۴ فقره ۲۹۲: من باد را که قریه‌ای متصل به یزد بوده است « محله » دانسته است.
- ص ۷۶ فقره ۳۱۲: کهنویه (که در حاشیه «کهدویه» دانسته شد) را در محل «کهتو» و «کهتویه» نیز می نامند.
- ص ۷۸ فقره ۳۳۸: «امریغان» (؟) در فقره ۵۲۳ «امریقان» آمده است.
- ص ۷۹ فقره ۳۴۷: «صاحبی بهائی» اشاره است به شمس الدین صاحب‌دیوان که در یزد دارای تأسیسات و املاکی بوده است. به تواریخ یزد مراجعه شود.
- ص ۸۰ فقره ۳۵۶: در فقره ۷۶ و ۷۸ «بدوک» ضبط شده است.
- ص ۸۱ فقره ۳۶۵: شاید «وری» باشد که از قنوات تفت بوده است.
- ص ۸۳ فقره ۳۸۱: در فقره ۴۵۹ ظهیری منصوری آمده است.
- ص ۸۴ فقره ۳۸۸: نر کاری، ظاهر آبن کاری است،... و بدراالدین بکج (طبق فقره ۵۵۳) درست می نماید.
- ص ۸۵ فقره ۳۹۱: مهر بجرد غلط و «مهر جرد» درست است.
- ص ۸۷ فقره ۴۱۹: بجائی ابی المحسن در فقرات ۳۸۸ و ۳۲۵ و ۳۲۶ ابی الحسن آمده است.
- ص ۸۸ فقره ۴۲۱: رنگل (؟) باید همان «زنگل» مذکور در فقره ۱۴۳ باشد.

ص ۸۸ فقره ۴۲۵: سوچان (۴) باید همان سورنجان باشد که ذکر قنات آن مکرر آمده است.

ص ۹۰ فقره ۴۵۸: در فقراتی چند بجای «طويل»، «بلند» آمده است. به فهرست اعلام اشخاص مربوط به يزد مراجعه شود.

ص ۹۵ فقره ۴۵۹: در فقره ۳۸۱ «باغ ظهیری» آمده است.

ص ۹۱ فقره ۴۶۷: «احمدبن» زیاد است. نیز به فقره ۳۲۳ مراجعه شود.

ص ۹۲ فقره ۴۷۳: در فقره ۳۴۲ «قوطا» آمده است.

ص ۹۳ فقره ۴۸۳: در فقره ۵۹ «پاشران» آمده است.

ص ۹۴ فقره ۴۹۰: جمالالدین غلط و جمالالدوله صحیح است.

ص ۹۵ فقره ۴۹۸: در فقره ۲۴۳ حسین بن محمدبن حسین الزعیم آمده است.

ص ۹۵ فقره ۵۰۱: مدرسه رکنیه‌ای که در يزد شهرت داشته است مدرسه‌ای است که سید رکن الدین حسینی بانی (مسجد جامع وقت و ساعت) ساخته است و کتابچه موقوفات او به نام «جامع الخیرات» باقی است. سید رکن الدین در سال ۷۳۲ درگذشته است. تطبیق این مدرسه رکنیه با آن آسان نیست.

ص ۹۶ فقره ۵۲۳: در فقره ۳۳۸ «ابريغان» آمده است.

ص ۹۸ فقره ۵۲۳: «شاده» شاید «ماشاده» بوده است. «ماشاده» در اعلام آمده است.

ص ۹۸ فقره ۵۲۳: نام پدر خطیر الدین محمد در فقره ۵۲۵ «ظهیر الدین» آمده است.

ص ۹۸ حاشیه ۱: شاید همان «فرخی» باشد که مکرر دیده می‌شود، به فهرست اعلام جفرافیائی يزد مراجعه شود.

ص ۹۹ فقره ۵۳۳: شاید همان «ملكتاباد» مندرج در فقرات ۱۶۰ و ۲۱۵ باشد.

ص ۱۰۰ فقره ۵۳۶: شاید عفیف [الدين] درست باشد.

ص ۱۰۰ فقره ۵۴۶: حسین بن محمد کاری درست به نظر می‌آید (به استنباط از فقرات ۵۴۸ و ۵۵۰).

ص ۱۰۱ حاشیه ۲: «رمشاد» مندرج در فقره ۳۲۹.

ص ۱۰۱ حاشیه ۵: شاید «بلوک» باشد که در فقره ۵۲۹ آمده است.

ص ۱۰۱ فقره ۵۴۷: بدرالدین [بکچ] بن ازبک (طبق فقره ۵۵۳) درست است.

ص ۱۰۲ فقره ۵۵۳: شاید بکچی باشد نسبت به نام بکچ بن ازبک مذکور در فقره ۵۵۳.

ص ۱۰۳ فقره ۵۶۴: در فقره ۱۳۲ «قر او طافی» آمده است.

ص ۱۰۴ فقره ۴: «دلله» زائد به نظر می‌آید. به فقرات ۳۱ و ۶۷ مراجعه شود.

ص ۱۰۴ فقره ۵: در شماره ۷۵ «مکیلان خید» آمده است.

ص ۱۰۶ فقره ۱۶: «بلهجانی» درست است.

ص ۱۰۶ فقره ۱۹: در فقره ۸۴ «دوماره» آمده است.

ص ۱۰۸ فقره ۴۵: ظاهرآ «نفله» (مذکور در فقرات ۳۱ و ۴۱) درست است.

ص ۱۱۲ فقره ۸۱: «کاروانه» درست است.

ص ۱۱۵ س ۲۲ ستون ۳: «ازنق» درست است.

ص ۱۲۵ س ۳: حوایج و فواکه...

ص ۱۳۰ س ۲۶ و ص ۱۳۱ س ۱۵ ستون ۴: «مناول» درست و «مبادل» غلط است.

ص ۱۵۳ حاشیه ۹: کذا در اصل به صفحه ۲۱۰ مراجعه شود. نام آبادی دنباباد(?) در صفحه ۲۱۰ «دنباباد» آمده است. معلوم نشد که درست کدام است.

ص ۲۰۹ سطر آخر ستون اول و ص ۲۱۰ سطر ۲ ستون چهارم: ابوبکر وايقاني درست است (به فهرست اعلام آذربایجان مراجعه شود).

ص ۲۱۴ س ۲۰ ستون ۴: در صفحات ۲۰۶ و ۲۱۱ پهلوان سعید آمده است.

ص ۲۵۵ فقره ۱۶: ظاهرآ «زراعه عنمان» صحیح است.

ص ۲۵۶ فقره ۱۸: در فقره ۵۲ «منیق» آمده است.

ص ۲۵۶ فقره ۲۱: «اشدق» همان «اشتلق» است.

ص ۲۵۷ فقره ۲۵: در فقره ۵۶ «گوروان» ضبط شده است.

ص ۲۵۷ حاشیه ۲: فقره ۲۳۳ (ص ۲۸۱) دیده شود.

ص ۲۵۸ فقره ۴۰: مسلا (؟) شاید «مسلسل» مذکور در فقره ۲۱۹ باشد.

ص ۲۶۱ فقره ۵۶: در فقره ۲۵ (ص ۲۵۷) «کوروان» ضبط شده است.

ص ۲۶۲ فقره ۵۶: آق بلاق(?)

ص ۲۶۳ فقره ۷۵: شاید «هرس» باشد که در چندین فقره آمده است. به فهرست اعلام جفرافیائی آذربایجان مراجعه شود.

ص ۲۶۳ فقره ۷۶: شاید «شینه خید» باشد.

ص ۲۶۴ فقره ۸۲: «استیارد» درست است.

ص ۲۶۶ فقره ۹۴: شاید «کولق» باشد.

ص ۲۶۶ فقره ۹۵: در فقره ۲۰۴ «کافر ملک» آمده است.

ص ۲۶۹: شماره های ارجاع به حاشیه ها از شماره ۴ بعده استباه شده است و باید از ۴ به ۵ ببعد عوض شود. همچنین شماره های حاشیه نیز از ۶ ببعد باید به ۷ ببعد عوض شود.

ص ۲۶۹ فقره ۱۲۳: فیروز آباد درست است (طبق فقره ۱۷۶).

ص ۲۶۹ فقره ۱۲۳: رقاں آباد(?) در فقره ۳ رفاش آباد ضبط شده است.

ص ۲۷۰ فقره ۱۳۴: ظاهرآ مجدد الدین ذکی سلیمان (سلیمان) درست است.

- ص ۲۷۰ فقره ۱۳۴ : بعد از حاج علامت سؤال (۲) مناسبتی ندارد.
- ص ۲۷۳ فقره ۱۵۱ : قلغیک شاید قتلغ ییک باشد.
- ص ۲۷۴ فقره ۱۶۵ : در فقره ۲۳۷ «سنن» ضبط شده است.
- ص ۲۷۵ فقره ۱۶۷ : «گروه» شاید صورتی ولهجه‌ای است از «گریوه».
- ص ۲۷۶ فقره ۱۷۷ : «بیکش» ممکن است همان «نیکس» «بیکس» مذکور در فراتات متعدد باشد.
به فهرست اعلام جفراءفیانی آذربایجان مراجعه شود.
- ص ۲۷۷ فقره ۱۸۷ : «رامن» (۲) ممکن است همان «رانق» فقره ۸۱ باشد.
- ص ۲۷۷ فقره ۱۹۲ : [زمین] معروف به ...
- ص ۲۷۹ فقره ۲۰۳ : «بلاقاق» درست است.
- ص ۲۸۰ فقره ۲۲۲ : ظاهراً «لونه» (طبق فراتات ۳۸ و ۱۶۱) درست است.

مطالب الحاقی در وقفیه به خطوط جدید

[چون این دو صفحه بعد از چاپ فهرستها به چاپ رسید، اعلام مذکور درین دو صفحه در فهرست اعلام نیامده است]

بطوری که در صفحات ۵۴ و ۵۵ چاپ عکسی دیده می شود مقداری مطلب درباره رقبات آذربایجان به خط جدید (وبد خط و مغلوط) الحاق شده است. چون آن مطالب منبوط به مطالب مندرج در آن صفحات نبود در چاپ حروفی آن مواضع نقل و ضبط نشد.
اینک - برای آنکه آن نوشهای هم بجهتی مفید خواهد بود - درینجا به چاپ می رسد.

ص ۵۳ عکسی (سطر ۱۲ ستون اول صفحه حروفی):

که بر مصالح مسجد صیفی صرف نمایند و شروط و وظایف این عمال: خادم دو نفر ... قریب هرزند جدید من قر [۱] بلده مرند حدودش ... بهارض قریب ... و بهارض مرج کهن ... و بهارض تله ... معروف و مشهور ... اراضی قریب ... و بدنه ... غله دوهزار سیصدمن، نقد سیصد پنجاه دینار.
همان صفحه: (ستون دوم سطر یازدهم صفحه ۳۸ حروفی):

از مؤذن^۱ و خطیب و پیشمناز مسجد صیفی که مداومت ... کند و وظیفه ایشان از املاک ... مزرع دولت آبادسه جریب، سفیده سنگان دوازده جریب ... کفاله (۲) پنج جریب، مزرع قاضی علی چهار جریب، مزرع کوسدحق (۳) پازده جریب.

همان صفحه: در اویستون چهارم سه خط آمده است که خوانده نمی شود.

همان صفحه: (ستون چهارم سطر شانزدهم ص ۳۸ حروفی):

قریب کلوانق من قر [۱] مهران و حدودش بهارضی کرم چاوان و ... و ... بالتمام، غله دوهزار من، نقد هفتتصد دینار.

ص ۵۴ (ستون اول سطر ۱۳ صفحه ۳۹ چاپی):

۱ - اصل، سرف

۲ - اصل، موطن

وظایف ایشان از املاک بلده خوی... باشد پنج نفر، نان گندم پنج من، نقد سه دینار، در سال...
یکهزار هشتاد من، نقد یکهزار هشتاد دینار.

ص ۵۴ (ستون دوم سطر آخر صفحه ۳۸ حروفی):

وظایف ایشان از محصول باغ فتح [آ] باد مهر آن ود... نام گندم در روز شش من، نقد چهار دینار، نقد
در سال یکهزار چهارصد [چهل] دینار، نان دوهزار و صد شصت من.

ص ۵۵ (ستون دوم سطر ۱۱ صفحه ۳۹ حروفی):

قریه میشاو مرند حدودش متصل است به اراضی مزرع مرار (۴) و به اراضی قریه مارکوی و به اراضی
قریه فرند (۵)... و به اراضی مزرع کهن فرند (۶) بالتمام، غله چهارصد من، نقد صد دینار.

ص ۵۶ (ستون سوم سطر آخر صفحه ۳۸ حروفی):

مدرسان هفت عدد که وظایف ایشان از قریه... مهر آن ود نواحی... نان گندم هفت من، نقد یک
دینار که در سال غله دوهزار و پانصد و بیست من، نقد سیصد شصت دینار.

ص ۵۷ (ستون سوم سطر ۱۲ صفحه ۳۸ حروفی):

از نصف محصول عراق داده می شود، هر سال غله دوهزار جریب، نقد سه هزار پانصد دینار.

ص ۵۸ (ستون چهارم سطر آخر صفحه ۳۸ حروفی):

که سه عدد باشند وظایف ایشان از قریه... نواحی بلده مرند و... نان گندم در روز سه من، نقد
نیم دینار، در سال نان یکهزار هشتاد من، نقد یکصد هشتاد دینار.

ص ۵۹ (ستون دوم سطر ۲۱ صفحه ۳۹ حروفی):

وظایف ایشان از کل واصل موقوفات داده شود. دیگر مابقی را هم به دو نیمه کنند نقد به نقد،
جنس به جنس، یک نیمه از این دو نیمه حق اولاد نه گانه...

فهرست اعلام اشخاص مربوط به یزد

شماره‌ها ارجاع به شماره رقبات املاک یزدست که در صفحات ۴۵ تا ۱۰۳ قرار دارد.

- ابو بکر بن محمد بن اسد بناء ۱۱۵، ۳۹۴
- ابو بکر بن محمد بن یوسف ۲۵۴
- ابو بکر بن محمد مبیدی ۳۷۸
- ابو بکر محمد بن محمود بقال ۱۹۲
- ابو جعفر بن زعیم ۲۲۲
- ابو جعفر بن علوک ۴۵۸
- ابو جعفر بن علی کلوك ۲۶۳
- ابو جعفر بن محمد ۷۷
- ابو سعد ۵۵۶
- ابو طالب بن حاج محمود ۳۹۱
- ابو طاهر بن محمد ۲۲۴
- ابوالقاسم بن ذکری (؟) ۲۸۱ (شاید: ذکریا)
- ابوالقاسم بن محمد بن ابی القسم رشین ۱۷۹، ۱۸۰
- ابوالقاسم زرن (؟) ۲۰۷
- ابو المحسن بن وجیه ۵۳۶
- الابهري ، سید الدین حواجله (؟) ۵۲۹
- ابی الحسن بن محمد بن حسین الطبری (؟) ۹۵
- ابی طالب بن عربشاه حسینی ۵۲۸
- ابی العشاير = نصرة الدین ۴۱۵
- اتابکی، بهاء الدین عثمان ۵۹
- احمد (شیخ) ۳۶۷
- احمد داماد ۲۲۸
- احمد زنکله ۲۲۱
- احمد مندلی ۷۵
- احمد نائی ۴۱۹
- احمد بن ابی سعد بن ابراهیم ۲۵۴
- احمد بن بوبیه ۳۶۳
- احمد بن بکر وک (شیخ) ۵۲۸
- احمد بن حسین بشیری ۵۳، ۴۸۰
- احمد بن حسین بولی ۱۴۴، ۲۸۴
- احمد بن حسین رمشاد ۱۲۲
- احمد بن شیرده ۱۸۵
- احمد بن عثمان ۳۹۴ (شاید همان بعدی)
- احمد بن عثمان فهمویه ۱۱۵
- احمد بن علی بدوك ۷۸

الف

- اباخانی، نور الدین ۵۰۲ (ظ : اتاخانی)
- اتاخانی (؟)، جمال الدین اقستقر ۳۸۲
- ابار، محمد بن ابو بکر ۲۰۹
- ابار، محمد بن رئیس ۶۴
- ابراهیم (حاجی) ۲۱۸
- ابراهیم حمامی ۲۱۹
- ابراهیم بن ابی بکر صیدلانی ۵۵۰
- ابراهیم بن پنجیم ۴۱۸
- ابراهیم بن علی ۱۹۶
- ابراهیم بن محمد ۱۹۶
- ابرقوهی، فضل الله (شیخ) ۲۶۰
- ابو بکر بلندی ۴۰۵ (شاید همان ابو بکر بن احمد بلند)
- ابو بکر صیدلانی ۲۷۵، ۲۷۴
- ابو بکر طراز ۳۵۸
- ابو بکر عارف ۱۹۶
- ابو بکر عمرانی ۲۳۱
- ابو بکر کرمانی (شیخ) ۴۶۵
- ابو بکر بن احمد ۳۸۳ (شاید بعدی باشد)
- ابو بکر بن احمد بلند ۲۴۵، ۳۸۲ (شاید همان ابو بکر بلندی ۴۰۵)
- ابو بکر بن حسین بن عثمان ۲۳۳
- ابو بکر بن احمد بن قاسم ۵۱۱
- ابو بکر بن اسد ۲۲۴
- ابو بکر بن جعفر ۵۱۳، ۵۰۵
- ابو بکر بن حسین بن شاده ۵۲۳ (شاید: موشاده ۲۶۴)
- ابو بکر بن حسینوک ۱۲۲، ۱۸۸
- ابو بکر بن زنگ ۸۱، ۸۷
- ابو بکر بن عبیدوک ۴۸۶
- ابو بکر بن علی ۳۳۱
- ابو بکر بن علی نائب ۵۰۱
- ابو بکر بن علی بن المقدم ۱۲۰
- ابو بکر بن عمر ۷۰، ۲۱۸
- ابو بکر بن ابراهیم ۲۳۷
- ابو بکر بن محمد بن ابی بکر فسکوک (؟) ۵۳۶

بافقی = قوام الدین حسن (سید)
 بدر الدین آلتون بوقابن التون په ۲۸۴ (شاید: التون اپه)
 بدر الدین بکج (?) بن ازبک بن ایبک ۵۳۹، ۳۸۸
 بکج (?) بن ازبک = بدر الدین ۵۵۳، ۵۴۷
 بدوک، احمد بن علی ۷۸، ۷۶
 بشری، احمد بن حسین ۴۸۰، ۵۳
 بکج (?) بن ازبک = بلهان شرای (?) ۵۴۹
 بلوک، احمد بن محمد ۴۰۹
 بلوک، محمد بن احمد ۵۴۵، ۵۲۹
 بلند، ابو بکر بن احمد ۲۲۵، ۴۰۵ (شاید: ابو بکر
 بلندی) نیز ذیل طویل مراجعت شود
 بولی، احمد بن حسین ۱۴۴، ۲۸۴
 بهاء الدین ایبک ترکمان ۳۴۰، ۲۰۱، ۲۰۰
 بهاء الدین ایبک قطبی ۳۵۴، ۷۶، ۷۰، ۴۴، ۳۷، ۳۴
 بهاء الدین ایبک زیار ۳۸۰، ۴۶۲، ۵۲۷، ۵۲۹ (به فرزندش سیف الدین
 محمد نیز نگاه کنید)
 بهاء الدین ایبک رویدشتی ۴۰
 بهاء الدین ایبک کرجی ۲۰۸
 بهاء الدین دیلمشاه بن گیخسرو ۴۷۳
 بهاء الدین عثمان اتابکی (امیر) ۵۹
 بهاء الدین عثمان خواجه (ملک) ۱۴۷
 بهاء الدین محمد بن جنید بن راشد ۳۲۸
 بهاء الدین محمد بن زیار ۴۶۹
 بهاء الدین محمد بن سرخاب ۴۸۱، ۲۸۳، ۴۶
 بهاء الدین محمد بن قوام الدین مسعود، ۴۰۷
 بهاء الدین محمد بن محمود بن نجیب ۱۹۷
 بهاء الدین محمد بن مسعود بن محمد ۴۵
 بهاء الدین محمد بن یحیی ۴۲۰
 بهاء الدین محمود ۲۶۱
 بهاء الدین محمد رکنا بادی (صدر) ۲۳۴، ۳۶

پ

پذکوک، محمد بن احمد ۱۱۵

ت

تاج الدین امیران ۵۲۳
 تاج الدین حسن بن علی بن احمد دامغانی ۴۹۶
 تاج الدین محمد (صدر) ۳۸۴
 تاج الدین محمد بن جمال الدین یحیی اسفاوندابن خسرو
 شاه ۵۲۸
 تاج الدین مسعود معزی ۲۰۲
 تازیکوئی، علاء الدین منجر ۵۲۹
 ترکمان، بهاء الدین ایبک ۳۴۰، ۲۰۱، ۲۰۰
 ترکی، جمال الدین التون اپه ۵۲۸
 ترکی، جمال الدین قتلغ تمز ۵۶
 ترکی، سیف الدین ایلاق ۳۹۱
 ترکی، شمس الدین ایدکر ۴۹

احمد بن علی بن احمد طحان ۱۰۴
 احمد بن عمر ۳۶۴
 احمد بن عمر (شیخ) ۲۱۷، ۲۱۶
 احمد بن عمر بن احمد ۵۱۲، ۵۱۰
 احمد بن کیا ابن اهیم ۶۷
 احمد بن محفوظ ۶۷
 احمد بن محمد بلوک ۴۰۹
 احمد بن محمد بن علی ۳۳۹
 احمد بن محمد بن علی بن عمر خواجه ۱۱۷
 احمد بن محمد بن عمر ماتیل ۴۰۳
 احمد بن محمود فهرجی ۴۶۷، ۳۲۲، ۴۸
 احمد بن محمود بن المقدم ۳۴۰، ۳۳۹، ۲۶۲
 احمد بن موت ۲۰۸
 احمدی، علی ۵۴۵
 ارسلان بن شمس الدین ازبک ۳۵۲، ۳۵۲
 ازبک = شمس الدین ۴۸۳
 ازدمر رکنی ۱۰۵
 اسحاقی، یوسف ۴۷۴
 اسد الدین مبارکشاه بن اسفاوندابن خسرو شاه ۳۳۴
 اسعد بن ابی بکر بن سرهنگ ۹۵
 اسعد بن محمود بن المقدم ۴۸۶
 اسفرائیشی شمس الدین عمر بن ابی بکر ۵۲۸
 اسفرائیشی، عمر ۱۲۶
 اسفرائیشی، ناصر الدین عمر ۱۰۱ (شاید همان قبلی)
 اشکوذه = اشکوذه
 اشکدری، محمد بن یوسف (فقیه) ۲۱۶
 اشکوذه، منتخب الدین اسعد بن محمد ۳۱۹
 اصفهانی = حسام الدین حسن آقا
 اغلبرز، غلبز (?) ۳۳۴، ۵۴۱
 افتخاری، امام الدین یحیی ۴۱۵، ۳۶
 اکدارسلان بن شمس الدین ازبک ۵۵۲، ۳۵۲
 التون اپه = ترکی
 التون بوقا ۵۶۲ (شاید: بدر الدین آلتون بوقا)
 امام الدین (خواجه) ۴۸۳
 امام الدین یحیی افتخاری ۴۱۵، ۳۶
 امین الدین خاکی ۵۶۰
 امین الدین محمد رصدی ۴۸۷
 اوچی، فخر الدین ابو بکر ۱۹۸
 ایبک قطبی = بهاء الدین ایبک
 ایبک کرجی ۲۰۸
 ایران خسرو بن پهلوان بن اسفهیلار ۵۶۳

ب

باخرزی، محمد بن ابی بکر ۲۸۰، ۳۲۸، ۵۵۳، ۵۴۶، ۵۴۱
 بازبر بن منوچهر ۱۸۴
 بازدار، محمد بن زیار ۵۲۸

حسام الدین اسفاندابن خسروشاه دیلمی ۴۸، ۴۱
۱۰۱، ۱۳۹، ۲۴۴، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۲۴،
حسام الدین حسن اقا اصفهانی ۸۹، ۱۷۹، ۲۲۴،
۲۲۹، ۳۸۱، ۳۹۰، ۵۱۰، ۵۱۲
حسام الدین کیقباد ۲۳۶
حسامی، حسن بن سرکز (۹) ۱۰۹
حسین بن ابی بکر بن حسن مسته (شیخ) ۲۲۳، ۲۴۵
حسن بن احمد داماد ۵۱۱
حسن بن امیران علوی (سید) ۷۷
حسن بن حسین فرانه ۱۹۶
حسن بن سرکز (۹) حسامی ۱۰۹
حسن بن شیرده ۱۷۹
حسن بن علی عبیدی ۴۱۰
حسن بن عمر ۴۸۴
حسن بن عمر بن احمد ۳۹۷
حسن بن محمد قصاب ۵۵۲، ۴۷۵
حسن بن منته (شیخ) ۲۷۸
حسن سنقری ۲۸۰
حسین بن ابی بکر دوپر ۱۸۴
حسین بن احمد داماد (یا: احمد بن داماد) ۳۶۹، ۲۲۲
حسین بن رشداد ۱۹۳
حسین بن علی بن نجیب ۲۵۵
حسین بن علی سقطان ۲۸۳
حسین بن محمد کاری ۱۲۸، ۲۷۸، ۵۴۰
حسین بن محمد بن حسین (زعیم) ۴۹۸، ۲۲۵، ۲۴۳
حسینی، ابی طالب بن عربشاه ۵۲۸
حسینی، جلال الدین ابویعلی معن ۲۸۷
حسینی، جلال الدین طیب ۳۶۰
حسینی، جلال الدین محمد (سید) ۵۱۷، ۱۱۶
حسینی، جمال الدین ابومحمد بن محمد بن ابی طالب
(امیر سید) ۱۴۳، ۲۴۱
حسینی، صدر الدین مجتبی بن محمد ۳۴۱
حسینی، عزال الدین فضل الله (مرتضی) ۱۷۸، ۳۸۱،
۵۳۸
حسینی، عزال الدین محمد بن علاء الدین علی بن فضل الله
حسینی (سید) ۲۷۸
حسینی، علاء الدین ابو محمد حسین ۳۱۹
حسینی، علاء الدین شرفشاہ، ۱۸۷، ۲۷۰
حسینی، عمام الدین مرتضی
حسینی، فخر الدین ابو عبد الله محمد ۲۶۰
حسینی، قطب الدین مسیحی ۴۲
حسینی، قوام الدین محمد بن عبدالله بن نظام (مولانا)
۵۲۹، ۴۶۴، ۲۸۶
حسینی، نصرة الدین ابی العشاير ۴۶۲، ۳۴

ترکی، فخر الدین ۴۶۱
ترکی، قیصر بن عبدالله ۵۹
ترکی، مفوالتای ۴۰۱
تفتی، زین الدین علی ۵۰۱
تفتی، محمد بن احمد ۴۶۵
ج
جلال الدین ابویعلی معن حسینی (مولانا) ۲۸۷
جلال الدین حیدر (صدر) ۴۷۱، ۱۹۲
جلال الدین طیب حسینی ۳۶۰
جلال الدین محمد حسینی (سید) ۵۱۷
جلال الدین محمد بن غیاث الدین الحسینی (سید) ۱۱۶
جلال الدین محمود بن علی بن صفی الملک (صاحب) ۱۱۴
جلال الدین مسعود بن محمد بن ابی عمران (مولانا) ۲۸۴
جمال الدوله ارکاون بن منصور نصرانی ۳۷، ۶۵، ۲۱، ۱۹۹، ۱۹۱، ۱۴۱، ۱۳۱-۱۲۸، ۱۲۵، ۸۳، ۲۱۶، ۲۰۹
جمال الدین ابراهیم ۳۴۸، ۲۲۸، ۲۵۸، ۲۲۰، ۲۱۶، ۲۰۹
جمال الدین اقتنق بن ابی بکر بن اقتنق اتاخانی (امیر) ۴۷۰، ۳۸۲، ۴۶۸، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۵، ۵۲۹، ۵۰۴، ۴۹۷، ۵۰۴، ۵۲۷
جمال الدین ابو محمد بن محمد بن ابی طالب حسینی
(امیر سید) ۳۴۱، ۱۴۳
جمال الدین ابی هاشم بن ابی المعالی العلوی (سید) ۷۳
جمال الدین اقتنق بن ابی بکر بن اقتنق اتاخانی (امیر) ۴۷۰، ۳۸۲، ۴۶۸، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۵، ۵۰۴، ۵۲۶، ۵۱۰
جمال الدین عبده ۵۲۸
جمال الدین عبد الله بن محمود خواری (صدر) ۵۸، ۷۶، ۲۴-۲۲، ۱۹۱، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۴، ۲۰۲، ۱۹۱، ۲۱۶، ۲۲۱
جمال الدین غلبک بن بهاء الدین ابیک قطبی ۲۴۴، ۱۹۴، ۴۹۲، ۵۴۵
جمال الدین محمد بن ابی الحسن علی ۹۵
جمال الدین قتلخ تمر ترکی ۵۶
جمال الدین غلبک بن بهاء الدین ابیک قطبی ۲۴۴، ۱۹۴
جمال الدین محمد بن شمس الدین ابی بکر بن علی سان (۹)
جمال الدین محمد بن قراچه ۴۰۳
جمال الدین غلبک قطبی ۴۹۲
جمال الدین مسعود بن محمد بن ابی عمران (قاضی)
۲۷۵، ۲۲۳
ج
چابک، مصلح ۴۵۸
ح
حبش بنت سيف الدین محمد بن آغوش ۴۱۴
حبشی، سابق الدین عنبر ۵۲۷

رضی‌الدین محمد ۶۲، ۶۳، ۴۷۸
 رکن‌الدین محمد (ملک السادة) ۲۱۳ (شاید همان
 رکن‌الدین محمد علوی)
 رکن‌الدین محمد بن علاء‌الدین علوی (مولانا، مرتضی،
 سید) ۵۶، ۶۳، ۶۷، ۱۱۸، ۱۷۸، ۱۹۹، ۲۶۱،
 ۵۵۶، ۳۹۵، ۳۴۰، ۳۱۹، ۲۶۳
 رکن‌الشرف بنت کرز‌الدین محمد بن سرخاب ۳۳۴
 رکن‌بادی، بهاء‌الدین محمد ۳۶، ۳۲۴
 رکنی، ازدمیر (?) ۱۰۵
 رکنی، علاکوز (?) ۲۵۳
 رومی، سراج‌الدین قیماز ۶۰، ۱۳۰، ۲۸۰، ۴۰۸
 رویدشتی، بهاء‌الدین ایک ۴۰

ف

زراره (شاید: زواره)، نظام‌الدین ۱۹۳
 ذکی‌الدین ابویکربن ابراهیم بن یوسف صیدلانی ۳۳۰
 ذین‌الدین علی تفتی ۵۰۱
 ذین‌الدین علی بن ابی بکر خواری ۷۴
 ذین‌الدین علی بن ابی المعالی دامغانی (صدر) ۲۲۸
 ذین‌الدین علی بن محمود طستی ۳۴۳، ۳۴۴
 ذین‌الدین علی بن محمودین محمد بن ابی بکربن اسحق ۴۲۳
 ذین‌الدین علی بن مقدم نسوری (?) ۵۱۷

س

سابق‌الدین عنبر حبشه ۵۲۷
 سبزواری، شمس‌الدین محمد ۲۸۶
 ستی بنت خسروشاه بن شهرستان ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۱،
 ۱۳۷، ۵۶۳، ۵۴۲، ۴۱۱، ۲۷۶، ۶۶
 سدید‌الدین بزار ۵۲۹
 سدید‌الدین حوالله (?) بن عربشاه الابهري ۴۰۸
 سراج‌الدین قیماز رومی ۶۰، ۱۳۰، ۲۸۰، ۲۸۱
 سرخ کلاه، علی بن عثمان ۳۶۱
 سرخه، محمد بن علی ۵۴۴
 سعدین محمد بن نجیب ۵۶، ۵۴
 سعد الدوّله مسعود ۸۰
 سعید بن محمود بزار ۲۲۵
 سقطان، حسین بن علی ۲۸۳
 سلطانی، نور‌الدین ایاز ۵۲۶، ۲۷۹
 سنجر ناشی ۵۴، ۳۸۸، ۵۳۶
 سنتری، حسن ۲۸۰
 سیستان، محمد بن علی ۱۹۶
 سیف‌الدین ایلاق ترکی ۳۹۱
 سیف‌الدین محمد بن آغوش ۴۱۴، ۲۰۳
 سیف‌الدین محمد بن بهاء‌الدین ایک قطبی ۴۶، ۶۰،
 ۴۰۴، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۳۲۸، ۳۹۷
 ۵۶۰، ۴۹۲، ۴۹۴، ۵۴۵، ۵۲۹، ۴۰۸

حسینی، محیی‌الدین محمد بن فخر‌الدین ۳۴۱
 حیدر بن ابراهیم بن علی بنجیر ۱۳۹

خ

حاکی، امین‌الدین ۵۶۰
 حاکی، کریم‌الدین احمد ۱۴۰، ۱۸۷، ۱۹۴
 خسروشاه ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۱، ۲۷۶، ۱۳۷، ۴۱۱،
 ۵۶۳
 خسروشاه بن شهرستان ۵۴۲
 خطیر‌الدین محمد بن ظهیر (ظہیر الدین، ظهیر-
 الصائغ) ابی‌المحاسن (صدر) ۱۰۱، ۵۲۳، ۵۲۵
 خواجه، احمد بن محمد بن علی ۱۱۷
 خواجه، بهاء‌الدین عثمان (ملک) ۱۴۷
 خواری = جمال‌الدین عبدالله بن محمود
 خواری، زین‌الدین علی ۷۴
 خواری، عبدالله ۴۸۵
 خواری، فخر‌الدین محمد ۴۸۸
 خوری، حسن بن محمد ۵۰
 خویدکی، محمد بن عثمان ۳۹۶
 خویدکی، محمد بن علی طولی ۴۵۸
 خویدکی، محمد بن مؤید ۴۵۸
 خیارقی، رضی‌الدین اسعد ۷۰، ۴۹۹، ۵۰۰

د

دادامحمدبن محمود بن مهیار ۶۸
 داماد، حسن بن احمد ۵۱۱
 دامغانی، تاج‌الدین حسن بن علی ۴۹۶
 دامغانی، ذین‌الدین علی (صدر) ۲۲۸
 دامغانی، شمس‌الدین محمد بن ابی‌المعالی (صدر)
 ۱۱۲، ۱۱۳
 دوپر، حسین بن ابی بکر ۱۸۶
 ده‌چشمہ ۳۱۹، ۴۲۰
 دیلمشاه بن کیخسرو ۴۷۶، ۳۳۷، ۲۶۸، ۵۱
 دیلمی = حسام‌الدین اسفاندا (اسفاوند)

ر

رئیس‌الدین احمد بن مقدم‌الدین غوری ۱۷۸
 رازی، عزیز‌الدین اسحق ۲۶۰
 رشین، ابوالقاسم بن محمد ۱۸۰
 رصدی، امین‌الدین محمد ۴۸۷
 رضی (خاندان) ۱۲۷، ۱۸۰، ۱۸۶ (رضی‌الطیبی)،
 ۳۲۹، ۳۶۱، ۳۷۸، ۴۷۲ (شرف‌الدین
 علی)، ۵۱۷، ۵۲۹، ۵۳۹، نیز به فخر‌الدین ابی-
 محمد مراجعه شود

رضی‌الدین اسعد بن علی بن محمد خیارقی ۷۰، ۴۹۹
 ۵۰۰

صدرالدين مجتبی بن محمدبن ابی عبدالله حسینی (امیرسید) ۴۲
صدرالدين مجتبی بن محمدبن صدرالدين مجتبی بن محمدبن عبداللطیف حسینی (سید) ۳۴۱ (شاید همان قبلی باشد)
صدرالدين مظفرین مختارین سعد ۴۱۴
صفی‌الملک (صاحب) ۷۸، ۱۱۴، ۱۲۴، ۳۲۶، ۵۳۱، ۴۹۱، ۴۷۵
صلواتی، نجیب‌الدین محمد ۴۲۳
صیدلانی، ابراهیم ۵۵۰
صیدلانی، ابوبکر ۲۷۴ (شاید همان بعدی است)
صیدلانی، ذکی‌الدین ابوبکر بن ابراهیم ۳۳۰

ض

ضیاءالدین علی بن صفی‌الملک (صاحب) ۳۹۰
۴۹۱، ۴۷۵
ضیاءالدین محمدبن الرضی ۳۶۱
ضیاءالدین محمدبن صفی‌بن سدید (صدر) ۳۶۹
ضیاءالدین محمدبن علی بن نجیب ۵۳، ۳۲۰
ضیاءالدین محمدبن ابی طاهر مشاده (صدر) ۲۶۴
ضیاءالدین محمدبن محمدبن اسعدبن الخطیب ۴۲۰

ط

طبیسی، نجم‌الدین ابوبکر بن عمر ۵۱۴
طراز، ابوبکر ۳۵۸
طراز، نجم‌الدین محمود ۲۱۷
طستی، زین‌الدین علی بن منصور ۳۴۳، ۴۷۴، ۵۶۰، ۵۴۸
طستی، محمدبن منصور ۵۲۹
طوسی، محمودبن محمد ۱۱۱، ۲۵۶
طوپل، محمدبن علی خویدکی ۴۵۸ (نیز ذیل: بلند)

ظ

ظہیرالدین شاہ (ظاہراً ظہیرالدین شاہ مذکور در بعد) ۴۲۲
ظہیرالدین شاہ بن محمود ۶۶، ۱۹۸، ۱۹۱، ۲۱۷، ۲۲۱، ۳۶۹، ۴۱۵، ۴۷۴، ۴۷۸، ۵۰۴، ۵۵۰
ظہیرالدین شاہ فریومدی ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۳۸ (شاید ظہیرالدین شاہ بن محمود مذکور در قبل) ۳۳۸
ظہیرالدین غوری ۲۶۱
ظہیرالدین محمودبن محمدبن احمد ۵۲۳
ظہیرالصائغ = خطیرالدین

ع

عارف، ابوبکر ۱۹۶
عارف، محمد ۲۸۵ (شاید محمدبن عمر مذکور در بعد)

ش

شجاع‌الدین مطهر ۳۹۲
شرابی، محمود ۵۵۳
شرف‌الدین حسنشاه بن علی بن ابی طالب علوی (سید) ۶۵
شرف‌الدین علی ۳۲۷، ۲۱۹، ۴۶۲
شرف‌الدین علی بن اسفاندا ۱۸۱
شرف‌الدین علی بن اشرف علوی (سید) ۳۳۳
شرف‌الدین علی بن بنگیر (ظ = بنجیر) ۲۷۱
شرف‌الدین علی بن رضی‌الطبیب (صدر کبیر) ۱۸۶، ۴۷۲، ۳۲۹
شرف‌الدین علی بن ظهیر‌الدین احمدبن نجیب ۲۰۹
شرف‌الدین علی بن مرتضی (سید) ۲۱۴
شرف‌الدین مختارین سعدبن محمد قطه (۹) ۴۰
شرف‌الدین مختارین فضل‌الله ۴۸
شرف‌الدین مختارین کافی ۲۲۴
شرف‌الدین مظفر ۵۵۷
شرف‌الدین مظفر بن ایللدی (۹) ۸۰
شرف‌الدین مظفرین صفی‌الملک ۷۸
شرف‌الدین مظفرین فخر‌الدین احمدبن ابی‌المکارم ۳۲۱
شرف‌الدین المؤید ۲۷۸
شمس‌الدین (سید) ۱۰۲
شمس‌الدین ازبک بن ابیک ۱۳۰، ۳۵۲، ۵۴۵، ۵۲۷
شمس‌الدین اغلرز (۹) ۵۴۱ (غلرز: ۳۳۴)
شمس‌الدین ایدکر (۹) ترکی ۵۲
شمس‌الدین سعد ۱۹۸
شمس‌الدین سعدبن کریم ۶۷
شمس‌الدین سعدبن محمدبن نجیب ۵۶، ۵۴، ۲۱۳
شمس‌الدین عمر بن ابی بکر اسفرائیی ۵۲۸
شمس‌الدین محمد (سید) ۳۸۳، ۲۴۴
شمس‌الدین محمدبن ابی‌المعالی دامغانی (صدر) ۱۱۲، ۱۱۳
شمس‌الدین محمدبن علی سبزواری ۲۸۶
شمس‌الدین محمدبن کیقباد (امیر) ۵۱۶، ۴۰۶، ۵۲۸، ۵۲۲
شمس‌الدین محمدبن محمدبن ابی‌طالب (سید) ۲۴۵
شمس‌الدین مختارین ابی محمد کوفویه ۳۶۰
شهاب‌الدین ابوالقاسم ۷۸
شهاب‌الدین شهریلیال (۹) ۵۴۱
شهاب‌الدین فضل‌الله بن جمال‌الدین یعیی ۶۹
شهریار بنت علی بن محمد علوک (شاید: علوی) ۲۶۳
شهر نفیل (۹) بن گودرز ۵۵۰، ۵۶۳
شهریلیال (۹) بن محمدبن سرخاب ۴۰۲
شیرسوار بن محمدبن سرخاب ۵۱

ص

صدرالدین احمد صاحب دیوان ۳۶

علوی، عزالدین فضل الله بن علاءالدین محمد ٤٠٥
 علوی، علاءالدین شرفشاه بن بهاءالدین ٥٣٢
 علوی، علاءالدین علی بن رکن الدین ٢٨٠
 علوی، علاءالدین محمد بن ابی الفخر ٥٤٦
 علوی، علی بن محمد ٤١٣
 علوی، علیشاه ٨٧
 علوی، علیشاه، ٨١
 علوی، غیاث الدین ابو القاسم ٢٨٣
 علوی، غیاث الدین محمد بن ابی القسم (مولانا سید) ٥٤٩
 علوی، فضل الله بن علاءالدین ٤٠٥ (شاید عزالدین فضل الله)، ٥٣٢
 علوی، قطب الدین مرتضی بن بهاءالدین ابی الحسن ١٢٤
 علوی، قواں الدین حسن بافقی ٢٨٨
 علوی، قوام الشرف بن عباد (مولانا) ٥١٤
 علوی، محمد بن ابی الحسن ٢٦٨
 علوی، نظام الدین حیدر ١٤٢
 علی احمدی ٥٤٥
 علی قصار ٥١٤
 علی کیا ٤٢١
 علی هلو ٢٢١
 علی بن ابی بکر زعیم ٢٢٢، ٣٥٨، ٤٩٥
 علی بن ابی جعفر ٧٨
 علی بن ابی الحسن ولید ٣٦٥
 علی بن احمد فارسی ٦٩
 علی بن الحاج الفهرجی ١١٦
 علی بن حسن بن موت ٥٣٩
 علی بن حسین بن رمشاد ١٢٣
 علی بن داماد ٢٢٦
 علی بن سقمه (؟) ٣٩٤.
 علی بن شعبان سرخ کلاه ٣٦١
 علی بن کریم ٣٧٠
 علی بن کمال ٢٢٣
 علی بن محمد (شیخ) ٧٢
 علی بن محمد بن ابی جعفر (شیخ) ٣٣٨
 علی بن محمد بن بنجیر ٢٨٢، ٢٨١
 علی بن محمد بن حسن فهرجی ٥٤٣، ٤١٧
 علی بن محمد بن علی ٢٤٤، ١٨٣، ١٠٣
 علی بن محمد کاری ٤٩، ١٢٧، ١٢٨، ٢٧٩، ٣٨٨، ٥٥٣، ٥٥٠، ٥٤٩، ٤٧٦
 علی بن مندلہ ٧٧
 علی بن منصور طستی ٤٧٤، ٥٦٠
 علی بن یوسف بن بنجیر ٣٣٢، ٥٥٧
 علیشاه علوی ٨٧
 علیشاه بن مرتضی (سید) ٣٧٠
 علیشاه میبدی ٤٢٣
 عمال الدین مرتضی حسینی عمر اسفرائیل ١٣٦، ١٠١

عارف، محمد بن عمر ٤١٧
 عبدالجبار میبدی ٣٤٧
 عبدالجلیل ٣٦٧
 عبدالصمد بن محمد بن احمد ٣٦٣
 عبدالله خواری (شیخ) ٤٨٥
 عبدالله بن سدید براز ٢٢١
 عبدی، حسن بن علی ٤١٥
 عثمان بن محمد بن عثمان ٥٠٧
 عثمان بن نور الدین ٣٩٣
 عربشاه بن محمد بن ابی طالب (سید) ٤٢١
 عزالدین اسحق بن علی بن نجیب زازی ٢٦٥
 عزالدین اسعد بن نجیب غوری ٥٢، ٤٧٨
 عزالدین پرترجمہ ٣٥٤
 عزالدین فضل الله حسینی (مرتضی) ١٧٨، ٣٨١
 عزالدین فضل الله بن علاءالدین محمد علوی ٤٠٥
 عزالدین سعد بن المقدم ٣١٩
 عزیز الدین محمد ٤٥٩
 عزیز الدین محمد بن حماد بن ابی طاهر ١٢٨، ٤٠٦، ٢٧٦
 عضدالدین علاءالدوله ١٩٩، ٥٦
 عفیف الدین حسن مسته ٤٦٧
 عفیف [الدین] محمد بن ابی بکر بن اسحق ٥٣٦
 عفیف الدین محمود بن عبدالله (قاضی) ٢٦٢
 عفیفه ٥٣٤
 علاءالدوله (عضدالدین) ١٩٩، ٥٦
 علاءالدین ابومحمد حسین بن علی بن فضل الله حسینی ٣١٩
 علام الدین سنجر تازیکوئی (امیر) ٥٢٩
 علام الدین سنجر نائزی ٥٤، ٣٨٨، ٦٤
 علام الدین شرفشاه بن بهاءالدین ابی الحسن محمد حسینی (سید) ١٨٧، ٢٧٠ (با نسبت علوی)
 علام الدین عبد الصمد بن محمد بن عبدالرشید ٢٥٨
 علام الدین علی بن رکن الدین علوی ٥٤٦
 علام الدین محمد بن ابی احمد بن تحکیم (؟) ٢٨٦
 علام الدین محمد بن ابی الفخر علوی ٤١٣
 علاکوز (؟) رکنی ٣٥٣
 علوك، علی بن محمد (شاید: علوی) ٢٦٣
 علوی، جمال الدین ابی هاشم (سید) ٧٣
 علوی، جمال الدین محمد بن ابی الحسن ١٨٥
 علوی، حسن بن امیران ٧٧
 علوی، رکن الدین محمد بن علاءالدین ٥٤، ٦٣، ١١٨، ٣٩٥، ٢٦١، ١٩٩، ٥٥٦، ٣٢٠
 علوی، شرف الدین حسن شاه ٦٥
 علوی، شرف الدین علی بن اشرف ٣٣٣

ق

قطبی بن عبدالله قطبی ۲۱۴
قدون آقا (اییر) ۸۰
قطب الدین مرتضی بن بهاء الدین ابی الحسن محمد علوی (سید) ۴۱۹، ۳۲۶، ۳۲۵، ۲۸۸
قطب الدین مهدی بن حیدر بن ابی الشاعر حسینی ۴۲
قطبی، بهاء الدین ابیک ۳۷، ۳۴، ۴۴، ۷۰، ۷۶، ۵۲۹، ۵۲۷، ۴۶۲، ۳۸۰، ۳۵۴
قطبی، جمال الدین غلبک ۴۹۲
قطبی، سیف الدین محمد بن ابیک ۴۴، ۶۰، ۱۱۰، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۳۳۸، ۳۹۷، ۴۰۴
قطبی، نجم الدین محمود ۱۱۴
غوری، ظهیر الدین سعد ۲۶۱
غوری، عز الدین اسعد ۵۲
غوری، محمد بن احمد بن ابی بکر ۱۱۸
غوری، محمد بن اسعد بن نجیب ۱۱۷
غوری، نجم الدین محمد ۱۱۶
غیاث الدین ابی القاسم علوی (همان) ۲۸۳
بعدی نباشد که «محمد بن» از میان اسمش سقط شده باشد)
غیاث الدین محمد بن ابی القاسم العلوی (مولانا سید) ۵۴۹، ۳۴۴، ۱۲۴

ف

فارسی، علی بن احمد ۶۹
فاطمه بنت محمد بن سلیمان ۱۱۲
فخر الدین ابوبکر بن علی بن المقدم ۴۲۰، ۳۹۵
فخر الدین ابوبکر بن محمد بن اوجی ۱۹۸
فخر الدین ابو عبدالله بن محمد بن المرتضی الحسینی (سید) ۲۶۰، ۲۶۲
فخر الدین ابو محمد بن ضیاء الدین محمد بن الرضی ۱۸۰، ۱۷۹، ۸۲، ۸۱، ۶۰
اسعد (حکیم) ۵۱۷
فخر الدین بکسی (قطبی) ۷۳، ۳۵۰، ۳۵۲، ۴۰۱، ۴۹۷، ۴۶۰

ک

کاری، حسین بن محمد ۱۲۸، ۲۷۸، ۵۴۰
کاری، علی بن محمد ۱۲۷، ۴۹، ۳۸۸، ۲۷۹، ۱۲۸
کاری، محمد بن علی ۵۵۳، ۵۵۰، ۵۲۹، ۴۷۶
کاری، محمد بن علی ۴۱۰، ۲۷۹
کاری، محمد بن حسین ۵۴۸
کافور (عتیق) ۱۲۶
کرجی، بهاء الدین ابیک ۲۰۸
کرز الدین ایزدیار بن محمد بن ابی بکر بن ابی نصر ۳۹، ۴۷
کرز الدین محمد بن سرخاب ۳۳۴
کرمانی، شیخ ابوبکر ۴۶۵
کریم الدین احمد خاکی ۱۴۰، ۱۸۷، ۱۹۴، ۲۸۱
کریم الدین محمد بن محمود ۱۷۷
کریمی، محمد بن عثمان ۲۲۶
کلوك، ابو جعفر بن علی ۲۶۳
کمال الدین محمود بن رضی الدین اسعد بن علی (رئیس) ۵۰۰
کمالی، محمد بن آقوش ۳۹۷

عیسی بن ابی الحسن نصرانی ۳۵۳

غ

غلبرز (۶) ۳۳۴ (غلبرز ۹: ۵۴۱)
غلبک، جمال الدین ۱۹۴
غوری، رئیس الدین احمد بن مقدم الدین ۱۷۸
غوری، ظهیر الدین ۲۶۱
غوری، عز الدین اسعد ۵۲
غوری، محمد بن احمد بن ابی بکر ۱۱۸
غوری، محمد بن اسعد بن نجیب ۱۱۷
غوری، نجم الدین محمود ۱۱۶
غوری، نظام الدین سعد ۲۶۱
غیاث الدین ابی القاسم بن محمد علوی (همان) ۲۸۳
بعدی نباشد که «محمد بن» از میان اسمش سقط شده باشد)
غیاث الدین محمد بن ابی القاسم العلوی (مولانا سید) ۵۴۹، ۳۴۴، ۱۲۴

ف

فارسی، علی بن احمد ۶۹
فاطمه بنت محمد بن سلیمان ۱۱۲
فخر الدین ابوبکر بن علی بن المقدم ۴۲۰، ۳۹۵
فخر الدین ابوبکر بن محمد بن اوجی ۱۹۸
فخر الدین ابو عبدالله بن محمد بن المرتضی الحسینی (سید) ۲۶۰، ۲۶۲
فخر الدین ابو محمد بن ضیاء الدین محمد بن الرضی ۱۸۰، ۱۷۹، ۸۲، ۸۱، ۶۰
اسعد (حکیم) ۵۱۷
فخر الدین بکسی (قطبی) ۷۳، ۳۵۰، ۳۵۲، ۴۰۱، ۴۹۷، ۴۶۰

خ

فخر الدین ترکی بن سلطانی ۴۶۱
فخر الدین محمد بن زین الدین علی خواری ۴۸۸
فرانه، حسن بن حسین ۱۹۴
فرانه، مقدم الدین محمد بن احمد ۴۱۳
فرخشان بن افریدون ۴۷۳
فریومدی، ظهیر الدین ۳۳۸، ۳۳۵، ۳۲۲
فضل الله ابرقوهی (شیخ) ۲۶۰
فضل الله بن الظہیر منصور ۵۲۶
فضل الله بن محمد بن سعید ۱۲۳
فوولادستون (کیا) ۳۴۲
فهرجی، احمد بن محمود ۴۶۷، ۳۲۳
فهرجی، علی بن الحاج ۱۱۶
فهرجی، علی بن محمد بن حسن ۵۴۳، ۴۱۷
فہمیہ، احمد بن عثمان ۱۱۵
فنکوک (؟)، ابوبکر بن محمد ۵۳۶

محمد بن احمد تفتی ۴۶۵
 محمد بن مدوکی (?) ۲۱۱
 محمد بن احمد بلوک، ۵۲۹، ۵۴۵ (بلوک ?)
 محمد بن احمد داماد ۲۳۲
 محمد بن احمد قلعی ۲۴۳
 محمد بن احمد مدوک (?) (بلوک ?) ۵۵۹
 محمد بن احمد مطیغی ۱۱۵
 محمد بن احمد بن ابی بکر غوری ۱۱۸
 محمد بن احمد بن بیژن ۳۲
 محمد بن احمد بن علی بن پنجیر ۳۲۲
 محمد بن اسعد بن نجیب غوری ۱۱۷
 محمد بن اسفندیار ۳۵۲
 محمد بن التون تکین ۳۹۰
 محمد بن بریمیق (?) ۴۷۴
 محمد بن جمال الدین ۴۸۹
 محمد بن الحاج ۴۸۷
 محمد بن حاجی ۴۷، ۳۹
 محمد بن حسن ۲۸۲
 محمد بن حسن قصاب ۱۴۴
 محمد بن حسن ماتیل ۵۵۷
 محمد بن حسن بن رمثاد ۱۸۸
 محمد بن حسن بن شیر ۴۹۹
 محمد بن حسن کیا ۲۱۸
 محمد بن حسین (شیخ) ۶۷
 محمد بن حسین حداد ۴۶۰
 محمد بن حسین کاری ۵۴۸
 محمد بن حسین بن رمثاد ۴۰۲، ۳۲
 محمد بن حسین بن زنگل ۱۴۳
 محمد بن حماد ۵۴۸
 محمد بن زیار بازدار ۵۲۸
 محمد بن سرمدان ۳۷۰
 محمد بن شاورا (?) ۴۶۴
 محمد بن الشیخ ۳۴۴
 محمد بن شیراسوار (شیخ) ۴۸۵
 محمد بن مناعد ۵۶
 محمد بن عبد الله ۴۸۶
 محمد بن عثمان کریمی ۲۲۶
 محمد بن عثمان بن احمد ۲۵۱
 محمد بن عثمان بن علی خویدکی ۳۹۴
 محمد بن عثمان [بن] کوشیار ۳۲
 محمد بن علی ۲۰۸، ۲۲۴
 محمد بن علی (زعیم) ۱۳۲
 محمد بن علی سرخه ۵۳۴
 محمد بن علی سیستبر ۱۹۶
 محمد بن علی طویل خویدکی ۴۵۸
 محمد بن علی عبدویه ۳۹۱
 محمد بن علی کاری ۴۱۰، ۲۷۹

کهان، عمر بن محمود ۲۳۷
 کیا، علی ۴۲۱
 کیا، محمد بن حسین بن ۲۱۸
 کیا ابراهیم ۶۷
 کیا دیلمشاه بن کیخسرو بن محمد = دیلمشاه
 کیا شهریلیان (?) بن محمد بن سرخاب ۴۰۲
 کیا فولادستون ۳۴۲

ل لیوش ترک ۴۶۰

ماتیل، عمر بن محمد بن عمر ۵۵۹
 ماتیل، محمد بن حسن ۵۵۷
 ماهوک، محمود بن علی ۲۶۴
 مبارز الدین محمد ۵۴۳
 مبارک هندی ۳۵۳
 مبارکشاہ ۴۱۸
 مجdal الدین ابوالملکارم (صدر) ۲۸۸
 مجdal الدین ابوالملکارم بن اسعد بن علی (رئیس) ۴۸۸
 مجdal الدین ابوالملکارم بن رضی الدین محمد الطبیب (مولانا) ۵۳۹، ۵۲۹
 مجdal الدین محمد بن محمد بن ابی عمران (مولانا صدر) ۵۵۵، ۱۴۴
 محفوظ بن علی بن ابی بکر ۲۱۳
 محفوظ بن محمد بن نجیب ۲۰۶
 محمد ۱۹۹
 محمد ده چشمہ ۴۲۰
 محمد سایس ۳۷۱
 محمد طحان ۲۴۷
 محمد عارف ۲۸۵
 محمد عمری ۹۵
 محمد بن آغوش کمالی ۳۹۷
 محمد بن ابی بکر ابیار (رئیس) ۳۴۶، ۲۰۹، ۶۴
 ۵۳۶، ۳۶۴
 محمد بن ابی بکر اسکاف (شیخ) ۲۰۳
 محمد بن ابی بکر باخرزی ۲۸۰، ۳۲۸، ۵۴۶، ۵۵۳، ۵۶۱
 محمد بن ابی بکر احمد یزدی ۴۶۷
 محمد بن ابی بکر بن احمد بن موت ۵۳۱
 محمد بن ابی بکر بن بلند ۲۷۵
 محمد بن ابی بکر بن حسین ۱۸۶
 محمد بن ابی بکر بن حسین رمثاد ۵۴۲، ۳۲۹
 محمد بن ابی الحسن علوی (سید) ۲۶۸
 محمد بن ابی سعد ۲۲۴
 محمد بن ابی طالب (سید) ۳۸۴
 محمد بن ابی طالب سراج ۱۰۵
 محمد بن ابی القسم ۷۸
 محمد بن ابی القسم دلوک ۴۷، ۳۹

| | |
|--|--|
| محمود بن العماد ۴۷۴ | محمد بن على بن حسين ربکل (؟) ۴۲۱ (ظ: زنگل: ۱۴۳) |
| محمود بن عمر بن احمد ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۴۴ | محمد بن على بن داود ۲۶۳ |
| محمود بن محمد طوسي ۱۱۱، ۲۵۶ | محمد بن على بن زنگ ۲۲۶ |
| محمود بن محمدبن ابرهويه (؟) ۳۷۸ | محمد بن عمر ۴۵۹ |
| محمود بن محمدبن ابی طاهر ۲۲۳ | محمد بن عمر پاد ۴۸۱ |
| محمودبن محمدبن بنجیب ۵۵۶، ۵۶۴ | محمد بن عمرالعارف ۴۱۷ |
| محمودبن محمدبن کوتاه ۴۶۸ | محمد بن عمرالمحاسن ۴۷۵ |
| محمودبن محمدبن محمد ۴۶۶ | محمد بن عصربن کفیه ۵۴۲ |
| محمودبن محمدبن محمود بقال ۶۰ | محمد بن غلریز (؟) ۳۳۴ (اغلریز: ۵۴۱) |
| محمودبن محمدبن نجیب ۲۰۰ | محمد بن محفوظ بن نجیب ۳۴۰، ۵۲ |
| محمودبن المقدم ۵۰۲ (شاید همان محمودبن منتخب الدین بعدی) | محمد بن محمد قصار ۴۲۳ (آیا همان قبلی نیست؟) |
| محمودبن منتخب الدین اسعد بن محمود سرهنگ ۹۵ | محمد بن محمود قوطا ۳۴۲ (آیا معرب گونه کوتاه بعدی است؟) |
| محمودبن منصور ۵۰۱ | محمد بن محمود کوتاه ۳۸۲ |
| محيی الدین محمد بن فخر الدین ابوالقاسم بن حسین (سید) ۳۴۱ | محمد بن محمود بن ابی الفرج ۷۳ |
| مدوك (؟ بدوك)، محمد بن احمد ۵۵۹ | محمد بن محمود بن ابی نصر ۳۲ |
| مسافر بن عزیز نصرانی ۶۳، ۴۷۹ | محمد بن محمود بن جعفر ۸۲ |
| مسته، حسین بن حسن ۴۱۲ | محمد بن محمود بن علی ۱۱۱ |
| مسعود بن ابی بکر ۷۶ | محمد بن محمود بن نجیب ۳۴۰ |
| مسعودبن احمد بن نجیب ۴۸۰ | محمد بن مسعود بن محمد ۲۵۷ |
| مسعودبن جعفر ۳۷۱ | محمد بن منصور ۳۲۴ |
| مسعودبن سلطان ۴۸۴ | محمد بن منصور طستی (مهتر) ۵۲۹ |
| مسعودبن محمودبن المقدم ۱۱۸، ۶۷ | محمد بن منصور بن نادر ۱۴۴ |
| مسعود نصرانی ۳۶۳ | محمد بن مؤید خویدکی ۴۵۸ |
| مصلح چابک ۴۵۸ | محمد بن یحیی جمال ۵۰۱ |
| مطبخی، محمدبن احمد ۱۱۵ | محمد بن یوسف ۵۳۴، ۱۹۰ |
| مظفر بن محمودبن عمر کر (؟) ۳۹۲ | محمد بن یوسف اشکذری (فقیه) ۲۱۶ |
| مظفر بن المؤید ۴۰۳، ۴۱۰، ۴۱۱ | محمد بن یوسف راعی ۱۸۳ |
| معزالدین ابومحمدبن ابی القاسم (مولانا) ۳۶ | محمد بن یوسف بن بنجیر ۵۵۷ |
| معزی، تاج الدین مسعود ۲۰۲ | محمدشاه وراسی (؟) ۴۹ |
| مغولتای ترکی ۴۰۱ | محمدشاه بن فرخ ۲۶۸ |
| مقدم ۶۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۷۸، ۲۶۲، ۳۱۹، ۳۳۹ | محمود ۵۸ |
| مقدم ۳۲۰، ۳۶۷، ۳۹۵، ۴۲۰، ۴۸۶، ۵۱۶ | محمود شرابی ۵۵۳ |
| مقدم الدین ۴۷۶ | محمود بن ابی بکر المعین ۲۲۵ |
| مقدم الدین احمدبن علی ۴۰۷، ۵۴۶، ۵۴۸ | محمود بن ابی الحسن ولید ۴۶۰ |
| مقدم الدین محمد ۱۴۵ | محمود بن احمد پذکوک ۱۱۵ |
| مقدم الدین محمد بن احمد ۲۸۲ | محمود بن احمد بن حسن ۲۳۱ |
| مقدم الدین محمدبن احمد ۲۶۹ | محمود بن اسعد بن نجیب ۱۱۶ |
| مقدم الدین محمدبن احمدبن رمشاد ۲۶۹ | محمود بن برمش ۳۸۱ |
| مقدم الدین محمدبن احمدبن علی خواری (؟) ۲۶ | محمود بن جعفر ۵۰۵، ۳۷۱ |
| مقدم الدین محمدبن احمد فرانه ۴۱۳ | محمود بن حسن ۲۲۴ |
| مقدم الدین محمدبن حسن ۲۲۵ | محمود بن دهچشمہ ۳۱۹ |
| مقدم الدین محمدبن علی ۵۱۶ | محمود بن شادکام ۴۶ |
| منتجب الدین اسعد بن ابی بکر بن سرهنگ ۹۵ | محمود بن صفائی ۳۲۸ |
| منتجب الدین اسعد بن عبدالمعز بن حسن بن احمد ۲۵۳ | محمود عفیف ۱۲۴ |
| منتجب الدین اسعد بن محمدبن احمد اشکوه (صاحب | محمود بن علی ماھوک ۲۶۶ |

- نصرانی، مسعود ۳۶۳
 نصرالدین ابیالعشایر بن حیدر بن ابیالعشایر
 حسینی ۴۶۲، ۳۴
 نظام الدین حیدر علوی ۱۴۲
 نظام الدین زراره ۱۹۳ (شاید: زواره)
 نظام الدین سعد غوری ۲۶۱
 نظام الدین سعد بن محمد بن الرضی (صدر) ۳۷۸
 نظام الدین محمد ۷۴، ۲۱۹
 نظام الدین محمد بن عبدالشید بن فضل الله ۱۲۶
 ۴۹۸، ۲۲۲
 نظام الدین محمد بن فخر الدین احمد بن ابیالعکارم ۳۶۷
 الطبری (؟)، ابیالحسن بن محمد ۹۵
 نور الدین آباخانی (؟) ۵۰۲ (ظ: اباخانی)
 نور الدین ایاز سلطانی ۲۲۹، ۵۲۶
- ه**
- هبة الله بن محمد بن محمود ۱۱۱
 هزیر الدین کامروابن محمد بن منصور ۲۶۹
 هندی، مبارک ۳۵۳
- ی**
- یحیی ۱۹۹
 یزدی، محمد بن ابیبکر بن احمد ۴۶۷
 یوسف اسحاقی ۴۷۴
 یوسف بن علی بن بنتیجیر ۴۱۸
 یوسف شاه (اتاپک) ۵

- صدر) ۱۷۸، ۲۱۳، ۳۱۹، ۳۵۱، ۳۶۱، ۳۹۶
 موشاده، ضیاء الدین محمد ۲۶۴
 مهذب الدین احمد بن محمد بن احمد ۱۷۸، ۳۱۹، ۳۹۶
 میبدی، ابوبکر ۳۷۸
 میبدی، عبدالجبار ۳۴۷
 میبدی، علیشاه ۴۲۳
- ن**
- ناصر الدین عمر اسفراینی ۱۳۶، ۱۰۱
 نائینی، احمد ۴۱۹
 نائینی، علام الدین سنجر ۵۴، ۳۸۸
 نجم الدین محمود بن ابیبکر طراز ۲۱۷
 نجم الدین ابوبکر بن عمر بن مقبل طبسی ۴۹۵، ۵۱۴
 نجم الدین محمود (رئیس) ۵۰۲
 نجم الدین محمود بن محمد بن ابیالمجد ۱۱۵
 نجم الدین محمود نجیب غوری ۱۱۴
 نجیب الدین ابوبکر بن محمود بن نجیب ۴۸۶
 نجیب الدین محمد بن علی بن خباز (استاد) ۱۴۷
 نجیب الدین محمد بن محمود صلواتی ۴۲۳
 نصرانی، جمال الدوله ارکاون بن منصور ۶۵، ۳۷، ۷۱، ۷۶، ۸۳، ۱۲۵، ۱۳۱-۱۲۸، ۱۹۱، ۱۴۱،
 ۳۲۸، ۲۵۸، ۲۲۸، ۲۲۰، ۲۱۶، ۲۰۹، ۱۹۹
 ۴۹۰، ۴۱۰، ۳۶۶، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۶۱، ۳۴۸
 ۵۲۹، ۵۲۷، ۵۰۴، ۴۹۵، ۴۹۱
 نصرانی، عیسی بن ابیالحسن ۳۵۳
 نصرانی، مسافر بن عزیز ۶۳، ۴۷۹

اعلام و اسامی مهجور یا نامعین اشخاص مربوط به یزد

| | | | |
|--------------------|------------------------------|------------------------|-------------------------|
| دامااد | ۵۱۱ | آغوش | ۴۱۴، ۳۹۷، ۲۰۳ |
| | | ابار | ۲۰۹، ۳۴۶ |
| دلوك | ۴۷، ۳۹ | ابرهويه (؟) | ۳۷۸ |
| دواد | ۴۸۲ | ابي العشاير (؟) | ۲۶۰، ۴۲ |
| دوپر | ۱۸۴ | ارکاوون | ۳۷ |
| دهچشمہ | ۴۲۰، ۳۱۹ | ازدم | ۱۰۵ |
| دیلمشاه | ۴۷۶، ۴۷۳، ۲۳۷ | اسفاوندا | ۴۱، ۲۸۵، ۲۴۴ |
| یدوکی (؟) | ۲۱۱ | چاپك | ۵۲۸، ۳۳۴ |
| چاپك | ۴۵۸ | اسفه‌سلار | ۵۶۳ |
| رشین | ۱۸۰، ۱۷۹ | اشکوهه | ۱۷۸، ۲۱۲، ۲۱۳ |
| رمشاد | ۴۰۲، ۳۲۹، ۲۶۹، ۱۹۳، ۱۸۸، ۱۲۳ | غلبرز = غلبرز | ۳۹۶، ۳۶۱، ۳۱۹ |
| | ۵۴۲ | اغلبرز | ۴۷۳ |
| زنگ | ۲۲۶، ۸۷ | افريدون | ۲۰۳ |
| زنگل | ۴۲۱، ۱۴۳ | اسدکن (؟) | ۵۶۳ |
| زيار | ۵۲۸، ۴۶۹، ۴۷۰ | ایران خسرو | ۴۷، ۳۹ |
| سرخاب | ۴۸۱، ۴۰۲، ۳۲۴، ۲۸۳ | ايزيديار | ۴۲۳ |
| سرخه | ۵۳۴ | مالوك صلاح (؟) | ۳۸۱ |
| سرمه‌دان | ۳۷۰ | سي‌سلقم (؟) | ۱۸۴ |
| سرهنگ | ۹۵ | باذين | ۳۶۳ |
| سقمه | ۳۹۶ | ببويه | ۲۸۶ |
| سلطانه | ۴۹۸ | ستكتن (؟) | ۷۸ |
| شادکام | ۴۶ | بدوك | ۳۸۱ |
| شاده (؟) | ۵۲۳ (شاید: موشاده) | برمنش | ۴۷۴ |
| شاورا (؟) | ۴۶۴ | بريمق | ۴۸۰ |
| شهرستان | ۵۴۲ | بشرى | ۵۳ |
| شهر بقيل (؟) | ۵۶۲، ۵۵۰ | بکچ | ۵۵۳، ۵۴۷، ۵۳۹ |
| شهر تليال (؟) | ۵۴۱، ۴۰۲ | بکروك | ۵۲۸ |
| شيراسوار | ۴۸۵، ۵۱ | بکسى (و چند مورد دیگر) | ۳۵۰ |
| شيربد به | ۱۸۵، ۱۷۹ | بلبان شرای (؟) | ۵۴۹ |
| طويل | ۴۵۸ | بلند | ۴۰۵، ۳۸۲، ۲۷۵ |
| عبدويه | ۳۹۱ | بلونك | ۵۴۵، ۵۲۹، ۴۰۹ |
| عيبدوك | ۴۸۶ | بنگير (بنجیر) | ۴۱۸، ۳۳۲، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۷۱ |
| علونك | ۴۵۸ | پندکوك | ۵۶۴، ۵۵۷ |
| غلبرز (اغلبرز) (؟) | ۵۴۱، ۳۴۴ | بولى | ۲۸۴، ۱۴۴ |
| فرانه | ۴۱۳، ۱۹۴ | بيژن | ۲۲ |
| فولادستون | ۲۴۲ | پندکوك | ۱۱۵ |
| فهمويه | ۱۱۵ | دادا | ۶۸ |

| | | | |
|--------|-----|------------|-----|
| کیا | ۲۱۸ | فلوک (۹) | ۵۳۶ |
| لیوش | ۴۶۰ | قوطا | ۳۴۲ |
| ماتیل | ۴۰۳ | قیراپه (۹) | ۱۰۵ |
| ماهوك | ۵۵۹ | کامرووا | ۲۶۹ |
| ماهوك | ۲۶۴ | کفیه (۹) | ۵۴۲ |
| مسته | ۴۶۷ | کفسه (۹) | ۵۶۳ |
| مندله | ۲۴۵ | کلوک | ۲۶۳ |
| مندلی | ۷۷ | کوتاه | ۴۶۸ |
| موت | ۵۲۹ | کوشیار | ۳۲ |
| موشاده | ۲۰۸ | کوفویه | ۳۶۰ |
| مهیار | ۵۹۱ | کرهان | ۲۳۷ |
| ملو | ۵۳۱ | | |
| | ۵۳۳ | | |

اعلام جغرافیائی یزد

| | |
|---------------------------------------|-----------------------------------|
| باب دمه (مهریجرد) ۵۲۹ | آسیابن (فهرج) ۲۶۲ |
| باب الزرب (خیاره) ۲۱۶ | آسیای ابوالحسن (فهرج) ۳۹۶ |
| باب زرب ابراهیم (سریزد) ۵۴ | آسیای بالا (مهریجرد) ۴۸۱ |
| باب فهلق (بندارآباد) ۱۱۲ | ابرنده آباد ۴، ۴۶۱، ۳۲۸، ۴۱۳، ۳۲۸ |
| باب محمده (مهریجرد) ۱۳۳ | ۴۸۱، ۴۰، ۷۹، ۲۲۴، ۲۲۵، ۳۶۳، ۲۲۵ |
| باب نوسار (?) (سریزد) ۲۰۱ | ۴۰، ۴۵۷، ۴۳۶، ۴۲۸ |
| پاداموک (مهریجرد) ۳۸۸ | - باغ اسحاقی ۸۰ |
| بارجین ۸۳، ۸۸، ۸۹، ۱۶۷، ۲۵۹، ۳۶۷، ۵۰۴ | - باغ باسل (?) ۷۹ |
| ۵۰۹ | - باغ گانگوک ۷۹ |
| هذرستان ۲۵۹ | - چوی میان ۲۲۵ |
| بازار بزرگ (بزد) ۴۲۳ | - حفره طلیر (?) ۲۶۳ |
| باغ آتش (تفت) ۲۹۵ | - بیق (?) ۲۲۳ |
| باغ آهروک (مهریجرد) ۵۵۹ | ابرنده آباد ۳۱۶ |
| باغ استاد (مهریجرد) ۵۲۶ | احمدآباد ۳۰۹ |
| باغ اسحاقی (ابرنده آباد) ۸۰ | ارزندادان (مهریجرد) ۴۷۷ |
| باغ اسفست (بدرآباد) ۲۲۰ | اردکان ۲۴۱ |
| باغ اشت (فیروزآباد) ۲۵۸ | اسحقآباد ۲۸۹ |
| باغ اشتو (مهریجرد) ۳۷ | استنکن (?) (خیاره) ۷۱ |
| باغ امیرانی (خورمیز) ۴۸۲ | اسفنجرد ۱۵ |
| باغ امیری (مهریجرد) ۴۴، ۱۴۰، ۳۸۴، ۲۱۵ | اشترگلو (مهریجرد) ۴۲ |
| ۵۶۴، ۴۱۹ | اشکذر ۱۷، ۵۱۹ |
| باغ انارستان (مهریجرد) ۵۶۳ | اصطهباً ۴۱۶ |
| باغ اولشی (مهریجرد) ۱۹۵ | اصل بید (سریزد) ۱۹۷ |
| باغ بالا (بندارآباد) ۱۱۳ | اغیران (?) ۲۱۴ |
| باغ مارحسنان (?) (ابربدآباد) ۷۹ | افردیانی (?) ۱۶۶ |
| باغ باسل (?) (ابرنده آباد) ۷۹ | العنان (?) (سریزد) ۱۹۹ |
| باغ بلوک (یعقوبی) ۱۱۰ | امیری (نمہ - فهرج) ۲۶۲ |
| باغ پلوک (ابرنده آباد) ۲۲۴ | انارستان (مهریجرد) ۵۴۱ |
| باغ بمن (مهریجرد) ۳۸۴ | انزبای (?) (خورمیز) ۲۰۵ |
| باغ بنویه (خیاره) ۷۳ | اریقان (?) (مهریجرد) ۵۲۳ |
| باغ ندله (?) (بدرآباد) ۳۶۴ | اریقان (?) (سریزد) ۳۲۸ |
| باغ بهاءالدینی (بندارآباد) ۲۸۹ | (ظ همان بعدی است) |
| باغ پایدیه (خورمیز) ۱۵۲ | ب |
| باغ تفر (فهرج) ۳۹۶ | بابالثلمه (خیاره) ۲۱۱ |
| باغ تف (بدرآباد) ۵۰۵ | باب چهارطاق (بندارآباد) ۴۹۲ |
| باغ حاجی (فهرج) ۵۱۷ | باب خوشینان (مهریجرد) ۴۰۳ |

| | |
|---|--|
| باغ مجددالدینی (بندارآباد) ۳۵۳ | باغ حجره زرد (تفت) ۴۲۷ |
| باغ محمود (مهریجرد) ۱۴۳ | باغ حسولی (مهریجرد) ۵۶۱ |
| باغ مرزبان (فهرج) ۴۲۵ | باغ حسینی (مریاباد) ۵۳۷ |
| باغ موسی (فهرج) ۲۶۴ | باغ خطیری (مهریجرد) ۱۸۷ |
| باغ مهتران (خیاره) ۷۵ | باغ خواجه‌امام‌الدین (خورمیز) ۴۸۳ |
| باغ مهربادیان (خیاره) ۲۱۸، ۲۱۸، ۳۵۰ | باغ دردمیوک (؟) (مهریجرد) ۲۸۳ |
| باغ میدان (بدرآباد) ۵۰۸ | باغ دره (یزد) ۲۵۵ |
| باغ نو (مهریجرد) ۴۶۲ | باغ دهوك (مهریجرد) ۵۲۵ |
| باغ نور (مهریجرد) ۴۴ | باغ زاهدی (مریاباد) ۴۵۸ |
| باغ نیدلوك (فهرج) ۶۷ | باغ زیر (بندارآباد) ۶۹ |
| باغ ورترک (فیروزآباد) ۲۵۷ | باغ سابقی (مهریجرد) ۴۶۰ |
| باغ وزوان (بدرآباد) ۸۷ | باغ سدکوکان (خیاره) ۷۵ |
| باغ هراسویه (مریاباد) ۵۳۷ | باغ سرخ (مهریجرد) ۳۹۱ |
| باغ هست (فیروزآباد) ۲۵۷ | باغ سرو (فیروزآباد) ۲۵۶ |
| باغ همایون (مهریجرد) ۱۲۷، ۱۲۷، ۲۷۶، ۱۳۲، ۲۸۷، ۵۳۹، ۵۲۹، ۴۰۹ | باغ سرو (مهریجرد) ۵۲۸ |
| باغ یوزداران (مهریجرد) ۵۵۸ | باغ سیلیوک (؟) (بدرآباد) ۲۶۷ |
| با غ فهادی است) ۱۳۶ | باغ سیدعلوی (مهریجرد) ۱۹۱ |
| با غ سعر (؟) (مهریجرد) ۴۸۸ | باغ شبانی (مهریجرد) ۱۸۲ |
| با غستانوک (خیاره) ۷۹ | باغ شیخان (مریاباد) ۵۳۱ |
| با غوک (ابرندآباد) ۴۹۸ | باغ ظهیر فهادی (مهریجرد) ۴۷۲، ۳۳۳، ۳۲۹ |
| با غوک (خیاره) ۵۱۳ | باغ ظهیری (مریاباد) ۳۸۱ (ظ همان بعدی) |
| با غوک خندق (بدرآباد) ۳۷۰ | باغ ظهیری منصوری (مریاباد) ۴۵۹ |
| با غوک عمرانی (بدرآباد) ۳۷۰ | با غ عبوکان (خیاره) ۲۲۱ |
| با فاق ۴۲۵ | با غ عزالدینی (فهرج) ۳۵۱ |
| با نویان (مهریجرد) ۴۶۸ | با غ عزالدینی (مهریجرد) ۱۴۰ |
| بخارین (مزرعه) ۳۱۱ (شاید: بخارین) ۱۷۱ | با غ عزی (فهرج) ۳۱۹، ۱۱۹ |
| بخار آباد، ۸۱، ۸۳، ۸۹، ۸۴، ۹۰، ۹۲، ۹۰، ۳۶۰—۲۲۶، ۳۶۲، ۳۶۴—۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱ | با غ عزی (مهریجرد) ۵۲۸، ۲۵۲ |
| ۵۰۹—۵۰۹، ۵۰۵—۵۰۴ | با غ علوی (یزد) ۴۲۶ |
| — با غ اسفست ۲۳۰ | با غ عمرانی (بدرآباد) ۳۶۹ |
| — با غ سارحسان (؟) ۳۸ | با غ فهادی (مهریجرد) ۴۷۲، ۳۳۳، ۳۲۹ |
| — با غ سده (؟) ۳۶۴ | با غ قاسمی (فهرج) ۲۱۴ |
| — با غ تف ۵۰۵ | با غ قاضی (خیاره) ۳۵۶ |
| — با غ سیلیوک ۳۶۷ | با غ قد او طافی (مهریجرد) ۵۶۴ |
| — با غ عمرانی ۲۲۱ (نیز: با غوک عمرانی) | با غ قطب الدین (بدرآباد) ۵۰۴ |
| — با غ قطب الدین ۵۰۴ | با غ قوطا (مهریجرد) ۴۷۳ |
| — با غ کاره ۳۶۷ | با غ کاره (بدرآباد) ۳۶۷ |
| — با غ کل ۲۲۰، ۳۶۶، ۵۰۶ (شاید: با غ کل) | با غ کردوک (مهریجرد) ۳۳۲ |
| — با غ لره ۳۶۲ | با غ کل (یا: گل) (بدرآباد) ۵۰۶، ۳۶۶، ۲۲۰ |
| — با غ میدان ۵۰۸ | با غ کلوكان (فهرج) ۶۷ |
| — با غ وزوان ۸۷ | با غ کور (تفت) ۲۹۴ |
| — با غوک خندق ۳۷۰ | با غ کوس (؟) (بندارآباد) ۲۸۹ |
| — با غوک متی ۵۱۳ | با غ کیخسروی (فهرج) ۲۶۳ |
| — با غوک عمرانی ۳۷۰ | با غ گورستان (مریاباد) ۴۵۹ |
| — بستان قطبی ۸۳ | با غ گوشک (فهرج) ۴۲۰، ۱۱۶ |

- کاه کاه (دو بار) ۵۱۲
 — کشخوان دزوک ۴۹۳، ۴۹۲ ۳۶۵
 — کشخوانوک ۲۸۹ ۳۶۶
 — ملکتاباد (قنات) ۲۱۵، ۱۶۰ ۵۱۱
 بندگریوه (مهریجرد) ۲۵۳
 بواز دیلمان (؟) (فهرج) ۲۱۲
 بوژی (مهریجرد) ۴۱۴
 بهاباد ۴۲۵
 بهنام (فهرج) ۳۷۴، ۳۰۱، ۱۴۸، ۳۰
 بیده (میبد) ۱۶۸، ۱۰۷، ۹۳
- پ**
- پادین جدید ۴۳۰، ۹۹، ۹۶
 پاره کوتولی (خورمیز) ۵۸
 پاشکران (خورمیز) ۵۹، ۴۸۳، ۴۸۲ (شاید: پاشکران)
 پای تاؤک (خیاره) ۴۹۷، ۲۵۴
 پای توت سیاه (بدرآباد) ۵۱۲
 پای چکاد (بدرآباد) ۳۶۵
 پای گز (بدرآباد) ۳۶۶
 پردوک (فهرج) ۵۱۶، ۴۲۰
 پس حوض (مهریجرد) ۲۸۴
 پس خانی (بندارآباد) ۹۵
 پشت آسیا (بدرآباد) ۵۱۱، ۲۲۶
 پشت باغ (خیاره) ۲۲۱، ۷۰
 پشت باغ (مهریجرد) ۴۸۲
 پشت باغ رز (خیاره) ۲۱۷
 پشت گز (خیاره) ۲۵۸
 پشت گنبد یعقوبی (مریاباد) ۵۳۸
- ت**
- تاو (فهرج) ۵۱۸، ۲۶۳
 تاؤک (خیاره) ۴۹۷، ۳۵۴
 تاول (؟) (شاید همان «تاوک» خیاره) ۵۱۸
 تخته اشکدری (خیاره) ۲۱۷
 تخته فخرالدینی (بندارآباد) ۹۵
 تخته کروک (فهرج) ۴۲۵
 ترکاباد ۱۴۶، ۴۴۳
 تغرس (خیاره) ۶۷، ۷۶
 تفرعلی بدوک (خیاره) ۳۵۶، ۷۶
 تفت ۱۰۰، ۲۹۳ — ۴۲۴، ۴۲۷، ۲۹۵
 — باع آتش ۲۹۵
 — باع حجره زرد ۴۲۷
 — باع کور ۲۹۴
 — خانه اتابک ۲۹۳
 — قنات کران ۱۰۰، ۱۵۱، ۴۳۴
 — قنات وری ۱۰۰، ۱۵۱، ۴۲۴، ۳۶۵
 تورانپشت ۳۷۲، ۲۶
 توروکی (فهرج) ۳۹۵، ۱۱۹، ۱۷۶
- پای توت سیاه ۵۱۲
 — پای چکاد ۳۶۵
 — پای گز ۲۲۷، ۲۲۶ ۲۲۹
 — پشت آسیا ۲۲۶، ۲۲۲، ۲۲۱
 — خانه ایاز ۲۲۹
 — خانه عزالدینی ۵۰۷
 — خانه عمرانیه ۲۲۴
 — خانه کریم ۲۳۳، ۲۲۲
 — زمین ظهیر شامی ۲۳۰
 — قنات نو ۲۲۷
 — کشخوان باغ زین ۲۲۸
 — کشخوان پای گز ۲۲۷
 — کشخوان کلکان ۳۶۸
 — کشخوان کودسان (؟) ۵۰۹، ۳۶۷
 — کشخوان کوروک ۳۶۶، ۲۲۷
 — کوره ریگ ۲۲۷
 — محله پشت آسیا ۵۱۳
 — محله جوی بالا ۸۷، ۲۳۰، ۳۶۵
 — محله حستاباد ۸۸
 — محله سفلی ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۹
 — محله علیا ۵۰۵
 برزحسوله (خیاره) ۲۱۰، ۲۱۹، ۳۴۸، ۲۱۹، ۳۵۹
 بستان زهرائی (مهریجرد) ۵۵۸
 بستان قطبی (بدرآباد) ۸۳
 بقدادآباد ۱۲۲، ۳۳، ۲۴۲، ۱۵۶، ۴۷۷، ۵۲۹
 بربزه (دهاباد) ۳۶۱
 بفرویه ۱، ۲، ۴۴۲، ۱۴۶، ۳
 — خاتونباد ۵۱۵
 بقعة افسد (؟) (مهریجرد) ۳۸۰
 بنادک ۳۱۲
 بن باغ (خورمیز) ۳۹۷
 بندارآباد ۶۸، ۶۹، ۱۱۲، ۹۵، ۶۹، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۱۳، ۴۹۳، ۴۹۲، ۲۸۹، ۲۱۵، ۴۹۴، ۴۹۳، ۲۵۲، ۵۲۴، ۵۲۳، ۵۰۲، ۴۹۹
 — باب چهار طاق ۴۹۲
 — باب فهلق ۱۱۲
 — باغ بالا ۱۱۳
 — باغ بهاء الدینی ۲۸۹
 — باغ زین ۶۹
 — باغ کوب (؟) ۲۸۹
 — باغ مجده الدینی ۳۵۳
 — پس خانی ۹۵
 — تخته فخرالدینی ۹۵
 — دخمه ۳۵۳
 — دزوک = کشخوان دزوک
 — رباط قاضی ۵۳۴
 — روما (؟) ۵۰۲

| | |
|--------------------------|---------------------------|
| حفره سنتان (؟) (مهریجرد) | ۲۷۹ |
| حوض بالا (مهریجرد) | ۳۳۵ |
| حوض عبدالله (فهرج) | ۱۱۸ |
| خ | |
| خاتوناباد (بفرویه) | ۵۱۵ |
| خان عالوک (سریزد) | ۲۲۹ |
| خان قدیم (خیاره) | ۷۵ |
| خانه اتابک (تفت) | ۲۹۲ |
| خانه ایاز (بدرآباد) | ۲۲۹ |
| خانه عزالدینی (بدرآباد) | ۵۰۷ |
| خانه عمرانیه (بدرآباد) | ۲۲۴ |
| خانه کریم (بدرآباد) | ۲۲۳ |
| خرانق | ۴۵۱ |
| خسرونرس (؟) = چهاردهی | ۷۸، ۱۶۲، ۳۸۶، ۴۹۳، ۵۹۳ |
| خ | |
| محله فیضان | ۷۸ |
| خندق (مهریجرد) | ۳۹ |
| خوار | ۲۵ |
| خورآباد (مهریجرد) | ۵۵۲ |
| خورزن (قناط) | ۵۱۹ |
| خورمیز | ۵۸، ۵۹، ۹۱، ۱۲۱، ۱۵۲، ۱۵۷ |
| خورمیز | ۵۶۲ |
| ایزنای (؟) | ۲۰۵ |
| باشکران | ۵۹، ۴۸۳ (پاشکران ؟) |
| باغ امیرانی | ۴۸۲ |
| باغ خواجه امام الدین | ۴۸۳ |
| باغ پای دیه | ۱۵۲ |
| بن باغ | ۳۹۷ |
| پاره کوتولی | ۵۸ |
| رباط ابوحرب | ۲۰۵ |
| زمین صدرالنسب | ۳۴۳ |
| سالاری | ۳۴۳ |
| سرجوی | ۲۰۵ |
| سرستون | ۲۰۴ |
| فروند بشت (؟) | ۴۸۷ |
| منشیان (؟) | ۴۸۷ |
| سکاباد (؟) | ۲۰۳ (؟) |
| خویدک | ۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۳۰۲ |
| خیاره (خیارق) | ۴، ۶۵، ۶۶، ۷۷ |
| خیاره | ۲۱۰، ۱۶۱، ۷۰ |
| خیاره | ۳۵۶، ۳۵۴، ۳۵۰ |
| استنکن (؟) | ۷۱ |
| اغیران تفسر (؟) | ۶۶، ۷۴ |
| بابالثلمه | ۲۱۱ |
| بابالزرب | ۲۱۶ |
| باغ بنویه | ۷۳ |

توره‌دان (خیاره) ۲۱۰

ج

جاده کرمان (سریزد) ۵۶

جامع یزد ۳۲۹

جزن (فهرج) ۳۲۴

جزن میان (مهریجرد) ۱۰۱

جشنکاباد (فهرج) ۴۲۵، ۳۷۴، ۳۰۱، ۱۴۸، ۳۰

جلیلی (قناط) ۳۷۷، ۹۴

جلیلی‌باد ۹

- باغ سیرجانی ۱۵۰

- باغ کوشک اژدره‌ای ۱۴۹

جلیلی‌باد قلعه ۲۲۷، ۲۲۸، ۱۵۰، ۱۴۷

جلیلیه ۲۹۸

جوناباد ۱۷۲

جوی طالبی (خیاره) ۷۱

جوی فرئین (مهریجرد) ۲۶۹

جوی میان (ابرنده‌باد) ۲۲۵

جیلان، ۷۱، ۴۹۳، ۴۹۰، ۳۰۵ (کیلان)،

۵۲۳

چ

چکاذوک (مهریجرد) ۱۹۰

چهاردهی = خسرونرس (؟)

ح

حفته (؟) (فهرج) ۴۲۵ (شاید: چفته)

حاجباد ۴۲۴، ۲۲۵، ۲۹۰، ۳۰۴، ۲۹۱

- طاخونه میان ریگ ۲۹۰

حسن‌آباد ۵۰۸، ۳۶۵، ۲۲۷

حسولی (خیاره) ۴۸۸، ۳۴۸، ۲۱۹، ۲۱۰، ۳۵۹

۴۹۶

حسولی (مهریجرد) ۵۶۱

حفره باغوک (خیاره) ۳۴۸

حفره باب مروستان (فهرج) ۱۲۰

حفره برز (خیاره) ۳۵۷

حفره پارگین (خیاره) ۳۵۷

حفره پس باغ قاضی (خیاره) ۴۹۹

حفره حطیر (؟) (ابرنده‌باد) ۳۶۳ (شاید: خطیر)

حفره خانی (مهریجرد) ۱۹۰

حفره سنگستان (خیاره) ۴۵۹، ۲۲۰

حفره سواران (سریزد) ۴۴۷، ۳۳۸، ۱۹۷

حفره سواران (فهرج) ۴۷۸

حفره شحنه (خیاره) ۳۴۸

حفره فخاران (مهریجرد) ۵۶۲

حفره فخرالدینی (خیاره) ۴۹۱، ۴۹۰

حفره قاضی (مهریجرد) ۵۴۲، ۳۲

حفره لاستان (مهریجرد) ۴۴۰

- | | |
|--|---|
| <p>دستجرد ۱۶۷، ۵۰۹، ۵۲۴</p> <p>دشتوك (منیاباد) ۵۳۷</p> <p>دهباد ۱۰۸، ۳۶۱، ۴۳۱، ۴۴۱، ۴۵۵</p> <p>دهشیر ۴۵۰، ۳۷۳</p> <p>[دهنو] (قریه جدیده) ۱۸</p> <p>دهوک ۴۵۶، ۹۱، ۹۴، ۴۲۳</p> <p>ر (راکا) (مهریجرد) ۲۵۳</p> <p>رباط ابوحرب (خورمیز) ۲۰۵</p> <p>رباط قاضی (بندارآباد) ۵۳۴</p> <p>رباطکیا فولادستون (مهریجرد) ۳۴۲</p> <p>رستاق ۴۹۲، ۴</p> <p>رشکوه ۱۷۳</p> <p>رکناباد ۵۰۴، ۳۹۳، ۳۷۲، ۳۶۸، ۳۰۶، ۲۹۲</p> <p>رمجان (سریزد) ۳۸۷</p> <p>رشادی (مهریجرد) ۱۴۱</p> <p>روذبزان ۳۱۵</p> <p>روضه عزآبادیان (خیاره) ۴۸۹</p> <p>روضه محمده (یزد) ۱۰۹</p> <p>روسا (بندارآباد) ۵۰۲</p> <p>ریبه بالا (مهریجرد) ۴۶۸</p> <p>رتکاره (سریزد) ۲۵۳</p> <p>ز (زادخواری) (سریزد) ۵۳، ۲۰۷</p> <p>زارج ۴۲۸، ۴، ۱۶</p> <p>زحدآباد (فهرج) ۴۲۵</p> <p>زراب ابراهیم (سریزد) ۵۴</p> <p>زرب رضی (مهریجرد) ۲۷۶</p> <p>زمین اتابکیه (مهریجرد) ۵۳۹</p> <p>زمین دیوانی (خیاره) ۳۵۰، ۲۱۲، ۷۲</p> <p>زمین سلطانی ۳۸، ۱۸۶، ۱۰۱، ۶۴، ۴۶، ۱۸۹</p> <p>زمین سهamicه (بندارآباد) ۳۲۱، ۳۵۱، ۳۸۰، ۳۸۲، ۴۱۱، ۴۶۳، ۵۲۵</p> <p>زمین سنقریه (سریزد) ۱۹۵</p> <p>زمین سنقریه (مهریجرد) ۴۶۴، ۴۰۷، ۲۷۴، ۳۵</p> <p>زمین سهamicه (بندارآباد) ۶۹</p> <p>زمین صاحبی بهائی (سریزد) ۳۴۷</p> <p>زمین صدرالنسب (خورمیز) ۲۴۳</p> <p>زمین ظهیرشاهی (بدرآباد) ۲۳۰</p> <p>زمین علویان (مهریجرد) ۳۲۱</p> <p>زمین گودرزی (فهرج) ۴۷۸</p> <p>زمین مطهری (فهرج) ۲۱۲</p> <p>زمین نکعی (سریزد) ۵۵۲</p> <p>زیادآباد (مهریجرد) ۲۲۹، ۳۲۴</p> <p>زیرآسیا (سریزد) ۶۳</p> <p>زیر دیوار (مهریجرد) ۵۲۵</p> | <p>- باغ دله ۲۲۲</p> <p>- باغ سدکوکان ۷۵</p> <p>- باغ عبوکان ۲۲۱</p> <p>- باغ قاضی ۳۵۶</p> <p>- باغ مهتران ۷۵</p> <p>- باغ آبادیان ۲۱۸، ۳۵۰</p> <p>- باستانوک ۴۸۸</p> <p>- باغوک ۴۹۸</p> <p>- بزحسوله (حسولی) ۳۴۸، ۲۱۹، ۲۱۰، ۴۹۶، ۳۵۹</p> <p>- پای تاؤک (پای تاؤک) ۴۹۷، ۳۵۴</p> <p>- پشت باغ ۷۰، ۲۲۱</p> <p>- پشت باغ رز ۲۱۷</p> <p>- پشت گز ۷۲، ۳۵۸</p> <p>- تخته اشکدری ۲۱۷</p> <p>- تفر سر ۶۷، ۷۳</p> <p>- تفرعلی بدوك (بدول) ۳۵۶، ۷۸، ۷۶</p> <p>- تورهدان ۲۱۰</p> <p>- جوی طالب ۷۱</p> <p>- حسولی (حسوله) ۳۴۸، ۲۱۹، ۲۱۰، ۳۵۹، ۴۹۶، ۴۸۸</p> <p>- حفره باغوک ۳۴۸</p> <p>- حفره بربز ۳۵۷</p> <p>- حفره پارگین ۳۵۷</p> <p>- حفره پس باغ قاضی ۴۹۹</p> <p>- حفره سنجستان ۴۵۹، ۲۲۰</p> <p>- حفره شعنه ۳۴۸</p> <p>- حفره فخرالدینی ۴۹۱، ۴۹۰</p> <p>- خان قدیم ۷۵</p> <p>- روضه عزآبادیان ۴۸۹</p> <p>- زمین دیوانی ۷۲، ۳۵۰</p> <p>- سنجستان ۴۵۹، ۲۲۰</p> <p>- کوش باغ رستم ۴۹۰</p> <p>- مسجد عزآبادیان ۴۸۸</p> <p>- مهرآبادیان ۲۱۸، ۳۵۰</p> <p>- نهرپشتريگ ۴۴۸</p> <p>- هرگاه ۳۵۴، ۴۹۷، ۴۹۸</p> <p>- همدحینی (سریزد) ۷۷</p> <p>ه (دارالبع (خان) ۸</p> <p>دخمه (بندارآباد) ۳۵۳</p> <p>در آسیا (سریزد) ۱۹۶</p> <p>در سرای کیا ۲۲۶</p> <p>در شکانه (سریزد) ۱۶۵</p> <p>در یخدان (مهریجرد) ۲۸۷</p> <p>دواوازه درب (بندارآباد) ۵۳۴</p> <p>دزوک (بندارآباد) ۵۳۳، ۴۹۳، ۴۹۲، ۱۴۶</p> |
|--|---|

ش

- شادآباد (میبد) ۹۳
 شمساباد، ۹۱، ۲۱۸، ۳۰۳، ۴۹۰، ۴۹۱، ۳۸۹
 شمسی ۴۹۳
 شورابه (اصل: سورابه) ۱۶۴
 شهرآباد (پفرویه) ۲، ۵۱۵
 شیرین (ده) ۲۱

ص

- صفوتآباد ۱۹

ط

- طاخونه میان ریگ (حاجبآباد) ۲۹۰
 طوزجان ۲۱۳ (طرزجان به لفظ قلم)
 ظفرآباد ۱۴۶
 عالیآباد ۱۰، ۲۲۹
 عزآباد ۵۲۲، ۴۸۸، ۳۵۹
 عضدآباد ۴۴۲
 عقدا ۴۴۶
 غیران (خیاره) ۶۶، ۷۴، ۲۱۴ (شاید: اغیران)

ف

- فراشه ۲۴
 فرافتر ۱۹۳
 فرجوی (مهریجرد) ۲۴۵
 فرخی (مهریجرد) ۱۰۲-۲۴۳، ۱۰۴-۳۸۲، ۲۴۹
 فروند بالحمدی (مهریجرد) ۱۸۸، ۱۲۳
 فروند توروکی (فهرج) ۱۱۹، ۳۹۵
 فروند عبدی (مهریجرد) ۵۵۵
 فروند غوری (مهریجرد) ۲۶۸
 فروند قراوطاقی (مهریجرد) ۱۳۲
 فروند کنجی (مهریجرد) ۱۳۹
 فروند گودرزی (مهریجرد) ۱۳۹
 فروند شت (؟) (خورمیز) ۴۸۷
 فضلاباد ۳۶۷
 فهرج ۷، ۳۰، ۶۷، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۷
 فرهنگ ۱۱۹
 فرود ۲۱۲، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۴۸، ۱۲۰
 فرود ۳۲۰، ۲۱۳، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۳۰۱
 فرود ۵۱۶، ۴۲۰، ۳۹۵، ۳۸۵، ۳۷۴
 فرود ۵۱۷
 آسیابن ۲۶۲
 آسیای ابوالحسن ۳۹۶
 امیری (سکه و نهر) ۲۶۲
 باب سروستان ۱۲۰
 باغ تفر ۳۹۶
 باغ حاجی ۵۱۷ (شاید: حاجی)
 باغ عزالدینی ۳۵۱

س

- سالاری (خورمیز) ۲۴۳
 سپدن (مهریجرد) ۴۲۱
 سخوید ۱۶۹
 سراذوک (فهرج) ۴۲۵
 سرای کیا ۲۳۶
 سرجوی (خورمیز) ۲۰۵
 سرخانی (مهریجرد) ۱۹۰
 سردادوک (مهریجرد) ۴۰۲
 سرستون (خورمیز) ۴۲۱
 سرقهستان (مهریجرد) ۵۶-۵۲، ۷، ۲۰۸-۲۰۶
 سریزد ۲۰۱، ۲۲۰، ۱۹۷، ۱۹۶، ۶۴-۶۲
 سرمه ۳۴۶، ۳۳۸، ۳۰۰، ۳۳۹، ۲۹۲، ۲۰۸-۲۰۶
 سرمه ۴۸۶، ۴۷۹، ۴۷۸، ۳۸۷، ۳۷۲
 - اصل بید ۱۹۷
 - العنان (؟) ۱۹۹
 - ابریغان (؟) ۲۳۸
 - باب زرب ابراهیم ۵۴
 - باب نوئیراز (؟) ۲۰۱
 - باغ قاسمی ۲۱۴
 - بست خوارانی ۵۶، ۴۸۶
 - جاده کرمان ۵۶
 - جزن (گزن) = کشخوان جزن
 - حفره سواران - محله حفره سواران ۳۳۹
 - خان عالوک ۱۹۶
 - در آسیا ۲۰۷، ۵۳
 - زادانخواری ۱۹۵
 - زمین سنقریه ۲۴۷
 - زیر آسیا ۶۳
 - قنات رسجان (؟) ۵۵
 - قنات فرخان ۵۵
 - کشخوان جزن (گزن) ۳۷۲، ۲۹۲
 - کهندیسار ۳۴۷
 - کیارتیق (؟) ۲۰۸
 - محله بست خوارانی (؟) ۴۸۶، محله نشت خوارانی (؟) ۵۶
 - محله حفره سواران ۳۴۷، ۳۳۸، ۱۹۷
 - منشیان (منشبان) ۴۸۷، ۶۴
 - موربند ۵۲
 - نوئیراز (؟) ۲۰۱، ۲۰۰ (؟) ۳۴۶
 - وذاریوک (؟) ۶۲ (شاید: موربند)
 - هرونی ۲۰۹
 - نشت خوارانی (؟) ۵۶، محله بست خوارانی ۴۸۶
 سخناباد (؟) نصیریه ۲۸، ۱۵۳ (سنخناباد)، ۱۴۷
 (سنخناباد، ۲۴۰)
 سنگستان (خیاره) ۴۹۵
 سورابه = شورابه

- | | |
|---|--|
| <p>قر او طاقی (مهریجرد) ۵۶۴، ۱۲۲، ۱۲۲ قریه القلعة (= تفت) ۴۲۴ قطب آباد ۴ قنات ابر ۱۲، ۹۴، ۲۵۰، ۴۵۳ قنات امیریوک (مهریجرد) ۳۷۲، ۱۶۸، ۲۷۴، ۳۰۱، ۱۴۸، ۴۳۹ قنات بشتاباد (میبد) ۲۷۴، ۳۰۱، ۱۴۸، ۴۲۵ قنات بهنام (فهرج) ۲۷۴، ۳۰۱، ۱۴۸، ۴۲۵ قنات تجرید (سید) ۴۲۵ قنات چشنکاباد (فهرج) ۲۷۴، ۳۰۱، ۱۴۸، ۴۲۵ قنات جلیلی ۹۴، ۲۵۱، ۳۷۷ قنات خارجار (میبد) ۴۳۹ قنات خورزن (اشکذر) ۵۱۹ قنات درشکاه (؟) ۱۶۵ قنات دستجرد (میبد) ۳۶۸ قنات دولت آباد (عزآباد) ۵۲۲ قنات رتش (میبد) ۹۳، ۱۰۷، ۱۶۸ قنات رمنجان (؟) (سریزد) ۳۸۷ قنات سمن (یزد) ۲۹۶ قنات سوا (یزد) ۵۱۴ قنات سور ۴۲۸ قنات سور نجان (فهرج) ۲۷۴، ۳۰۱، ۱۴۸، ۳۰ قنات شمس ۹۷ قنات علائیه ۳۷۵، ۱۵۴، ۲۹ قنات فرخان (سریزد) ۳۸۷ قنات کثنویه (میبد) ۴۳۹ قنات کران (تفت) ۱۰۰، ۱۵۱، ۴۳۴ قنات کردیان (میبد) ۳۶۸ قنات کشاو (مهریجرد) ۱۰۶ قنات مبارکه (یزد) ۱۳، ۹۴، ۴۵۲، ۲۵۰ قنات محمودیه (فیروزآباد) ۵۰۳، ۳۰۸ قنات نصیریه (یزد) ۱۵۳، ۱۰۹ قنات نو (بدرآباد) ۲۲۷ قنات وری (تفت) ۱۰۰، ۱۵۱، ۴۲۴، ۳۶۵ قنات یزدآباد ۹۱، ۱۰۸، ۹۴، ۴۵۶، ۴۵۵، ۴۴۲ قنات یعقوبیه (یزد) ۳۱۷، ۲۹۷، ۲۵۱</p> <p>ك</p> <p>کاپزه (؟) (مهریجرد) ۱۳۰ کاروانسراي بزاژی (یزد) ۴۲۳ کاروانسراي بیاعخانه ۵۰۱ کاه کاه (بندارآباد) ۶۸ کثنویه ۹۸، ۱۰۸، ۲۵۵، ۳۱۸، ۲۹۹ کرستانوک (مهریجرد) ۱۸۵، ۱۸۰، ۱۷۹ کرك (مهریجرد) ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۸۱ کرسنگ (کرسنگ) ۴۷۲، ۴۷۱، ۴۱۸، ۳۲۴، ۲۸۵، ۲۸۲</p> | <p>باغ عزی ۱۱۹، ۳۱۹ باغ علوی ۴۲۶ باغ کلوکان ۶۷ باغ قاسی ۲۱۴ باغ کیخسروی ۲۶۳ باغ گوشک ۱۱۶، ۴۲۰ باغ مرزبان ۴۲۵ باغ موسی ۲۶۴ باغ نیدلوك (؟) ۶۷ بواز دیلمان (؟) ۲۱۲ بنهام (قنات) ۳۷۴، ۳۰۱، ۱۴۸، ۴۲۰ پرد (محله) ۵۱۶ (پردوک) پردوک = ظ: پرد ۵۱۸، ۲۶۳ تاؤ ۳۲۴ تخته کروک ۴۲۵ توروکی (محله ، فرونده) ۳۹۵، ۱۷۶، ۱۱۹ حفته (؟) (شاید: چفته) ۴۲۵ چون (گزنا) ۳۲۴ چشنکاباد(قنات) ۴۲۵، ۳۷۴، ۳۰۱، ۱۴۸، ۴۲۵ حفره باب سروستان ۱۲۰ حفره سواران ۴۷۸ حوض عبدالله ۱۱۸ زحردآباد (؟) ۴۲۵ زمین سلطانی ۲۵۱ زمین گودرزی ۴۷۸ زمین مطهری ۲۱۲ سرادوک ۴۲۵ سورنجان (قنات) ۳۷۴، ۳۰۱، ۱۴۸، ۱۱۶، ۳۰ سوبحان (؟) (مقبره) ۴۲۵ (ظاهر اهمان سورنجان در قبل است) شهریاری (محله) ۵۱۷ قاسما باد ۱۷۷، ۳۲۰ محله شهریاری ۵۱۷ مروک ۴۲۵ مشکویان (قنات) ۳۷۴، ۳۰۱، ۱۴۸، ۳۰۸، ۳۰۷، ۲۲۷، ۱۱۷، ۵۰۳، ۴۳۹ فیروزآباد ۱۱۷، ۲۵۸-۲۵۶، ۳۰۸ با غ اشت ۲۵۸ (شاید: با غ هست) با غ هست ۲۵۷ (شاید: با غ اشت) با غ سرو ۲۵۶ با غ ورتک ۲۵۷ در مهری (؟) ۲۵۶ قنات محمودیه ۳۰۸ مهمینی (؟) ۲۵۸ نوغد ۱۱۱</p> <p>ق</p> <p>قاسما باد (فهرج) ۳۲۰، ۱۷۷</p> |
|---|--|

محله شرانيوک (مهریجرد) ۳۵، ۲۶
محله شهریاری (فهرج) ۵۱۷
محله عليا (بدرآباد) ۵۰۵
محله فيضان (چهاردهیه) ۷۸
محله کرک = کرک (گرگ) ۵۲۶
محله کشنوان بالا (مریاباد) ۵۲۶
محله گوشک (یزد) ۵۱۴
محله مخلدین (مهریجرد) ۴۲۲، ۲۸۶
محله مهرآباد (مهریجرد) ۵۶۳، ۳۲۷
محله نرستان (مهریجرد) ۶۰، ۱۰۵، ۱۴۳، ۴۰۱
محله هرزگاه (مهریجرد) ۱۹۳
محله هورمزدقان (مهریجرد) ۴۰، ۱۳۶، ۱۹۳، ۲۸۸
محمدآباد ۲۱۰
مدرسه رکنیه (یزد) ۵۱۴، ۵۰۱
مدرسه صفوی قطبی (یزد) ۶
مدوله (?) ۳۴۱
منوار (کوه) ۷
مندویرآباد ۴، ۳۲، ۱۲۲، ۱۵۶، ۲۴۲، ۴۲۵
مروک (فهرج) ۴۲۵
مریاباد (= مریمآباد، در نسخه و قفناهه اغلب مرتاباد و گاهی بی نقطه آمده و مسلمان غلط است) ۹۶، ۷، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۵۵، ۱۷۴، ۳۲۲، ۳۷۲، ۲۹۲، ۴۵۷، ۴۶۳، ۴۶۷
مژده ۳۸۱، ۳۹۳، ۵۲۱، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۴۵۸
میتوک (یزد) ۵۲۹
- باع حسینی ۵۲۷
- باع زاهدی ۴۵۸
- باع شیخان ۵۳۱
- باع ظهیری منصوری ۴۵۹، ۳۸۱
- باع گورستان ۴۵۹ (شاید: گوزستان)
- باع هراسویه ۵۳۷
- دشتوك ۵۳۷
- محله پشت گنبد یعقوبی ۵۳۱، ۵۳۸
- محله کشنوان بالا ۵۳۶
- واذرپند ۵۳۲، ۵۳۱، ۵۳۸
- هرزه آب ۲۳۷
مسجد (یزد) ۵۱۴، ۵۰۱
مسجد سلیمان (مهریجرد) ۴۱
مسجد عزآباد (خیاره) ۴۸۸
مسلمه (مهریجرد) ۳۹۲
مشکویان (قنات فهرج) ۳۰، ۱۴۸، ۳۰۱، ۳۷۴
مفازه ۳۷۳
مقبره سویجان (?) (فهرج) ۴۲۵ (ظ: سورتعان)
مقبره مجوس (میبد) ۱۴۶
ملکاباد ۴۹۳، ۵۳۳
ملکتآباد (قنات، بندارآباد) ۲۱۵، ۱۶۰
منشداد ۴۴۷

کرک اشکوک (مهریجرد) ۱۲۶، ۲۷۴، ۴۰۵، ۴۰۷
کشنوان باغ زیر (بدرآباد) ۵۴۶
کشنوان پایی گز (بدرآباد) ۲۲۸
کشنوان جزن (سریزد) ۲۲۷
کشنوان دزوك (بندارآباد) ۲۹۲، ۴۹۲
کشنوان فرخی (مهریجرد) = فرخی ۲۶۸
کشنوان کلکان (بدرآباد) ۵۰۹
کشنوان کودمان (?) (بدرآباد) ۳۶۷
کشنوان کوروک (بدرآباد) ۳۶۶، ۲۲۷
کشنوانوک (بندارآباد) ۲۸۹
کوچه پس آهروک (یزد) ۳۹۴، ۳۹۳، ۱۱۵
کورآباد (مهریجرد) ۳۷۸
کوره ریگ (بدرآباد) ۲۲۷
کوش باع رستم (خیاره) ۴۹۰
کهتوول (مهریجرد) ۱۸۷
کهتویه (کهدویه) ۳۱۲
کهديسار (?) (سریزد) ۴۰۱
کهن باو (?) (مهریجرد) ۲۰۸
کیاريتنق (?) (سریزد)

گ

گردفرامز ۲۵۵
گزن زیر (مهریجرد) ۴۳
گل زرد (مهریجرد) ۴۱۷
کیلان (جیلان) ۴۹۳

م

مبارکه ۴۴۶
مجموعه ۴۲۸، ۱۴، ۴
 محله باب وساوه (یزد) ۲۶۰
 محله باع یوزداران (مهریجرد) ۵۶۰
 محله بست (شت؟ خوارانی) (سریزد) ۴۸۶، ۵۶
 محله پای طاق (یعقوبی) ۱۱۰
 محله پرد (و) پردوك (فهرج) ۵۱۶، ۴۲۰
 محله پشت آسیا (بدرآباد) ۵۱۳
 محله پشت گنبد یعقوبی (مریاباد) ۵۳۸، ۵۳۱
 محله ترسا (مهریجرد میبد) ۳۹۱
 محله توذوك (مهریجرد) ۳۷
 محله جوی بالا (بدرآباد) ۵۰۶، ۳۶۵، ۲۲۰، ۸۷
 محله چناروک (مهریجرد) ۳۴۱، ۱۹۱، ۴۹، ۴۸
 محله حسناباد (بدرآباد) ۸۸
 محله درب مهریجرد (یزد) ۵۰۱
 محله دریخدان (یزد) ۱۰۹
 محله ریبه (مهریجرد) ۲۷۲، ۱۳۵، ۵۷
 محله سرباغ نو (مهریجرد) ۵۶۱
 محله سنلى (بدرآباد) ۲۳۴، ۲۲۳، ۲۲۹
 محله سورتعان (فهرج) ۱۱۶

- باغ دردمیموک ۲۸۳
 - باغ دهوك ۵۲۵
 - باغ سابقی ۴۶۰
 - باغ سرو ۵۲۸، ۲۸۴، ۲۵۲
 - باغ سیدعلوی ۱۹۱
 - باغ شبانی ۱۸۲
 - باغ ظهیر فهادی ۴۷۲ (و) ۲۲۹
 - باغ عزالدینی ۱۴۰
 - باغ عزی ۵۲۸، ۲۵۲
 - باغ فهادی ۳۲۹، ۳۲۳، (و) ۴۷۲
 - باغ قراواطافی (۹) ۵۶۴ (و) فرورد قراواطاق ۱۳۲
 - باغ قوطا ۴۷۳
 - باغ کردوك ۳۲۲
 - باغ لالای ۵۵۸
 - باغ لیوش ترک ۴۶۰
 - باغ مبارکی ۱۷۹
 - باغ محمود ۱۴۳
 - باغ نو ۳۴
 - باغ نور ۴۴
 - باغ همایون (همایونی) ۱۲۷، ۱۳۲، ۲۷۶
 - باغ یوزداران (قیمدادان) ۵۳۹، ۵۲۹، ۴۰۹، ۲۸۷
 - باغ یوزداران (قیمدادان) ۵۶۰، ۵۵۸
 - باغ سعر (۹) ۱۳۶
 - بانویان ۴۶۸
 - بستان زهرائی ۵۵۸
 - بغداد آباد، ۳۳
 - بقعة افده (۹) ۲۸۰
 - بندگی بوه ۲۵۳
 - بوزی ۴۱۴
 - پادین جدید ۹۶، ۹۹
 - پس حوض ۲۸۴
 - پشت باغ ۴۸۲
 - توذوک ۳۷
 - چزن زین ۴۳
 - چزن میان ۱۰۱
 - چوی فرئین ۲۶۹
 - چناروک ۴۸، ۴۹، ۱۹۱، ۱۹۱
 - حوض بالا ۳۳۵
 - خورآباد ۵۵۳
 - چکاذوک ۱۹۰
 - حفره خانی ۱۹۰
 - حفره فخاران ۵۶۲
 - حفره قاضی ۳۲
 - حفره لاستان ۳۴۰
 - حفره تان (۹) ۲۷۹
 - خندق ۳۹
 - دیوان اتابکی ۲۵۲

منشیان (منشیان) (سریزد) ۴۸۷، ۶۴
 منگاباد ۶۱، ۴۷۱
 موربند (سریزد) ۵۲
 مهرآباد (مهریجرد) ۵۴۲، ۴۰۲، ۲۶۸
 مهرآبادیان (خیاره) ۳۵۰، ۲۱۸
 مهر به (مهریجرد) ۳۲۶، ۳۳۰، ۱۲۳-۱۳۰، ۱۲۵
 مهریه بالا ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۰۶
 مهریه بالا ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۷، ۳۲۱، ۳۲۸، ۴۱۲
 مهریه بالا ۵۴۰
 مهریه زیس ۲۷۰، ۱۸۹، ۱۳۸، ۱۲۶، ۴۵، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۷۹
 مهرپادین (مهریجرد) ۴۰۲، ۵۵۱، ۵۴۸-۵۴۶
 مهرپادین ۲۷۹، ۲۴۲، ۱۵۶، ۱۲۲، ۳۳، ۴۱۶، ۴۷۷، ۵۲۸، ۵۲۶، ۵۵۸
 مهریز ۵۵۹
 مهریز ۴۰۸
 مهریز ۴۴۰، ۳۹۲، ۳۹۱
 مهمینی (فیروزآباد) ۲۵۸
 مهریجرد ۷، ۴۸، ۴۳، ۴۱-۳۲، ۳۱
 مهریجرد ۶۱-۵۷، ۱۰۶-۱۰۱
 مهریجرد ۱۵۶، ۱۵۲، ۱۴۵-۱۲۵
 مهریجرد ۲۰۲، ۱۹۲-۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۶-۱۷۹
 مهریجرد ۲۸۸-۲۶۵، ۲۵۲، ۲۴۷-۲۴۲، ۲۰۴
 مهریجرد ۲۳۷-۲۲۴، ۲۲۴-۲۲۱، ۲۹۲
 مهریجرد ۳۸۸، ۳۸۴-۳۸۲، ۳۷۸، ۳۷۲، ۳۴۶-۳۴۱
 مهریجرد ۴۷۴-۴۶۰، ۴۲۹، ۴۲۲، ۴۲۱، ۴۱۹-۳۹۷
 مهریجرد ۵۶۴-۵۳۹، ۵۲۹-۵۲۵
 مهریجرد ۴۸۱، ۴۱۳، ۳۲۸
 مهریجرد ۴۷۷، ۲۴۲، ۱۵۶، ۱۲۲، ۳۳
 اشترگلو ۴۲
 اصطهبا (اصطهبا بشک) ۴۱۶، ۲۸۳
 انارستان ۱۸۱، ۵۴۱، ۵۶۳
 امریقان (۹) ۵۲۲
 باب خوشینان ۴۰۳
 باب دمه ۵۰، ۳۲۲، ۴۶۳، ۵۲۹ (اکنون پوزه)
 دمه داریم ۲۸۷
 باب یخدان (در یخدان) ۱۳۳
 باب محمده ۳۸۸
 باداموک ۵۵۹
 بادین الجدیده = پادین جدید
 باغ آهروک ۵۲۶
 باغ استاد ۳۷
 باغ اشتو ۵۶۴
 باغ امیری ۴۴، ۱۴۰، ۳۸۴، ۴۱۵، ۴۱۹
 باغ انارستان ۱۸۱، ۵۴۱ (انارستان) ۵۶۳
 باغ اولشی ۱۹۵
 باغ بمن (۹) ۳۸۴
 باغ حسولی ۵۶۱
 باغ خطیری ۱۸۷

- گزن زیر ۴۲
- گل زرد ۴۱۷
- محله باغ یوزداران ۵۶۰
- محله تودوک ۳۷
- محله چناروک ۴۸، ۴۹، ۱۹۱، ۳۴۱، ۱۹۱
- محله ربیه ۵۷، ۱۲۵، ۲۷۲
- محله سرسباغ نو ۵۶۱
- محله شرانیوک ۲۶، ۳۵
- محله کرک = کرک (گرگ)
- محله مخدین ۴۲۲، ۲۸۶
- محله مهرآباد ۲۶۸، ۴۰۲، ۳۳۷
- محله مهریه = مهریه
- محله مهرپادین = مهرپادین ۴۰۱، ۱۰۵، ۶۰، ۱۴۳
- محله ترمستان ۱۹۳
- محله هرزگاه ۲۸۸
- محله هورمزدقان ۴۰، ۱۳۶، ۱۹۳
- محله مخدین ۴۶۷، ۴۶۰، ۴۶۳
- مخدین ۲۸۶
- منوار (کوه) ۷
- منوار آباد ۴، ۱۲۲، ۳۳، ۱۵۶
- ۴۵۳
- مسجدسلیمن ۴۱
- منگاباد ۶۱، ۴۷۱ (اکنون بهضم میم در تداول)
- عمومی تلفظ می‌شود
- مهرآباد ۲۶۸، ۳۲۷، ۳۲۲، ۴۰۲
- مهریه ۱۲۵، ۱۲۳-۱۳۰
- ۴۰۶، ۳۳۶، ۲۲۰
- ۵۵۴، ۴۱۱، ۴۱۰
- ۲۷۷
- مهریه بالا ۲۷۷، ۱۲۷، ۱۲۹
- ۴۵۰، ۴۱۲، ۲۸۸
- مهریه ۱۲۸، ۱۲۴، ۴۵
- ۱۸۹، ۱۲۸
- ۲۷۹
- ۵۵۱، ۵۴۸-۵۴۶
- ۴۰۸، ۴۰۷
- ۲۸۰
- مهرپادین ۳۳، ۱۲۲
- ۲۷۹
- ۵۵۹، ۵۵۸، ۵۲۸، ۴۷۷
- ۴۱۶، ۲۸۶
- ۵۶۲
- نرمستان ۶۰، ۱۰۵، ۱۴۳، ۴۰۱
- نهر یعنی (؟) ۵۴۹ (شاید: نهر نعنای)
- نی استان ۱۴۳
- وادوک ۵۶۲
- هرزگاه ۱۹۳
- هست سوساری (؟) ۲۲۱
- هورمزدقان ۴۰، ۱۳۶، ۱۹۳، ۲۸۸
- ۳۲۳
- ۵۵۰، ۴۶۷، ۴۶۲
- ۳۲۵
- ساق (؟) ۴۷۵
- بیبد ۱، ۳، ۹۲، ۱۰۷، ۱۴۶
- ۲۵۹
- ۲۴۱
- ۵۰۳
- ۴۹۳، ۴۲۹، ۳۹۱
- ۵۰۸
- ۵۲۴
- ۵۱۵، ۵۱
- ۵۰۸
- باع سرخ ۳۹۱

- رباط کیا فولاد ستون ۲۴۲
- رکنآباد ۲۹۲
- رمشادی ۱۴۱
- ریبه بالا ۴۶۸
- راکا (؟) ۲۵۳
- ربرکابره (؟) (شاید: زیرکابره) (و) ظ ۱۳۰
- زرب رضی ۲۷۶
- زمین اتابکیه ۵۳۹، ۲۷۶
- زمین سلطانی ۳۸، ۴۶، ۱۰۱، ۱۸۶
- ۵۲۵، ۴۶۳، ۴۱۱، ۳۲۱، ۳۸۲
- ۳۸۰
- ۵۲۶
- زمین سنقریه ۳۵، ۴۰۷، ۲۷۴
- منسوب به حسن سنقری مذکور شماره ۲۸ (ظاهر)
- زمین علویان ۳۳۱
- زمین بکجی (؟) ۵۵۲
- زیر دیوار ۵۲۵
- زیادآباد ۳۲۹، ۲۲۴
- سپدن ۴۲۱
- سرسباغ نو ۵۶۱
- سرخانی ۱۹۰
- سردادبوک ۴۰۲
- سرقستان ۴۲۱
- شرانیوک ۳۵، ۲۵
- فرجوی ۲۵
- فرخی ۱۰۴-۲۴۶، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۹
- ۳۸۲
- فروند بالحمدی ۱۸۸، ۱۲۳
- فروند عبدی ۵۵۵
- فروند غوری ۲۶۸
- فروند قراوطن ۱۳۲ (و) باع قراوطنی ۵۶۴
- فروند کنجی ۱۳۹
- فروند گودرزی ۱۳۹
- قنات امیریوک = رکناباد (و) ۳۷۲
- قنات کشاوا ۱۰۶
- کانه (؟) ۱۳۰ (نیز بدربرکابره: ۲۵۳)
- مراجمه شود
- کرستانوک ۱۷۹، ۱۸۰
- کرک ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۲، ۱۸۶، ۱۸۴
- ۴۷۲
- ۴۷۱، ۴۱۸، ۴۱۷، ۳۳۴
- ۲۸۵
- ۵۵۷، ۵۵۶، ۵۴۴، ۵۴۳
- کرک اشکوک ۱۲۶، ۴۰۷، ۴۰۵
- ۵۴۸
- کشخوان فرخی = فرخی
- کورآباد (شاید: گورآباد) ۳۷۸
- کهتوول ۱۸۷
- کهنباو (؟) ۴۰۱

هرونی (سریزد) ۲۰۹
هست سوساری (؟) (مهریجرد) ۳۲۱
هفتاذر ۲۲
همدھینی (؟) (خیاره) ۷۷
هورمزدقان (مهریجرد) ۴۰، ۱۳۶، ۱۹۳، ۲۸۸، ۵۵۰، ۴۶۷، ۴۶۳، ۴۶۰، ۳۲۵، ۲۲۲

ی

یزد (در بسیاری از فقرات مذکور است)
— بازار بزرگ ۴۲۲ (= سوق کبیر)
— باغ دره ۲۵۵
— جامع یزد ۲۲۹
— درسرای کیا ۲۳۶
— روسته محمده ۱۰۹
— سرای کیا ۲۳۶
— قنات ابر ۲۱، ۹۴، ۲۵۰، ۴۵۳
— قنات جلیلیه ۲۵۱
— قنات سمن ۱۷۵، ۲۹۶
— قنات سوا ۵۱۴
— قنات علائیه ۲۹، ۱۵۴
— قنات مبارکه ۱۳، ۹۴، ۲۵۰، ۴۵۲
— قنات محمودیه ۵۰۳
— قنات نصیریه ۲۸، ۱۰۹، ۱۵۳
— قنات یزدآباد ۹۱، ۱۰۸، ۹۴، ۴۵۵
— قنات یزدآباد ۴۵۶
— قنات یعقوبیه ۲۵۱، ۲۱۷، ۲۹۷
— کاروانسرای بزاری ۴۲۳
— کاروانسرای بیاع خانه ۵۰۱
— کوچه پس آهروک ۱۱۵، ۳۹۳، ۳۹۴
— محله باب و ساده ۲۶۰
— محله درب مهریجرد ۵۰۱
— محله دریدان ۱۰۹
— محله کوشک ۵۱۴
— محله مریاپاد ۲۹۲
— مدرسه رکنیه ۵۰۱، ۵۱۴
— مدرسه صفوی قطبی ۶
— مسجد ۵۰۱، ۵۱۴ (شاید: جامع یزد)
یعقوبی ۹۴، ۱۱۰، ۳۷۶، ۵۳۱، ۵۳۸
— باغ بلوك ۱۱۰
— محله پای طاق ۱۰

اسامي نا معين

بیکاباز (خورمیز) ۲۰۳
بیق (؟) (ابرندآباد) ۲۲۳
بهات (؟) (مهریجرد) ۴۷۵

— بیده ۹۳، ۱۰۷، ۱۶۸
— ترکاباد ۱۴۶
— حاجبایاد ۴۲۴
— ذورک (ذوزک) ۱۴۶
— رتش ۹۳، ۱۰۷، ۱۶۸
— شادآباد ۹۳
— ظفرآباد ۱۴۶
— فیروزآباد ۴۲۹، ۳۹۰
— قنات بشناباد ۱۶۸، ۱۰۷
— قنات تجرید ۴۲۹
— قنات خارجار ۴۲۹
— قنات دستجرد ۳۶۸
— قنات رتش ۹۳، ۱۰۷، ۱۶۸
— قنات کثنویه ۴۳۹
— قنات کردیان ۳۶۸
— محله ترسا ۴۹۱
— مسلمه ۳۹۲
— مقیره میوس ۱۴۶
— ملکآباد ۴۹۳
— مهریجرد ۴۹۰، ۳۹۲، ۳۹۱
— میمونه ۲۸۹

ن

ندوشن ۴۹۳، ۲۳
نرسوباد ۴۵۴، ۳۷۹، ۳۶۰، ۹۴، ۱۱
نصرتآباد ۵۲۱، ۴۴۸
نصیریه ۱۴۷، ۲۴۰
نوغد (فیروزآباد) ۱۱۱
بویین ار (؟) (سریزد) ۲۰۱، ۲۰۰
نهرششت ریگه (خیاره) ۳۴۸
نهر یعنی (؟) (مهریجرد) ۵۴۹
نی استان (مهریجرد) ۱۴۳
نیز ۳۱۴

و

وادک (مهریجرد) ۵۶۲
واذوربند (مریاپاد) ۵۲۱، ۵۳۲
وذریوک (؟) (سریزد) ۳۴۶
وراورق ۱۵۸
وربند (سریزد) ۶۲

ه

هدش ۱۷۰
هدرستان (بارجین) ۲۵۹
هرزگاه (خیاره) ۴۹۸، ۴۹۷، ۳۵۴
هرزه آب (مریاپاد) ۲۳۷

فهرست اعلام اشخاص و طوایف

(غیر از آنچه مربوط به یزد است)

اعداد داخل () مربوط به فقرات مندرج در صفحات ۱۰۴ تا ۱۱۲
و اعداد داخل [] مربوط به فقرات مندرج در صفحات ۲۵۶ تا ۲۸۳ است.
اعدادی که بدون کمانه است اشاره به صفحات متن (غیر رقبات) است

| | |
|---------------------------------------|-----|
| احمد بن داویدن ابی نصر المقری | ۲۷ |
| احمد بن رشید الدین | ۴۴ |
| احمد شیتلہ | ۲۱۴ |
| احمد بن عبد الرحمن | ۳۰ |
| احمد بن عبدالسلام بن تمیم بن عکبر | ۲۸ |
| احمد بن عبدالله بن عمر بن محمد الشریف | ۳۲ |
| احمد بن علی بن ابی البدر | ۲۹ |
| احمد بن علی بن جعفر | ۲۶ |
| احمد بن صدیق [۱۸۳، ۱۱۴، ۷۱] | |
| احمد صفوانی [۶۶] | |
| احمد کل سرن (۹) (خواجہ) [۱۵۱] | |
| احمد بن المقرب راهله (۶۷) | |
| اختجی = عبدالله | |
| ادریس | ۵ |
| ارغون خان | ۲۴۲ |
| الاسدی، محمد بن جعفر بن نما | ۲۹ |
| اسفتندیار (۱۴) | |
| اسلم بن محمد بن علی خراسانی | ۲۳ |
| اسمعیل (۱۱، ۱۲)، [۲۱۳] | |
| اقبال (خواجہ) [۱۸۳، ۷۲] | |
| اکجی = شیرین | |
| التون بوقا ختائی | ۱۵۱ |
| امام الدین محمد [۱۷۱] | |
| امیرعلی (نوه رشید الدین) (۶۹) | |
| امیرعلی خالدی (۴۳) | |
| امیرالمؤمنین علی (۲۴۶، ۲۴۸، ۲۲۹) | |
| انصاری، علی بن احمد | ۳۱ |
| انوشیروان | ۲۴۳ |
| اوی = محمد اوی | |
| اوحد [۱۱۲، ۶۶] | |

الف

| | |
|--|------|
| اباقاخان | ۲۴۲ |
| ابراهیم [۱۰۰] | |
| ابراهیم (حاجی) [۷۰، ۶۶] | |
| ابراهیم بن جبرئیل (۴۰) | |
| ابراهیم خلیل | ۲۴۹ |
| ابراهیم بن رشید الدین | ۴۴ |
| ابراهیم بن عبدالله بن ابراهیم الایوانی | ۲۸ |
| ابراهیم فقاعی | |
| ابراهیم کلینی | ۲۷ |
| ابراهیم بن محسن بن محمود | ۳۳ |
| ابرقوئی = جمال الدین | |
| ابن عباس | ۳، ۵ |
| ابوبکر [۱۳۳، ۷۳، ۷۰] | |
| ابوبکر بن ابراهیم (۳۶) | |
| ابوبکر بن جبرئیل [۴۲] | |
| ابوبکر وايقانی [۱۵۸، ۲۱۰، ۴۰۹] | |
| ابوبکر سلطان بخشلو (حاجی) [۴۶] | |
| ابوالثنا محمد بن عبدالله | ۳۰ |
| ابوالحامد... الحنفی | ۲۵ |
| ابوطالب (۸۳، ۴۱، ۳۸) | |
| ابوالعباس (۳۳) | |
| ابوالعلاء معمری | ۱۰ |
| ابوهیره [۲۴۲] | |
| اتراك = ترک | |
| احمد (پیر) | ۲۱۴ |
| احمد (حاجی) [۶۸، ۱۰] | |
| احمد بن ابی حامد | ۲۶ |
| احمدآقا [۱۸۴] | |
| احمد بندار [۱۱۳، ۹] | |

- ج**
- الجر بادقانی، محمد بن عبد السلام بن عبد المجید بن عبد العمید ۲۵، ۲۱
 - جلال بن رشید الدین ۴۴، ۱۱۹، ۲۱۴
 - جمال پروانچی (۴۲)
 - جمال الدین [۶۴]
 - جمال الدین حاجی کالی ۲۱۴
 - جمال الدین محمد ابرقوئی (میر) [۱۸]
 - جمال الدین محمد کرمانی (امیر) [۲۱]
- ح**
- حاجی فارس (۱۶، ۲۶، ۵۸)، [۲۰۰، ۱۰۵]
 - حاجی قزوینی (استاد) ۱۷۶، ۱۸۰
 - حبشی (غلام) ۱۹۲
 - حدادی، قوام الدین محمد ۲۳، ۲۳ (سه بار)
 - حدادی شیبانی، محمود بن عبد اللطیف ۳۳
 - حسن بن احمد بن محمود التبریزی ۲۹
 - حسن بن یاپاکرس (۶۳)
 - حسن دول (۹) [۱۸]
 - حسن زنوزی [۱۹۷]
 - حسن بن قاسم النیلی (ابوالظفر) ۲۵ (چهار بار)، ۲۶
 - (هشت بار)، ۲۷ (سه بار)، ۲۸ (پنج بار)، ۲۹ (هفت بار)
 - حسن بن مطہر (علام حلی) ۲۱
 - حسنی = محمد بن رضا
 - حسین (۲۲، ۲۴، ۴۳، ۶۵، ۶۷)
 - حسین (دهخدا) (۳۲، ۵۶، ۷۷)
 - حسین (شاه) [۱۸۴]
 - حسین بشیر ۲۱۰، ۲۰۹
 - حسین بن جعی (۶۶)
 - حسین الحسینی [۱۷۱]
 - حسین زرنقی (حاجی میر) [۱۶۵]
 - حسین فره (۹۷) [۹۷] (شاید: قره) به مبارک حسین نیز مراجعت شود.
 - حسین بن محمد دامغانی ۲۸
 - حسینی = حسین
 - الحسینی، عمر بن یوسف ۲۹
 - حمزه (پیر) ۲۰۶
 - حنفی = ابوالعادم
 - حنفی = عبد الصمد
 - حنفی = محمد
 - حیدر بیک [۲۰۰]
- خ**
- خالدی، امیر علی (۴۳)
 - خالدی، سعد الدین علی (۳، ۶، ۷، ۹، ۲۹، ۵۰، ۵۱)
 - ظاهرآ همان امیر علی است.
 - ختانی، ایاز ۱۵۱
- اولجای ۱۵۱**
اولجایتو (سلطان محمد) ۲۴۲
اویانی، محمد (۶۰)
اویس (دهخدا) [۹۱، ۱۰]
ایاز (حاجی) ۲۱۰
ایاز جامدار ختائی ۱۵۱
ایسن بوقا ۱۵۱
ایوانی، ابراهیم بن عبدالله بن ابراهیم ۲۸
ایوانی، عبدالله بن ابراهیم بن زید ۲۶
ایوب (۶۱، ۱۸)
- ب**
- بابا ولوار (?) (حاجی) []
 - باورچی = توقتمور
 - بخشلو، ابوبکر سلطان (حاجی) [۴۶]
 - بخشلو، شرف الدین سلطان [۱۰۷]
 - بغاری حنفی، محمد بن محمد بن محمد ۲۶
 - بدران (حاجی) [۱۹۱، ۱۴]
 - البرسی (۹)، محمد بن محمود بن قاسم ۲۸
 - بشارین شاکرین اصلان ۳۲
 - بصری، حسن ۳۶
 - البصری، محمد بن الكوار المالکی ۲۸
 - بلهجانی، سعد الدین (۱۶، ۸۰)
 - بندار [۷۵]
 - بواسحاق (خواجه) [۱۳۷]
 - بهاء الدین عمر مستوفی [۱۹۱]
 - بسله (?) بنت نصر (۲۳)
- پ**
- پروانچی = جمال
 - پهلوان سعید ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۴، ۱۱۴، [۱۲۷]
 - پیر احمد ۲۱۴
 - پیر حمزه ۲۰۶
- ت**
- تاج الدین (۳۲)، [۲۱۱]
 - تاج الدین (مولانا) [۱۴۹]
 - تاج الدین علی قبرتو (۱۴، ۳۴، ۳۵)
 - تایتمور باورچی ۱۵۱
 - تبریزی، حسن بن احمد ۲۹
 - تبریزی، عبدالله بن عمر بن محمد (قاضی تبریز) ۲۴، ۲۵، ۳۱ (دو بار)
 - ترک (غلام) ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۲۲۶، ۱۹۲
 - ترکمان [۱۲۳] (شاید همان محمد ترکمان است)
 - تفای تمور دواتی ۱۵۲
 - توق [تنه] ور باورچی ۱۵۱
 - توقتمور عجمی ۱۵۱

| | |
|--|---|
| <p>س</p> <p>سنائی (حکیم) ٥ سیجانی، محمد بن احمد (٨٠)</p> <p>ش</p> <p>شافعی ١٧٧ شاه حسین [١٨٤] شاه قلی (خواجہ) [١٨٤] شبستری، قطب الدین [٤٠] شرف الدین سلطان بخشلو [١٠٧] شرف الدین عثمان [١٨٢] شرف الدین محمد [١٨٢] الشیرف، احمد بن عبدالله ٢٢ الشیرف، طاهر بن عبدالله ٢٢ الشیرف، محمد بن عبدالله ٢٢ الشیرف، موسی ٢٤ شعبان بن ایوب معربنابی (٣٧) شمس الدولة طبیب ١١٢ شمس الدین احمد لاکوشی (٨٢) شمس الدین حافظ ٢١٤ شمس الدین رودباری (٦٤) شمس الدین محمد صاحب دیوان [١٦٦] شہاب بن رشید الدین ٤٤، ١١٩ شیبانی، محمد حدادی ٢٢، ٣٣ (سد بار) شیبانی، محمود بن عبداللطیف حدادی ٣٣ شیبانی، ... بن محمد ٣٢ شیر باریک، علی (٧٩) شیرین اکجی ٢٠٦</p> <p>ص</p> <p>صالح (٦٤) صدر الدین [١٩٢، ٧٣] صدر الدین امیر محمد مؤمن (علی حمال) [١٧٩] صدر الدین خطیب [١٤٩] صدر الدین محمد [١٢٤] صدیق (١٠، ٤٣، ٧٠) صدیق کچیانی (شیخ) ١٨٣، ١١٤، ٧١ صفی الدوّله [١] صفوانی = احمد</p> <p>ط</p> <p>طاهر بن عبدالله بن عمر بن محمد الشیرف ٢٢ طوقل (طوقلی) بن سونقر بن عبدالله ١٣٧، ١٧٩ ١٨١</p> <p>ع</p> <p>عبد الرحیم خراسانی (قوام الدین) ٢٢، ٢٥، ٢٤ (دobar) ٣٢ عبد الصمد ٢١٠ عبد الصمد بن یوسف بن الحسین العنفی ٢٧</p> | <p>ختائی باورچی ١٥٢ خراسانی، اسلم بن محمد بن علی ٢٣ خراسانی = عثمان خراسانی، قوام الدین عبدالرحیم ٢٤، ٢٥، ٢٣ (دobar) خطاب (٢٨، ٣) خطیب (١٣)</p> <p>د</p> <p>دامغانی، حسین بن محمد ٢٨ داود، ٢٤٤ (٦٢) دواتی = تغای تمور دهخدا حسین (٣٢، ٥٦) دهخدا ججی (٨) دهخدا محمد شاه (٣٣) دهخدا یعقوب [١٠٠]</p> <p>ر</p> <p>راهلہ = احمد بن المقرب راهلہ = محمد شاہ بن المقرب راهلہ = محمود بن المقرب رجب بن علی بن احمد الساطی ٢٧ الربراتی (؟)، عبدالله بن محمد بن ابی بکر ٢٦ رشید اور ماق (خوجہ) [١٣٧] رشید الدین فضل الله همدانی ٢٤، ٣٠، ٢١، ٣٠ ١١٣، ١٣٢، ١٣٣، ١٤٢ (دobar)، ١٤٨، ١٣٨، ١٤٨، ٢٢٨، ٢٢٦، ٢٢٩ ٢٣٩، ٢١٨، ٢٢٨، ٢٢٦، ٢٢٥، ١٩٢، ١٥٩، ١٥٠ رودماری = شمس الدین ١٥٠ روس (غلام) ٢٢٦، ١٩٢، ١٥٩، ١٥٠ رومی (غلام) ٢٢٦، ١٩٢، ١٥٩، ١٥٠</p> <p>ز</p> <p>زرنقی = حسین زرنقی = عثمان زکی (٧٦)، [٢٣٦] زنجی (غلام) ٢٢٦، ١٩٢، ١٥٠ زنوزی = حسن زنوزی = میرانشاه</p> <p>س</p> <p>الساطی، رجب بن علی بن احمد ٢٧ سعد الدین بلہجانی (١٦) سعد الدین علی خالدی (٣، ٦، ٩، ٧، ٢٩، ٩، ٥٠، ٥٠، ٥١) سعید الدین ولیانکوهی [١١٥، ٨٥] سعید (پھلوان) ٢٠٦، ٢١٤، ٢١١، ١١٤ [١٢٧، ١١٤] سکینہ خاتون (بنت صاحب دیوان) [١٦٦] سلیمان (٧١) سلیمان (حاجی) ٢١٠ سلیمان تبی ٢٥٠</p> |
|--|---|

[فهرست اعلام اشخاص و طوایف]

[٣١٥]

- | | |
|---|---|
| <p>على شير باريک (١٤، ٣٤، ٧٩) [١٢٦] عمر بن عمر (٢٤) [١٢٤] عمر نوجه دیه [١٢٤] ٢٩ عمر یوسف الحصینی ٢٦ الهمی، عبدالله بن محمد بن علی ٢٦</p> <p>غ غازان خان ٢٠٥، ٢٣٥، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٢٦</p> <p>ف فارس (حاجی) (١٦، ١٧، ٣٦، ٥٨)، [٢٠٠، ١٠٥] الصبوی، علی بن حسن بن قاسم بن احمد بن محمد ٢٧ فخر الدین (خواجہ) [١٤٩، ٩٢] فخر الدین احمد [١٧، ٢١١] فخر الدین عیسیٰ بن احمد (صدر) [٢٢٤] فخر الہمدانی، محمود بن محمد ٢٥ فصیحی، محسن بن احمد ٣٣ فضل الله بن ابی الخیرین العالی = رشید الدین فضل الله فقاعی = ابراہیم ٤٢، ٦٣، ٨٦ فقیہ ٦٣ فلکی = علام الدین</p> <p>ق قازان (حاجی) [٢٤٤] قاضی علی [٤٢] قبر تو ٢١٠ قبر تو (تاج الدین علی) (٣٥، ٣٤، ١٤) قتلغ بیک ٢١٠ قتلغ بیک (؟) حکاک [١٥١] قزوینی (غلام) ١٥٠، ١٦٠، ١٩٢، ٢٢٦، ١٦١ قزوینی (استاد حاجی) ١٧٦، ١٨٠ قطب الدین شبستری [٤٠] قطب الدین عبیدی = عبیدی قلبی حکاک [١٥١] (شاید: قتلغ بیک) قوام الدین عبدالرحیم خراسانی ٢٤، ٢٥، ٢٢ (دوبار) قوام الدین محمد حدادی = حدادی قوتلوق بوقا ١٥١ (شاید: نقاش) قوتلوق بوقانقاش ١٥١ قوتلوق تمور ١٥١ قیماں ٢١٠</p> <p>ک کاشی، نجم الدین [١٩٤] کرمانی = جمال الدین کریم الدین (صدر) (٣٩)</p> | <p>عبدالعزیز بن ابی طالب بن خلید ٣٠ عبدالقدار [٢٣٦] عبدالكافی ریما (؟) (١٧) عبدالکوتاه (٢٤) عبداللطیف بن رشید الدین ٤٤، ١١٩ عبداللطیف بن عبد الملک معوی ٢٤ عبدالله بن محمد بن ابی بکر المررسابی (؟) ٢٦ عبدالله اختبی ١٥١ عبدالله بن عمر بن محمد تبریزی حسینی (مجد الدین) قاضی تبریز ٢٤، ٢٥، ٣١ (دوبار) عبدالله بن محمد بن ابی بکر المررسابی (؟) ٢٦ عبدالله بن محمد بن علی العمری ٢٤ عبدالمحسن بن محمد بن عبدالمحسن الواعظ ٢٨ عبدالملک [٢٢٥، ١٠٥] عبدالملک بن فضل الله عبیدی ٣٠ عبدالملک بن المنعم بن النوری ٢٨ عبیدی، قطب الدین مسعودین فضل الله ٢٣ (سه بار)، ٣٢ عبیدی، عبدالملک بن فضل الله ٣٠ عثمان (٣٩، ٦٦، ٨٣) عثمان (دهخدا) [١٠٥، ١٤] عثمان بن جعی (٢٩) عثمان خراسانی [٩٧] عثمان زرنقی [١٤٦] عثمان شبستری (حاجی) [٢١٠] عثمان بن صدیق [١٩٠] عثمان (؟) الدین همدانی [١٩٣] عجم ٢٣٩ عجمی = توقتمور ٢٣٩ عرب ٢٣٩ عرب مرابع (٢٣) عرب خاتون [٧٢] عن الدین محمد [١٨٩] عن الدین محمدنا (؟) (امیر) [٧٦] (شاید همان قبلی است) علاء (حاجی) [١٩٢] علاء الدین فلکی (امیر) [٢٠، ٤٢، ٨٤، ٦١] علامه حلی (حسن بن مطهر) ٣١ علویان ٢٠٢ علی (قاضی) [٤٣] علی بن احمد انصاری ٣٢، ٣١ علی بن تامر بن علی بن حسین ٢٩ علی بن حاکم بن عبدالله ٢٦ علی بن حسن (٣١) علی بن حسن بن قاسم بن احمد بن محمد المبوی (؟) ٢٧ علی حمال [١٧٩] علی خندان [٢٤٤] علی بن رشید الدین فضل الله ٤٤، ٢٠٦، ٢٠٨</p> |
|---|---|

- محمد بن حسن الحنفی ۲۹
 محمد بن حیدر ۲۷
 محمد بن رشیدالدین ۴۴، ۱۱۹
 محمد بن رضا النقیب الحسنه ۲۵
 محمد بن سعیدالکاتب ۲۷
 محمد بن شاه (۱۳، ۳۳، ۳۴) ۲۷
 محمد شاه بن المقرب راہله (۵، ۲۳، ۲۴، ۶۶) ۷۹
 محمد بن شیخ قرا [۱۷۹] ۱۸۶
 محمد [بن] صالح [۱۷۸] ۲۸
 محمد بن عبدالسلام بن عبدالحمید بن عبدالمجید
 الجربادقانی ۲۵، ۳۱
 محمد بن عبدالعزیز بن محمد بن علی بن الكواز
 الطنزی ۲۸
 محمد بن عبدالله بن عمر بن الشیرف ۳۲
 محمد بن عبدالوهاب (علاءالدین) ۳۰ (دوبار)
 محمد [بن] علی [۱۳۳، ۱۹۰] ۲۹
 محمد بن علی بن جعفر ۲۹
 محمد بن عمر (۲۳) ۲۸
 محمد بن الكوار المالکی البصری ۲۷
 محمد بن محمد بن الكوفی الهاشمی ۲۶
 محمد بن محمد بن بخاری حنفی ۲۶
 محمد بن محمود بن قاسم البرسی (۹) ۲۸
 محمد بن محمود بن محمد الجبل ۲۹
 محمد بن مزروع الحنفی ۲۶
 محمد بن هدیه (۶۳) ۷۲
 محمود (۷۲)، [۲۲۳] ۱۶۸
 محمود شاه (ملک) [۱۶۸] ۱۹۳
 محمودشاه بن بهرامشاه الحنفی [۱۹۳]
 محمود عطار [۱۹۴] ۲۱۰
 محمود کولوانهای ۲۰۹، ۲۰۹
 محمود اوچانی [۶، ۲۶، ۱۳۵] ۱۱۹
 محمود بن رشیدالدین ۴۴
 محمد بن عبداللطیف بن محمود العدادی الشیبانی ۳۳
 محمود بن محمد بن یوسف فخرالمهدانی ۲۵
 محمود بن محمد بن یوسف ۳۱
 محمود بن المقرب راہله (۵۰) ۲۴
 المحوی، عبداللطیف بن عبدالمملک ۲۴
 مرابع = عرب مرابع
 مرابع = یونس مرابع
 مستوفی = بهاءالدین عمر ۳۱
 مسعود بن سعد بن محمدالبیزدی ۲۵
 مسعودبن فضل الله عبیدی (قطب الدین) ۲۳ (سه بار)، ۳۲
 معنابی = شعبان ۱۵۱
 مغولتا ۱۵۱
 مغولتا کمانچهای ۱۵۱

- کشور خاتون (۳، ۱۳، ۲۳، ۲۸، ۴۶، ۳۱، ۴۷، ۵۴) ۷۴، ۷۳، ۶۸، ۵۴
 کلینی، ابراهیم ۲۷
 کوفی هاشمی، محمد بن محمد ۲۷
 کولوانهای، محمود ۲۰۹
 کرجی (غلام) ۱۵۰، ۱۹۲، ۱۵۹، ۲۲۶
 ل
 لاکوشی، شمس الدین احمد (۸۲)
 م
 مالکی = البصری
 مالکی = ابوالمعالی
 مبارک حسین قرا [۹۷، ۱۷۹] ۱۱۹
 مجد بن رشیدالدین ۴۴، ۱۳۶
 مجددالدین ذکری سلیمان [۱۳۶] ۱۳۶
 مجددالدین عبدالله بن عمر بن محمد تبریزی حسینی
 (قاضی تبریز) ۲۴، ۲۵، ۳۱ (دوبار)
 محسن بن احمد النصیبی ۳۳
 محمد [۷۳] ۱۳۴
 محمد (حاج) [۱۳۴] ۱۵
 محمد الیاس [۱۵] ۸۶، ۶۲، ۶۱
 محمد اویانی (۶۰) ۶۰
 محمد ترک [۳] ۱۷۶
 محمد ترکمان [۱۷۶] ۶۶
 محمد جولاہ (۴۵) ۴۵
 محمد چاپک (۴۵) ۴۵
 محمد حدادیشیبانی (قوام الدین) ۲۳، ۳۳ (سه بار)
 محمد دویسمار [۱۱۳] ۲۰۹
 محمد سلیمان (حاجی) ۱۸۱
 محمد صانع [۱۲۷] ۱۲۷
 محمد قصاب [۱۲۳] ۲۰۹
 محمد قویلون بیک (۲۲) ۲۰۹
 محمد کردہ (۲۲) ۳۶
 محمد کلکای [۳۶] ۱۵۳
 محمد کوسه (۲۲) ۱۵۰
 محمد نجار [۱۳۶] ۱۵۰
 محمد بن ابراهیم [۱۵۰، ۱۵۳] ۱۵۰
 محمد بن ابی طالب (۸۵) ۲۸
 محمد بن ابی المعالی المالکی ۸۰
 محمد بن احمد سیجانی (۸۰) ۲۷
 محمد بن احمد بن صاعد ۲۷
 محمد بن احمد بن عثمن النصیبینی ۲۸
 محمد بن اسلام ۲۶
 محمد بن اسفندیار (۴۴) ۴۴
 محمد بن ایوب (۱۹) ۱۹
 محمد بن جعفر بن نما الاسدی ۲۹

و

وایقانی = ابویکر
ولیانکوهی = سعیدالدین

ه

هاشمی = کوفی هاشمی
همدانی = رشیدالدین
همدانی = عثمان الدین
المهدانی، محمود بن محمد بن فخر
هندو (غلام) ٢٢٦، ١٩٢، ١٥٩، ١٥٠

٢٥

ي

یاقوت صاحبی (خواجه) [٢٠، ٢١]، [٣٢]، [١٥١]
یحیی بن علی بن محمد ٢٩
الیزدی، مسعود بن سعد بن محمد ٢٥، ٢٤، ٣١
یعقوب (دهخدا) [١٠٠]
یعقوب شحنه [١٨٦]
ینال بدر
یونس (۱۸، ۴۲، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۸۶)
یونس مرابع (٤٠)

المقری، احمد بن داود بن ابی نصر ٢٧

ملکداد [٢٢٣]

ملک محمودشاه [١٦٨]

مواموبلوق (؟) ١٥١

موسى (٢١)

موسى الشریف ٢٤

میرانشاه [٤٧]

میرانشاه زنوری (حاجی) [١٩٨]

ن

نجم الدین کاشی [١٩٤]

نجم الدین (امام) [٣٦]

نصر (٢٣)

نصیبیتی، محمد بن احمد ٢٨

نصیر حکاک [١٣٢]

الطنزی، محمد بن عبدالعزیز ٢٨

نظام الدین [١٧]

النوری، عبد المنعم ٢٨

النیلی، حسن بن قاسم ٢٥ (چهار بار)، ٢٦ (هشت
بار)، ٢٧ (سه بار)، ٢٨ (پنج بار)، ٢٩ (هفت بار)

فهرست اعلام جغرافیائی آذربایجان

شمارههایی که داخل () آمده مربوط است به فقره‌های رقبات وقفي که در صفحات (۱۰۴ تا ۱۱۲) مندرج است. شماره‌های که داخل [] آمده مربوط است به فقره‌های رقبات وقفي که در صفحات (۲۵۴ تا ۲۸۳) مندرج است. بقیه شماره‌ها ارجاع به صفحات متن کتاب است.

| | |
|---|---|
| اسمع [۱۵۶] اسواران (= سواران) [۱۸۰] اسوارق [۱۹۵] اشترخان (= شترخان) [۱۲۱، ۱۱۶]، [۲۱۱] اشتلق (= اشدق) [۱۹۶، ۱۷۸]، [۲۱] اشکبیر (کوه) [۱۷۴] افدام (= اقدام) [۲۰۷]، [۱۴۰] افترد [۱۱۸] (شاید: افسرد) افسرد [۱۷۴]، [۱۴۳] (شاید: افترد) الان [۲۲۷] الانه روود [۱۷۸] البردان (۶) [۶۳]، [۴۲]، [۲۲] النجق [۲۲۰] المیدو (باغ) [۱۵۰] اليابان [۱۱۱] امارناو (غار) [۸۱] انباردان [۱۰۸]، [۴۶] انبند [۲۰]، [۱۵۲]، [۲۲۴] اندلخید (۲۶)، [۲۵] انداب، انداب [۱۷۲]، [۴۷] اوچان [۱۰۸]، [۱۰۷] اوچانه روود [۱۳۱]، [۱۰۸]، [۱۰۷] اوحد (۹) [۱۱۲] اوزم (۱۱) [۱۲] اوسبنج = ووسننج اوشیندلو [۴۶] اهار [۱۴۴]، [۸۲] اهر [۱۴۱]، [۵۳]، [۴۳]، [۵۹]، [۶۰]، [۸۶] ایسه هله [۱۵۲] ایشه دره = ایشه دره ایشه دره (معروف به بلدق) [۲۲]، [۱۹۹]، [۱۶۹]، [۱۹۹] ایلاقلو (کوه) [۱۷۵]، [۲۴۳] | آب زرسلان (؟) [۵۹] آدینه داشی [۱۱۷]، [۲۴] آذربایجان (= آذربایجان، اذربایجان، آذربایجان) [۱۹۶]، [۱۷۵]، [۱۶۸]، [۳۰]، [۱۵۳]، [۱۱۳] آسیای بلهیجان ۲۰۶ آسیاب بر دزناب (۵۰) [۵۶] آق بلاق [۵۶] الف ابراهمان [۷۵] ابلال [۱۷] ابوهریره (مزار) [۲۴۲] احمدآباد ۲۰۹ اخله [۸۵]، [۴۱]، [۲۰]، [۳۸] اذربایجان = آذربایجان [۲۴۵]، [۹۶] اربان [۶۶] ارزیل خید [۱۳۷] ارونق [۱۱۵]، [۱۱۵]، [۱۴۷]، [۹۵]، [۸۴]، [۶۱]، [۵۸]، [۴۸] ازتق [۱۱۵]، [۱۱۵]، [۲۰۳]، [۹۴]، [۳۳] ازدها هل [۱۳۲] اسدبس [۸۵] اسپریر (۹) [۱۱۵] اسپستزار قاضیان [۱۴]، ذیل اسفست هم نگاه کنید. استیارد [۵۳]، [۱۴۳]، [۱۱۸]، [۸۲] اسفدار (؟) (رودخانه) [۱۲۰] اسفست [۴۵]، ذیل اسپست هم نگاه کنید. اسفهان [۴۵] اسمان سوی (؟) (زمین) [۱۸۸] |
|---|---|

باغ عدلان ناو (۹)
 باغ علوی [۱۰۳]
 باغ علیان (۸)، ۲۱۰
 باغ علیشیر [۱۲۶]
 باغ عمامادآباد = عمامادآباد
 باغ غیاثآباد = غیاثآباد
 باغ فتحاباد = فتحاباد
 باغ فردوس، ۱۵۳، ۲۱۳، [۸۷]
 باغ فرمان وشت [۲]
 باغ فیروزآباد = فیروزآباد
 باغ کلاه‌دوزان [۱۸۱]
 باغ کمال (۵۲)
 باغ مجیدآباد = مجیدآباد
 باغ مختارآباد = مختارآباد
 باغ مسل [۲۱۹]
 باغ مسلا (۴) [۴۰] (شاید همان باغ مسل)
 باغ مهدبی (۹) ۲۱۴
 باغ میوه‌سر [۱۸۱]
 باغ نجمآباد = نجمآباد
 باغ نزهه ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۵، ۲۰۷
 باغ نوبر [۱۷۳]
 باغ وله‌هبلی (۹) [۱۶۰]
 باغ هلی [۱۶۰]
 باغ هیر (پیر احمد) ۲۱۴
 باغ یعقوبان [۴]
 باغیبانان (زمین) [۱۸۴]
 باگچه چوق [۱۲۰]
 باگچه حصر (۹) [۱۲۹]
 باگچه کرمان ۲۱۰
 باگچه نیکس (بیکس) ۲۰۵، ۲۰۴ (به «بیکس» نیز
 مراجعه شود)
 باکشین [۱۶۷]
 باورگاه سفلی [۲۴۲، ۲۰۸]
 باورگاه علیا [۲۴۱]
 باول [۴۵]
 بخشلو (طایفه) [۱۰۷، ۴۶]
 برازین [۲۲۳، ۲۵]
 براغوش [۲۲۷، ۲۱۷، ۱۶۵، ۱۱۰، ۳۰، ۲۹، ۲۸]
 برحه خید (۹) (۲۳)
 بردہ بران [۱۱۰]
 برزن [۱۱]
 برزه جو [۲۴۴]
 برساو (۸۵)
 برنج خید (۲، ۱)
 بربرو [۱۶۰، ۹۶]
 بزوان [۲۲۳، ۵۲]
 بسطام ۲۴۱، [۵۱: بستان، ۱۶۳]
 بسود [۲۲۶]

ایلیار [۱۲۴]
 ایوسترق (= ایوستره) (۴۷، ۴۶، ۳۵)
 ایوستره = ایوسترق

ب

باخونی [۱۷]
 پادامستان ۲۱۲
 پادام ناو (۱۴)
 باذاب [۹۴]، [۵۹]
 بارنگتزار (۳۱، ۳۰)
 بارو [۱۶۴] (شاید: باروا)
 باروا [۱۰۵، ۶۹] (شاید: بارو)
 باروج [۲۰۹، ۱۷۸، ۱۱۶، ۲۹]
 باریک آب، ۱۱۵ [۸۲]
 باژه سرخید [۲۰۱]
 باغ (زمین) [۱۹۲]
 باغ اخله = اخله
 باغ احمد شیتله ۲۱۴
 باغ اسوان [۱۸۰] (= باغ سواران)
 باغ اصلاح ۲۱۴، ۲۰۷
 باغ المیدو [۱۵۰]
 باغ اوادل (۵۶)
 باغ برج ۲۱۴
 باغ پهلوان سعیدی ۲۱۴
 باغ جلال‌آباد = جلال‌آباد
 باغ جمال‌الدین حاجی‌کالی ۲۱۴
 باغ جوانمرد ۲۱۴
 باغ حمره‌آن (۹) [۱۸۱]
 باغ خانه [۲۰۲]
 باغ خانقاه ۱۵۳
 باغ خید [۲]
 باغ دولخید [۱۸۱]
 باغ درودگران ۲۱۴
 باغ دوله (خامنه) ۲۱۴
 باغ رشیدآباد = رشیدآباد
 باغ رفاس‌آباد (رفاس‌آباد، رفاس‌آباد؟) [۱۲۳، ۳]
 باغ زاهدان [۶۳]
 باغ سرو [۱]
 باغ سفلی [۷]
 باغ سفیدان [۱۷۶]
 باغ سواران [۲، ۶۴، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۸۰]: اسوان،
 [۱۸۲]
 باغ سه‌شرب [۱۰۵]
 باغ شمس‌آباد = شمس‌آباد
 باغ شمس‌الدین حافظ ۲۱۴
 باغ شیته کوچک [۱۲۶]
 باغ شیرین اکجی ۲۰۶

[۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۰، ۲۳۹
تپه سی [۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۲]
تنتش (زمین) [۱۶۲]
تجربه‌سره (تل، قله) [۱۷۳، ۲۴]
ترک دیه = و هوسفنج [۱۰۹]
ترکه راه [۱۲۰، ۸۹] (ترکراه)
تشنه کوه [۹۴]
تکمه داش [۸۹]
تلخن (زمین) (۱۷)
تل ذره (۲۲)
تورکخید (۸۴، ۱۹)
توکلک [۲۲]
تیحستان (۹) [۷۱، ۲۰۹] (حسان)

ج

جالان = چالان
جان [۲۸، ۲۹، ۳۰، ۱۱۰]
جان براگوش [۲۰۸، ۱۹۶، ۱۶۵، ۱۱۰]
جاندار (خانقاہ) [۱۸۱، ۱۲۷]
جانقور [۲۰۸، ۲۹، ۲۷]
جلو [۲۴۱]
جربدی [۱۲۶]
جداری [۱۹۲]
جلال آباد [۲۱۰، ۲۰۶]
جمال آباد [۲۰۹، ۲۹]
جناغ (جناق) سفلی و علیا [۲۰۸، ۱۹۹، ۱۴۴]
جندق [۱۹۹، ۵۱، ۱۱۸]
جولفا [۳۱]
جوی کوشن (۱۹)
جوی هیرآباد [۲۱۳]

ج

چالان (چالان) [۱۹۹، ۱۴۴]
چاوش (افدام) [۲۰۷، ۱۴۰]
چباق [۲۰۸] (ظاهراً همان جناق است.)

ح

حرام خید [۸]
حسنان (زمین) [۶۶، ۷۰، ۲۲۱] (آیا همان «حسینان» نیست؟)
حسن خاتون (کوه) [۱۹۸]
حسینان (۲۵، ۲۳، ۴۷) (آیا همان «حسنان» نیست؟)
حمام رشیدی ششگیلان [۲۰۴، ۲۰۸]
حرمه آن (۹) [۱۸۱]

خ

خافریق (کوچه) (۹) [۱۸]
خامنه، ۲۱۴ [۲۰۴، ۲۰۲، ۱۵۲، ۵۰]

بطله [۲۲۵]
بقعه وشت [۱۵۰]
بکا [۱۴۹]
بلاقاق [۲۰۳، ۳۳]
بلدق (= ایشی دره) (۷۶)
بلهجان = بلهیجان
بلهیجان سفلی (زیرین) [۶۳، ۳، ۲، ۲۰۶، ۱۱۵]
بنست [۲۰۲، ۲۰، ۵۸، ۱۰۶، ۱۵۳]
بوبه (۷۵)
بوخید (۱۱)

بیشه [۱۸۲، ۱۱۴، ۱۲۶]
بیکس (تل و عقبه) [۷، ۱۱۷، ۱۷۷]، شاید: نی
کس (باغچه) [۲۰۵، ۲۰۴]
بیلخید (زمین) [۱۹۰]
بیمارستان (۶۹، ۶)
بیمارستان قدیم تبریز [۲۲۵]

پایان (گریوه، عقبه) [۲۰۶، ۸۰، ۱۷]
پرام سفلی [۱۲۱، ۱۱۶، ۵۲]
پرام علیا [۱۲۱، ۷۹، ۵۱، ۲۵]
پشته (۲، ۵۲، ۵۴) [۲۰۱]
پشتة امیرعلی (۴)
پشتة بویکران (۶۷)
پشتة نهن سر (۶۴)
پشتة حسین (۶۷)
پل بلهیجان ۲۰۶
پیره گدوکی (کوه، تل) [۱۹۷، ۱۶۸، ۱۲۰]

ت

تاجیه (۱)
تبریز [۱۱۳، ۱۱۰، ۱۰۴، ۱۰۹، ۴۴، ۳۹، ۳۷، ۲۵]
تیکان [۱۴۲، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۷، ۱۲۱، ۱۱۴]
تیکان [۱۶۶، ۱۶۴، ۱۶۱، ۱۵۳، ۱۵۰، ۱۴۶، ۱۴۳]
تیکان [۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۵، ۲۰۴، ۱۹۸، ۱۷۷]
تیکان [۲۵۰، ۲۴۱، ۲۲۹، ۲۲۵، ۲۱۵، ۲۱۳، ۲۱۱]
تیکان [۱۳، ۱۲، ۱]، (۵۹، ۵۰) [۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۱]
تیکان [۳۱، ۳۰، ۲۷، ۲۵، ۲۲ - ۲۰، ۱۸، ۱۷، ۱۵]
تیکان [۶۲، ۵۹ - ۵۵، ۵۳، ۵۲، ۵۰ - ۴۷، ۴۵، ۲۳]
تیکان [۱۰۳، ۱۰۲، ۹۶ - ۹۴، ۹۱، ۸۸، ۸۶، ۷۹]
تیکان [۱۴۴، ۱۴۰، ۱۲۶، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۶، ۱۰۷]
تیکان [۱۷۴، ۱۷۳، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۴، ۱۵۳]
تیکان [۲۰۳، ۲۰۲، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۸۵، ۱۸۰، ۱۷۸]
تیکان [۲۳۶، ۲۳۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۰، ۲۱۳، ۲۰۶]

- دروازه عراق ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷
 دروازه موغان ۲۰۷، ۲۰۸
 دروازه‌نور = دروازه ری ۲۰۹
 دروازه ویجویه ۴۰، ۲۰۴، ۲۰۶، ۱۹۲
 دزجرود ۱۱۳ (شاید: دوزج)
 دزه (تل) (۲۲۳)
 دزناب (۵۰) (شاید: دزنار)
 دزنار (۷۹) (شاید: دزناب)
 دلسه‌ها (?) [۱۲۳]
 دمدول (۸)، [۱]
 دمنان [۵۰، ۵۱] [۱۶۳]
 دنبیاپاد؟ (دبناپاد؟) ۲۱۰، ۱۵۳
 دوزج رود ۲۰۵، ۲۰۶ [۲۲۰] (شاید: دزجرود)
 دوزج کبیر، (جولفا) [۳۱]
 دو سر [۷۲]
 دوشان تپه می [۲۴۲]
 دوشمدان (سد) [۱۶۷، ۱۱۷، ۲۴]
 دوشمه [۱۶۷]
 دوکتراشان (زمین) [۱۸۷]
 دوگیجان [۸۹]
 دولخید (باغ) [۱۸۱]
 دولق (زمین) [۱۹۱]
 دوماره (۱۹) (۸۴)
 دوه بطاقی [۱۶۷]
 ده منجد ۲۰۵
 ده یوسف [۲۱]
 دیم‌وول [۲۸۳، ۲۱۸]
 دیوه سنگ ۴۲ [۲۲۹، ۲۲۸]
 دیده‌دره (۸۱)
- ذ**
ذلیل‌الکبیر (=ذالیلد=ذلبد=زلبید) [۸۰، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۶۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۴۴] وص ۲۸۳
- ر**
 رانجهوح (?) [۱۱۳]
 رانق [۶، ۸۱، ۱۸۷]؛ راس؟ [۱۸۷]
 راه بزرگ [۲۱]
 راه بلاقان [۲۰۳، ۳۳]
 راه تبریز [۲۲۴، ۱۹۴، ۳۱، ۲۷]
 راه خراسان [۱۸، ۵۷، ۱۰۹]
 راه نجعوان [۲۴۵]
 ربوستان [۱۸، ۵۲، ۵۵، ۱۰۲، ۱۲۱، ۱۴۴]
 رده‌کاما (۴۱)
 رشه (۵۰)
 رشیدآباد ۱۵۳، ۲۰۷، ۲۰۶، ۱۹۲، ۱۸۹، ۱۵۴

- خان مقدم [۶۲]
 خانقه جاندار ۲۰۴، ۲۰۶، ۱۲۱، ۱۲۷
 خانقه مزوق (شبستر) [۲۱۹، ۱۵۹، ۱۰۱]
 خانمود [۲۳۴، ۲۳۳، ۱۱۶، ۵۶، ۳۰]
 خانه‌هوله (۲۳) [۲۴۰]
 خرمالو [۲۰۸، ۱۴۰]
 خرمشاه [۱۴۸، ۹۳]
 خرمنگاه (۴۴، ۳۲)
 خریزان (گریوه) [۱۶۷]
 خشکه ناو [۹۶]
 خطاب دره (۳)
 خطیب خید (۴)
 خلجان ۱۱۳
 خواجه (زمین) [۱۳۵]
 خوان [۱۴۶]
 خواهان‌بند (ساقیه) [۱۴۹، ۱۷]
 خوسی (?) [۱۰۵]
 خوی [۲۱۴، ۴۴]
 خیار کومه [۱۱۱]
 خید مملی [۹]
 خیرآباد ۲۱۵
- د**
 دادیان [۵۰، ۱۵۲، ۲۰۲، ۲۰۴]
 دارارس (?) (۴۵) (آیا «داربن» نیست؟)
 داربن (۳۳)
 دازیق (قنات) [۱۶۶]
 دنبیاپاد؟ (دبناپاد؟) ۱۵۳
 درب = به دروازه نگاه کنید.
 درب اسپریس [۳۶]
 درب اعلی (تبریز) [۷، ۵۷، ۱۷۳]
 درب اعلی قدیم [۲۱۲]
 درب دودحوش (?) (مرند) [۱۷۱]
 درب نو باخونی [۱۷]
 درب ویجویه [۲۷۰، ۱۷]
 در حاه (?) [۷۵]
 درق (۱۳) (ظ = دره)
 درمه (۴۱)
 دره (۲)
 دره دزد [۲۴۵، ۹۶]
 دره می [۸۹]
 دره کاوهن ۲۱۰
 دروازه = نیز به درب نگاه کنید.
 دروازه تبریز ۲۰۶
 دروازه ری (= دروازه نو) ۲۰۴، ۳۹
 دروازه سرخاب ۱۷۲، ۱۸۸
 دروازه سرد ۲۰۹، ۴۰
 دروازه سنجاران ۲۰۵

سراندرود [۱۶۷]
سراه، ۲۵۴، ۲۸، [۲۰۸، ۱۹۶، ۱۶۵، ۱۴۶، ۱۱۰]
سراه رود [۲۲، ۲۷، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۸۲، ۳۰]
[۱۲۲، ۱۴۶، ۱۹۶، ۱۹۹]
سرای جق [۵۲]
سراباط ۱۱۵
سرخاب ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۰۷
سرخ کوز (تل) [۱۲۱]
سرخه دوزج [۲۵، ۱۱۶، ۱۶۵ = موسالوی]
سرخه کمر [۲۳۴، ۱۶۸]
سرخه کوه [۱۷۸]
سرخه کاو [۲۰۳]
سردو (سردوا) [۶۸]
سردول (۶۴)
سرسکان [۱۲۱]
سرسکندرود : به سکندرود مراجعه شود.
سرند [۹۴]
سرندرود (۵۹، ۳۷)
سطان کانن (۴) [۱۷۸]
سطرخ گوشه (۶۹، ۶۹)
سطرخ ور (۶)
سعیدآباد [۱۵۰، ۹۱، ۸۱، ۱۰]
سفن [۵، ۷۳، ۸۱، ۹۳، ۱۴۸، ۱۶۵] : سفن،
[۱۷۰]
سفن بلاق [۱۷۸، ۲۳۷] (سفن بولاقی)
سفن دراز [۱۷۰]
سفوان = صفوان
سفیدان [۱۴۳]
سفید طاش (کوه) [۱۴۳]
سفیده خونی [۵۳، ۱۱۸، ۱۲۲] [۱۴۳]
سفیده سنگان [۶۰]
سفن = سفن
سفن بولاقی = سفن بلاق
سکندرود [۱۷۸] و ص ۲۸۳
سلطانیه ۲۶
سماج [۱۸]
سنجدیار (۵۰، ۷۹)
سنجر (زمین) [۱۳۰]
سنجلاباد [۴۰]
سنقرآباد (۵۹)، [۹۴، ۳۳]
سنقریان (تل) [۶۱، ۵۸]
سنگیبران (کوه) [۱۶۸، ۸۰]
سنگستان [۲۲۳]
سواران = باغ سواران
سواران وشت [۱۲۳]
سوخار [۲۲۹]
سور جدید [۱۴۹، ۱۷]
سوره مرج [۱۰] (شاید: شوره مرج)

[۸۴]
رفاش آباد (رفاس آباد، رقاش آباد) [۱۲۳، ۳]
[۱۷۶]
رودخانه تبریز ۲۰۴
رودخید [۲۶، ۶]
رودقات، ۱۱۵، [۸۹، ۸۲، ۵۳، ۳۳، ۲۲، ۱۳، ۱۲]
۱۱۸، ۱۲۲، ۱۷۹، ۱۷۴، ۱۶۹، ۱۴۳، ۱۹۹
[۲۴۴، ۲۰۳]
روئین دز ۱۱۳

ز

زراعه ابی بکر [۱۳۳]
زراعه احمد [۶۸]
زراعه احمد بندار [۹]
زراعه حسین دندان [۱۵]
زراعه شرف [۸]
زراعه عثمان [۱۴]
زراعه علی نراس (۴) [۶۹]
زراعه محمد الیاس [۱۵]
زراعه محمد صالح [۱۸۶]
زراعه مملی [۱۸۶]
زریبلان (آب) [۹۴]
زردکوه [۹۴]
زردم [۱۱۵] (شاید: زیردم ۱۰۵)
زرده بوته (تل) [۲۳۲]
زرقان [۲۴۴، ۱۷۹، ۱۲۴، ۸۹]
[۲۰۸، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۱۰، ۱۰۹، ۲۸]
زنرق [۲۰۸، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۱۰، ۱۰۹]
زمین (۷۹)
زمیری، زمیری [۱۹۷، ۱۶۸]
زنجبیر (کوه) [۱۹۸، ۱۹۷، ۱۲۴]
زنوز [۲۳۷، ۲۰۸، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۶۸]
زنوزق [۱۹۸، ۱۹۷، ۱۶۸]
زیردم [۱۰۵] (شاید: زردم ۱۱۵)
زیر راهان (۴۸)
زیرجو (۷۰)
زینال [۱۸۷]

س

ساردره [۲۲۵]
ساقیه بالائین (۸۰)
ساقیه سفلی (۱۶، ۳۶، ۸۰)
ساقیه شاهجو (۱۸)
ساکوکه [۲۱۷]
سبزه سر [۱۳۰]
ستبان ۱۸۳
سنجان (۴) [۱۵۹، ۲۱۹] (آیا «سیجان» نیست؟)
سد شهر بند قدیم [۸۰، ۵۷]
سرانداب [انداد: ۱۷۲، ۴۷]

[فهرست اعلام جغرافیائی آذربایجان]

[۳۲۳]

- | | |
|--|---|
| <p>شیته کوچک (شیتیق) [۱۲۶] (شاید: شینه) شیته کبیر (شیتیق) [۱۲۶] (شاید: شینه) شیراز [۲۰۵] شیرهسر (زمین) [۱۱۱] شینه (۳۰) شینه خید (۷، ۶۲، ۲۹، ۷۶)، [۷۶] شینه خیز [۷۶] (شاید: شینه خید) شینه سلیمن (۷۲، ۷۱) شینه محمود (۷۲) شینه ملکداد (۵۱)</p> <p>ص صدرآباد ۲۱۰ صفوان (= سفوان) [۵، ۸۱، ۹۱] و ص ۲۶۲ صوفیان [۱۴۷]</p> <p>ض ضاربان [۴۴]</p> <p>ط طاحونه چپار (۸، ۷۸، ۷۴، ۴۹) طاحونه حاج محمد [۱۳۴] طاحونه قاضی زین [۶۷] طاحونه لیبار [۱۲۸] طسوج [۴۷]</p> <p>ع عادلخان [۱۷۸، ۵۵] عنمانان (۱۴) عنمان خید (۶۶) عدلانه [۱۵۵] عزآباد ۲۱۱ عطاران (تل) [۲۳۷، ۱۶۸] عقبه بیکس = بیکس عقبه پایان = پایان علیآباد [۱۷] عماد آباد ۲۱۴ عمودره (۱۲۲)</p> <p>غ غribian (تل) [۱۷۶] خشقیه (کوه) [۵۶] غوالان [۱۰۸، ۴۶] غیاثآباد (خانه) [۲۰۴، ۱۷۳، ۱۵۲، ۵۰]</p> <p>ف فتحیاباد (باغ) [۱۵۳، ۱۵۴، ۱۹۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶] فتحیاباد (باخ) [۱۷۳، ۱۰۹]</p> | <p>سوهسر (تل) [۷۰] سهگوشه [۱۷۸] سهگوشه قاضیان [۱۲۶] سپله [۹۲] سیاب [۱۹۸] سیاباغ [۱۰۳] سیامهتاب (۴) [۱۰۸] سیاسان ۱۱۵ سیاوان [۸۵] سیاه باد [۱۰۷] سیبه دول [۹۱] سیجان ۱۴۳، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷، ۲۶، ۱۶، ۸۰)، [۲۲۵، ۸۸، ۶۳] سیرکو (۶۸) میس [۵۸] سیوبن (۲۳، ۲۵)</p> <p>ش شادآباد ۵۶ شادآباد سفلی ۱۱۵، [۱۷۲] شادآباد علیا ۱۱۵ [۱۰۹] شانجان ۵۸، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۰، ۱۶۶، [۲۱۰، ۲۰۲، شانهزار (زمین) [۱۸۸] شبانه (۱۵، ۱۶) شبستر (۸۲)، ۲۰] [۸۲، ۵۸، ۴۲، ۴۱، ۸۴، ششگیلان (ششگیله) ۳۷، ۳۹، ۲۰۶، ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۱۰، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۰، ششیکله [۵۳] شعبان خید (۱۲) شلمزار [۷۶] شماده درق (نوجده) [۱۲۴] شمس آباد [۲۵، ۲۲، ۲۹، ۴۲، ۸۴، ۱۱۶، ۱۶۵، شنبغازان ۲۲۵ [۱۲۶] شنبق (۷۹) شندوار (شندآباد) [۲۰۲، ۹۵، ۴۸، ۴۰] و ص ۲۸۳ شوره دره (= شوره درق) [۲۱، ۱۳۱، ۱۱۰، ۱۴۴] شوره منج (۹) [۱۰] (سوره منج) شهرابدین [۲۳۷] شهربند [۸۰، ۵۷] شهرینه [۱۷۲] (شاید همان «شهربند»)</p> |
|--|---|

قنات عبدالصمد ۲۱۰
 قنات عدلانه [۱۵۵] ۲۰۷
 قنات علامالدین ۲۰۶، ۲۰۶
 قنات علامالدین فلکی [۲۲۴، ۸۴، ۶۱] ۲۲۴
 قنات غیاس (?) [۲۲] ۹۶
 قنات فخرالدین [۹۶]
 قنات قتلغبیک ۲۱۰
 قنات قیماس ۲۱۰
 قنات کارو انسرای رشیدی فتحآباد ۲۰۵
 قنات کره [۹۹]
 قنات کمال [۲۲۷]
 قنات کمانگران [۶۱]
 قنات کوته ۲۲۹
 قنات لاكوشی (۸۲)
 قنات لوله [۲۲۲] (شاید: لونه)
 قنات لونه [۱۶۱، ۳۸]
 قنات محمد ۲۰۹
 قنات محمد قویلون بیک ۲۰۹
 قنات محمود کولوانه‌ای ۲۰۹، ۲۰۹
 قنات مصل (؟) [۱۵۷] (شاید: مسل)
 قنات ملک [۲۱۶]
 قنات مهنخوی [۱۵۴] (شاید: مهنچوی)
 قنات میشاو [۳۹]
 قنات نظاما ۲۱۰
 قنات نزهه ۲۰۷، ۲۰۶
 قنات نوکاو [۲۱۲]
 قنات نیکس ۲۰۵ (شاید: بیکس)
 قنات هاشمی [۶۱]
 قنات هوسكنان [۲۱۵]

ك

کا = کاه
 کاروانسرای الکی ۱۵۷
 کاروانسرای رشیدی ۲۰۵
 کاروانسرای سرکیس چینان ۲۰۵
 کاروانسرای قبرتو ۲۰۴
 کاروانه [۸۱، ۲۲، ۸۲، ۱۴۳، ۱۲۲، ۱۶۹] ۱۹۹
 کاسانه سنگ [۱۱۷]
 کاشانه [۱۲۱]
 کاغله [۵۹]
 کافرملک (کافیملک?) [۲۰۴، ۹۵]
 کالی (مقبره) [۹۱]
 کاوناو، کاوهناو [۱۲۲، ۱۲۰]
 کاه = کا (کوه) [۹۱، ۸۱، ۵۷، ۴۹]
 کبودکلاهخید (۴۷)
 کبودکمر (۵۹) [۹۴]
 کبودهسر [۱۱۷]
 کجاباد [۱۲۶، ۱۷]

فتحآباد ۲۰۹، ۲۰۵
 فرمان وشت [۲] ۱۲۳
 فرورآباد (?) ۱۲۳
 فروند علی ۲۱۰
 فیروزآباد [۱۲۳، ۱۲] ۱۷۶
 فضلالله (نهر) [۱۲۱]
 فهوسنج = وہوسنج

ق

قاسمآباد [۲۴۱، ۲۷] ۲۴۱
 قاضخانه (مزروعه) [۱۹۶]
 قاضیان ۷۶، ۱۳۶، ۱۷۸، ۱۸۳
 قبچقی (کوه) [۱۴۶، ۲۹] ۱۴۶
 قباقپه‌سی [۱۷۸، ۱۶۵]
 قراباغ [۱۲۳، ۸۲]
 قراجلو (سیاه‌باد) [۱۰۷]
 قراغیا [۴۶]
 قراکرتای [۲۱۴]
 قراکز (قراگوز) [۲۴۵، ۱۹۸، ۱۴۲]
 قروچای [۴۶]
 قره‌کرتای = قراکرتای [۲۲۴، ۱۴۶]
 قولجه [۲۹، ۲۹] ۲۹
 قوللاق دره‌سی [۸۹]
 قنات ابراهیمان [۷۵]
 قنات ابوبکر وايقانی ۲۱۰
 قنات اسمع [۱۵۶]
 قنات اسوارق [۱۹۵]
 قنات النجق [۲۲۰]
 قنات ایاز ۲۱۰
 قنات بیکس (؟) = قنات نیکس
 قنات جاندار ۲۰۷
 قنات جلالآباد ۲۰۶
 قنات چیربالائی ۲۰۵
 قنات چیرزیرین ۲۰۵
 قنات حاجی‌ایاز ۲۱۰
 قنات حاجی محمدسلیمان ۲۱۰، ۲۰۹
 قنات حسین بشیر ۲۱۰، ۲۰۹
 قنات حستان (حسینان ؟) [۲۲۱]
 قنات خالو ۲۱۰
 قنات خشکوه [۶۱]
 قنات دازیق [۱۶۶]
 قنات درحمام رشیدآباد ۲۰۶
 قنات دروازه عراق ۲۰۵
 قنات رر کاماس (؟) [۴۱]
 قنات سنجبان (؟) [۲۱۹]
 قنات سلد (؟) [۳۵]
 قنات سعیدآباد [۱۵۰]
 قنات شرفه‌خوسی (؟) [۳۴]

کوزه بنه (۳۰)
کوزه کنان [۲۱۲، ۲۰۴، ۹۵، ۶۱، ۵۰]
کوسنگ [۲۰۴]
کوش خید (۳۲)
کوشک [۹۵]
کوشن زار [۸]
کوش خید (۴۴) (شاید: گوش خید)
کوکلایه [۵]
کوکمه [۲۱۷]
کولان سر [۶۹]
کولانه خید (۴۴)
کولسار (کلسار) [۶۸، ۹، ۸]
کولق [۱۱۸، ۱۱۸] (شاید «کویق» در فقره ۹۴ هم
کولق است)
کومان سر (۳۸، ۶۰، ۸۳)
کوه تشنه کوه (۵۹)
کوه خید = کوخید
کوه زرد کوه (۵۹)
کوه مس خاب ۲۰۷
کوه گرده پشته (۵۹)
کوه کا = کا
کوه کلومبر = کلومبر
کوه نمک [۱۴۳]
کوه هرومونت (۵۵، ۵۶)
کوهه خیز ۱۱۳ (شاید: کوه خید)
کوی زیردم [۱۰۵]
کوی منصوران [۸۴]
کویق [۹۴] (شاید: کولق یا بالمس)
کهده [۱۳۷]
کهربیز: به قنات مراجعه شود.
کهندراه (زمین) [۱۵]
کیه هرواند (۷۷)

گ

گرده پشته (۵۹)
گردن کش (تل) [۲۱۰]
گرماوجان [۱۲۸، ۳۰]
گریوه = عقبه
گگ (تل) [۹۴]
گلکجه بیل [۱۷۵]
گلوانق (کلوانق) سفلی [۲۷، ۱۹۶، ۱۷۸، ۲۸، ۵۵، ۱۶۵]
گلوانق (کلوانق) علیا [۲۱، ۲۸، ۲۰۹، ۱۷۸]
گوارجان [۴۵]
گوروان [۵۶، ۲۵]
گوزستان خید (۴۳، ۷۳)
گوگرچنلق [۱۰۸]

کججان [۱۷۳]
کجل آباد [۲۱، ۱۷۸، ۱۹۶]
کده خید (۶)
کردرود [۱۹۲]
کرده (کرده هل) [۸۱، ۱۸، ۴۲] (شاید: کرده، کردولق)
کردولخید، کردوله خید (۲۷، ۲۵)
کردولق (۳۲، ۵۴) (ظ: کرده)
کرده بوته (تل) [۱۷۵]
کرده هل، کرده [۸۱، ۱۸]
کرفس زار [۸]
کرماج قران [۲۰۹]
کریچ (۳۵)
کساه [۹۱] (شاید: کاه)
کشتی (زمین) (۱۹)
کلاتیجان [۷۶، ۹۱، ۹۱: کلاتیجان، ۱۲۲، ۱۸۵]
کلاتیجان = کلاتیجان
کلاو [۴۶]
کلاهدوز [۱۸۱، ۷۴]
کلاهدوزان = کلاهدوز
کلسار = کلسار
کلمبر = کلمبر
کلهه درج (۷۸، ۵۷)
کلنگ خید [۱۳۰]
کلوانق = کلوانق
کلومبر (کوه) (۵۹)، [۲۰۳، ۹۴، ۳۳]
کلی کمر [۲۱۷]
کلیخان [۱۷۷] (شاید: کلیخان)
کمانگران [۶۱]
کمر وشت [۵۰]
کندرو (کندرو) [۲۲۶، ۱۸۷، ۱۷۰، ۱۳۳، ۱۱۳، ۱۱۵، ۲۰۴، ۶، ۲۶]
کندمه سه (تل) [۸۹]
کنوخان [۱۸۶]
کوچ [۲۰۹، ۲۸، ۳۰، ۱۱۰]
کوچه ارمنیان [۲۴۰]
کوچه با غسواران [۲]
کوچه با غنوبه [۱۷۲]
کوچه خاھریق (۱۸)
کوچه سوخار [۲۲۹]
کوچه نومو بالائین [۲۱۱]
کوه خید، کوه خید (۱۸) [۱۸۷، ۱۳۰]
کورقان [۱۳۷]
کورنالو (۴۷)
کوروان [۵۶، ۲۵]
کوره کمر (تل) [۸۷]

مرد مجد (۹) [۱۱۲]
 مرده مرز (۹) [۱۳۱] (شاید مرزمور)
 مرده ناب = مردناب
 مرزمور (۹) [۲۵] (شاید: مرده مرز)
 مرزوک = خانقاہ مرزوک
 مرند، ۲۵۴، ۱۱۹، ۹۸، ۹۶، ۸۰، ۷۷، ۳۶، ۲۱، ۱۲۷، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۶۸، ۱۷۱
 مزرعه قضی علی [۴۲]
 مسجد جامع تبریز ۳۸
 مسل [۱۵۷] : مصل، ۱۵۹
 مسلمان [۲۱۹]
 مسلگاه [۴۶]، ۵۰، ۸۷: مسیلگاه، ۲۱۲
 مشکورگاه [۱۴۸]
 مشهرو پشت (۹) [۱۷۱]
 مصل = مسل
 مصلی تبریز ۲۰۴
 مصلی شش گیلان ۲۰۶
 مضارا (۹) [۱۰۶]
 معافان [۱۹۲، ۲۲]
 معربناب ۱۱۵، ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۴۳، ۵۳، ۲۷، (۲۷)، ۱۱۵
 معلمگاه [۱۰۵] (شاید: مسلگاه)
 مقصدولو [۷۹]
 مکیلان خید (۷۰) (شاید: مکیان خید)
 مکیان خید (۵) (شاید: مکیلان خید)
 مملسرزار [۶۶]
 مسوجوندی [۷۸]
 موسالو [۱۶۵]
 منیق [۵۲] (شاید: مینق)
 موروث خید [۱۰۳]
 موسکان کنار [۹]
 موسیان خید [۱۶۲]
 سهرا بان [۲۰۹]
 سهرا نان (زمین) [۱۹۱]
 سهرا نرود، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۸۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۴۹، ۲۷، ۲۱، ۷، ۲] [۵۶] (۵۶)، ۲۵۷، ۲۵۶
 سهرا نان ۱۰۹ – ۱۰۷، ۱۰۴، ۸۵، ۸۱، ۶۳، ۵۷
 سهرا بان، ۱۸۵، ۱۸۱، ۱۷۸، ۱۶۷، ۱۲۶، ۱۲۱
 سهنه خوی [۱۵۴] (شاید: سهن جوی)
 مسلا (۹) [۴۰] (شاید: مسل)
 میان لوان (۹) [۶۱]
 میاب [۹۶] (شاید: میاو)
 میاو [۱۴۲] (شاید: میاب)
 میدان [۷۴]
 میدان جق [۱۷۵]
 میشاو (قنات) [۳۹]
 میشاو (کوه) [۵۰، ۲۱۰]

ل
 لاکدزج [۱۷]
 لالیان [۲۰۶]
 لاموشجان [۴۶، ۱۰۷، ۱۰۸] (۷۴)
 لاواور (۷۲)
 لاوه خید (۷۱)
 لردان خید (۵۳)
 لردق (۳۴)
 لردق دهخدا محمدشاه [۳۴، ۳۳] (۶۷، ۱۴، ۴)
 لردق (لرد) فرشان [۱۹۰]
 لردم (زمین) [۱۸۶]
 لرسار (۹) [۱۶۸]
 لشکرتپه‌سی [۲۰۸] (تل)
 لطیف آباد ۲۱۰

لمبن (۳۲)
 لو (۱۲، ۲۵، ۷۶)
 لودره [۹۱]
 لورزکامان [۹۱]
 لوش خید (۱)
 لونه [۲۱۹]
 لوهان [۱۲۳]
 لیجار [۱۲۸]
 لیقوان [۱۱۷]
 لیوار [۲۰۸، ۲۰۷، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۶۸، ۸۰]

م
 ماون خید (۲۷)
 مارکوی [۱۴۲، ۷۷]
 ماستله خید (۲۴)
 ماهسر (زمین) [۸]
 مایان [۱۷]
 مایکان خید [۶۵، ۴۲]
 مبارار (مرار) [۱۹۸، ۱۴۲]
 مجدآباد (باغ) [۴۲]
 محلسر [۷]
 محله شش گیلان = شش گیلان
 محله عزآباد = عزآباد ۲۱۰
 محله لطیف آباد ۲۱۰
 محله نجاران (مرند) [۹۷]
 محمدآباد ۲۰۹
 مختارآباد ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۵
 مدرسه مراغه ۱۱۳
 مراغه ۱۱۳، ۲۰۵، ۲۰۶
 مرج (۵۵)
 مرج سنجد [۱۳۳]
 مردناب (مرده ناب) [۱۱۵، ۸۱، ۹۱، ۱۰۹]

| | |
|-------------------------|----------------------------------|
| نیندامان | [۳۲] |
| و | |
| واعدان | [۲۱] |
| وایقان | [۲۰، ۳۴، ۶۱، ۱۰۶، ۱۵۸، ۲۰۲، ۲۲۸] |
| | [۲۲۹] |
| وزبا | [۷۰] (۹) |
| وستجق | [۱۳، ۱۹۹، ۱۶۹، ۸۲، ۲۲] |
| وشت (و ترکیبیهای آن) | [۳، ۲، ۵۰] |
| | [۱۲۳، ۶۱، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۶] |
| وشیر | [۲۴۲] |
| ولستان | [۹] |
| ولهلهی (۹) | [۱۶۰] |
| وودراق | [۲۶] |
| وهوسنچ (اوسبنچ، فهوسنچ) | [۶۸، ۷۵] |
| | [۱۰۹] |
| | [۱۸۹، ۱۷۷] |
| ویجویه | [۲۷۰] |
| ه | |
| هرزند | [۱۹۸، ۱۵۷، ۱۴۲، ۹۶] |
| هرزندجید | [۲۰۸، ۱۶۸، ۱۴۲] |
| هرزند عتیق | [۲۴۵] |
| هرس | [۲۲۴، ۲۳۳، ۱۱۶، ۵۶، ۵۲] |
| هرش | [۷۵] (شاید: هرس) |
| هرموونه (۵۱) | (به کوه هرموونق مراجمه شود) |
| هرونق | [۱۵۲؛ ۵۰] |
| هربیانق | [۵۷] |
| هژهسه | [۹۱] |
| هفتنه چشم | [۲۰۴] |
| هفتوران | [۲۰۳، ۳۳] |
| هقصندجوی | [۲۲۳، ۲۱۱] |
| هلس | [۲۲] (کوه) |
| هلوی هلی | [۱۶۰] |
| هلی | [۱۶۰] |
| هند (۹) | [۱۳۰] |
| هوسکان | [۲۱۵] |
| هوسکان کنار | [۱۱۳] |
| هینآباد | [۲۱۳، ۲۰۶] |
| هیق | [۱۷۵، ۹۴] |
| ی | |
| یا ارخی | [۱۶۷] |
| یامگدوکی | [۳۱] |
| یرده کوش (کوشه) | [۱۳۵، ۱۵] |
| یعقوبان | [۴] |
| یلاش (کوه) | [۴۶] |
| ینال بدر | [۶۱] (ظاهرًا نام شخص است) |
| ینال وشت | [۱۵۳] |
| یوسفان | [۱۷۲] |

| | | |
|-----------------|------------------------------|---------------|
| میشن | [۵۰] | (شاید: میشنه) |
| میشنه | [۲۰۴] | (شاید: میشن) |
| میلان سفلی | [۱۰۱] | |
| مینق | [۱۸] | (شاید: منیق) |
| میوه سر | [۱۸۱] | |
| میولق | (۷۶) | |
| ن | | |
| تابجان | [۴۵] | |
| ناوبر | [۳، ۶۷، ۱۳، ۴] | |
| ناوستان | [۶۹] | |
| ناواوا | [۲۲۵] | |
| نجم آباد | [۲۱۴، ۲۱۰، ۱۵۳] | |
| نخجوان | [۲۴۵] | |
| نروکل | [۵۵] | |
| نژه = باغ نژه | | |
| نسخی (لردم) | [۱۹۰] | |
| نسران | [۱۰۱] | |
| نعمت آباد | [۱۷۷] | |
| نفله مرج | [۵۵] | |
| نفله | [۴۵] | (ظ: نفله) |
| نمور | [۱۶۴] | |
| نومرس (۹) | [۲۴] | |
| نوباخونی (درب) | [۱۷] | |
| نوبیر | [۱۷۳] | |
| بوجادیه | [۵۸] | |
| شمامه درق | [۲۴۲] | |
| شمامه درق، ۲۴۱ | | و من ۲۸۳ |
| نوحی (زمین) | (۵) | |
| نوکاو | [۲۱۲] | |
| نومو | [۲۱۱] | |
| نوودیه | [۱۳۶] | |
| نهار | [۳۰] | |
| نهرام | [۵۶] | |
| نهر اوچان | [۴۶] | |
| نهر ذلبیدالکبیر | = ذلبیدالکبیر | |
| نهر سراه رود | = سراه رود | |
| نهر سکندر رود | [۱۷۸] | |
| نهر فضل الله‌ی | [۲۲۱، ۱۲] | |
| نهر کورکی (۹) | [۱۷۸] | |
| نهر مسل | = مسل | |
| نهر مهران رود | = مهران رود | |
| نهر نهندر رود | = نهندر رود | |
| نهند | [۱۲، ۱۲۲، ۱۱۸، ۱۱۱، ۵۳، ۸۲] | |
| | [۱۴۳، ۱۲۲، ۱۱۸، ۱۱۱، ۵۳، ۸۲] | |
| | [۱۷۴، ۱۶۷] | |
| نهندر رود | [۱۶۷] | |
| نیچوران | [۹۴] | |
| نى كىس (بىكىس) | [۲۰۴] | (باقچه، قنات) |
| نى كىس (بىكىس) | [۲۰۵] | (باقچه، قنات) |
| نېھەندر | [۷] | |

فهرست اعلام ناشناخته آذربایجان

- | | |
|---|---|
| <p>بدانحق [۱۲۱] سرفسان [۲۴] پمسلان [۴۰] بورحابون [۶۶، ۶۸] (شاید اسم زنی است) تای لته (۶۵، ۷۳) حافرق [۱۹] حیاره بیر (۸) حلکوره خید (۲۸) حورزم خید (۴) خانه حلان (۲۳) خانه سله (۲۳) خانه بوره (۲۳) درآباد [۱۱۶] دهرخید [۲۰۱] دنران خید (۵۴، ۵۳، ۳۴) دوباره (۱۹) دهلیته (۲) دو به [۱۹۱] راس [۱۸۷] ریله [۱۰۵] رسان [۱۸۷] دورق [۱۶۵] رردن [۸۸] در کاماس [۴۱] رسدکاه [۱۱۰] رواسهل [۱۸۶] و ص ۲۸۲ زیرا رود [۱۳۷] زیرحو (۵) زلوا رود [۲۳۷] سافاب [۹۷] سحرس [۷۶، ۱۴] سحران [۶] سحلاباد (۴۰) (ظ: سنجلا باد) سلاق [۲۳۳، ۲۵] سلاوی [۲۳۲] سلند [۲۵]</p> | <p>آننه خید (۳۰) اما روا [۱۰۵، ۶۹] احق [۵۵] اسا بدله (تل) [۹۱] او در (۱) احربان [۱۵۱] ارینجان [۱۷۵] سا باوه [۱۳۲] بار [۷۱] سارمن (۳) مالان (۳۰) ساواوان (۵) ساووا [۲۲۵] ساریم (۴۰) سریج [۱۶۲] سعستان [۷۱] بر دران (۲۱) رس شتغید (۲۱) سره خید [۱۶۰] سته (۳، ۲۴) (شاید: پشته) شسته اس (۴) سطاحی (۳۷) تفروی [۸۱] سکعی (کوه) [۱۰۵] ملو [۱۶۰] بلول [۱۱۲] سنکه کری (۱۸، ۳۸) بنکور (۶۴) بلا سلنهند [۶۱] سدان [۷۲] سه... در (۸۶) بوبله (۲۰، ۶۰، ۶۱، ۸۴، ۸۵) بوده [۹۲] برسکد [۱۰۷] بوده [۱۳۶] بسال [۵]</p> |
|---|---|

[فهرست اعلام فاشناخته آذربایجان]

[۳۲۹]

| | |
|----------------------|-------------------|
| لاؤد [۸۴] | شران [۵۵] |
| لیروه (۷۲) | فارن [۱۹۵] |
| لحسر [۱۳۰] | فریام حادمان (۲۸) |
| لور سعاهله [۱۰۰] | فعله سر [۷] |
| مساو [۱۳۶] | مریاونا [۱۹] |
| مسکونان خید (۱۲، ۱۰) | موس بوران [۴۲] |
| موله (۲۵) | فلان ۱۱۵ |
| ناحق [۳۲] | کسوان [۱۸۶] |
| ندامان [۳۲] | کلسان [۹۱] |
| وس فرسان [۲۴] | کورنا [۵] |

فهرست اجزاء و قسمتهای ربع رشیدی

شماره‌ها ارجاع به صفحات کتاب است

ج

چاه سنگین ۲۱۲، ۲۰۸

ح

حجره ۱۹۴، ۱۹۳

حظیرة الصالعین ۲۱۸

حمام ۴۲، ۲۰۷، ۲۰۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷

حمام ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۰۸

حمام بالا ۲۱۱

حمام رشید آباد ۲۰۷

حمام رشیدی شهرستان ۲۱۲، ۲۰۶، ۲۰۴

حوالیخانه ۳۹، ۴۲، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۳۸

(بیت‌الحوالیج)

حوض ۲۱۱

حوض سنگین ۲۱۲، ۲۰۸

حوضخانه ۴۳، ۱۶۷، ۱۶۹

خ

خانقاہ ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۱۳۹-۱۳۷

خانه ۱۵۷، ۱۸۲، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۶۹-۱۶۷

خانه ۲۰۳، ۲۰۲، ۱۹۹، ۱۹۶-۱۹۳

خانه ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۸

خانه گاه ۲۵۸

خانه متولی = سرای متولی

خانی (چشم) ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۳-۲۱۰

خزانه ۴۳، ۱۲۵، ۱۸۶

خزانه کتب ۱۹۷ (= کتابخانه)

خزانه نقود واجناس ۱۷۵، ۱۹۷

د

دارالحفظ = بیت‌الحفظ

دارالشرب = شرابخانه

دارالشفا ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۱۰۹، ۱۳۹، ۱۵۰-۱۴۵

دارالضيافه ۲۱۸، ۲۱۶، ۱۶۸

- دارالضيافه ۳۹، ۴۲، ۱۳۶، ۱۴۳-۱۳۸

- ۱۵۷

الف

آسیا ۲۱۳

آشکوب ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۷

۱۹۴

انبار ۴۳، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۹۷

انبار غله و حوایج ۱۲۵

ب

باب‌الابواب ۱۸۹، ۱۶۸

پارو ۲۱۴

بازار ۴۳، ۱۸۸، ۱۷۲، ۱۷۳

بازار ربع رشیدی ۳۹

بازار شهرستان رشیدی ۱۳۹، ۱۳۳

باغات ۲۱۴

بقمه ۲۴۱، ۲۰۴

بیت‌الادویه = داروخانه

بیت‌التعلیم ۳۸، ۴۲، ۱۳۵

بیت‌الحفظ ۱۳۵، ۴۱، ۳۹

بیت‌الحوالیج (= حوایج‌خانه) ۱۳۹، ۱۳۸، ۴۲، ۳۹

۱۸۴، ۱۴۳

بیت‌الکتب = کتابخانه

پ

پول (پل) ۱۵

پول سنگین ۲۰۶، ۲۰۴

ت

تاباخانه ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۶

تاباخانه خانقاہ ۱۶

ترهزار ۲۱۲

ج

جامع ربع رشیدی ۱۲۵

جامع روضه ۱۲۵

جامع شهرستان ۲۱۲

۱۷۸، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۷۷، ۱۷۴، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۷۴، ۲۲۱، ۱۹۳، ۱۸۹، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۲، ۱۸۱، ۲۵۰
زیرزمین ۱۷۷، ۱۹۴، ۱۹۵

س

ساباط ۱۸۹، ۴۳
ساباط خانقاہ ۱۸۲
سراسپستان ۴۳
سراجه ۱۸۰، ۱۹۰، ۱۹۶
سراجه بالا ۱۹۶
سراجه خانقاہ ۱۷۹
سرای طبیب = دارالطبیب ۴۳
سرای متولی (= دارالمتولی) ۱۲۵، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۶۹، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۵
سرای مشرف ۴۳
سرای ناظر ۴۳
سقایه ۴۳، ۱۶۹، ۱۶۹، ۱۸۹، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۰۹
۲۱۲

ش

شاهنشاهی خانقاہ ۱۹۶ (نیز = شاهنشاهی)
شبک = شبکه
شبکه (شبک) ۱۴۸، ۱۸۲، ۲۲۳
شبکه قبلی قبه ۱۴۶، ۱۲۵
شبکه کنبد ۱۶۵
شرابخانه (= دارالشرب) ۳۹، ۴۲، ۱۵۰-۱۴۵، ۱۸۲، ۱۵۰-۱۴۵
شهرستان رباع رشیدی (شهرستان رشیدی) ۳۹، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۲۵
- ۱۷۰، ۱۶۳، ۱۴۲، ۱۳۹، ۱۲۵
- ۲۰۶، ۲۰۴، ۱۹۸، ۱۹۳-۱۹۱، ۱۸۸، ۱۷۳
- ۲۱۸، ۲۱۵-۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۷
شهنشاهی تابغانه ۱۹۶ (نیز = شاهنشاهی)

ص

صحن ۱۶۰، ۱۹۳
صحن سرای ۱۹۴
صفه ۱۲۸، ۱۷۷، ۱۹۶، ۱۸۶، ۲۴۰
صفه بزرگ ۱۹۶، ۱۹۲، ۱۷۶
صفه خانقاہ ۱۶۷
صفه روضه ۱۳۴
صفه سراجه ۱۷۹، ۱۷۸
صفه صدر ۱۶۷
صفه کوچک ۱۶۴

ط

طنبی ۱۹۶، ۱۹۴

۱۸۹، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۲، ۱۷۴، ۱۶۷، ۱۶۰
۲۲۳، ۲۱۸-۲۱۶، ۱۹۹، ۱۹۶-۱۹۴، ۱۹۱
۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۴
دارالطبیب (= سرای طبیب) ۱۸۹، ۱۸۱، ۱۴۵، ۴۲
دارالكتب = کتابخانه ۱۸۹، ۱۸۱، ۱۴۵، ۴۲
دارالمتولی = سرای متولی ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۴۵، ۱۴۳، ۱۳۹، ۳۹
دارالمساکین ۲۲۸، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۱۸، ۲۱۶
دارالمشرف ۱۷۵، ۱۸۹
دارالصالح ۳۸، ۴۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۹۳، ۱۸۹
دارروحانه (بیتالادویه) ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۰-۱۴۵
درگاه ۱۷۷، ۱۷۴، ۱۸۹، ۱۸۳-۱۸۱، ۱۷۷، ۱۶۷
درگاه بیرونی ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۲
درگاه خانقاہ ۱۹۶
درگاه رباع رشیدی ۱۶۷
درگاه روضه ۱۷۶
درگاه منار (مناره) ۱۸۹، ۱۸۶، ۱۶۷
دروازه روم شهرستان ۲۱۱، ۲۰۷، ۲۰۶
دهلیز ۴۳، ۱۶۰، ۱۷۸
دهلیز بیرونی ۱۸۵
دهلیز خانقاہ ۱۶۷
دهلیز خانه متولی ۱۶۷
دهلیز خانه مشرف ۱۶۷
دهلیز داروحانه ۱۶۷
دهلیز درگاه رباع رشیدی ۱۶۷
دهلیز درگاه منار ۱۶۷
دهلیز روضه ۱۶۷
ر
ربض ۱۹۸
ربض بالائین ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۲
ربض رباع رشیدی ۱۲۵، ۲۱۳، ۲۱۱، ۱۸۰
ربض زیر ۱۹۲
ربع رشیدی ۳۷، ۳۹، ۴۴، ۴۳، ۴۱، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۳
- ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۲۲، ۱۱۹، ۱۱۸
- ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۳۹، ۱۳۵، ۱۳۲
- ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۴-۱۵۶، ۱۵۳-۱۵۰
- ۲۰۹، ۲۰۲، ۱۹۹، ۱۹۵، ۱۹۰-۱۷۹، ۱۷۶
- ۲۵۰، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۲۷، ۲۱۶
[۱۲۸، ۲۵۴، ۲۵۱
رواق المرتبین ۴۲، ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۵، ۱۸۲
- ۱۹۴، ۱۸۹، ۱۸۳
روزنامه‌الحیات
روضه ۳۸، ۴۲، ۱۹۶، ۱۹۴

| | |
|---|---|
| L | لولة رشیدی ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۱۱ |
| M | مبزر ۱۹۵ معراب ۲۴۰ محله صالحیه ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۷۵ - ۱۹۱ |
| N | مخزن ۱۷۶، ۱۷۲، ۱۷۳ مخزن ادویه ۱۴۵، ۴۲، ۳۹، ۱۵۰-۱۴۵ مدرسه ۲۱۷، ۲۳۹ مدرسه روضه ۱۳۲ مدفن واقف ۴۱، ۱۶۷، ۱۷۸ مرفع ۲۴۰ مسجد ۱۶۷ مسجد جامع ۲۰۵، ۱۳۵، ۱۲۸، ۲۱۴، ۲۰۹، ۲۰۸، ۳۹، ۳۷ مسجد جامع رشیدی ۱۶۷، ۱۳۰ مسجد روضه ۱۳۰، ۱۲۸، ۴۲، ۳۹، ۳۸ مسجد شتوی روضه ۱۳۳ مسجد صیفی روضه ۳۸، ۳۹، ۱۲۹، ۱۲۸، ۴۲ مسجد شهرستان ۲۰۶ مسجد کوچک شهرستان ۲۱۷ مسلسل حمام ۲۰۸، ۱۹۵ مصلح شهرستان ۲۰۶ مطبخ ۳۹، ۴۲، ۱۴۴-۱۳۸، ۱۸۴، ۱۷۳، ۱۶۸، ۱۹۴، ۱۸۹ مطبخ خانقاہ ۱۷۷، ۱۶۹ مطبخ دارالضیافه ۱۶۹ مطبخ داروخانه ۱۶۹ مفتاح الابواب ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۸ مناره (منار) ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۸۹، ۱۸۹ منبر ۱۷۸، ۲۴۰ |

| | |
|---|---|
| G | غلام کردش ۱۹۶، ۱۴۷ |
| F | فواره ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۶۴، ۲۷۴ فوهد = کهربایز ۲۸۱ |
| Q | قبه = (گنبد) ۲۴۰، ۲۳۴، ۲۳۳ قنات = کهربایز ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۶ |
| K | کاروانسرا ۲۱۴، ۱۹۸ کاغذخانه ۲۰۷، ۲۰۶ کاهدان ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۵۸ کتابخانه (کتبخانه، بیت‌الکتب، دارالکتب، خزانه کتب) ۳۹، ۴۳، ۱۳۰، ۱۲۱، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۷۵ کریاس ۲۱۲ کوچه‌های ربع رشیدی ۱۶۹ كهربایز (قنات) ۲۰۴ (نیز ذیل اعلام جغرافیائی مراجعه شود) ۱۵۵ |
| H | گازرگاه ۲۰۹، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳ گلابخانه ۴۲ گنبد (= قبه) ۱۶۶، ۱۵۸، ۱۳۶، ۱۲۸، ۱۳۵ گنبد کوچک ۲۱۲، ۲۲۴، ۲۴۰ گنبد مدفن (واقف) ۱۷۸، ۱۶۷ گنبد مسجد ۱۶۷ گنبد رمه (۹) ۲۰۶ |

فهرست اعلام جغرافیائی (غیر از آذربایجان و یزد)

شماره‌ها ارجاع به صفحات کتاب است

| | |
|--|----------------------------|
| فشنکوه (فارس) ۱۱۶ | آباده ۱۱۶ |
| فهمارب (?) (اصفهان) ۱۱۶ | اصفهان ۱۱۶ |
| قنات هیتماباد (اصفهان) ۱۱۶ | ایج ۱۱۶ |
| قہاب (اصفهان) ۱۱۶ | برتیان (اصفهان) ۱۱۶ |
| کرمان ۵۶، ۹۱، ۱۱۶ | برتیانجیه (اصفهان) ۱۱۶ |
| کوه رحمت (فارس) ۱۱۶ | بغداد ۲۴۱، ۲۳۲ |
| ماربانان (اصفهان) ۱۱۶ | بوانات ۱۱۶ |
| مائگت (مانچ در فارس) ۱۱۶ | چاشتگاه (فارس) ۱۱۶ |
| منتاباد (?) (اصفهان) ۱۱۶ | خفر (فارس) ۱۱۶ |
| مروست (فارس) ۱۱۶ | خونسار (فارس) ۱۱۶ |
| مصر ۱۳ | دسوران (?) (اصفهان) ۱۱۶ |
| موصل ۱۱۷ | دمزار [۶۲] |
| مولنجان (اصفهان) ۱۱۶ | دستجهن (?) (اصفهان) ۱۱۶ |
| میل ننجو (?) (فارس) ۱۱۶ | دستجرد (اصفهان) ۱۱۶ |
| نهر بالا (بغداد) ۲۳۲ | دستجرد فسیان ۱۱۶ |
| نهر جدید (بغداد) ۲۳۲ | دستجرد ملا ۱۱۶ |
| نهر السلم (بغداد) ۲۳۲ | دشت روئیس (فارس) ۱۱۶ |
| نهر شاسح (?) (اصفهان) ۱۱۶ | دلای دارل (?) (اصفهان) ۱۱۶ |
| نهر عیسی (بغداد) ۲۳۲ | دولیعه (موصل) ۱۱۷ |
| نهر ملک (بغداد) ۲۳۲ | دهه (فارس) ۱۱۶ |
| نیرین ۱۱۶ | رادان (فارس) ۱۱۶ |
| هرات (فارس) ۱۱۶ | سرچهان (فارس) ۱۱۶ |
| هر اورجان (فارس) ۱۱۶ | شبانکاره ۱۱۶ |
| هفشویه (اصفهان) ۱۱۶ | شراه ۴۴ |
| همدان ۳۷، ۴۴، ۲۴۱ | شهر بابک ۱۱۶ |
| هیستان (اصفهان) ۱۱۶ | شیراز ۱۱۶ |
| *** | عراق ۱۶۰، ۱۶۱ |
| یزد ۴۵، ۴۴، ۳۷، ۲۴۱ و قسمت خاص یزد صفحات ۴۵ تا ۱۰۳ که اعلامش جداگانه فهرست شده است | فارس ۱۱۶ |
| | فرات عظمی ۲۲۱ |

فهرست اصطلاحات دیوانی و مدنی و شرعی و وقفي

شماره‌ها ارجاع به صفحات کتاب است

| | |
|------------------|--|
| باغبانی | ۱۵۳ |
| برزیگران | ۱۴۶ |
| بواب | ۱۲۹، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۱، ۲۲۱ |
| بواب خانقاہ | ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۶۶ |
| بواب دارالضیافہ | ۱۵۸ |
| بواب دارالمساکین | ۱۵۸ |
| بواب داروخانه | ۱۵۸ |
| بوابی | ۱۵۲ |
| بیتکچی | ۱۱ |
| بیک (و) بیکان | ۱۵۹، ۱۹۲ |
| پوشش منبر | ۲۱۶، ۲۲۶ |
| | ۱۲۹ |

ت

| | |
|--|-----|
| تجمیز و تکفین | ۱۴۷ |
| ترازو (زمین‌سنچ) | ۱۶۰ |
| تسو ۱۹۹ (و موارد متعدد در ذیل رقبات یزد) | |
| تکفین اموات | ۱۴۷ |
| تمنا | ۱۱۵ |
| تنور | ۱۷۶ |
| تواابل | ۲۰۰ |
| توقيع | ۱۳۴ |

ج

| | |
|---|-----------------------------------|
| جامگی | ۱۵۳ |
| جراح | ۲۱۸، ۱۵۹، ۱۴۸ |
| جريب ۱۶۲ (وبسیاری موارد در ذیل رقبات وقف) | |
| حافظه | ۱۳۵، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۷۷ |
| حفاظ = حافظ | ۱۷۸ |
| حقابه (حقاب) | ۲۷۶، ۲۵۴، ۲۱۴، ۲۱۳ |
| حقه | ۷ |
| حسایم بروج | ۱۲۶، ۱۲۲ |
| حوالیج | ۱۲۵، ۱۹۸، ۱۹۵، ۱۴۲ |
| حوالیج دار | ۱۴۱ |

الف

| | |
|---------------------|--------------------|
| آبداران | ۲۱۱ |
| آشدادن | ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۰ |
| آفت مساوی و ارضی | ۱۲۴ |
| اتابک ایتمام | ۱۳۵، ۱۵۸، ۱۹۰ |
| اثنی عشریه | ۱۳۰ |
| اجارت طولیه | ۱۲۴ |
| اجارتی | ۱۲۲ |
| اجازت روایت | ۱۷۷ |
| اجرت | ۱۲۲ |
| اخراجات | ۱۵۳، ۱۶۳، ۲۳۰ |
| ادرار | ۱۱۴ |
| ارامل | ۱۵۲ |
| ارتفاع (و) ارتفاعات | ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۴ |
| ارزاب | ۲۵۴، ۲۵۶ |
| استنساخ کتب | ۱۵۰، ۲۴۱، ۲۴۰ |
| مراجعةه شود. | (به کتابت نیز) |
| اسپهسالار | ۱۵۹ |
| اسلام | ۲۲۶، ۲۱۶، ۱۹۲ |
| اسلامیان | ۳ |
| اصحاب تعاویل | ۱۶۱ |
| اصول فقه | ۱۷۷ |
| اصول کلام | ۱۷۷ |
| اکره موقوفات | ۲۱۵ |
| اکساب | ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۲ |
| امام | ۱۲۸، ۱۵۷ |
| امام خطیب | ۲۲۱ |
| اموال | ۱۵۲ |
| اوقات قدیم | ۱۱۸ |
| ایام البيض | ۱۹۳، ۲۰۲، ۲۰۳ |
| ایتمام | ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۹۰، ۱۵۸ |

ب، پ

باغبان ۱۹۲، ۱۴۶

| | |
|---|--|
| <p>ش</p> <p>شاگرد ۲۲۵ شاگرد دارالمساکین ۱۵۸ شب‌آدینه (جمعه) ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۶۰، ۱۶۴ شب‌استفتح ۲۳۰، ۲۰۱ شب برات ۱۳۶، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۹۰ شب رغایب ۱۳۶، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۹۰ شب رمضان ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱ شب ساع ۱۶۶ شب عید ۱۳۶، ۱۶۵، ۱۶۴ شب عیدین ۱۶۵ شب قدر ۱۲۶، ۱۶۴، ۱۶۵ شب معراج ۲۳۰، ۲۰۰ شب میلاد رسول ۱۳۶، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵ شب نوروز ۱۶۴ شونگی ۱۵۲ شرابدار ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۸۳، ۱۸۱، ۱۷۸ شرابدار داروخانه ۱۵۸ شیخ ۱۵۸ شیخ امام ۲۲۰ شیخ خانقاہ ۱۳۹-۱۳۷ ص</p> <p>صدقه ۲۵۱، ۲۱۸، ۲۲۸، ۲۲۹ صندوق ضبط ۱۹۷ صوفی = متصرفه</p> <p>ط</p> <p>طالب علم (طلاب علم) ۱۲۷، ۱۴۸، ۱۳۲-۱۳۰ ۱۵۰ (به متعلم و محصل هم نگاه کنید). طبع ۱۷۷ طبیب ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۰ ۲۲۴، ۲۲۴ طرح مقسم ۲۱۲</p> <p>ع</p> <p>عاشورا ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۲ عاملی دیه ۱۵۲ عتقا ۲۱۵ عزب ۱۷۱</p> | <p>خ</p> <p>خادم ۱۵۸ خادم خانقاہ ۱۳۸ خادم دارالشفا ۱۴۹ خادم دارالضیافه ۱۴۰ خادم داروخانه ۱۵۸ خادم المرضی ۱۸۱ خازن ۱۳۷، ۱۴۷ خازن خانقاہ ۱۳۹ خازن داروخانه ۱۵۸ خازن قبه ۱۵۸ خازن کتب (دارالكتب) ۱۵۰، ۲۱۸، ۱۹۷ خازنی ۱۵۲ خباز ۱۴۳، ۱۶۱، ۱۶۰ خراج دیوانی ۱۱۴ خطیب ۲۲۱، ۱۹۳</p> <p>د</p> <p>دخل ۱۲۴ دوازده بانان ۲۱۸ درویشان ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷ دیوان اوقاف (وقت) ۲۰۹، ۱۹۲-۱۸۰، ۱۷۵</p> <p>ر</p> <p>رقبات ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۸ روایت ۱۷۷ روز وفات واقف ۲۲۱ روشنائی ۱۷۰-۱۶۴ ریوع ۱۲۶، ۱۲۲</p> <p>ز</p> <p>زراعت ۱۵۳</p> <p>س</p> <p>سراجی خانقاہ ۱۳۹ سراجی دارالضیافه ۱۴۰ سرکار ۷ سرکاری ۱۵۲ سرهنگ ۲۲۶، ۲۱۶، ۱۹۲، ۱۹۵ سرهنگی ۱۵۲ سقا ۲۲۵-۲۲۲، ۱۸۹، ۱۳۲، ۱۲۹، ۱۳۹ سقای خانقاہ ۱۴۰ سقای دارالشفا ۱۴۹ سقای دارالضیافه ۱۵۷ سقای داروخانه ۱۵۷ سقای روضه ۱۵۷ سماع ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۳۱، ۲۲۹، ۲۰۲، ۲۲۸</p> |
|---|--|

| | |
|--|--|
| <p>کلیددار قبه ۱۵۸</p> <p>گ</p> <p>گواه ۲۳۵</p> <p>م مال ۱۲۴ مبابیمه شرعی ۲۱۴، ۲۱۶ مبغره ۱۷۹ متصرفه ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۵۸، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۹ متعلم ۱۳۰، ۱۳۲، ۲۱۷، ۲۲۹ (به طالب علم و محصل نیز مراجعه شود.) متعلم ایتمام ۱۲۵ متعلم حدیث ۱۷۴ متعلم طب ۱۴۵، ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۷۴، ۲۲۴ متوجهات ۱۱۶ متولی ۱۱۸-۱۵۰، ۱۲۴، ۱۲۱-۱۲۵، ۱۲۳، ۱۲۷-۱۲۵، ۱۵۱ مجاواران ۱۲۴، ۱۳۹، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۴۶ محصل (طالب علم) ۱۳۲ (به طالب علم و متعلم نیز مراجعه شود.) محصلان (برای وصول مال) ۱۲۴ محصولات ۱۲۵ مدرس ۱۳۰-۱۳۲، ۱۵۷، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۹-۲۳۹ مدرس تفسیر ۲۲۰ مدرس حدیث ۲۲۰ مدرس سایر علوم ۲۲۱ مرتب ۱۲۱، ۱۵۸، ۱۸۳، ۲۲۲، ۲۱۷، ۱۸۲ مرتب دارالمساكین ۲۲۴، ۱۵۸ مرتقه ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۵۶، ۲۱۷ مرسم (مرسمات) ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۹۱ مسافران ۱۲۴، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۴۷ مساقات ۱۲۲ مسکینان ۱۴۳ مشاهره ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۹۱ (و در بسیاری از موارد مربوط به اجرت افراد.) مشایان ۱۶۱، ۱۶۲ مشرف ۴۳، ۱۱۸-۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۸-۱۲۵ ۲۳۹، ۱۳۴</p> | <p>علم تفسیر ۱۷۷ علم حدیث ۱۷۷ علم طب ۱۷۷ علم فقه ۱۷۷ عمله ربع رشیدی ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۷۰ بعده عید = شب عید ۲۲۵، ۲۲۳، ۲۲۱ عید اضحی ۱۹۹، ۲۲۹ عید نوروز = شب نوروز ۲۳۱، ۲۰۲، ۱۹۳، ۳۳۰ عید فطر ۱۹۹، ۲۲۹ عیدین ۱۶۵، ۱۹۳، ۱۹۹ غلامان (برای اصناف آنها ذیل فهرست اعلام مراجعه شود) ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۹۲، ۲۱۷، ۲۲۲ ف فن ۱۲۶، ۱۲۵ فراش ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۲، ۱۴۷، ۱۳۷، ۱۵۷، ۱۵۲ فراش دارالشفا ۱۶۵ فراش دارالضيافه ۱۸۲، ۱۵۸ فراش داروخانه ۱۸۲، ۱۵۸ فراش روشه ۱۸۰ فراش قبه (گنبد) ۱۸۰، ۱۵۸ فراش گنبد (قبه) ۱۸۰، ۱۵۸ فقیه ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۷۳، ۱۵۷ فلسفه ۱۷۳ ق قاضی (قضات) ۱۳۴، ۱۳۵، ۲۳۵، ۲۳۹ قبالات شرعی ۲۱۶ قبجور ۱۱۶ قضات = قاضی ۲۰۳ قوال ۲۰۳ قیام ۱۲۹، ۲۲۵، ۲۲۳ قیام داروخانه ۱۵۸ قیام روشه ۱۸۰ قیام مسجد ۱۵۷ ک کاتب خوشنویس ۱۹۳ كتابت ۲۳۸، ۲۴۰ (به استنساخ نیز مراجعه شود.) کحال ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۸۳، ۱۷۸ کلیددار ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۲۹، ۱۴۵، ۱۸۱، ۱۸۰ کلیددار خازن ۲۲۲</p> |
|--|--|

[فهرست اصطلاحات دیوانی و مدنی و شرعی و وفقی]

[۳۳۷]

مناول کتب ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۹۷، ۲۱۸، ۲۲۵

مؤذن ۲۲۲، ۱۹۰، ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۲۸

مهمات ۱۵۳

میامده ۱۲۴، ۱۳۱ (و بسیاری از موارد دیگر)

N

نازلان ۲۰۳

ناسخ (کاتب) ۱۳۳، ۲۲۸

ناظر (نایب متولی) ۴۳، ۱۲۱-۱۲۵، ۱۲۷-۱۲۵

۱۲۴، ۲۳۹، ۱۷۶

نقاشی ۱۷۷، ۱۷۴

و

واعظ ۱۲۹، ۱۵۷، ۱۹۳، ۲۲۱

وجوه خاصه ۱۵۳

وجوه العین ۱۸۳

وظایف (وظیفه) ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۴۵

وقف اول ۱۲۹

وقف ریزه ۲۲۵

i

يتیم = ایتام

مشعلدار ۱۲۹، ۱۵۷، ۱۶۸، ۱۸۸، ۲۱۶، ۲۲۵

مشعلدار ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴

مشعلدار خانقاہ ۱۳۹

مشعلدار دارالضیافه ۱۴۰

صالح ۱۵۹

صالح تدریس ۲۱۸

مطبخی ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۸۲، ۲۲۳

۲۲۵

مطبخی دارالشفا ۱۴۹

مطبخی دارالضیافه ۱۵۸

مطبخی دارالمساكین ۲۲۴، ۱۵۸

مطبخی داروخانه ۱۵۸

معتمدی ۱۵۲

علم ۱۳۵

علم ایتام ۱۵۷، ۱۹۴، ۲۲۱

معمار ۱۹۲، ۲۱۶

معمار اصل ۱۵۹، ۲۲۷

معماری ۱۵۲

معید ۱۳۰-۱۳۲، ۲۱۷، ۱۵۷، ۱۴۸، ۲۱۸، ۲۲۰

۲۴۱، ۲۵۰

مکاری ۱۵۳

منلاط ۱۵۲

فهرست اشیاء و اجناس و خوردنیها و جانوران

شماره‌ها ارجاع به صفحات کتاب است

| | | |
|---|---|---|
| پ | پالوده ۲۰۱ پای افزار، ۱۳۸، ۱۴۳، ۲۰۳، ۲۱۶، ۲۳۴، ۲۴۳ پلپل ۱۴۲ پلیتھ = فتیله ۲۲۴ پنبه ۲۱۵ پنیر ۲۰۳ پیاز ۲۰۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵ | آب ۲۰۴ ببعد آگینۂ حلبي ۱۶۸ آبنوس ۷ آبی ۱۵۳ آثاناسیا ۱۴۶ آجر ۱۷۸ آجر یک دنده ۱۷۷، ۱۷۹ آرد ۱۵۶-۱۶۴، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱ آرد پاک ۱۶۱ آرد جو ۱۶۱ آن ۱۴۳-۱۴۱، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۰ آن او ماچ ۱۴۴ آن گاورس ۱۴۴ ابریق ۱۳۸ ادویه ۲۳۴ ادیم ۱۳۳ اسفناخ ۱۴۵ انگور آونگک ۱۹۵ انوش دارو ۱۴۶ او ماچ ۱۴۴ |
| ت | تخم مرغ ۲۰۰ تخمه ۱۶۱ ترشی ۱۹۶ ۱۴۲، ۱۴۱ ترنج ۲۱۳ تریاق اربعه ۱۴۶ تریاق فاروق ۱۴۶ | پادام ۲۰۳ پاقلى آب ۲۰۰ پیخورات، ۱۶۴، ۱۳۶، ۲۱۶، ۲۳۳ برف بام ۱۵۶ برنج ۲۰۰ برنج بدانه (۹) ۱۳۶، ۲۰۰ بریان ۱۹۴، ۲۰۱ بنز = روغن بنز ۷ بتم ۷ |
| چ | چراغ ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۹۰، ۱۷۰، ۲۲۹، ۲۲۲ چغندر ۲۰۰، ۱۴۵، ۱۴۲ چنار ۷ | بلغور ۲۲۹، ۱۴۴ بوی خوش ۱۸۱ |
| ح | حلوه ۲۰۱، ۱۹۹ (حلوات)، ۲۰۲ حلقه ۲۳۳، ۱۸۶ حلیمانه ۱۴۲، ۱۴۱ حلوا ۲۲۹، ۲۰۲ | |

| | |
|---|---|
| <p>ش</p> <p>شپشه ۱۶۴ شتر ۲۳۰، ۲۰۰ شربت ۱۴۹، ۱۴۶ شکر ۲۰۱ شلغم ۱۴۵ شمشد ۷ شمع ۱۳۷، ۱۶۴ شمعدان ۱۸۲، ۱۷۸ شمع و قندیل = قندیل ۱۴۶ شیاف خیط ۱۴۶ شیاف زحیر ۱۴۶ شیاف ورد ۱۴۶ شیافات ۱۴۶ شیر ۱۵۴ شیرینی ۱۸۱ شیشة شامی ۱۳</p> <p>ص - ض</p> <p>صحن ۲۰۱ صفد ۷ صندل ۷ صندوق قرآن ۱۳۲ ضمادات ۱۴۶</p> <p>ط</p> <p>طلبه ۷</p> <p>ع</p> <p>عاج ۷ عدس ۱۴۵، ۱۴۴ عرق ۱۸۱ عرق بید ۲۰۱ عسل ۲۰۱، ۲۰۰ عطر ۱۳۷، ۲۲۲، ۲۱۶ علف چهارپایان ۱۴۳ علم ۱۲۹</p> <p>غ</p> <p>غوك ۲۱</p> <p>ف</p> <p>فتیله (پلیته) ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۲۳ فرش ۱۲۹ فرش و طرح ۱۲۹، ۱۲۹، ۱۷۸، ۱۳۹، ۱۸۰ فرنی ۱۶۱ فلونیای رومی ۱۴۶ فلیته = فتیله</p> | <p>حلوای گرم ۱۳۶، ۲۰۱، ۲۳۰، ۲۵۱</p> <p>خ</p> <p>خرما ۲۰۳ خریطه ۷ خمیر برآمده ۱۶۱</p> <p>د</p> <p>دنبه ۲۰۰ دوشاب ۲۰۳، ۲۵۱ دیگ ۱۴۵ دیگ درویشان ۱۴۳ دیگ مسکینان ۱۴۳</p> <p>ذ</p> <p>ذوالمسك ۱۴۶</p> <p>ر</p> <p>رماد المقارب ۱۴۶ روغن ۱۵۴ روغن بادام طلخ ۱۴۶ روغن بزر ۱۶۸، ۱۷۰، ۲۳۲ روغن بنفسه ۱۴۶ روغن خیری ۱۴۶ روغن دنبه ۲۰۰ روغن زنبق ۱۴۶ روغن مومن ۱۴۶ روغن شیره ۲۰۱ روغن کدو ۱۴۶ روغن کنجد ۲۰۱، ۲۰۰ روغن گاو ۲۰۰ روغن گل ۱۴۶ روغن یاسمین ۱۴۶ ریچارات ۲۰۳</p> <p>ز</p> <p>زعفران ۱۴۱، ۲۰۱ زلالی ۱۲۹ زیره ۱۴۵</p> <p>س</p> <p>سبو ۲۰۸ سعاده ۱۲۹ سختیان ۲۳۸، ۱۳۳ سرکه ۱۴۲، ۱۴۱ سر و ۷ سماق ۱۴۲، ۱۴۱ سنبوسه ۲۰۰</p> |
|---|---|

| L | Q |
|--|--|
| لبنیات ۲۰۳ لوله ۲۰۸ | قپان ۱۶۰ قصب ۲۰۳ قطایف ۲۰۱ قند ۲۰۱ قندیل ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۵۴، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶ مشروطه ۲۰۳ مخلات ۲۰۳ مرغ ۲۰۰، ۱۵۴ مرکبات ۱۸۱ مزمل ۲۰۸ (شیر آب) مزوره ۲۳۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۹۴، ۱۸۲، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۱ مشعله ۲۲۳، ۲۲۲، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۴، ۱۶۴، ۱۶۲، ۱۶۱ معاجین ۱۸۱، ۱۴۹ مغز بادام ۲۰۱ مغز جوز ۲۰۳، ۲۰۱ مفرحات ۱۴۶ موش ۱۶۲، ۱۶۴ میو (= مو) ۲۰۶، ۱۵۳ میویز ۲۰۳، ۱۴۱ |
| ناردان ۱۴۲، ۱۴۱ نارنج ۲۱۳، ۷ نان ۱۶۴-۱۵۶ نان تنک ۲۰۲، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۷ نان خورش ۱۴۲، ۱۴۱ نان سیاوانی ۱۶۰ نان سیجانی ۱۴۳، ۱۶۰ نان گرده ۲۰۳ نان گندمین ۱۲۸، ۱۴۰ (و موارد دیگر) نان نازک ۲۰۳ نخود ۱۴۲، ۱۴۱ نخوداب ۱۴۲، ۱۴۱ نشاسته ۲۰۱ نفت ۲۳۳، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸ نقل ۱۹۴ | کاسه سفالین ۱۴۳، ۱۴۵، ۲۲۸ کاه ۱۹۸ کبوتر ۲۰۰ کرنب ۱۴۵ کشک ۲۰۰ کچلین ۲۲۹، ۱۴۵، ۱۴۴ کفگیر ۲۲۸ کلنگ ۱۳ کلیجه ۲۰۳ کمانچه ۱۵۲ کنجد ۱۶۸ کوزه ۱۷۸، ۲۰۸، ۱۸۱، ۱۸۰ |
| هیمه ۱۴۹، ۱۴۲، ۱۴۱ | گاو ۱۵۴، ۲۳۰، ۲۰۰ گاورس ۱۶۴، ۱۶۱، ۱۹۸ گرده ۱۶۱ گرده سیاوانی ۱۶۰ گز ۱۴۵ گشنیز ۱۴۵، ۱۴۱ گلاب ۲۰۱، ۱۸۱ گندم ۱۴۴، ۱۵۶-۱۵۶، ۲۱۹، ۲۰۰، ۱۹۸ گندنا ۱۴۵ گنگ ۲۰۸ گوسفند ۱۴۶، ۲۳۰، ۲۰۱، ۲۰۰ گوشت ۲۰۰، ۱۴۲، ۱۴۱ گوشت گاو ۱۴۴ گوشت گوسفند ۱۴۶ |

فهرست لغات

شماره‌ها ارجاع به صفحات کتاب است

ج

- چاشت ۱۴۱
- چاشتگاه ۱۴۰
- چرکاپ ۲۱۲
- چرکن ۲۱۱، ۱۳۸، ۲۰۸

خ

- خشکوا (خشکوه) ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۶۲ [۶۱]
- خو (چوب‌بست) ۱۳ (سه‌بار)

د

- در بایست ۲۴۳
- دزجات ۲۶۰، ۲۰۴
- دز ۱۹۲
- دشغوار ۱۱۸، ۱۱
- دوکان ۱۶۲
- دیمی ۱۵۳

ذ

- ذرورات ۱۴۶

ز

- زرده (زردی) ۲۴۳
- زفان ۲۲، ۲۱، ۲۰
- زیوار ۲۵۹
- زرقه ۱۴۶

س

- سعور خوردن ۱۶۷
- سر بالای... ۲۱۶، ۲۳۴
- سفره انداختن ۱۳۸
- سفره برگرفتن ۱۳۸
- سیور غایشی ۲۴۳، ۲۴۲، ۱۱۴

ش

- ششه ۳۹

الف

- آبده ۲۰۷، ۲۰۵، ۲۰۶
- آب گردانیدن ۱۳۸
- آند شد ۱۲۷
- آنچائین ۱۴۳
- اسالین ۱۶۳
- اندیشه رفتن ۱۹

ب

- بادید ۱۵، ۱۰
- بازماندگی ۱۵۶
- با سر بالا آمدن ۱۵۶
- بالائین ۲۸۰
- بامداد پگاه ۱۴۳، ۱۶۱
- بر تافت ۱۹
- برنجین ۱۶۸
- بندوگشای = بندوگشاد ۷
- بسیاران ۱۰
- بوک ۲۱
- بهینه ۱۴۸
- بیل زدن ۱۵۳

پ

- پارینه ۱۶۳
- پاکا ۲۶۶
- پالیز [۳۷]
- پیشین ۱۶۳
- پیشینه ۲۴۷

ت

- تمنا ۱۱۵

ج

- جدایگانه ۲۱۲، ۲۰۳

| | |
|--|--|
| <p>گ</p> <p>گوش داشتن ۱۷۶، ۱۸۵ لرده = لردق (۴، ۳۴، ۳۳، ۱۴، ۳۷)</p> <p>م</p> <p>مالش دادن ۱۲۴، ۱۶۳ مهرجان ۲۵۰</p> <p>ن</p> <p>ناموس ۲۴۳ نرینه ۱۲۶ نفله [۵۱] نمکسود ۱۹۵</p> <p>نوروز جلالی ۱۶۰، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۳۰ نویشتن ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵ ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۲، ۲۰۴، ۲۰۷ ۲۲۶، ۲۲۴، ۲۲۷ هفتوار ۲۷۶، ۲۶۲، ۲۵۴</p> <p>ی</p> <p>یام ۱۲، ۱۱، ۱۰ یرلیغ ۲۴۲</p> | <p>ف</p> <p>فالیزج ۲۶۲ (نین: پالیز) فرازه (۴۷)، [۱۰۹] فرجاب ۱۹۶ فروند ۲۱۰ (در فقرات مربوط به رقبات متعدد است) کار ساختن ۱۲۳</p> <p>ق</p> <p>قطع بندادی ۱۳۳، ۲۲۸، ۲۴۰ قالب (۲۱، ۲۲) قفیز (در فقرات مربوط به رقبات بسیارست) قفیس (= قفیز) ۲۶۴</p> <p>ک</p> <p>کار - ساختن ۱۲۳ کاهدان (۲۳) کدخدای (ستامل) ۱۷۱ کلات ۲۰۴ کوشن (۱۹)، [۹۱] کومش (مقنی) ۱۳ کومشی ۲۲۶ کهربیز = قنات (در بسیاری از صفحات) کهربیزکن ۱۵۵، ۱۹۲ کهربیزکنان ۱۳</p> |
|--|--|

لغات و اصطلاحات مر بوط به رقبات یزد

شماره‌ها ارجاع به رقبات وقفی یزد است

| | |
|---|---|
| سهام مستزاده ۳۸۷ سهام میضاوی ۳۸۷ | پاگاه ۱۴۲، ۵۰۱ |
| ش شربی ۳۰ (و موارد دیگر) | تخته ۲۱۷، ۹۵ تغار ۷ تودستان ۱۳۹ |
| ط طست (طشت) ۴۲۴ ۳۸۵، ۲۴۱، ۹۲، ۳۰ (و موارد دیگر) طشت شربی ۱۴۸ طسوج ۹۲، ۱۰۷، ۱۰۲ طسوج میضاوی ۱۴۸، ۲۵۹ | ج جر (جره) ۹۹، ۹۴، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۲۱، ۴۵۶ (و موارد دیگر) جریب (موارد متعدد) |
| ف فدن ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۲ فرونده ۴۰۵، ۳۹۵، ۲۴۳، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۳۹، ۴۶ (و موارد متعدد دیگر) فوهه ۴۵ (و موارد دیگر) | دسکره ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۴۹، ۲۵۵، ۲۵۹، ۳۶۰ ۳۶۱، ۳۸۱، ۳۹۳، ۴۵۸، ۸۵۹، ۵۳۸-۵۳۵ دیوان اتابکی ۲۵۲، ۴۱۵ (زمین اتابکی هم داریم، صفحه ۳۲۸ مراجعه شود) دیوان اعلی ۵۲۸ |
| ق قفیز (موارد متعدد) قفیز یزدی ۱۸۸ | ز زرب ۱۱۸، ۲۱۶، ۲۷۶، ۲۸۶، ۲۲۲، ۴۰۵، ۳۹۷ ۴۱۸، ۵۲۹، ۵۴۰ و موارد متعدد زعیم ۱۲۲ زمین اتابکیه: به صفحه ۳۲۸ مراجعه شود زمین دیوانی ۷۲ |
| ك کشخوان ۱۱۸، ۱۴۶، ۲۲۷، ۲۸۹، ۳۷۲، ۳۸۱ ۵۰۴، ۴۲۵ کفت ۱۲۹، ۱۱۶ کفت یزدی ۴۶۰، ۴۰، ۳۴ کهن (قنات) ۵۲۶ | زمین سلطانی: ذیل همین اصطلاح در صفحه ۲۲۸ مراجعه شود. این اصطلاح در مأخذ دیگر هم دیده می شود. از جمله مراجعه شود به صفحه ۱۶ تاریخ شاهی قراختائیان» (چاپ باستانی پاریزی) زمین سهامیه ۶۹ |
| م میضا ۱۳۹-۱۲۹، ۱۳۱ (و موارد متعدد) وضو جای ۲۳۶ | س سهام شربیه ۳۸۷ |

فهرست أسامي كتب در متن

شماره ها ارجاع به صفحات کتاب است

٢١٩، ٢١٨

آثار و احیاء ٢٣٧، ٤٠
اسؤله واجوبه و تعلیقات ٢٣٧

كتب الحديث ٢١٩، ٢١٨، ١٣٣
كتب معقولات ١٩٧
كتب منقولات ١٩٧

ب ٢٤٠، ٢٣٧
بيان الحقائق

ل لطائف [الحقائق] ٢٣٧، ١٩، ٣

تحقیق الابحاث ٢٥٠
تحقیق المباحث ٢٣٧
توضیحات ٢٣٧

مجموعة رشیدیه ٢٤٠، ٢٣٧
معراج (رساله) ٤
مفتاح التفاسیر ٣، ٢٣٧
ملحقات و قصنه ١٣٠
مصحف = قرآن
مقدمه ٤، ٨، ١٢، ١٤ (دوبار)، ٢١، ٢١ (دوبار)

ج جامع الاصول في احاديث الرسول ١٢٥، ١٣٣، ١٣٤
١٩٤، ٢٩٣
جامع التصانیف رشیدی ٢١٢
جامع التواریخ ٢٣٧
جامع المبرات و فهرست الغیرات ١١٣، ٢٦١

ن

نفایس الافکار ٤

رساله کمال نفس بعد از مفارقت ١١

س سلطانیه ١٩، ٢٠، ٢٢٧، ٢٤١
سی پاره ١٩٤

ص صور الاقالیم ٢١٢
صور البلدان ٢١٢

ف

فتحات (رساله) ٣، ٣
فهرست الغیرات = جامع المبرات
فهرست کتب ١٩٧، ١٩٨

ق

قرآن مجید ١٢٣، ١٢٤، ١٢٥، ١٢٦، ١٧٩، ١٩٠

وقفیه ٣٧، ٣٤، ١٢٢، ١١٣، ٣٧، ١٢٥، ١٢٢، ١٢٠، ١٢٥
١٢٢، ١٢٢، ١١٣، ٣٧، ١٢٥، ١٢٤
٢١٨، ٢١٧، ٢١٦، ١٩٠، ١٧٦، ١٧٥
٢٤٥، ٢٤٣، ٢٤١، ٢٣٧، ٢٢٦، ٢٢٥، ٢٢٧
٢٥٤، ٢٥٠

الوقفیه الرشیدیه، بخط الواقف في بيان و شرایط
امور الوقف والمصارف ٣٤، ٣٧ (نیز به «وقفیه»)

مراجمه شود)
وقفیه سابق ١١٤
وقفیه غازانیه ٢٣٦
وقفیه مدرسه مراغه ١١٣
وقفیه مسجد رشیدی ٢٠٩

قهرست انتشارات آفجمن آثار ملی

| شماره | نام کتاب | تاریخ انتشار |
|-------|--|----------------|
| ۱ | - فهرست مختصری از آثار و اینده تاریخی ایران | شهریورماه ۱۳۰۴ |
| ۲ | - آثار ملی ایران (کنفرانس پروفوسور هرتسفلد) | مهر ماه ۱۳۰۴ |
| ۳ | - شاهنامه و تاریخ (کنفرانس پروفوسور هرتسفلد) | شهریورماه ۱۳۰۵ |
| ۴ | - کشف دلوح تاریخی در همدان (تحقیق پروفوسور هرتسفلد - ترجمه آقای مجتبی مینوی) | اسفند ماه ۱۳۰۵ |
| ۵ | - سه خطاب درباره آثار ملی و تاریخی ایران (از محمد علی فروغی و هرتسفلد و هانی بال) | مهر ماه ۱۳۰۶ |
| ۶ | - کشف الواح تاریخی تخت جمشید (پروفوسور هرتسفلد) | اسفند ماه ۱۳۱۲ |
| ۷ | - کنفرانس محمد علی فروغی راجع به فردوسی | بهمن ماه ۱۳۱۳ |
| ۸ | - تحقیق مختصر در احوال و زندگانی فردوسی (به قلم فاطمه سیاح) | ۱۳۱۳ |
| ۹ | - تجلیل ابوعلی سینا در پنجمین دوره اجلاسیه یونسکو در قلورانس | ۱۳۲۹ |
| ۱۰ | - رساله جودیه ابن سینا (به تصحیح آقای دکتر محمود نجم آبادی) | اسفند ماه ۱۳۳۰ |
| ۱۱ | - رساله بیض ابن سینا (به تصحیح آقای سید محمد مشکوه استاد دانشگاه) | اسفند ماه ۱۳۳۰ |
| ۱۲ | - منطق دانشنامه علامی ابن سینا (به تصحیح آقایان سید محمد مشکوه و دکتر محمد معین استادان دانشگاه) | |
| ۱۳ | - طبیعتیات دانشنامه علامی ابن سینا (به تصحیح آقای سید محمد مشکوه) | ۱۳۳۱ |
| ۱۴ | - ریاضیات دانشنامه علامی ابن سینا (به تصحیح آقای مجتبی مینوی) | ۱۳۳۱ |
| ۱۵ | - الهیات دانشنامه علامی ابن سینا (به تصحیح آقای دکتر محمد معین) | ۱۳۳۱ |
| ۱۶ | - رساله نفس ابن سینا (به تصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه) | ۱۳۳۱ |
| ۱۷ | - رساله ای درحقیقت و کیفیت سلسله موجودات (به تصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه) | |
| ۱۸ | - ترجمه رساله سرگذشت ابن سینا (از آقای دکتر غلامحسین صدیقی) | - |
| ۱۹ | - معراج نامه ابن سینا (به تصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی) | - |
| ۲۰ | - رساله تشریح اعضاء ابن سینا (به تصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی) | - |
| ۲۱ | - رساله فراضه طبیعتیات منسوب به ابن سینا (به تصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه) | - |
| ۲۲ | - ظرف نامه منسوب به ابن سینا (به تصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی) | ۱۳۴۸ |
| ۲۳ | - رساله کنوزالمعز مین ابن سینا (به تصحیح آقای جلال الدین همانی) | ۱۳۳۱ |
| ۲۴ | - رساله معیار العقول - جرنیل - ابن سینا (به تصحیح آقای جلال الدین همانی استاد دانشگاه) | |
| ۲۵ | - رساله حی بن یقطان ابن سینا با ترجیه و شرح فارسی آن از یکی از معاصران ابن سینا (به تصحیح آقای هانزی کربن) | ۱۳۳۱ |

| شماره | نام کتاب | تاریخ انتشار |
|-------|---|--------------|
| ۲۶ | - جشن نامه ابن سینا (مجلد اول - سرگذشت و تألیفات و اشعار و آراء ابن سینا) تألیف آقای دکتر ذبیح‌الله صفا استاد دانشگاه | ۱۳۳۱ |
| ۲۷ | - ترجمه مجلداً اول جشن نامه به فرانسه (به وسیله آقای سعید‌نفیسی) | ۱۳۳۱ |
| ۲۸ | - ترجمه اشارات و تنبیهات (به تصحیح آقای دکتر احسان یارشاстр) | ۱۳۳۲ |
| ۲۹ | - پنج رساله فارسی و عربی از ابن سینا (به تصحیح آقای دکتر احسان یارشاстр استاد دانشگاه) | ۱۳۳۲ |
| ۳۰ | - آثار تاریخی کلاس و سرخس (تألیف آقای مهدی بامداد) بهمن ماه ۱۳۳۳ | |
| ۳۱ | - جشن نامه ابن سینا مجلد دوم (حاوی نطقهای فارسی اعضا کنگره ابن سینا) | ۱۳۳۴ |
| ۳۲ | - جشن نامه ابن سینا مجلد سوم (كتاب المهرجان لابن سينا) حاوی نطقهای عربی اعضا کنگره ابن سینا | ۱۳۳۵ |
| ۳۳ | - جشن نامه ابن سینا مجلد چهارم (شامل خطابهای اعضا کنگره ابن سینا به زبانهای آلمانی و انگلیسی و فرانسوی) | ۱۳۳۴ |
| ۳۴ | - نبردهای بزرگ نادرشاه (پقلم سرلشکر غلام‌حسین مقتدر) | ۱۳۳۹ |
| ۳۵ | - جبر و مقابله خیام (به تصحیح و تحریش آقای دکتر جلال‌مصطفوی) | ۱۳۳۹ |
| ۳۶ | - شاهنامه نادری تألیف مولانا محمد علی فردوسی ثانی (به تصحیح و تحریش آقای احمد شهیدی خوانساری) | ۱۳۳۹ |
| ۳۷ | - اشنونامه شیخ فرید الدین عطار (به تصحیح و تحریش آقای دکتر مهدی محقق) | ۱۳۳۹ |
| ۳۸ | - حکیم عمر خیام بنونان عالم جبر تألیف آقای دکتر غلام‌حسین مصاحب | ۱۳۳۹ |
| ۳۹ | - نادرشاه تألیف آقای دکتر رضازاده شفق استاد دانشگاه | ۱۳۳۹ |
| ۴۰ | - دره نادره تألیف میرزا مهدی خان (باتصحیح و تحریش آقای دکتر سید جعفر شهیدی) | ۱۳۴۰ |
| ۴۱ | - شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فرید الدین عطار تألیف آقای فروزانفر استاد دانشگاه | ۱۳۴۰ |
| ۴۲ | - خسونامه تألیف شیخ فرید الدین عطار (به تصحیح و اهتمام آقای احمد شهیدی خوانساری) | ۱۳۴۰ |
| ۴۳ | - نامه‌های طبیب نادرشاه ترجمة آقای دکتر علی اصغر حریری (به اهتمام آقای حبیب یغمائی) | ۱۳۴۰ |
| ۴۴ | - دیوان غزلیات و قصائد عطار (به اهتمام و تصحیح آقای دکتر تقی تقضی) | ۱۳۴۱ |
| ۴۵ | - جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدی خان استر آبادی (باتصحیح و تعلیق آقای سید عبدالله انوار) | ۱۳۴۱ |
| ۴۶ | - طربخانه (رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری) تألیف یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی (با مقدمه و تصحیح و تحریش آقای جلال الدین همائی استاد دانشگاه) | ۱۳۴۲ |

فهرست انتشارات

| شماره | نام کتاب | تاریخ انتشار |
|-------|--|---------------|
| ۴۷ | نادرة ایام، حکیم عمر خیام و رباعیات او به قلم آقای اسماعیل یکانی | ۱۳۴۲ |
| ۴۸ | اقليم پارس (آنار باستانی و انبیاء تاریخی فارس) تألیف سید محمد تقی مصطفوی | ۱۳۴۳ |
| ۴۹ | سفرابش نامه انجمن آثارملی | اردیبهشت ۱۳۴۴ |
| ۵۰ | یادنامه شادروان حسین علاء | ۱۳۴۴ |
| ۵۱ | ذخیره خوارزمشاهی، تألیف زین الدین ابوابراهیم اسماعیل جرجانی سنه ۵۰۴ هجری (به اهتمام و تصحیح و تفسیر دکتر محمد حسین اعتمادی. دکتر محمد شهراد دکتر جلال مصطفوی) (کتاب نخستین) ۲۵ شهریور ۱۳۴۴ | ۱۳۴۴ |
| ۵۲ | دیوان صائب، باحوالی و تصحیح بخط خود استاد - مقدمه و شرح حال به خط و خامه استاد امیری فیروزکوهی | ۱۳۴۵ |
| ۵۳ | عرائی الجواهر و نفایس الاطایب تألیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی به سال ۷۰۰ هجری به کوشش آقای ایرج افشار | ۱۳۴۵ |
| ۵۴ | ری باستان (مجلد اول) مباحث جغرافیایی شهری بدعهد آبادی تألیف دکتر حسین کریمان | ۱۳۴۵ |
| ۵۵ | خیامی نامه (جلد اول) تألیف استاد جلال الدین همامی آبان ماه ۱۳۴۶ | ۱۳۴۶ |
| ۵۶ | فردوسي و شعراء و تألیف آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه آبان ماه ۱۳۴۶ | ۱۳۴۶ |
| ۵۷ | خردناهه تألیف و نگارش ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی به کوشش آقای عبدالعلی ادیب برومند فروردین ۱۳۴۷ | ۱۳۴۷ |
| ۵۸ | فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی تألیف آقای سید محمدعلی امام شوستری تیر ماه ۱۳۴۷ | ۱۳۴۷ |
| ۵۹ | کتابشناسی فردوسی ، فهرست آثار و تحقیقات در بساۀ فردوسی و شاهنامه ، تدوین آقای ایرج افشار | ۱۳۴۷ |
| ۶۰ | روزبهان نامه به کوشش آقای محمد تقی دانش پژوه | ۱۳۴۷ |
| ۶۱ | کشف الاییات فردوسی (جلد اول) به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی اردیبهشت ۱۳۴۸ | ۱۳۴۸ |
| ۶۲ | زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه نگارش دکتر محمدعلی خرداد ۱۳۴۸ | ۱۳۴۸ |
| ۶۳ | اسلامی ندوشن آثار باستانی کاشان و نطنز تألیف آقای حسن نراقی | ۱۳۴۸ |
| ۶۴ | بزرگان شیراز تألیف آقای رحمت الله مهراز | آبان ۱۳۴۸ |
| ۶۵ | آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان تألیف آقای احمد اقتداری | آذر ۱۳۴۸ |
| ۶۶ | تاریخ بناتی به کوشش دکتر جعفر شعاع | دی ۱۳۴۸ |
| ۶۷ | عهد اردشیر برگردانده به فارسی سید محمدعلی امام شوستری | دی ۱۳۴۸ |

| شماره | نام کتاب | تاریخ انتشار |
|-------|---|--------------|
| ۶۸ | یادگارهای یزد (جلد اول) تألیف آقای ایرج افشار | بهمن ۱۳۴۸ |
| ۶۹ | ری باستان (مجلد دوم) تألیف آقای دکتر حسین کریمان | خرداد ۱۳۴۹ |
| ۷۰ | از آستانه تا استارباد (جلد اول بخش اول)، آثار و بناهای تاریخی گیلان بیهقی، تألیف دکتر منوچهر ستوده | تیر ۱۳۴۹ |
| ۷۱ | یادنامه فردوسی حاوی مقالات و چکامه‌ها به مناسب تجدید آرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی | آبان ۱۳۴۹ |
| ۷۲ | فردوسی و شاهنامه او به اهتمام آقای حبیب یغمائی | آذر ۱۳۴۹ |
| ۷۳ | فیلسوف ری، محمد بن ذکریای رازی تألیف آقای دکتر مهدی محقق آذر | ۱۳۴۹ |
| ۷۴ | سرزمین قزوین تألیف آقای دکتر پرویز درجاوند آذر | ۱۳۴۹ |
| ۷۵ | یادنامه شادروان سیدحسن تقیزاده به اهتمام حبیب یغمائی | بهمن ۱۳۴۹ |
| ۷۶ | ذخیره خوارزمشاهی تألیف زین الدین ابوابراهیم اسماعیل جرجانی سنه ۵۰ هجری به اهتمام و تفسیر و تصحیح دکتر جلال مصطفوی (کتاب دوم) بهمن | ۱۳۴۹ |
| ۷۷ | نظری اجمالی به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن تألیف آقای دکتر محمدجواد مشکور | بهمن ۱۳۴۹ |
| ۷۸ | تاریخچه ساختمانهای ارگ سلطنتی تهران و راهنمای کاخ گلستان نوشته آقای یحیی ذکاء | فروردین ۱۳۵۰ |
| ۷۹ | کشف الابیات شاهنامه‌فردوسی- جلد دوم. به کوشش دکتر محمد بیرمیاقی خرداد | ۱۳۵۰ |
| ۸۰ | آثار باستانی و تاریخی لرستان. جلد نخست. تألیف آقای حمید ایزدپناه تیر | ۱۳۵۰ |
| ۸۱ | در دربار شاهنشاه ایران، تألیف ا. کمپفر آلمانی- ترجمه آقای کیاکووس جهانداری | مرداد ۱۳۵۰ |
| ۸۲ | نگاهی به شاهنامه، تألیف آقای پروفوسر فضل الله رضا شهریور ۱۳۵۰ | شهریور ۱۳۵۰ |
| ۸۳ | موسی‌الاحرار فی دقایق الاشعار (جلد ۲) تألیف محمد بن بدر جاجرمی به سال ۷۴۱ هجری با تحسیب و تفسیر آقای میر صالح طبیبی شهریور ۱۳۵۰ | شهریور ۱۳۵۰ |
| ۸۴ | مقدمه‌ای بر شناخت اسناد تاریخی تألیف سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی شهریور ۱۳۵۰ | شهریور ۱۳۵۰ |
| ۸۵ | فرهنگ شاهنامه تألیف دکتر رضازاده شفق | مهر ۱۳۵۰ |
| ۸۶ | دانش و خرد فردوسی فراهم آورده دکتر محمود شفیعی | مهر ۱۳۵۰ |
| ۸۷ | وقف‌نامه ربیع‌رشیدی (چاپ عکسی) از روی نسخه مورخ به سال ۷۰۹ قمری زیر نظر آقایان مجتبی مینوی و ایرج افشار | اسفند ۱۳۵۰ |
| ۸۸ | ذیل جامع التواریخ رشیدی تألیف حافظ ابرو مورخ دوران تیموری با مقدمه و تعلیقات آقای دکتر خانبابا بیانی | اسفند ۱۳۵۰ |
| ۸۹ | از آستانه تا استارباد (مجلد دوم) آثار و بناهای تاریخی گیلان | خرداد ۱۳۵۱ |
| | بیهقی تألیف دکتر منوچهر ستوده | |

فهرست انتشارات

| شماره | نام کتاب | تاریخ انتشار |
|-------|--|---------------|
| ۹۰ | نصیحة الملوك تأليف امام محمد غزالی با مقدمه و تصحيح و تحسیله استاد جلال الدین همایی | آذرماه ۱۳۵۱ |
| ۹۱ | آثار باستانی آذربایجان (جلد اول - آثار تاریخی شهرستان تبریز) تأليف آقای عبدالعلی کارنگ | آذرماه ۱۳۵۱ |
| ۹۲ | مجموعه انتشارات قدیم انجمان | دیماه ۱۳۵۱ |
| ۹۳ | مجموعه مقالات فروغی درباره شاهنامه و فردوسی بااهتمام آقای حبیب ینمائی بهمنماه ۱۳۵۱ | |
| ۹۴ | دادستان داستانها (داستان رستم و اسفندیار) تنظیم متن و شرح و توضیح اسفندماه ۱۳۵۱ | |
| ۹۵ | به کوشش دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن فردوس در تاریخ شوستر تأليف علاءالملک حسینی شوستری (قرن ۱۱ هجری) با مقدمه و تصحيح و تعلیق آقای جلال محدث | خردادماه ۱۳۵۲ |
| ۹۶ | تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری تأليف دکتر محمدجواد مشکور | تیرماه ۱۳۵۲ |
| ۹۷ | ذخیره خوارزمشاهی تأليف زین الدین ابوابراهیم اسماعیل جرجانی سنه ۴۵ هجری بااهتمام و تفسیر و تصحیح دکتر جلال مصطفوی جلد سوم شهریور ۱۳۵۲ | |
| ۹۸ | ترجمه یک فصل از آثار الباقیه ابوریحان بیرونی به خامه علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه و ملاعلی محمد اصفهانی به کوشش آقای اکبر داناسر شست با مقدمه والحقائقی از ایشان آبان ۱۳۵۲ | |
| ۹۹ | مادها و بیانگذاری نخستین شاهنشاهی در غرب فلات ایران تأليف آقای جلیل ضیامپور بهمن ۱۳۵۲ | |
| ۱۰۰ | سیر فرهنگ ایران در بریتانیا یا تاریخ دویست ساله مطالعات ایرانی تأليف آقای دکتر ابوالقاسم طاهری | |
| ۱۰۱ | آثار ملی اصفهان تأليف آقای ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی | اسفند ۱۳۵۲ |
| ۱۰۲ | سیراف (بندر طاهری) تأليف آقای غلامرضا معصومی | اسفند ۱۳۵۲ |
| ۱۰۳ | فرهنگ فارسی به پهلوی تأليف آقای دکتر بهرام فرهوشی استاد دانشگاه تهران فروردین ۱۳۵۳ | |
| ۱۰۴ | كتابشناسی كتابهای خطی تأليف شادردان دکتر مهدی بیانی استاد دانشگاه تهران به کوشش آقای حسین محبوی اردکانی | خرداد ۱۳۵۳ |
| ۱۰۵ | تاریخ بافت قدیمی شیراز تأليف آقای کرامت الله فسر | مرداد ۱۳۵۳ |
| ۱۰۶ | فرار از مدرسه درباره زندگی و اندیشه ابوحامد غزالی تأليف آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب مرداد ۱۳۵۳ | |
| ۱۰۷ | بیرونی نامه - مشتمل بر تحقیق در آثار ریاضی استاد ابوریحان بیرونی ناینده بزرگ ایران پژوهش و نگارش آقای ابوالقاسم قربانی شهریور ۱۳۵۳ | |
| ۱۰۸ | جامع جغری - تاریخ یزد در دوران نادری و زندیه و عصر سلطنت فتحعلی شاه - تأليف محمد جعفر بن محمد حسین نایینی متخلص به « طرب » به کوشش آقای ایرج افشار آبان ماه ۱۳۵۳ | |

| شماره | نام کتاب | تاریخ انتشار |
|-------|--|-------------------|
| ۱۰۹ | كتاب التفهيم لاوائل صناعة التجيم ، تأليف ابوريحان محمد بن احمد بيرونى خوارزمى ، با تجدیدنظر و تعليقات ومقدمة تازه به خامه استاد جلالالدين همائي | دیماه ۱۳۵۳ |
| ۱۱۰ | (دیارشهریاران) آثار و بنای تاریخی خوزستان جلد نخستین بخش اول - تأليف آقای احمد اقتداری | اردیبهشت ۱۳۵۴ |
| ۱۱۱ | (دیارشهریاران) آثار و بنای تاریخی خوزستان جلد نخستین بخش دوم - تأليف آقای احمد اقتداری | اردیبهشت ۱۳۵۴ |
| ۱۱۲ | احوال و احوال شیخ ابوالحسن خرقانی بضمیمه منتخب نواعلوم تأليف آن عارف بزرگوار، بااهتمام استاد مجتبی مینوی | خردادماه ۱۳۵۴ |
| ۱۱۳ | شرح احوال و آثار و دویتی های باباطاهر عربان به انضمام شرح و ترجمه کلمات قصار وی منسوب بین القناة همدانی(۴) با اصل و ترجمة کتاب (الفتوحات الربانیة فی مزج الاشارات الهمدانیة) بشرح و تفسیر محمد بن ابراهیم مشهور به خطیب وزیری بکوش دکتر جواد مقصود | تیرماه ۱۳۵۴ |
| ۱۱۴ | كتاب « الغارات » تأليف ابواسحق ابراهیم بن محمد بن سعید ثقی کوفی اصفهانی بااهتمام استاد میر جلالالدين محدث (بخش نخست) | شهریور ۱۳۵۴ |
| ۱۱۵ | كتاب « الغارات » به شرح مذکور در شماره ۱۱۴ (بخش دوم) | شهریور ۱۳۵۴ |
| ۱۱۶ | یادگارهای بزد (جلد دوم باضمیمه - شهریزد) تأليف ایرج اشار | شهریور ۱۳۵۴ |
| ۱۱۷ | تاریخ روابط بازرگانی و سیاستی ایران و انگلیس از دوران فرمانت وائی مغولان تا پایان عهد قاجاریه (جلد اول) تأليف دکترا ابوالقاسم طاهری | مهرماه ۱۳۵۴ |
| ۱۱۸ | از آستان اتا استار باد (مجلد ششم) شامل اسناد تاریخی گرگان بکوشش آقایان مسیح ذیبی و دکتر منوجهر ستوده (بخش نخست) | مهرماه ۱۳۵۴ |
| ۱۱۹ | از آستان اتا استار باد مجلد هفتم بشرح مذکور در شماره ۱۱۸ (بخش دوم) | آذرماه ۱۳۵۴ |
| ۱۲۰ | سفرنامه حکیم ناصر خسرو به کوشش و تصحیح دکتر محمد بیرسیاقی بهمنماه ۱۳۵۴ | |
| ۱۲۱ | آثار باستانی خراسان جلد اول شامل آثار وابنیه تاریخی جام و نیشا بورو سبزوار - اثر آقای عبدالحمید مولوی شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی) | اردیبهشت ماه ۲۵۳۵ |
| ۱۲۲ | تاریخ باستانی ایران برپایه باستان شناسی تأليف پرسور هرتسفلد ترجمه آقای علی اصغر حکمت استاد ممتاز دانشگاه تهران اردیبهشت ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی) | |

فهرست انتشارات

| شماره | نام کتاب | تاریخ انتشار |
|-------|---|--|
| ۱۲۳ | آثار باستانی و تاریخی لرستان (جلد دوم) تألیف آقای حمید ایزدپناه | خرداد ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی) |
| ۱۲۴ | تحریر کتاب استخراج الاوثار تألیف استاد ابوالقاسم قربانی | پژوهش و نگارش آقای ابوالقاسم قربانی تیر ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی) |
| ۱۲۵ | تاریخ نیشابور - تأییف آقای سید علی مؤید ثابتی | تیر ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی) |
| ۱۲۶ | وادی هفت واد - بحثی در تاریخ اجتماعی و آثار تاریخی کرمان (جلد اول) تأییف آقای دکتر محمد ابراهیم باستانی | بهمن ماه ۲۵۳۵ پاریزی استاد دانشگاه تهران شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی) |
| ۱۲۷ | مجموعه آثار قلمی ثقة الاسلام شهید تبریزی بکوش آقای نصرت الله فتحی | بهمن ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی) |
| ۱۲۸ | «المختارات من الرسائل» مجموعه استاد و وثائق تاریخی از روی نسخه خطی کتابخانه وزیری یزد با مقدمه و زیر نظر آقای ایرج افشار بهمن ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی) | |
| ۱۲۹ | آثار باستانی آذربایجان - جلد دوم شامل آثار و اینه تاریخی شهرستانهای اردبیل ، ارسباران ، نخلخال ، سراب ، مشکین شهر ، مغان تأییف آقای سید جمال الدین ترابی طباطبائی | اسفند ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی) |
| ۱۳۰ | از آستانه تا استارباد (مجلد سوم) آثار و بنای تاریخی مازندران غربی . تأییف دکتر منوچهر سوده | اسفند ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی) |
| ۱۳۱ | کارنامه انجمن آثار ملی از آغاز تا ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۰۱ تا ۱۳۵۵ خورشیدی) تأییف دکتر حسین بحرالعلومی دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران | اسفند ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی) |

فهرست انتشارات

| شماره | نام کتاب | تاریخ انتشار |
|--------------|--|---|
| ۱۳۲ | جواد شفائی | - هنرگره سازی در معماری و درودگری تألیف و تحقیق آقای مهر ماه ۲۵۳۶ |
| ۱۳۳ | استاد دانشگاه تهران | - کوی سرخاب تبریز و مقبره الشعرا تألیف دکتر ضیاء الدین سجادی مهر ماه ۲۵۳۶ |
| ۱۳۴ | مدیره انجمن آثارملی | - پادنامه شادروان تیمسار سپهد فرج الله آق اوی رئیس پیشین هیئت آذر ماه ۲۵۳۶ |
| ۱۳۵ | خطی. تدوین از خانم فاطمه مهران و آقای محمد غلامرضاei دی ماه ۲۵۳۶ | - فهرست کتابهای کابخانه انجمن آثارملی. بخش نخست. نسخه‌های شاهنشاهی (۱۳۵۶ خورشیدی) |
| ۱۳۶ | جلال مصطفوی جلد (سوم - بخش دوم) | - ذخیره خوارزمشاهی تألیف زین الدین ابو ابراهیم اسماعیل جرجانی سنه ۵۰۴ هجری به اهتمام و تفسیر و تصحیح دکتر اسفندماه ۲۵۳۶ |
| ۱۳۷ | کنونی. تألیف دکتر حسین کریمان استاد دانشگاه ملی ایران | - قصران (کوهسران) مباحث تاریخی و جغرافیائی و اجتماعی و مذهبی و وصف آتشگاه منطقه کوهستانی ری باستان و تهران اسفندماه ۲۵۳۶ |
| ۱۳۷ | آثار باستانی ایران در خوزستان | - گره سازی و گره چینی در هنر معماری ایران - گردآورنده مهندس مرتضی فرشته‌نژاد رئیس دفتر فنی سازمان ملی حفاظت اسفندماه ۲۵۳۶ |